دانش

۳۲
زمستان ۱۳۷۲

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

قابل توجّه نویسندگان و خوانندگان *دانش*

* مجلّهٔ سه ماههٔ «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قارّه و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.
* بخشی از مجلّه به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.
* مقالات ارسالی ویژهٔ «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
* به نویسندگانی که مقالهٔ آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حقّ التحریر مناسب پرداخت می شود.
* مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
* «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرّفی می کند. برای معرّفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
* آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبیّنِ رای و نظر مسئوول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:
* فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.

مدیر مسئوول *دانش*

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانهٔ ۲۵ — کوچهٔ ۲۷ — ایف ۲/۶ — اسلام آباد — پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ — ۲۱۰۲۰٤

۳۲
زمستان ۱۳۷۱
فوریه ۱۹۹۳م

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانهٔ ۲۵ - کوچهٔ ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰٤

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

دانش شمارۀ ۳۲

سخن دانش

بخش فارسی:

بخش اردو

بخش انگلیسی

نہ افغانیم و نہ ترک و تتاریم

چمن زادیم و از یک شاخساریم

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

کہ ما پروردۂ یک نو بہاریم

اقبالؒ

سخن دانش

با این شماره از دانش، مجلّه به پایان سالی دیگر از فعّالیّتهای مداوم خود نزدیك می شود و بی گمان در سال آتی نیز به یمنِ لطف و مرحمت الهی، دورهٔ دیگری از خدمات فرهنگی خود را دنبال خواهد کرد که تداوم فعّالیّتهای ادبی، علمی و اجتماعی آن را در منطقه ای چنین وسیع و پر نعمت در بر می گیرد.

اتّکاء همه مسؤولان و خدمتگزاران این نشریه، در بدایت امر به عنایتِ ذاتِ باری تعالی است که توفیقِ خدمت کرامت می فرماید و دلهای صافی دانشی مردان و زنانِ منطقه، خاصّه فارسی گویان و اردو زبانان را به سوی مجلّه منعطف می گرداند، تا با ارائه مقالات سودمند و تحقیقی و فاضلانه خود، درختِ "دانش" را هر چه برومند تر و پُر بارتر گردانند و ثمراتِ مفید و گرانبهای آن را نیز تحفه اصحاب کنند و پس آنگاه به التفات و توجّه مداوم خوانندگان وفادار و با گذشت و فداکاری، متوجّه می شود که هیچگاه مدد کاری و مساعدت خود را دریغ نمی دارند و در شدّت و رخاء، از پشتیبانی و حمایت جدّی و صمیمانه باز نمی مانند.

اینها همه هر کدام به نوبهٔ خودِ معلوم می دارد که راهی که برای تقویت مبانی دوستی و وداد درمیانِ مللِ منطقه برگزیده ایم، صواب است و کوششهایی نیز که برای شناسانیدن پایه های سترگ یگانگیهای فرهنگی و مدنی مشترك فی مابین آنان به عمل می آید، تا چه اندازه از اصالت و حقیقت واقع برخورداری دارد.

مجلّهٔ دانش بر این سراست که در روزگارِ پر ابهام و سرشار از دشواریهای کنونی، هیچ چیز مهمتر از حصولِ شناخت واقعی ملل و مردمِ منطقه از ماهیّتهای حیاتیِ خود آنان نیست و برای نسل های جدید و جوانی که پا به صحنهٔ اتفاقات می گذارند، درك دقیق و حقیقی گذشته ها، راههای روشن و درستی را در پیش روی می گذارد تا درضمّان سلامت و صحت، پادر آنها گذارند و از مهالك شوم و مخاطراتِ عظیمی که همگان را تهدید می کند در امان بمانند.

اینك در آستانهٔ سال جدید و نو روز خجسته که تقارن زیبایی نیز با عید مبارك فطر یافته است، امید بر آن داریم که خدای سبحان، عزّت و حرمتِ مسلمانان را حفظ کند و بر بینائی و بصیرت دانشمندان و عقلاء و مسؤولان جوامعی که سکّانهای عمده زندگی مردمان را درکف دارند، بیفزاید تا بتوانیم در دنیای آشفته و پر آشوبی که به حکم تقدیر در آن می زییم، نقشی سازنده و مؤثر داشته باشیم و به سهم خود، گامهای مثبتی برای نزدیکتر ساختن اقوام و ملل منطقه و خاصّه دلهای مسلمین شریف بر داریم.

مدیر دانش شماره ۳۲
زمستان ۱۳۷۱
فوریه ۱۹۹۳م

تذکر : نمونهٔ برگ معرّفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را پرکرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلّدِ دوّمِ گنجینهٔ دانش چاپ شود.
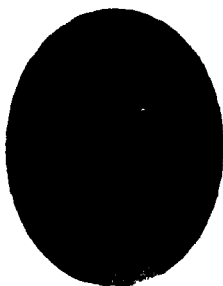
دکتر رضا شعبانی
مدیر مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان - اسلام آباد

نظری کوتاه بر آسیای میانه

مقدمه: منطقه ای که اینك آسیای مرکزی نام گرفته و پنج جمهوری جدا شده از امپراتوری تزارها و کمونیستها را به اسامی ترکمنستان + اوزبکستان + تاجیکستان + قزاقستان و قرقیزستان در خود جای داده، مهد قدیمترین تمدّنهای بشری است، به نحوی که ما امروز دست کم سابقه نخستین تمدّنهای ناحیه را تا حدود سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد می توانیم در نظر آوریم و حیات انسان متمدن و ابزار ساز را از زمانی که برای اوّلین بار به تغییر محیط دست زده و آلاتی را برای دفاع از خود و تأمین معاش خلق کرده، در آنجا مشاهده بنمائیم.

حدود جغرافیائی : این منطقهٔ پهناور، خود از دو ناحیهٔ مشخّص مرکب است که به نام های خراسان و ماوراء النهر خوانده می شوند. مرز تاریخی خراسان به طور اساسی در شمال به رود جیحون می رسیده و غرب آن را اورگنج یا خوارزم تاریخی تشکیل می داده، در صفحات مشرق، به ترکستان چین (کاشغر یا سین کیانگ کنونی) محدود می شده و در بخشهای جنوبی نیز تمامی مناطقی را که در حال حاضر استان خراسان ایران و سرزمین افغانستان را تا مرزهای تقریبی کشور اخیر با پاکستان در برمی گرفته است.

و امّا ماوراء النهر یا فرارودان که به اصطلاح ایرانیان مسلمان آن سوی

شمالی رود جیحون (آمودریا) را در بر می گرفته، صفحاتی را رقم می زده است که تا حوالی شمال رود خانهٔ سیحون (سیر دریا) امتداد داشته و به استپهای کنونی آسیای مرکزی (شمال قزاقستان و مرز سیبری) منتهی می شده است. در بخش شرقی این منطقه کوههای مهم تیانشان، پشن، آلتائی روس و آلتائی مغول قرار دارد و بخش غربی آن هم به دریاچه خرز و صفحات جنوبی اورال وصل می شود. مؤلف کتاب "حدود العالم من المشرق الی المغرب" مرزهای درست تاریخی دو منطقه خراسان و ماوراء النهر را به صورت ذیل توصیف می کند:

الف: حدود خراسان

در بادی امر اشاره کنیم که قدیمترین کتاب جغرافیائی فارسی که به دست ما رسیده همین "حدود العالم من المشرق الی المغرب" است که به سال ۳۷۲هـ .ق. تألیف شده است، مؤلف کتاب دربارهٔ مرزهای جغرافیائی خراسان می نویسد : "ناحیّت مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعض از حدود خراسان است و بعض بیابان کرکس کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غور، و شمال وی رود جیحون است. و این ناحیتی است بزرگ با خواستهٔ بسیار و نعمتی فراخ. و نزدیك میانه آبادانی جهان است و اندروی معدنهاء زرست و سیم و گوهرهای کی (که) از کوه خیزد و از ناحیّت اسب خیزد و مردمان جنگی. و دَرِ ترکستان است و ازو جامهٔ بسیار خیزد و زر و سیم و پیروزه و داروها. و این ناحیّتی است با هوای درست و مردمان با ترکیب قوی و تن درست. و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشای

ماوراء النهر جدا، و اکنون هر دو یکی است و میر خراسان به بخارا نشیند و ز آل سامان است و از فرزندان بهرام چوبین اند و ایشان را ملك مشرق خوانند و اندر همه خراسان عمّال او باشند و اندر حدها (سرحدات) خراسان پادشاهانند و ایشان را ملوك اطراف خوانند" (به کوشش دکتر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳٤٠ صص ۸۹ - ۸۸).

ب- حدود تاریخی ماوراء النهر:

در همان کتاب "حدود العالم من المشرق الی المغرب" وضع جغرافیائی منطقه چنین معرّفی شده است:" ناحیتی است کی حدود مشرق وی حدود تبّت است و جنوب وی خراسان است و حدود خراسان، و مغرب وی غورست و حدود خلخ، و شمالش هم حدود خلخ است و این ناحیّتی است عظیم و آبادان و بسیار نعمت و دَرِ ترکستان، و جای بازرگانان، و مردمانی اند جنگی و غازی پیشه و تیر انداز و پاك دین، و این ناحیتی با داد و عدل است و اندر کوههای وی معدن سیم است و زر سخت بسیار، با همه جوهرهای گدازنده کی (که) از کوه خیزد با همه داروها کی (که) از کوه خیزد، چون زاگ و زرنیخ و گوگرد و نوشادر." (صص ۱۰٦ - ۱۰۵).

<u>وضع فرهنگ و تمدّن آسیای میانه در دورهٔ بعد از اسلام:</u>

با این که در تمامی ادوار تاریخی پیش از اسلام، صفحات خراسان و ماوراء النهر جزولاینفك ایران محسوب می شد با اینهمه بحث درباره اوضاع سیاسی آن به وقت دیگری موکول می شود و در اینجا تنها به ذکر خصوصیاتی اکتفا می کنیم که به دوران بعد از اسلام راجع است. به این

قیاس پیوستگیهای تاریخی و اجتماعی و مدنی مردم این صفحات با ایران، در دوره های اسلامی از میان نرفت و می توان گفت که مبلغی دچار تزلزل گردید. چون اسلام، از همان سدهٔ اوّل هجری به این مناطق راه یافت و پیشروان شمشیر زن دین خدا در نواحی ماوراء النهر هم، به طور عمده ایرانیان بودند که خود اندکی پیش از دیگران، به شریعت مقدّس الهی گردن نهاده بودند.

تغییرات مهمّی که در روزگاران بعد از اسلام حاصل شد، تقریباً از اواخر سدهٔ چهارم هجری است که گروهها و دسته هائی از ترکان غز، به مرور استپهای شمالی آسیای مرکزی و یا مناطق بی برکت و خشک کوهستانی قراقووم و دشت گبی را پشت سرنهادند و به سوی صفحات داخلی ایران روی آوردند.

اینان توانستند که به مدد قوت نظامی و شمار بی شمار خود به مرور حکومتهای ایرانی نژاد سامانی و صفّاری و آل زیار و آل بویه را براندازند و اندك اندك برسر تا سرخطّهٔ حاکمیت یابند. ظهور سه سلسله ترك نژاد غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی که یکی بعد از دیگری روی کار آمدند مؤیّد همین امر است.

ولی باز، این جماعات جدیدالورود خود به نوبه وسیلهٔ ایرانیان دگر گونی پذیرفتند و از طریق همانها، به دو عنصر اساسی زندگی در منطقه اقبال نمودند که یکی پذیرش دین مبین اسلام بود و دیگری آموزش زبان فارسی و بالطّبع خوی گیری با فرهنگ و فضائل ایرانی. تاآنجا که حوادث نشان می دهد،

حکمرانان سلسله های مزبور بدون استثناء مسلمان بودند و بی وقفه نیز از زبان و ادبیات فارسی حمایت می کردند. به طوری که در درگاه محمود غزنوی مشهور است که بیش از چهار صد شاعر کوچك و بزرگ تجمّع داشتند و همه به فارسی شعر می سرودند و هر یك به زبانی سخن از مدح وی می گفتند.

در دربار دیگر سلاطین غزنوی و همین طور پادشاهان سلجوقی و خوارزمشاهی نیز شعرای فراوانی بودند که نظیر همین وظیفه را برعهده داشتند و حق را بگوئیم که بر اساس مراودات مقبول روزگار و مناسبتهای موجود درمیان گروههای مختلف اجتماعی، خیلی هم خوب از عهده بیرون می آمدند.

چیزی که کاملاً معلوم است این است که بیگانگی عناصر تازه وارد ترك با سکنه اصلی ایرانی به سرعت از میان می رفت و چنانچه مشهود است هنوز فاصلهٔ نسل اوّلیه با گذشته تاریخی خود منقطع نشده بود که نسل بعدی، کاملاً با محیط جدید خو می گرفت و آشنائی حس می کرد. هم دین عمومی را می یافت و هم زبان و فرهنگ اکثریت را می پذیرفت. اسم ها هم به سرعت عوض می شدند و آلبتکین و سبکتگین، محمود و مسعود می شدند و طغرل و دقاق، ملکشاه و محمد نام می گرفتند. چه بسا که اندکی بعدترهم بسیاری از آنها همانند سلجوقیان آسیای صغیر بر روی فرزندان خود نام کیکاووس و گشتاسب و کیقباد و لهراسب می نهادند و به این صورت، پاسداری از حریم وسیعتری از فرهنگ و تمدّن ایرانی را نیز وظیفهٔ خود می دانستند که باید اضافه کرد: هنیئًا لهم.

تعداد زیاد شاعران، ادیبان، ریاضیدانان، منجمان، پزشکان، و به طور خلاصه دانشمندانی که در رشته های مختلف از منطقهٔ ماوراء النهر برخاسته اند نشان می دهد که فاصلهٔ میان روی کارآمدن سلسلهٔ سامانی تا فاجعهٔ مغول، شکوفاترین روزگار زندگی ساکنان آن ناحیه است. اسامی بزرگ شاعران و عالمانی چون رودکی سمرقندی، شهید بلخی، دقیقی طوسی، ابوریحان بیرونی خوارزمی، ابن سینای خرمیثنی (بخارائی)، جرجانی، ابونصر فارابی و صدها شخصیت مشهور و ممتاز دیگر ناحیه معلوم می دارد که در واقع برای مدّتی طولان گرانیگاه و مرکز ثقل عمدهٔ فرهنگی ایران در منطقهٔ خراسان و ماور النهر قرار داشت. بی گمان اینها همه بهترین خادمان تمدّن اسلامی شدند و دربارووری و رشد پایه های عقلی و علمی و ادبی فرهنگ جهانی اسلام و ایران نقش عظیمی برعهده گرفتند.

<u>دوران بعد از مغول:</u>

باهجوم سبعانه مغولان به منطقه و اساسًا کل ایران و آسیای غربی، و قتل عام های بی رحمانه ای که به عمل آوردند، بدبختانه شهرهای بخارا، اترار، خوارزم (اورگنج)، هرات و سمرقند و کثیری دیگر از سکنه تهی شدند.

لطمه های شدید این هجوم خشن بر فرهنگ و تمدّن و مناسبات اجتماعی بسیار بنیادی بود به نحوی که پس از مدّتها نیز اقوام مختلفی که در منطقه زندگی می کردند نتوانستند سر بردارند و قد راست کنند. به خصوص که تا حدود دو قرن هم بحران های سیاسی- اقتصادی طول کشید و پس از زوال قدرت ایلخانان مغول (مرگ ابو سعید آخرین پادشاه ایلخانی در

سال ۷۳٦هـ .ق. اتفاق افتاد) کشمکشهای میان سرداران و سرخیلان قوای فاتح به درازا انجامید.

تنها پس از گذشت مدّت های مدید بود که در اواخر قرن هشتم هجری، دوباره یکی از فاتحان بزرگ آن مرزوبوم قیام کرد و به ظهور رسید و هم اوبود که به نیروی شمشیر و تدبیر، مجد و عظمت تاریخی این منطقه را بدان باز گردانید. این مرد، همان تیمورلنگ است که اروپائی ها او را تامرلان ---- Tamerlane می خوانند و با این که در خشونت و شقاوت دست کمی از جد انتسابی خود چنگیز خان مغول نداشت و خرابیهای بی شماری نیز به وجود آورد ولی مرکزیت تازه ای هم به ماوراء النهر داد که به نوبه مایه شکوفائی و آبادانی مدنی منطقه گردید.

<u>عصر تیموری</u>: جهانگشای تاتار به دلیل ضعف پیری و افراط در شرب خمر به سال ۸۰۷هـ .ق. مرد و جهانی را از وحشت و دهشت بیرون آورد ولی عجب آن است که این مرد باوجود همه شقاوتی که به وی نسبت می دهند و یك نمونهٔ آن این است که در شهر اصفهان هفتاد هزار تن از مردم بی گناه و بی پناه را سربرید و کلّه منازه ساخت، ولی درست مانند مغولان به هنرمندان و علماء تعظیم داشت و در زمان او سمرقند پایتخت امپراتوری بزرگش کانون تجمّع اهل فن و اصحاب هنر و دانش شد.

زیبا ترین و دلپسند ترین آثاری که امروز در شهرهای سمرقند و بخارا وجود دارد، اعم از مساجد باشکوه، مدرسه های عالی و ساختمانهای اعجاب انگیز همه در زمان او پایه گذاری و ساخته شده است. به طوری که این دو

شهر مهم، برجسته ترین دوره‌های اعتبار خود بعد از عصر مغول و حتّی تا امروز را نیز در دوران حکومت او به خود دیده اند.

می شود ادّعا کرد که جانشینیان تیمور، تقریباً همگی دوستدار صنعت و هنر و ادب و دانش بودند، این است که می بینیم در روزگار آنان که قریب یك قرن طول کشید (مرگ سلطان حسین بایقرا در حدود ۹۱۱هـ .ق. در هرات اتفاق افتاد) منطقه ماوراء النهر و خراسان عالی ترین ادوار تاریخی خود را گذراند و در آراستگی و عظمت بر تمامی بلاد اسلامی پیشی گرفت. هنرهائی که در این روزگار خوش درخشیدند و به حد اعلای ترقی و تکامل رسیدند عبارتند از:

۱- معماری، منبت کاری، کاشی سازی (مساجد مهم سمرقند و بخارا + مدرسه ها + ساختمانهای درباری).

۲- خوشنویسی، خط، کتابت، تذهیب و تجلید (شاهنامه بایسنقری از بهترین نمونه های خط و خط نستعلیق نویسی در این دوره است).

۳- شعر و شاعری و ادبیّات و تاریخ نویسی(مولانا عبدالرحمن جامی و میر علی شیرنوائی و بسیاری از شاعران و ادیبان برجسته روزگار. امیر علی شیرنوائی نه تنها به فارسی شعر می گفت که از بزرگترین شعرای ترك زبان نیز محسوب می شود و هم اوست که کتاب لغت مهمی را به زبان ترکی فراهم ساخت و در ترویج این زبان کوشید همچنین است کارهای یزدی و شامی سمرقندی در تاریخ) .

٤- نقّاشی و مینیاتور سازی که پس از آمدن مغولان به ایران و با صدور

اجازه تصویر برداری رسمی از سوی آنان رواج گرفت، باآشنائی ایرانیان به فن مینیاتور که از چینی ها منتقل شده بود این هنر مرحله کمال را پیمود و هنرمندان بزرگی چون بهزاد، را به عرصه آورد.

۵- کارهای روی چوب (منبت کاری و کنده کاری) در این خصوص درهای مساجد و نیز ساختمان مقبره تیمور کم مانند می نماید.

۶- نجوم و ستاره شناسی، که زیج الغ بیگی آن شهرت جهانی دارد.

۷- مینا کاری و خاتم کاری که بعدها رشد عظیمتری را در دوران صفوی و در نواحی ایران مرکزی پیمود.

خلاصه این که در روزگار تیموریان و خاصّه شاهرخ و بایسنقر و الغ بیگ و سلطان حسین بایقرا تحوّل فوق العاده ای در صنایع مستظرفه و هنرها به وجود آمد و شهرهای سمرقند و بخارا و بالاخص هرات از چنان مرتبه بالائی برخوردار شدند که مکتب هائی چون "مکتب سمرقند" و "مکتب هرات" جان گرفتند و آثاری ماندنی و جاودانی از هنرمندان نامدار به ظهور آوردند که مایهٔ فخر تمدّن کنونی بشری است.

ماوراء النهر در سده های دهم تا سیزدهم هجری قمری:

با افول کوکب اقبال سلاطین گورکانی در ماوراء النهر و ایران شرقی، دگربار گروههای سیاسی - نظامی تازه ای در تحت عنوان "اولاد چنگیز خان" در صحنه ظاهر شدند، که از میان آنها دو دسته آل شیبان (شیبان خانیان) و اوزبکیه (اولی بر بخارا و سمرقند و دوّمی برخوارزم) استیلاء یافتند. اینان غالبًا تا حوالی رود جیحون را در اشغال خود نگاه می داشتند و با دولت

بزرگ صفوی که در ایران (ایران کنونی و افغانستان تا حوالی پیشاور) اقتدار داشت و قدرت خود را در شمال تا همان مرز رود خانهٔ آمو دریا بسط داده بود، در کشمکش و مجادله دائم بودند.

گروههای مختلف اوزبك، ترکمان، تاتار، قرقیز و قزاق بی آن که در تجانسی جدی با یکدیگر باشند، تنها به اتکاء قدرت عددی و جنگاوری به مصاف با یکدیگر و با همسایگان خود و از جمله ایران می پرداختند و از طریق غارت شهرهای آبادان خراسان، چون مرو و هرات و بلخ و مشهد و نیشاپور و سبزوار و .... و بردن اسیران مظلوم معاششان، را تأمین می کردند. گله داری شغل عمومی آنها بود و کشاورزی نیز بخشی از در آمدشان را تأمین می کرد ولی می شود گفت که در این روزگاران تا زمان باز شدن پای روسها از شمال و انگلیسی ها از جنوب به زحمتو ممکن است که تغییرات عمده ای در حیاتشان حاصل شده باشد.

صنایعشان بالکلیه همان مصنوعات عشایری بود همانند بافتن گلیم، جاجیم، نمد، قالی و ....سرگرمی تفریحیشان اسب سواری، شکار، کشتی و ورزشهای خشن تلقّی می شد. موسیقیشان، دو تار که به حقیقت همان سه تار است و دف و دایره و نظائر آنها. کتابخوانان و با سوادها اشعار محلی می سرودند و از حفظ می کردند و کتاب الله مجید هم در بین همه از احترام والائی برخوردار بود.

فضلاء و با سوادها اشعاری از رودکی و سعدی و حافظ و فردوسی و دیگر شعرای نامدار ایران را به یاد داشتند و در محافل مختلف قرائت

می کردند. آشنائی با این بزرگان مایه سربلندی و فخر تلقّی می شد.

حکومتشان قبیله ای و بر مبنای سلسلهٔ مراتب خان خانی استقرار داشت. به خون و نژاد خود می اندیشیدند و هر گروه به هر آنچه که در گذشته حماسی و افسانه ای وی بود، تفاخر می ورزید. مذهب عمده، حنفی بود و شیعیان در اقلیت قرار داشتند. ارتباط با ایران کم رنگ و اندیشناك بود ولی احکام شاه ایران (هر سلسله و هر کسی که می خواست بر سرکار باشد) از احترام عظیمی برخوردار بود. به نحوی که تاپایان سدهٔ نوزدهم میلادی (سدهٔ سیزدهم هجری قمری) هر فرد خارجی (انگلیسی، اتریشی، مجار، روسی و ....) که می خواست به منطقه وارد شود صلاحِ خود می دانست که امانتامه یا معرّفینامه ای از شاه یا رجال طراز اوّل درباری بگیرد و با خود ببرد. در تمامی موارد گرفتاریها، وجود چنین نامه ای در حکم تعویذ تلقّی می شد و مانع از مرگ شخص و بیچارگی او می گشت.سوگمندانه بباید گفت که از هنرها و صنایع ظریفه، خبر مهمی در دست نیست و آثاری که برجای مانده از باقیات زندگی روزمره و حوائج متعارف و مبتنی برعادات ناشی شده است.

دوران انحطاطی مزبور با ضعف مستمر همسایه و دوست نیرومندشان ایران همزمانی داشت و پایه پای زوال اقتدار مرکزی دودمان قاجار، متأسفانه روسها از شمال و انگلیس ها از جنوب به صورتی صبورانه و مستمر نفوذ خود را گسترش دادند و طولی هم نکشید که حاکمان بلامنازع منطقه شدند.

ماوراء النهر در سده های نوزدهم و بیستم میلادی (قرون سیزده و چهارده هجری قمری): روسها که از زمان پتر کبیر آرزو و داعیه گسترش و

حضور در سرزمینهای بی مدعی را داشتند، خیلی زود متوجه شدند که در مناطق آسیای مرکزی صاحب اعتباری وجود ندارد و به تعبیری دیگر همه بزرگان در خاك خفته اند. این است که جانشینان پتر با نقشه های حساب شده و دقیقی منظماً شروع به پیشروی مداوم و ملایم به سوی سیبری در شمال و کانونهای کوچك و ضعیف و پراکنده عشایری در جنوب کردند.

این حرکتها بعد از اضمحلال امپراتواری زودگذر ناپلئون در اروپا (سال ۱۸۱۵م/ ۱۲۳۰هـ .ق) آغاز شد و تا پایان سدهٔ نوزدهم همه مقاومتهای مذبوح و ناتوان محلّی را از بین برد. و در سال ۱۸۸۱م/۱۲۹۸هـ .ق. منجر به انعقادِ عهدنامهٔ آخال با دولت ناصرالدین شاه شد.

دربار غافل و نگون بخت ایران که از یك سوطعم شمشیر آبدار سالدات (سربازان) تزاری را چشیده بود و در دوره جنگهای منجر به معاهدات گلستان وترکمانچای بخشهای مهمی از قفقازیه را به روسها واگذاشته بود و از دیگر سوی نیز از تجاوزات مکرر ترکمنها و اوزبکان به صفحات شمالی خراسان می فرسود و توان جلوگیری از آنها را هم در خود نمی دید، سرانجام به ننك امضای معاهده آخال تن داد و تمامی شهرهای مهم آن سوی اترك و از جمله مرو و عشق آباد را به روسها واگذاشت.

از آن پس رجال دلمردهٔ عصر ناصری نفس راحتی کشیدند و از این که دیگر "زن و بچه های رعایا اسیر اشقیای اوزبك و ترکمان نمی شوند و به جایشان سربازهای اونیفورم پوش و منظّم روس مستقر شده اند" احساس مسرت کردند! حتّی خود شاه قاجار نیز که دست کم اصل و نسب قبیله ایش به

همین منطقه می رسید به عقلش هم خطور نمی کرد که چه خیانت عظیمی مرتکب می شود!.

تسلط روسها:

از نیمهٔ دوّم سدهٔ نوزدهم روسها چکمه های محکم خود را بر حلقوم عناصر پراکنده ولی بهادر و جنگجوی عشایر نهادند و به بهانه های مختلف، استقلال و حاکمّیت سیاسی آنها را سلب و مضمحل کردند. اقتصادشان را مورد بهره برداری قرار دادند و با اعزام دسته های کثیر جمعیتی روس و توطن آنها در هر یك از بخشها نفوذ و قدرت خود را تحکیم بخشیدند.

پس از انقلاب بلشویکی نیز اوضاع در مناطق مزبور تفاوت فاحشی نکرد، جز این که شعارهای انقلابی را واسطه تداوم استعمار و تحکیم پایه های سلطه و استثمار ساختند و خاصّه در دو دوره جنگهای جهانی اوّل و دوّم که روسیه اروپائی موردِ تعرضِ سختِ آلمانیها قرار گرفت، منطقهٔ آسیای مرکزی را ملجا و ملاذ خود ساختند و (پیران، زنان و کودکان آنها) به صورت دستجمعی به این مناطق کوچ کردند. بعد از جنگ جهانی دوّم که روسیه پا گرفت و اندك اندك شکل صنعتی و قدرتمند یافت، بهره برداری از توانائیهای طبیعی فراوان (منابع معدنی) و نیروی کار بسیار ارزان سرزمینهای تحت اشغال آغاز شد و به ظاهرِ‌‌ها درست کردن جمهوری های متعدد اسمی و دادن اختیاراتی بی پشتوانه و بر روی کاغذ و در باطن خود عَمَلاً زمام امور و هدایت جملگی را در دست گرفتند.

<u>سیاست های عمومی روسها بر اصول مناسبات زیر مستقر برده است:</u>

- دامن زدن بر اختلافات قومی و قبیله ای (ایجاد تمایزات بین تاتارها، اوزبکها، ترکمنها، تاجیکها، قرقیزها، قزاق ها، قراقلپاقها و.....)
- قرار دادن مرزهای تصنّعی برای ایجاد اختلافات دائمی درمیان آنها.
- در دست خو گرفتن کارها و مقامات اساسی و کلیدی.
- رسمیت دادن زبان روسی به عنوان زبان عمومی.
- هدایتِ صنایع و کشاورزی و گله داری در راستای تأمین احتیاجات روسیه اروپائی.
- اسکان روسها به تعداد زیاد در مناطق مهم (مثلاً در قزاقستان بیش از چهل در صد ساکنان آن جمهوری روسند و تنها سی و پنج در صد آنها را قزاقها تشکیل می دهند و بقیه از اقلّیتهای دیگرند، به این معنی روسها در اکثریت قرار می گیرند و این همان جمهوری مهمّی است که کانون غله است، نفت و گاز فراوان دارد و صنایع اتمی در آن استقرار یافته است).
- هدایت سازمانهای آموزشی و پرورشی در جهتِ تربیت نوکر باب و نه در سطح رقابت با عنصر برتر نژادی روس.
- سعی در امحاء آثار و علائم هویت های ملّی و دینی اقلیتها.
- اهتمام در روسی گرائی و غربگرائی سکنه و گریزاندن توده ها از گذشته های تاریخی آنها.
- در دست گرفتن تحقیقات علمی و تاریخی و ادبی منطقه به وسیلهٔ خود روسها و تحمیل عقاید و نقطه نظرهای تحلیلهای مارکیستی و سوسیالیستی وغیره.

- تداوم جو اختناق و ازمیان بردن حداقل آزادی ها به نحوی که هیچ انسان استخوانداری نتواند درمیان جوامع زیر ستم پیدا شود و در هیچ مرحله ای احساس موجودیّت یا سروری کند (برای نمونه می توان گفت که در مدّت رقیت خود حتّیٰ به یك شخصیت برجسته تاریخی منطقه هم اعتبار جهانی ندادند و فقط از نوکرانی که حاضر به قبول سلطه روسها بودند تجلیل می کردند. اعم از این که در دوران استعمار تزاری بوده باشند و یا عصر سلطه کمونیستی).

و نتیجهٔ تلخ همه صدمات وارده این است که امروز:

- اقتصاد همگانی در هم ریخته است و توده های از بندرسته به مردم بی دست و پا و عاجزی شبیه شده اند.

- هویتها زائل شده است و هر دسته ای ناچار ساز خودش را کوك می کند و می نوازد.

- بی خبری از گذشته به حدی رسیده است که حتّیٰ ترکیه ضعیف و بی هویت ادعای رهبری قومی و فرهنگی آنان را سر می دهد و برای هدایت جوامع آسیائی آنتن تلویزیون امریکائی نصب می کند.

- امریکا و انگلیس و عربستان و نیروهای متنفذ دیگر علی الدوام در تلاش آنند که زی خود از نمد کلاهی سازند و به طور عمده نیز نیازهای روزمره و متعارف و نه احتیاجات زیر بنائی و دائمی آنان را به بازی گیرند.

- پریشانی های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، لشکری، کشوری و .... همه جا گیر است و متأسفانه بر روح خرد و بزرگ حکمفرمائی دارد.

- ترس از اسلام (به سبک[۴] ایرانی و یا به اصطلاح بنیادگرا) تبلیغ می شود و در ذهنها جا می گیرد تا از تنها مایه وحدتی که درمیان همگان وجود دارد پرهیز کنند و همچنان در فضا معلق بمانند!

- هر گونه قدمی که ایران بر می دارد از سوی عدّه ای با بانگ احتیاط و دلهره و اضطراب همآهنگ می شود و چنین تبلیغ می کنند که : اینها می خواهند چه کنند؟ و چه مقاصدی در سردارند؟

- صنایع سنگین و به اصطلاح (Infra Structure.....) ندارد و کم دارد و باید طبیعتاً از این به بعد، سرمایه های زیاد در منطقه خرج شود و سالها هم طول بکشد تا سود دهی پیدا کند.

- احتمال آشوبها و آشفتگیهای سیاسی در همه مراکز جمهوری ها هست. چون این بی پناهان پس از یکصد و پنجاه سال استبداد خشن تازه دارند خود را می یابند و می شناسند و بدیهی نیز هست که تا حصول تفاهم جمعی عصری دراز از خلجان و طغیان دردناك و تلخ را پشت سرنهند.

- و در همان حال می دانیم که:

- هر بذری که بیفشانی، بهره ای خواهد داد و بدیهی است که ایرانیان خیر خواه را در این دیار جز نیکی اندیشه ای نبود.

- شناخت دقیق منطقه (هر منطقه به طور مجزّا، مثلاً تاجیکها، اوزبکها

و الخ....) و خدمات مناسبی که منظور آنان افتد، امکان حصول نتایج مثبتی می دهد.

- عدم شتابزدگی در تصمیم گیری ها و اقدامات و پیشنهادها واجب قطعی است و به خصوص باید سعی شود که تلاشها به نحوی صورت پذیرد که بی نظری و بی غرضی و عدم دخالت ایرانیان یا هرنیروی خیرطلب دیگر در امور داخلی و خارجی جمهوری ها بر همگان مبرهن شود.

- مداومت در کارها ضرورت دارد و انتخاب افراد فهیم و فاضل و کاردان برای تقبل مسئولیتهای مختلف از اوجب واجبات است در همان حال از پیشآمدهای ملال خیزهم نباید ناامید شد و مشکلات را با دیدی واقع بینانه و دلسوزانه باید نگریست.

- انتظار به آینده روشن جمهوری ها باید داشت. اینها نه تنها همسایگان دائمی ما هستند که به زبان دیگری توان گفت: خود مایند و تداوم تاریخی مایند و بد و خوب زندگانیشان نیز از مایان است.

* * * * * *
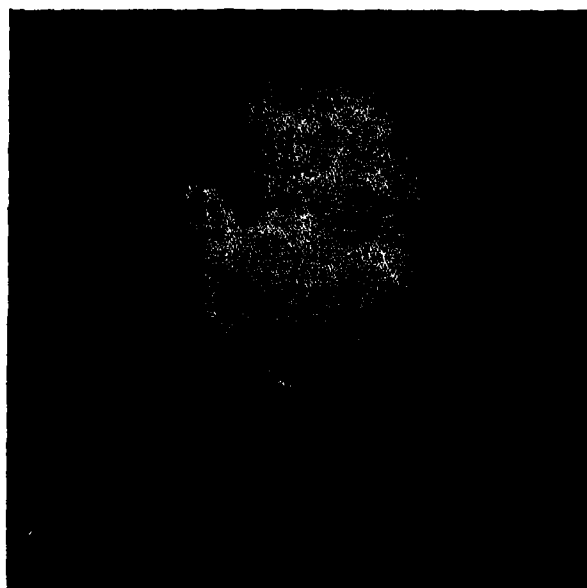
دکتر حسین رزمجو
استاد دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی

همسانیهای فکری و آرمانی موجود در آثار علامه اقبال لاهوری و دکتر علی شریعتی*

لاهـور و دمشق جلوه گاه عشقند
سـر منزل سالکان راه عشقند
اقبال و شریعتی چودر تربت شان
مدفون شده اند، قبله گاه عشقند (ح-د)

بی گمان بنیا نگذاران پاکدل و درد آگاه بنیاد اقبال و شریعتی در لاهور نامگذاری این موسسه پژوهشی و فرهنگی را بر اساس روابط تنگا تنگ فکری و اعتقادی که این دو بزرگمرد اندیشه و قلم باهم دارند انجام داده اند و یقیناً برآن هستند که برنامه های آینده شان را در جهت ترویج افکار و آثار این دو معمار تجدید بنای تفکر اسلامی عملی سازند. بدین جهت ضروری است که برای هواداران علاّمه اقبال لاهوری و معلم شهید دکتر شریعتی، مشترکات فکری و جهان بینی و مشابهاتی که در آراء و آرمانهای بلند این دو اسلام شناس بزرگ شرق، وجود دارد روشن گردد و باتوجه به این که مرحوم اقبال از لحاظ زمان زندگانی، مقدم بر دکتر شریعتی است و حدود ۶۳ سال زود تر از او (در سال ۱۲۸۹ هجری قمری مطابق با ۱۸۷۳ میلادی) پای به عرصهٔ هستی می گذارد (۱) اندیشه ها و آثار اقبال در سازندگی فکری و اعتقادی شریعتی اثراتی ژرف دارد ، به طوری وی را مُرید، همفکر

و همراه می کند و مخصوصاً از لحاظ اعتقاد به فلسفه اسرار خودی و
بازگشت به خویشتن همسو و همدل و همزبان می سازد ارادت راسخ دکتر
شریعتی را به علامه اقبال از جای جای آثارش از جمله از مقدمه ای که در
بزرگداشت او برکتاب ارونده، "اقبال معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی"، نگاشته
است، می توان استنباط کرد. ضمن مقدمه مزبور چنین آمده است:
«من وقتی به اقبال می اندیشم ، علی گونه ای را می بینم، انسانی برگونه
امام علی (ع) امّا بر اندازه های کمّی و کیفی متناسب با استعداد های بشری
قرن بیستم. چرا؟ زیرا علی کسی است که نه تنهابا اندیشه و سخنش، بلکه
باوجود و زندگیش، به همه درد ها و نیاز های چند گونه بشری در همه دوره ها
پاسخ می دهد(۲)» و در صفحات دیگر این کتاب با چنین
عباراتی مواجه می شویم:
«اقبال در غرب خود را به بلند ترین قله، تفکر عقلی امروز جهان رسانید. به
ارزش علم و تکنیك جدید اروپائی پی برد با ایران و فرهنگ ایرانی آشناشد
معنویت و لطافت روح و ظرافت و عمق و بینشی را که در فرهنگ اسلامی
ایران است، به خصوص در تجلّی ادبی اش اخذ کرد. او یك روح چند بعدی
مسلمان است، وی تنها کوشید تا ابعاد تجزیه شده و اعضای متلاشی گشته
ایدئولوژی اسلامی را، پیکره زنده اسلامی را که در طول تاریخ به وسیله
خدعه های سیاسی باگرایشهای ضد و نقیض فلسفی و اجتماعی قطعه قطعه
شده است و هرقطعه ای ازان درمیان گروهی نگهداری می شود، جمع کند
تألیف نماید، تجدید بنا سازد. نه تنها شاهکارش کتاب تجدید بنای تفکر

ذهبی اسلامی است بلکه شاهکار عظیم ترش ساختن شخصیت بدیع و چند بُعدی
تمام خودش می باشد تجدید بنای "یك مسلمان تمام" است در شخص خودش.
و یك خود ساخته بزرگ و گرانبهای است، امّا این که چگونه توانست خود را از
نوی طرحهایی که اسلام از یك مسلمان داده است بنا کند؟ در یك تجدید تولّدی
انقلابی- یك مسلمان زادهٔ سنتی معمول هندی، یك جوان تحصیل کرده در
انگلستان، یك دکتر فلسفه از لندن، یك شاعر پارسی گوی هند، یك جوان
روشنفکر ضد استعمار در یك کشور مستعمره تبدیل شد به یك مسلمان تمام، به
یك علی گونه ای در قرن بیستم، یعنی یك انسان باهمه ابعاد انسانی که معمولاً
در یك فرد جمع نمی شود (۳)».

بنابراین، ارادت و اعتقادی که دکتر شریعتی به علامه اقبال دارد و او را به عنوان
انسانی "علی گونه" می ستاید و آرزو مند تحقق آرمانهای والای اوست، طبعا"
میان علائق، آراء و آثارش با اندیشه ها و جهان بینی اقبال پیوندها و مشترکات
مشابهاتی را فراهم می کند که مهمترینشان شاید نکته های ذیل باشد:

- اقبال با طرح و ارائه فلسفه "اسرار خودی" چارهٔ درد های مسلمانان را در
خویشتن شناسی و پناه جوئی به سرچشمهٔ اسلام راستین یا اسلام ناب محمدی می
داند و از طرفی به قول نکلسون: "او بنابر جهان بینی دینی خویش انسان را
موجودی بس عظیم و خلیفه و نایب خداوند در زمین و شرح "انی جاعل فی
الارض خلیفه" می شناسد و برای "خودی" فرزند آدم ارزش بسیار قائل است و
معتقد است که در کار گاه آفرینش همه موجودات به یکدیگر سود می دهند
سود می رسانند و انسان که سر فصل آفرینش و خلاصهٔ خلقت است نیز طبعا"
باید تابع این قانون کلی باشد. به طور کلّی اقبال همه چیز را در "خود" و "خودی"
می داند و رمز بزرگ توحید را در وحدت همین "خودی ها" معرّفی
می کنند بنا بر این:

او وقتی می بیند مسلمانان از "خود" رفته اند و مأیوس شده و به شراب صوفی و افیون شاعر و فریب ملّا ازپای در آمده اند، در قدم اوّل می خواهد آنها را متوّجه "خودی خودشان" سازد، یا به تعبیری دیگر : آن اهرام شخصیت و قائمه وجودی را در وجود ایشان استوار کند. اقبال می خواهد نهال برومند "لااله الاّ اللّه" را در درون مسلمانان بکارد و خودی آنها را بیدار کند، و برای این کار دستور العملهایی دارد و رهنمودهایش را برای نیل به "خودی" باوضوح و روشنی کامل ارائه می کند، تا آن جاکه انسان "خودیافته" قادر به تسخیر عناصر شود و درجریان خلقت و کار گاه تقدیر مداخله نماید و مآلاً در پرتو شناسایی و تقویت "خودی" فرشته صید و پیامبرشکار گردد و به مقام نیابت الهی رسد و سایهٔ خداوند در زمین گردد »(٤) همچنانکه گفته اند «من عرف نفسه، فقد عرف ربّه» (٥) یا " خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس " به نظر اقبال در سایه شناسائی و استحکام خودی، انسان به مرتبهٔ ارجمند خلیفة الهی می رسد چه اصل نظام عالم از خودی است و تسلسل حیات تعینات مربوط به آن است:

پیکر هستی ز آثار خودی است — هر چه می بینی ز اسرار خودی است
وا نمودن خویش راخوی "خودی" است — خفته در هرذرّه نیرو "خودی" است
نقطه نوری که نام او "خودی" است — زیر خاك ما شرار زندگی است
از محبت می شود پاینده تر — زنده تر سوزنده تر تابنده تر
فطرت او آتش اندوزد ز عشق — عالم افروزی بیاموزد زعشق

دل ز عشق او توانا می شود   خاک همدوش ثریّا می شود

خاک نجد از فیض او چالاک شد   آمد اندر وجد و بر افلاک شد

در این بحث سازنده و عمیق، پس از آنکه علامه اقبال استدلال می کند که تنها راهِ نیل به بهروزی، راه اسلام است و رهبر این طریق حضرت محمّد (ص) می باشد، دربارهٔ وظیفه خطیر رسالت پیامبر اکرم، بزرگداشت دین حنیف و وحدت اُمّت اسلامی، او را چنین سخنانی است:

در جهان آئینِ نو آغازکرد   مسند اقوام پیشین در نورد

از کلیدِ دین در دنیا کشاد   همچو او بطنِ امِ گیتی نزاد

لطف و قهر او سراپا رحمتی   آن به یاران این به اعدا نعمتی(۶)

تا آنجا که فرماید:

از حجاز و چین و ایرانیم ما   شبنم یک صبح خندانیم ما

مستِ چشمِ ساقی بطحا ستیم   درجهان، مثل می و مینا ستیم

امتیازات نسب را پاک سوخت   آتش او این خس و خاشاک سوخت

چون گلِ صدبرگ ما را بویکی است   اوست جان این نظام و اویکی است

نسخهٔ کونین را دیباچه اوست   جمله عالم بندگان و خواجه اوست(۷)

به منظور پرورش خودی، اقبال دو مرحلهٔ اطاعت فرمانهای خداوند و ضبط نفس امّاره را ارائه می کند و از این بحث شیرین آموزنده نتیجه می گیرد که مسلمان با پیروی از دستورهای الهی که در قرآن مجید و توسّط پیامبر(ص) بیان شده است و چیره شدن برنفس امّاره که دشمن ترین دشمنِ آدمی است به مقام نیابت الهی می رسد و بادست یابی به همین پایگاهی است که انسانِ

"خودی یافته" خودشناخته:

از رموز جزو و کلّ آگه بود　　در جهان قائم به امرالله بود

خیمه چون در وسعتِ عالم زند　　این بساطِ کهنه را برهم زند

صد جهان، مثلِ جهانِ جزو و کل　　روید از کشتِ خیالِ او چوگل

چون عنان گیرد به دست آن شهسوار　　تیز تر گردد سمندِ روزگار

از قمِ او خیزداندر گور، تن　　مُرده جانها، چون صنوبر درچمن

ذاتِ او توجیه ذاتِ عالم است　　از جلال او، نجاتِ عالم است(۸)

و مرحوم دکتر شریعتی نیز همین جهان بینی اقبال یا حقیقت را که به قول خواجه شیراز حافظ:

یك قصّه بیش نیست غم عشق وین عجب　　از هر زبان که می‌شنوم نامکرر است(۹)

در جای جایِ آثار خویش بویژه در کتابِ ارزنده بازگشت به خویشتن با این تعمیرات تازه نامکرر بیان می دارد:

"بازگشت به خویش، یعنی: بازگشت به خویشتنِ اصیل انسانی و احیای ارزشهایِ فرهنگی و فکری سازنده و ترقی و آگاهی بخش خودِما .. بازگشت به خویش، یك نهضت عمیق و دشوار خودشناسی و خود سازی است.(۱۰)"

او بااین جملاتِ کوبندهٔ هشیاری بخش در گوشِ مسلمانان شرق و غرب زده از خود بی خبر فریادمی کند که:

"اینك در یك کلمه می گویم: تکیهٔ ما باید به همین خویشتنِ فرهنگیِ اسلامیمان باشد و بازگشتِ به خویشتن را باید شعار خودکنیم. به خاطر این که اینها "خویشتن" است که از همه به ما نزدیکتر است. و تنها فرهنگ و تمدنی

است که الآن زنده است و تنها روح و حیات و ایمانی است که در متنِ جامعهٔ کنونی که روشنفکر در آن باید کارکند. امّا اسلام را باید از صورتِ تکراری و سنتهای ناآگاهانه ای که بزرگترین عاملِ انحطاط است، بـه صـورت یـك اسلامِ آگاهی بخشِ مترقیِ معترض، و به عنوانِ یك اید ئولوژیِ آگاهی دهنده روشنگر مطرح کرد، تا این آگاهی که مسئولیتِ روشنفکر، برای بازگشتِ به خویش و آغاز کردن از خویش، از آنـجا شروع می‌شود، برپایهٔ عمیق ترین و تعیّت معنوی و شخصیتِ معنوی و شخصیتِ حقیقی انسانیِ خودمان که زنده است و درمتن جامعه موجود است، استوار بماند.. و اعجازی که زائیده آگاهی و ایمان است ازاین نیرو پدیدارگردد و مآلا ناگهان جمود تبدیل به حرکت، و جهل تبدیل به آگاهی شود و این انحطاط چند قرنه، ناگهان تبدیل به یك رستا خیز و خیزش قیامت زایی گردد و به این شکل، روشنفکر مذهبی به خویشتن خودآگاهِ زنده نیرومندش برگردد و در برابر استعمار فرهنگی غرب بایستد و جامعه خودش را که به وسیلهٔ نیروی مذهب تخذیر می شود، به وسیلهٔ نیروی مذهب بیدارکند و به حرکت بیاورد و برروی دوپای انسانِ تولید کننده معنوی بایستد، هم به صورت نسل ادامه دهندهٔ تمدن و فرهنگ و شخصیت خویش باشد، و هم به صورت پرومته هایی(۱۱) که آتش خدایی را از آسمان به زمین می آورند، جلوه کند. (۱۲)"

بنا بر آنچه گذشت، «اسرار خودی» که لازمه دست یابی به آن، خویشتن شناسی است و «بازگشتِ به خویش» از وجوهِ مشترك و اندیشه های همسانی است که در جهان بینی اقبال و دکتر شریعتی وجود دارد و در این قلمرو

معنوی، اقبال مرشد و مرادی است که دکتر او را ضمن سلوك خود در وادی حقیقت جویی و تکاپو به منظور رسیدن به سرچشمهٔ اسلام راستین و احیایٔ تفکر مذهبی و تصفیه و بازسازی اسلام می یابد و خود بدین واقعیت، چنین اذعان دارد که: «... آن وحدت کلی اسلامی» که جز در آن کلّیتش هرگز اسلام نمی تواند به صورتِ زنده تجسمّ پیداکند باید تجدید بناشود و این تجدید بنا، درست اصطلاحی است که محمّد اقبال لاهوری در اثر بزرگش به نام "تجدیدِ بنایِ طرزِ فکر اسلامی" عنوان می کند و من امیدوارم که این کار آغازِ یك دوره جدیدی در تحقیقاتِ اسلامی و در کوششهای معنوی و فکری و علمی و اسلام شناسی ما باشد. (۱۳)" و در ادامه این بحث می افزاید «شناختن مردانی مانند: سیّد جمال و اقبال، شناختن یك شخصیت فردی نیست، بلکه شناختن یك مکتب و شناختن یك ایدئولوژی است و در واقع شناختنِ شرایط اوضاع و احوال خودمان است، یاشناخت اقبال، شناختِ مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است (١٤)"

- از دیگر وجوه مشترك و مشابه اعتقادی و فکری میان این دو بزرگمرد، ایمان راسخ و ارادتی است عمیق و بی شائبه که به خاندانِ عصمت و طهارت، بویژه به ساحت مقدسِ امام علی(ع) و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسین(ع) دارند.

الف- ارادت کیشی و احترام عمیق اقبال را به مولی الموحدین علی علیه السلام از سروده های نغزاو، خصوصاً از این ابیات که با عنوانِ «در شرحِ اسرار اسمای علی مرتضی» به رشته نظم کشیده است،

توان دریافت:

...م اول شهِ مردان علی	عشق را سرمایه ایمان علی
...لای دودمانش زنده ام	در جهان مثل گهر تابنده ام
...م ار جوشد ز خاکِ من ازوست	می اگر ریزد ز تاکِ من ازوست
...م و از مهرِ او آئینه ام	می توان دیدن نوا درسینه ام
...رخِ او، فال پیغمبر گرفت	ملّتِ حق، از شکوهش فرگرفت
...ت دینِ مبین فرموده اش	کائنات آئین پذیر از دوده اش
...سلِ حق کردنامش بوتراب	حق، یداللّه، خواند درأمّ الکتاب
... که دانای رموزِ زندگی است	سّر اسمای علی داند که چیست(۱۵)

و عشق و شور و شوقِ فوق العاده دکتر شریعتی را نسبت به سرور آزادگان علی (ع) از کتاب مستطاب او به نامِ "علی به گونه اساطیر" و از لابلای دیگر آثارش، از جمله این عبارات، می توان فهمید:

«...و علی (ع) چه بگویم کـه کـیست؟ هر گاه به او می رسم، قلمم می لرزد، انسانی که هست ازآن گونه که باید باشد و نیست ...(۱٦)» -

«... مردی که در حالات و جذبه های درونیش: یك روحِ فارغ از هستی را به یاد می آورد و در معراجهای معنویش، راههای آسمان را از راههای زمین بهتر می شناسد. چنین روحی تا صبح خواب ندارد که در منطقه ای دوردستِ از جامعه اسلامی، یك انسانِ گرسنه به خواب رفته باشد. روحی که در برابر مسئله گرسنگی در جامعه حتی گرسنگی یك مرد، در نقطه ای از زمین، اینقدر حسّاس است، درست مثل یك رهبرِ مردم دوست مادّی که جز به اصالتِ زندگی مادیّ مردم نـمی اندیشد. امّا از آن بُعد دیگرش: یك حکیم سوخته،

خلوت و سکوت و درون است که گویی به همه این عالم نمی اندیشد. این
مردِ شمشیر و سخن، عشق و اندیشه ! مردی که از شمشیرش مرگ می بارد
و از زبانش وحی. او که یك الگوی ایده آل انسانی است. (۱۷)»
یا : «علی: مردِ شمشیر و سخن و سیاست است. احساسی به رقتِ یك عارف
دارد و اندیشه ای به استحکام یك حکیم در تقوی و عدل چندان شدید است ک
او را در چشم همه یاران - حتی در چشم برادرش-تحمّل ناپذیر ساخت
است. ... آنچه درعلی (ع) سخت ارجمنداست، روحِ چند بُعدی اوست. روحی
که درهمه ابعادِ گوناگون وحتّی نا همانند، قهرمان است. قهرمانِ اندیشیدن و
جنگیدن و عشق ورزیدن. مردِ محراب و مردم. مردتنهایی و سیاست. دشمن
خطرناكِ همه پستی هایی که انسانیتُ همواره ازان رنج می برد و مجسّمه هما
آرزوهایی که انسانیّت همواره دردل می پرورد. (۱۸)»
ب - اقبال را - در مثنوی رموزِ بیخودی - باعنوانِ: در معنی این ک
سیدة النساء: فاطمة الزهرا، اسوه کامله ای است برای نساء نسبت ب
حضرت زهرا علیها سلام چنین عواطفی تحسین انگیز است:

مریم از یك نسبتِ عیسی عزیز — از سه نسبت حضرتِ زهرا عزی
نور چشم رحمة للعالمین — آن امام اوّلین و آخری
آن که جان در پیکر گیتی دمید — روزگارِ تازه آیین آفری
بانویِ آن تاجدارِ هل أتی — مرتضی مشکل گشا شیرخد
پادشاه و کلبه ای ایوان او — یك حسام و یك زره سامان ا
مادرِ آن مرکزِ پرگارِ عشق — مادر آن کاروان سالارِ عش

مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را أسوه کامل بتول
ادب پرورده صبر و رضا	آسیا گردان و لب قرآن سرا
گریه های او زبالین بی نیاز	گوهر افشاندی به دامانِ نماز
اشک او بر چید جبریل از زمین	همچو شبنم ریخت بر عرشِ برین(۱۹)

و دکتر شریعتی را کتابی است بی نظیر در بارهٔ مکارم اخلاقی و شخصیتِ سیدة النساء العالین، حضرت زهرا(ع) به نام فاطمه، فاطمه است. جملات آموزنده و زیبای ذیل، مشتق است از خروارِ احساسات پاك این اسلام شناسِ احساسمندِ پر عاطفه، نسبت به دخت گرامی پیامبر(ص) فاطمه علیها السلام:

«...از شخصیت فاطمه سخن گفتن بسیار دشوار است. فاطمه زن بود، آن چنان که اسلام می خواهد که زن باشد. تصویر سیمای او را پیامبر خود ترسم کرده است و وی را درکوره های سختی و فقر و مبارزه و آموزشهای عمیق و شگفتِ انسانیِ خویش پرورده و ناب ساخته است.

او در همه ابعادِ گوناگونِ زن بودن، نمونه است، مظهرِ یك دختر در برابر پدرش. مظهر یك همسر در برابر شویش. مظهرِ یك مادر، در برابرِ فرزندانش. مظهرِ یك زن مبارز و مسئول، در برابر زمانش و سر نوشتِ جامعه اش. فاطمه، خود یك امام است، یعنی نمونهٔ مثالی یك تیپ ایده آل برای زن. یك أسوه. یك شاهدبرای هر زنی که می خواهد شدنِ خویش را انتخاب کند.

او با طفولیّتِ شگفتش، با مبارزه مدامش در دو جبهه خارجی و داخلی، در خانه پدرش، خانه همسرش، در جامعه اش، در اندیشه و رفتار و

زندگیش، چگونه بودن را به زنان پاسخ داده است .(۲۰)»

***

ج - اقبال در مثنویِ «رموز بیخودی» خویش، ضمن بحث دربارهٔ آزادگی و وفای به عهد، به رویداد عظیم کربلا و ظلم ستیزی حضرت سیدالشهدا، در آن واقعهٔ جانسوز، اشاراتی لطیف دارد. او خون پاك امام حسین(ع) و یاران با وفایش را مفسّر اسرار حرّیت و رمزورازی از قرآن می داند.

ابیات ذیل بخشی است از منظومه آکنده از شور و شوق او که باعنوانِ: «در معنّیِ حرّیت اسلامیه و سرِ حادثهٔ کربلا» به فضیلت خواهانِ آزاده تقدیم داشته است:

هرکه پیمان با هوالموجود بست — گردنش از بندهرمعبود رَست
مؤمن از عشق است و عشق ازمؤمن است — عشق را ناممکن ما، ممکن است
.. آن شنیدستی که هنگامِ نَبَرد — عشق، با عقل هوس پرورچه کرد؟
آن امامِ عاشقان، پورِ بتول — سروِ آزادی ز بستانِ رسول
اللّه، اللّه بایِ بسم اللّه پدر — معنی ذبحِ عظیم آمد پسر
سرخ رو عشقِ غیور از خونِ او — شوخی این مصرع از مضمون او
...چون خلافت رشته از قرآن گسیخت — حُرِیّت را زهر اندر کام ریخت
خاست آن سر جلوهٔ خیرالامم — چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت — لاله در ویرانه ها کارید و رفت
تاقیامت قطع استبداد کرد — موج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاك و خون غلتیده است — پس بنایِ لااله(۲۱) گردیده است
سّرِ ابراهیم و اسماعیل بود — یعنی آن اجمال را، تفصیل بود
عزم او چون کوهساران استوار — پایدار و تُندسیر و کامگار

بهر عزّتِ دین است و بس — مقصدِ او حفظ آیین است و بس
خونِ او تفسیر این اسرار کرد — ملّتِ خوابیده را بیدار کرد
قرآن از حسین آموختیم — ز آتش او شعله ها اندوختیم
ما از زخمه اش لرزان هنوز — تازه از تکبیر او ایمان هنوز
صبا! ای پیکِ دور افتادگان — اشکِ ما بر خاکِ پاک او رسان(۲۲)

و شادروان دکتر شریعتی ، در اثر زیبا و پر جذبه اش: «حسین وارثِ آدم» ضمن بث و شکوایی از رنجهای مستضعفانِ عالم که زندگیشان توده ای است از عقده ها و جراحتها و سینه آتش افروزشان، قبرستانی است از آرزوهای مرده و امیدهای برباد رفته، به ظلمهایی که تاکنون از سوی زورمندانِ رزمدار مزوّر، دربارهٔ آزادگان جهان روا داشته شده است، اشارت می کند و قیامِ امام حسین(ع) و یاران وفادارش را علیه حکومت جابرانه یزید، و صحنه هایی از جریان عزیمت آنان را از مدینه به مکه و انصرافشان را از شرکت در مراسم حجِ سال ۶۰ هجری، چونان تا بلوهایی شکوهمند امّا غمرنگ، باخامه هنرزای خود پیش چشم خواننده مجسّم می سازد و درپایان گزارش این قصّه پر غصّه، عظمتِ شهادت و مظلومیت امام را در صحرای کربلا، این گونه هنرمندانه توصیف می کند:

«...صحرای سوزانی را می نگرم، باآسمانی به رنگِ شرم و خورشیدی کبو دو گدازان و هوایی آتش ریزه و دریای رملی که افق در افق گسترده است و جویباری کف آلود از خونِ تازه ای که می جوشد و گام به گام. همسفر فراتِ زلال است. و شمشیر ها از همه سو برکشیده و تیرها از همه جا رها و خیمه ها آتش زده و رجّاله در اندیشه غارت، و کینه ها زبانه کشیده و دشمن همه جا

درکمین، و دوست بازیچهٔ دشمن، و هوا تفتیده و غربت سنگین، و زمین شوره زاری بی حاصل و شنهاداغ و تشنگی جانگزا و دجله سبز دور و فراتِ سیاه - مرزکین و مرگ در اشغالِ خصومتِ جاری و ... می ترسم درسیمای بزرگ و نیرومند او بنگرم، او که قربانی این همه زشتی و جهل است.

به پاهایش می نگرم که همچنان استوار و صبور ایستاده و این تنِ صدها ضربه را به پاداشته است.

ترسان و مرتعش ازهیجان، نگاهم را برروی چکمه ها و دامنِ ردایش بالامی برم: اینك دو دست فروافتاده اش...!! نگاهم را بالاتر می کشم: از روزنه های زره او خون بیرون می زند و بخار غلیظی که خورشید صحرا می مکد تا هرروز - صبح و شام - به انسان نشان دهد و جهان را خبر کند.

نگاهم را بالاتری کشانم، گردنی که همچون قُلّه حِرا، از کوهی رونیده و ضربات بی امان همه تاریخ برآن فرو آمده است، به سختی هولناکی کوفته و مجروح است، امّا خم نشده است.

نگاهم را از رشته های خونی که برآن جاری است، بازهم بالاتر می کشانم، ناگهان چیزی از دود و بخار همچون توده انبوه خاکستری که ازیك انفجار در فضامی ماند و ... دیگر هیچ!!

...شجی را در قلب این ابر و دود بازمی یابم، طرح کنگ و نامشخص یك چهره خاموش، چهره پرومته رب النوعی اساطیری که اکنون حقیقت یافته است.

هیجان و اشتیاق، چشمانم را خشك می کند. غبار ابهام تیره ای که در موجِ اشكُ من می لرزید، کنار تر می رود و روشن تر می شود و خطوطِ چهره خواناتر، هم اکنون سیمای خدایی او را خواهم دید؟!! چقدر تحمل ناپذیراست دیدنِ آن همه درد، این همه فاجعه، دریك سیما. سیمائی که تمامی رنج انسان را در سرگذشتِ زندگی مظلومش حکایت می کند، سیمایي که..

چه بگویم! مفتی اعظم اسلام او را به نام یك «خارجی عاصی بردین الله و رافضِ سنت محمد(ص) محکوم کرده و به مرگش فتوی داده است.

در پیرامونش، جز اجساد گرمی که درخونِ خویش خفته اند، کسی از او دفاع نمی کند. او همچون تندیسِ غربت و تنهایی و رنج، از موجِ خون در صحرا قامت کشیده و همچنان بررهگذر تاریخ ایستاده است و تمامی جهادش، این که: نیفتد.

همچون سندانی در زیر ضر به های دشمن و دوست، در زیر چکش تمامی خداوندان سه گانه زمین از آدم تا..خودش (۲۳)»

- وحدت جهان اسلام و بر قراری حکومت واحد اسلامی ، از آرمانهای والا و انسانی اقبال است. او آرزومند بود که کلّیه فرقه های اسلامی که خدا، قبله، کتاب و پیامبرشان یکی است باهم متحد شوند و بر قراری حکومتی برپایه قرآن دست یا زند که در آن معیار برتری انسانها جز به تقوی نباشد. چنان که پیامبر اکرم فرموده است «لا فضل لعربی علی عجمی الاً بتقوی(۲٤)» از طرفی بنابر توصیه ای که خدا وند به مسلمانان فرموده است که چون همه آحاد جامعه اسلامی برادر و برابر شمرده می شوند که «انّما المؤمنون اخوه(۲۵)»

باید به ریسمان محکم الهی چیك در زنندو از تفرقه و تشتّت اجتناب کنند چنان که قرآن مجید بدین امر تصریح دارد: «واعتصموا بحبلِ اللّٰه جمیعًا ولا تفرّقوا (۲۶)» اقبال با سرودن این گونه ابیات نغز عالم اسلام را به برادری و اتفاق فرامی خواند.

نه افغانیم و نه ترك و تتاریم　　چمن زادیم و از یك شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ماحرام است　　که ما پروردهٔ یك نو بهاریم(۲۷)

یا:

از حجاز و روم و ایرانیم ما　　شبنم یك صبحِ خندانیم ما
... مسلم استی دل به اقلیمی مبند　　گم مشو اندر جهانِ چون و چند
می نگنجد مسلم اندر مرز وبوم　　در دلِ اویاوه گردد، شام ورم(۲۸)

همچنان که در مباحث گذشته اشارت شد، علاّمه اقبال با طرح و ارائه «اسرارخودی» ابتدا مسلمانان را به خویشتن شناسی و بازگشتِ به خویش دعوت می کند و سپس باعنوان کردن «رموزبیخودی» تکیه بر این اعتقاد که:

فرد می گیرد ز ملّت احترام　　ملّت از افراد می یابد نظام
فرد تا اندر جماعت گم شود　　قطره وسعت طلب قلزم شود

جهان ایده آلی خودرا به وسیلهٔ ملّت و امتی واحد تحقق می بیند و براین باورّ است که همین ملّتِ واحد باید پرچمِ صلح خداوندی را بر افرازد و ملکوت خداوند را در زمین مستقر سازد و به بشریت آرامش و آسایش بخشد و وحدت عالم بشری را عملی کند(۲۹)» به اعتقاد او، امّت واحد اسلامی به

منزله پروانه ای است که گردِ شمع و جود پیامبر خود باید در پرواز باشد و با «ماسوی الله» بیگانه. اقبال برهمه امتیازات طبقاتی، نژادی، ملّی خط بطلان می کشد و بندگان خداوند را برابر و برادر می داند و مّالأغم جانگاه او در این است که کسانی که بر اصالت های قومی و ملّی و نژادی پای می افشارند، در واقع با تعصّباتِ خود موجبِ تفرقهٔ مسلمانان و تضعیف آنان می شوند و این کسانند که:

آن چنان قطعِ اخوّت کرده اند | بر وطن، تعبیر ملّت کرده اند
تا وطن را شمع محفل ساختند | نوعِ انسان را قبائل ساختند
جنّتی جستند در بئس القرار | تا احلوا قومهم دارالبوار
این شجر جنّت ز عالم برده است | تلخی پیکار بار آورده است(۳۰)

ومآلاً بر اثر این گونه اندیشه ها ، اوضاع عالم به آن جا منجر شده است که:

مرد می اندر جهان افسانه شد | آدمی از آدمی بیگانه شد(۳۱)

و دکتر شریعتی نیز همدرد و همنوا با اقبال درباره وحدتِ امّت اسلامی و برابری و برادری مسلمانان معتقد است که اقرار به «یك خدای واحد مجرّد از خصوصیاتِ قومی و نژادی و طبقاتی مطلق که بر همه هستی حکومت دارد و عالم وجود امپر اطوری یکدست و یك ذات اواست و تابع خلق و امروی،

- از نظر فلسفه اجتماعی و انسان شناسی، همه مرزهای نژادی، تضادهای طبَقاتی و تبعیض های خانوادگی و فضیلت های خونی و تباری و در نتیجه حقوقی را نفی می کند. در چنین امپر اطوری عظیم جهانی ملوك الطوایفی خدایان و در نتیجه تبعیض های نژادی، قومی، امتیازات و انحصارات

خانوادگی و شرف و فضیلت طبقاتی و گروهی موهوم، بی پایگاه و ساخته دست زور و غصب و استثمار است و تمکین در برابرآن، تسلیم در برابر نظام شرك است. چه قبولِ حاکمیت یك شخص، یك خانواده، یك نژاد، یك طبقه، نقضِ حاکمیتِ مطلق خداوند واحد است و قبول دوگانگی نژاد انسانها، ادعایا قبولِ ادعای دوگونگی نوعیِ جامعه ملی یا بشری، نشانه دوگانه پرستی است (۳۲)»

درباره ناسیونالیسم افراطی یا شوونیسم که ساخته و پرداخته دست استعمار نواست و حاصل آن تفرقه و پراکندگی و بیگانگی مسلمانان جهان در یکدیگر،

- همان نکته ای را که اقبال، عاملِ« قطع اخوّت و سوق دادنِ نوع انسان به نظام قبیلگی و ملوك لطوایفی تعبیر می کند - نظرِ دکتر شریعتی این است که فکر وطن پرستی - نه وطن دوستی - که از اوائل قرن بیستم در جوامع اسلامی به وجود می آید، سبب می شود که فی المثل: «امپراطوری عثمانی که به عنوانِ قدرت مهاجمِ مسلمانان جهان، عنانِ اروپای شرقی را به دست دارد و در حال پیشرفت به سوی غرب است و اروپا را در تنگنای سختی گرفته است، از درونِ خویش قطعه قطعه گردد و آنگاه هر قطعه ای راحت الحلقومّ سهل التناولی درزیر چنگ و دندانِ استعماراروپایی. و در جریان این تحول: بدبخت عربها که باچه شور و شوقی به آب و دهن، لاورنس انگلیسی که برایشان ناسیونالیسم را از انگلستان به ارمغان آورده بود می نگریستند و بی درنگ فلسفه ها، شعرها، سرودها و بحثهای جامعه شناسی و تاریخی،

همه درست و همه حق در تمجید ناسیونالیسم!! در سراسر جامعه یکپارچه اسلامی پراکنده شد و روشنفکران و آزادیخواهان مانیز بی آنکه به. جغرافیای این حرف بیندیشند و بپرسند که این حرف، چرا در این موقع و چرا در این منطقه یکباره شایع شد؟! و چگونه - ناگهان - دریك زمان، لبنانی ها، مصری ها، عراقی ها، ترکها، هندی ها، ایرانیها، بربرها و همه ملّتهای مسلمانان چشم به ریشه های نژادی خود گشودند و به یادِ دوره باستانی پیش از اسلامشان افتادند؟ و چرا درست در همین هنگام که صدای چکا چك شمشیرهای مسلمانان در قلب اروپا، جهان را به لرزه افکنده است، یك مرتبه از پشتِ جبهه، از قلب سپاه مهاجم، همه حلقومها باهم به آوازِ: پان کویتیسم، پان لبنانیسم، پان بربریسم، پان عربیسم، پان ترکیسم، پان ایرانیسم...؟ باز می شود و چندی نمی گذرد که می بینم عالم اسلام پان پان می شود و هر لقمه ای در حلقوم استعمار غربی، و ترکیه همچون شیری بی یال و دم واشکم، تنها می ماند. و در عوض، شکست در همه جبهه ها و رانده شدن از همه سرزمینهای شرقِ اروپا و لقمه لقمه شدنِ همه اندامهایش و بریدنِ از همه تاریخ و فرهنگ: و مذهبش و تنزلش از مقامِ یك ابر قدرتِ جهانی به پایگاه یك کاریکارتورِ فکاهی از یك زرافه(شتر - گاو - پلنگ) و آنچه به دست می آورد: غرورملی است و خطِ لاتین و تعطیل یکشنبه بجایِ جمعه و یك عدد پدر خوانده به نام مصطفی کمال که اصلاً ترك نبوده است۳۳۱»

- توجه و عنایت خاصی که علامه اقبال لاهوری به عظمت قرآن از لحاظ هدایت دارد وآن را راهنامه جاودانه مسلمانان می شماردو با این گونه ابیات

پر مغز نغز نقش حیاتیِ این کتاب آسمانی را در تأمین سعادت افراد بشر می ستاید:

نقش قرآن تا در این عالم نشست	نقشهای کاهن و پاپا شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمر است	این کتابی نیست چیزی دیگراست
چون به جان در رفت جان دیگر شود	جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود
مثلِ حق پنهان و هم پیداست این	زنده و پاینده و گویاست این (۳٤)

و از طرفی تأسفِ عمیقی که از متروك شدنِ معانی و دستور العملهای قرآن در جوامعِ اسلامی و فراموش گشتن اهداف اصلی آن توسط مسلمانان دارد و بنا براین، بالحنی سرزنش آمیز و از سر درد خطاب به مسلمانان آورد می فرماید:

به بند صوفی و مُلّا اسیری	حیات ازحکمت قرآن نگیری
به آیاتش ترا کاری جز این نیست	که از یاسین او آسان بمیری(۳۵)

همین دردِ جانکاهِ اقبال از مهجوریت و مظلومیّت قرآن، در آثار دکتر شریعتی نیز در سیمای این گونه عبارات متجلّی است:

«... قرآن چنانکه درمیانه مامعمول است، برای خواندن و فهمیدن و فهماندن نیست، معانیِ آن برما پوشیده است. آیا قرآن برای استخاره آمده است؟ یا برای اسباب کشی و تبّرك و توسّل و جلوگیری از چشم زخم و حفظ پستانهای گاوانِ شیرده و یا شگونِ مجلسِ عقد و عروسی یا بازو بند و بند قنداقِ بچه ها؟

ویادر حوزه های علمیه، برای جستن یك حکم فقهی ویا توجیه یك

ایتِ اختلافی و با یافتن صنایعِ بدیعی و مثالی برای درس
انی و بیان و بدیع...؟!

آیا باآن حوزه های علمیه ای که باید تفسیر قرآن را به صورت یك بدعت
رد آنها کرد، می شود مبارزه دائمی را علیه استعمار بیدار و نقشه کش و
فکر و مقتدر انجام داد؟ و آیا در برابر هجوم فرهنگ استعماری و حفظ تمدن
فرهنگ و فلسفه غربی علیه همه ارزشهای اسلامی - می توان بدون قرآن
ایستادگی نمود...؟!

زمانی که محمد عبده که به منظور مبآرزه با استعمار و الحاد از مصر به
مغرب (تونس، مراکش و الجزایر) آمد. نه میتنگ داد و نه اسلحه برداشت و
نه زدوبند سیاسی کرد. علمای شمالِ آفریقا را جمع کرد - علمایی که رفته
ودند توی پوست اندیشه ها و دانشهای متحجّری که حرکت ندارد واحساس
مسئولیت به هیچ کس نمی دهد. علمایی که علوم قدیمه را با علوم اسلامی
اشتباه می کنند و اسلام را به عنوان مجموعه فرهنگی یی از علوم و فنون و
قوانین تصوّر می کنند، نه یك ایدؤلوژی، نه یك بینش و حرکت و روح سازنده
و مسئول و متحرك، او به آنهاگفت: فعلاً همه رشته های علوم قدیمه را
رهاکنید و فقط و فقط به تفسیر آگاهانه قرآن و شناساندن قرآن به مردم
مشغول شوید.

لذا باوردِ قرآن به آن جوامع، این جامعه ها و مدارس راکد و درهای غبار
گرفتهٔ شان گشوده شد و به طرفِ گرائیدن و اندیشیدن و مسئولیت و آگاهی
اجتماعی و سیاسی و خوذ آگاهی انسانی وجهت گیری و راه یابی تکان خورد

و حرفهایِ تازه، شعارهای تازه جامعه علمای اسلامی، بلا فاصله بعد از نهضتِ بازگشت به قرآن به وجود آمد..(۳٦)»

- سالوس سیتنری و مبارزه بادین به دنیا فروشان بی بصر از خدابی خبر، انتقاد از علمای سوء متحجر و روشنفکران غربزده بی دین: از خطوط اصلی برنامه های اصلاحی معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی - اقبالِ لاهوری - است. او در جای جای آثار شعری خود - نظیر ابیات ذیل - کج اندیشان کهنه گرا، دین باوران قشری متظاهر، همچنین غربزدگانِ مقلّدِ خود باخته را به زیر شلاقِ انتقادات گزنده و هشیاری بخش خودمی برد و باآنان پیکاری آشتی ناپذیر دارد:

عالمان از علمِ قرآن بی نیاز صوفیان دَرنده گرگ و مودراز

* *

هم مسلمانانِ افرنگی مآب چشمه کوثر بجویند از سراب(۳۷)

* *

به بند صوفی و مُلاّاسیری حیات از حکمتِ قرآن نگیری(۳۸)

* *

تو را با خرقه وعمامه کاری من از خود یافتم بوی نگاری

* *

همین یك چوبِ نیِ سرمایه من نه چوب منبری،نی چوب داری(۳۹)

* *

سجودی آوری دارا و جم را مکن ای بی خبر، رسوا حرم را

* *

مبر پیش فرنگی حاجت خویش ز طاقِ دل فروریز این صنم را(٤۰)

* * *

فرنگی را دلی زیرنگین نیست
متاعِ او همه ملک است، دین نیست
خداوندی که در طوقِ حریمش
صد ابلیس است و یک روح الامین نیست(٤١)

* * *

به افرنگی بتأن خود را سپردی چه نامردانه در بتخانه مردی
خرد بیگانه ی دل، سینه بی سوز که از تاک نیاگان می نخوردی(٤٢)

اقبال در خلال تمثیلاتی آموزنده و توصیفاتی نظیر آنچه ذیلاً از ویژگیهای «مردآزاده» ارائه کرده است، بابیانِ کنایاتی ابلغ من التصریح به شیفتگان غرب یا به تعبیر او «کلیسا دوستان» همچنین به متدیّن نمایان متظاهر یا «مسجد فروشان «می تازد و جوامعِ اسلامی را از آفات آنان پرهیز می دهد:

مردِ حُرّ از لااله روشن ضمیر می نگردد بنده سلطان و میر
ما کلیسا دوست، ما مسجد فروش او ز دستِ مصطفی پیمانه نوش
قبله ما گه کلیسا، گاه دیر او نخواهد رزق خویش از دستِ غیر
ما همه عبد فرنگ او عبد هو او نگنجد در جهان رنگ و بو(٤٣)

- و دکتر شریعتی نیز با قلمی برنده تر از شمشیر، نخست با خداوندان زر و زور و تزویر که مظاهرشان در تاریخ، قارون و فرعون و بلعم با عورند و کارشان در همه روزگاران: استثمار و استبداد و استعمار است، مبارزه ای

نستوه و دائمی دارد و، از طرفی با مقدس مآبهای جاهل متعصب و شبه روشنفکران افرنگی مآب لائیك - كه هر دو دسته اخیر را سروته یك كرباس می داند - مخالف است و همواره در حال در گیری و نبرد. نظر و برداشت او از گروه اخیر این است:

«... چنین موجوداتی که پیش از این، صاحب گذشته و ریشه و ارزشهای اصیل و خود جوشی و خود سازی و غنای معنوی برجسته ای بوده اند، امروزه به فقیری رسیده اند که جز در رابطه با اروپایی و تشّبه به شکل اروپایی وجود خود را احساس نمی کنند و اگر این موهبتِ «تقلید و تظاهر و تشّبه»! را از او بگیرند، وجودی فاقد ماهیّت می شوند. اینان خود را متمّدن می نامند، زیرا اروپائی اول کاری که کرده است محو و دفنِ همه فرهنگها و انکار همه ارزشها بوده است و اثباتِ این اصل که تنها شکل ممکنِ فرهنگ و تمدن، همان است که ماسكِ اروپایی دارد ولاجرم او که به اروپایی تشّبه می جوید، خود رامتمدن احساس می کند. در حالی که خود اروپایی هرگز او را به چنین اسم و رسمی نمی شناسد. او را نه متمدن (Civilise) بلکه، آسیمیله (Assimile) می نامد و آسیمیلاسیون (Assimilation) به معنی شبیه سازی است. یعنی : غیراروپایی که خود را تشبیه اروپایی می نماید و باکمال تعجب، من همین اصطلاح را - باهمان دیا لکتیك که در رابطه میان غیر اروپایی و اروپایی هست - در این سخن عمیقِ پیغمبر(ص) یافته ام که: «من تشبه بقوم فهومنه»! هر که خود را به قوم دیگری تشبیه سازد ،دیگر به جامعه خود پیوسته نیست، به قوم دیگری وابسته است، چه از ریشه

ود بریده است، باخود بیگانه شده است آیینه دیگری شده است، آسیمیله
م لفظا و هم معنا» همین «مُتشبّه» است.
امّا چه کسی خود را به دیگری شبیه می سازد. از خود می گریزد، خود
عجولا نه و مصرّانه انکار می کند، پیوندهایش را وحتّی فطرتِ تاریخی و
تماعی و ماهیّت های اجتماعی - فرهنگی اش راکتمان می کند و با تحقیر
ویش، از خویش به دامن بیگانه می گریزد و می کوشد تا بافنای خویش،
ر او که اعلا و اکمل و اجّل است، به بقا برسد؟
...بلی این حالات غالباً ویژه تحصیل کرده های سطحی و تصدیق
دارهای بی مایهٔ جدید ماست. زیرا مردم قدیمی ما - چه عامی و چه عالم -
رگز به این بدبختیهای مهموع دچار نبوده اند...(٤٤)»
گروه دیگری که در تمام نوشته های باقیمانده از دکتر شریعتی، مورد
نتقادات تند و خشم آگین او قرار گرفته اند، شبه عالمان متحجّرِ مرتجعی
ستند که در قالبهای سنتی و محصور در یك جهان بینی بسته و تاریك
منجمد باقی مانده اند،آانها غالبًا روحانی نماهای وابسته به طبقه حاکم و
سرسپرده دربارهای صفویه وقاجاریه و پهلوی می باشند، کسانی که به تعبیر
او: «از خون - پاك امام حسین(ع) - تریاك ساخته اند و از شهادت، مایه
مقبولیّت و از شهید زنده، قبرمرده و از تشیّعِ جهاد و اجتهاد و اعتراض،
تشیع تقیهٔ و تقلید و انتظار به معنی نفاق از ترس وگریز از فهم و فرار از
مسئولیت که برابر است بالش بودن (٤٥)»
ویژگیهای اخلاقی و روحی این گروه و زبانهایی که توسّط آنها به اسلام

ناب محمدی و تشیع سرخ علوی وارد می شود، در کتابهای بازگشت به خویشتن و تشیع علوی و تشیع صفوی دکتر استادانه تحلیل گردیده است.

* * *

- یکی از نشانه های ژرف اندیشی علامّه اقبال، توجّهی است که به نقش سازنده و فعّال زنان مسلمان در پیشبرد جوامع اسلامی دارد و بدین جهت آنان را با نعوت و القابی چون: « اساس ملت وقوت دین(٤٦) » - «امین نعمت آیین حق(٤٧) » و «حافظ سرمایهٔ ملّت(٤٨) » می ستاید و همواره به ایشان توصیه می کند که « چشم هوش از اسوه زهرا(٤٩) » مبندند و از جذبه های پر فریب دنیای فاسد امروز بپرهیزند. چــه اعتبار یك جامعه به داشتن مادران فهمیده فدا کاری است که فرزندانی شایسته و صالح در دامن بپرورند. ابیات ذیل که باعنوان «خطاب به مخدّرات اسلام» سروده شده، بیانگر اهمیت و احترامی است که اقبال برای مادران و دختران ملّت اسلامی قائل است:

ای ردایت پردهٔ نآموس ما	تاب تو سرمایه فانوس ما
طینت پاك تو مارا رحمت است	قوت دین و اساس ملّت است
کودك ما چون لب از شیر تو شست	لااله آموختی او را نخست
...ای امین نعمت آئین حق	در نفسهای تو سوز دین حق
دور حاضر، تر فروش وپرفن است	کاروانش نقد دین را رهزن است
صید او آزاد خواند خویش را	کشته ی او زنده داند خویش را
آب بند نخل جمعیت تویی	حافظ سرمایه ملّت تویی
از سر سودوزیان سودا مزن	گام جز برجاده آبا مزن
هوشیار از دستبرد روزگار	گیر فرزندان خود را درکنار

رت تو جذبه ها دارد بلند	چشمِ هوش از اسوهٔ زهرا مبند
سینی شاخِ تو بار آورد	موسم پیشینِ به گلزار آورد(۵۰)

خطاب به دخترانِ مسلمان، او را چنین توصیه ها و پیغامی است:

ای دخترك این دلبری ها	مسلمان را نزیبد کافری ها
دل بر جمالِ غازه پرور	بیاموز از نگه غارت گریها

اه توست شمشیرِ خدا داد	به زخمش جان ما را حق به ما داد
کامل عیار آن پاك جان برد	که تیغ خویش را آب حیا داد

میر عصرِ حاضر بی نقاب است	گشادش در نمود رنگ و آب است
انتابی ز نورِ حق بیاموز	که او باصد تجلّی در حجاب است

هان را محکمی از اُمهّات است	نهادشان امین ممکنات است
گر این نکته را قومی نداند	نظامِ کار وبارش بی ثبات است(۵۱)

- همچنین از جنبه های قوی و زیبای آثار دکتر شریعتی ، عنایتی است که این اسلام شناس درد آگاه به والایی مقامِ زن در اسلام دارد و ضمن یاد آوری این نکتهٔ حکمت آمیز که « اسلام درعین حال که باتبعیضات موجودِ میانِ زن و مرد به شدّت مبارزه می کند، درعین حال نه طرفدار تبعیض است و نه معتقد به تساوی، بلکه می کوشد تا در جامعه هریك را در جایگاه طبیعی

خویش بنشاند. تبعیض‌را جنایت می داند و تساوی را نادرست. طبیعت زن را نه پست تر از مردمی شناسد و نه همانندِ مرد. طبیعت این دورا در زندگی و اجتماع مکمل یکدیگرسرشته و از این رو دست که اسلام بر خلافِ تمدّنِ غرب، طرفدار اعطای حقوق طبیعی به این دواست نه حقوقِ مساوی و مشابه و این بزرگترین سخنی است که دراین باره می توان گفت(۵۲) » به دنباله این مبحث می افزاید:

« آنچه مُسلّم است این که: از میانِ مصلحان و اندیشمندان بزرگ تاریخ که غالباً یا زن را ندیده اند و یا به خواری در او نگریسته اند، محمد(ص) تنها کسی است که جداًبه سرنوشت زن پرداخته و حیثیت انسانی و اجتماعی و حقوقِ اجتماعی وی را به او داده است. (۵۳) »

دکتر شریعتی در کتاب ارزندهٔ خود « فاطمه فاطمه است » ضمن آن که همانند اقبال، حضرت زهرا را أسوهٔ حسنه و الگوی کامل برای پیروی زنان عالم معرّفی می کند، بحثهای جالب و دقیقی را دربارهٔ تیپ های گوناگون زن در جوامعِ کنونی دنیای اسلام دارد - هم در این کتاب و هم در دیگر آثارش، مخصوصاً در کتاب: اقبال معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی - با محکوم کردنِ تجمّل پرستی، به سَبُکی طنز آمیز لغزشگاههای زنان را در روزگار حاضر نشان می دهد و از خانمهای وابسته به تیپ به اصطلاح « علیّه عالیه » که خود را به صورت مجسّمه های رنگ آمیزی شده از مواد آرایشی در می آورند: همچنین از زنان سُنتّی و متقدّم و متجددّ یا دمی کند(٥٤). او در بحث چگونه بودنِ زن مسلمان در کتابِ زن - بخش فاطمه فاطمه است-

ظر خود را درباره زنان موجود در اجتماعات اسلامی چنین بیان داشته است:
درجامعه و فرهنگِ اسلامی، سه چهره از زن داریم: یکی زن سنتی و مقّدس
آب و یکی چهرهٔ زن متجدّد و اروپائی مآب که تازه شروع به رشد و تکثیر
رده است و یکی هم چهرهٔ فاطمه علیها سلام و زنانِ فاطمه وار که هیچ شباهت
وجه مشترکی با چهره ای به نام زنِ سنّتی ندارند. سیمایی که از زنِ سنتی
ر ذهنِ افراد وفادار به مذهب در جامعهٔ ما تصویر شده است، باسیمای
حضرت فاطمه همان قدر دور و بیگانه است که چهرهٔ فاطمه
با چهرهٔ زنِ مُدرن(۵۵)»

* * *

- نگرانی اقبال از تهاجمِ فرهنگی غرب منحط به کشورهای اسلامی که حاصل آن فساد اخلاقی و بی اعتقادی جوانان و از دست رفتنِ اصالتِ فرهنگ اسلامی است و توجّه او به مفاسدِ عصرِ حاضر و لغزشگاههایی و موانعی که برسر راه نسل جوان ازلحاظِ تعلیم و تربیت وجود دارد و همدردی که با آینده سازانِ جوامع اسلامی - نظیر ابیات ذیل - دارد:

جوانان را بد آموز است این عصر
شب ابلیس را روز است این عصر
بدامانش مثالِ شعله پیچم
که بی نور است و بی سوز است این عصر

چه عهسر است این که دین فریادی اوست
هزاران بند در آزادی اوست
زروی آدمیت رنگ و نم برد
غلط نقشی که از بهزادی اوست

چه گویم رقص تو چون است و چون نیست
حشیش است این نشاطِ اندرون نیست
به تقلید فرنگی پای کوبی
به رگهای تو آن طغیان خون نیست(۵۶)

فسادِ عصر حاضر آشکار است   سپهر از زشتی او شرمسار است
اگر پیدا کنی ذوقِ نگاهی   دو صد شیطان تو را خدمتگزار است

به هرکو رهزنان چشم و گوشند   که در تاراج دلها سخت کوشند
گران قیمت گناهی باپشیزی   که این سوداگران ارزان فروشند

و دکتر شریعتی نیز در اغلب نوشته های خود، بویژه در کتاب « پدر، مادر، ماامتهمیم» همنوا با علامه اقبال اضطراب و رنج عمیق خویش را از سر نوشتِ نامعلومِ نسلِ جوان امروز که در برزخ فرهنگِ سنتی و جدید و در برابر سیلِ بنیان کن تهاجمِ فرهنگِ منحط و استعماریِ شرق و غرب قرار دارد، با چنین

...رات غمرنگی بیان داشته است.

«این نسل دارد از دست می رود، این نسل درمیانهٔ دو پایگاه تجدّد و ...تم، دو قطب مجهز شکل گرفته: سنت و بدعت، فلیسم و فکلیسم، ارتجاع ...انحراف، مقلّدین گذشته و مقلّدین حال، کهنه پرست و غرب پرست، ...عصّب مذهبی و متعصّبِ ضد مذهبی تنها مانده و بی پایگاه و بی پناه، ...ن نسل به در قالبهای قدیم موروثی مانده است و نه در قالب های جدید ...میلی و وارداتی شکل گرفته و آرام یافته. درحالِ انتخاب یك ایمان است، ...یازمند و تشنه. آزاد است امّا آواره... او در برابر صدها ایدئو لوژی و مکتب ...لسفی و اجتماعی و علمی امروزی که از تمدنِ جدید بر او هجوم آورده اند، ...ی تواند بایستد...

...رای این نسل کاری بکنید. برای او خوراك فکری تازه فراهم کنید. برای حرف ...زدن با او، برای شناساندن اسلام و تشیُّع و فرهنگ و تاریخ و ایمان و توحید و ...قرآن و محمد و علی و فاطمه و کربلا و امام و عدالت و امامت و جهاد و اجتهاد ... زبان تازه بافرینید. دست به خلق یك احساسِ اسلامی یك نهضت انقلابی فکری، یك جوشش نو و نیرومند شیعی بزنید. این فرصت ازمیان می رود، این ایمان و مذهب به فردا نمی رسد، هنوز که می توان و هنوز که می توانید، کاری بکنید. والسلام.(۵۷)»

- حمایت از مستضعفان و مظلومان تاریخ تمدّنِ انسان که روزی به نام بردگان، بندگان و غلامانِ زرخرید، خداوندان زر و زور و تزویر را در جنگها و احداث کاخها، مزارع، باغها، تفریحگاهها و بناهای شکوهمندی چون اهرام

ثلاثه مصر و دیوارچینها بیگاری می دادند و در عصر ما با عنوان ملّتهای ضعیف تحت ستم ملعبه استعمار و استثمار و استحمار ابر قدرتهای جهانخوار هستند، از نکته های هشیاری بخش جالب در اندیشه های بشر دوستانه اقبال لاهوری است او در مثنوی «بندگی نامه» خود که با مطلع ذیل آغاز می شود:

گفت با یزدان مه گیتی فروز تابِ من شب را کند مانند روز(۵۸)

در گفتگویی که ماه آسمان با خداوند دارد، به زبانِ ماه وضعِ رقت بارِ مردم ستمدیده شبه قاره هند را - قبل از استقلال - یا به تعبیر وی:

خاکدانی با فروغ و بی فراغ چهرهٔ او از غلامی داغ داغ(۵۹)

را وصف می کند و سپس عواطف و روحیاتِ مستضعفان تاریخ که آنها را «غلام و بنده» می نامد - ضمن غمخواریشان - این گونه تحلیل و ارائه می نماید:

از غلامی دل بمیرد در بدن از غلامی روح گردد بارِتن
از غلامی ضعفِ پیری در شباب از غلامی شیرِغاب افکنده ناب

از غلامی بزم ملت، فرد فرد این و آن با این و آن اندر نبرد
از غلامی مردِ حق زنّار بند از غلامی گوهرش نا ارجمند
شاخِ اوبی مهر گان عریان ز برگ نیست اندرجانِ او جزبیم مرگ
کور ذوق و نیش را دانسته نوش مرده یی بی مرگ و نعش خود به دوش
آبروی زندگی در باخته چون خران باگاه وجو در ساخته
مرگها اندر فنونِ بندگی من چه گویم از فسون بندگی
ازنیِ او آشکارا رازِ او مرگِ یك شهراست اندر سازِ او

غلامی تن زجان گردد تهی | از تنِ بی جان چه امیدِ بهی
ایجاد و نمود از دل رود | آدمی از خویشتن غافل رود
بیلی را اگر سازی غلام | برفتند از گنبد آئینه فام
و دانش را غلام ارزان دهد | تابدن را زنده دارد، جان دهد
برلبهای او نام خداست | قبله ی او طاقتِ فرمانرواست
نگاهش دیدنی ها در حجاب | قلب او بی ذوق و شوقِ انقلاب
گی بارِ گران بر دوشِ او | مرگ او پرورده آغوشِ او
غلامی ذوق دیداری مجوی | از غلامی جان بیداری مجوی
مران بگشایدش بندی اگر | می نهد برجانِ او بندی دگر
ود آئینی گره اندر گره | گویدش می پوش از این آئین، زره
برپای است و برجان و دل است | مشکل، اندر مشکل اندر مشکل است(٦٠)

اقبال ضمن آن که روحِ بردگی و غلامی و تن به مذلّت دادن در برابر ستمگر و بنده غیر خدا شدن را نفرت انگیز ترین خصیصهٔ اخلاقی می داند و را زائیده جهل و بی ایمانی می شناسد و باچنین تعبیراتی تقبیح می کند:

آدم از بی بصری بندگیِ آدم کرد
گوهری داشت ولی نذرِ قباد و جم کرد
یعنی از خویِ غلامی زسگان خوارتر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد (٦١)

امّا غمِ جانکاهِ خویش را برستمی که تاکنون از جانب زورمندان رزمدار مزوّر برمزدوران زحمت کشِ مظلوم رفته و می رود، در چنین نغمه های غمرنگ لطیف اظهار می کند و ضمنِ بث و شکوایی باعنوان «نوای مزدور»

راهِ انتقام لاله های پرپرشده صحرای استضعاف را از رهزنان چمنِ انسانیت این گونه نشان می دهد:

ز مزدِ بنده کر باس پوش و محنت کش
نصیب خواجه ناکرده کار، رختِ حریر
ز خونفشانیِ من، لعلِ خاتم والی
ز اشکِ کودکِ من، گوهرستام امیر
ز خون من چو زلو فربهی کلیسا را
بزور بازوی من، دست سلطنت همه گیر
خراب رشگِ گلستان ز گریهٔ سحرم
شبابِ لاله و گل از طراوتِ جگرم
بیا که تازه نوا می تراوداز رگِ ساز
مئی که شیشه گدازد به ساغر اندازیم
مغان و دیرِ مغان را نظام تازه دهیم
بنای میکده هایِ کهن بر اندازیم
ز رهزنانِ چمن انتقام لاله کشیم
به بزم غنچه و گل، طرحِ دیگر اندازیم
به طوفِ شمع چوپروانه زیستن تاکی
ز خویش این همه بیگانه زیستن تاکی(۶۲)

- و دکتر شریعتی نیز، باروحی آزرده از غمِ فقر و رنج زندگی و تنی پرورش یافته در: «کویر، جایی که آبادی نیست. جائی که سعادت و رفاه برخورداری نیست. امّا خشکی و فقر و سختی زندگی هست. و از طرفی

ته به طبقه و نژادی که خون هیچ شریفی.
از آنهائی که شرافتشان به طلاء وزور وابسته است - در رگش
ت(٦٣)» همدردی و غمخواری خود را با مستضعفان عالم یعنی،
گان: غلامان و ستمکشان تاریخ، در کتاب پُر رمز و راز و آکنده از سوز
داز خویش «آری این چنین بود برادر» به هنگام توصیف از بردگانی که
تصد ملیون تخته سنگ بزرگ را از أسوان، از فاصله ۹۸. کیلومتری
ره به این شهر آورده اند تا اهرام سه گانه مصر - شاهکارمعماری دنیای
ستان - را بر آرامگاه فرعون و ملکه مصر برپا سازند، این گونه بیان داشته
ت: «...از آن همه کار، از شاهکاری چنان عظیم، دچار شگفتی شده بودم
ناگهان در گوشه ای - به فاصله ۳،...٤متری، قطعه سنگهایی دیدم
ه متفرق برهم انباشته شده اند. از راهنمایم پرسیدم آنها چیست؟ گفت: آنها
قمه هایی هستند که چندین کیلومتر در دل زمین حفر شده اند. پرسیدم
را؟ گفت: سی هزار برده، سی سال، سنگهایی چنان عظیم را از فاصلهٔ هزار
یلومتری به دوش می کشیدند و گروه گروه در زیر این بار سنگین، جان می
سپردند. و هر روز خبر مرگ صدها نفر از آنان را به فرعون می دادند. امّا
ظام بردگی که به قول «شوارتز» باعث شد، تا هیچ وقت - حتّی اهرم و چرخ
یجاد نشود - چون وجود بردگان ارزان بی نیازیشان می بخشید، بی اندکی
رحم اجساد لهیده بردگان را به گودالها می ریخت و بردگانی دیگر را به
نگ کشی وامی داشت.
گفتم: می خواهم به دیدن آن هزاران برده لهیده خاك شده بروم. گفت: آن

جادیدنی نیست، دخمه هایی از گور هزاران برده است که به دستور فرعون در نزدیکی گور او: در خاکشان چیده اند تا همچنان که در زندگیشان نگهبانش بوده اند و جسم شان را به خدمتش داشته بودند، در مرگ نیز نگهبانیش کنند و روحشان راهم به کارِ خدمتش بدارند.

گفتم: دیگر رهایم کن که مرا به همراهی تو نیازی نیست. من خود می روم و رفتم. درکنار دخمه ها نشستم و دیدم چه رابطه خویشا وندی نزدیکی است میانِ من و خفتگان در این دخمه ها، چه هر دو، از یك نژادیم. راست است که من از سرزمینی آمده ام و آنها از سرزمینهایی. من از نژادی هستم و آنها از نژادی. اما اینها تقسیم بندیهای پلیدی است تا به وسیله آن انسانها را قطعه قطعه کنند و خویشاوندان را بیگانه نشان دهند و بیگا نگان را خویشاوند. امّا من، بیرون از این تقسیم بندیها، از این سلسله و نژادم و خویشاوند و همدردشان هستم و چون دیگر بار به اهرام عظیم نگریستم، دیدم که چقدر باآن عظمت و شکوه و جلال بیگانه ام. یا، نه، چقدر به آن عظمت و هنر و تمدن کینه دارم. زیرا همه آثار عظیمی که در طولِ تاریخ، تمدّنها را ساخته اند، براستخوانهای اسلافِ من ساخته شده است. دیوارِچین را پدران برده من بالا بردند و هرکس نتوانست سنگینی سنگهای عظیم را تاب بیاورد و درهم شکسته شد، در جرزِ دیوار گذاشته شد.

دیوارِ چین و همه دیوارها و بناها و آثارِ عظیم تمدنِ بشری، این چنین به وجود آمد: سنگ سنگی بر گوشت و خون اجداد من. دیدم تمدن، یعنی دشنام، یعنی نفرت، یعنی کینه، یعنی: آثارِ ستم هزاران سال، برگرده و پشتِ

ادمن .. درمیانِ انبوهِ دخمه ها نشستم ودیدم چنان است که پنداری همه
ایی که دردلِ دخمه ها خفته اند برادران منند. به اقامتگاهم بازگشتم و به
وری از گروه بیشمار بردگان نامه ای نوشتم و آنچه را در عرض پنج هزار
، بر ما رفته بود، برایش شرح دادم. پنج هزارسالی که او نبوده است، امّا
کی وبرده - در شکل های مختلفش بوده است.

نشستم و برایش نوشتم که: ای برادرم تورفتی، و ماهمچنان درکارِ
اختنِ تمدن های بزرگ، فتح هایِ نمایان و افتخاراتِ عظیم بودیما به دِهها و
وستا هایمان می آمدند و چون چهار پایانمان می گرفتند و می بردند و ما را
کارِ ساختن گورهایشان می کاشتند... گاهی مارا به جنگ می بردند.
نگ علیه کسانی که نمی شناختیم، و شمشیر کشیدن، به رویِ کسانی که
سبت به آنها هیچ کینه ای نمی ورزیدیم. مارا می بردند و مادران و پدرانِ
ر و شکستهٔ مان، چشم انتظارمان می ماندند، انتظاری که هرگز پاسخی
ی یافت..(٦٤)».

و در ادامه این بحث، دکتر ضمن اشارتی دقیق به تحولات سیاسی که
اروی کارآمدن زورمندان حاکم یعنی: فراعنه، قیاصره و اکاسره، در عرصهٔ
عالم و رهگذر تاریخ پیش می آید و مصلحانی چون: زردشت و مانی و بودا
کنفسیوس ظهور پیدا می کند؛ مبعوثانی که به تعبیر او«هنوز از خانهٔ
عتشان فرودنیامده - بی اعتنا به بردگانِ مظلوم و بدون آن که از آنان یادی
کنند و نامی ببرند - یکسر راهی کاخ و قصری می شوند(٦٥)» سپس به
ظهور پیامبر اسلام(ص) و ندای برابری و برادری که اسلام سرمی دهد،

اشارتی لطیف دارد وبضمن این مبحث با تکیه به بُعد عدالت اجتماعی اسلا
و ملاك برتری در این مکتب که: «یاایّهاالناس! کُلّکم لآدمُ و آدمُ من تراب. لا
فَضلَ لعربی علی عجمیٍ الاّ بالتقوی(٦٦)» و حمایتی که دین مبین اسلا
از مظلومان و مستضعفان کرده است؛ مذهبی که در واقع پایه های آن با
ایثارها فدا کاریها و جانبازیهای محرومان مستحکم شده است، بااین عبارات
رنج خود را تسکین می دهد و همدردیش را با ستم دیدگان اظهار می کند:

«...امّا ای برادر! ناگهان خبریافتم که مردی از کوه فرود آمده است و
درکنار معبدی فریاد زده است که: من از جانب خدا آمده ام. بر خودلرزیدم،
نکند با زفریبی تازه برای ستمی درکار باشد! امّا چون زبان به گفتن گشود،
باورم نشد: او می گفت: «- من از جانب خدا آمده ام که اراده کرده است تا
برهمه بردگان و بیچارگانِ زمین منّت بگذارد و آنان را پیشوایانِ جهان و
وارثان زمین قرار دهد..(٦٧)»

شگفتا! چگونه است که خداوند، بابردگان سخن می گوید و به آنها مژده
نجات و نوید رهبری و وراثت بر زمین می دهد!!

باورم نشد. گفتم: او نیز همچون پیامبران دیگر - در ایران و چین و هند -
شاهزاده ای است که به نبّوت مبعوث شده است، تابا قدر تمندی هم پیمان شود
و قدرتی تازه بیافریند.

گفتند: نه، یتیمی بوده است وهمه او را دیده اند که در در پشت همین کوه؛
گوسفندان را می چرانیده است.

گفتم: عجبا! چگونه است که خداوند فرستاده اش را از میانِ چوپانان برگزید

؟!
...تند : او آخرین حلقهٔ سلسله چوپانان است و اجدادش،همه رسولانِ چوپان.
از شوق - یا از هر اسی گنگ - برخود لرزیدم که برای نخستین بار، از
... ما پیامبری خاسته است.
به او ایمان آوردم، چرا که همه برادرانم را گرد او دیدم : «بلال» : برده
...ده زاده از پدر و مادر، - بیگانه ای از حبشه، «سلمان»: آواره ای به
...دگی گرفته شده از ایران. «ابوذر»: فقیرِ درمانده گمنامی از صحرا. «سالم»
...لام زن حذیفه: این بیگانه ارزان قیمت، برده سیاه پوست که اکنون پیشوای
...رانِ او شده است.
باورکردم و ایمان آوردم، چرا که کاخش چند اطاقِ گلی بود - که خود در
...گلِ و خاك کشیدن بنای آنها، شرکت کرده بود و بارگاه و تختش تکهٔ چوبی
...بود انباشته از برگهای خرما ! این همه دستگاه او بود و تا بود چنین بود و
...نین مُرد.
آمدم، از ایران، از نظام موبدان و تبارهای بزرگ - که همواره برای
جنگها و قدرتها به بردگیمان می کشیدند - گریختم و به شهر او آمدم و
درکنار بردگان و آوارکان و بی پناهانِ جهان، با او زیستم تا پلکهایش در
سنگینی مرگ خورشیدمان را پرده کشید...(۶۸)»

* *** *

آنچه گذشت، سایه روشنی کم رنگ بود که از افکار و آرمانهای همسان
علامه محمد اقبال لاهوری و دکتر علی شریعتی نموده شد. بی گمان،

نقشِ اصلی و اساسی این دو متفکّر و ادیب نامور پاکستانی و ایرانی که به واقع معمارانِ جدید بنای تفکّر اسلامی هستند، استخراج و پالایش اندیشه های راستین اسلام و معارف ناب محمدی از خرافات و پیرایه هایی است که در طولِ تاریخ توسّطِ دشمنان اسلام یا دین باورانی قشری و کج اندیش بدان افزوده و پیوسته شده است.

مرحوم اقبال بازبان دلکش شعر فارسی، زیبا ترین سرود جهشها را به منظور ایجاد انقلابی در فرهنگ اسلامی مترنم شده و از این رهگذر، رسالت خود را به نحوی شایسته به انجام رسانیده است و شادروان دکتر علی شریعتی نیز به مدد خامه هنرزا و نثر استوار و شعر گونه اش در روشنگری افکار و نشرِ حقایق اسلامی به موفقّیتهایی افتخار آفرین و شایان تحسین نائل آمده است.

لطف سخن و محبوبیت این دو متفکّر بزرگ در کشورهای اسلامی و ترجمه آثار گرانبهایشان به اغلب زبانهای زنده جهان موهبتی است بزرگ برای امروز و آینده جهان اسلام که مسلمانان باید آن را مغتنم شمارند و خداوند را براین نعمت و موفقّیت سپاسگزار باشند.

روحشان شاد و راهشان پررهرو باد

حواشی:

۱. مرحوم دکتر شریعتی در سال ۱۳۵۲ قمری مطابق با ۱۹۳٤ میلادی متولد می شود و در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی فوت می کند.

۲- رك: اقبال معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی، نوشته: دکتر علی شریعتی تهران ص ۸

۳- رك: مآخذ پیشین، صفحات ۸٤، ۸۵، ۸٦

٤- رك: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال. با مقدمه احمد سروش، تهران ۱۳٤٤، انتشارات کتابخانه سنایی، صفحات چهل و نه و پنجاه.

۵- مولانا این مضمون را، چنین به رشته نظم در آورده است.

بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت　　کآن که خود بشناخت یزدان را شناخت

این عبارت در شرح نهج البلاغه عبده ج ٤ ص ۵٤۷ منسوب به امیر مؤمنان علی(ع) با تعبیر: «اذا عرف نفسه»، جزو احادیث نبوی آمده است (کنوز الحقایق ص ۹)- به نقل احادیث نبوی، جمع و تدوین، بدیع الزمان فروز انفر، تهران ۱۳٤۷ ش- انتشارات امیر کبیر، صفحه ۱٦۷

٦، ۷، ۸- کلّیات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ۱٦، ۱۷، ۳۲

۹- رك: دیوان اشعار حافظ، تصحیح، محمد قزوین و دکتر قاسم غنی، چاپ تهران، انتشارات زوّار، ص ۲۸

۱۰- رك: اقبال، معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی - همان - ص ۹۸

۱۱- Promethee - در اساطیر یونانی ربّ النوع آتش است و خالق نوع

بشر و مظهر نبوغ انسانی.

۱۲- رك: بازگشت به خویشتن، باز گشت به کدام خویش؟ از : برادر شهید علی شریعتی تهران ۱۳۵۷، انتشارات حسینیه ارشاد، صفحات ۳۱، ۳۲

۱۳ . ۱٤- رك:اقبال، معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی-همان- صفحات ٤، ٥

۱۵- کلّیاتِ اشعارِ فارسیِ اقبال - همان - صفحات ۳۳، ۳٤

۱٦- رك: کویر، نوشته: دکتر علی شریعتی، مشهد ۱۳٤۹، چاپ طوس، ص ۲۰۱

۱۷- رك: اقبال، معمار تجدید بنای تفکّر اسلامی - همان - ص ۱۰

۱۸- رك: اسلام شناسی، از ، دکتر علی شریعتی، چاپ مشهد ۱۳٤۷، صفحات ٤۲۹، ٤۳۰

۱۹- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - بخش رموز بیخودی، ص ۱۰۳

۲۰- رك: زن، از معلّمِ شهید: دکتر علی شریعتی، چاپ اوّل تهران ۱۳٦۰، انتشارات سبز مجموعه آثار شماره ۱۲، صفحات ۲۰۲، ۲۰۳

۲۱- "حقّا که بنای لا اله هست حسین" از: خواجه معین الدین چشتی (رح)

۲۲- رك: کلیات اشعار فارسی - همان - رموز بیخودی، صفحات ۷٤، ۷۵

۲۳- حسین وارث آدم، نوشتۀ: دکتر علی شریعتی،تهران ۱۳٤۹، انتشارات حسینیه ارشاد، صفحات ٦٤ تا ٦۸

۲٤- رك: نهج الفصاحه، مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده، چاپ سیزدهم، تهران ۱۳٦۰ انتشارات جاویدان، ص ۲۱۱

۲۵- سورۀ مبارکه حجرات / ٤۹ آیه، ۱۰

۲۶- سوره مبارکه آل عمران / ۵ آیه ۱.۳

۲۷ . ۲۸ ، ۲۹- کلّیات اشعار فارسی اقبال-همان-صفحات ۳ . ۲ ۱٦ . ۷۷ و پنجاه و یك

۳۰ ، ۳۱- کلّیات اشعار اقبال - همان - ص ۷۸

۳۲- رك: بازگشت به خویشتن - همان - صفحات ۳۹۷، ۳۹۸

۳۳- رك: بازگشت به خویشتن، بازگشت به کدام خویش؟ - همان - صفحات ۲۸۳ ، ۲۸٤

۳٤، ۳۵- کلّیات اشعار اقبال - همان - صفحات ۳۱۷، ٤۵۷

۳٦- رك: اقبال، معمار تجدیدِ بنای تفکّر اسلامی - همان - صفحات ۵٦ - ۵٦

۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹- کلّیات اشعار اقبال - همان - صفحات - ۳۸٤ (جاوید نامه) ۵۷ ، ٤۸۲ (ارمغان حجاز)

٤۰ ، ٤۱ ، ٤۲- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ٤۸۳، ٤۸٤ و ٤۸۵ (ارمغان حجاز)

٤۳- مآخذ پیشین، صفحات ۳۹۹، . . ٤ (پس چه باید کرد؟)

٤٤- ر.ك : بازگشت به خویشتن. همان.صفحات ۱۰۲ و ۱۰۳

٤۵- رك: تشیّع علوی، از: دکتر علی شریعتی، تهران ۱۳۵۲، انتشارات کتابخانهٔ دانشجوی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ص ۱۵۵

٤٦ ، ٤۷ ، ٤۸ ، ٤۹- رك: کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - ص ۱۰٤

۵۰ ، ۵۱- مآخذ پیشین، ص ۱۰٤ و صفحات ٤٦۵ و ٤٦٦

۵۲ ، ۵۳- رك: اسلام شناسی - همان - صفحات ۵۰۹ و ۵۱۰

٥٤- رك: اقبال: معمار تجديد تفكّر اسلامی - همان - صفحات . ٤ تا . ٥

٥٥- رك: زن، از معلم شهيد دكتر علی شريعتی - همان - ص ٤١

٥٦ ، ٥٧- رك: كلّيات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٧٨، ٤٧٩

رك: پدر، مادر ما متهميم- همان - صفحات ١٣٩ تا ١٤١

٥٨، ٥٩- كليات اشعار فارسی اقبال - همان - بندگی نامه صفحات ١٧٨

٦٠، ٦١، ٦٢- مآخذ پيشين، صفحات ١٧٩ تا ١٨٦ و ٢٣٩ و ٢٧٠،

٦٣، ٦٤، ٦٥- رك: آری اين چنين بود برادر: نوشتهٔ: دكتر شريعتی، چاپ تهران رمضان ١٣٩١هـ .ق، انتشارات حسينيه ارشاد، صفحات ١ تا ٥

٦٦- رك: تحف العقول عن آل الرسول، تأليف: ابن شعبه حرّانی، به تصحيح: علی اكبر غفاری، چاپ تهران. ١٣٤٢، ص ٣٤

٦٧- اشارت است به آيه ٥ از سوره مباركه قصص «و نريد ان نمنّ علی الذين استضعفوا فی الارض و نجعلهم آئمةً و نجعلهم الوارثين»

٦٨- رك: آری، اين چنين بود برادر:- همان - صفحات ٨ تا ١٠

* اين مقاله: متن سخنرانی نويسنده است كه در تاريخ ٢٩ خرداد ١٣٧١شمسی، در سيمنار بزرگداشتِ پانزدهمين سالگرد شهادت شادروان دكتر علی شريعتی-كه باهمكاری بنياد اقبال -شريعتی و خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ايران لاهور، در هتل آواری لاهـور برگزار گرديد-ايراد شده است.

دکتر نسرین اخترارشاد
استاد دانشگاهِ پنجاب. لاهور

شاهنامه شاهکار فردوسی

ارزش خاص شاهنامه ازاین حیث است که: نحوهٔ دریافت و زاویه های دیدگاه مردم را نشان می دهد و از لحاظ علومی مانند جامعه شناسی و مردم شناسی مهم است و برای پی بردن به احوال عامّه در دوره گذشته ایران اهمیّت بسیارِ دارد. وضع سیاسی و اجتماعی ایران با جنگ قادسیه و نهاوند تغییر کرد، فتوحات پیاپی مسلمانان،اعراب را خودبین ساخت تا بحدّی که ملّت های مغلوب را به چشم بنده نگاه می کردند. بقول استاد دانشمند دکتر ذبیح اللّه صفا:

"معاملهٔ عرب دورهٔ اموی با این طبقات معامله خواجه و بنده بود، آنان خود را صاحب حق و احسان نسبت به موالی می شمردند، زیرا معتقد بودند که آنان را از کفر و گمراهیٰ رهانیده اند، موالی از کنیه و القاب محروم بودند، اعراب با آنان در یك ردیف راه نمی رفتند. در مجلس ایشان موالی می بایست برپای ایستند و چون یکی از موالی مردی از آنان را پیاده می دید بر او بود که از اسب فرود آید و اعرابی را بر نشانَد و خود در رکاب او پیاده رود. در جنگ ها جزو پیادگان باشد و از غنایم بهره یی نگیرد---- این حال بر ایرانیان دشوار تر بود زیرا این مردم صاحب حس ملّی بودند چنانکه توجه آنان به موضوع ملّیت و علاقه به ایران از قدیم ترین آثار ادبی و مذهبی آنان، یعنی از اوستا گرفته تا آخرین آثار معروف عهد ساسانی از همه جا

به نحوی کامل لایح و آشکار است. روایات ملّی ایرانیان نیز ایشان را به گذشتهٔ خود مغرور و از حال ناراضی می ساخت و از این گذشته هنوز یاد عظمت و بزرگواری عهد ساسانی از خاطر ایشان نرفته بود. و با این کیفیات، تحقیرهای تازیان بر آنان سخت گران می آمد". (۱)

لذا ایرانیان که حس ملّیت و سوابق درخشان تاریخی و ادبی و اجتماعی از دیگران و پیشینیان بهتر داشتند این تحقیر و اهانت حکومت اعراب را بر خود سخت ناروا و گران تصوّر می کردند و به اقتضای طبع بلند خود در جستجوی راه هایی بر آمدند که تا حدّ ممکن غرور ملّی و شرافت اجتماعی خود را حفظ کنند و همین امر مایهٔ قیام سخت ایشان در برابر افکار عرب شد و بنابگفتهٔ دکتر ذبیح الله صفا:

"ایرانیان ازین پس سه راه برای مقابله با اعراب پیش گرفتند:

۱- قیام سیاسی که بوسیلهٔ ابو مسلم آغاز شد و با به ایجاد دولت های مستقل ایرانی پایان یافت.

۲- قیام علیه آئین اسلام که فی الواقع نوعی مقاومت منفی با حکومت اسلامی بود و با مقاومت سخت خلفاء مواجه بود.

۳- قیام اجتماعی و ادبی که بوسیلهٔ (دسته ای) بنام "شعوبیه" صورت گرفت، اینان در آغاز کار عبارت بودند از گروهی که بر غرور و خود پسندی (اعراب) و تحقیر سایر اقوام بدیدهٔ انتقاد می نگریستند و می گفتند که اسلام تفاخربین احزاب و قبائل را ممنوع ساخته و بزرگی و بزرگواری افراد را نیز تنها از طریق تقویٰ و پرهیزگاری دانسته است(۲).

از آنچه که گفته شد، معلوم می شود که ایرانیان از وقتی که اعراب سر زمین ایران را مسخّر کردند تا اواسط قرن چهارم که عهد دقیقی و فردوسی می باشد در قبال تسلّط بیگانگان همیشه مقاومت می کردند و می کوشیدند که موجودیّت خود را حفظ کنند، برای اینکه دورهٔ استبداد تازیان نسبت به ملّت ایران آنان را متوجه مفاخر گذشتگان خود می ساخت که در ذهنشان یکباره فرّ و بزرگواری گذشته را مجسّم می نمود و بدنبال این واقعیت درمیان ایرانیان نهضت عظیمی برای احیاء و ابقای تاریخی ملّی به خصوص احیای پهلوانان قدیم ایران به چشم می خورد و ایرانیان احساسات عمیق و ناله های خود را در حماسه های گیرا، ملفوف ساخته، سر می دادند-بالاخره مقارن زمان فردوسی استقلال و حرّیت سیاسی ایرانیان بعد از حکومت عرب شکوفا شد و این فکر و موضوع که هر شاعر و نویسنده نماینده روح ملّت می باشد در زمان فردوسی در مغز ایرانیان رسوخ کامل پیدا کرد و تحت تأثیر محیط خود مسئله ملّیت و میهن پرستی فردوسی روشن تر می شود.

علاوه برین بقول "جاکا بچیر" دانشور یوگسلاوی:

"چون فردوسی شاهد انقلاب خراسان و پریشانی احوال سلسلهٔ ایران دوست سامانیان بوده است و بادیدهٔ عاقبت بین، پیشرفت روز افزون غزنویان و توسّط آنان نفوذ تازیان و از بین رفتن حسّ ایران پرستی را مشاهده می کرد و به خوبی متوجه خطرها و زیان های بروز چنین وقایعی بود می دانست که احتمال دارد در قرون آینده داستان های ملّی و توأم با آن احساسات ملّی ایرانی متروک شود، ازین جهت فردوسی به سرودن شاهنامه پرداخت". (۳)

این امر نیز قابل توجه است که فردوسی داستان ها و تاریخ ایران را شخصاً جمع آوری نکرده است بلکه کتابی را که قبل از او فراهم آورده بودند فقط به نظم در آورده است، و بنا بگفتهٔ ناشر شاهنامه فردوسی:

"فردوسی در عین علاقه به ایران در شاهنامه خود امانت روایات اصلی مأخذ خود را رعایت کرده و به شهادت محققین فردوسی هیچ گاه تابع احساسات و عرض نشد و به میل و خواهش خود در آنها دست نبرده و نمی خواسته از متابعت مأخذ قدیمی فرا تر رود، چنانکه در آغاز داستان رزم کاموس خود می گوید:

کنون رزم کاموس پیش آوریم

ز دفتر بگفتار خویش آوریم

و یا در آغاز داستان رَزم بیژن گفته است:

مرا گفت کز من سخن بشنوی

به شعر آری از دفتر پهلوی

ذکر مکرر دفتر پهلوی و به شعر آوردن آنچه در آن دفتر بوده دلیلی براین مدعا است که امانت فردوسی در نقل مطالب از مأخذ قدیم تا بدرجه ای بود که نه تنها در داستان ها هیچ گونه تصرّفی نمی کرد بلکه چنانکه از شاهنامه بر می آید در مطابقت سخنان خویش بامتون اصلی سعی و کوشش فراوان مبذول می داشت. (٤)

می توانیم ازین لحاظ فردوسی را احیاء کنندهٔ آثار گذشتهٔ ایرانیان بدانیم، چنانکه سیّد ابوالقاسم انجوی در آغاز تألیف خود "مردم و شاهنامه"

می نویسد:

"فردوسی را مقصدی بس بلند به آفرینش این اثر بزرگ وا داشته است و آن مقصد منبع احیاء قومیت خوار شده ایران، زنده کردن روح خسته و پژمرده ایرانی، و مرهم نهادن برجراحات عمیقی بوده است که سیادت و تسلّط بیگانگان بر پیکر اجتماع ایران وارد ساخته بود ---- و او جوانی خود را در راه مقصد عالی خویش به پیری می رساند ---- و چاره کار را در آن دید که روشنی ها و بهروزی های پیشین را بیاد مردم آورد و مصمّم شد که مردم مأیوس و خشمگین را بر ضد بیگانگان بشوراند و زبان گویای عواطف رنجدیده مردم گردد تا به هوش آیند و متوجّه مقام تاریخی خود شوند.(۵)

یعنی فردوسی با صدای رعد آسا برای ایرانیان فریاد می زند و می گوید شما که همیشه مظهر بزرگی و پشتیبان نیکی بوده اید، آماده باشید تا روزگار سعادت خود را دوباره تجدید کنید. این است مقصود حقیقی شاهنامه و پیام فردوسی به هم وطنان خویش-ولی نهضت ملّی زبان ملّی می خواست تا عامه مردم که بزبان تازی رغبتی نداشتند و نمی فهمیدند از عکس العمل خلق با خبر شوند. مگر وضع زبان و ادبیات عرب در ایران بعد از غلبهٔ عرب بتدریج فراموش یا متروك گردید و زبان و ادبیات عرب جای آن را گرفت و می توان گفت که ادبیات فارسی در دورهٔ بعد از اسلام فرزند ادبیات عرب بود. اگر کسانی در صدد احیای زبان و ادبیات ایرانی بر می آمدند مورد طعن و تکفیر واقع می شدند. از طرف دیگر امکانات ترویج زبان و خط قدیم ایران کم بوده زیرا زبان و خط پهلوی هم مشکل بود و هم موجبات

تحصیل آن فراهم نبود. فقط موبدان زردشتی به تحصیل زبان و خط پهلوی می پرداختند و توده های مردم به زبان و خط پهلوی آشنا نبودند.

چون ایرانیان هنوز دارای یك زبان مشترك علمی و ادبی نشده بودند لذا نمی توانستند در زبان و ادبیات خود ایران طبع آزمائی نمایند و مجبور بودند که آثار خود را به زبان و ادبیات عرب بنویسند. علاوه بر این عوامل دیگری هم موجب رواج زبان عربی درمیان ایرانیان بود که به آنها دکتر ذبیح الله صفا چنین اشاره می نماید:

"از علل عمده رواج زبان عربی میان ایرانیان باین معنی که در مراجع دینی و سیاسی این زبان متداول گشت و کسانی که قصد ورود در امور سیاسی و اجتماعی داشتند می بایست این زبان را فرا گیرند و از رموز تکلّم و کتابت آن آگهی یابند و در همین حال گروه بزرگی از ایرانیان شروع به نویسندگی و شاعری به زبان عربی کردند، از علل دیگر تأثیر زبان عربی در لهجات ایرانی و توقّف سربازان عرب و مهاجرت های بعضی از قبائل عرب به ایران و آمیختن آنان با ایرانیان است.(٦)

از لهجه های ایرانی که به تحوّل و آمیزش با زبان عربی بیشتر ادامه داد لهجهٔ مشرق ایران است که آنرا "دری" "پارسی دری" یا فارسی می گفتند.

تاریخ پیدایش آن زبان واضح و روشن نیست، و بقول ملك الشعراء بهار:

"شاید در خراسان و سیستان و ماوراء النهر علماء و ادبایی بودند که به این زبان در قرون اولیهٔ اسلامی چیزی می نوشتند. امّا اسنادی از آنها بدست ما نرسیده است".(۷)

و همین طور بنا به تصریح تاریخ سیستان: جنبش علمی و ادبی زبان فارسی دری با ظهور یعقوب لیث آغاز یافته است. وقتی که او پادشاه شد شاعران در توصیف او به زبان عربی شعر گفتند ولی او چون زبان عربی نمی دانست و نمی فهمید به شاعران گفت؛ چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت. محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اوّل شعر پارسی اندر عجم او گفت". (۸)

ازین رو جنبش ادبی پارسی دری از زمان سلسله صفّاری آغاز می گردد. در هر حال این امر مسلم است که در مشرق ایران زبان پارسی دری زبان علمی و ادبی بوده است که بر اثر گذشت زمان و تحوّل و آمیزش با زبان عربی به صورتی در آمده که آثار آنرا در قرن سوّم و چهارم ملاحظه می شود. این زبان درمیان توده های مردم ایران ترویج یافته. قبل از زمان فردوسی به وسیلهٔ سخنوران فارسی زبان در گوشه و کنار مرو و خراسان احیای کامل یافته بود و کسانی مانند رودکی، ابوشکور، دقیقی و شعرای معاصر محمود غزنوی اشعار گرانبهایی از خود باقی گذاشتند، ولی شعری که مروج زبان می باشد باید نه تنها جامع محسنات شعری باشد بلکه لازم است که از فهم عامّه مردم دور نباشد بقول محمد علی فروغی: "پیش از شیخ سعدی و خواجه حافظ کمتر کسی از شعرای ما به اندازه فردوسی جامع این شرایط بوده است و وفور اشعار شاهنامه هم البته در حصول این نتیجه مدخلیت تام داشته است. (۹)

پس فردوسی بود که نهضت استقلال زبان و ادبیات فارسی را به مرحلهٔ فتح و ظفر کشانده، و از همه کس بیشتر توانسته اوضاع اجتماعی ایرانیان را

در اثر شاهکار خود منعکس سازد و خودش نیز چنین می گوید:

بسی رنج بردم بدین سال سی

عجم زنده کر دم بدین پارسی

موضوع عمده شاهنامه، تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدّن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت ایران به دست اعراب است چنانکه استار یکف دانشور روسی می گوید:

"تمام منظومهٔ فردوسی بعنوان تاریخ پادشاهان ساخته شده که یکی پس از دیگری بتوارث در تخت سلطنت ایران جانشین یکدیگر می شده اند. از کیومرث افسانه ای گرفته تا یزد گرد سوّم ساسانی، در حقیقت این اثر تاریخ ایران است از قدیم ترین ازمنه ما قبل تاریخ تا تصرّف ایران بوسیله اعراب در نیمه سده هفتم میلادی، شاهنامه به عنوان تاریخ پارسیان گاهی در مقابل وقایع نگاری طبری که عنوان تاریخ اعراب را داشته قرار داده می شده است".(۱۰)

"موارد تاریخی را در طول تمام شاهنامه می توان یافت و در شاهنامه سه دورهٔ متمائز می توان تشخیص داد، مثلاً:

۱- دورهٔ اساطیری

۲- عهد پهلوانی

۳- دوران تاریخی

دوره اساطیری یعنی از عهد کیومرث تا ظهور فریدون، در این دوره اساس بیشتر داستان ها است که ارزش حماسی زیادی دارد. امّا عهد پهلوانی

دوره مبارزه تازه ای میان خیر و شرّ است و این دوره از قیام کاوه آغاز می شود و به قتل رستم و سلطنت بهمن به پایان می رسد، این قسمت شاهنامه واقعی حماسهٔ ملّی ایران و حاوی عالیترین نمونه اشعار فارسی است. ولی سوّمین دورهٔ شاهنامه عهد تاریخی است یعنی دوره ای که تصورات پهلوانی و افسانه ای و اعمال غیر عادّی تقریباً از میان می روند و اشخاص و اعمال تاریخی جایگزین آنها می گردند و حماسه ملّی ایران رنگ و روش تاریخی می یابد(۱۱).

علاوه بر این جنبهٔ ادبی شاهنامه از جهت داستان های مندرج در آن و از جهت زبان فارسی دری نیز گرانبها است. زبان فردوسی در قسمت های مختلف شاهنامه تفاوت منابع را منعکس می نماید و با وضوح کامل تفاوت در زبان که قبل از هر چیز با کلمات و لغات و اصطلاحات عربی اشباع گردیده به چشم می خورد، ولی در قسمت های اساسی شاهنامه کلمات عربی کم و در بخشهای دیگر بطور ثابت وارد ذخیره اساسی زبان ادبی فارسی که در حال تکوین بود، گردیده است. امّا بطور کلّی زبان شاهنامه تا اکنون هم نمونهٔ فارسی ادبی می باشد که کلمات عربی کمتر در آن بکار رفته است و بنا بگفتهٔ استاریکوف دانشور روسی:

"بطور کلی دربارهٔ زبان شاهنامه می توان گفت که زبان اثری بوده که عناصر کهنه و تازه را در حال وحدت طبیعی و عمل متقابل آنها توأم کرده است".(۱۲)

چون شاهنامهٔ فردوسی را به دقت نگاه کنیم در می یابیم که فردوسی تنها

حماسه سرای ایران نیست بلکه افکار غنایی و حکمتی و اندرز های حکیمانه و مهارت تامه او در وصف واقعات و منظر نگاری نیز فردوسی را میان شاعران جهان بی همتا می سازد و از لحاظ انواع افکار شعری و زیبایی و متانت الفاظ و سادگی و فصاحت بیان، فردوسی یکی از بزرگترین شاعران جهان است و شاهنامه بی تردید بزرگ ترین شاهکار ادبی زبان فارسی در سراسر دنیا می باشد.

شاهنامه فردوسی بعنوان عظیم ترین اثر ملی ایرانیان در قلب مردم اطراف و اکناف هم جاگرفته و حتی شعر ای فارسی زبان و ادبای فارسی دانِ شبه قاره نیز از شاهنامهٔ فردوسی متأثر گشتند و به پیروی آن شاهنامه هایی تخلیق کردند. مثلاً:

فتح نامه عظیم الدین تهتهوی، شاهنامهٔ محمد عالم، آئینه سکندری، پادشاهنامه، شاهنامهٔ چترال، و همایون نامه وغیره - این امر نیز روشن است که صدها شاعر فارسی شبه قاره منظومه های خود را بر وزن شاهنامهٔ فردوسی ساختند، ولی در برابر فردوسی عجز و انکسار خویش را اعتراف نمودند. مثلاً عظیم الدین تهتهوی در "فتح نامه" خود فردوسی و شاهنامه او را ستایش می کند و فردوسی را بنام "شهریار شهر معانی" یاد کرده با عجز و انکسار بسیار او را چنان ستوده است:

بوَد بیت بیت ام چو بیت بهشت　　مضامین نیکوش غلمان سرشت

به فردوس من بین چه خوش منظر است　　که هر مصرعش موجهٔ کوثر است

بدین جهت امروز فردوسی ام　　و لیکن نه فردوسی طوسی ام

که او بود مردی بسا نامدار | به شهر معانی نکو شهریار
بلند آمدش در سخن دستگاه | قلم راند بر صفحه مهر و ماه
به رزم سخن قدرتی تام داشت | زبان یک درخشنده صمصام داشت
میان من و اوست بسیار فرق | چه فرقی؟ که دارد بهم غرب و شرق[13]

پس شاهنامهٔ فردوسی مهم ترین شاهکار از آثار ادبیات فارسی می باشد و اهمیّت آن تا امروز بجای خود حفظ شده است و شعراء، ادباء و محققین تعریف و توصیف فردوسی و شاهنامه کرده داد سخن سرایی داده اند. مثلاً انوری می گوید:

آفرین بر روان فردوسی | آن همایون نهال فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد | او خداوند بود و ما بنده

همین طور نظامی دربارهٔ فردوسی چنان گفته است:

سخن گوی پیشینه دانای طوس | که آراست روی سخن چون عروس

شیخ سعدی نیز چنین می گوید:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد | که رحمت بر آن تربت پاک باد

صاحب دیباچه شاهنامه هم چنین رقم طراز است:

از زمان ظهور کلام موزون فارسی کتاب شاهنامه فردوسی در عالم سخن بلند و پایهٔ ارجمند دارد. (١٤)

همچنین استاد بزرگوار مرحوم سعید نفیسی چنین اظهار نظر می کند:

"فردوسی از سعدی و حافظ نیز با روح ایرانی بیشتر پیوستگی دارد. در گوشه و کنار این دیار بانگ مردانه او را می شنوید. از کاخ های زر اندود

گرفته تا بیغوله خارکن روستا، از کوهسار پُر درخت تا دشت برهنه، از کوی شهر تا عزلت گاه بیابان، از دور آخرین باده گساران گرفته تا مجلس پیران حکمت شعار همه جا جای فردوسی است". (۱۵)

در این مورد استاریکوف محقق روسی نیز چنین اظهار عقیده کرده است:

"اکنون هم این منظومه را هم دهقانان کالخوزی تاجیکستان و هم روشن فکران تهران، مشهد، استالین آباد و زارعین خراسان فارس، گیلان و اراك دوست می دارند و می خوانند ---- منظومهٔ فردوسی همیشه و مخصوصاً در دوره منازعات داخلی فئودالها و تجزیه طلبی با شدت بیشتر مظهر آرمان وحدت ملّی مخصوص بخود بوده است، و بدین ترتیب منظومهٔ فردوسی از بوته آزمایش زمان در آمده و بعد از هزار سال بعنوان عظیم ترین اثر ملی کلاسیك ادبیات فارسی مانده است". (۱٦)

علاوه بر این سیّد ابوالقاسم انجوی شیرازی در آغاز تألیف خودش بنام "مردم و فردوسی" می نویسد:

"طبقه بندی قصه های شاهنامه دو جنبه می توانست باشد، یکی جنبهٔ علمی مردم شناسی و شناخت فرهنگ و دیگری جنبهٔ ادبی و هنری و در این کتاب طبقه بندی قصه ها به ترتیبی است که هر دو جنبه رعایت شده است". (۱۷)

هم چنین در اثر دیگر بنام "مردم و شاهنامه" سید ابوالقاسم انجوی دربارهٔ شاهنامه فردوسی چنان رقم طراز می باشد:

"شاهنامهٔ فردوسی از آغاز بصورت معتبرترین سند هویّت و خصلت های قومی و عامل تقویت روحی مردم ایران شناخته شده است. این آئینه صاف و روشن افتخارات گذشته و عظمت و فرهنگ ایران در برابر دیدگان مردم قرار داده است. ویژگی و برتری این آئینه در آنست که فرهنگ اصیل دورانی را منعکس کرده که غبار پای تازیان و سم ستوران مغول بر آن ننشسته است.(۱۸)

لهذا بعد از مطالعه خود شاهنامه و دیگر کتب دربارهٔ شاهنامه این امر کاملاً روشن می شود که فردوسی هنگامی که به سرودن این حماسهٔ ابدی متوجه گشت،هنوز محمود غزنوی به قدرت نرسیده بود و این هم مسلّم است که مطمح نظر فردوسی در تخلیق این اثر شاهکار،مال اندوختن و به ثروت و مرتبه رسیدن هرگز نبود بلکه محرّك وی دراین کار رنج و اندوه تحقیر عجم بود که آتش شد و شعلهٔ مبارزه را به همه جا کشاند. از آنچه که دربارهٔ این حماسه ملّی گفته شد می توان این نتیجه را گرفت که هزار سال است که احساسات ملّی فردوسی بر روح ایرانیان فرمانروایی می کند، زیرا که به زبان ملّی آنان سروده و دربارهٔ گذشتهٔ پر افتخار آنان صحبت می کند. از این لحاظ بی گمان شاهنامه یك اثر بی همتا و شاهکار فردوسی می باشد، و شاعری که به روان پاك فردوسی درود فرستاده چه خوب توصیفش نموده است:

ای تازه و محکم ز تو بنیاد سخن   هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن
فردوس مقام بادت ای فردوسی   انصاف که داده ای داد سخن

منابع و مآخذ:

۱- تاریخ ادبیات درایران، جلد اوّل، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۸-۱۹-۲۰.

۲- تاریخ ادبیات درایران، جلد اوّل، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۶

۳- شاهنامهٔ فردوسی حماسه جهانی، مقاله بعنوان نقاط مشترك حماسهٔ ملی یوگسلاوی و شاهنامهٔ فردوسی، ص ۱۱٤

٤- شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی، مقدمهٔ ناشر، تهران ٤۳-۱۳٤۱، ص ۵

۵- مردم و شاهنامه، سید ابوالقاسم انجوی، تهران ۱۳۵٤، ص هشت، یازده

٦- تاریخ ادبیات در ایران، جلد اوّل، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۵٤

۷- سبك شناسی جلد اوّل، ملك الشعراء بهار، تهران ۱۳٤۹، ص ۲۳٤

۸- تاریخ سیستان، تهران ۱۳۱٤، ص ۹.۲-.۲۱

۹- مقام فردوسی و اهمیت شاهنامه، مقاله در هزارهٔ فردوسی، ص ۵

.۱- فردوسی و شاهنامه، استاریکوف، ترجمه رضا آذرخشی، تهران ۱۳٤۱، ص ۱۳۳

۱۱- مقدمه ناشر شاهنامه فردوسی، تهران ٤۳-۱۳٤۱، ص ۵

۱۲- فردوسی و شاهنامه، استاریکوف، ترجمه رضا آذرخشی، تهران ۱۳٤۱، ص ۲۲۷

۱۳- مجلهٔ وحدت اسلامی، شماره ۷۳، اسلام آباد ۱٤۱۱هـ، ص ٤

۱٤- دیباچهٔ شاهنامه فردوسی جلد اوّل، نولکشور کانپور ۱۳۲٦، ص.٤

۱۵- فردوسی و روحیات ایرانیان، مجلهٔ باختر شماره ۱۱-۱۲، ص ۸۵٤
۱٦- فردوسی و شاهنامه، استاریکوف، ترجمهٔ رضا آذرخشی،
تهران ۱۳٤۱، ص ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
۱۷- مردم و فردوسی، سید ابوالقاسم انجوی، تهران ۲۵۳۵، ص = ده
۱۸- مردم و شاهنامه، سید ابوالقاسم انجوی، تهران ۱۳۵٤ ص= شش، هفت

* * * * * * *

مهدی‌قلی رکنی
رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. - اسلام آباد
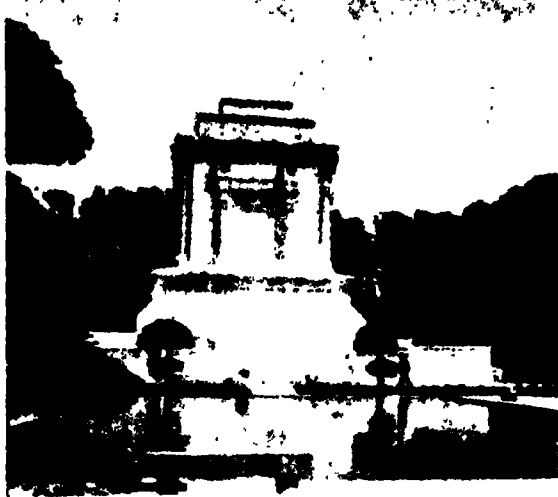
تأثیر پذیری فرهنگ جامعهٔ مَالی از میراث غنی فرهنگ اسلامیَ

از ابتدای ظهور آئین اسلام، مسلمانان عرب و ایرانی سفر به منطقهٔ آسیا و جنوب شرقی را شروع کردند. این سفرها که غالبًا با مقاصد بازرگانی انجام می شد، سبب ترویج دین اسلام در منطقه، شامل. اندونزی، مالزی، برونئی و سیام و گرویدن بسیاری از افراد بومی به آن شد. اقامت و حضور مسلمانان دریانورد و بازرگان رفته رفته باعث نفوذ فرهنگ اسلامی درمیان ساکنان این مناطق گردید.

مالزی کشوری است در جنوب شرق آسیا، در همسایگی کشورهای اندونزی و تایلند با مساحت ۳۲۹،۷٤۹ کیلومتر مربع. این سرزمین متشکل از دو قسمت مجزّا یکی در شرق و دیگری در غرب، و شبه جزیره ای است کوهستانی با جلگه ها و جنگلهای بسیار وسیع با آب و هوای گرم و مرطوب و پرباران.

در مالزی بخاطر وجود هوای گرم، از لباسهای نازك استفاده می شود و اغلب مردم برای جلوگیری از تابش آفتاب و یا آمدن باران، مجهز به کلاه و چتر می باشند. جمعیت آن هم اکنون بالغ بر ۱۷ میلیون نفر است. نرخ رشد جمعیت ۳،۲ در صد در سال است که افزایش شدید جمعیت را موجب می گردد. ۳۰ در صد مردم مالزی ساکن شهرها و پر جمعیت ترین شهر آن یعنی کوآلالامپور، حدود یك میلیون نفر جمعیت دارد. در مالزی بعلت وجود

فرهنگهای مختلف و نژادهای گوناگون، جاذبهٔ جهانگردی فراوان بوده و سالانه قریب دو میلیون توریست به آن سرزمین مسافرت می کنند.

مالزی سرزمینی زیبا با سابقه طولانی است و وحدت فعلی آن در قرن حاضر ایجاد گردیده است از قرن چهاردهم میلادی به بعد دین اسلام در شمال سو ماترا و بخصوص در کشور کوچك پاسائی بوسیلهٔ دریا نوردانی که از عربستان، ایران و هند آمده بودند رسوخ یافت. در سال ۱۳۸۸ میلادی برای اوّلین بار، یك مبلّغ اسلامی از عربستان به این منطقه وارد شد و تبلیغات اسلامی خویش را آغاز نمود و روح اسلام را در این مجمع الجزایر دمید، بطوریکه رهبر مالگا که یکی از کشورهای مجمع مالایا است، اسلام را پذیرفت و خود را محمد شاه نامید، پس از پذیرش اسلام توسّط او، مردم کشور مالگا در مدّت کوتاهی اسلام را پذیرفتند، در ضمن در منطقه کیدا در سال ۱۰۵۱ میلادی، عارفی به نام شیخ عبدالله از یمن با تبلیغات خود توانست اسلام را به مردم این منطقه بشناساند و حاکم کیدا را مسلمان نماید. راجا (رهبر) کیدا پس از پذیرش اسلام ابتدا تمام زنان کاخ خود را که برای او خدمت می کردند مسلمان نمود و سپس چهار وزیرش را به پذیرش اسلام دعوت نمود و سرانجام همه مردم سرزمین خود را بسوی اسلام کشید. این تبلیغات وسیع در سراسر کشور مالزی بتدریج سبب گسترش سریع اسلام گشت بطوریکه امروز مالزی یکی از کشورهای پرجمعیت دنیای اسلام است.

در اثر تماس بازرگانی و تجارتی میان شبه جزیره مالایا و هند و متعاقب آن چین، فرهنگ و آداب آن دو کشور به مالزی رسوخ یافت و از قرون سیزدهم

و چهاردهم میلادی نیز نفوذ و گسترش اسلام در این شبه جزیره آغاز گردید و از اوایل قرن پانزدهم حکومت مستقل سلاطین مالاکا در قسمتهای جنوبی آن مستقر گشت.

از قرون اوّلیه هجری، مسلمانان و از جمله ایرانیان در منطقه جنوب شرقی آسیا حضور داشته و بعضاً در نقاط مختلف آن سکنیٰ گزیده اند. باحضور این افراد که اغلب دریا نورد و بازرگان بودند، بتدریج فرهنگ اسلامی و زبان و ادبیات فارسی در منطقه نفوذ یافت و در قرن پانزدهم و در دوره سلطنت مالاکا این نفوذ و گسترش بیشتر گردید و بسیاری از مردم منطقه مسلمان شدند، بدین ترتیب تا پیش از ورود استعمار غرب به این ناحیه تفاهم و قرابت فرهنگی بسیاری میان دو کشور برقرار شد. و بتدریج مردم بومی و مسسلمان منطقه مروّج این شریعت شدند. مسلمانان مهاجر، خصوصاً ایرانیان نزد مردم و حاکمان منطقه از حرمت و اعتبار والائی برخوردار بوده و غالباً دارای مناصب مهم دولتی بودند. سفرنامه های جهانگردانی همچون مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی و ابن بطوطه در قرن چهاردهم میلادی مؤیّد این امر است.

هویت فرهنگی:

مردم مالزی از نژاد بزرگ زرد یا مغولی هستند. آنها دارای پوستی به رنگ زرد و یا زرد مایل به قهوه ای تیره یا روشن و موهای خشن و موج دار، ریش و سبیل کم رشد و ظریف، صورت پهن و کمی برجسته، گونه های بزرگ و برجسته، چشمهای قهوه ای و شکاف پلکی باریک، باقدهای نسبتاً کوتاه

می باشند.مردمی بسیار ملایم و قابل انعطاف و با آرامش خاص وظایف خودرا انجام می دهد. زنان و دختران نیز دوش بدوش مردان بخصوص در جمع آوری شیره درختان کائو چو و محصول مزارع و... کار می کنند و اغلب زنان بالباس نازك حریر آستین کوتاه و شلوار بلند سوار دو چرخه و یا موتور دنبال کار می روند. این مردم، بسیار آرام، مؤدب و بی سروصدا هستند و حتی در صحبت کردن هم سعی می کنند صدایشان بلند و گوشخراش نباشد.

اکثر مردم مالزی پیرو دین اسلام بوده و گرچه مردم آن سرزمین متشکل از ملیت های گوناگون هستند و خصوصاً چینی ها قریب یك سوم جمعیت را تشکیل می دهند. امّا اکثریت پست های حساس و کلیدی مملکت در دست مسلمانان است و دین رسمی کشور نیز اسلام است و آزادی مذهب در قانون اساسی ذکر گردیده است. گروههای مختلف نژادی در مالزی عبارتند از ٤٥٪ مالزیائی، ٣٦٪چینی، ٩٪هندی و پاکستانی و بقیه غیر بومی، که از این گروهها ٥٥٪ مسلمان و بقیه پیرو آئین هندو ، بودائی ، کنفوسیوس تائو آنیمیست و مسیحی می باشند.

تأثیرات فرهنگ اسلامی:

حضور همزمان سه جریان عمدهٔ فرهنگی در مالزی، بافت فرهنگی متنوعی را در این سرزمین بوجود آورده که به ترتیب اهمیت و نفوذ عبارتند از فرهنگ ملایو، فرهنگ چینی و فرهنگ هندی که تنوّع این فرهنگها نیز، خالی از مخاطرات بالقوه سیاسی و اجتماعی نمی باشد. پیوند میان دین اسلام و قوم ملایو سبب شده که این فرهنگ از هویت مستقل و متمایزی

برخوردار گردد. خاصه که جمعیت افراد ملایو نژاد نیز نسبت به جمعیت سایر نژادها، از اکثریت برخوردار است، بنابر این جریان فرهنگی غالب در مالزی اختصاص به فرهنگ ملایو دارد، البته وجود فرهنگهای چینی و هندی در کشور مانع از آن است که غلبه، صورت کامل و همه جانبه داشته باشد.

پیوند تاریخی فرهنگی میان مذهب اسلام و نژاد ملایو، هویت اصلی فرهنگ ملایو را تشکیل می دهد. شکل اسلامی این فرهنگ در مظاهر گوناگون آن متجلّی است که از آن جمله رعایت حجاب اسلامی توسّط زنان مسلمان، اجرای احکام و رعایت سنن اسلامی در احوال شخصیه افراد (تولد، ازدواج، طلاق، مرگ)، منزلت برجسته سادات، حجّاج، روحانیون و معلمان مذهبی، اهمّیت قرائت قرآن حضوصًا در ماه مبارك رمضان، و بطور کل می توان گفت که تعالیم اسلام در این سرزمین با فرهنگ بومی آمیخته و شکل خاصی به خود گرفته است به گونه ای که عناصری از این فرهنگ را می توان در مراسم مختلف مسلمانان مالزی - مثلاً جشن عروسی مشاهده کرد. نماز جماعت در مساجد مختلف برگزار می شود. ائمه جمعه نیز در سراسر کشور به اقامۀ نماز جمعه می پردازند که در شهر کوآلالامپور این مراسم در مسجد نگارا (مسجد ملی مالزی) بر قرار شده و خطبۀ نماز به نام پادشاه خوانده می شود. البته متن خطبه های ائمه جمعه از سوی دولت تهیه و تنظیم می گردد. مراسم نماز عیدفطر و جشن میلاد پیامبر(ص) نیز همه ساله در مالزی باتشریفات خاصّی برگزار می شود. مسلمانان مالزی در دهه های اخیر از نیرو های فعال در صحنۀ سیاسی کشور بوده اند و در جریانهای بین المللی

نظیر قضیه فلسطین، افغانستان و ... مواضع مثبتی اتخاذ نموده اند.

در سالهای اخیر باتوجه به تحولات جهان اسلام، تمایل مسلمانان مالزی در برقراری یك کشور صد در صد اسلامی به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته است. همه ساله گروه زیادی از مسلمانان مالزی به سفر حج می روند و مناسك حج به جای می آورند. همچنین بورسهای تحصیلی از سوی دانشگاه الازهر و دانشگاه شریعت مدینه در اختیار دانشجویان مالزیائی قرار می گیرد. رادیوی مالزی برنامه های ویژهٔ اسلامی تهیّه و پخش می نماید و علاوه برآن در ساعات شرعی اقدام به پخش اذان می نماید. مسلمانان در مسجد به ادای فرایض مذهبی می پردازند و اصولاً مسلمانان در مالزی از احترام و شخصیت اجتماعی ویژه ای بر خوردارند و این در حالی است که از حیث در آمدهای اقتصادی، چینی ها متموّل ترین طبقه درمیان مردم مالزی هستند و مسلمانان فقیر ترین گروه ها را تشکیل می دهند. لیکن اهمّیت دین اسلام موجب تمایز معنوی مسلمانان از سایر ملّیت های ساکن مالزی گردیده است.

تنوع و تعدّد ادیان و مذاهب در جامعه چند نژادی مالزی از مسائل مهمی است که حیات سیاسی این کشور را تحت تأثیر قرار می دهد. ولازم به ذکر است که تبلیغ سایر ادیان درمیان مسلمانان مجاز نمی باشد و پادشاه و نخست وزیر و نیز حاکمان ایالات مالزی باید مسلمان باشند ولی اعضای کابینه می توانند از میان پیروان سایر ادیان نیز انتخاب شوند.

مالزی از لحاظ ایدئولوژی و طرز تفکر درمیان دو تمدن و دو قدرت بزرگ انسانی چین و هند قرار گرفته است. و تردیدی نیست که این دو قدرت از

لحاظ رسوم، آداب زندگی، تحصیل، حتی غذا خوردن روی، این ملتها و روی این اجتماعات اثر می گذارد و آنها نمی توانند نسبت به کشش یکی و تأثیر دیگری و نفوذ اخلاقی و معنوی این و آن بی علاقه و بیطرف باشند. در مالزی شما به هر جا قدم بگذارید، در عالی ترین هتلها و یارستو را نهای درجه سه و چهار خواهید دید، که یك قسمت به غذاهای اروپائی اختصاص داده شده، ولی قسمت مهم را غذا های نوع چینی و باب سلیقه آنها اشغال کرده است و همچنین غذاهای نوع هندي که در همه جا فراوان و متنوع پیدا می شود. قریب شش میلیون چینی این کشور تبعهٔ مالزی هستند و هیچ نوع فعالیت و علاقه ای نسبت به روش سیاسی کشور چین ندارند و افراد هندی و پاکستانی این مملکت که تعداد شان تقریبًا به بیش از یك و نیم میلیون نفر می رسد بکار و کاسبی و فعالیتهای تجارتی خود اشتغال دارند و حکومت مالزی نیز از طرف هیچ یك از این دو دسته از لحاظ سیاسی ناراحتی و نگرانی احساس نمی کنند ولی باتمام این احوال اجتماع این کشور نمی تواند از نفوذ تمدن چینی و تمدن هندی که فعلاً در آسیا و بخصوص در جنوب شرقی آسیا ، مبارزه پنهانی و شدیدی دارند در امان باشد.

اکثریت پست های حساس و کلیدی مملکت در دست مسلمانان است و دین رسمی کشورنیز اسلام است. در سراسر مالزی، مسلمانان دارای مساجد باشکوه و زیبائی هستند که دارای معماری خاصی می باشند. یکی از زیبا ترین مساجد مالزی، مسجد ملی کوآلالامپور در پایتخت این کشور است که با معماری سبك ویژه مالزی ساخته شده و در حوالی ایستگاه راه آهن

کوآلا لامپور قرار دارد. این مسجد را که به گویش ملّی (مسجد نگارا) می نامند با هزینه ای بالغ بر ده میلیون دلار در زمینی به مساحت ۱۳ جریب احداث نموده اند، که اطراف آن با چمن‌کاریهای متنوّع و احداث استخر و فواره ها تزئین گردیده است. و یك مناره به ارتفاع ۷۵متر، از مرکز یکی از همین استخرها در کنار مسجد بناگردیده است. گنبد اصلی مسجد به شکل سیزده ضلعی ستاره دار طرح ریزی شده که هر ضلع آن معرّف یکی از ایالات سیزده گانه مالزی است. ٤٨ گنبد کوچکتر هم وجود دارند که قُطر بزرگترین آن ٤٥ متر، و شبیه مسجد اعظم مکّة می باشد. این مسجد از حیث معماری یکی از بدیع ترین مساجد مسلمانان در جهان است. مسجد دارای کلاسهای تعلیم قرآن و آموزش های اسلامی تحت عنوان "معهد تحفیظ القرآن و القراعه" می باشد. از دیگر مراکز اسلامی شهر کوآلالامپور، می توان از دانشسرای عالی علوم اسلامی کوآلالامپور نام برد که مرکز تربیت معلمین علوم دینی مدارس مالزی است.

تأثیرات فرهنگ اسلامی بر پرچم، زبان و خط، ادبیات و هنر:

* پرچم ملّی مالزی شامل چهارده خط سفید و قرمز است که در طول پرچم و به موازات یکدیگر قرار گرفته اند و این چهارده خط نمایانگر تساوی حقوق و وضع اجتماعی ایالات سیزده گانه با دولت مرکزی است، ورنگ آبی دریك چهارم بالای پرچم نشانگر اتحاد مردم مالزی و هلال ماه داخل آن، سنبل اسلام و ستاره چهارده پر، نشانگر اتحاد سیزده ایالت با حکومت فدرال ورنگ زرد داخل هلال ماه و ستاره نیز سنبل رنگهای سلطنتی حکمرانان مالزی است.

* زبان و خط: زبان رسمی کشور مالزی، مالای (باهاسا مالزیا) است و چینی و هندی و انگلیسی نیز رواج دارد. زبان انگلیسی بصورت تقریباً گسترده در تجارت وصنعت مورد استفاده بوده و فراگیری آن در مدارس اجباری است. خط رایج نیز عربی و انگلیسی است. لازم به ذکر است که زبان انگلیسی نیز از زمان سُلطه انگلیس ها رواج یافته. در گذشته زبان ملایو، دارای خطّ و الفبای عربی بود که به حروف جاوی شهرت داشت، ولی در زمان سُلطه استعمار، الفبای لاتین تغییر یافت، بدین ترتیب لغات فراوانی از آن وارد زبان ملایو شد ولی بیشتر واژه های این زبان از زبان عربی نشأت گرفته است. در سال ۱۹۷۵ میلادی دو کشور اندونزی و مالزی برای تدوین قواعد مشترکی در رسم الخط و تلفظ زبان ملایو، شورائی را موسوم به (شورای زبانهای ملایو) تشکیل دادند، یکی از اختلافات چینی ها و قوم ملایو همین اجباری بودن، آموزش زبان ملایو است.

بعد از ورود اسلام، دستخط جاوی به جامعه مالی معرّفی شد. (و به این خط دستنوشته ای روی سنگ قبر مالك الصالح در پاسائی به تاریخ ۱۲۹۷ بعد از میلاد حك گردیده است). و بسیاری از لغات عربی و فارسی به فرهنگ لغات مالی افزوده شده و بسیاری از الفبای باستانی کاوی و ناگاری از رده خارج و جای آن دستخط جاوی جایگزین گردیده است.

ماژلان، ماجراجوی اسپانیائی، چنین گفته که زبان مالی آمیخته ای از زبانهای آچه (ACHEH) و مولوکاس (Moluccas) است و همچنین واسطه ای است در تعلیم و مطالعه اسلام درکشورهای تایلند. برمه و هند و چین.

این زبان همچنین در دوران سلطنت بسیاری از پادشاهان مالی بصورت زبان رسمی بکار رفته است، و در سیاست خارجی نیز بعنوان زبان دیپلماتیک کار برد داشته. امروزه، این زبان، زبان(باهاسا مالزیا) شناخته شده است و می بینیم که بعد از کسب استقلال مالایا (که بعداً به مالزیا مشهور گشت) در تاریخ ۳۱ اگوست ۱۹۵۷، رشد بسیار چشمگیری داشته، و هم اکنون حدّاقل بیش از یکصد و پنجاه میلیون نفر در سراسر جهان به زبان مالی تکلم می کنند. (زبان مالزیائی علاوه بر کشور مالزی در اندونزی نیز بکار می رود و زبان مردم اندونزی نیز مالزیائی است و این ناشی از فرهنگ مشترك مردم آن ناحیه است.

* ادبیات و هنر: ظهور اسلام در مالزی تاریکی و جهالت هندوئیسم را به جهان نمایاند. بسیاری از آثار اسلامی به زبان مالی ترجمه شدند. بیشتر این آثار دربارهٔ زندگی پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) می باشد، در میان آثار ادبی فارسی وعربی که به زبان مالی ترجمه شده اند، می توان از حکایت نور محمد، حکایت معجزات نبی(ص)، حکایت نبی سلیمان و .... نام برد. از زبانهای قدیم سلاطین مالی همیشه حامی و مشوق نویسندگان و دوستداران ادبیات بوده و از آنها می خواستند که در مدح و ستایش سلطنت و پادشاهان بنگارند. در این میان می توان به کتاب تاج السلاطین تألیف و ترجمه (بخاری الجوهری) در سال ۱۶۰۳ اشاره نمود.

سابقه نفوذ و ارتباط فرهنگ اسلامی درآثار تاریخی و روایت مؤرخان و جهانگردان نیز مشهود است و کتابهائی چند به زبان ملایو در این خصوص

موجودند که از این قبیل است:

- حکایت راجا راجا پاسی (داستان مسلمان شدن حاکم مسامودرا)
- سلاله السلاطین یا سجاره ملایو (حکایت مسلمان شدن پادشاه مالاکا)
- تاج السّلاطین و بستان السّلاطین (هر در کتاب دائرة المعارفی از آثار اسلامی و فارسی که شامل داستانهای مذهبی، معارف اسلامی و تاریخ اسلام و برخی مطالب دیگر می باشند.
- هزار مسئله (کتابی در شرح اصول اسلامی)

و بسیاری از نوشته های دیگر در مورد معارف اسلامی .فقه، اصول، تصوّف، تاریخ اسلام، الهیّات و ....) لازم به ذکر است که گرایش به تصوف در این منطقه نسبتًا قوی بوده است و آثار زیادی در این خصوص انتشار یافته که تحت تأثیر تعالیم عرفانی همچون مولوی، شمس تبریزی، جنید حلّاج و غزالی بوده است. علاوه بر این نوشته ها ، داستانهای محلّی زیادی به زبان ملایو وجود دارد که حاوی عناصری از فرهنگ اسلامی می باشد. احتمالاً برخی از این داستانها ، از منابع قدیم هندی بوده که پس از ورود اسلام رنگ و لعاب اسلامی به خود گرفته اند و برخی نیز مستقیمًا از فرهنگ اسلامی اخذ شده و در جهت ترویج این آئین بکار رفته اند. از جمله این داستانها می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

داستان امیر حمزه، حکایت شاه مردان، طوطی نامه، حکایت بختیار، حکایت کلیله دمنه، حکایت غلام، اسکندرنامه، حکایت محمد حنفیه، حکایت نور محمد و حکایات یوسف و زلیخا. در این حکایات، علاوه بر عناصر فرهنگ

اسلامی موارد زیادی از لغات و اصطلاحات و اشعار فارسی نیز وجود دارد.

سبك (سیری) بعنوان نوعی شعر از فرهنگ اسلامی نشأت گرفته است، دو دانشجو بنامهای وینستت و پروفسور سید نقیب العطاس چنین معتقدند که این سبك شعر توسّط حمزهٔ فتسوری (نویسنده مالی در ادبیات صوفی) در خلال سالهای (۱۶۰۰-۱۵۵۰) در شعر مالی معرّفی شده است. از دیگر کارهای صوفیسم در غالب (سیری) نوشته حمزه می توان به (شعری از یك سرگردان)، شعری از یك پرنده، شعری از یك قایق، شعری از سخن رانی یك مرتاض هندی، اشاره داشت. سبك (سیر) همچنین در داستانهای فانتزی و عشقی و سفرنامه ها بکار برده می شود. مانند شعری از سیتی زوبیدا، شعری از تاج الملوك، شعری از بدرالزمان، شعری از بیداساری و ... علاوه بر آثار هنری مذکور وقایع مهمّ تاریخی نیز به سبك سیری تا اواخر قرن هفدهم ضبط شده است، مانند شعری از جنگ ماکاسار و یا شعری از کمپانی هلند در جنگ با چین. عبدالله مونسی - نویسندهٔ مالی از دودمان (مالی هندی) نیز به سبك سیری، اثری تحت عنوان (شعری از سوختن سنگاپور) دارد. دیگر سبك های شعر دراین سرزمین که از منابع اسلام و ایران سرچشمه می گیرند، عبارتند از : غزل، مثنوی، نظم، رباعی و کتیاه است.

*<u>رقص های سنتی:</u> یکی از این نوع، رقص ها، رقص کودا کیپانگ (Tarian Kuda Kepang) است، که خاستگاه آن از جزایر جاوا (Java) بوده و توسط اسلام نیز گسترش یافته است. از دیگر خصوصیات مردم جاوا، نوع لباس و اجرای رقص توسط مردان است. گسترش و نفوذ

اسلام نیز در اکثر داستانهایشان هویدا بوده که بصورت رقص شرح داده می شود. مضمون داستانها نیز درباره جنگ های حضرت محمد(ص) و پیروان آن حضرت است.

*رقص بوریا (BORIA): این رقص اختلاف فاحشی بادیگر رقص های این سرزمین دارد، چرا که از سرزمین ایران نشأت گرفته و در حدود صدها سال قبل به مالزی راه یافته و در ایالت پنانگ رونق پیدا کرده است. فرم جدید رقص بوریا بسیار جالب است.

*صنایع دستی: نمونه های زیبای تراش چوب را در برخی از خانه های سنتی مالی و کاخهای قدیمی این سرزمین می توان مشاهده کرد. از زمانی که اسلام نمایش و عرضهٔ موجودات انسانی را در غالب کارهای هنری از قبیل (مجسمه، نقاشی و ....) ممنوع اعلام نمود. هنرمندان این صنعت، دست مایه اصلی کار را روی گیاهان و گلها قرار دادند. در برخی از مساجد آیات قرآن مجید، بصورت کنده کاریهای بسیار زیبا روی منبر و یا دیوار بچشم می خورد.

رسوخ فرهنگ اسلامی در ابعاد دیگر جامعهٔ مالی:

مالزی کشوری اسلامی است و جای هیچگونه تعجبی نیست، اگر در کوچهٔ و بازار، مساجد و مراکز مذهبی فراوانی مشاهده شود، و یا صدای اذان و مناجات بطور یومیه پنج نوبت از طریق رادیو و تلویزیون اعلام گردد.

البته فرهنگ اسلامی با میراث فرهنگ آنیمیسم و هندوئیسم در آمیخته، مثلاً دریك جشن عروسی، مردم مالی ممکن است شاهد بعضی از

بقایای مراسم عبادت هندوها نیز باشند.

در این کشور، در هر دهکده، مسجدی وجود دارد. چرا که زندگی روزانهٔ مردم آن منطقه حول و حوش اسلام دور می زند، کلیه مسائل و موضوعات پیرامون رفاه اجتماعی از قبیل ازدواج ها و کفن و دفن ها، همه و همه به آداب اسلامی مرتبط می شوند. و مساجد نیز در این دهکده ها محلی است، به منظور اجتماع روستائیان و مشورت پیرامون اینگونه مسائل و حل مشکلات آنها و اگرچه اسلام از سرزمین نجد نشأت گرفته، امّا مردم مالی پذیرای کلّیهٔ ارزشهای فرهنگی آن نبوده و خصوصیات فرهنگی خود را حفظ کرده اند و بخاطر همین خصوصیات چنانچه وارد این سرزمین شوید به آسانی می توانید افراد مالایائی را از دیگر نژاد ها تشخیص دهید. تعطیلات و اعیاد اسلامی که دراین کشور بطور رسمی تعطیل اعلام شده عبارتند از: میلاد پیامبر اکرم(ص)، عیدفطر، عید قربان و روز مسابقات بین المللی قرائت قرآن در ماه مبارك رمضان، که در ذیل به اختصار به شرح مراسم عید فطر و عید قربان در این سرزمین می پردازیم:

هاري رايا پوآسا (عیدفطر): یکی از جشنهای مسلمانان مالزی است که بعد از خاتمه ماه مبارك رمضان برپا می شود. در طول يك ماه روزه داری، مساجد و سایر مکانهای مذهبی مملواز جمعیت شده که علاوه بر نماز های واجب، نماز های مستحبی را نیز برگزار می کنند که به تراویح(Terawih) معروف است. بعد از گذشت بیست و هفت شب از اوّل ماه مبارك رمضان، اغلب خانه ها بوسیله چراغهای نفتی آذین بندی می شود که نشانه نزديك

شدن عید سعید فطر است. صبح روز عید فطر، نماز گزاران جهت فرا رسیدن عید (هاری رایا) بیکدیگر تبریك می گویند. و کلیه مسلمانان در شب عید فطر می بایست فطر یه سال خود را قبل از نماز هاری رایا بپردازند، که مبلغ آن در حدود ۲/۳. دلار مالزی برای هر شخص محاسبه شده است. و دادن فطریه یك امر واجب و ضروری است. مبلغ فطریه جمع آوری و بین فقرا تقسیم می شود. و اینکار توسّط مراکز مذهبی در ایالات مختلف مالزی صورت می پذیرد. بعد از پایان مراسم عید فطر، کلّیه اعضاء هر خانواده گرد یکدیگر جمع شده و نسبت به بزرگترها ادای احترام می شود. در آن ایام خانه ها همگی آذین مندی شده و افراد لباس نو بتن کرده و از میهمانان بوسیله شیرینی و کیك های مخصوص پذیرائی می کنند. در آن هنگام، درب خانه کلّیه مسلمانان بر روی دوستان و آشنایان و حتی غیر مسلمانان گشوده است و همگی بیکدیگر شاد باش می گویند. در طول این مدت از سال کلّیه آحاد مجازند که از کاخهای سلطنتی سلاطین مالزی دیدن کنند. و درب خانه وزراء نیز بروی شهروندان گشوده است.

<u>هاری رایا حاجی (عید قربان):</u> یکی دیگر از اعیاد مسلمانان است که به آن عید اضحی نیز می گویند. این عید روز دهم ذیحجه برابر با دوازدهم ماه تقویمی مسلمانان است ولی به بزرگی و عظمت جشن عید فطر نیست و فقط آن کسانی که اعمال حج را به جا آورده و به زیارت خانه خدا نائل شده اند، آنرا بپا می کنند و آن نیز بستگی به درجهٔ فروتنی و تموّل شخصی دارد. در مکه معظمه میلیون ها نفر زوّار از سراسر جهان این جشن را به جهت حق

شناسی و سپاسگزاری به درگاه خداوند متعال بعنوان پنجمین فرمان الهی در اعمال حج بجای می آورند.

سیاست فرهنگی دولت مالزی:

سیاست کلی دولت مالزی در زمینهٔ مسائل فرهنگی مبتنی بر این پیش فرض است که اسلام دین مصلحت گرا و همساز با روح دموکراسی است. همچنین برخی از ارزشهای اسلامی را مثل اخوّت اسلامی و مدارا کردن با غیر مسلمانان، صداقت و درستکاری، نظم و هماهنگی، پاکیزگی و احترام به سالمندان، ارزشهائی جهانی تلقّی کرده و اشاعه آنرا در جامعه به نفع همه مردم حتّی غیر مسلمانان می داند و بر این باور است که ترویج ارزشهای فرهنگی تمدن غرب منافاتی با اصول و احکام اسلام در مورد زندگی اجتماعی ندارد. بدین لحاظ بخش قابل توجهی از مردم مالزی خصوصاً شهر نشینان و نسل جوان این کشور متمایل به ارزشهای فرهنگی غرب بوده، و این امر در مظاهری همچون نحوه پوشاک، گذران اوقات فراغت و بویژه مسائل هنری مثل فیلم و موسیقی به وضوح نمایان است. وزارت فرهنگ، جوانان و ورزش، این کشور، رسماً عهده دار امور مربوط به جوانان بوده و با برگزاری دوره ها واردوهای گوناگون در زمینه های ورزشی، آموزشی، سیاسی و اجتماعی تلاش دارد که حرکتهای سازمان یافته ای را درمیان جوانان ایجاد کند.

* * * * * *

سلطانف ماهر خواجه
اکادمی آف سائنس-دوشنبه-تاجیکستان

شخصیّت و تأثیر میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان

میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان شهرتِ خاصی دارد. مردم تاجیکستان و بویژه اهل ولایت کولاب به میر سیّد همدانی اخلاص و دلبستگی زیادی دارند و این دلبستگی نسبت به شخصیّت و فعالیّت میر سیّد علی همدانی به قسمت های ذیل تقسیم میگردد، یعنی قبول عامه مردم تاجیکستان وابسته به شخصیّت و فعالیّت مذهبی و آثار و مقبره و مناسبت میر سیّد علی همدانی به کولاب و اقارب و اولاد امیر کبیر.

قبل از همه باید تأکید نمود که تأثیر و شخصیّت میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان اساساً به دو نوع صورت گرفته است. در تصور گروهی از مردم تاجیکستان سیما و شخصیّت امیر کبیر غالبا در دائره علم و ادب و خاصة در زمینهٔ فلسفه جلوه گر گردیده، و در تفکر و تصّور گروه دیگر از دائره مذهبی بیرون نیست.

چنین تأثیر میر سیّد علی همدانی در جهان معنوی مردم تاجیکسیتان به عقیدهٔ ما به درجه آگاهی آنها از احوال و آثار دانشمند مذکور و میل جهانبینی و جهانفهمی خود آنها رابطه دارد.

بیشك فعالیّت مذهبی میر سیّد علی همدانی در شهرت او بین مردم

تاجیکستان نیز مؤثر بوده است. به عقیدهٔ بنده سبب اساسی نفوذ و قبول عامه امیر کبیر در تاجیکستان کیش مردم این کشور است یعنی فعالیّت مذهبی امیر همدانی با پهلوهای اساسی کیش و مذهب مردم تاجیکستان سازگار بوده است. و مردم باکمال‌میل‌عقایدعارفانه وی را پذیرفته اند و مورد توجّه قرار داده اند.

در افزائش شهرت میر سیّد علی همدانی بین مردم تاجیکستان آثار او نیز اهمیّت زیادی دارد. بیشك تمام آثار امیر کبیر در تاجیکستان معلوم و مشهور است. نسخه های خطّی و مطبوع رساله های شاه همدان در آثارخانه کولاب و کتاب خانه دولتی به نام ابوالقاسم فردوسی (شهر دوشنبه) گنجینه نسخه های خطّی پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان و دانشگاه دولتی تاجیکستان و کتاب خانه های شخصی مردم کشور محفوظ است.

به اندیشهٔ ما مردم تاجیکستان بعلّت عوامل یاد شده برای آگاهی و واقفیت بیشتری به آثار رنگارنگ متفکر مزبور رجوع نموده از افکار و عقائد سودمند او طبق نیاز معنویشان بهره ها برداشته اند و این جهت نیز باعث ازدیار شهرت میر سیّد علی همدانی گردیده است. در بین مردم تاجیکستان از جمله آثار میر سیّد علی همدانی "اوراد فتحیه" و "ذخیرة الملوك" بیشتر شهرت دارد. بی هیچ شك و تردید نقش مقبرهٔ میر سیّد علی همدانی در افزایش تأثیر او بین مردم تاجیکستان هم زیاد بوده است. بنای اساسی مقبرهٔ در قرن ۱۰ میلادی بنیاد گشته و در قرون بعد به آن بناهای دیگر علاوه

شده است.

واقعاً مقبرهٔ امیر کبیر که در مرکز شهر کولاب واقع است حالا زیارتگاه مردم تاجیکستان و جمهوریهای همسایه گردیده. در رواج تأثیر نفوذ این دانشمند نقش سزاواری دارد.

طبق معلومات تذکره و منابع تاریخی در این مقبره غیر میر سیّد علی همدانی، همسرش و پسرش سیّد محمّد و دخترش و اقربای او دفن شده اند.

زیارت و تماشای مقبره حُسن توجه مردم را نسبت آن ها بیدار نموده، میلشان را برای تحصیل معلومات بیشتری به احوال و کیفیت فعالیت وی افزون مینماید. به این وسیله مردم راجع به جهتهای گوناگون زندگی و شخصیّت و فعالیت میر سیّد علی همدانی و اهل خانواده و اقربای او اطلاعات کسب نموده. نسبت به شخصیّت وی اخلاص و دلبستگی بیشتری پیدا می کنند.

از جهت دیگر زیارتگران دربارهٔ مقبره و اشخاصی که در آن جا مدفونند، روایات زیادی نقل نموده و بدین منوال شهرت و قبول عامّه آنان بیشتر می گردد.

این عمل خود باعث جلب توّجه مردم دیگر می شود یعنی کسانی که تا حال اگر مقبره را زیارت نکرده باشند و از شخصیّت میر سیّد علی همدانی آگاهی زیادی نداشته باشند در اثر این روایات عزم زیارت مقبره آنان را می کنند.

سبب دیگر افزایش شهرت میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان به زیارت آن آمدن دانشمندان کشورهای گوناگون از جمله پاکستان، هندوستان و ایران

است. این عمل بی شبه حسن توجه مردم تاجیکستان را به شخصیّت میر سیّد علی همدانی خیلی می افزاید. حالا جمهوریت تاجیکستان و بویژه ولایت کولاب تصمیم گرفته است که سال ۱۹۹٤ میلادی به یاد بود این دانشمند بزرگ کنگره جهانی برگزار نماید. یقیناً این امر و تدارکات جشنی که کمیته تشکلی به عهده گرفته است باعث افزودن مقدار زیارت گران از کشور های گوناگون می گردد. به همین منوال مقبره میر سیّد علی همدانی در کولابِ زیارت گه اهل علم و ادب و عامّه مردم و منبع انتشار و گسترش تصوّرات و اندیشه ها و روایات راجع به احوال و آثار این مرد متفکّر می باشد.

جهت دیگری که موجب قبول عامّه شخصیت میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان و علی الخصوص کولاب بوده، وابستگی امیر کبیر به ختلان است. از معلومات منابع از منهٔ وسطی و روایات عموم به این نتیجه می رسیم که امیر کبیر به ختلان دلبستگی زیادی داشته است. طبق قول شاگردش مولانا نورالدین جعفر بدخشی میر سیّد علی همدانی بارها در کولاب (ختلان) بوده است. در "خلاصة المناقب" دو قریه کولاب، یعنی علی شاه و چویك که امروز نیز به همین نام مشهورند، ذکر شده است، که در آن میر سیّد علی همدانی سکنی داشته است. نشان دیگر دلبستگی امیر کبیر به ختلان به عقیدهٔ ما در آن است که او جانشین خود خواجه اسحٰق ختلانی را (که در عین حال دامادش نیز بوده) از همین ناحیه انتخاب کرده است. اگر امیر کبیر به ختلان و ختلانی ها مهر و دلبستگی زیاد نمیداشت به هیچ وجه با ازدواج

دخترش را به مرد ختلانی راضی نمیشد و اورا به عنوان خلیفه و جانشین خود انتخاب نمی کرد و بالاخره درباره مسکن آخرین حیاتش یعنی مدفنش در این ناحیه وصیت نمی کرد. علاوه به این دلیلها در روایات عامّه نیز دایر به مهر و دلبستگی میر سیّد علی همدانی به کشور کولاب معلومات زیادی موجود است که قسمی از آنها در مقالات دانشمندان مورد استفاده قرار گرفته است.

خلاصه، شهرت و قبول عامّه فرزند ارجمند همان میر سیّد علی همدانی در تاجیکستان خیلی زیاد بوده آن به واسطه عوامل گوناگون صورت گرفته است. و امروز با کمال باوری می توان گفت که این مرد روشن ضمیر به علّت فعالیّت های گوناگون خود مردم تاجیکستان و ایران و افغانستان و پاکستان و هندوستان را که دوستی و قرابتی داشتند دوست تر و نزدیك تر گردانید.

* * * * * * * *

دکتر محمّد ریاض خان

استاد دانشگاه علّامه اقبال، اسلام آباد
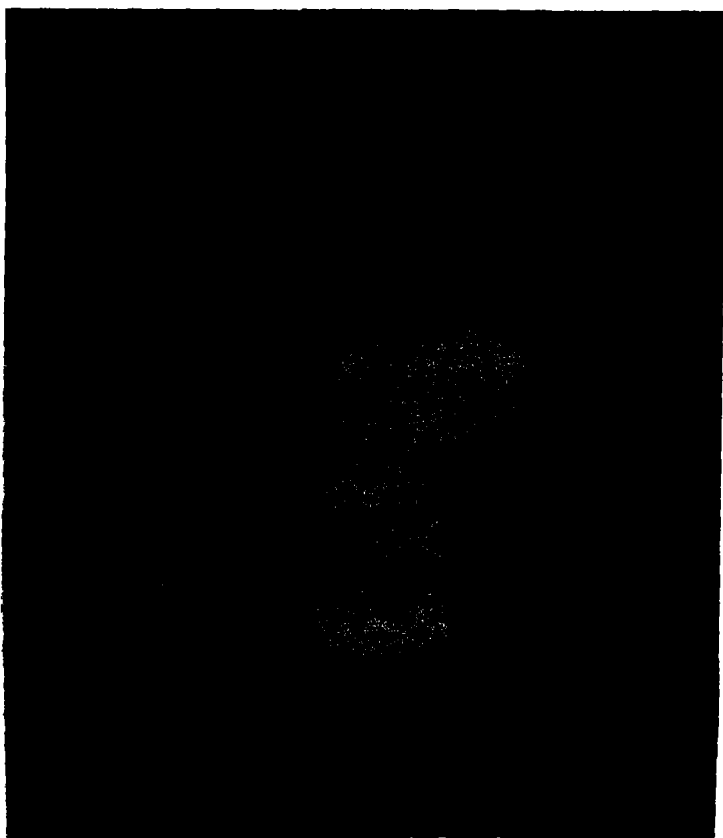
بیاد بود خدمتگزار فرهنگ و ادب فارسی
شادروان دکتر عرفانی اقبال شناس

بمناسبت سوّمین سالگرد وفات

آنکه اقدامِ مقبلان کرده　　شعرِ اقبال را بیان کرده

دفترِ خویش از گلِ عرفان　　پاك محسودِ گلستان کرده

مسلكِ عارفانِ ایران را　　بهر پیر و جوان عیان کرده

شاعر دلنشین پاکستان　　پیش صاحبدلان نشان کرده

گر بپرسی ز نامِ او که چنین　　کار خوبی درین زمان کرده

من نمی گویمت، تو خود دانی　　خواجه عبدالحمید عرفانی(۱)

بالآخر دوره حیات ۸۲ ساله و اند ماه مرحوم دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی بتاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۹۸هـ. ش برابر به ۱۱ مارس ۱۹۹۰م سپری شد و او را در مولدش سیالکوت بخاك سپردند. البته تطاولِ روزگار از شهرتِ جاویدانی خدمات ادبی و فرهنگی وی چیزی نخواهد کاست بلکه با مرورِ زمان مردم به ایران دوستی و اقبال شناسی و فارسی گرایی وی، بیشتری خواهند برد و مباهات ایران دوستی وی را زنده نگاه خواهد داشت.

خاكِ شیراز و مشهد و تبریز　　سرمه نور بهر چشمانم

من ز کشمیر و خاكِ پاکستان　　ارمغانی برای ایرانم

این بـود افتخـار جاویـدم در زبـانِ تـو من غـزلخوانم
خـواجه عبدالحمید عرفانی عـاشقِ خـاکِ پاکِ ایـرانـم

عرفانی مرحوم بیش از ۱۵ سال مقیم ایران بوده و درین مدّت طولانی او واقعاً خاك ایران را بهر چشمانش سرمهٔ نور ساخته بود. او بعد از اتمام مأموریتش هم چند بار وارد ایران شد و ایران دوستی خویش را بعنوان یك شخص واله و شیدا شرح می داد.

شمّه ای از احوال:

اصلِ نیاکان دکتر عرفانی فقید خطّهٔ مینو نظیر کشمیر بود. بعداً آنان در منطقه سیالکوت پنجاب رحل اقامت افکندند. دکتر عرفانی روز ٤ نوامبر ۱۹۰۷م در دهستان مغلاتوالی بخش سیالکوت چشم بگیتی گشود. آموزش دورهٔ مقدّماتی وی در مولدش سر آمد و برای تحصیلات سطح دبیرستانی او به بلوك چکوال (در نواح راولپندی) آمد و در مدرسه معروف "ویلیام" ثبت نام کرد. ادوار آموزش سطوح متوسّطه و لیسانس و فوقِ لیسانسها به زبانهای انگلیسی و فارسی را دکتر عرفانی مرحوم در پنجاب با تمام رسانید و سپس به شهر کویته استان بلوچستان رسید. در کویته عدّهٔ زیاد مردم خانواده وی مسکنی گزیده بودند و همین امر عرفانی را هم مقیم آن جایگاه ساخت. در سال ۱۹۳۱م او بعنوان معلّم زبانهای انگلیسی و فارسی دانشکدهٔ دولتی آن شهر وارد خدمت گردید و در آن حیث رسماً استخدام شد. شعر سرائی و بزم آرائی وی همزمان آغاز گردید او مخصوصاً مجالسی را باسامئی رومی و اقبال منسوب و موسوم می ساخت. روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م علامّه اقبال در لاهور

بدرود حیات گفت و از آن به بعد عرفانی مطالبی را بعنوان یاد بود اقبال عرضه می داد و مردم را بحرفهای خود وی متوجّه ساخت. مساعی وی او را به انظار مقامات عالی رتبه فرهنگی دولت کشاند و در سال ۱۹۴۵م او من حیث یك نفر رابطِ فرهنگی وارد مشهد شد. این مأموریت و انتصاب موجب ابتهاج قلبی وی گردید. در یكْ یاد داشت خود نوشت دکتر عرفانی چنین ابراز احساسات کرده است.

"من در شهر سیالکوت، در دامنۀ کوهستانهای ایران صغیر یعنی کشمیر چشم بجهان آب و گل گشودم. در کودکی، غذای روح من داستانهائی بود که از عرفا و بزرگان تصوّف ایران از زبان کبار خانواده بگوشم می رسید. قبل از این در کتب جغرافی، نقشه و حدود و ثغور ایران را نگاه کنم، از آن کشور در رؤیای خودم جهانی تعمیر کرده بودم که حدِ زمینی نداشت ---- در دوره دبیرستانی بصدای مرشد معنویم علامّه اقبال، به مولانا جلال الدین مولوی آشنا شدم و این آشنائی به عشق آن عارف ایران و خود سرزمین ایران راهنمون گردید که در رگ و پی من سریان وارد. من با عواطف عمیق ایران دوستی اولاً مأمور خدمات فرهنگی وارد شهر مطبوع و مقدس مشهد گردیدم---". (۲)

تأسیس پاکستان و مأموریتی دیگر

دولتِ انگلیس شبه قاره در آستانۀ تقسیم هند مأموران خارجی خویش را پس خوانده و دکتر عرفانی هم در ۱۹۴۷م به هند بازگشت در روز ۱٤ اوت ۱۹٤۷م پاکستان تأسیس گردید. دکتر عرفانی چون در مشهد بزم های اقبال

و رومی را تشکیل داده و در انجام دادن وظایف فرهنگی شایستگی خویش را نشان داده بنابر اینگونه سوابق او مجدداً در ایران مأمور گردید. البته این بار (در سال ۱۹٤۹م) او وابسته مطبوعاتی دولت پاکستان بوده و در سفارت کبرای پاکستان در تهران وظایف خود را آغاز نمود. او مدت هفت سال تا ۱۹۵۵م همین مأموریت را احراز کرده و گذشته از تشیید روابط عامّه دولتین ایران و پاکستان، او به معرّفی خدمات بانی پاکستان محمد علی جناح قائدِ اعظم، و مقام تفکّر عالی علامّه محمد اقبال و نهضت مسلمانان شبه قاره مبنی بر تشکیل پاکستان را بخوبی مبرهن ساخت. وسایل ویژه وی در این راه تسلّط بر زبانِ فارسی و قریحه شعر گوئی و بزم آرائی بود. او شخصاً عاشق و محب رومی و اقبال بوده و اینك هم همین عشق و علاقه بوی نیروی فوق العاده داده و او بزودی بزم های شاعران مزبور را دائر کرد و مجلس انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان هم آراست. او کتابخانه ها را در محوّطۀ سفارت کبری و همچنین در محلّ انجمن روابط فرهنگی دائر نمود که الآن هم می تواند، مورد استفاده باشد. چون متأخران گویا چیزی شایسته ذکر در آنها نیفزوده اند.

از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸م دکتر عرفانی در پاکستان سردبیری مجلّۀ "هلال" فارسی را بعهده داشته و طرح سیاست این ارگان را ریخت که تاکنون دنبال می گردد . (البته از دو دهه گذشته اسم مجلّه، و پاکستان مصوّر، مبدّل گردیده است).

مقامات فرهنگی ایران و پاکستان ناظر و مادح خدمات فرهنگی

دکتر عرفانی بوده و در سال ۱۹۵۸م او یك بار دیگر مأمور ایران شد. این بار او از رتبه دبیر سوّم به مقام دبیر اوّل اعتلاء یافته و تا شش سال خدمات خویش را ادامه داد و در سال ۱۹۶۷م بسن ۵۹ سال باز نشسته شد. (۳)

دکتر عرفانی در سیالکوت بزم رومی را تأسیس کرد و روح و روان آن هم او بود. بزم مذکور تا امروز مشغول فعالیّت است. روزهای رومی و اقبال و مراسم ترویج زبان فارسی و همچنین جشنهایی مربوط به ایران شناسی زیر لوای آن بزم برپای گردیده است. دکتر عرفانی مردی سخت کوش و فعال بود و در سالهای اخیر مرض قند بر وی مستولی گردیده باز هم تا آخرین نفس خود از کوشش و کار نیاسوده است. در این وهله بیاد ابیات رومی می افتیم که:

این طلب کاری مبارك جنبش است — این طلب در راه حق مانع کش است
سایه حق برسر بنده بوَد — عاقبت جوینده، یابنده بوَد
اندرین راه می تراش و می خراش — تادمِ آخر دمی فارغ مباش
تو بهر حالی که باشی می طلب — آب می جودائما ای خشك لب

دوستان وی رفتار و رویه و مساعی عرفانی را در نثر و نظم با عواطف صمیمانه ستوده اند. مثلاً:

در زمان ورود دکتر عرفانی در تهران بعنوان وابستهٔ مطبوعاتی پاکستان، استاد ملك الشعراء بهار مریض بود. عرفانی بلا فاصله بعیادت وی شتافت و باسخنان محبّت آمیز خود اشعر الشعرای ایران را چنان تحت تأثیر گذاشت که او دو بیت را بالبداهه سرود. رباعی بهار که با دستخط وی کراراً طبع گردیده، بسیار معروف می باشد:

دوش آمد پی عیادتِ من ملکی در لباسِ انسانی
گفتمش چیست نام پاکِ تو؟ گفت خواجه عبدالحمید عرفانی

خانم تو ران بهراسی درباره سخن گوئی و ایران دوستی وی چنین گفته است:

خواجه عبدالحمید عرفانی بنده خاص ذاتِ ربّانی
می عرفان چو در قدح ریزد شور در سینه ها بر انگیزد
پای تا سر چو آبِ انگور است عشق و احساس و گرمی و شوراست
خاكِ ایران زمین بدیدهٔ وی مثنوی باشد و حکایتِ نی(٤)

عرفانی شاعر

مرحوم دکتر عرفانی شاعر زبان فارسی بوده و او در اردو تقریباً چیزی نسروده است. او هنر شعر خویش را وقف ابراز احساسات ایران دوستی ساخته و دو دو بیتی زیر رومی را همواره سر مشق خود قرار داده است:

گفتم: دل و جان برسر کارت کردم هرچیز که داشتم، نثارت کردم
گفتا: تو که باشی که کنی یا نکنی این من بُودَم که بیقرارت کردم

چه گویم چه دانم که این داستان فزون است از حدِّ امکانِ ما
ازین داستان بگذر از ماپرس که بر هم شکست است دستانِ ما(٥)

بعد از مراجعت به پاکستان او منظومهٔ "ایران" را که مشتمل بر ٦٢ بیت است سروده و در آنها هم علاقه مندی وافی خود را نسبت به ایران نشان داده است، مثلاً:

به عشقِ پاکِ ایران سرفرازم   ازین برتر چه باشد افتخاری
سرودی بـازبـانِ دل سـرودم   ازین بهتر چه باشد یادگاری

قریحه شاعرانه، عرفانی را توفیقی داده تا اشعار زیاد اردوی علاّمه اقبال را به فارسی بر گردانده تکثیر بنماید و در صورت برو شرها در اختیار علاقه مندان قرار بدهد. دو بروشر را نویسنده در دست دارد بعنوان اشعار اردوی علاّمه محمد اقبال لاهوری، که نسخه واحد یکی و چند نسخه دیگری لااقّل در کتابخانه شورای ملّی ایران واقع درتهران نگاهداری می شود. همچنین ترجمه اشعار پراکنده اقبال در آثار عرفانی همچون رومی عصر، و ترجمه فارسی، ضرب کلیم، می توان دید. بعضی از تراجم عرفانی چنان استوار و منسجم باشند که خوانندگان آنها را کلام اصیل فارسی اقبال گمان می کنند. در آثار منثور خود عرفانی چند کتاب را به اردو نوشته ولی بیشتر کتابها را بفارسی در آورده است. او بدون تعارف و دغدغه، به فارسی حرف می زد و مطلب می نوشت و در واقع هم او یکی از پیش تازان فارسی نویسان ممتاز معاصر در پاکستان می باشد.

شعر گوئی و سبک عرفانی

عرفانی مرحوم در دو بیتی سرائی پیرو بابا طاهر همدانی است و در شعر سرائی دیگر مقلّد رومی و اقبال. به پیروی بابا طاهر خودش هم اشاره می نماید.

مرا پایان پذیرد زندگانی   ترا آید به سر روزِ جوانی
همین افسانه های عشق و مستی   بماند یادگارِ جاودانی

به جان عهدی به حسنِ یار بستم ز بند عقلِ خُرده گیر رستم
بگفتم من "حدیثِ عشق" عریان که مست جام بابا طاهر ستم(٦)

غزل عرفانی گاهی بیشتر مطالب مسلسل و یکنواخت دارد، مثلاً:

سر خوش از تست جانِ من، جانم تشنه دیگری نمی دانم
نرگسِ تو گشود بر رویم عالمِ بیکران و پایانم
دل و جانم فدای تو باشد دارمت دوست از دل و جانم
آفریدی جهانِ نو که در او تازه گشته به حسنِ پایانم
از تو بزم خیال من رنگین از تو جوش و خروش عُمانم
زور قسم بود در سراب و کنون در کنارِ محیطِ عرفانم
این بود افتخار من که ترا در دل و چشمِ خویش گنجانم(۷)

فلاسفه وجودی به تنها گوئی و تنها سرائی از دیر باز متوجه می باشند.
علأمه اقبال هم باین شیوه علاقه مند بوده، حتّی در قسمت دوّم منظومه تمهید، در کتاب "ضرب کلیم" چنین می گوید (ترجمه از اردو):

"ای اقبال، گناه تو همان مجلس آرائی است و تو مانند زمانه کم پیوند می باشی. آن بیچارگان را که معتادتریاك و کوکنار خودی بودند، نوای تو ذوق جذبه های بلند عطا نموده است. همان مرغان پرشکسته که در حیاط کوچك خانه قانع بودند برای پرواز در فضاهای بیکران آسمان ها بیقرار می باشند کیفر و مجازاتِ تو محرومی از نوای سحر و بی بهرگی از مقام سرور و نظر می باشد".

مرحوم دکتر عرفانی مترجم این کتاب است و او حتی به تنها گوئی یا

مونو لاگ بقول غربیان پرداخته(۸) و زبان فارسی را با چنین شعری آشنا ساخته است. مثلاً: منظومه وی در "حدیث عشق" و همچنین در "رومی عصر" می توان دید که به نحوه زیر آغاز می گردد:

ای خوشا آن صبح مهر انگیزِ من　　ای خوشا آن روز عشرت خیزِ من

از زمین تاآسمان پروازِ من　　من کیم؟ روح الامین دمسازِ من

غرقِ دریا بد تنِ من، جانِ من　　سوخت اندر تشنگی هر آنِ من

چشم من می دید هر جا نقشِ آب　　زورقِ جان مضطرب اندر سراب

روز و شب گشتم به پهنای جهان　　تازیاد همدلی یابم نشان...

آثارِ عرفانی

دکتر عرفانی فقید، گذشته از عده عدیده جزوها و بروشرها و متون تکثیر شده خطابه ها، بیش از یك دوجین اثر مستقل و مهمّی دارد. ما پاره ای از آثارش را مشروحاً معرّفی می کنیم و مابقی را بالاختصار.

۱- رومی عصر (در احوال و آثار و افکار علاّمه اقبال) کانون معرفت، تهران ۱۳۳۰هـ . ش،/۱۹۵۱م.

۲- حدیث عشق (مجموعه اشعار: دو بیتیها) انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان، تهران ۱۳۳۳هـ . ش /۱۹۵٤م

۳- شرح احوال و آثار ملك الشعراء بهار از انتشارات ابن سینا تهران، ۱۳۳٤هـ . ش/۱۹۵۵م

٤- انتخاب شعر معاصر:(۱۷ شاعر، ایران جلد یکم، اداره امتحانات

تعلیمات متوسطه، لاهور ۱۳۳۲ هـ . ش/۱۹۵۳م
۵- اقبال در نظر ایرانیها (اردو)، اکادمی اقبال پاکستان،
۱۳۳۶هـ . ش/۱۹۵۷م
۶- فارسی امروز رپن پریس لاهور، ۱۹۵۶م چاپ دوّم ۱۹۸۱م
۷- انتخاب شعر معاصر (۱۳ تن از این شعرای ایران) جلد دوّم
۱۳۳۵هـ .ش/۱۹۵۶م
۸- ایران صغیر (تذکره شعرای پارسی زبان کشمیر) انتشارات ابن سینا
تهران، ایضاً
۹- ترجمه فارسی کتاب "ضرب کلیم" علاّمه اقبال، اکادمی اقبال پاکستان
۱۹۵۷م طبع دوم ۱۹۷۷م
۱۰- داستانهای عشقی پاکستان، انتشارات ابن سینا تهران، ۱۹۶۱م
۱۱- سرود سرمد (احوال و آثار و انتخاب اشعار سیّد صادق سرمد مرحوم)
ایضاً ۱۹۶۳م
۱۲- ایران (جزوه ۶۲ شعر) بزم رومی سیالکوت ۱۹۷۱م
۱۳- آهنگ عشق (شرح مسافرت به ایران در ۱۳۵۲ هـ .ش، انجمن فارسی
سیالکوت ۱۹۷۳م، ۳۲ صفحه
۱۴- شهر آشوب سیالکوت (اغتشاشات مه ماه ۱۹۷۷م)بزم رومی سیالکوت
۱۹۷۷م ۱۶ صفحه، (۹)
۱۵- گفته های رومی و اقبال (با ترجمه انگلیسی) ایضاً ۱۹۷۶م . ۳۱
صفحه طبع دوّم ۱۹۸۶م
۱۶- اقبال ایران (شرح ترویج اقبال شناسی در یاران مانند کتاب شماره ۵
فوق) ایضاً ۱۹۸۷م) . ۲۲صفحه

حواشی:

۱- دکتر رضا زاده شفق مرحوم: رومی عصر (طبع دوّم تهران، ۱۹۵٦م) صفحه ۱٤ (ضمیمه)

۲- مقالهٔ نگارنده در مجلهٔ هفت هنر، نشریه ادارهٔ کل آموزش هنری وزارت فرهنگ و هنر، تهران، اسفند ماه ۱۳۵۲ش، ص ٦۱، ٦۷

۳- حدیث عشق، مجموعه رباعیات دکتر عرفانی

٤- ایضاً

۵- ایضاً

٦- ایضاً

۷- دکتر سیّد سبط حسن رضوی، فارسی گویان پاکستان، جلد یکم، اسلام آباد ۱۹۷٤م، صفحه ۵۲۸، ۵۲۹

۸- دکتر عرفانی در زمان دانشجوی "مونو لاگهای" شاعران انگلیسی زبان را به اردو و فارسی ترجمه می کرده و این تمرین برای وی مفید بوده است.

۹- زبور عجم (مثنوی گلشن راز جدید) کلیات فارسی اقبال، لاهور ۱۹۷۳م و بعد ناشر شیخ غلام علی و پسران) صفحه ۵٦۷

دکتر فرحت ناز

دانشکدهٔ دختران - اسلام آباد
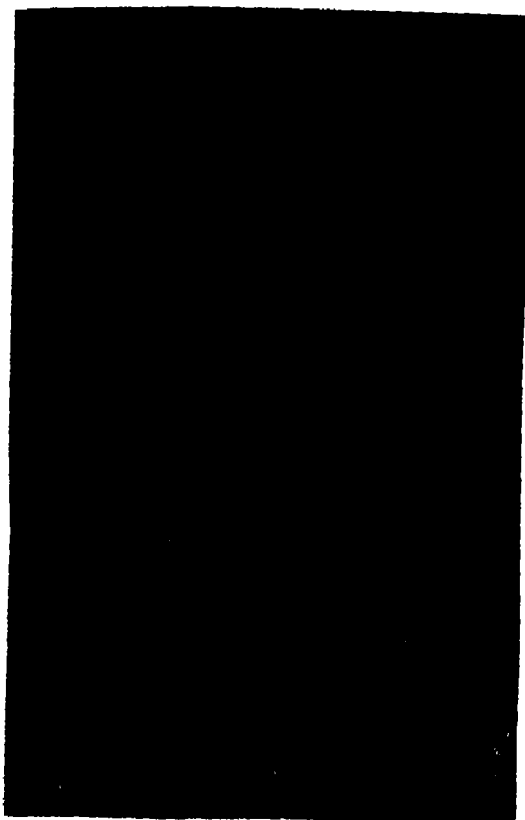
شیخ نجیب الدین رضا تبریزی و نور الهدایه
۱۰۵۰هـ ـــ ۱۰۹۵هـ

اوایل قرن یاز دهم هجری در عصر سلطنت شاه عباس ثانی درویشی صوفی منش و شاعر مزاج،پا به عرصهٔ وجود نهاد که به علّت عدم توجّه به او بحدّ کافی شناخته نشده است. نام مؤلف "نور الهدایه و مصدر الولایه" به حدیث و قول بیشتر تذکره نویسان و مورّخان نجیب الدین رضا است و خود نیز در دیباچهٔ کتابِ مذکور و در مثنوی "سبع المثانی" به آن اشاراتی کرده است، چنانکه در سبع المثانی می گوید:

آن زمان که منکر اهل صفا سر بر آورد از حسد در شهر ما

"بد نجیب الدین رضا" در خلوتش خالی از باد و بروت و سبلتش (۱)

وی به اسم زرگر نیز شهرت دارد پس از بر رسی کلّیهٔ منابع، نام کامل وی چنین بوده است: شیخ نجیب الدین بن محمّد رضا تبریزی اصفهانی ذهبی متأسفانه از زندگی این مؤلف هیچگونه اطّلاع دقیق و جامعی در دست نیست مگر آنچه خود بدان اشاره کرده و این اشارات پراگنده نیز در کمال اختصار و ایجاز است. همچنین وی به ذکر نام پدر خود اشاره یی دقیق نکرده است، فقط یك جا در متن نور الهدایه خود را به اسم ابن محمّد رضا خوانده است (۲)

استاد منزوی نیز در فهرست نسخه های خطی فارسی، اسم پدر شیخ را محمّد می گویند (۳) محمد هاشم درویش شیرازی در ذکر مشایخ، آنجناب را از اولاد فخرالدین گفته است.

در نسب ز اولاد "فخرالدین" بود   زین سبب آن شه "نجیب الدین" بود (٤)

<u>تخلّص:</u>

شیخ نجیب الدین صاحب دیوان غزلیات است و مثنوی هایی نیز از خود بجای گذاشته است. در اشعار خود تخلّص های گوناگون آورده. در بعضی موارد "جوهری" تخلّص می نمود:

از جوهری چونکتهٔ اسرار بشنوی   بگذر ز جرم او که دریاش نازل است(۵)

گاهی متخلّص به نجیب است:

شمّه یی بشنو ز حال این نجیب   کو فتاده از محبّان بی نصیب (٦)

نجیب الدین اغلب خود را نجیب الدین رضا تخلّص می کرد:

خاک پای قایم آل عبا   بی ریا می دان نجیب الدین رضا (۷)

و در بعضی مقاطع زرگر تخلّص نموده است:

چون نجیب الدین زرگر شد فنا از خویشتن

بر حمام طهر معنی صور یرغو می زند (۸)

<u>مولد و منشأ:</u>

نجیب در اصفهان تولّد یافت. اصل او از تبریز بوده همه تذکره نویسان در این باره اتفاق دارند، محمد هاشم درباره مولد و منشأ شیخ می گوید:

اصلش از تبریز شمس الدین بدان   هست مولود وی اندر اصفهان(۹)

نجیب الدین به ذکر نام پدر خود نپرداخته ولی محلّ و تاریخ تولّد خود را تصریح نموده است. چنانکه می گوید:

من به شهری اوفتادم ز این جهان   که ز صاحب قدر کم بودی نشان
نام او خواهی بگویم ای جوان   اصفهانست اصفهانست اصفهان(۱۰)

تاریخ ولادت:

مورّخان و تذکره نویسان در کتب خود از تاریخ ولادت نجیب الدین یادی نکرده اند. در کتب خود نجیب الدین، "سبع المثانی" و "خلاصة الحقایق" مواردی هست که در کشف زمان تولّد شیخ یاری می دهد. در مثنوی سبع المثانی در بارهٔ سال عمرِ خود می گوید:

شد چهل و پنج سالم ارتیاض   فرق شد این دم سوادم از بیاض(۱۱)

بنا بر این وقتی شیخ نجیب الدین این مثنوی را به نظم در آورد چهل و پنج سال داشت حالا باید پی ببریم که مثنوی سبع المثانی در چه تاریخی سروده شده است. در دیباچهٔ مثنوی مذکور می نویسد:

"و چون محّل ظهور دولت بروز آن رسید به اشاره شاه ولایت اسدالله الغالب، علی ابن ابیطالب علیه السّلام در تاریخ هزار و نود و چهار در عرض چهل روز از عالم غیب بظهور آمد"(۱۲)

و در آخر کتاب تاریخ تألیف آنرا هزار و نودوپنج می نویسد:

در هزار و نود و پنج ای عزیز   خواستند ز این بنده آوردم تمیز
در چهل یوم آمد این سبع المثان   که کلماتیست تامات اندر آن(۱۳)

اگر فرض کنیم که تألیف مثنوی در آخر ماه سال ۱۰۹۴ شروع شده باشد

چند روز بعد از آغاز سال ۱۰۹۵ تمام شده باشد بازهم سنّ خود را چهل و
پنج نوشته است. بااین حساب در سال ۱۰۵۰ تاریخ ولادت وی خواهد بود. و
لیکن در "خلاصة الحقایق" دلیل روشن تری وجود دارد که ما می توانی
تاریخ قطعی ولادتش را بدست بیاوریم. وی می گوید:

سال هزار و صد هجرت تمام عمر به پنجاه که شد در نظام(۱٤)

بطور کلی آنچه از این اقوال بر می آید ولادت شیخ در سال ۱۰۵۰ هجری
قمری اتفاق افتاده است و سال تألیف سبع المثانی ۱۰۹۵ به سن چهل و پنج
سالگی معتبر تر به نظر می رسد.

دوران جوانی و تحصیلات:

نجیب الدین در خلال نوشته هایش اشارات مختصری به زندگانی خویش
کرده است. و آنچه از آثار او بر می آید، مولد وی اصفهان بوده و در سال
۱۰۵۰هـ بدنیا آمده است. بنابر این وی دوران کودکی خود را در اصفهان
گذرانیده است. امّا درباره تحصیلاتش اشاره یی بدست نیامده است. بیشتر
تذکره نویسان او را مجذوب و امّی نقل کرده اند. خودش نیز در دیباچهٔ نو
الهدایه به این امر اشاره کرده است، می گوید:

"امّا بعد عزیزی ازین ناچیز که مجذوب امّیم طلب دیباچ
دیگر نمود"(۱۵).

ولی این همه حقایق و اسرار منظوم و منثور که از وی به ظهور آمده است
که اغلب فضلای روزگار از فهم آنها عاجز اند، باعث می شود که تصور کنی
آنچه آنحضرت راجع به امّی بودن خود نوشته است شکسته نفسی می باشد

مورّخان و تذکره نویسان بقول ایشان، ایشان را اُمّی پنداشته اند در اینصورت احتمال می رود که تحصیلات اولیهٔ نجیب در شهر اصفهان که در آن وقت یکی از مراکز مذهب تشیّع و محلّ درس و دانش آموزی بوده انجام گرفته است و در اندك زمان علوم دینی از قبیل علوم قرآن و تفسیر و حدیث و امثال اینها و نیز حکمت و کلام و بعضی علوم منقول و معقول را فرا گرفته کامل گردیده سپس در سنّ چهارده سالگی به مشهد رفت و از محضر شیخ و استاد خودش شیخ محمد علی مؤذّن خراسانی کسب دانش نموده و از آنحضرت خلعت مشیخیت دریافته است. شیخ نجیب الدین مختصری از بعضی حالات از قبیل دریافتن طومار شیخیت و رخ دادن واقعه خود را در نور الهدایه بیان فرموده است. (١٦)

آنچه از مطالعهٔ نور الهدایه بر می آید این است که نجیب الدین از چهارده سالگی به خدمت شیخ محمّد علی مؤذّن پیوست و بقول خودش بعد از ده سال یعنی در سنّ بیست و چهار سالگی شیخ محمد علی خرقهٔ شیخیت سلسله ذهبیّه را بوی داد. نجیب الدین همین احوال خود را در مثنوی سبع المثانی نیز سروده است و این واقعه را در سال ۷۳ . ۱ نوشته است:

آنچـــه دیـدم دیـــدم آخـر آشکـار　　　شـــکر کـــردم مـن بـذات کـردگـار
الف و هفتـاد و سـه از هـجـر رسـول　　　عصر شاه عباس ثانی شد بطول(۱۷)

این بود آنچه وی دربارهٔ خویش در کتاب "نور الهدایه" به صراحت آورده است دیگر از زندگانی او هیچ گونه خبری در دست نیست و هیچیك از مورّخین و مؤلفین نیز به زندگانی او اشاره یی نکرده اند.

تاریخ وفات و مدفن:

در مورد وفات نجیب الدین اقوال گوناگون موجود است صاحب تذکرهٔ "ریاض العارفین"(۱۸) و صاحب "الذریعه"(۱۹) و صاحب مؤلفین کتب چاپی (۲۰) می گویند که: وفات آنحضرت در سال ۱۰۸۰ هجری رخ داد. ولی در کتاب دانشمندان آذر بایجان (۲۱) سال رحلتش ۱۰۷۵ ثبت شده است. و در "تذکرة القبور" (۲۲) هم ۱۰۷۵ و ۱۰۸۰ نیز درج است که هر دو بنظر درست نمی آیند و همان طور که ما دیدیم تا سال ۱۰۹۵ھ در قید حیات بود. و مثنوی سبع المثانی را به نظم آورد. صاحب طرایق الحقایق (۲۳) وفاتش را ۱۱۸۵ھ می نویسد که اگر این قول صحیح باشد به این صورت عمر طولانی داشت و صد و سی و پنج سال زندگی کرده است ولی هیچیك از تذکره نویسان به عمر طولانی وی اشاره یی نکرده اند و خود نجیب هم در این مورد خاموش است و امکان دارد که این نیز یکی از اشتباهات کاتب باشد که بجای ۱۰۸۵، ۱۱۸۵ نوشته که اشتباه فاحشی است متأسفانه تاریخ وفات صحیح او بدست نیامده است.

کلیهٔ تذکره نویسان به این امر اتفاق دارند که جای رحلت و مدفن نجیب الدین اصفهان است. خان بابا مشار می گوید: که در اصفهان وفات نموده و در تخت فولاد مدفون گردیده. (۲٤) صاحب "تذکرة القبور" با خان بابا متفق است که او در اصفهان در گذشت ولی دربارهٔ مدفن وی می نویسد که قبرش در قسمت شمالی آب انباری که فعلاً جزو اراضی فرودگاه است می باشد همچنین می گوید که تا آن اواخر قبرش موجود بود و آنرا دیده است. (۲۵)

شیخ نجیب الدین رضا دانشمندی صوفی منش بوده و میل به زندگی درویشی داشته است و به مادّیات توجهی نداشت. از قراین پیدا است که در اوایل زندگی اشرافی داشته ولی بخت نارسا یاریش نکرده و همه مال و منال و حتّی فرزندانش را از دستش ربود. بااین همه نجیب الدین مردی متوکل بود و به هیچ وجه لب به شکوه و شکایت نگشود. همیشه راضی برضای خدا می بود و شکر ایزد متعال را می نمود:

داد و بستد را بباید حوصله — حق بحق دادن نمی دارد گله

شکر ایزد را که داد و خود گرفت — دادهٔ خود را زما واپس گرفت(۲۶)

نجیب الدین از اقطاب سلسله ذهبیه است. مورّخان او را از اماجد مجذوبین و اکابر محبوبین خوانده اند و می نویسند:

"جلالتشان و عُلوّ مرتبهٔ ایشان باندازه و پایه ایست چنانکه شبها را بادوازده نفس صبح می کرده و در یك نفس هزار تهلیل می گفته"(۲۷).

تصوّف در ایران در زمان شاهان صفویه باوج رسیده بود که نجیب الدین رضا چشم به جهان گشود به سرعت مدارج ابتدایی طریقت و شریعت را طی نموده صوفی کامل گردید و وارد طبقهٔ مشهور متصوّفه شد و خرقهٔ شیخیت سلسله کبرویه متصوفه یعنی ذهبیه را در بر کرد. تصوف در دوران صفویه نیز معجونی از افکار فلسفی و عرفانی و تشیّع بود. سلوك نجیب الدین نیز از این افکار الهام گرفته است. هم رنگ عرفان و فلسفه دارد و هم رنگ تشیّع. او یك طرف عاشق دلسوخته امیر المؤمنین علی علیه السلام و اولاد وی بود و خود را خاکروبهٔ آستان حضرت امام رضا علیه السلام می دانست و

دلبستگی کامل باجرای احکام شرع و ملازمت اوراد و اذکار نشان می داد و از جانب دیگر به تصوّف میل بسیار داشت و پیمودن راه های معرفت و سلوك یا بالفاظ دیگر طی نمودن اطوار سبع المثانی را شیوه عارفان کامل می شمرد. بهترین دلیل آن افکار عارفانه و صوفیانهٔ آمیخته به افکار شیعی است که در آثار وی در کمال وضوح هویدا است. بزرگترین کاری که نجیب کرده آنست که همواره در تألیفات خود میان طریقت و شریعت در حال کشش و کوشش بوده است. در حکمت و فلسفه نیز دستی داشته ولی چون طبع وی فطرتاً مایل بتصوّف بوده کتابهایی را که تألیف کرده است کاملاً روح تصوّف و عرفان دارد و لیکن باحدیث و فقه و تفسیر درهم آمیخته است. به همین جهت جنبه حکمت و فلسفهٔ او بسیار ضعیف تر است. فقط کوشیده است که دین را جامهٔ عرفان و سلوك بپوشاند و آن را براه طریقت در آورد.

شیخ نجیب الدین اعتقاد کامل به کشف و کرامت و تجلّی و وجد و شور و شوق و حال داشت و خلوت و اوراد و اذکار را می پسندید. با این همه پای بند نماز و روزه و حج و خمس و زکواة هم بود. هر کلامی را با آیات قرآنی و احادیث شریف می آراست. از احوال و اقوال دوازده امام راهنمایی می گرفت و از طریقت پیشینیان و پیشروان چون شیخ محمّد علی مؤذّن، جنید بغدادی وغیره راهنمایی می گرفت. در اینصورت مسلّم است که شیخ نجیب الدین شیعی با ایمان و دانشمندی صوفی منش و بزرگی مجذوب و وارسته بوده است.

آثار منثور و منظوم نجیب الدین:

شیخ نجیب الدین چند کتابِ نظم و نثر در موضوع تصوّف و عرفان تألیف نموده است که شرح آنها بقرار زیر است:

سبع المثانی:

منظومهٔ فارسی که به منزله دفتر هفتم مثنوی مولوی سروده شده است خود نجیب الدین در دیباچهٔ سبع المثانی مرقوم فرموده:

"طبق دستور باطنی حضرت شاه ولایت امیر المومنین علیه السلام کتاب سبع المثانی را که مرسوم مجلّد هفتم مثنوی و کتاب بزرگ است در مدّت چهل روز تألیف و نوشته شد"(۲۸).

این کتاب ۳۸۵ صفحه و اشعار عالی بامضمون عارفانه دارد و مجموع آن بادیباچه و نعت بیست هزار بیت است. در زمان سلطان شاه سلیمان بن شاه عباس در سال ۱۰۹٤ هجری قمری سروده شد. نجیب الدین در مورد انشاء کتاب ارشاد باطنی از امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۱۰۷۵ هجری یافت. در بحر مثنوی مولوی یعنی بحر رمل مسدّس مقصور یا محذوف است. به سال ۱۳٤۲ هجری قمری در شیراز به تصحیح محسن حالی عماد الفقراء چاپ شده و در هامش آن یازده رسالهٔ دیگر نیز چاپ شده است.

خلاصة الحقایق و اوصاف المقربین:

این هر دو مثنوی با مضمون صوفیانه می باشند و در شیراز بسال ۱۳۳۸ هجری قمری بچاپ رسیده است. هر دو دریك مجلّد اند و مفهوم هر سه مثنوی سبع المثانی، خلاصة الحقایق و اوصاف المقربین یکی است. محمد کریم

تبریزی دیباچه یی بآن اضافه کرده بخط خود نوشته و به طبع رسانیده است
اول الذکر شهرت بیشتر دارد. سال تألیف هر دو مثنوی معلوم نیست.

دیوان نجیب الدین: شیخ نجیب الدین علاقه یی وافر به شعر و شاعری
داشته وشعر بسیار گفته است. غیر از سه مثنوی: دیوان غزلیات و قصاید
نیز دارد که چهار هزار سی و دو بیت دارد و هنوز بچاپ نرسیده است. نسخه
ای خطی از آن در کتابخانهٔ مجلس و تهران بشماره ۳۹. موجود است و به
خط نستعلیق است.

نجیب الدین شاعر درجهٔ دوّم است. در غزلیات خود پیروی از مولانا جلال
الدین رومی می کند ولی اشعارش چندان عالی و پر شور و هیجان نیست
برای آگاهی از شعر او چند بیت از دیوانش اینجا نقل می گردد:

هر دل که در هوای تو خون گشت جام نیست
ناپخته ماند آنکه سرش زیر دام نیست

گردون بود چو خاطر صیّاد پی شکار
هر جا که بیدلی دو سه تا زیر دام نیست

مفتاحِ قفلِ رزق بدست توکّلست
کاریکه دستِ خلق گشاید تمام نیست

قانع بآب دیدهٔ و نان چنین شدم
چشم نجیب گوی بزنگ حرام نیست

مقالات وافیه:

کتابیست دیگر که آقای منزوی در فهرست نسخه های خطی فارسی به نجیب الدین رضا نسبت داده اند و نسخهٔ ناقصی از آن در دست است این کتاب کامل نیست تا باب نهم و فصل چهارم است. گمان می رود که آغاز هم افتادگی دارد. هیچ دیباچه یا مقدمه یی ندارد. فقط روی جلد کتاب نوشته شده است: "مقالات وافیه شیخ الشیوخ الشیخ نجیب الدین رضای تبریزی از مشایخ سلسلهٔ علیّه و طریقه حقّه ذهبیّه در مقامات طریقت". منزوی می گوید که این کتاب به نام شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) تحریر یافته است (۲۹) مشتمل برنه باب است و هر باب چند فصل دارد. نسخهٔ ناقصی از این کتاب در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۱۵۷-ج مضبوط است. تاریخ تألیف و کاتب معلوم نیست و بخط نستعلیق است.

اصطلاحات صوفیان:

رسالهٔ کوچکی دیگر از نجیب الدین است که در خانقاه احمدیّه شیراز زیر شماره ۵٦/۳ موجود است. تاریخ تألیف یاد نشده است آقای منزوی در فهرست خود از این رساله ذکر کرده است. (۳۰)

دستور سلیمان:

کتابی دیگر است از نجیب الدین رضا که در "نور الهدایه" آنرا "چهل مجلس" بدستور سلیمان خوانده است (۳۱) ولی در "تذکرهٔ دانشمندان آذربائیجان" (۳۲) و "تذکرة القبور" بنام "دستور سلیمان" نقل کرده اند. (۳۳) بگفتهٔ مؤلف "دانشمندان آذربایجان" هنوز بطبع نرسیده است. در

فهرست های دیگر از این کتاب ذکر نشده است.

نور الهدایه و مصدر الولایه:

یکی از مهم ترین کتاب های نجیب الدین "نور الهدایه و مصدر الولایه" است. چنانکه از نامش پیداست کتابیست مزیّن به انوار هدایت و تکیه گاه اولیا است. یعنی اثری نغز عرفانی است. نجیب الدین نام کتاب را در دیباچه آورده است: "و نام این مختصر کلمات را بدریافت الهام غیبی و انعام لاریبی حضرت جامع الکلمات میرزا محمد محسن دستغیب شیرازی نور الهدایه و مصدر الولایه گردانید". (۳٤) سال تألیف و محلّ انشای آنرا ذکر نکرده است. تذکره نویسان و مؤرخان نیز اشاره یی به آن نکرده اند. نور الهدایه متضمّن یك مقدمه و هفت اصل و خاتمه می باشد: هر اصل چند فصل دارد که مجموعاً ۳۳ فصل می شود. فهرست اصل و فصول در مقدمهٔ آن آمده است. در مقدمّه نسب نامهٔ سلاطین صفویّه را به شعر سروده است. نجیب در اصل چهارم فصل پنجم در بیان تحقیق معاد جسمانی و روحانی پرداخته است. اصل هفتم مفّصل ترین اصل کتاب است و در آن بیست و هشت فصل است و اصول عقاید عرفانی را در بر گرفته است.

نور الهدایه از نظر مطالب و محتویات، کتاب دقیقی است و در آن هر اصل و فصل بجای خود قرار گرفته است. در ضمن هر اصل به اصل ما قبل و هر فصل به اصل خودش پیوستگی دارد. هر گفتار تازه را به کلمات ندا مثلاً: ای عزیز، ایهاالاخوان، ای طالب راه وغیره شروع می کند و بیشتر حالت پند و نصیحت را دارد، چنانکه می گوید:

"ای عزیز بدانکه از آن جهت است که در این رساله سخن مکرر می شود که کلمات پرفتوحش را چون طالبان توجّه نمایند بزودی ملکه ایشان شود و از راه و رفتار خویش آگاه گردند بشنو این فقره را که گوش زد تو می شود برای تنبیه". (۳۵)

نجیب الدین از کتب مأخذ نام می برد که بیشتر آنها کتب احادیث اند و از آنها احادیث نقل کرده است. غیر از کتاب های احادیث دو کتاب دیگر آورده که درمتن از آنها استفاده شده است. یکی تحفة العبّاسیهٔ شیخ محمّد علی موّذن و دیگری مقالات صفی الدین اردبیلی.

فهرست منابع و مآخذ نور الهدایه بقرار زیر است:

اصول کافی:

ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی (۳۱۹ یا ۳۲۸هـ)

بزرگ ترین ماخذ احادیث است که نجیب الدین در مورد کتاب خود نور الهدایه بیشتر از پنجاه و شش مورد از آن نقل قول کرده است.

الأمالی:

ابو جعفر بن علی بن حسین (م: ۳۸۱هـ) که بنام مجالس نیز شهرت دارد.

شفاء:

شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا. (۳۷۰ - ۴۲۸هـ)

تذکرة الاولیاء:

عطّار نیشاپوری (متوفی در حدود سال ۶۲۷)

<u>عوالی اللآلی و کتاب المجلی:</u>

این هر دو کتاب از تألیفات ابن ابی جمهور محمد بن علی بن ابراهیم بن حسن بن ابی جمهور احسائی است. این هر دو کتاب از کتب احادیث اند.

<u>تحفة العباسی:</u>

محمد علی مؤذن خراسانی. در لابلای بخشهای این کتاب عباراتی است که عیناً آنرا در نور الهدایه وارد شده است.

<u>رساله قشیریه:</u>

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن عبدالملك بن طلحه نیشاپوری (متولّد در سال ۳۷٦ و متوفّی بسال ٤٦٥هـ) و یکی از مآخذ نور الهدایه است.

<u>مقالات شیخ صفی:</u>

شیخ صفی الدین ابو اسحاق اردبیلی (۷۳۵ - ٦٥٠) از مآخذ معتبر نور الهدایه است. و شیخ حسین زاهدی آنرا به اسم مشرق الانوار جمع آوری کرده است.

<u>عدّة الداعی:</u>

شیخ جمال الدین ابوالعباس محمد بن فهد الاسدی الحلّی (متولد: ۷۵٦ - ۷۵۷هـ)

<u>مصباح الشرایع:</u>

عده یی از بزرگان محققین معتقدند که از بیانات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است.

در نور الهدایه . ۹۵ بیت فارسی و قریب به ده بیت عربی نیز آمده که از آن میان ۵٤۹ بیت از خود مؤلّف است و بقیّه اشعار پراگنده و متفرّق هستند و بیشتر آنها از شاعران معروف فارسی زبان اند، مثلاً از اشعار مولانا جلال الدین رومی، شیخ بهایی، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی ابو سعید ابوالخیر، سنائی، باباطاهر عریان، محمد علی مؤذن و صفی الدین اردبیلی و هشت بیت عربی از حسّان بن ثابت که منسوب به حضرت علی نیز نوشته شده اند.

ارزش نور الهدایه و مصدر الولایه:

نور الهدایه شاهکاریست زنده و جاوید و در مجموع کتابهای عرفانی کتابیست بسیار ارزنده. مقدم بر زمان مؤلف چندین کتب مهم متصوّفه فارسی زبان تألیف شده بود. از جمله: کشف المحجوب، مرصاد العباد، رساله قشیریه، فصل الخطاب بوصل الاحباب، رسایل پیرهرات، اسرار التوحید و کشف الاسرار وغیره. نور الهدایه دنباله این سلسله کتابها است و در سدهٔ یازدهم هجری این نوع مطالب تازگی نداشته است بدین لحاظ مطالب نور الهدایه التقاط از نوشته های پیش از نجیب الدین است. اگرچه نور الهدایه تألیفی ابتکاری نیست ولی از لحاظ انشاء و شیوهٔ خاصّی که دارد، بین این همه کتابهای متصوّفه منفرد است و در جای خود مقامی عالی دارد.

مطالب دیگری که نور الهدایه را باوج عظمت رسانیده است تصوّف تشیع است. اغلب آثار متصوّفه رنگی از مذهب و فرق ندارند ولی نظم خاص نور الهدایه و باهم آمیختن مباحث شیعه و صوفی، تازگی و جامعیت خاصّی بآن بخشیده است.

سبك نور الهدايه:

نور الهدايه به نثرساده طبيعی و روان نگارش يافته است. دوره صفويه از نظر نثر ادبی فارسی دوره بازگشت خوانده می شود. ولی آثار منثور فارسی اگر بطرف سادگی متمايل شود، مقرون به كلمات و عبارات و تركيبات عاميانه می شود و اگر بطرف تصنع رود باتكلّفات دور از ذوق همراه می گردد. اثری كه حدّ وسط و ميانه در آن رعايت شده باشد اندك و كم است.(۳٦) ولی سبك نور الهدايه متعادل است و از اين لحاظ كتاب نادری است. نثر آن گرايش بطرف عربی دارد. لغات عربی به كثرت در آن بكار رفته است. تعبيرات وترد ـ فصيح اين كتاب حسن نثر را دو چندان می كند و همچنين نجيب الدين با استعمال صنعت جناس، نثری گرم و پرشور نگاشته است. سبك نجيب الدين همان شيوهٔ نثر دورهٔ سامانيان است با اين تفاوت كه به روش قرن ششم با بكار بردن حرف اضافه گرايشی يافته و بطور كلی انشای اين كتاب از لحاظ دو صفت يكی سادگی و ديگر شيرينی به اوج كمال رسيده است.

اصطلاحات عرفانی:

در نور الهدايه اصول و عقايد متصوّفه مقدم بر مطالب ديگر است بنا بر اين اصطلاحات عرفانی در بعضی جاها در اين كتاب آمده و اين جنبه ايست كه نور الهدايه را ممتاز تر ساخته است.

آيات قرآنی:

نجيب الدين احاطه كامل به قرآن و احاديث دارد و نور الهدايه ,

به تعداد زیادی از آیه های قرآن مجید آراسته گردانیده است. بعد از آوردن یك آیه به ترجمه و تفسیر آن پرداخته است تا موضوع را واضح و روشن تر سازد. الحق مهمترین مآخذ نور الهدایه قرآن حکیم است و می توان گفت هیچ یك از نویسندگان فارسی زبان در این خطّه باندازه نجیب از معنیهای قرآن متأثر نبوده است. یك نظر به فهرست آیه های قرآن احاطهٔ کامل و توجه بسیار این عارف را بآیه های قرآنی آشکار می کند.

احادیث:

در نور الهدایه تعداد کثیری از احادیث نبوی و احادیث آئمه اطهار نقل گردیده است. نجیب الدین در [illegible] موارد به ترجمهٔ احادیث نیز پرداخته است. تعداد احادیث ذکر شده در نور الهدایه نزدیك [illegible] سیصد حدیث است.

بنابر این نور الهدایه و مصدر الولا [illegible] شاهکاریست که مؤلّف در قرن یازدهم هجری به راهروان راه های سلوك و [illegible] عرضه کرده است و آمیزه یی است از عرفان و حکمت و اخلاق و دستور های زندگی باعباراتی بس شیوا و رسا. هدف نور الهدایه نه تنها نشان دادن راه و رسم معرفت است بلکه هدف اصلی آن تربیت روان و تصفیهٔ قوای نفس و به طوری کلّی تزکیهٔ انسان و راهنمایی همه انواع دین و اخلاق است، که باید در راه سعادت و دستگیری افراد بشر صورت تحقّق به خود گیرد.

پا نوشت ها:

۱- رضا نجیب الدین زرگر، سبع المثانی. صفحه ٤٢٨ - سنگی.شیراز ١٣٤٢هـ .

۲- رضا نجیب الدین زرگر، نور الهدایه و مصدر الولایه. صفحه ٥٢٧ پژوهنده فرحت ناز. تهران ۱۳۵۷شمسی

۳- منزوی احمد، فهرست نسخه های خطّی فارسی. صفحه ۳۸ . ۱م. ج۲. انتشارات مؤسسه فرهنگی منطقی تهران . ۱۳۵۰ش - ٦جلد.

٤- مجدالاشرف، جلال الدین محمد. اوصاف المقرّبین. دیباچه صفحه ۹. سنگی. باهتمام کیوان سمیعی شیراز ۱۳۳۸ش.

٥- نور الهدایه و مصدر الولایه. ص ٥.

٦- سبع المثانی. صفحه ٤٤١.

۷- ایضاً. صفحه ٤٥٧.

۸- نور الهدایه و مصدر الولایه. صفحه ١٥.

۹- اوصاف المقرّبین. مقدمه. صفحه ٤.

۱۰- سبع المثانی. صفحه. ٤٤٤.

۱۱- ایضاً. صفحه. ٤٤١.

۱۲- ایضاً. دیباچه. صفحه ٥.

۱۳- ایضاً. صفحه: ٤٥٨.

١٤- رضا. نجیب الدین زرگر. خلاصة الحقایق. صفحه۸۳.

چاپ سنگی. شیراز ۱۳۳۸ شمسی.

۱۵- نور الهدایه و مصدر الولایه. صفحه: ۳.

۱٦- ایضاً. صفحه: ٥٢٤.

۱۷- سبع المثانی. صفحه: ٤٢٨.

۱۸- هدایت، رضا قلی طبرستانی. ریاض العارفین. صفحه: ۱۳۳ کتابفروشی مهدیه. تهران ۱۳۱٦ شمسی.

۱۹- تهرانی، محمد محسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه. صفحه ۲ . ٤ - ج۹، مطبعة الادب. نجف ۱۳۸۱هـ . ۲٦ جلد

۲۰- مشار خانبابا. مؤلفین کتب چاپی. صفحه ۱٦۱-ج ا چاپ ارژنگ تهران ۱۳٤ . شمسی. چاپ دوم ٤ جلد

۲۱- تربت. محمد علی تبریزی. دانشمندان آذربایجان. صفحه ۳۷٤. انتشارات اقبال تهران ۱۳۱٤ شمسی.

۲۲- مهدی سید مصلح الدین. تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان صفحه: ۳۲٦. اصفهان ۱۳٤۸ شمسی.

۲۳- معصوم شیرازی، محمد. طرایق الحقایق. صفحه: ۲۱٦. ج ۳. کتابخانه بارانی تهران. ۱۳۳۹ شمسی. ۳جلد

۲٤- مؤلفین کتب چاپی. صفحه: ۱٦۱. ج۱.

۲۵-تذکرة القبور. صفحه: ۳۲٦.

۲٦- سبع المثانی. صفحه: ٤٤٤

۲۷- خلاصة الحقایق. دیباچه. صفحه: ۳

۲۸- سبع المثانی. دیباچه.

۲۹- فهرست نسخه های خطی فارسی. صفحه ۹ . ۱٤. ج۲.

.۳- ایضاً صفحه: ۳۸ . ۱. ج۲

۳۱- نور الهدایه و مصدر الولایه. صفحه: ۳۲۳.

۳۲- دانشمندان آذربایجان. صفحه: ۳۷٤.

۳۳- تذکرة القبور. صفحه: ۳۲٦.

۳٤- نور الهدایه و مصدر الولایه. دیباچه. صفحه: . ٥

۳٥- ایضاً. صفحه: ٦۲

۳٦- صفا، دکتر ذبیح الله. مختصری در تاریخ تحوّل نظم و نثر پارسی.
صفحه ۳ . ۱ انتشارات ابن سینا. تهران ۱۳٥۳ شمسی.

* * * * * *

غلام حسن

خپلو- سکردو

سهم عرفای ایران در گسترش و ترویجِ اسلام در بلتستان

در تاریخ های بلتستان مذکور است که در تبّت خورد (۱) دینِ اسلام بسعی و کوشش عرفای ایران مانند میر سیّد علی همدانی و میر سیّد محمد نور بخش قهستانوی و میر شمس الدین عراقی اشاعت و ترویج یافت (۲) و سکان بلتستان صد در صد مسلمان اند. در مقالهٔ حاضر ما کوشش می نماییم که در گسترش اسلام عرفای ایران و همکاران آنها چگونه سعی نموده اند و اهلِ بلتستان و نواح آن را تا قیام قیامت ممنون خود ساخته اند.

میر سیّد علی همدانی ایرانی (۳) نخستین مبلّغ اسلام می باشد که در بلتستان رسید و اوّلین بار صدای حق بمردمان آن منطقه رسانید و برخی را در دین اسلام داخل نمود. میر نجم الدین ثاقب عارف شهیر و شاعر و مؤرخ بلتستان در کتاب خود (٤) ذکر کرده است:

بعهد مقیم خان شجاعت پلنگ علی ثانی آمد به سال نهنگ
به هشتاد و سه بود هفتم صدی ز کشمیر به تبّت رسید آن ولی(۵)

و در جای دیگر چنین می گوید:

بعهد مقیم خان شاه سلینگ زهجرت دومیم و بیک ذال وجیم
(۷۸۳=۳+۷۰۰+۸۰)

طلوع کرد خورشید اسلام همین　　علی ثانی آمد ز فضلِ عظیم
ز کشمیر به تبت رسید آن ولی　　بدستش عصا بود بر برگلیم(٦)

مقیم خان یکی از حاکمان ایالت بلتستان بوده است و سال نهنگ سالی از تقویم بودائی تبّت می باشد (۷) و سلینگ نام پای تخت ایالت خپلو بوده است. از سروده های فوق ثاقب پیدا است که همدانی در سال ۸۷۳ هـ . ق در بلتستان رسید.

میر سیّد علی همدانی در فصل بهار ۷۸۳ هـ در سکردو رسید و مردمِ آنجا را به قبول دین دعوت نمود. برخی از مردم دعوتش را پذیرفتند و چنگ در ریسمان اسلام زدند. همدانی برای اقامت جمعه و نماز جماعت مسجد کهرگرونگ و خانقاه گمبه سکردو(۸) را بناء نهاده رو بایالت شگر نهاد .(۹) غوری تهم حاکم وقت بود. همدانی سکان آن را دعوت اسلام داد. عدّه ای از مردم شگر مشرّف باسلام گشتند ولی حاکم آنرا توفیق رفیق نگشت. همدانی برای نومسلمهای شگر مسجد امبورك و چهه برونجی را بنا نهاده رو بایالت خپلو نهاد(۱۰).

درآن وقت مقیم خان حاکم خپلو بود. در وسط خپلو صنم خانهٔ بودایی وجود داشت و زهّاد و عبّاد بودائیان در آنجا مقیم می بودند. همدانی سکان آن را دعوت اسلام داد. آنها باهمدانی بحثهای علمی نمودند ولی مغلوب و مسکوت گشتند. در تحت تآثیر آن حاکم خپلو، سکان صنم خانه و اهلیان آن منطقه مسلمان گشتند. صنم خانه را ویران ساخته صفه ای برای مسجد هموار کردند. هنوز آنجا جامع مسجد چقچن موجود است(۱۱).

با موفقیت های فعراوان همدانی براه برفستان سیاچن (SIACHIN GLACIER) ترکستان رفت. یك سال و نیم بعد همدانی بار دوم به بلتستان رسید و درشکر مردم را به قبول اسلام دعوت کرد. حاکم شکر و برخی از مردم آنجا که هنوز از دین اسلام بی بهره بودند، همدانی آنها را مسلمان ساخت و ذخیرة الملوك و مودة القربی را کامل کرد و بر دیوار مسجد امبورك بدست خود سورهٔ مزمّل نوشت و رو بایالت خپلو نهاد. (۱۲) ازان جا بکشمیر شتافت و در راه ختلان نزد پاکهلی در سال ۷۸۶هـ حیات فانی را بدرود گفت میر سیّد علی همدانی اوّل کسی بود که در بلتستان رسید و مردم را به دینّ اسلام دعوت نمود و در عزم خود پیروز و ظفریاب گشت.

بعد از او میر سیّد محمد نوربخش قهستانی ایرانی (۱۳) وارد بلتستان شد و سکان آن را به دین اسلام دعوت کرد. میر سیّد نجم الدین ثاقب می گوید:

ازان بعد بعهد عظیم خان ملك — به سال دو تا و یك یا و میم

(۸۵۰=۴۰+۱۰+۸۰۰)

به تبت رسید یك همای امین — ظفر یافته در جهاد عظیم

ازان شد که مشهور در اجتهاد — ز افراط و تفریط گزید مستقیم

ز انوار عرفان نوربخش بدان — به تبّت رسانید فیضش عمیم(۱۴)

عظیم خان همان اعظم خان حاکم خپلو می باشد که از سال ۸۲۳هـ تا ۸۵۴ هـ برایالت خپلو حکومت کرده است. نوربخش در سال ۸۵۰ بلتستان رسید و شهرها و روستاهای بلتستان که همدانی ازان گذر نکرده بود، رفت و

مردم آنها را به دین اسلام دعوت کرد و در گسترش دین اسلام مؤفّق وکامران شد.

نوربخش از راه شعب هنو (HANOO PASS) به ایالت پرگ (PUREGE) رفته و مردمان آنجا را مسلمان ساخت(۱۵).

مؤفّقیت در تبلیغ و ارشاد نور بخش ازین واقعه هم هویدا است که حاکم سکردو هنوز بر مذهب بودایی عامل بود، بر دست نور بخش مشرّف باسلام شد و نامش از غوری تهم به غازی میر مبّدل ساخت .(۱٦)

نور بخش بعد از مؤفّقیت فراوان در اشاعت و توسعهٔ دینِ اسلام براه برفستان سیاچن رو به میهن خود نهاد و در سال ۸٦۹هـ جهان فانی را وداع کرد و در ری مدفون گشت. (۱۷)

٦۱ سال پس از نور بخش یکی دیگر از عرفای ایران میر شمس الدین عراقی در سال ۹۱۱هـ از کشمیر به بلتستان رسید و شش ماه در بلتستان و نواحی آن گذرانید و در تبلیغ و اشاعت و استحکام دین اسلام سعی و کوشش های فراوان بکار برد. (۱۸)

اگرچه اشاعت و گسترش اسلام در بلتستان بدست همدانی و نور بخش و عراقی اتمام یافت، ولی احکام و قوانین اسلام در رگها و عروق اهل بلتستان بدیر نفوذ یافته است. این امر از واقعه زیر روشن تر می گردد. حاکم سکردو غوری تهم بدست نوربخش مشرّف باسلام شد و به غازی میر مستیٰ گشت. ولی در پنهانی بت پرستی هم می کرد. روزی عراقی در قصر او رفت دید که پیش بُتی نشسته صنم پرستی می کند.عراقی آن را شکست.

ِ نجم الدین ثاقب آن واقعه را بنظم آورده است:

نهان بود چنـان در سرای مـلك بـتـی زر مـكـرم بـرسـمِ قدیم
مكلّل مـرصّع بـرشـكل شیـر شـكست كرد میرش عظم رمیم
ازان كار خیرش لقب بت شكن نهادش ملك با عز و كریم(۱۹)

ازین واقعه بـر می آید كه در تقلید و تتّبع حاكم برخی از مردمان هم
، پرستی می كردند، ولی درین امر هیچ تردیدی نیست كه تا دورهٔ عراقی
اعت و گسترش دین اسلام در بلتستان و نواحی آن به كمال رسیده بود و
ن عمل در سـال ۷۸۳ از تـشـریـف آوری هـمدانی آغاز شد و پس از
۱سال باورود عراقی باتمام رسید.

پس از عراقی در سال ۱۲ . ۱هـ سیّد ناصر طوسی با برادر خود
یّدعلی طوسی به بلتستان رسیدند، و در بلتستان در كار تبلیغ و اشاعت و
تحكام اسلام مشغول گشتند. یك مسجد محلّی در موضع تهگس و مسجد
مع شگر را بنا كردند. دو برادر ایشان با نام سیّد محمـود طـوسی و
یـّد حیدر طوسی هم در بلتستان مدفون اند. آنها در ترویج دین اسلام
ہدهای فراوان ورزیدند. سیّد ناصر طوسی در كوه داسونید غایب شد.
یّد محمود در سكردو و سیّدعلی در كواردو و سیّد حیدر در قمراه حیات
نی دنیا را بدرود گفتند. بر مزار سیّدمحمود سال فوتش ۱.۸. و بر مزار
یّدعلی سال فوت او ۱.۸۱ مذكور می باشد، ولی برسنگ مزار سیّد حیدر
یخ وفات او یاد نشده است.(۲.)

بقول مولوی حشمت الله لكهنوی طوسی برادران مذهب سیّد محمد

نوربخش می داشتند و ترویج آن را سعی کردند(۲۱).

بعد از طوسی برادران در بین سالهای ۳۲. ۱ تا ٤۲. ۱ھ سیّد عارف و میر سیّد ابو سعید از اخلاف میر شمس الدین عراقی ایرانی از کشمیر به بلتستان وارد شدند و مردم را دعوت حقّ دادند و هر دو در موضع تهگس فوت شدند. بر مزارمیر عارف نوشته است:

پیر طریق اهل یقین میر عارف است　　اهل نجات راه یقین میر عارف است

هاتف زغیب گفت که بیهوده سر مزن　　تاریخ فوت میر همین میر عارف است(۲۲)

اگرچه میر عارف و میر ابو سعید هر دو از کشمیر به بلتستان رسیده بودند. ولی ایشان فرزندان میر حسن، راهنما یکی از خلف الصّدق عراقی، بودند و بعد از کارهای دینی خود همانجا فوت شدند. پس از آنها میر مختار و میر یحیی فرزندان ابوسعید در استحکام اسلام خیلی کوشش ها نمودند. در روستاها و شهرهای بلتستان مسجد های جامع و خانقاه های صوفیا بنا کردند. اکثر آنها تازه تعمیر شده و بعضی های بر بنای قدیم هنوز موجود اند و در آثار مهم بلتستان بشمار می آیند.(۲۳)

شاعر شهیر ایران مرزا ابو طالب اصفهانی هم در سال ۵. . ۱ھ وارد به بلتستان شده است ولی او بطور یکی از سفرای حاکم کُشمیر آمده است.(٢٤) در گسترش و ترویج و اشاعت و استحکام دین اسلام هیچ کاری از او مروی نیست.

عرفای ایران که ذکر آنها و کارهای افتخاری ایشان گذشت، همگی در علوم معارف اسلامی دارای درجهٔ ممتاز بودند و از علوم شریعت و طریقت و

خلاق بهره وافر داشته اند. ایشان و مریدان و یاران و همکارانشان هم در
علوم و صنعت و حرفت مهارت کاملی داشتند. بنابرین ایشان فقط بر توسعه
استحکام و پیشرفت و گسترش اسلام اکتفاء نمی کردند؛ بلکه در تعلیم و
ربیت نومسلم ها و آموختن و ترویج صنعت و حرفت هم کوشش های فراوان
بودند. چنانچه تحت تآثیر تعلیم و تربیت آنها در مدّت اندك صنعت و حرفت و
تهذیب و تمدّن و اخلاق ایران درین مملکت بنحو احسن رواج یافت، که در گوشه
های حیات مردم بلتستان امروزین مشاهده می توان کرد. به بسیاری از
کلمات و استعارات و تلمیحات و اصطلاحات زبان فارسی در زبان بلتی بر
می خوریم. قبل از اشاعت اسلام خط زبان بلتی در خط دیونگری که یکی از
شاخهای زبان سانسکریت می باشد، بوده است، ولی چون مردم بلتستان
مسلمان شدند، رسم الخط قدیم زبان خود را ترك کرده، بجای آن خط فارسی
اختیار کردند. (۲۵) چنانکه بسیاری از نگارشات و کتبات آن دورهٔ بلتستان
در رسم الخط فارسی می خوانیم.

این نکته بسیار جالبِ توجّه می باشد که از آغاز اشاعت اسلام تا انقلاب
۱۹٤٨م زبان دولتی و نامه نگاری و درباردارى فارسی بوده است. تاآن زمان
ثبت احوال دولتی و اسناد و مدارك در زبان فارسی معمول بود، ولی بعد ازان
فارسی متروك گشت، و زبانهای اردو و انگلیسی جای آن را گرفت. اگرچه
امروز هم تعداد کثیر از مردم بلتستان زبان فارسی می دانند، ولی متأسفانه
اولاد اکثر ایشان از زبان فارسی بیگانه اند (۲٦).

توضیحات و حواشی:

۱- تبّت یکی از ایالت بزرگ و قدیم چین می باشد در قرن هشتم میلادی حاکم تبّت نواح آن را تسخیر نموده با سلطنت خود ملحق ساخت. چون در قرن پانزدهم میلادی مبلّغین ایران درّ نواح تبّت رسیدند آنرا هم رنگ تبت دیدند، برای شناخت و امتیاز و سهولت تبّت چینی را تبّت اصلی و لداخ را تبت کلان و بلتستان را تبّت خورد نامیدند. (رك بلتستان پر ایك نظر ص ۲۹)

گویا تبّت خورد یکی از نامهای قدیم بلتستان می باشد. و بلتستان مشتمل است بر وادیهای زیبا و فضای مصفّا. سکردو و خپلو و شگر و کهرمنگ و روندو و چهوربت و کریس شهرهای بلتستان می باشند. (رك جلوهٔ کشمیر ص ۹۹)-

۲- آئینهٔ بلتستان، ص ۱۵-

۳- در کشمیر و بلتستان با نام و القاب افتخاری امیر کبیر و علی ثانی و شاه همدانی و حواری کشمیر معروف می باشد. در تاریخ ۱۲ رجب ۷۱٤هـ در همدان متولد شد و ٦ ذوالحجه ۷۸٦ هـ در پاکهلی پاکستان حیات فانی را بدورد گفت-

٤- زاد الجنان که تاریخ منظوم بلتستان بوده مولوی حمزه علی عالم شهیر نوربخشیه مؤلف نورالمومنین و فلاح المومنین و عقائد المومنین در سال ۱۳۷۰هـ دیده و ازان اقتباس های سودمندی در کتاب نورالمومنین نقل کرده است. ولی متأسفانه امروز زادالجنان پیدانیست. نگارنده باوجود تلاش بسیار از حصول آن تاحال محروم است. در مقاله حاضر ما از نورالمومنین استفاده

نموده ایم-

۵- نورالمومنین، ص ٤٤٤

٦- محوّله بالا، ص٤٤٤

۷- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به تاریخ جموں، ص ٤۳۳ تا ص ٤۳۵-

۸- شهر سکردو در دو قسمت منقسم گشته است. قسمتی که در جانب شرق است به سکردو موسوم است اما قسمتی که در جانب غرب واقع است آن را گمبه سکردو یعنی سکردو پائین می گویند. این مسجد جامع تا هنوز باقی مانده است. امّا در سال ۱۱۳۰هـ تعمیر و توسیع نو شده است. (رك بلتستان پر ایك نظر، ص٤٦)-

۹- تاریخ جموں، ص ۵۸۸

۱۰- بلتستان پر ایك نظر، ص٤٦

۱۱- در روایات بلتستان گفته می شود که چقچن در اصل شخچن می بوده. معنی آن عادل و منصف می باشد. گویند که مردم خپلو در تنازعات خود درین مسجد رفته سوگند می خوردند. بدین ترتیب از زودتر حق خود را می یافت، ولی کسی که حق نداشت و سوگند می خورد بزودی صدمه ای می دید. آن را به شخچن یعنی عادل موسوم ساختند. مردم امروزین هم بانام آن سوگند می خورند.

این مسجد ایست زیبا ترین در شبه قاره که همگی با هنر و صنعتهای کشمیری و ایرانی استفاده نموده و این شاهکاریست از فن تعمیر ایرانی که تاکنون باقی مانده، فرقه نوربخشیه درین مسجد جامع جمعه و

جماعت قائم می کنند. (قراقرم هندوکش ص (۲.۳).

۱۲- تذکرهٔ شاه همدان، ص ٤٥

۱۳- میر سیّد محمد نور بخش در ۱۵ شعبان ۷۹۵هـ در قائن (ایران) متولد شد. او مؤسس سلسله نوربخشیه می باشد. کتابهای بسیار ارزنده از او یادگار مانده است. سلسله نوربخشیه در کشمیر و بلتستان در حیات وی رونق یافته بود. او در سال ۸٦۹هـ در ری (ایران) در گذشت مزار او در صولغان پائین نزد تهران مرجع خلائق می باشد. (رك نفس شناسی ص۱۲)

۱٤- نورالمومنین، ص٤٤٥

۱۵- تاریخ جمون، ص ۵۹.

۱٦- جلوهٔ کشمیر، ۱.۵

۱۷- محوّله بالا، ص ۱.۵

۱۸- میر شمس الدین عراقی در رشت گیلان (ایران) متولّد شد. پس از تحصیل علوم رسمی بر تحصیلات و تربیت روحانی پرداخت، و مدّت درازی در صحبت مریدان و خلفای میر سیّد محمد نوربخش گذرانید. در ۸۸۸هـ بطور سفیر مرزا حسین بایقرا والی هرات وارد کشمیر شد. در سال ۹۳۲هـ همانجا جان بجان آفرین داد و در خانقاه خود مدفون گشت. (رك قراقرم هندوکش، ص ۲۱.) برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به تحفة الاحباب از مّلا محمد علی کشمیری یکی از برجسته ترین سوانح حیات او.

۱۹- نورالمومنین، ص ٤٤٥

۲.- بلتستان پر ایك نظر، ص ٤٧

۲۱- تاریخ جموں، ص ۵۹۲

۲۲- کتاب الاوراد، ص ۱۸.

۲۳- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به بلتستان پر ایك نظر، ص ۱۷٦ تا ص ۱۷۷

۲٤- تذکره شعرای کشمیر، جلد دوم، ص ۱۳۵

۲۵- بلتی زبان، ص ۱۱

۲٦- نفس شناسی از دکتر اسدالله مصطفوی، تهران، ۱۳٤۳ه ش

مآخذ و مصادر

۱- بلتستان پر ایك نظر (نظری بر بلتستان) از محمد یوسف حسین آبادی، سکردو ۱۹۸٤م

۲- تاریخ جموں مولوی حشمت الله لکهنوی. لاهور، ۱۹٦۳م

۳- بلتی زبان محمد یوسف حسین آبادی. سکردو، ۱۹۹۱م

٤- تاریخ کشمیر سیّد محمود آزاد باغ (آزاد کشمیر) ۱۹۷۰م

۵- تذکره شعرای کشمیر پیر حسام الدین راشدی. کراچی ۱۹٦۲م

٦- تذکرۂ شاه همدان اسماعیل ساحلی، راولپندی سال ندارد

۷- جلوۂ، کشمیر، دکتر صابر آفاقی، لاهور ۱۹۸۰م

۸- طبقات نوریه محمدالصوفی، لاهور، سال ندارد

۹- کتاب الاوراد سیّد علی همدانی باهتمام نگارنده لاهور ۱۹۷۹م

۱۰- مجالس المومنین نورالله شوستری، تهران

۱۱- نورالمومنین مولوی حمزه علی، راولپنڈی . ۱۳۷ھ . ق
۱۲- تحفة الاحباب قلمی محمد علی کشمیر« خطی متعلق به نگارنده
۱۳- دانش،فصلنامۂ رایزنی فرهنگی ایران اسلام آباد ۱۹۸۵م
(مقاله نگارنده بعنوانِ تحفة الاحباب کا قلمی نسخه)
۱٤- قراقرم و هندوکش منظوم علی، اسلام آباد ۱۹۸۵م
(مقالۂ عبدالحمید خاور بعنوان: شمالی علاقه جات میں اشاعت اسلام).

* * * * *

نجم الرّشید
اسلام آباد

شبیر حسن خان جوش ملیح آبادی

جوش ملیح آبادی یکی از بزرگترین و معروفترین شعرای اردو در شبه قاره به شمار می رود. او را به لقب شاعرِ انقلاب، شاعرِ اعظم، شاعرِ شباب و مصّورِ شباب ملقب ساخته اند(۱). دولت هند اور را به نشان سپاس ادبی "پدم بهوشن" نواخت.

اسم او شبیر حسن خان و تخلص جوش است. او بتاریخ ۵ دسامبر ۱۸۹۸م در ملیح آباد در توابع لکهنو چشم به جهان گشود. جدّ بزرگش از کابل به هند آمد و در ملیح آباد سکنی گزید. نیاکان جوش عالم و فاضل و شاعر بوده اند و در زبان عربی و فارسی و اردو مهارتی کامل داشتند. پدر بزرگش یکی از معروفترین شعرای عصر بود و «گویا» تخلص می کرد. مادرش نیز به شعر و ادب علاقه ای وافر داشت. جوش کلّیه کمالات عالیه و فاضله را از اسلاف خود به ارث برده بود چنانکه در اشعار و سخنان جوش آثار آن به خوبی مشهود است(۲).

در آن زمان در منزل پدرش در ملیح آباد، شاعران معروف اردو مانند وحیدالدین سلیم پانی پتی و میرزا محمد هادی عزیز لکهنوی، کراراً می آمدند و در صحبت آنان قریحهٔ شعر گویی جوش جلوهٔ بیشتری یافت و باوصف این که پدرشان پیوسته جوش را از شعر سرایی منع می کرد.

جوش نتوانست از طغیان جذبات و احساسات خود جلوگیری کند، تا اینکه پدرش ناچار وی را پیش میرزا محمد هادی عزیز لکهنوی برد تا وی شاگردی او را اختیار کند(۳).

جوش تحصیلات مقدماتی خود را تحت نظارت پدرش و پدر بزرگ خود بپایان رسانید و تحصیلات متوسّطه را در دبیرستان سیتاپور و دبیرستان حسین آباد لکهنو فراگرفت. چندی در دانشکدهٔ سینت پیترز آگره و مدّتی در دانشگاهِ علیگر به تحصیلات عالیه پرداخت ولی طبع شاعرانه و آزادانهٔ وی نگذاشت بیشتر اسیر درس وتدریس باشد و بنا به خواهش بزرگان خود برای سرپرستی به املاک موروثی به وطن خود ملیح آباد بازگشت(٤).

جوش در سال ۱۹۲٤م به حیدر آباد دکن رهسپار شد. آنجا تا ده سال در دانشگاهِ عثمانیه به "دارالترجمه" وابستگی داشت و در جلسه های شعر و سخن شرکت نموده با اشعار گیرای خود محافل ادبی را رونقی تازه بخشید(٥). سپس به دهلی رفت و مجلّه یی به نام "کلیم" انتشار داد. و بعداً مدیر کل مجلّه "آجکل" (امروز) شد(٦).

جوش در ۱۹۵۵م از هند هجرت کرده وارد پاکستان گردید و در کراچی اقامت نمود. او تا سال ۱۹٦۷م مشیر ادبی و مدیر لغت و مجلّه "اردو نامه" بود. او در سال ۱۹۸۲م وفات یافت و او را در گورستان اسلام آباد بخاک سپردند(۷).

<u>شعر گوئی جوش:</u>

می گویند دهلی و لکهنو دو مرکز اصلی زبان اردو اند و بیشتر

گویندگان نامی اردو ازین دو ناحیه برخاسته اند. زادگاهِ شاعر ملیح آباد که در توابع لکهنو قرار دارد و بهمان سبب در اشعارش سبك شعرای لکهنو مشهود است و افکار و مطالب و مضامین نوهم در آنها دیده می شود. جوش از اشعار پرجوش و حرارت خود در دلهای ستم دیدگان روح تازه یی دمید. ناگفته نماند که در جنگ آزادی شبه قاره، افکار جوش نقش مهمی را ایفا کرده و او چندین بار در زمان تسلّط بیگانگان مقهور و معتوب قرار گرفت ولی هیچ وقت از خط مشی خود انحراف نکرد و در اکثر منظومه های خود افکار سیاسی انقلابی خود را علنی بیان نموده است(۸).

جوش ملیح آبادی در اصنافِ مختلف شعر طبع آزمائی نموده و الحق در هریك خوب از عهده برآمده است. وی در رباعیات هم دست داشته و نیز بغزل همّت گماشته است. او افکار نو را در رباعی های ساده و شیرین بزبان و بیان می آورد و تحوّلات فکری خود را در زبان شعر جلوه می داده است. رباعیات او شیوه و لطافت و تأثیر و طراوت دیگر دارد. مضامین اغراق آمیز ولی لطیف و ادبی و سرتاسر پراز نکته های ظریفی در غزلهای او فراوانست(۹).منظومه های وی مفصّل و محکم و صنعت تشبیه و مجاز و استعاره در آن بکثرت مشهود است.

باتمام این احوال باید پذیرفت که بیاری طبع روان و ذوق طبیعی و جودت ذهن جوش ملیح آبادی افکار بکر را در شعر خود گنجانیده است. وی در محیط جدید ادب اردو تربیت شده و لهجه یی نو و ترکیباتی تازه و اندیشه های خاص نصیبش گردیده بود طبعاً جذبات پرحرارت، مناظر طبیعت و

تازگیهای معانی بسیار در سخن وی مشاهده می شود (. ۱).

مرثیه هاي جوش:

بحث در مراثی جوش که کاریك عمر اوست کاری آسان نیست و مطالعه و مجال بیشتری می خواهد صرف ساعتی و یکی دو صفحه را سیاه کردن حق مطلب را ادا نمی کند. بخصوص که شاعر ریزه کاری ها را بجائی می رساند که چون نقاشی چربدست حتي گوش تيز کردن و سم بزمین کوفتن اسب را نقاشي می کند. این ها و صدها نظایر آن از حوصله این مقاله بیرون است و اینجا نمونه ای تقدیم خوانندگان می کنیم امّا نخست باید مختصری به سبك مراثی جوش اشاره گردد.

اگر در تاریخ مرثیهٔ اردوی پاکستان بخواهیم استادانی را برگزینیم که صاحب سبك بخصوص و مبتکر اند بدون تردید یکی از آنان جوش ملیح آبادي خواهد بود. در واقع جوش با قریحهٔ عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق سلیمی که ویرا مسلّم بود طرح سخن تازه و شیوهٔ نوین را ریخت. او در مراثی خود عزم و استقامت و صبر و سیرت امام حسین(ع) را بیان می کند و پیوسته کلمهٔ حق را می گوید. جوش در مرثیه ای استقلال ملّت اسلامیه را بطور نهضت بکار برده است چنانکه می گوید:

اے قوم وهی پهر هے تباهی کا زمانه

اسلام هے پهر تیرے حوادث کا نشانه

کیوں چپ هے اسی شان سے پهر چهیڑ ترانه

تاریخ میں ره جائے گا مردوں کا فسانه

مٹتے ہوئے اسلام کا پھر نام جلی ہو
لازم ہے کہ ہر شخص حسین(ع) ابن علی(ع) ہو

جوش و شعرای بزرگ فارسی:

از اشعار جوش هم که تقریباً تمام آنها با توصیف زیبائیهای طبیعت یا بعبارت دیگر با تغزل و تشبیب آغاز می گردد، معلوم می شود وی دواوین شعرای فارسی بادقّت تمام مطالعه کرده و با توجّه به آن آثار سبك نوینی را در شعرگوئی برای خود برگزیده است(۱۱). حال می بینیم که جوش دربارهٔ خود به زبان فارسی چه نوشته است و این اقتباسی است از نامه ای که وی به آقای دکتر شهریار نقوی به تهران نگاشته بود.

"حافظ را در جوانی، من بایك ولولهٔ تشنج آمیزی و وارفتگی عجیبی، مطالعه کردم و آن را به قدری زیاد خواندم که تا به حال در حدود سی نسخه از دیوانش به دست من مانندگریبان عاشق چاك و در هوا پر پرشده است(۱۲)..... اشعار سعدی مانند فیلسوف با تجربه ای باوقار و ابّهت وصف ناپذیری قدم جلو بر می دارند و طنطنه پای آنها در اذهان جهانیان طنین می اندازد که عقل از آن غذا می یابد و چشم شعور باز می گردد و به دست آنها کلیهٔ حجاب ها از روی حقایق روزگار برداشته می شود. ..... رباب سعدی ما را به وجد می آورد و شباب حافظ ما را به رقص وا می داد:

در هیچ مقامم نگذارد به درنگی از بوی به بوی برداز رنگ به رنگی

کسی که بعد از حافظ مرا تحت تأثیر قرار داده شاعر فیلسوف نیشاپور حکیم عمر خیام بود و با این که مشاهده اش چندان وسیع نیست، مع الوصف

باید اعتراف کنم اگر چنانچه سعادت آشنایی وی به من یاری نمی کرد، یك دریچهٔ قلبیم بسته می ماند و من از افتخار گفتن رباعی محروم می گشتم(۱۳)...........

نهایت افتخار من در این است که تمام تاروپود شاعری ام ساخته و پرداخته کارخانه هایی است که در کنار آب رکناباد و در جوار گلگشت مصلاً، بنا شده بود و با بستن درهای آنها ایران جدید دریچه های ضعف ادبی را برخود باز کرده است. تمام کسانی که خواستار به وجود آوردن ادب در زبان اردو می باشند. باید با گوش باز بشنوند، اگر چنانچه آنها از طواف دور حرم ایران باز بایستند، خواهند مُرد و به هیچ وجه نخواهند توانست به مقامی بلند که به کعبه ابدیت نامیده می شود، برسند.

مرا عهدی است با ایران که تاجان در بدن دارم
هوا داری کویش را چو جان خویشتن دارم(۱٤)

آثار جوش:

تعداد اشعار جوش از یك لك هم تجاوز کرده است. آثار منظوم و منثور اردوی جوش به قرار زیر است:

الف- آثار منظوم:

۱- روح ادب (مجموعهٔ شعر) ۲- نقش و نگار (مجموعهٔ شعر)
۳- شعله و شبنم (مجموعهٔ شعر) ٤- فکر و نشاط (مجموعهٔ شعر)
۵- جنون و حکمت(مجموعهٔ رباعیات) ٦- حرف و حکایت (مجموعهٔ شعر)
۷- آیات و نغمات (مجموعهٔ شعر با مسدس معروف "حسین و انقلاب")

۸- عرش و فرش (مجموعۂ شعر) ۹- رامش و رنگ (مجموعۂ شعر)

۱۰- سنبل و سلاسل (مجموعۂ شعر) ۱۱- سیف و سبو (مجموعۂ شعر)

۱۲- سرود و خروش (مجموعۂ شعر) ۱۳- سموم و صبا (مجموعۂ شعر)

۱٤- طلوع فکر (مسدس در منقبت حضرت علی(ع))

ب- آثار منثور:

۱- مقالات زرّین ۲- اوراق سحر

۳- اشارات ٤- یادوں کی برات (بیوگرافی) خود نوشت

آرای دیگران درباره جوش:

۱- جگر

"منظومه های جوش، بلبل شیراز است که بزبان اردو نغمه سرا است".

۲- کرشن چندر

"حق این است که شاعری قادر الکلام مانند جوش بعد از قرن ها متولّد می شود"

۳- احمد ندیم قاسمی

"جوش شاعرِ حسن و جمال، توازن و تناسب، تازگی و قوت است"

٤- فراق گورکهپوری

"جوش شاعرِ اعظم است"(۱۵).

جوش ملیح آبادی گاهگاهی بزبان فارسی هم شعر سروده است. اینجا چند بیت از منظومهٔ معروف او تقدیم خوانندگان می شود:

شعله رقصان

خوشا طالع که که باز آمد به شهرم آن شه خوبان
بلای بندگی آشوب دین غارت گر ایمان

خدای مطربان و ناخدای کشتی صهبا
شه ملك جمال و شهریار کشور ترکان

پیام شادمانی چشمه جمعیت خاطر
سراج طاق یکسویی علاج گردش دوران

سرور عالم امکان غرور آدم و حوا
غروب ساحل دریا طلوع طرف کهساران....

حواشی:

۱- تذکرے و تبصرے (تذکره ها و تبصره ها) از پروفسور سیّد سراج الاسلام، غضنفر اکادمی، کراچی ۱۹۸۷م، ص: ۲٤۷

۲- فارسی گویان پاکستان، از دکتر سیّد سبط حسن رضوی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷٤م/ ۱۳۵۳ هـ.ش، ص:٤۷۳

۳- فارسی گویان پاکستان، همان ، ص: ٤٧٣

٤- ایضاً ، ص: ٤٧٣

۵- تذکره ها و تبصره ها، همان ، ص: ٢٤٦

٦- مشرق (روزنامه)، پیشاور، ۱۹ فوریه ۱۹۹۳م ، ص:٤

۷- ایضاً ، ص:٤

۸- فارسی گویان پاکستان، همان ، ص: ٤٧٤

۹- افکار (شماره جوش)، مکتبه افکار، کراچی، ۱۹۸۲م ، ص:٧١٤

۱۰- تمثال (فصلنامه)، کراچی، جلد۱، شماره ۱، ۲، ۳، ۱۹۹۲م،ص: ۱۲۱

۱۱- ایضاً ، ص:۱۲٦

۱۲- فارسی گویان پاکستان، همان ، ص:٤٧٧

۱۳- ایضاً ، ص: ٤٧٨

۱٤- ایضاً ، ص: ٤٧٩

۱۵- تذکره ها و تبصره ها، همان ، ص: ٢٥٤

مآخذ و منابع:

۱- فارسی گویان پاکستان از دکتر سیّد سبط حسن رضوی، از انتشاراتِ مرکزِ تحقیقاتِ فارسی ایران و پاکستان بسال ۱۹۷٤م/۱۳۵۳هـ .ش

۲- افکار (شمارهٔ جوش)، مکتبه افکار، کراچی، اکتبر، نوامبر ۱۹٦۱م

۳- افکار (شمارهٔ جوش)، مکتبه افکار، کراچی، ۱۹۸۲م

٤- ساقی (شمارهٔ جوش)، کراچی، جلد ٦٨، شماره ٤، ۱۹٦۳م

۵- ادب لطیف، لاهور، جلد ٤٦، شماره ٤، ۱۹۸۲م
٦- لکهنو کا دبستان شاعری (مکتبِ شعرِ لکهنو)، از ابو اللیث صدیقی، غضنفر اکادمی، کراچی، ۱۹۸۷م
۷- یادوں کی بارات، (بیوگرافی خودنوشت) از جوش ملیح آبادی، مکتبه شعر و ادب، لاهور، ۱۹۷۵م
۸- الهام و افکار، از جوش ملیح آبادی، جوش اکادمی، کراچی، ۱۹٦٦م
۹- روح ادب، از جوش ملیح آبادی، تاج کمپنی، لاهور، سال ندارد
۱۰- نقش و نگار، از جوش ملیح آبادی، مکتبهٔ اردو، لاهور، طبع سوّم ۱۹٤۳م
۱۱- مقالات جوش، از سحر انصاری، اردو محل، کراچی، آوریل ۱۹۸۲م
۱۲- جوش ملیح آبادی کے مرثیے (مرثیه های جوش) ضمیر اختر نقوی، اداره فیض ادب، کراچی، ۱۹۸۰م
۱۳- تذکرے و تبصرے (تذکره ها و تبصره ها) از پرفسور سیّد سراج الاسلام، غضنفر اکادمی، کراچی، ۱۹۸۷م
١٤- تمثال (فصلنامه)، کراچی، جلد ۱، شماره ۱، ۲، ۳، ۱۹۹۲م
۱۵- مشرق (روزنامه)، پیشاور، ۱۹ فوریه ۱۹۹۳م

* * * * *

اختر راہی
لوسر شر فو، واہ کینٹ

استدراک

(۱)

ترجمہ ہای متون فارسی بہ زبانہای پاکستانی (قسط دوم)
(دانش شمارہ ۲۴—۲۵، صفحہ ۶۳)

مندرجہ بالا عنوان سے راقم الحروف کی ایک تالیف پانچ سال پہلے شائع ہوئی تھی۔ میرے لیے یہ امر ازحد مسرت کا باعث ہے کہ اس موضوع سے مسلسل دلچسپی کا اظہار کیا جا رہا ہے۔ دانش میں جناب عارف نوشاہی نے پہلے اس پر تبصرہ کیا (شمارہ ۱۰، ص ۱۲۵—۱۳۲) اور پھر تکملہ چھاپا (شمارہ ۱۴، ص ۸۵—۱۳۱) اب جناب حسین عارف نقوی نے تکمیل موضوع کی کوشش کی ہے) شمارہ ۲۲، ص ۶۱—۱۰۳، شمارہ ۲۴—۲۵، ص ۶۳—۱۱۲) مزید معلوم ہوا ہے کہ جناب محمد نذیر رانجھا نے اس موضوع پر کام کیا ہے اور اُن کی کاوش کتابی صورت میں شایع ہونے والی ہے۔ شاید اس موضوع سے دلچسپی قائم رہے گی اور میرے ابتدائی کام میں تصحیح، ترمیم اور اضافے کا سلسلہ جاری رہے گا۔ اس لیے مناسب معلوم ہوتا ہے کہ جناب حسین عارف نقوی کی کاوش پر چند گزارشات پیش کر دی جائیں مگر اس سے پہلے دو اصولی باتیں طے ہو جاتی چائیں۔

۱— اُردو زبان میں تراجم کا جو ذخیرہ ہے، اس کا بڑا حصہ فارسی اور عربی متون کے تراجم پر مشتمل ہے۔ بعض اوقات کتابوں کے نام سے اس بات کا اندازہ نہیں ہو سکتا کہ یہ کتاب فارسی زبان میں ہے یا عربی میں اور یہ الجھن اُس وقت مزید بڑھ جاتی ہے جب کسی ایسے مولف کے نام کتاب منسوب ہوتی ہے جس نے عربی اور فارسی دونوں زبانوں میں رشحات تحریر یادگار چھوڑے ہوتے ہیں۔ کسی ترجمے کے اندراج سے پہلے ضروری ہے کہ اس بات کا یقین کر لیا جائے کہ اصل متن کی زبان کیا ہے۔

۲— ترجمہ اور فارسی متن پر مبنی کتاب میں فرق کیا جانا چاہیے۔ ترجمہ وہ ہے جس میں

عبارت متن کو ایک زبان سے دوسری زبان میں ڈھالنا مقصود ہوتا ہے اگر صرف مفہوم ایک زبان سے دوسری زبان میں منتقل کیا گیا تو یہ ترجمہ نہیں بلکہ متن پر مبنی کتاب ہے۔

جناب حسین عارف نقوی نے مختلف ماخذوں کے حوالے سے مندرج ذیل اندراجات نقل کیے ہیں۔ یہ بات واضح ہے کہ ان میں سے کوئی ترجمہ اُن کی نظر سے نہیں گذرا اور گمان کی بنیاد پر انہیں فارسی متون کے تراجم خیال کیا گیا ہے۔

شمارہ ۱۱: شریعت نامہ ترجمہ احکام الصلوۃ (حوالہ: قاموس الکتب جلد اول)

شمارہ ۲۷: تنبیہ العباد ترجمہ الارشاد (حوالہ ایضاً)

شمارہ ۳۸: الاصول الاربعہ فی تردید الوھابیہ (حوالہ: مرأۃ التصانیف)

شمارہ ۴۰: اصول حدیث (متن شیخ عبد الحق دہلوی) (حوالہ: قاموس الکتب، جلد اوّل)

شمارہ ۳۹: الاصول الاربعہ فی تردید الوھابیہ (ترجمہ دیگر) (حوالہ: مرأۃ التصانیف)

شمارہ ۸۹: تحقیق اراضی ھند (حوالہ اردو کتابوں کی ڈائریکٹری)۔

شمارہ ۱۵۹: دانش رومی و سعدی (حوالہ: ایضاً)

شمارہ ۱۶۷: الذخائر فی احکام الکبائر (حوالہ: الذریعہ)

شمارہ ۱۹۵: قرۃ العیون (حوالہ: فقہائے ہند جلد پنجم)

شمارہ ۱۹۶: نور السنہ (حوالہ: فقہائے ہند، جلد پنجم)

شمارہ ۲۰۴ آثار الجفر، (حوالہ: قاموس الکتب، جلد اوّل)

شمارہ ۲۱۹: رسالہ عقائد، (حوالہ: ایضاً)

شمارہ ۲۴۵، ترجمہ کتاب الصلوۃ، (حوالہ: قاموس الکتب جلد اوّل)

شمارہ ۲۸۷: مضامین جمال الدین افغانی، (حوالہ: اردو کتابوں کی ڈائرکیٹری)

شمارہ ۲۹۹: مفتاح الصلوٰۃ، (حوالہ: تذکرہ مخطوطات)

شمارہ ۳۳۲: رسالہ نجاتیہ، (حوالہ: فقہائے ہند، جلد پنجم)

ان میں سے بعض کتابیں راقم الحروف کی نظر سے گذری ہیں اور ان کا اندراج ترجمہ ہای متون فارسی کے تحت درست معلوم نہیں ہوتا۔ الاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ خواجہ محمد حسن جان سرہندی کی تالیف ہے اور اصلاً عربی میں ہے۔ اس کا اولین ایڈیشن الفقیہ پریس امرتسر سے ۱۳۴۶ھ میں شائع ہوا تھا۔ بعد میں اس کا عکس مکتبہ حسین حلمی ایشیق استانبول نے چھاپا ہے۔

شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی تألیفات میں "اصول حدیث" نام کا کوئی رسالہ یا کتاب نہیں ہے۔ (دیکھیے: خلیق احمد نظامی، حیات شیخ عبدالحق محدث دہلوی، لاہور، مکتبہ رحمانیہ (س۔ن)، ص ۲۱۱—۲۱۴) البتہ اُن کی تالیفات میں ایک رسالہ "اقسام حدیث" ہے جو عربی میں ہے اور شیخ الٰہی بخش بہاری نے اس کا ترجمہ کیا ہے۔

"تحقیق اراضی ہند" شیخ جلال الدین تھانیسری کی تألیف ہے جو عربی میں ہے اس کا ترجمہ پہلے سہ ماہی بصائر (کراچی) سے بالا قساط شائع ہوا اور بعد میں اسے کتابی شکل میں چھاپ دیا گیا تحقیق اراضی ہند کا دوسرا ترجمہ مفتی محمد شفیع کی تألیف اسلام کا نظام اراضی (کراچی، ادارۃ المعارف (س۔ن) میں شامل ہے قرۃ العیون، کو سرور المحزون (تالیف شاہ ولی اللہ) کا ترجمہ بتایا گیا ہے حقیقتاً یہ اُس کی شرح ہے، نواب محمد علی خان والیٔ ٹونک نے اپنے زمانہ ولی عہدی میں قرۃ العیون کی تالیف شروع کی تھی۔ اس کتاب کی تیرہ جلدیں ہیں، صرف پہلی دو طبع ہوئی ہیں جو محمد علی خان کی یادگار ہیں۔ باقی گیارہ غیر مطبوعہ جلدیں مختلف اہل علم کی کاوش میں اور ان کے مسودات کتب خانہ ٹونک میں محفوظ ہیں۔

قرۃ العیون کے علاوہ محمد علی خان نے سرور المحزون کی ایک اور شرح کحل العیون، کے نام سے لکھنا شروع کی تھی۔ دو جلدیں اُنہوں نے خود ترتیب دیں اور تیسری جلد مولوی سید عبداللہ شاہ نے تصنیف کی تھی۔ (تفصیل کے لیے دیکھئے: حکیم محمد عمران خان، فن سیرت اور نواب محمد علی ماہنامہ برہان (دہلی) بابت مارچ ۱۹۶۸ء نیز اُن ہی کا مقالہ مشمولہ قصر علم: ٹونک کے کتب خانے اور ان کے نوادر (مرتبہ: صاحبزادہ شوکت علی خان) ٹونک: عربک اینڈ پرشین ریسرچ انسٹی ٹیوٹ راجستھان (س۔ن) ۲۶۶—۲۹۶)۔

"نورالسنہ" کو سفر العادۃ (شیخ مجد الدین فیروز آبادی) کا اردو ترجمہ بتایا گیا ہے حالانکہ نورالسنہ فارسی میں ہے یہ غلطی جناب نقوی کے مأخذ فقہائے ہند جلد پنجم میں اس حد تک ہے کہ جناب محمد اسحاق بھٹی (مؤلف فقہائے ہند) اسے ترجمہ خیال کرتے ہیں تاہم اُنہوں نے واضح کیا ہے کہ نورالسنہ کی زبان فارسی ہے۔ (دیکھئے: فقہائے ہند، جلد پنجم، ص ۲۱۹) نورالسنہ کے بارے میں غلط فہمی کا باعث یہ امر ہے کہ مؤلف فقہائے ہند نے سفر السعادۃ کو عربی متن خیال کیا جو درست نہیں تھا۔ نورالسنہ کا آغاز یہ ہے:

مخلص دل پسند و خاطر خواہ دوست دار ولی محمد شاہ

کرو در خواست نظم طرز نماز   ثابت از مغل آن غریب نواز

جناب حسین عارف نقوی صاحب نے رسالہ نجاتیہ کو نواب صدیق حسن کی تالیف بتایا ہے حالانکہ یہ شیخ محمد فاخر زائر الہ آبادی کی تالیف ہے البتہ اس کی ایک اشاعت نواب صدیق حسن خان کے اضافوں کے ساتھ شائع ہوئی تھی۔ نیز اس کا ترجمہ جمعیت اہل حدیث لاہور نے شائع کیا تھا۔

جناب حسین عارف نقوی صاحب کے مرتبہ تکملے میں بعض اندراجات مکررات کی حیثیت رکھتے ہیں شمارہ ۲۶، ۷۷، ۹۵، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۶۴ "ترجمہ ہای متون فارسی بہ زبانہای پاکستانی" میں مذکور ہیں۔ اس طرح شمارہ ۸۱، ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۹۳ اور ۳۱۱ جناب نوشاہی کی فہرست (دانش شمارہ ۱۴) میں شامل ہیں۔

جناب حسین عارف نقوی نے احوال و آثار عبداللہ خویشگی (تألیف محمد اقبال مجددی) کے حوالے سے ترجمہ و تلخیص اخبار الاولیاء کا ذکر کیا ہے۔ جناب مجددی نے ۱۹۷۱ء میں لکھا تھا:

کہ خان بہادر ڈاکٹر مولوی محمد شفیع مرحوم نے اس کا ملخص ترجمہ کیا تھا اور جابجا اس پر حواشی بھی لکھے تھے۔ یہ تلخیص ہنوز غیر مطبوعہ ہے اور مرحوم کے ذاتی کتب خانہ لاہور میں محفوظ ہے" (ص ۸۷) یہ ترجمہ و تلخیص شائع ہوگیا تھا۔ تفصیل یہ ہے۔

اولیائے قصور لاہور: باہتمام احمد ربانی ایم اے (۱۹۷۲ء) ص ۲۲+۲۱۵ جناب نقوی نے ثانوی ماخذوں سے کچھ تراجم کا ذکر کیا ہے۔ مثال کے طور پر "تذکرہ علمائے اہل سنت و جماعت لاھور کے حوالے سے "ترجمہ دربار ملی" اور تذکرہ حضرت شاہ سکندر کتھیلی کے حوالے سے "ترجمہ مکتوبات امام ربانی" "ترجمہ گلستان سعدی" اور "ترجمہ کیمیائے سعادت" کا ذکر موجود ہے۔ اکثر دیکھا گیا ہے کہ بعض اہل علم کسی جذبے کے تحت ایک کام شروع کر دیتے ہیں اور وہ خود یا اُن کے احباب اس کی اطلاع پھیلا دیتے ہیں مگر کچھ عرصہ گزرنے پر کام چھوڑ دیا جاتا ہے مگر پھیلی ہوئی اطلاع بطور حقیقت تسلیم کر لی جاتی ہے۔ کسی تصدیق کے بغیر ایسی اطلاعات پر یقین کر لینا احتیاط کے منافی ہے۔

ایک اندارج، فرہنگ اخلاق ناصری ہے جو درگا پرشاد کی کاوش ہے۔ فرہنگ کسی صورت میں، ترجمہ کے ذیل میں نہیں آتی تاوقتیکہ یہ معلوم نہ ہو کہ ترجمہ ہی دیا گیا ہے۔
مندرجہ ذیل کتب کو تراجم کے بجائے فارسی متون پر مبنی کتب قرار دیا جائے تو زیادہ بہتر ہو گا۔

۱۔ دانش رومی و سعدی (غلام جیلانی برق)
۲۔ کلیلہ و دمنہ : دوستوں کی کہانی
حکایات رومی (مرزا نظام شاہ لبیب)
مغز نغز (محمد ابوبکر شیث جونپوری)
چالیس ارشادات امام ربانی (سید احمد شاہ قادری)

○○○○○

(۲)

(ڈاکٹر) کلیم سہسرامی
پروفیسر راجشاہی یونیورسٹی، بنگلادیش

مدیر محترم:

آپ کے مجلۂ "دانش" (۲۹—۳۰) میں ڈھاکا یونیورسٹی کی ایک استاد محترمہ اُم سلمیٰ (شعبۂ اردو و فارسی) کا ایک مقالہ "آغا احمد علی اصفہانی" کے عنوان سے شایع ہوا ہے۔ اس مقالے سے متعلق چند معروضات ہیں؛ امید ہے کہ شایع کر دی جائیں گی۔ ص ۱۸۷ (۱) عنوان میں آغا "غ" سے لکھا گیا ہے جو درست نہیں، ایرانی "ق" سے آقا لکھتے ہیں اور تلفظ میں "ق" کی جگہ "غ" کا اظہار ہوتا ہے۔ احمد علی، اصفہانی تھے اس لئے ان کا نام بھی ایرانی قاعدے کے مطابق "ق" سے آقا لکھنا چاہئیے۔

ص ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸ (۲) جرمن مستشرق جو آقا احمد علی کا شاگرد تھا اس کا نام "بلوکمین" لکھا ہے، یہ تلفظ درست نہیں، اسے "بلاخمن" لکھتے ہیں۔

۱۸۸ (۳) محترمہ فرماتی ہیں مرزا غالب اپنی پنشن کے سلسلے میں کلکتہ آئے ہوئے تھے، مسلم انسٹی ٹیوٹ میں ایک مجلس تھی، "مرزا غالب اور آغا احمد علی دونوں موجود تھے۔ اس ادبی محفل میں کسی علمی مسئلہ پر اختلاف پیدا ہو گیا"

یہ بیان تاریخ مدرسہ عالیہ سے نقل کیا گیا ہے، محترمہ نے اس بیان کی تصدیق کے لئے کسی اور کتاب کا مطالعہ کرنے کی زحمت گوارا نہ کی۔ غالب کلکتے ۱۸۲۸ء میں آئے اور آقا احمد علی اصفہانی کی پیدائش ۱۸۳۹ء میں ہوئی ایسی صورت میں دونوں کا کسی ایک ہی مجلس میں موجود ہونا قرین قیاس نہیں۔ مزید یہ کہ غالب کے اعزاز میں ایک مشاعرہ مدرسہ عالیہ (کلکتہ) میں ہوا تھا۔ یہ امر غور طلب ہے کہ کیا واقعی مدرسہ عالیہ میں مشاعرہ ہوا تھا یا کہیں اور؟ اس کی تحقیق کے لئے میری کتاب "بنگال میں غالب شناسی" ملاحظہ ہو۔

ص ۱۸۹ (۴) پہلے پیراگراف کے بعد دو اور پیراگراف اس پورے صفحے پر پھیلے ہوئے ہیں۔ جن کا تعلق موضوع سے قطعی نہیں، غیر ضروری ہیں۔ دوسرے پیراگراف میں لکھتی ہیں "تمام تر بحثیں ذاتیات کی سطح پر آکر کھڑی ہوگئیں" کیا زبان ہے؟ کیا بحثیں بیٹھی ہوئی تھیں؟

ص ۱۹۱ (۵) تیسرے پیراگراف میں احمد علی کے لئے ایرانی النسل کا لفظ استعمال کیا ہے۔ ایرانی الاصل صحیح ہے۔ ص ۱۹۲، ۱۹۳ (۶) محترمہ نے "باقر آروی" کو "باقر بہاری" لکھا ہے، تمام ناقدین و محققین ابتک آروی ہی لکھتے آئے ہیں۔ کیونکہ یہ آرہ شہر کے باشندہ تھے، اگر بہاری لکھا جائے تو یہ مطلب ہو گا کہ باقر بہار شریف کے باشندہ تھے جیسا کہ بہار ریاست میں عام طور پر دستور ہے۔ دوسری بات یہ ہے کہ اگر "بہاری" لکھا جائے تو اس کا مفہوم یہ ہو گا کہ ریاست بہار میں کسی جگہ کے رہنے والے ہوں گے، وطن کی تخصیص نہ ہو گی۔ محترمہ نے آروی کو بدل کر بہاری لکھ کر جدت فرمائی تھی جو بدعت میں تبدیل ہوگئی۔

ص ۱۹۵ (۷) موصوفہ لکھتی ہیں: ڈاکٹر اشپرنگر اور آغا محمد شوستری نے نظامی گنجوی کی مثنوی سکندر نامۂ بہرامی کی تصحیح کی اور طبع کرانے کا ارادہ کیا۔ ہفت آسمان تصحیح شدہ سکندر نامۂ بہرامی کا مقدمہ ہے۔

اس بیان میں کئی باتیں غلط ہیں (الف) سکندر نامہ بہرامی کی جگہ سکندر نامۂ بحری ہونا چاہیئے۔ محترمہ نے نظامی گنجوی کو بہرام گور کے خاندان میں داخل کر دیا (ب) اول الذکر دونوں اصحاب کی تصحیح کے بعد سکندر نامہ چھپ چکا تھا، طبع کرنے کا ارادہ نہیں کیا۔ محترمہ نے فارسی عبارت نہیں سمجھی، اصفہانی لکھتے ہیں: سکندر نامہ کہ دراین دیار بحری اشتہار وارد بتصحیح جناب۔۔۔۔ بطبع آوردہ بودند۔۔۔۔ نصف اخیر آن بتصحیح فقیر طبع کردند۔

(بفت آسمان ص ۱)

ص ۱۹۶ (۸) نساخ نے ان کی سال وفات یوں کہی "سال تذکیر ہے اس لئے ان کی سال کے بجائے "انکا سال" ہونا چاہئیے۔

ص ۱۹۸ (۹) حواشی کے تحت نمبر ۵ میں "مشرقی بنگال میں اردو" کے مؤلف کا نام سید اقبال عظیم کے بدلے سید وقار عظیم لکھا ہے جو درست نہیں۔

ص ۱۹۹ (۱۰) حواشی کے ضمن میں نمبر ۲۳ پر مضمون از مجلۂ کتاب شناسی لکھا ہے "از" کی جگہ "مشمولہ" ہونا چاہئے۔

آخر میں یہ عرض کرنا ہے کہ تحقیق کی راہ دشوار اور سنگلاخ ہوتی ہے۔ خاطر خواہ مطالعے اور توجہ کے بغیر اسمیں قدم رکھنا دانشمندی نہیں۔

○○○○○

مصنفہ

سراج الملت پیر سید محمد حسین شاہ علی پوری

مرکزی مجلس امیر ملت ؒ ، برج کلاں ضلع قصور
پوسٹ کوڈ ۵۵۰۵۱

—— سید فیضی

سفینه سخن

سروده :

دکتر سید محمد اکرم «اکرام»

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
اسلام آباد

شعر فارسی

۱- اشعار مبارکه	حضرت مجددؒ الف ثانی (رح)
۲- هدیه نعت شریف	مولانا نیاز احمد چشتی بریلوی(رح)
۳- گنج شکر(رح)	دکتر سیّد محمد اکرم شاه
٤- غزل	صدیق تاثیر
٥- آقای خمینی(رح)	سیّد سلمان رضوی

شعر اردو

۱- مسدس	صاحبزاده سیّد نصیرالدین نصیر
۲- حضرت علی(ع)	نذیر رائے کوٹی
۳- رباعیات	حسن اختر جلیل

اشعــار مُبـارکـه

(از حضرت مجددؒ الف ثانی رحمته اللّٰه علیه)

هـر روز بـاشی صـائماً، هـر لیـل باشـی قـائـماً
در ذکـر بـاشی دائـماً، مـشغـول شو در ذکرِ هُو

گر عیش خواهی جاودان، عزت بخواهی در جهان
این ذکر هُو هر آن بخوان، مشغول شو در ذکرِ هُو

سـودی نـدارد خـفـتـنـت نـاچـار بـایـد رفتنت
در گـور تـنـهـا مـاندت، مشغول شو در ذکرِ هُو

هُـو هُـو بذکـرش سـازکن، نـامِ خـدا آغـاز کـن
قـفلی ز سینـه بـازکـن، مشغول شو در ذکرِ هُو

علـمی بخوانی باعـمل، فـردانـه باشی تا خجل
درپیـش قـادر لم یزل، مشغـول شـو در ذکـر هُو

هـر دمِ خدا را یـاد کـن، دلهـای غـمگین شادکن
بـلـبل صـفـت فـریادکن، مشغول شو در ذکرِ هُو

مـسکین احـمد مرد شـو در جمـله عالم فـرد شـو
در راهِ حق چون گرد شو، مشغول شـودر ذکـرِ هُو

هدیۀ نعت شریف

دربارگاهِ اقدس حضور سرورِ کائنات صلّی اللّه علیه وسلّم

حضرت مولانا شاه نیاز احمد نیاز چشتی بریلوی رحمته اللّه علیه

خاکِ ره کوی محمد(ص) شو محمد(ص) شو
زهر سوی بیا سوی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

ر دم سجده جان سوی ابروی محمد(ص) کن
بروی قبله روی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

ردّ پیشه گیر از قیدِ عالم وارهان خود را
اسیرِ حلقه موی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

خلاق الهی متصف بودن اگر خواهی
سراپا سیرت و خوی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

نیاز اندر دلت گر مهر عرفانِ خدا باشد
فدای شانِ دلجوی محمد(ص) شو محمد(ص) شو

* * * * *
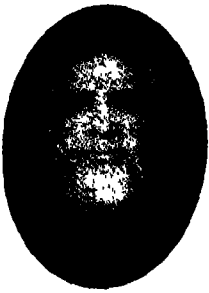
سیّد محمد اکرم "اکرام"

لاهور

"گنج شکر"

خیز تا در بزم اهل دل نوا خوانی کنیم

در حضور "گنج شکر" شکرّ افشانی کنیم

وجد از وصلِ "معین الدین" کنیم ای عاشقان

همچو "قطب الدین" و داعِ عالم فانی کنیم

از "نظام الدین" و عرفانش چو "خسرو" دم زنیم

در حریم عشق برپا بزم عرفانی کنیم

چون "مجدد" نقشبندیهای ایمانی کند

ما هم اندر عشق از و تجدید ایمانی کنیم

نام "شه عبدالشکور" آریم هر دم بر زبان

قلزم دل را به موجِ اشك طوفانی کنیم

"شاه همدان" اهل دین را دلبرجانی بود

ما دل و جان را فدای دلبرِجانی کنیم

دست افشانیم همچون "مولوی" اندر سماع

بر نوای نای عشقش رقصِ روحانی کنیم

هفت شهرعشق را "عطّار" گشت از روی وجد

ما ز حرفِ منطقِ او سیرِ وجدانی کنیم

از "سنائی" بر زبان آریم شعرِ دلکشی

با مسلمانان دگر ذکرِ مسلمانی کنیم

تانخستین باده ریزد ساقی اندر جام ما

چون "عراقی" رو به سوی " پیر ملتانی" کنیم

هر کرا مولاست پیغمبر "علی" مولای اوست

بنده مولای خود باشیم و سلطانی کنیم

منزل اوّل کنیم ای دل به دشتِ عاشقی

درحریم کوی جانان منزلِ ثانی کنیم

مهربان "اکرام" باشد گر خدا برحال ما

کار دشوار محبّت را به آسانی کنیم

۱- گنج شکر: فریدالدین مسعود، مبلّغ بزرگ دین اسلام در شبه قاره و مرشد نظام الدین اولیاء.

۲- معین الدین: معین الدین چشتی اجمیری، سرسلسله چشتیه و مبلّغ معروف دین اسلام در پاکستان و هند.

۳- قطب الدین: قطب الدین بختیار کاکی اوشی، خلیفه مکرم معین الدین چشتی که در حال وجد و سماع جان داد

٤- نظام الدین: نظام الدین اولیاء، مرشد امیر خسرو.

۵- مجددؒ: شیخ احمد سرهندی، شیخ بزرگ سلسله نقشبندیه که علیه نهضت بیدینی اکبر شاه قیام کرد.

٦- عبدالشکور: شیخ عالیمقام سلسله قادریه و چشتیه و مراد گوینده.

۷- شاه همدان: امیر کبیر سیّد علی همدانی.

۸- پیر ملتانی: بهاء الدین زکریای ملتانی، شیخ معروف سلسله سهروردیه و مرشد فخرالدین عراقی.

صدیق تاثیر

شیخوپوره

غزل

نقش تحریر چه معنی دارد

غیر تاثیر چه معنی دارد

شیوهٔ عشق ز جان بگذشتن

عقل و تدبیر چه معنی دارد

حاصلی نیست بجزحیرانی!

رنگ و تصویر چه معنی دارد

از خطا باز نه آئی گرتو!

عذر و تقصیر چه معنی دارد

همچو یوسف بجهان ارزانم

خواب و تعبیر چه معنی دارد

هیچ داری نه خبر ای واعظ؟

زلف و زنجیر چه معنی دارد

من که تاثیر شناسم بیدل(رح)!

غالب و میر چه معنی دارد

سیّد سلمان رضوی

اسلام آباد

آقای خمینی (رح)

(اشعار تازه بمناسبت سالگرد چهاردهم اسلامی جمهوری ایران)

زهر زده نظام را آب حیات داده ای
حنظلی باغ و راغ را شاخِ نبات داده ای

شیطنت هزارپا" قم"را ز پا گرفته بود
قوم را از عذا بها راه نجات داده ای

رهبرِ کامل و امام بر تو سلام در سلام
ریختگی عدل را حسنِ ثبات داده ای

شمر را ابن سعد را کشته ای هر زیاد را
تشنه دهن خیام را نهرِ فرات داده ای

معجزهٔ مباهله با ر دگر هویدا شد
مردِ پیاده پایٔ من شاه را مات داده ای

صاحبزادہ سید نصیر الدین نصیر
گولڑہ شریف

مسدّس

در ولادت

الضرغام السّالب اسد اللہ الغالب
امیر المؤمنین علیؑ ابن ابی طالب

گنبدِ آفاق میں روشن ہوئی شمعِ نجات
پُرفشاں ہے زُلفِ لیلائے رموزِ شش جہات
کُھل رہا ہے آسماں پر عقدۂ ذات و صفات
اُٹھ رہا ہے بُرقعِ سلمائے رُوحِ کائنات
زندگی علم و فراست کا مزہ چکھنے کو ہے
فرش پر افلاک کی عظمت قدم رکھنے کو ہے

لو وہ دمکا مطلعِ صدق و صفا پر آفتاب
آسمانِ عقل و دانائی پہ وہ جھُومے سحاب
لو وہ آیا صاحبِ سیف و قلم گردوں جناب
مرحبا وہ آئے بزمِ آب و گل میں بو تُرابؑ
لو وہ لوحِ دھر پر نقشِ جلی پیدا ہُوا
نوعِ انساں کو مبارک ہو! علیؑ پیدا ہُوا

خاتمِ ناموسِ حکمت کا نگیں پیدا ہوا
جانشینِ انبیاء و مرسلیں پیدا ہوا
قاسمِ عرفان و ایمان و یقیں پیدا ہوا
افتخارِ اوّلین و آخریں پیدا ہوا
اپنی رو میں سینکڑوں دریائے جاں رولے ہوئے
صُبح حاضر ہوگئی گھونگٹ کے پٹ کھولے ہوئے

رُوحِ پیغمبرؐ کی تھی ذاتِ علیؓ آئینہ دار
وہ علیؓ جس سے ہے گلزارِ نبوّت پُر بہار
علم کا در، مُلکِ قرطاس و قلم کا شہریار
عزم و ہمّت کا سراپا، دیں پناہ و حق مدار
جس کے ذوقِ جُود پر فضل و عطا کو ناز ہے
جس کے اندازِ شجاعت پر خُدا کو ناز ہے

ہم ہیں رندانِ حق آگاہ و شرافت آشنا
طبعِ عالی سے ہماری، دُور ہے حرص و ہوا
ہے صراطِ مستقیم اپنے لیے راہِ خُدا
حشر برحق، شافعِ محشر محمّد مصطفیٰؐ
ہے تہِ دل سے نصیرؔ آلِ محمّد پر نثار
لَا فَتٰی اِلَّا عَلِیؑ لَا سَیْفَ اِلَّا ذُوالْفِقَار

نذیر رائے کوٹی
کمالیہ

حضرت علیؓ

مرتبہ کیا پوچھتے ہو حیدرِ کرار کا
جو ہے منظورِ نظر اللہ کے دلدار کا

آپ بابِ علم و دامادِ رسولِ پاکؐ ہیں
اور کسے حاصل شرف ان بہترِ اقدار کا

آپ کا ہر قول زریں آپ کا ہر حکم پاک
ہے نمونہ پیکرِ تقدیس کے کردار کا

ذکر تیرا بادۂ عشقِ نبیؐ ہے یا علیؓ
فکر تیرا ہے نشہ توحید کے میخوار کا

تو بسا جس دل میں اس کو نور افشاں کردیا
مرحبا اعجاز تیری یادِ پُر انوار کا

تُو ہے اقلیمِ محبت اور وفا کا تاجدار
شاہِ یزداں تیرا سایہ ہے جہاں ایثار کا

شہ گدا ہیں فاقہ مست اُمتِ مرحوم کے
اس کے فاقوں میں بھی ہے جلوہ شہِ ابرار کا

ارمغاں اک چشمِ گریاں لے کے آیا ہے نذیرؔ
یا علیؓ ہے پیش تحفہ آنسوؤں کے ہار کا

حسن اختر جلیل

رُباعیات

آیات کو نا سزا مفاہیم نہ دے
ذہنوں کو تعصب کے جراثیم نہ دے
اے شیخ خدا تجھ سے بہت راضی ہو
اس قوم کو نفرتوں کی تعلیم نہ دے

تو علم کی ہو تو شادمانی ہے بہت
پیاسے کے لیے ندی میں پانی ہے بہت
انسان اگر ڈھب سے بسر کر پائے
جینے کے لیے یہ عمر فانی ہے بہت

خاکی ہوں نہاد ہے زمینی میری
جتنا بھی اڑوں اصل ہے طینی میری
تم کو نہ سہی پسند پر میرے لیے
اعزاز ہے بوریا نشینی میری

روشن ہیں جبینیں رگِ جاں کالی ہے
دل بنجر ہیں، لبوں پہ ہریالی ہے
اس عہدِ منافقت میں ذکرِ اقدار
فاقہ مستی میں یادِ خوشحالی ہے

○

چنگ عشق

خلاصة الالفاظ جامع العلوم

(ملفوظات حضرت سید جلال الدین بخاری اُچی ملقب به مخدوم جهانیان)

مرتب

سید علاء الدین علی بن سعد بن اشرف بن علی القریشی الحسینی

تصحیح، تحشیه، مقدمه

دکتر غلام سرور

استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه کراچی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد، پاکستان

۱۳۷۱ هجری شمسی —— ۱۴۱۳ هجری قمری

۱۹۹۲ میلادی

تأثیر زبانِ فارسی بر زبانِ اردو

تألیف

دکتر محمد صدیق خان شبلی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۱۳۷۰ ش

دکتر سیّد علی رضا نقوی

اسلام آباد

معرفی کتابهای تازه

۱- چنگ عشق (فارسی)

مجموعۀ اشعار فارسی شاعر توانای اردو و فارسی آقای سید حسنین کاظمی تخلص به شاد در ۲۲۰ صفحه از انتشارات رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و موضوع آن هم احوال و کیفیات پرشور و هیجان "عشق" است از "چشمۀ عشق" و "درس عشق" گرفته تا "غم عشق"، و نشانۀ زنده و دلیل واضح این حقیقت است که شمع شعر فارسی درین سرزمین ادب پرور هنوز روشن و تابش پرفروغ آن گوشه های این دیار را تاکنون تابان و فروزان نگهداشته است. جناب آقای جواد منصوری، سفیر دانشمند جمهوری اسلامی ایران نیز در دیباچۀ این کتاب بهمین نکته مهم اشاره فرموده اند:

"هرچند که دژهای فرهنگی شبه قاره را استعمار سیاه فرهنگی همه تسخیر نموده است، لاکن درین وادی پرخوف و محن هرچند گاهی تك ستاره ای سوسو می زند و شاعر متعهدی داد سخن می دهد. برادر شوریده، حسنین کاظمی یکی از آن سرایندگانیست که بیان شیرین و دلپذیر فارسی را در خدمت عرفان و عشق معنوی بخدمت گرفته است و "چنگ عشق" اثر پرفروغ او تجلی این حلاوتهاست و چنین آثار گرانمایه ایست که مانع قطع کامل این دیار با فرهنگ تاریخی و هویت فرهنگی مسلمانان است".

همچنین استاد بزرگوار مرحوم خلیل الله خلیلی دربارهٔ "چنگ عشق" و سرایندهٔ آن چنین اظهار نظر می فرماید:

"اخلاق عالی و شیوه های شیوای شرقی وی در گفتار و کردارش پدیدار است. مردی است درویش، متواضع، صاحبدل، سخن شناس و دقیقه یاب با وظائف خسته کن و طاقت فرسای اداری می تواند غزلهای عاشقانه انشاد کند و ترانه های تربسراید. از اشعارش پیداست که دوست دارد گاهی بسادگی و روانی واقف و هلالی حرف زند و گاهی قلندرانه.

خلاصه "چنگ عشق" کتابیست خواندنی و حظ بردنی که هر بیت آن چنگ بردل خواننده می زند. در پایان موفّقیت بیشتر سراینده آن را خواستاریم.

۲- ارمغان کشمیر (فارسی)

در طول تاریخ کشمیر جنت نظیر همیشه موضوع خاصی برای اشعار و ادبای شبه قاره مخصوصاً شعرا و ادبای فارسی بوده است از قبیل طالب آملی، کلیم همدانی، قدسی مشهدی‌وغیره مرحوم دکتر محمد اقبال که اهلش ازان خاك پاك بوده طی اشعار فارسی و اردو آن سرزمین را مورد ستایش و تمجید قرار داده است. آقای دکتر آفتاب اصغر، استاد محترم زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور که بقول خودش کشمیری الاصل می باشد اشعار اردوی علامه اقبال را که طی آن علامه مرحوم خاك کشمیر را ستوده است به قالب نظم فارسی در آورده و آن درین کتاب مستطاب (تقریباً در ۳٦ صفحه) جمع آوری نموده است که الحق کاریست بسیار جالب و

سودمند برای فارسی زبانان.

استاد آفتاب اصغر طی مقدمه مبسوطی تاریخ سیاسی و فرهنگی را (در ۵۵ صفحه) و منظومه های فارسی اقبال راجع به کشمیر را در ۲۱ صفحه و در ذیل عنوان " تعلیقات" احوال بعضی از اکابر و توضیحاتی دربارهٔ بعضی اماکن وغیره که اسم آنها در متن این کتاب آمده است آورده است. همچنین در ذیل "توضیحات و اضافات" بعضی توضیحات لازم را اضافه و منابع خود را اشاره نموده است. در پایان کتاب فهرست اعلام و اسامی کتابهایی که مورد استفادهٔ وی در تألیف کتاب بوده، آورده است این فهرست نشان می دهد که مؤلف محترم برای تهیّهٔ مطالب این کتاب چقدر زحمت کشیده است.

بهای این کتاب صد و پنجاه روپیه پاکستانی است و باهمکاری خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور و باهتمام انتشارات فاران، ۳- خیابان بهاول شیر لاهور چاپ و منتشر شده است.

درپایان باید تذکّر داد که اگر مؤلف در قسمت ترجمهٔ منظوم اشعار اردوی اقبال اصل اشعار اقبال باردو با عنوان شعر و مجموعه که ابیات مزبور ازان انتخاب شده نیز ذکر می کرد، این امر موجب افزایش مفیدیت و اعتبار این کتاب می شد. امیدواریم در موقع تجدید چاپ این نکته مورد توجّه مؤلف محترم قرار گیرد.

همچنین باید به یك نکته دیگر اشاره کرد که در فارسی امروز، برعکس اردو، برای یك کسی که فوت شده ولواینکه آن شخص نبی یا ولی باشد صیغهٔ

جمع را بکار نمی برند امّا مؤلف فاضل در اکثر موارد برای اقبال و بعضی بزرگان دیگر احتراماً صیغهٔ جمع را بکار برده است. امیدواریم در موقع تجدید چاپ کتاب درین موردهم اصلاحات لازم بعمل آید.

۳- تأثیر زبان فارسی برزبان اردو (فارسی)

پژوهشگران و زبانشناسان زبان اردو را دختر زبان فارسی خوانده اند و این قول مقرون به حقیقت واقعی است، چنانکه بیش از صدی شصت یا هفتاد کلمه که باردو بکار رفته است اصلاً فارسی است یا از زبان عربی است که از راه فارسی وارد زبان اردو شده است، و بنا براین موضوع تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو موضوعی است بسیار جالب و مفید. استاد دانشمند دکتر محمد صدیق، استاد و رئیس بخش اردو در دانشگاه آزاد علأمه اقبال اسلام آباد کتابی بس سودمند درین موضوع تألیف نموده که اصلاً رساله دکتری وی از دانشگاه تهران بوده است.

این کتاب مشتملست بر یك سخن مدیر (مرکز تحقیقات فارسی)، یك پیشگفتار از خود مؤلف و یازده باب که طی آن مؤلّف فاضل دربارهٔ تاریخ زبان اردو تأثیر زبانهای شبه قاره بر فارسی این سرزمین و چگونگی و ویژگیهای تأثیر فارسی بر اردو با ذکر بعضی واژه های فارسی متداول در اردو، تصرّفات اردو در بعضی واژه های فارسی و تأثیر فارسی برواژه سازی و دستور زبان اردو و بعضی ضرب المثلها و اصطلاحات فارسی که بزبان اردو بکار می رود.

این کتاب مستطاب (دارای ۲۹۰ صفحه) از انتشارات مرکز تحقیقات

ایران و پاکستان اسلام آباد است و بهای آن ۲۰۰ روپیه پاکستانی می باشد.

فهرست منابع و مآخذی که در آخر کتاب ضمیمه شده نشان می دهد که مؤلّف در تألیف این کتاب از ۱۵۱ کتاب و مجلّه فارسی و عربی و اردو و انگلیسی استفاده کرده است. همچنین مؤلف اسم مراجع خود را در پایان هر بابی آورده است، امّا اسم کتاب "تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان" تألیف دکتر علیرضا نقوی (چاپ علمی تهران، ۱۳٤۳ ش) را که فهرست از "تذکره هائی که در شبه قاره پاکستان و هند بفارسی تألیف گردیده است و (ص ۲۳-۲٦)را ازان نقل کرده است هیچ جا در کتاب خود ذکر نکرده است.

همچنین باید تذکر داد که حروف این کتاب ارزشمند بسیار ریز است و در نتیجهٔ مطالعه دقیق آن موجب زحمت برای خوانندگان می باشد. غلط گیریٔ کتاب هم خوب انجام نگرفته و لذا غلطهای چاپی زیاد در سر تا سر کتاب بچشم می خورد. همچنین بعضی افتاد گیها هم دارد (چنانکه در صفحه ۵۵ زیر نویس شماره ٦۷ که در متن کتاب در صفحه ۵۲ آمده، ذکر نشده) اعداد ٤ ، ۷ درین کتاب به اردو آمده است. امیدواریم در موقع تجدید چاپ باین نکته ها توجّه و در رفع این نقائص سعی لازم مبذول گردد.

در پایان به مؤلف و ناشراین کتاب ذیقیمت تبریك عرض نموده موفّقیت آنان را در راه تهیّه و چاپ و نشر و چنین کتابهای سودمند بیشتری خواستاریم.

٤- احوال و مناقب حضور قبله عالم (اردو)

کتابی است در احوال و مناقب خواجه نور محمد مهاروی چشتی تألیف

استاد افتخار احمد چشتی در ۴۸۰ صفحه از انتشارات حلقه چشتیه صمدی سلیمانیه فیصل آباد. این کتاب مشتملست بر یك "ابتدائیه" و ۱۲ باب و یك "اختتامیه" مؤلف در پایان اسم ۴۸ کتاب فارسی و اردو و انگلیسی را ذکر نموده است که در تألیف این کتاب از ان استفاده کرده است. در ضمن ذکر احوال و آثار نور محمد مهاوری مؤلف بعضی القاب اکابر شیوخ سلسلهٔ چشتیه خواجه عثمان هارونی و خواجه معین الدین چشتی و خواجه قطب الدین بختیار کاکی و بابا فرید الدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیاء و خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی را توضیح داده است.

همچنین شرح حال فرزندان و خلفای خواجه نور محمد را مفصّل آورده است از جمله خواجه میان نور جهانیان سجّاده نشین درگاه چشتیان که مؤلّف این کتاب را بفرمائش وی تألیف نموده است. مؤلف شش کتاب فارسی را از تألیفات خواجه نور محمد ذکر کرده است که از انجمله "مناقب المحبوبین" و "مخزن چشت" را مؤلف کتاب حاضر بزبان اردو ترجمه و چاپ و نشر نموده است.

این کتاب که نتیجه تحقیق دقیق مؤلّف است دارای مطالب بسیار سودمند است برای علاقمندان عرفان و تصّوف مخصوصاً برای کسانی که خواستار اطلاعات مفصل درباره خواجه نور محمد مهاوری و خانواده و خلفای وی باشند.

۵ و ٦- خلاصة الالفاظ جامع العلوم و مقدمه برآن

دو کتاب جداگانه ایست که اوّلی مجموع ملفوظات سیّد جلال الدین

بخاری ملقّب به مخدوم جهانیان جهانگشت (۷۰۷-۷۵۸هـ) عارف معروف شهر اچ ملتانست که مریدوی سید علاء الدین بن سعد القریشی الحسینی ترتیب داده و به تصحیح و تحشیهٔ استاد بزرگوار دکتر غلام سرور استاد و رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه کراچی به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد در سال ۱۳۷۱/۱۹۹۲ش در بیش از ششصد صفحه چاپ و نشر شده است، و دوّمی مقدمه مفصّلی است که استاد محترم برین کتاب تهّیه و مرکز مزبور آنرا در سال ۱۳۷۱هـ .ش/۱۹۹۲م در ۱٤۵ صفحه طبع و نشر نموده است.

کتاب اوّلی مشتملست بر مباحث و مسائل عرفانی و دینی و ذکر احوال و لطائف بسیاری عرفای معروف حکایات جالب تاریخی و عرفانی، و چنانکه استاد دانشمند آقای دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان طی مقدمه خود به عنوان "سخن مدیر" بدان اشارت فرموده، این کتاب نشانهٔ وسعت اطلاعات آگاهی ها و معارف مخدوم جهانیان جهانگشت می باشد که دقائق بسیار عرفانی را به ساده ترین سبك تحلیل و شرح نموده است. همچنین محتویات این کتاب علو مرتبه مخدوم مزبور را در زمینهٔ فهم دانش و بینش علمی و فقهی و حکمی می رساند و گویی این کتاب چکیدهٔ تجارب ارزشمند عقلی و نقلی و جامع دانسته ها و آزموده های آن عارف بزرگ می باشد.

الحق مصحّح گرامیقدر این کتاب دکتر غلام سرور در تهّیهٔ نسخه بدلهای این کتاب ذیقیمتی و مقابله و مطابقهآنها بایکدیگر و اضافهٔ حواشی سودمندی

زحمات سنگینی را متحمّل شده و مساعی جدّی و صمیمی ایشان درین راه لائق و سزاوار تحسین و آفرین از طرف کلّیه مشتاقان و علاقمندان این نوع ذخیرهٔ معلومات عرفانی و دینی می باشد.

واما (چنانکه قبلاً اشاره شد) مجلّهٔ دوّم کتاب مقدمه ایست مفصّل براین کتاب که طی آن مصحّح دانشمند دکتر غلام سرور شرح حال مخدوم جهانیان جهانگشت و مرتّب ملفوظات وی را آورده و نیز بعض اصطلاحات و مسائل عرفانی را که درمتن کتاب بدان اشاره شده شرح و توضیح داده و همچنین شرح حال مختصر بعضی از مفسّرین و محدثین و فقها و علمی و دانشمندان و صوفیه مخصوصاً ازین سرزمین و سهروردیان اچ بخاری را آورده اند. در پایان غیر از اعلام، اسم ۱۹کتاب و مجلّه فارسی دارد که در تهّیه مطالب این مجله مورد استفاده قرار گرفته، آمده است.

بهای کتاب اولی ۴۰۰ (چهارصد) روپیه پاکستانی و بهای کتاب دومی ۱۰۰ (یکصد) روپیه پاکستانی می باشد.

* * * * *

بزرگداشت میر ببر علی انیس لکهنوی

میر ببر علی انیس در شبه قاره پاك و هند شهرتی بسزا دارد و او را شکسپیر شرق و فردوسی هند می نامند. "دبستانِ انیس و دبیر" راولپندی و اسلام آباد در روز دهم دسامبر ۱۹۹۲م (۱۵ جمادی الثانی ۱۴۱۳ هـ .ق =۱۹ آذر ماه ۱۳۷۱ هـ .ش) بعد از ظهر مجلسی بزرگداشت بمناسبت یکصد و هجد همین سالِ وفات میر ببر علی انیس (رح) مرثیه نگار بزرگ اردو در هتل اسلام آباد تشکیل داد. سرپرستی و اجرای این انجمن را آقای سیّد سبط حسن رضوی برعهده داشت. این انجمن است ادبی که از بیست سال در راولپندی و اسلام آباد مجالس ادبی و سیمینارهای علمی را ترتیب می دهد. کسانی که دراین مجلس شرکت کرده بودند از مدّاحان میر ببر علی انیس بودند ریاست جلسه را آقای دکتر جمیل جالبی "صدر نشین مقتدره قومی زبان ، پاکستان" (فرهنگستان ملی زبان اردو) برعهده داشت. سخنرانی آقای دکتر جمیل جالبی، آقای دکتر افتخار عارف، آقای دکتر رضا شعبانی و آقای دکتر سیّد سبط حسن رضوی بسیار جالب و ارزنده بود.

آقایان دکتر محمد حسین تسبیحی، سیّد فیضی، قیصر بارهوی، نیسان اکبر آبادی، زاهد نقوی، بشیر حسین ناظم و سلمان رضوی اشعار خوب و مرثیه های شنیدنی ارائه داشتند. کتاب ها و رساله ها دربارۀ احوال و آثار

میر ببر علی انیس به نمایش گذاشته بودند. این جلسهٔ بزرگداشت ساعت هشت شب بعد از پذیرائی گرمی به پایان رسید.

در ضمن سخنرانی ها اشاره شد که میر انیس ترکیبات تازه و جالب را که در ادبیات خود بکار برده برای این بود که در مکتب شاعران فارسی پرورش یافته و از فردوسی و رومی و حافظ استفاده نموده بود. او براستی در مرثیه سرایی دادِ سخن داده و حقّ مطلب را چنانکه باید ادا کرده است. با تعبیراتی نو که خاص اوست، سبك مرثیه را از آن صورت خشك و فرسوده بیرون آورده است و بجرأت می توان گفت درین فن استادی است که مثیل و نظیری در فن مرثیه گویی ندارد. شاعر خود چون مرد رزم بوده و باسواری و شمشیر اندازی سروکار داشته است، جامهٔ سیاه عزا را از تن مرثیه می کند و بدان لباس رزم می پوشاند و همین است که مراثی او صورت حماسه بخود می گیرد و جذبهٔ حماسی شنونده را بر می انگیزد.

میر ببر علی انیس بیش از صد هزار بیت سروده است وغیرً از هفت غزل همه در رثای شهدای کربلا است. مراثی او در چهار جلد ضخیم چندین بار در پاکستان و هند چاپ شده است.

(نجم الرّشید)

اخبار فرهنگی(۲)

کنگره جهانی بزرگ بزرگداشت شاه همدان در پاکستان

شاه همدان یعنی شهاب الدین میر سیّد علی همدانی، امیر کبیر، علی ثانی (۷۱٤-۷۸٦هـ .ق/ ۱۳۱٤-۱۳۸٤م) بزرگترین عارف و سخنور و دانشمند اسلام است که بیشتر از ۱۳۰ تألیف و تصنیف نثر و نظم از خود برجای گذاشت و در سر تا سر دنیای اسلام شهرت ویژه دارد مخصوصاً در کشمیر و هندوستان و پاکستان و ایران و تاجیکستان و ترکمنستان وغیرهم.

در تاریخ ۱۵ تا ۱۷ دی ماه ۱۳۷۱هـ .ش برابر با ۱۱ تا ۱٤ رجب المرجّب ۱٤۱۳ هجری قمری و مطابق ۵ تا ۷ ژانویه ۱۹۹۳ میلادی عیسوی کنگره جهانی بزرگداشت این عارف ربّانی و سخنور ایمانی و دانشمند روحانی حضرت میر سیّد علی همدانی در پاکستان تشکیل گردید. متصدّی برگزاری این کنگرهٔ عظیم الشان، انجمن سادات اسلامیّه همدانیه بود که با نظارت حکومت جمهوری اسلامی پاکستان به چنین کاری عظیم دست یازید. در این کنگره بیش از پانصد تن دانشمند و عارف و شاعر و سخنور از سر تا سر دنیا شرکت کردند. جناب آقای محمّد نواز شریف نخست وزیر جمهوری اسلامی پاکستان، این کنگرهٔ جهانی را در هتل معروف بوربَن در کوهستان پربرف مری افتتاح کردند و خطابهٔ باشکوهی ایراد نمودند جناب آقای سردار عبدالقیّوم خان نخست وزیر آزاد کشمیر نیز در جلسهٔ افتتاحیّه سخن

رانی کردند. گروهی از فضلا و دانشمندان جوایز و انعام و نشان رسمی خانقاه شاه همدان که بسیار زیبا و دل انگیز بسته بندی کرده شده بود در یافت کردند بعضی از جمله کسانی که از دست جناب آقای محمّد نواز شریف نخست وزیر پاکستان نشان شاه همدان دریافت داشتند، به شرح زیر می باشند:

۱- آقای سردار سکندر حیات خان صدر آزاد کشمیر.

۲- آقای سردار عبدالقیّوم خان نخست وزیر آزاد کشمیر:

۳- آقای سردار مهتاب خان وزیر امور کشمیر مناطق شمالی.

٤- آقای دکتر سیف الدّین عاصمی، تاجیکستان. رئیس انجمن پیوند.

۵- آقای موهر سلطان زاده،تاجیکستان، معاون انجمن

٦- آقای پروفسور سعدالله، استاد دانشگاه تاشکند، ازبکستان

۷- آقای پرفسور خیرالله، ازبکستان.

۸- آقای دکتر محمّد رحیم الهام، افغانستان.

۹- آقای دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

۱۰- آقای دکتر سیّد کمال حاج سیّد جوادی رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد.

۱۱- آقای دکتر محمّد حسین تسبیحی، کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.

۱۲- آقای دکتر سیّد سبط حسن رضوی، مدیر "دانش" و رئیس انجمن فارسی اسلام آباد.

۱۳- آقای دکتر آغا حسین همدانی، ادارهٔ تحقیقات و تاریخ پاکستان اسلام آباد
۱٤- آقای میر عبدالعزیز، مدیر روزنامه انصاف، راولپندی و مظفرآباد
۱۵- آقای دکتر گوهر نوشاهی، معاون فرهنگستان ملّی اردو، اسلام آباد
۱٦- آقای دکتر احمد حسن دانی، استاد دانشگاه قائداعظم، اسلام آباد
۱۷- آقای دکتر شیر زمان فیروز، هنزا-اسلام آباد
۱۸- آقای مولوی عظمت علی شاه همدانی، رئیس دارلعلوم همدانی، اسلام آباد
۱۹- خانم دکتر سیّده اشرف ظفر، رئیس دانشکدهٔ دولتی زنان، فیصل آباد
۲۰- آقای پرفسور غلام حسن حسنو، خپلو، بلتستان.

در روز دوم برگزاری کنگره در نوکوت و مانسهره و ایبت آباد نیز گروهی سخن رانی کردند و در روز سوم برگزاری کنگره در اسلام آباد در دارالعلوم شاه همدانی با ریاست آقای راجه ظفر الحقّ رئیس مؤتمر العالم الاسلامی ترتیب یافت که در آن نیز سخنرانان داد سخن دادند. آقای دکتر محمّد حسین تسبیحی (ایران) قصیدهٔ همدانی نامه را قرائت کرد و نیز غزلیّات یا چهل اسرار سرودهٔ میر سیّد علی همدانی را که به طرز زیبایی چاپ شده بود توزیع کرد. این کنگره به خوبی و آبرومندی و پذیرائی گرم مهمانان پایان یافت.

(دکتر محمّد حسین تسبیحی)

*****

اخبار فرهنگی (۳)

مراسم یاد بود مغفوره مرحومه خانم دکتر زبیده صدیقی

روز یکشنبه مورخ ٤ بهمن ماه ۱۳۷۱، ٢٤ ژانویه ۹۳م ساعت شش بعد از ظهر در محل خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران راولپندی مراسمی از طرف رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. و انجمن فارسی اسلام آباد بمناسبت بزرگداشت در گذشت خانم دکتر زبیده صدیقی شاعره بزرگ فارسی زبان پاکستان برگزار گردید. در این مراسم که جمعی چند از شخصیّتهای معروف و بزرگان علم و ادب و فرهنگ دوست شهرهای اسلام آباد و راولپندی شرکت کرده بودند، ابتدا جناب آقای دکتر سبط حسن رضوی استاد زبان فارسی و ریاست انجمن فارسی در خصوص سجایای اخلاقی این شاعره مطالبی ایراد فرمودند، آنگاه آقای رکنی از رایزنی فرهنگی ضمن تجلیل از اقدامات هنر دوستانهٔ این شاعره در جهت پیوند هرچه بیشتر علقه های فرهنگی بین دو ملّت پاکستان و ایران بیاناتی ایراد نمودند و منشاء اثر بودن این شاعرهٔ بزرگ را یادآور شدند. سخنران بعدی جناب آقای دکتر صدیق شبلی رئیس دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه علاّمه اقبال بودند که به زبان اردو در تجلیل این شاعره بیانات فرمودند. سرکار خانم دکتر شمیم زیدی رئیس سازمان هنر های مردمی پاکستان و نویسندهٔ کتاب زکریای ملتانی نیز ضمن یاد آوری خاطراتی چند از مرحومه دکتر صدیقی در بزرگداشت ایشان مطالبی بیان فرمودند.

جناب آقای دکتر تسبیحی نیز با یادآوری چند خاطره از مرحومه. شعری در مدح ایشان سروده بودند که برای حضار قرائت فرمودند. دکتر سیّد علی رضا نقوی استاد دانشگاه بین المللی اسلامی، اسلام آباد در ضمن سخنرانی خود از سعی و کاوش و جدّیت خانم زبیده صدیقی که در راه پژوهش ادبی و علمی در دانشگاه تهران از خود نشان داده بودند مطالبی تازه بیان نمود . در پایان مراسم جناب آقای دکتر حاج سیّد جوادی رایزن محترم فرهنگی ج.ا.ا. ضمن ایراد بیاناتی از خصوصیات اخلاقی آن مرحومه و تجلیل و سپاس از زحمات بی دریغ ایشان در راه اعتلای فرهنگ و ادب از جمله انشای دیوان یَتَفَجّرُ منه الانهار برای ایشان طلب آمرزش از درگاه خداوند متعال فرمودند.

در اختتامیه مراسم، ضمن پذیرائی از مدعوین، رساله دکتر ای خانم دکتر زبیده صدیقی، تحت عنوان (دیوان سیف الدین اسفرنگی) به همراه بیو گرا فیٔ مختصری از آن مرحومه که در رایزنی فرهنگی تهیه شده بود بین شخصیتهای شرکت کننده توزیع گردید.

دیوان سیف الدّین

اسفرنگی
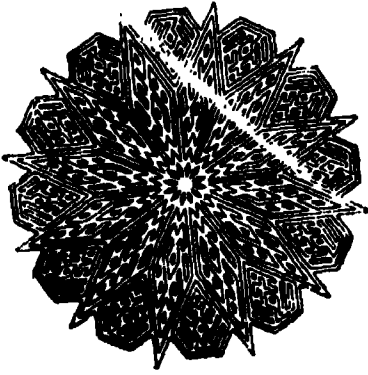
تصحیح و تحقیق

دکتر زبیده صدیقی

مُولتان - پاکستان

وفیات

شمّه ای از زندگانی مرحومه خانم دکتر زبیده صدیقی:

خانم دکتر زبیده صدیقی در پاتیلا (هند) متولد شد و هنگام استقلال پاکستان به ملتان آمد و در همانجا زندگی کرد.

او شاگرد اوّل دوره متوسطه در زبان و ادبیات فارسی، لیسانس در زبان و ادبیات انگلیسی، فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی، فوق لیسانس در زبان و ادبیات اردو (ملتان و لاهور)، دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران بود.

علاوه بر این درجات عالی، تجربه و تبّحر در مطالعه و نگارش و تدریس و شاعری نیز داشت. رسالهٔ دکترای ایشان، شرح حال و نقد دیوان "سیف الدین اسفرنگی" است. و ضمناً اوّلین دانشجوئی بود که در مدت سه سال با کوشش خستگی ناپذیر درس خواند و رساله اش را نوشت و قبول شد و موفّق از ایران با خاطرات خوش به پاکستان بازگشت. آن زمان که در ایران بود، مورد توجّه محافل ادبی و مجالس شعر و هنر قرار گرفت، تا آنجا که شعرش توّسط بزرگان ادب دهان به دهان گشت و بر صفحات مجلاّت زینت بخش گردید.

دکتر صدیقی که برخی از فضلای خاورشناس و ایران، او را "رابعه قدسیه" نام نهاده اند در سرودن شعر فارسی در سرزمین پاك مجّرب و

کار دیده بود. منظور از "رابعه قدسیه" همان رابعه بنت کعب قزداری یا قصداری است که مولد و منشاء او در قصدار بلوچستان بوده است. الحق این نام بر او برازنده و شایسته است. زیرا رابعه بنت کعب قزداری شاعری عارف و آزاد و نیکو سخنی بوده که در اوایل قرن پنجم هجری قمری می زیسته است.

دکتر صدیقی یا "رابعه قدسیه" هم از شاعران و محققان و نویسندگان قرن چهاردهم هجری قمری است که در همان حدود قزدار یا قصدار بلوچستان (پاکستان) روزگار می گذارد. دکتر زبیده صدیقی، شعر فارسی را برای دل خود می گفت، زیرا همانگونه که خودش اظهار می داشت، اگر شعر از میان جان و از ته دل برنخیزد در شنونده یا خواننده اثر نخواهد گذاشت و خیلی زود به وادی نابودی و گمنامی رهنمون خواهد گشت.

ذوق شعر گوئی را زبیده از پدرش به ارث یافت. پدر او - مولوی محمّد صدیق عضو حزب مسلم لیگ بود و در نهضت آزادیخواهی فدا کاریها نموده و دوبار زندانی شد. در تقسیم شبه قاره، کشت و کشتاری سخت در ایالت پنجاب روی داد و همه عزیزان وی در آن قتل و غارت کشته شدند و مولوی محمّد صدیق، با زن و فرزندانش در اکتبر ۱۹٤۷ میلادی به پاکستان مهاجرت کرده و در ناحیهٔ ملتان اقامت گزید. زبیده سال ۱۹٦۷ میلادی ازتهران برای حج خانه خدا به مکه مکرمه مشرف شد.

زبیده دختری بود درویش صفت و دل بسته بشریعت اسلام، قیافه او قلندرانه و طرز گفتار او بزرگانه می نمود. لباس بسیار ساده به تن می کرد و همیشه در فکر خود مستغرق بود. با مردم بسیار کم معاشرت می نمود و

بیشتر به سخنان دیگران گوش فرا داده و خود کمتر سخن می گفت. ولی اگر کسی را شایستهٔ صحبت خود می یافت، ساعتها بدون هیچ احساس خستگی به صحبت می نشست، حرفهائیکه پر از مطالب ادبی و مفاهیم علمی و سخنانی که از ذوق و تلاش و کوشش وی حکایت می کرد و شنونده را مبهوت می ساخت. این وجود بسیار ساده که همیشه یك قیافه سرد به چهره خود داشت. در درونش چه آتشها روشن بود و این قشر خونسردی که بر روی شخصیت خود کشیده بود، در زیر آن چه دریای خروشانی از مهر و محبت وجود داشت. اشعار زبیده انفجار عقده دردناك و بتنگ آمده سکوت زن خاوری است. او زبان گویای زن صامت مشرق بود. در زبان مادری خود شعر نمی گفت و این هم کوشش غیر مستقیم لاشعور شاعر است برای اخفای رازهای درونی که در اجتماع شرق عمومیت دارد. فقط بزبان فارسی شعر می سرود تا در محیط اردو زبان پاکستان همه فهم نباشد. مضامین شعرهای وی همان مضامین عام است که هر کسی را تحت تأثیر قرار می دهد. او روح معانی را در پیکر فارسی برای این زندانی کرده است تا فقط صاحبان نظر بدرك معانی آنها نائل آیند.

از شاعران پیشین به حافظ و سعدی و مولوی و از شاعران جدید به نیمایوشیج، فریدون تولّلی و نادر پور علاقه وافر می نمود. و راجع به شعر کهن و نو نظری صریح داشت، وی محاسن هر دو را در شعر خود جمع کرده و از قیود سرسخت شعر کهن و از بی رویّه بودن شعر نو اجتناب نمود، زبیده مضامین بکر و تازه را در قالب آهنگ و وزن جا داده و جاده میانه روی را

برای خود پسندیده و هیچ وقت از حدّ اعتدال تجاوز نکرده است.

غزلهای وی پراز درد و سوز و گداز است. غیر از غزل و قطعات و رباعیات و دوبیتی ها، گاهی شعرنو هم سروده است. ولی شعر وی وزن و آهنگ دارد و هیچوقت شعرهای منثور نمی سرود. البته شعر آزاد وی گاهی مصرع های کوتاه و بلند دارد.

زبیده یکی از پارسی گویان پاکستانی بود که در شعرهای خود زبان ایران امروزی را بکار می برد و این نهضت ادبی در شعر فارسی پس از تشکیل پاکستان در آن نواحی پیدا شده و مقبول عام گشته است. اکثر پارسی گویان امروز پاکستان می کوشند تا شعرهای آنان برای ایرانیان هم قابل فهم باشد تا مصداق "حدیث اهل دل با اهل دل گو" احساسات درونی خود را به ملّت همجوار و همکیش خود هم بتوانند ابلاغ نمایند و می شود گفت که تا حدّی هم در هدف خود موفق گشته اند و زبیده نشان این موفقیت است.

زبیده روحی بیقرار و رنج دیده داشت و غم در زندگانی وی معنای ژرف و پهناوری پیدا کرده بود. غم در حقیقت مرکز فکر او بود. غم دل وغم جذبه ای پاکیزه که موجب افزایش نشاط زندگی و باعث سرور حیات. در شعرش شادی از غم و غم از شادی می خیزد. او می خواست غم را در نهانخانه دل نگهدارد ولی جذبات و احساسات چنان بر او غلبه می کرد که بی خود حدیث دل بر زبانش جاری می گشت:

هست چندی ای لهیب شوق دامانم بسوخت

سرد شو آخر میان سینه تا جانم بسوخت

مدتی زین سوختن هم لذّتی بردم و لیك

سوخت آنهم سالها این سوز چندانم بسوخت

تابت هر آرزو را تیشه ای کردم بسر

می توان در آتش غم خند خندانم بسوخت

دشمنان سوزند خرمن دشمنان را ای عجب

خرمن جانم زبیده جان جانانم بسوخت

دیوان زبیده، دفتری است از خاطرات و رویاهای او. این شاعر کم نظیر، کیفیات روحی خودش را که در سراسر زندگانی او بر دلش گذشته در شعرش جمع نموده است. شعر زبیده، همچون پرده فیلمی است که خاطراتش برآن نقش بسته است. این بود شمّه ای از سرگذشت "رابعه قدسیه".

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد، هنگامیکه از بیماری این شاعر بزرگ مطّلع گشت در تماس های مکرر خود با خانه های فرهنگ لاهور و ملتان، تلاش فراوان نمود، امّاچه سود، که دست تقدیر اینچنین بود و سرانجام این دوستدار فرهنگ و ادب و شاعر پارسی گوی در تاریخ سوّم ژانویه ۹۳ از میان ما رخت بربست و به جهان باقی شتافت.

روانش شاد

یادش گرامی باد

* * * * * *

قطعۂ مادّہ تاریخ

در رثاء درگذشت مرحومه مغفوره خانم دکتر زبیده صدیقی استاد زبان و ادب فارسی در ملتان در تاریخ ۱۳ دی ماه ۱۳۷۱ھ ش برابر با ۹ رجب المرجّب ۱۴۱۳ھ ق و مطابق با ۳ ژانویه ۱۹۹۳م .

جهان سوزان شده از سوزِ آهت　　زبیده جلوه گر نور نگاهت
زبیده جان دلت غرق محبّت　　شدم من معتکف برخاك راهت
قدیر آباد دل آیینه من　　وهاری روشنی بخش سپاهت
به ملتان گشته دیوان صدیقی　　همان جایی که باشد نغمه گاهت
فقیران عاشقان سینه چاکت　　به قلب تو بود عرش الِهت
همه اشعار تو شور نیستان　　همه ازنی نواز ان جلوه گاهت
زبیده لطف تو از حَدّ فزون بود　　بسوزاند جهان را سوزِ آهت
ربودی جان و دل از هرکه باشد　　به ابروها و چشمانِ سَیاهت
رفیقان ادب شوریدۂ تو　　به شعر آشوب عشق آمد سپاهت
زبیده هستی و از صنف نازك　　و لیکن مردی و شد کج کلاهت
ندیدم بهتر از شعرت زبیده　　سماعِ هر غزل چون روی ماهت
چو از باغ محبّت رخت بستی　　به باغ عشق حقّ گردیده جاهت
مَنَم پیوستۂ شعر صدیقی　　شُدَم کوه از نگاه پَرّ کاهَت
تو از مَن دل ربودی بابیانت　　چو طوفِ کعبه شد پشت و پناهت
«زبیده نایب شیرین سخن» بود　　چو سیف اسفرنگی گشته راهت
۱۳۷۱ھ .ش
«زبیده فخرِ شَهر» علم و عرفان　　به حرف حقّ بُوَد هردم نگاهت
۱۴۱۳ھ .ق
«زبیده ساغر قدرت» بنوشید　　بهشت جاودان شد جایگاهش
۱۹۹۳م

(دکتر محمد حسین تسبیحی

درگذشت مولانا ضمیر الحسن نجفی

در تأثر و تأسّف عمیقی که درگذشت علامه آغا سیّد ضمیر الحسن رضوی نجفی ابن سیّد ابوالحسن عالم و خطیب و نویسنده و مترجم پدید آورده است خود را سهیم می دانیم و از طرف اداره دانش بخدمت خانواده محترم آن مرحوم و مغفور بخصوص به خدمت علامه نسیم عباس رضوی که داماد و معتمد علیه ایشان هستند، تسلیت عرض می کنیم

مولانا ضمیر الحسن نجفی در تاریخ یکم ژانویه ۱۹۱۶م در دهکده ای بنام شاه جیرپور در بخش اعظم گره (یوپی هند) چشم به جهان گشود و پس از پایان دوره های ابتدای و متوسّطه در ناصریه اسکول جون پور و وثیقه عربی اسکول فیض آباد وارد حوزه علمیه لکهنو شد و تحصیلات عالیه خود را در سلطان المدارس و مدرسه ناظمیه به پایان رسانید و از محضر استادان برجسته آن و زمان از قبیل مولانا سیّد حسین، مولانا سیّد محمد سجّاد و مولانا سیّد محمد باقر اعلی الله مقامهم استفاده نموده رهسپار نجف اشرف شد و آنجا از درس آیت الله سیّد ابوالحسن و حضرت آیت الله مرزا محمد حسین نائینی، علامه ضیا عراقی و علامه سیّد عبدالغفار کسب فیض کرد و پس از مراجعت به وطن مالوف در ملتان ناظم مدرسه باب العلوم شد. بعد با همکاری برادر بزرگش حکیم اختر حسین برای نشر و اشاعت دین اسلام در احمد پور سیال جامعة الغدیر را تأسیس نمود و صدها شاگرد را در آن مدرسه پرورش و تربیت نمود.

این دانشمند بزرگ آثار بسیار دارد که از آن «معالم الشریعه» خیلی معروف است. این بزرگ مرد در تاریخ ششم ژانویه ۱۹۹۳م/۱٦ دیماه ۱۳۷۱هـ . ش/۱۲ رجب ۱٤۱۳هـ . ق به سنّ .۸ سالگی از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت. وی داعی جدّی وحدت عالم اسلامی و ساعی صمیمی برای اتحاد تمامی مسلمانان عالم بود و تا دم آخر برای این اهداف مقدّس مبارزه می نمود.

* * * * *

سروده: دکتر محمّد حسین تسبیحی(رهه) ۱۸/شعبان/۱٤۱۳هـ ق
۱۹۹۳/۲/۱=۱۳۷۱/۱۱/۲۱هـ .ش.

قطعه مادّه تاریخ

در رثاء درگذشت مرحوم مغفور مبرور علاّمه آقا سیّد ضمیر الحسن رضوی نجفی طاب ثراه که در تاریخ ۱٦ دی ماه ۱۳۷۱هـ ش برابر با ۱۲ رجب المرجّب ۱٤۱۳هـ ق و مطابق با ٦ ژانویه ۱۹۹۳م در ساعت چهار صبح به رحمت ایزدی پیوست و در «امام بارگاه» کری والا احمدپور سیال به خاک آبدی سپرده شد. رحمة الله علیه رحمة واسعة

ضمیر الحسن مردِ دانای دین　　برفت از جهانِ سُخن آفرین
همُو عالم و عارف خوش گهر　　سخندان و گوینده پاک دین
دریغا که رفت آن امیر علوم　　دل و جان ز فقدان او شد غمین
همان سیّد و سرورِ مردمان　　به خاکِ سیه خفته آمد دفین
ضمیر الحسن جلوه نُور حقّ　　همان روشنی بخش سیف و نگین
چو رفت از جهان آن بزرگ علوم　　حروف جُمل گفته آمد چنین

«ضمیر الحسن لطف احمد» گرفت — به تاریخ شمسیِ ایران زمین
١٣٧١هـ. ش
«ضمیر الحسن کعبه اهل عطا» — ز هجرت شده در بهشت برین
١٤١٣هـ. ق
«ضمیر الحسن ز بده مؤمنین» — به قرآن و تفسیرِ آن شد أمین
١٤١٣هـ. ق
«ضمیر الحسن رُوح شکّر دهان» — به تاریخ میلادی آمد یقین
١٩٩٣م
نسیم الحسن آن ادیب سخن — ازاین خاندان باشد و بهترین
الهی بُود غرق غفرانِ حقّ — ضمیر الحسن روحِ حقّ الیقین
«رها» حمد و قُل با دل و جان بخوان — ضمیر الحسن سیّد المتقین

موت العالِم موت العالَم

با کمال تأسف از اخبار ایران دریافتیم که عالم جلیل القدر آیت الله العظمٰی هاشم آملی،هفتم اسفند ماه ١٣٧١هـ .ش/چهارم ماه رمضان المبارك ١٤١٣هـ .ق/٩٣/٢/٢٦م به دنبال یك بیماری طولانی دارفانی را وداع گفت. فقید سعید یکی از فقها و اعاظم و اساتید حوزه های علمیهٔ نجف اشرف و قُم بود و عمر بابرکت خود را در اشتغال به فقه محمّدی و تدریس و تربیت طلاّب و علما سپری نمود.

ایشان در سال ١٣٢٢ قمری در شهرستان آمل متولّد شد و پس از طی تحصیلات ابتدایی به تشویق یکی از بستگان خود جهت تحصیلات علوم دینی به تهران عزیمت کرد و مورد توجه مرحوم «مدرس» که متولی مدرسه ای که امروزه به مدرسه عالی شهید مطهری موسوم است، واقع شد. ایشان در فرصت کوتاهی ادبیات، منطق و سطوح عالیه را به پایان رسانید. اساتید

وی در این بُرهه مرحوم سیّد محمد تنکابنی و مرحوم میرزا یدالله نظر پاک بوده اند.

فصل نامهٔ دانش ارتحال فقیه جلیل القدر حضرت آیت اللّٰه العظمٰی حاج میرزا هاشم آملی را به محضر مقام معظم رهبری، آیات عظام، حوزه های علمیه، و فرزندان آن مرحوم بویژه آقایان دکتر محمد جواد لاریجانی نائب رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی، دکتر علی لاریجانی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی و دکتر محمد باقر لاریجانی معاونت محترم وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تسلیت می گوید.

بمناسبت در گذشت این عالم جلیل القدر آیت اللّٰه العظمی هاشم آملی مجلس ترحیمی از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد در خانهٔ فرهنگ ایران راولپندی منعقد گردید. علمای اهل تشیع و اهلِ سنّت و دیگر شخصیّتهای مذهبی و علمی و فرهنگی اسلام آباد و راولپندی شرکت جُسته و برای روح پُرفتوح آن بزرگوار آیاتی چنداز کلام اللّٰه را قرآت نمودند و از خداوند متعال علوّ درجات آن فقید را مسئلت نموده و برای خانوادهٔ محترم آن بزرگوار به خصوص فرزندان برومند ایشان از خداوند متعال آرز وی طول عمر باعزّت نمودند.

دکتر غلام رسول خان
دانشگاہ کشمیر۔ سری نگر

شیخ یعقوب صرفیؒ کا دورۂ ایران و وسط ایشیا

سلطان زین العابدین بڈشاہ (۱۴۲۰-۷۰ء) کے پوتے سلطان محمد شاہ فرمانروائے کشمیر کی چوتھی بار تخت نشینی (۹۲۴-۳۴ھ) کے اُس پر آشوب اور طوائف الملوکی کے زمانے میں جب کشمیر پر باھمی نزاع اور جنگ و جدل کے بادل منڈلا رہے تھے سرزمین کشمیر پر علم و فضل اور تقویٰ و تقدس کا ایک ایسا ستارہ جگمگا اٹھا جس نے پورے برصغیر کو منور کیا۔ یہ عظیم اور بیدار مغز عالم باعمل جامع الکمالات حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفیؒ تھے۔ جنکی ولادت ۹۲۳ھ مطابق ۱۵۲۱م میں سری نگر میں ہوئی۔ "شیخ جی" تاریخ ولادت ہے۔ یاد رہے کہ کشمیر میں جو بزرگ ھستیاں گذری ہیں ان میں مولانا صرفی کو اپنا ایک منفرد مقام حاصل ہے کیونکہ وہ بیک وقت ایک عالم دین، فاضل اکمل بلند پایہ فقیہ اور مفتی، اعلیٰ پایہ کے محدث ہونے کے ساتھ ساتھ ایک ولی کامل اور اعلی پایہ کے شاعر اور ادیب بھی تھے علاوہ ازین انکا شمار سیاست کاروں میں بھی ہوتا ہے۔

شیخ یعقوب صرفی کا نام یعقوب اور صرفی شاعرانہ تخلص تھا حضرت ایشان جامع الکمالات، جامی ثانی اور بوحنیفہ ثانی وغیرہ کے القاب سے یاد کئے جاتے ہیں۔ خود اپنے نام اور تخلص کے بارے میں یوں رقمطراز ہیں:

صرفیست تخلصم در ایام
یعقوب ز والد خودم نام
چوں کرد صرف راہ تو نقد حیات خویش
یعقوب را ز عشق تو صرفی شدہ است نام

مؤرخین اور تذکرہ نویس اس بات پر متفق ہیں کہ شیخ یعقوب صرفی کے والد بزرگوار شیخ حسن عاصمی الگنائی بن محمود علی عاصمی الگنائی بن بایزید عاصمی الگنائی شہمیری دور حکومت میں

ایک درباری ہونے کے علاوہ رئیس اور جاگیر دار بھی تھے۔ مولانا صرفیؒ کے جد امجد بایزید عاصمی الگنائی کا تعلق دربار بڈشاہی سے تھا۔ جیساکہ واقعات کشمیر کے بیان سے صاف ظاہر ہے "بایزید عاصمی گنائی جد امجد او (صرفی) در عہد سلطان بڈ شاہ منسلک زمرۂ اہل دربار بود" (۱) اور کہا جاتا ہے کہ اسی بایزید کو بادشاہ نے امیر القوم کے لقب سے بھی نوازا تھا۔ بایزید عاصمی الگنائی کے بعد اس کے بیٹے اور پوتے کا تعلق برابر شاہی دربار سے رہا۔ جہاں تک مولانا صرفی کے نام کیساتھ عاصمی الگنائی نام کا تعلق ہے اس بارے میں یہاں اتنا کہہ دینا کافی ہوگا کہ خاندانی لحاظ سے آپ حضرت عمر فاروقؓ کے فرزند حضرت عاصم کی اولادوں میں سے تھے اور اس نسبت سے آپ عاصمی کہلاتے ہیں اور گنائی کا لقب آپ کے خاندانی اسلاف کو علم و فضل میں ممتاز ہونے کی وجہ سے شاہی دربار سے عطا کیا گیا تھا۔ جیساکہ سطور بالا میں درج ہوا کہ شیخ یعقوب صرفی کے والد شیخ حسن گنائی رئیس اور جاگیر دار تھے۔ اس کے ساتھ ساتھ وہ ایک متقی، دیندار، عالم باعمل اور پرہیزگار آدمی بھی تھے۔ جیساکہ مشہور ہے:

عالمی بودہ است و عابد ہم
صالحی بودہ است و زاھد ہم

شیخ یعقوب صرف کی ابتدائی تعلیم و تربیت اپنے ہی والد کے ہاتھوں ہوئی ابھی مولانا عالم طفولیت میں ہی تھے کہ اپنی خداداد ذھانت اور صلاحیتوں کا مظاہرہ اس طرح کیا کہ سات/ آٹھ سال کی عمر میں ہی قرآن مجید حفظ کرلیا اور اس عمر میں اپنی شاعرانہ صلاحیتوں کا اظہار بھی کیا۔ مثنوی مغازی النبی میں خود لکھتے ہیں:

پدر بسکہ مشفق بمن بودہ است
مرا علم آداب فرمودہ است
بہ تعلیم خود بندہ را کرد خاص
ز تشویش استاد مکتب خلاص
چو در سال ھشتم نہادوم قدم
ز طبعم روان گشت شعر عجم

پدر کردی اصلاح اشعار من
بہ اصلاح بودی مدد گار من (۲)

ان اشعار سے واضح ہے کہ مولانا صرفی کے والد خود شاعرانہ شغف رکھتے تھے گھر پر ابتدائی تعلیم و تربیت حاصل کرنے کے بعد مولانا صرفی کو ملا محمد آنی ہروی (م۔۹۴۸ھ) جو مولانا جامیؒ کے شاگرد رشید بتائے جاتے ہیں، کے تلمذ میں دیا گیا۔ خود مولانا صرفی اس کا اعتراف درج ذیل اشعار میں اس طرح کرتے ہیں۔

سپرد است آنکہ مرا بایکی
کہ بود است از اولیا بیشکی
محمد ورا نام و آنی لقب
زجامی گرفتہ فنون ادب
فن تعمیر بردم از وی بکار
بنوعی کہ گشتم در آن نامدار
معما کہ فکریست نزد خرد
بدیہہ ھمی گفتمی بی عدد (۳)

شیخ یعقوب صرفی نے مولانا آنی کے پاس سری نگر کے شاہی مدرسہ میں کسب فیض کیا۔ مولانا موصوف نے جب صرفی کے شاعرانہ ذوق و شوق کا مشاہدہ کیا تو یہ پیشین گوئی کی کہ عنقریب ایک ایسا زمانہ آئیگا کہ سات آٹھ سال عمر کا یہ لڑکا اپنی علمی قابلیت سے بڑی شہرت پائے گا اس کے علاوہ مولانا صرفی کی ذکاوت، تیز فہمی، خداداد صلاحیت اور فہم و فراست کا مشاہدہ کر کے ان کے استاد مولانا آنی نے انہیں جامی ثانی کے لقب سے بھی نوازا (۵) بلکہ شاعری میں صرفی کا تخلص بھی ان کی ہی تجویز پر رکھا ہے۔
خود صرفی کا بیان ہے:

برسم تخلص بہ نظم کلام
مرا صرفی آن نامور ماندہ نام (۶)

مولانا آنی ھروی کے علاوہ شیخ یعقوب صرفی کی شاعری کا تعلق آخوند ملا بصیر خندہ بھولی (م ۹۴۶ھ / ۱۵۳۹ء) اور ملا میر رضی الدین (م۹۵۶ھ مطابق ۱۵۴۹ء) جیسے بلند مرتبہ استادوں سے بھی رہا۔ ان دونوں اساتذہ سے صرفی نے علوم کے دیگر شعبوں مثلاً منطق نجوم، طب، صرف و نحو، ریاضی، فلسفہ، الٰہیات وغیرہ میں کمال حاصل کیا خود مغازی النبی میں یوں رقمطراز ہے:

شدم در علوم دگر بہرہ گیر
زملا رضی و ز حافظ بصیر
ھمی گفت درس جمیع علوم
چہ طرز خصوص و چہ طرز عموم
بہر فن جزویش ھم صد ضبط
زشعر و معمآ و انشا و خط
چہ گویم ز حافظ بصیری کہ بود
خبردار ز اسرار کشف و شھود
از و علم صوفیہ آموختم
دقیقات عقلیہ اندوختم
فن منطق و اصلاح کلام
بدیع و بیان و معانی تمام (۷)

غرضیکہ مولانا صرفی نے ان جیسے بلند پایہ استادوں کے سامنے زانوئے ادب طے کئے اور بقول خواجہ حبیب اللہ حبی جو شیخ صرفی کے برگزیدہ خلیفہ تھے، مولانا صرفی نے انیس سال کی عمر میں ہی تمام مروجہ علوم و فنون میں مہارت تام حاصل کی:

متبحر چنان شدہ بعلوم
کہ مثالش نشد بکس معلوم

لیک عمرش بنوزدہ چورسید
علم حاصل تمام در دل دید (۸)

انیس سال کی عمر میں تمام مروّجہ علوم و فنون میں مہارت تام حاصل کر کے تہذیب شائستگی اور اعلیٰ تعلیمی معیار میں نام پیدا کیا۔ زمانۂ طالب علمی اور شباب کی آمد آمد یہی وہ زمانہ ہے جس میں کسی خطا کا سرزد ہونا کوئی تعجب خیز نہیں۔ کہا جاتا ہے کہ کسی غلطی کا ازالہ کرنے کے سلسلے میں جسکی اطلاع آپ کے متقی والد کو ہوئی تھی آپ نے توبہ کی اور بعد میں والد نے آپ کو جائیداد کی دیکھ بھال کے سلسلے میں گاؤں بھیج دیا جہاں اس کی جاگیر بتائی جاتی ہے۔ چنانچہ مولانا صرفی کے بعض احباب بھی ان سے ملنے گاؤں پہنچے اور وہاں ایک محفل سماع میں شریک ہوئے۔ یہ محفل جو ان کے متقی والد کی نظر میں ایک غیر شرعی اقدام تھا۔ ان کے والد کو بہت ناگوار گزرا اور پھر سے ان کی تنبیہہ کی جس پر صرفی نے اپنی ندامت کا سخت اظہار کیا۔ چنانچہ اسی ندامت کے شدتِ احساس کی وجہ سے نماز فجر میں شیخ حسین خوارزمیؒ کی نورانی شخصیت صرفی موصوف پر جلوہ گر ہوئی جو اپنے ہاتھ میں تلوار لیے ہوئے تھے اور فرمایا کہ اس بھگوڑے کا پاؤں کاٹ ڈالو۔ خود مولانا صرفی کا بیان ہے کہ میں بے ہوش ہوکر گر پڑا اور میرے پاؤں میں سے خون بہنے لگا۔ اس سارے واقع کی تفصیل خود ہی نقل کر کے لکھتے ہیں۔

ایہاالسالکون این بندہ
کہ بجب وی آمدہ زندہ
گوید احوال خویشتن کاول
بود در دین من ہزار خلل
از کبائر نداشتم پرھیز
توسن بہ جلا و نفسم تیز
در زمانیکہ با حداثت سن
بودم اندر دیار خود ساکن

از علمها که بود فسق و فساد
یکشبی صد ندامتم رو داد
دست به نهاده بر کلام الله
توبه کردم زهر چه هست گناه
بعد یک چندگاه توبه شکست
برد شیطان مرا عنان از دست
بعد ازاں در نماز فجر عیان
گشت بربنده آن امام زمان
داشت تیغی بدست و گفتاری
بزنید این گریز پا را پی
پس از هوش رفته افتادم
شده عقل و شعور بربادم
زخم در پای من عیان بنمود
که ازان زخم خون روان بنمود (۹)

اس کے بعد شیخ حسین خوارزمیؒ کی نورانی شخصیت مولانا صرفی پر کئی بار جلوہ گر ہوئی اور اسے اپنے پاس طلب کیا خود مولانا نے اس واقعہ کو شیخ حسن خوارزمیؒ کی کرامتوں سے تعبیر کر کے لکھا ہے کہ "میں کشمیر اور وہ سمرقند میں تھے۔ آخر کار جب میں سمرقند پہنچا تو شیخ نے اس واقعہ کا بیان خود ہی مجھ سے کیا" خود مولانا صرفی کے بیان سے صاف ظاہر ہے :

بعد ازان چند بار شد ظاهر
سوی خود خواستند بنده را آخر

من بکشمیر و در سمرقند او
عاقبت سوی او نہادم رو
چون رسیدم بخدمتش من زار
آنچہ بر من گذشت کرد اظہار (۱۰)

یہ واقعہ دراصل صرفی کے طریقت اور تصوف کو اپنانے کیطرف ایک غیبی اشارہ تھا۔ علائق دنیوی سے الگ ہوکر اور روحانیت سے فیض پانے کی تشنگی بڑھتی ہوئی دیکھ کر شیخ صرفی نے رخت سفر باندھا۔ والدین اور استاد اگرچہ ابتدا میں مانع آئے لیکن صرفی کے استقلال و استقامت کے پیش نظر انہوں نے آخر کار اجازت دے ہی دی۔ اور نہ صرف مسافرت کی تیاریوں کے سلسلے میں ضروری سامان بھی فراہم کیابلکہ انکے ساتھ کچھ اور ساتھی بھی روانہ کر دیے۔ ساتھیوں کی تفصیل خواجہ جی نے مثنوی مقامات حضرت ایشان میں اسطرح دی ہے:

یک برادر شد است ہمراہ او
شاہ نوروز مرد نام نکو
دیگر آن بودہ صوفی درویش
کہ صفا کیش بود و نیک اندیش
دیگر آن کو کہ اش یوسف نام
کہ نکوبخت بود و نیک انجام
دیگر آن کو کہ برادر پیر
بودہ بہرام نام بہرہ پذیر
دیگری آن محمد کاکا
ہمرہش بودہ است بہر خدا
این ہمہ چار و پیر ما پنجم
پیر ما آفتاب و شان انجم

ساتھیوں کی تعداد ان اشعار سے پانچ معلوم ہوتی ہے بلکہ خود صرفی سمیت یہ قافلہ چھ

افراد پر مشتمل تھا۔

والدین سے رخصت لیکر اور اپنے ساتھیوں کو ھمراہ کر کے مولانا صرفی موسم سرما میں بانہال اور سیالکوٹ، ملتان، لاھور، کابل، بدخشان، بلخ اور غورستان وغیرہ مقامات کو طے کرتے ہوئے سمرقند میں جوانکی منزل تھی پہنچ گئے۔

اس طرح مولانا صرفی نے کشمیر اور وسط ایشیا کے اُس خطہ، جو کہ ان دنوں علوم و ادب، تہذیب و تمدن ثقافت اور روحانی اقدار کا گہوارہ تھا، کے مابین باھمی رشتوں کو مزید مستحکم کرنے اور آپس کے تہذیبی، تمدنی اور ثقافتی رشتوں کے علاوہ روحانی اقدار کو فروغ دینے کے سلسلے میں اس مشن کو جاری رکھنے کیلئے اپنا فریضہ انجام دیا۔ جسکی داغ بیل آٹھویں صدی ھجری میں حضرت سید بلبل شاہ ترکستانی اور میر سیّد علی ھمدانیؒ اور ان کے دیگر رفقاء نے وقتاً فوقتاً ڈالی تھی۔

سمرقند پہنچ کر مولانا صرفی اپنے مرشد کی خانقاہ کے دروازے پر آکر بیٹھ گئے۔ اور اندر جانے کی جرأت نہ کی۔ مرشد نے نہایت نوازش اور عنایت سے کام لیکر صرفی کو پاس بلایا اور نہایت مشفقانہ رویے سے احوال پرسی کی۔ مرشد طریقت کے سات برگزیدہ خلیفے تھے جو سالکوں کی تربیت کرنے پر مامور تھے، آکر حاضر ہوئے اور اس بات کیلئے منتظر رہے کہ دیکھتے ہیں کہ اس نووارد کی تربیت کس کے سپرد ہوتی ہے۔ مخدوم اعلم شیخ حسین خوارزمی نے فرمایا کہ اس نوجوان کا کام ہی علیحدہ ہے اس کو مجھ پر چھوڑ دو۔ اس طرح سے خود شیخ حسین خوارزمی نے مولانا صرفی کی تربیت اپنے ذمہ لے لی اور بقول خود:

بار چوں در خدمت او یافتم
روی دل از غیر خدا تافتم
چون نظرے کرد باین خاکسار
زورقم آمد محیط از کنار (۱۲)

شروع شروع میں مرشد نے جنگل سے لکڑی لانے کا کام آپ کے ذمہ رکھا جاڑے کے موسم میں چلہ کشوں کے غسل خانوں کو صاف کرنے کے کام پر مامور کیا۔ جب مولانا صرفی

نے یہ مفوضہ خدمت بوجہ احسن ادا کی تو مخدوم اعلم نے مولانا کو اپنی ذاتی توجہ سے سلوک کی منزلوں کو سخت محنت و ریاضت سے طے کرایا اور انکو عرفان کے مطلوبہ اور مخصوص درجوں تک پہنچایا بقول صرفی:

تعجب مکن گر مرا نیز پیر
در اندک زمان ساخت روشن ضمیر
چہ روشن ضمیری کز روی زمین
شد از ہر قوم روشنائی گزین
چو شمع ھدایت برافروختم
بستی را بیروانگی سوختم (۱۳)

پھر مرشد کی مہربانیاں اور نوازشیں بڑھتی گئیں اور خط ارشاد اور خرقۂ خلافت سے صرفی کو نوازا:

عاقبت داو خط ارشادم
آنکہ کردہ بدست خویش رقم
خرقہ ای ھم مرا عنایت کرد
شکر آن بندہ ھم بجا آورد (۱۴)

مولانا صرفی کو والدین کی فرقت اور کبھی وطن کی یاد ستاتی تھی۔ اپنی پیر و مرشد سے سلسلہ کبرویہ میں خط ارشاد حاصل کرنے کے بعد وطن (کشمیر) واپسی کی اجازت چاہی۔ اجازت عطا ہوئی اور کشمیر واپس لوٹے "مقامات حضرت ایشان" کے مصنف خواجہ حبی کے بقول کہ "آخر پر حضرت پیر کے حکم سے کشمیر کی جانب روانہ ہوئے اور خود خواجہ نے مکۂ مکرم کی جانب عزم سفر کیا۔ مولانا صرفی نے کچھ منزلوں تک اپنے مرشد کا ساتھ دیا تب مرشد نے آپ کو الوداع کرتے ہوئے کہا کہ جاو اگر توفیق ہو تو دوبارہ شوق سے آسکتے ہو:

عاقبت من بحکم حضرت پیر
کردہ ام رو بخطۂ کشمیر

خواجہ کردہ است نیز عزم سفر
بشوی مکۂ مکرم در
منزلی چند رفتمش ھمراہ
خواجہ ام کرد الوداع آنگاہ
گفت روکن بخطۂ کشمیر
در سیاحت مکن توھم تقصیر
بعد ازان گرتو دیدہ ای توفیق
پیش من آی زود از تشویق (۱۵)

کشمیر لوٹنے پر مولانا صرفی نے یہاں ایک خاص مدت تک قیام کیا حیات صرفی کے مصنف کے بقول مولانا نے شیخ سلیمان کشمیری کی بنا کردہ خانقاہ در گجن میں توقف فرمایا (۱۶) اور یہاں طالبانہ راہ حق کو اپنے فیض سے نوازتے رہے اور رشد و ھدایت میں منہمک رہے۔

کشمیر میں ایک خاص مدت تک قیام کرنے اور طالبان راہ حق کو فیض پہنچانے کے بعد مولانا صرفی کو اپنے پیر و مرشد کا شوق دامن گیر ہوا اور دوسری بار عازم سفر ہونے خواجہ حبیب اللہ حبی کے بقول کہ " جب مولانا صرفی ایک خاص مدت تک کشمیر میں قیام پذیر رہے اور اپنے مرشد کے شوق دیدار کیلئے عازم سفر ہونے تو ھندوستان کی راہ لیکر گجرات میں ایک کشتی پر سوار ہوئے اسی دوران اپنے مرشد کو ایک واقعہ میں دیکھا جس نے یہ بشارت سنائی کہ ابھی تمہارا وقت پانی پر جانے کا نہیں ہے بلکہ تم خراسان کی جانب روانہ ہو جاؤ اور اس طرح سے ہمارے شیخ دین خراسان کی جانب متوجہ ہوئے (۱۷)"

اپنے پیر و مرشد سے بشارت پاکر مولانا صرفی عازم خراسان ہوئے۔ اپنے سفر خراسان اور دیگر وسط ایشائی ممالک کی سیاحت کے دوران اپنے پیر سے ملنے یا کسی اور آگاھی پانے کا اشارہ نہ ہی مولانا صرفی کی کسی منظوم و منثور تصنیف اور نہ ہی خواجہ حبیب اللہ حبی کی مقلمات حضرت ایشان "جیسی مثنوی سے ملتا ہے۔

بہر حال مولانا صرفی کے عازم خراسان ہونے کیساتھ ہی ان کے دورۂ ایران اور بعض اھم وسط ایشیائی علاقوں کی سیاحت کیساتھ ہی ان کے اس طویل سیر و سفر کا آغاز ہوتا ہے جسکی

شروعات پہلے ہی ابتدائی سفر سمرقند سے ہوئی ہے۔ جسکے بارے میں خود ان کی مثنوی مغازی النبی، خواجہ حبی کی مثنوی مقامات حضرت ایشان اور دوسرے تذکرے شاھد ہیں۔ اگر مولانا کے اس طویل سیر و سفر کے بارے میں قلم اٹھایا جائے تو ایک الگ کتاب درکار ہوگی۔ چنانچہ یہاں پھر ہم اختصاراً مولانا صرفی کے دورۂ ایران اور وسط ایشیا کے بعض اہم علاقوں کی سیاحت تک ہی اپنے اس مقالہ کو محدود رکھیں گے۔

وسط ایشائی خطہ میں کابل کو اُس زمانے میں اپنا ایک منفرد مقام حاصل تھا۔ چنانچہ مولانا صرفی کے عازم خراسان ہونے کے ناطے کابل انکا اھم پڑاو رہا یہاں جن اھم شخصیات سے وہ متعارف ہوئے اور جنکی صحبتوں سے فیض حاصل کیا ان میں میر محمد مجذوب، سید عبد اللہ، علامہ جلال الدین دوآنی، قاضی ابوالمعالی اور علاوالدین لاری قابل ذکر ہیں۔ کابل سے مولانا صرفی طالقان وارد ہوئے۔ اور وہاں سے ہوتے ہوئے بدخشان جیسے مشہور اور اہم علاقہ کی سیاحت کی. یہاں جن بزرگوں کی صحبتوں سے فیضان پایا ان میں شیخ محمد علی اھمیت کے حامل ہیں۔

مولانا صرفی نے قندوز میں درویش محمد امین قندوزی، پشک میں شیخ شمس الدین پشکی رستاق میں شیخ نعمت اللہ اور اسی مقام پر مولانا نور الدین جعفر بدخشیؒ کی قبر کی زیارت کرنے کے علاوہ حضرت امیر کبیرؒ میر سیدؔ علی ہمدانیؒ کی بنا کردہ خانقاہ کی بھی زیارت کی اسکا تذکرہ خود اس طرح کرتے ہیں۔

برستاق ازان بحر ذوق شہود
کہ او را علم نعمت اللہ بود
دران خانقاہ فلک دستگاہ
کہ ھست از علی ولایت پناہ
بکشف حقایق رسیدم بکام
کشیدم می عشق را جام جام
ھم از روضۂ نور الدین جعفرم
رسید است فیضی کہ شد رہبرم (۱۸)

شاید مولانا شیخ یعقوب صرفی پہلے کشمیری فرد ہیں جنہوں نے کولاب میں حضرت امیر کبیرؒ کے مزار پر انوار اور انکے اسلاف و اخلاف کی زیارت کی اور اپنی قوم کیطرف سے عقیدت کا خراج

نذر کیا اور چنانچہ اس کا تذکرہ درج ذیل اشعار میں یوں کرتے ہیں۔

بکولاب ابد الیم رونمود
باسرار پنہان کنبہ وجود
مشترف شد انجا فقیر حقیر
بطواف مزار امیر کبیرؒ
مزار پر انوار سیّد علی
کہ ہستم بجان بندہ آن ولی (۱۹)

بلخ میں مولانا جامی کے روضہ سے نور ہدایت پاکر مولانا صرفی نے وہاں زاہد بلخی اور حاجی محمد دوستخان کے علاوہ قاضی صالح، خواجہ خور داود شیخ ابوالخیر کی صحبتوں سے بھی استفادہ کیا۔

بخارا میں بعض عارفان باکمال جن میں جلال ولی، شیخ ناصر، محمد کبک شامل ہیں، سے ملاقی ہوئے۔ اس کے علاوہ شیخ سلطان اُوبہیؒ کا مصافحہ بھی حاصل کر لیا جو دو پشتوں سے شیخ ابوسعید معمر حبشی تک جا پہنچتا ہے۔ بخارا میں ہی خواجہ نقشبندؒ کے روضۂ انور کی بھی زیارت کی:

شد از روضۂ خواجہ نقشبند
زنقش ازل لوح دل بھرہ مند
مرا روضۂ خواجہ نجدان
عیان ساختہ راز ھای نہان (۲۰)

علم و ادب، تہذیب و تمدن کے ان دو شہروں کی سیاحت کے بعد مولانا شیخ یعقوب صرفی سمرقند تشریف لے گئے۔ جہاں پر احمد جنید، شیخ درویش سیّد خلیل اور سیّد خلیل قراکولی

جیسے صاحبان باکمال کے علاوہ خواجہ مکنگی اور جامی محمد پنبہ دوز سے سلسلہ نقشبندیہ کا اجازت نامہ حاصل کیا اور خط ارشاد سے بہرہ ور ہوئے۔

شد از نقشبندیہ ام دل فروز
بنور خدا حاجی پنبہ دوز
شد از خواجگی ھم دلم بہرہ مند
کہ او نیز بود از صف نقشبند (۲۱)

شہر تاشقند کی سیاحت کے دوران شیخ محمد حسین جیسے عارف باکمال سے ملاقات کی۔
اپنے وقت کے ان اھم علمی و ادبی، ثقافتی، روحانی مراکز کے دورہ کے علاوہ جن دیگر اھم علاقوں کی سیاحت کی ان میں شہر سبز، اند جان، شہر یش، شہر کاف اور شہر وزیر کے نام قابل ذکر ہیں۔

مولانا شیخ یعقوب صرفیؒ نے شہر سبز میں شیخ محمد صادق، اند جان میں سید محمد امین، شہر یس میں شیخ احمد بشوی کے مزار پُر انوار کی زیارت کی۔ شہر کات میں شیخ عباس کے دیدار سے مشرف ہوئے۔ شہر وزیر میں شیخ جامی محمد کے روضہ کی زیارت کی جو شیخ حسین خوارزمی کے روحانی پیشوا تھے۔ شہر خیوق میں شیخ مقصود سے ملاقات کرنے کے علاوہ شیخ نجم الدین کبریٰؒ بانی کبروی سلسلہ کی بناکردہ خانقاہ میں چلہ کشی بھی کی۔ اسکا تذکرہ خود یوں کرتے ہیں:

شد از شیخ مقصود در خیوقم
بکام آنچہ مقصود بود از حقم
در آنخانقاہ سپہر آستان
کہ از شیخ کبریٰ است تا این زمان
نشستم من از صدق یک از اربعین
در آن اربعین خادمم حورعین (۲۲)

شہر خیوق سے خوارزم میں وارد ہوئے۔ جو شیخ یعقوب صرفیؒ کے روحانی پیشوا کا آبائی شہر تھا۔ اس شہر میں بعض عارفان باکمال کی صحبتوں سے کسب فیض کرنے کے علاوہ شیخ نجم الدین کبریؒ کے روضہ کی بھی زیارت کی۔ اسکا تذکرہ خود ہی یوں کرتے ہیں۔

زخیوق بخوارزم کردم گذر
بسی گشتم از اهل آن بهره ور
مزارات آن فیضهای عظیم
مرا داد در راه امید و بیم
خصوصاً مزار شهه عارفین
امام هدی نجم دنیا و دین (۲۳)

خوارزم کی سیاحت کرنے کے بعد مولانا شیخ یعقوب صرفیؒ ایران کے مشہور و مقدس شہر مشھد میں وارد ہوئے۔ جہاں حضرت امام رضاؑ کے روضہ پر انوار سے مستفیض ہوئے۔ امام کے روضہ کی زیارت کے ساتھ ہی ایک کرامت کے عینی شاھد بھی ہیں جو کہ ایک نابینا عورت آفتی کے ساتھ پیش آیا۔ چنانچہ اس واقعہ کی پوری تفصیل اس طرح خود ہی بیان کی ہے۔

به مشهد شدم مستفیض از امام
علی ابن موسیٰؑ امام امام
امام رضاؑ شاه عالم مدار
غلامش چو معروف چندین هزار
رفیقیم در آن سیر بوده زنی
زنی نئی که خوش مرد شیر افگنی
لقب آفتی و به طبع لطیف
شده آفت بر وضع و شریف
ولی بود اعمی و عیب عمیٰ
نبودیش مانع زفیض خدا

بسی بود خوشگوی در شاعری
نمودی درین فن فن شاعری
من و او در آن گنبد پر صفا
کہ آنجاست قبر امام ھدیٰ
شبی بگذرانیدیم باھم تمام
کہ خواھیم فیضی ربود از امام
ولی او بناگاہ سردر سجود
پنھاد در آن سجدہ خوابش ربود
موذن زمانی کہ در بامداد
ندا چون خروس سحر گاہ داد
از انخواب برخاست بینا شدہ
بنور بصر چشم او وا شدہ
دو چشم از غبار عمیٰ صاف و پاک
بکحل الہی عجب سرمہ ناک
چوبینا شدہ آنچنان دیدمش
ز احوال آنخواب پرسیدمش
بگفتا کہ من خود ندیدم امام
کہ بود اوپس پردۂ سرخ فام
من این چشم برپردہ مالیدمی
ز رنجوری خویش نالیدمی
خطاب از ادب کردمی یا امام
ھمی گفتمی دمبدم یا امام
شدم باز بیدار و بینا دو چشم
بعین بصارت شدہ و دو چشم (۲۴)

مشہد مقدس کی زیارت کے بعد مولانا صرفی شہر جام میں وارد ہوئے اور شیخ احمد جامی سے ملاقات کرنے کے علاوہ حضرت رسول مقبولؐ کے خرقہ کی بھی زیارت کی:

مرا باطن شیخ احمد نمود
رھی کز، سوی اللہ باللہ بود
ھمانجا کہین بندہ آن خرقہ دید
کہ از خاتم المرسلینش رسید (۲۵)

شہر جام کے بعد ھرات جیسے اہم شہر کا رخ کیا۔ وہاں کے متبرک مقامات کی زیارت کے علاوہ بعض اولیاؤں سے بھی ملاقات کا تذکرہ خود اس طرح کیا ہے:

برون آمد از شرح و بیان
صفات ھرات و مزارات آن
زیارت گہش آمدہ مردہ خیز
زمینش سراسر ھمہ فیض ریز
در آنجا بظاھر زاھل نظر
ندیدم بجز احمد کار دگر (۲۶)

ھرات سے ہوتے ہوئے سبزوار شمنان اور اسفرائن کی سیاحت کی وھاں جن اہم شخصیتوں کی صحبتوں سے کسب کیا انکا تذکرہ خود اسطرح کیا ہے۔

یکی بار من بود در سبزوار
حسن نام بے شک ولایت شعار
بہ سمنان چو بندہ نمود ارتحال
بدیدم یکی را ز اھل کمال
مسمی باسم محمد علی
محمد علی بی ترذد ولی
بس از نکات فصوص الحکم
بلوح بیان کردہ کلکش رقم

سوی اسفرائن چو کردم عبور
علی بود آنجا ز اهل حضور
بسی طالبان حقش هم نشین
بقرب حق از خرمنش خوشه چین (۲۷)

اس کے بعد مولانا صرفی نے کاشان اور قزوین کا سفر کیا۔ جہاں خصوصاً شیخ محمد حسن اور شیخ محمد شریف کی صحبتوں سے کسب فیض کیا۔ معلوم ہوتا ہے کہ شیخ صرفی نے قزوین میں ہی مشہور صفوی حکمران شاہ طہماسپ صفوی (۹۱۹—۸۴ھ) سے ملاقات کرنے کے علاوہ عبداللہ شوستری اور ابوالحسن جیسے لوگوں کی صحبتوں سے بھی مستفیض ہوئے۔ چنانچہ اس ملاقات کے تذکرے کے ضمن میں خود یوں گویا ہیں۔

طهماسپ آنشاه کشور کشا
مرا ساخت آں نامور آشنا
بحالم بسی ملتفت بود شاه
من از صحبتش جسته با حق پناه
توجه بحال من از فخر دین
من از خرمن علم او خوشه چین
بعبد الله شستری بارها
بمذهب بسی رفت گفتا رہا
بسی منتفع گشتم ازبوالحسن
که در فضل او کس ندارد سخن (۲۸)

بعض تذکرہ نویسوں نے شاہ طہماسپ صفوی کے مذہبی تعصب، جبر و استبداد سے کام لینے اور لوگوں کو ناحق قتل کروانے کے سلسلے میں بھی لکھا ہے اور یہ بھی بتایا ہے کہ شیخ یعقوب صرفی جس نے اُسے رواداری اور مساوات کا درس دے دیا جس سے وہ اپنے کام سے پھر گیا

اور توبہ کرلی۔

دراصل یہ واقعہ حسن بیگ داروغہ کیساتھ منسوب ہے جو کہ قندھار کا حاکم تھا خود صرفی کے بیان سے اس بات کی تصریح ملتی ہے۔

حسن بیگ داروغہ پر غضب
مرا معتقد گشتہ بود این عجب
تعجب از آنست کان ترکمان
نبودہ است ھرگز بکس مہربان
بہ پند من از طور خود در گذشت
پشیمان ز رنجاندن خلق گشت (۲۹)

عین ممکن ہے کہ صرفی نے سفر خراسان کے دوران بادشاہ ھمایوں سے بھی ملاقات کی ہو کیونکہ جب ھمایوں بادشاہ شیر شاہ سوری سے شکست کھاکر ایران گیا تو شاہ طہماسپ صفوی کی معاونت و امداد سے ہی دوبارہ ھندوستان کا تحت حاصل کرنے میں کامیاب ہوا تھا یاد رہے کہ ھمایوں بادشاہ تین سال تک ایران میں رہا۔ تذکرۂ ھمایوںؒ اکبر کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے کہ ۹۴۹ھ ھمایوں شاہ طہماسپ صفوی کے دربار میں موجود تھا (۳۰) اور شاہ طہماسپ نے ھمایوں بادشاہ کے حق میں ایک فرمان بھی جاری کروایا تھا۔ بقول صاحب تذکرہ موصوف یہ فرمان ۱۲ ذی الحجہ ۹۴۹ھ مطابق ۱۹ مارچ ۱۸۴۲ء کو رشتہ تحریر میں آیا تھا۔ مؤرخ عبد القادر بدایونی نے ھمایوں پادشاہ کی مولانا صرفی کی نسبت عقیدت و احترام کا اظہار ان الفاظ میں کیا ہے۔

"وھم پادشاہ مغفرت پناہ وھم شاہنشاہی را نسبت بوی اعتقاد غریب بود، بشرف صحبت اختصاص داشتہ و منظور نظر شفقت اثر گشتہ معزز و مکرم و محترم بود و بذل و ایثاری داشت کہ در اقران فوق آن متصور نبود (۳۱)۔

تبریز کا سفر کرنے کے علاوہ مولانا صرفی اراک (ایران) میں بھی وارد ہوئے۔ اور بہت سے صاحبان علم و فن سے ملاقات کا شرف حاصل کیا۔ اراک کا سفر کرنے کے بعد مولانا موصوف

بغداد تشریف لے گئے۔ جہاں بعض اہم لوگوں سے ان کی صحبت رہی۔ اس کے علاوہ وہاں کے مقدس مقامات کی زیارت بھی کی۔ بغداد کا سفر کرنے کے ساتھ ہی مولانا شیخ یعقوب صرفیؒ نے دنیائے عرب میں سیاحت کی غرض سے قدم رکھا۔ اور اسوقت کے عرب سرزمین سے تعلق رکھنے والے صاحبان علم و فن، اولیاؤں اور بزرگ ہستیوں سے شرف ملاقات حاصل کیا اور کسب فیوضات اخذ کئے۔ یہاں طول کلام کے خوف سے ہم مولانا صرفیؒ کی عرب سیاحت سے متعلق صرف نظر کرتے ہیں۔

حیرت ہوتی ہے کہ مولانا شیخ یعقوب صرفی کشمیری (م—۱۰۰۳ھ) نے دسویں صدی ھجری میں یہ طویل سیر و سفر کیسے انجام دیا۔ جبکہ اس زمانے میں دور جدید جیسی سھولیات میسر نہ تھیں۔ ھمیں ان کے عزم مصمم، پختہ یقین، اور استقلال کی داد دینی پڑے گی۔ مولانا صرفی کشمیر کے وہ فرد واحد تھے۔ جنھوں نے اپنا طویل سیر و سفر انجام دیا۔ اپنے اس سفر میں جیساکہ تذکرہ بالا سطور میں درج کیا گیا کہ بعض اھم علاقوں کی سیاحت کرنے کے ساتھ ساتھ وہاں کے متبرک مقامات پر حاضری دی۔ خانقاھوں میں چلہ کشی بھی کی۔ اپنے وقت کے بلند پایہ علماء و فضلا صوفی بزرگوں اور اولیاوں کی صحبتوں سے کسب فیض کیا۔ اس کی صحبتوں اور ملاقاتوں سے نہ صرف انہوں نے کافی فائدہ اٹھایا بلکہ دوسروں کو بھی اپنی صحبتوں سے مالا مال کیا۔ یہی وجہ ہے کہ آج تک وہ جن القاب سے یاد کئے جاتے ہیں جن میں جامع الکمالات، حضرت ایشان، جامی ثانی، بو حنیفہ ثانی وغیرہ خاص طور سے قابل ذکر ہیں یہ ان ہی فیوض کی آئینہ داری ہے۔ حضرت ایشان کا لقب مولانا صرفی کو وسط ایشیا کے بعض اہم علاقوں کی سیاحت کے دوران حاصل ہوا۔ ڈاکٹر صوفی کے بقول "لفظ ایشان ترکستان میں شیخ، مرشد، استاد اور پیر وغیرہ کے معنوں میں استعمال ہوتا ہے اور اس بنا پر لفظ ایشان پیر یا مرشد کی حیثیت سے شیخ یعقوب صرفی کے نام کیساتھ استعمال کیا جاتا ہے۔ اسی طرح سے دیگر شعبوں میں ان کی خدمات کے اعتراف کے نتیجے میں مولانا موصوف کو دیگر القاب سے بھی نوازا گیا۔ کہا جاتا ہے کہ اپنے اس سفر کے دوران انھوں نے بہت سارا قلمی مواد جمع کیا۔ جن میں دینی، ادبی اور دیگر شعبوں سے تعلق رکھنے والی کتابیں شامل تھیں۔ اور کشمیر میں

ایک عظیم کتاب خانے کا قیام عمل میں آیا جو کہ طالبان علم اور دیگر صاحبان ھنر کو مدد پہنچانے کا ایک اہم ذریعہ بنا۔

حواشی و مأخذ

۱۔ واقعات کشمیر چاپی ص ۱۱۰۔۔۔۱۱
۲۔ مثنوی مغاذ النبی از شیخ یعقوب صرفی قلمی ص ۵
۳۔ ایضاً
۴۔ مقامات حضرت ایشان از خواجہ حبی ورق ا/۱۳۱
۵۔ فتحات کبرویہ از عبدالوھاب نوری ورق ب/۲۱۹
اس کے علاوہ واقعات کشمیر ص ۱۱۰۔۔۔۱۱ تاریخ کبیر از محی الدین مسکین ۱۷۱ تذکرہ اولیائے کشمیر ۱۹۲ حیات صرفی ص ۱۸، تحقیقات امیری ورق ب ۱۰۳۱ اور ریاض الاسلام قلمی بھی ملاحظہ ہو۔
رشحات کلام صرفی کے مصنف نے علامہ جلال الدین دوانیؒ کو شرح اشارات ابن سینا اور اخلاق جلالی کا مصنف بتایا ہے (ملاحظہ ہو ص ۲۹) جبکہ پروفیسر براؤن نے اس جیسے مصنف کی وفات ۹۰۸ھ مطابق ۱۵۰۲ء میں لکھی ہے (ملاحظہ ہو ص ۴۴۴ جلد ۲ لٹریری ہسٹری آف پرشیا اس کے علاوہ تاریخ ادبیات ایران رضازادہ شفق ۴۴۶ بھی ملاحظہ ہو۔
ایسا معلوم ہوتا ہے کہ جس علامہ دوانی سے مولانا صرفیؒ نے کابل میں ملاقات کی وہ کوئی اور فرد نکتہ دان دھر گذرے ہیں۔
۶۔ مغازی النبی ص ۹ قلمی
۷۔ ایضاً ص ۹
۸۔ مقامات حضرت ایشان ورق ب/۱۳۰ فتحات کبرویہ ورق/۲۱۹، تذکرۂ اولیای کشمیر ص ۱۹۴ بھی ملاحظہ ہو۔
۹۔ مثنوی مقامات مرشد از شیخ صرفی قلمی ص ۵۶۔۔۔۵۷

۱۰۔۔۔ ایضاً
۱۱۔۔۔ مقامات حضرت ایشان ورق ا-۱۳۶
۱۲۔۔۔ مثنوی مسلک الاخیار ص ۱۵۔۔۔۱۶
۱۳۔۔۔ مغازی النبی ص ۱۰
۱۴۔۔۔ مقامات حضرت ایشان ورق ب/۱۵۷
۱۵۔۔۔ ایضاً ورق/۱۵۷
۱۶۔۔۔ حیات صرفی ص ۲۸
۱۷۔۔۔ مقامات حضرت ایشان ورق ا/۱۵۸
۱۸۔۔۔ مغازی النبی ۱۵
۱۹۔۔۔ ایضاً ۱۰۔۔۔۱۱
۲۰۔۔۔ ایضاً ۱۰۔۔۔۱۱
۲۱۔۔۔ ایضاً ۱۱
۲۲۔۔۔ ایضاً ۱۲
۲۳۔۔۔ ایضاً ۱۲
۲۴۔۔۔ ایضاً ۱۲
۲۵۔۔۔ ایضاً ص ۱۳
۲۶۔۔۔ ایضاً ص ۱۳
۲۷۔۔۔ ایضاً ص ۱۳
۲۹۔۔۔ ایضاً ص ۱۳
۲۹۔۔۔ ایضاً ص ۱۳
۳۰۔۔۔ تذکرہ ہمایون و اکبر ص ۳
۳۱۔۔۔ منتخب التواریخ ص ۶۱۷ بحوالہ شعرائے کشمیر
۳۲۔۔۔ کشمیر از صوفی ۳۹۴ ج اول از راشدی

از ڈاکٹر انوار احمد
زکریا یونیورسٹی، ملتان

مفکر انقلاب ایران۔ ڈاکٹر علی شریعتی اور اقبال کے ذہنی روابط

علامہ اقبال نے اپنے ملّی خاکستر میں جب کبھی دبی چنگاریوں کی بات کی یا تازہ انجم کا فضائے آسمان میں ظہور اپنی پیش بین آنکھ سے دیکھا، یا کھوئے ہوؤں کی جستجو میں کوئی سمت غبار آلود دیکھی تو مسلم نشاۃ الثانیہ کے خواب کی تعبیر پانے پر والہانہ سرشاری کا اظہار کیا، فارسی کو ذریعہ اظہار بنانے کا ایک سبب افغانستان، ایران اور وسط ایشیا کے مسلمانوں سے مخاطبت کی وہ آرزو بنی، جو آج ان علاقوں میں مسلمانوں کی ذہنی اور سیاسی بیداری کے واضح آثار کے حوالے سے اپنی باثمر معنویت واضح کرتی ہے۔

آل احمد سرور کے نام ۱۲ مارچ ۱۹۳۷ کے ایک مکتوب میں اقبال لکھتے ہیں:

""تیموری روح کو اپیل کرنے سے تیموریت کا زندہ کرنا مقصود نہیں، بلکہ وسط ایشیاء کے ترکوں کو بیدار کرنا مقصود ہے"

(اقبال کا ایک غیر مطبوعہ خط، ماہ نو، لاھور، اقبال نمبر ستمبر ۱۹۷۷ص ۳۴۲)

پھر اقبال کے کلام میں ابن یمین، سرمد، بو علی سینا، فردوسی، خیام، فارابی، غزالی، رازی، بابا طاہر عریاں، خواجہ نصیر طوسی، عطار، سنائی، شیخ محمود شبستری، ناصر خسرو، رومی، جامی، سعدی، حافظ، نظامی، خاقانی اور نظیری کے حوالے جس طرح تہذیبی رفیقوں کی اپنائیت کے ساتھ آتے ہیں، اس سے یہ اندازہ بآسانی کیا جاسکتا ہے کہ ایران کے ساتھ اقبال کے قلبی اور ذہنی رشتے کی نوعیت کیا ہے، اس رشتے کی وضاحت اس طرح بھی ہوتی ہے کہ اقبال نے ایم اے اور پھر ڈاکٹریٹ کیلئے جو مقالہ تحریر کیا وہ ایران میں مابعد الطّبیعات کے ارتقاء کے

موضوع پر تھا یہاں یہ وضاحت بھی ضروری ہے کہ اس تحقیق کے نتیجے میں ایرانی ذہن و فکر کے مخصوص رجحانات اور تصوف کے آغاز و ارتقاء کے تاریخی عوامل کے بارے میں جو حقائق منکشف ہوئے وہ تصوف کی حقیقت و ماہیت پر مزید غور و فکر کی بنیاد بن گئے یہی وجہ ہے کہ جب اقبال سے میر حسن الدین نے ۱۹۲۷ میں مقالہ کے ترجمے کی اجازت طلب کی تو اقبال نے اجازت تو دے دی اور یہ فلسفۂ عجم کے عنوان سے ترجمہ ہوا مگر یہ بھی لکھا" یہ کتاب اٹھارہ سال پہلے لکھی گئی تھی، اس وقت سے نئے امور کا انکشاف ہوا ہے اور خود میرے خیالات میں بھی بہت سا انقلاب آچکا ہے، جرمن زبان میں غزالی، طوسی وغیرہ پر علیحدہ کتابیں لکھی گئی ہیں، جو میری تحریر کے وقت موجود نہ تھیں، میرے خیال میں اس کتاب کا صرف تھوڑا سا حصہ باقی ہے، جو تنقید کی زد سے بچ سکے" (فلسفۂ عجم، کراچی، طبع ششم ۱۹۶۹ ص ۹)۔

اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ وہ نہ صرف ایران کی ادبی اور تہذیبی روایت سے آگاہ تھے بلکہ ان کے بارے میں تازہ ترین حوالوں سے بھی آشنا تھے یہی نہیں ایران کے سیاسی نشیب و فراز کے ساتھ ساتھ ان کے معاصر ادبی و فکری رویوں سے بھی ان کی گہری دلچسپی تھی، ۴ اگست ۱۹۹۲ء کو پروفیسر محمد اکبر منیر کے نام ایک خط میں لکھتے ہیں:

" حال کی ایرانی شاعری میں کچھ نہیں، البتہ اس قوم کی بیداری کے شواہد کے طور پر اسے ضرور پڑھنا چاہئے"

(روح مکاتیب اقبال مرتبۂ محمد عبداللہ قریشی اقبال اکادمی لاہور نومبر ۱۹۷۷ ص ۲۵۰)

اسی طرح ۸ مارچ ۱۹۲۷ خان محمد نیاز الدین خان کے نام ایک خط میں لکھتے ہیں:

"زمانۂ حال کے ایران کی نثر پڑھنے کے قابل ہے، نظم میں کچھ نہیں"

(روح مکاتیب اقبال، ص ۳۶۷)

فروری ۱۹۳۶ میں پروفیسر ایم۔ ایم۔ شریف کو اپنے ایک (انگریزی) خط میں لکھتے ہیں:

"دنیائے اسلام بالخصوص مصر و ایران میں ہے اور فلسفہ اب بھی دینیات کے ساتھ زیر مطالعہ ہے"

(روح مکاتیب اقبال ص ۳۵۶)

قاچار خاندان کی حکومت کے خاتمے کے بعد جب رضا شاہ پہلوی اوّل نے اقتدار سنبھالا تو اقبال نے کہا:

پہلوی آن وارث تخت قباد
ناخن او عقدۂ ایران کشاد

مگر کچھ عرصہ بعد انہیں یہ اندازہ ہوتا گیا کہ مغربی استعمار کے غلبے کو مغربی مدنیت و تہذیب کی صورت میں قبول کر کے قومی و ملّی شخصیت کے داخلی قالب کو جیسے مجروح کیا جا رہا ہے اس سے ایرانی ملوکیت سرمایہ دارانہ نظام پر مبنی ایک بڑے استبداد کی نہ صرف پرچھائیں ہو گی، بلکہ ایک روشن فکری روایت بھی اپنے فطری نمو سے محروم ہو جائے گی۔ چنانچہ اقبال جاوید نامہ میں کہتے ہیں۔

بعد مدت چشم خود برخود کشاد
لیکن اندر حلقۂ دامے فتاد
کشتۂ نازِ بتان شوخ و شنگ
خالق تہذیب و تقلید فرنگ
کار آن وارفتۂ ملک و نسب
ذکرِ شاہ پور است و تحقیر عرب
روزگار او تہی از واردات
از قبور کہنہ می جوید حیات
باوطن پیوست و از خود در گذشت
دل بہ رستم داد و از حیدر گذشت
نقش باطل می پذیرد از فرنگ
سرگذشتِ خود بگیرد از فرنگ

اور ایسی کیفیت میں اقبال نے کہا تھا:

نہ مصطفےٰ نہ رضا شاہ میں نمود اسکی
کہ روح شرق بدن کی تلاش میں ہے ابھی

مگر اس خطے کے زرخیز امکانات سے اقبال کی والہانہ وابستگی کی شہادتیں جگہ جگہ ملتی ہیں، خاص طور پر یہ اشعار دیکھئے۔

چون چراغ لالہ سوزم در خیابان شما
اے جوانان عجم جان من و جان شما
غوطہ ہا زد در ضمیر زندگی اندیشہ ام
تابدست آوردہ ام افکار پنہان شما
فکر رنگینم کند، نذر تہی دستان شرق
پارۂ لعلی کہ دارم از بدخشان شما

یا

عجم از نغمہ ہای من جوان شد
زسودایم متاعِ او گران شد
ہجومی بود رہ گم کردہ در دشت
ز آواز درایم کاروان شد

اور سب سے بڑھ کر یہ کہ:

طہران ہو گر عالم مشرق کا جنیوا
شاید کرۂ ارض کی تقدیر بدل جائے

چنانچہ جب ۱۶ جنوری ۱۹۷۹ کو بزعم خویش "ظل الہٰی، آریا مہر شاہ محمد رضا ایران چھوڑ کر بھاگے، عوامی و فکری احتجاج کے ریلے نے امریکہ کے فراہم کردہ ہتھیاروں کے خوف کو بھی بے معنی کر دیا تو اس علاقے میں اپنے سب سے بڑے حواری اس سابق شہنشاہ کو امریکہ نے بھی پناہ نہ دی۔ جس نے ان کے اور ان کے خاندان کے اقتدار کے تحفظ اور تسلسل کا وعدہ

کر رکھا تھا (۱۳ فروری ۱۹۷۹ کو اسی امریکہ نے انقلاب ایران کو "تسلیم" کرنے کا رسمی اعلان کیا) آج انقلاب ایران کے حوالے سے تیسری دنیا بالخصوص عالم اسلام میں یہ سوالات مذہبی، سماجی اور سیاسی علماء کی توجہ جذب کر رہے ہیں:

(الف): کیا کسی بڑی طاقت کا طفیلی بنے بغیر اپنے وطن کا دفاع ممکن ہے؟ معاشی تعمیر و ترقی کا سفر جاری رکھا جاسکتا ہے؟ ریاستی اقتدار اعلیٰ کو داخلی اور خارجی پالیسیوں کی تشکیل کا سرچشمہ بنایا جاسکتا ہے؟

(ب): جو معاشرہ سرمایہ دارانہ صنعتی نظام کی سہولتوں کے ساتھ اپنے مقصد حیات کو منسلک کرلے، اس میں کایا کلپ کی کتنی گنجائش ہو سکتی ہے؟

(ج): اس تناظر میں کہ آج عالم اسلام میں کوئی فلاحی ریاست نہیں، خود مسلم ریاستوں میں مسلمانوں کے بنیادی انسانی حقوق محفوظ نہیں، ملائیت، ملوکیت کے تابع اور مددگار ہے، پیچیدہ ہوتی ہوئی صورت حال کا حقیقی ادراک مذہبی طبقے کی جانب سے ظاہر نہیں ہو رہا، ایران کس حد تک یورپ کی سوشل ڈیماکریٹس ریاستوں کے مقابلے پر قابل رشک تمدنی اور سیاسی نظام وضع کر سکتا ہے؟

د): عرب اور عجم کے روایتی تضاد کو کس طور کم کیا جاسکتا ہے (ایران پر عراق کی خون آشام جارحیت اور مسلسل رسنے والے زخم دینے کے بعد جبکہ بیشتر عرب ممالک نے عراق کا ساتھ دیا اس پر حج بیت اللہ کے موقع پر ایرانی حجاج کے اجتماعی قتل/ تشدد کا سانحہ مستزاد ہے) ایرانی تہذیب کا خم (ماقبل اسلام) جو صدیوں سے پروان چڑھانے والی ایرانی قوم پرستی کی اساس رہا ہے، کس طرح بقول اقبال حجازی کو قبول کر سکتا ہے؟ یا پھر عربی اسلام اور ایرانی اسلام کے طور پر علاحدہ کیمپ عالم اسلام کی توجہ اور شرکت کیلئے ہوں گے؟

ہ) مسلمانوں میں فرقہ واریت کے پیچھے تاریخی اور فکری حقائق و مسائل کارفرما ہیں، مگر انہیں استحکام بخشنے اور مسلمانوں کو جارحانہ اور متشدد انداز میں ایک دوسرے کے خلاف صف آرا کرنے میں فروعی عقائد میں غلو سے کام لینا مُلّاوں کی جانب سے تاریخ اور عقیدے

کو مسخ کرنا اور سادہ لوحوں پر اپنے اقتدار کو دوام بخشنے کی خواہاں قوتوں کا عمل دخل زیادہ ہے ایران، انقلاب کے بعد کس طرح مسلمانوں کے نسبتاً اقلیتی فرقے کے مقابلے پر اکثر مسلمانوں کیلیئے جاذب قلب و نظر بن سکتا ہے؟

انقلاب دراصل حکمرانوں کی تبدیلی کا نام نہیں اور نہ اس کے گواہ مخصوص لمحے یا کیلینڈر کی متعین تاریخیں ہیں بلکہ ایسے مسلسل ذہنی تجربات و اکتسابات سے عبارت ہے جو کسی قوم کے داخلی قالب کی متواتر تبدیلی کو نتیجہ خیز بناتے ہیں، آج انقلاب ایران کے حوالے سے عالمی سیاست، معیشت اور فکر میں (بعض اندیشوں کے باوجود) بنیادی تبدیلیوں کے امکانات پیدا ہو چکے ہیں، خاص طور پر پاکستان، افغانستان، وسطِ ایشیا کی مسلم روسی ریاستوں اور چین کے ساتھ ایران کے بڑھتے روابط اقبال کے خوابوں کی جھلک دکھاتے ہیں۔ انقلاب ایران میں ایک فکری کردار اقبال کا بھی ہے جسے اجاگر کیا جانا چاہئیے مگر اس مبالغے اور سنسنی خیزی کے ساتھ نہیں جو ہماری جذباتی ضرورت بن گئی ہے، میں اپنے دعویٰ کہ انقلاب ایران میں ایک فکری کردار اقبال کا بھی ہے، کے ثبوت میں بعض شواہد پیش کرتا ہوں:

الف) اقبال کے کلام پر ایران میں پہلے بھی توجہ دی جاتی تھی، مگر قیام پاکستان کے بعد، پاکستان کے قومی شاعر کا فکر و فن ایرانیوں کیلیئے زیادہ جاذب نگاہ ہوا، ملک الشعراء بہار اور دیگر شعراء نے اقبال کو منظوم خراج تحسین پیش کیا اور ایرانی علماء نے بھی اقبال کے فن اور فکر کے مختلف گوشوں کو اجاگر کیا (تفصیل کے لئے دیکھئے ڈاکٹر سلیم اختر کی مرتبہ کتاب ایران میں اقبال شناسی کی روایت، سنگ میل، لاہور، اگست ۸۳)

ب) ایران کا ایک باغی شاعر محمد یگانہ آرانی جب لندن میں بیٹھ کر اپنا مجموعہ کلام"دروغ بزرگ"کے نام سے سائیکلو سٹائل کرا کے تقسیم کرتا ہے تو اسے معنون اقبال کے نام کرتا ہے۔

(ایران میں اقبال شناسی کی روایت ص ۱۱۳)

اسی سے ظاہر ہوتا ہے کہ انقلاب ایران کیلئے جد وجہد کرنے والوں کیلئے اقبال کا نام اور کلام

کس طرح ذہنی وجذباتی تحریک کا موجب بنتا ہے۔
(ج): ایسی شہادتیں موجود ہیں کہ ایران کے انقلابی اجتماعات میں دیگر مشاہیر انقلاب ایران کے ساتھ شرکاء نے اقبال کی بھی تصویر اُٹھار کھی تھی۔
(د): مفکر انقلاب ایران ڈاکٹر علی شریعتی نے نہ صرف اقبال سے فیض کشی کا اعتراف کیا ہے۔ بلکہ ما و اقبال کے نام سے ان کی ایک کتاب اور دیگر تقاریر بھی ملتی ہیں جن میں روح عصر کے ادراک اور مسلم نشاۃ الثانیہ کیلئے اقبال کے نقطۂ نظر کی وضاحت محبت اور عقیدت کے ساتھ کی گئی ہے۔

یہاں ضروری ہے کہ ڈاکٹر شریعتی کا سوانحی خاکہ پیش کر دیا جائے، وہ ۲۳ نومبر ۱۹۳۳ کو سبزوار صوبہ خراسان میں پیدا ہوئے، ٹیچرز کالج مشہد سے تعلیم حاصل کرنے کے بعد ۱۹۵۲ء میں ایک ٹیچر کے طور پر مشہد کے نواح میں قصبہ احمد آباد میں اپنے فکری منصب کا آغاز کیا ۱۹۵۶ میں مشہد یونیورسٹی کے شعبۂ علیات میں داخل ہوئے۔ ۱۹۵۷ میں قومی مزاحمتی تحریک کے رکن کے طور پر اپنے والد اور دوسرے اراکین سمیت گرفتار ہوئے اور چھ مہینے قزل قلعہ میں قید کر دیئے گئے ۱۹۶۰ء میں فرانس آکر الجزائر کی تحریک آزادی کے سرگرم رکن کے طور پر نمایاں ہوئے افتادگان خاک، کے خالق فرانز فینن سے گرمجوش قربت رہی اگرچہ اپنے ایک لیکچر "ہم کہاں سے آغاز کریں" (ویژن لاہور جلد ۱، شمارہ ۴ اپریل ۱۹۹۰) میں ڈاکٹر شریعتی کہتے ہیں " فرانز فینن جسے میں ذاتی طور پر جانتا ہوں اور میں نے جس کی کتابوں کے فارسی تراجم کیے ہیں وہ سماجی تحریک میں مذہب کی مثبت اعانت کے بارے میں پر امید نہیں تھا تا آنکہ میں نے اسے اس امر پر مائل کیا کہ ان چند معاشروں میں جہاں مذہب تہذیب میں اہم کردار ادا کرتا ہے مذہب اپنے وسائل اور نفسیاتی اثرات کے حوالے سے روشن فکر شخص کا معاون ہے کہ وہ اپنے معاشرے کو اسی منزل کی جانب گامزن کرے، جسکی طرف خود فینن اپنے معاشرے کو اپنے غیر مذہبی وسائل کے ذریعے لے جا رہا تھا۔ (ص ۲۴)

تحریک آزادی میں اسی لاکھ افراد کی جانوں کا نذرانہ پیش کرنے والے مجاہدین کی حمایت پر کمربستہ ہونے والے ڈاکٹر علی شریعتی ۱۹۶۱ میں پیرس میں قید کر لئے گئے۔ بہر طور عمرانیات اور تاریخ مذاہب کے شعبوں میں ڈاکٹریٹ کی دو ڈگریاں حاصل کرنے کے بعد وہ ایران واپس آئے تو ترک ایران سرحد پر گرفتار ہوئے اور کئی ماہ تک قید میں رہے، ۱۹۶۵ میں مشہد کے ایک گاؤں کے ایک ہائی سکول میں مدرس کے طور پر کام کا آغاز کیا آخر کار مشہد یونیورسٹی میں اسٹنٹ پروفیسر کے طور پر ملازم ہوئے مگر طلبہ میں ان کے خیالات کی مقبولیت کے باعث انہیں یونیورسٹی سے جبری طور پر ریٹائر کر دیا گیا ۱۹۶۷ سے ۱۹۷۳ تک انہوں نے مشہد حسینیہ ارشاد، تہران اور دیگر مراکز میں خطبات کا سلسلہ شروع کیا اور یہ ان کی زندگی کا زرخیز دور تھا ستمبر ۱۹۷۳ میں حسینیہ ارشاد بند کر دیا گیا اور ایرانی خفیہ پولیس ساواک نے شریعتی کی تلاش میں ناکام رہنے کے بعد ان کے معمر والد کو گرفتار کر لیا جس پر شریعتی نے اپنے آپ کو پولیس کے حوالے کر دیا چنانچہ ۱۸ ماہ تک قید تنہائی کاٹی ۱۹۵۰ سے ۱۹۷۷ تک انقلابیوں کی طرح راتوں کو سرگرم عمل رہنے اور خفیہ طریقے سے صبح تک دوسرے لوگوں کے گھروں میں خطبات دیتے۔ ۱۶ مئی ۱۹۷۷ء کو وہ یورپ منتقل ہوئے اور تین دن بعد بھیس بدل کر لندن میں داخل ہوئے۔ ۱۹ جون ۱۹۷۷ کو ایسے پراسرار حالات میں لندن میں مردہ پائے گئے کہ اس گمان کو تقویت ملتی ہے کہ ساواک نے برطانوی اینٹلی جینس سروس کی مدد سے انہیں ہلاک کیا (سوانحی خاکہ ماخوذ از ویژن لاہور جون ۱۹۸۹ اور اپریل ۱۹۹۱ کے شمارے)

ان کی نمایاں تصانیف حسب ذیل ہیں:

۱- دانشور اور اس کی ذمہ داری ۲- اسلام کی تفہیم کے نقطہ ہائے نظر

۳ براہیمی مذہب میں فلسفہ تاریخ ۴- تہذیب اور آئیڈیالوجی

۵- یاد منانے اور یاد دہانیوں کا انقلابی کردار ۶ عمرانی مکاتب اور مذاہب کی تاریخ ۷- ابوذر غفاری ۸ حسین وارث آدم ۹- اگر علی نے ہاں کہا تھا ۱۰ علوی شیعیت اور صفوی شیعیت ۱۱- سائنسی علوم میں طریق کار ۱۲- ذات کے بغیر انسان ۱۳ -نشاۃ الثانیہ کی معاشی

اور طبقاتی جڑیں ۱۴ - انسان کے چار زندان۔

ھ) اقبال نے اپنی ایک ابتدائی نظم "زہد اور رندی" میں ایک مولوی سے اپنے بارے میں یہ کہلوایا ہے:

ہے اس کی طبیعت میں تشیع بھی ذرا سا
تفضیل علی ہم نے سنی اس کی زبانی

ڈاکٹر افتخار احمد صدیقی اپنی کتاب عروج اقبال (بزم اقبال لاھور جون ۱۹۸۷) میں اقبال کی ابتدائی تخلیقی ذہنی زندگی کے حوالے سے لکھتے ہیں "اس دور کے کلام اور بعض واقعات سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ اقبال اس زمانے میں اہل بیت رضوان اللہ علیہم سے خاص عقیدت رکھتے تھے اس رجحان نیز اپنے ادبی ذوق کے تقاضے سے وہ اپنے دوست میر نیرنگ کے ساتھ ان مجالس عزا میں ضرور شریک ہوتے ہوں گے جو قزلباش خاندان کے ممتاز روساء نواب فتح علی خاں اور نواب محمد علی خاں کے زیر اہتمام چوک مفتی میں منعقد ہوا کرتی تھیں۔۔۔۔ غالباً انہی محفلوں سے متاثر ہو کر اقبال اس زمانے میں صنف مرثیہ گوئی کی طرف متوجہ ہونے اور مرثیہ گوئی میں ایک نیا اسلوب اختیار کرنے کا منصوبہ باندھنے لگے۔ (ص ۵۴ واقعات کربلا کو ایسے رنگ میں نظم کروں گا کہ ملٹن کی (PARADISE REGAIND) کا جواب ہو جائے۔ مطالعۂ اقبال مرتبہ گوہر نوشاہی لاہور، ص ۲۴)

اقبال ایسی طویل رزمیہ نظم تو نہ لکھ سکے مگر اردو اور فارسی میں انہوں نے شہادت حسین کو نہایت موثر پیرائے میں اپنے فکری نظام میں ایک روشن اور زندہ استعارے کے طور پر برتا ہے، اس کے علاوہ انہوں نے حضرت علیؑ اور حضرت فاطمہؑ کے بارے میں نہ صرف مؤثر اشعار کہے ہیں بلکہ انہیں فقر، علم، پاکبازی اور ایثار کے مظہر کے طور پر اپنے تلمیحاتی نظام میں نمایاں جگہ دی ہے۔ چنانچہ ڈاکٹر علی شریعتی اقبال پر اپنے ایک لیکچر میں کہتے ہیں:

"اہل سنت ہوتے ہوئے بھی وہ اہل بیت کے زبردست مداح ہیں وہ خاندان پیغمبرؐ کے ایک مخلص عاشق اور باخبر و بے ریا دیوانے ہیں ان کا یہ بہت بڑا قرض ہے، جو ہم اہل تشیع کی گردن پر ہے"

(اقبال ڈاکٹر علی شریعتی کی نظر میں از ڈاکٹر خواجہ یزدانی ویژن لاہور جنوری ۹۱ ص ۵۳)

اسی میں وہ اقبال کے بارے میں یہ بھی کہتے ہیں:

"انہوں نے برگسای کی طرح سوچا، رومی کی طرح عشق اختیار کیا سید جمال الدین کی طرح مسلم اقوام کی آزادی کی خاطر استعمار سے ٹکر لی۔ انہوں نے عصر حاضر کے انسان کی خشک زندگی میں عشق و روح پھونکنے کی آرزو کی اور اس دور میں مذہب میں تجدید افکار کے ساتھ ساتھ احیائے اسلام اور اس کی نشاۃ ثانیہ کو اپنا مقصد قرار دیا"

(ایضاً ص ۵۲)

ڈاکٹر شریعتی اقبال کی شخصیت کا جائزہ لیتے ہوئے یہ تک لکھتے ہیں:

"جب میں اقبال کے بارے میں سوچتا ہوں تو مجھے ان کی شخصیت میں حضرت علیؑ کی شخصیت کے اوصاف جھلکتے دکھائی دیتے ہیں، یعنی ایک انسان جو حضرت علیؑ کی مانند ہے لیکن کسی حد تک مناسب کمی بیشی کے ساتھ اور جو بیسیوں صدی کی انسانی استعدادات کا حامل ہے یہ میں اسلئے کہہ رہا ہوں کہ حضرت علیؑ کی شخصیت ایسی ہے جو اپنے نہ صرف فکر اور گفتار کے ساتھ بلکہ اپنے وجود اور زندگی کے ساتھ انسان کے تمام دکھوں، دردوں اور ضرورتوں اور تمام پہلودار احتیاجات کا تمام زمانوں میں مداوا بتاتی اور جواب دیتی ہے۔"

(ایضاً، ص ۵۴)

(و): ملوکیت اور استعمار کے ساتھ ساتھ مغربی صنعتی مدنیت کے فروغ کا مشن سنبھالنے خوش شکل مغربی تہذیب کے بارے میں اقبال کے افکار، اقبالیات سے رغبت رکھنے والوں پر عیاں ہے اسی طرح مسلم نشاۃ الثانیہ کے خواب دیکھنے والا اقبال عصری پیچیدگیوں کے مقابل اسلام کو جامد معتقدات کی تحویل میں دینے کی بجائے زندہ اور متحرک قوت بنانے کا آرزومند ہے، اس کے اشعار خطبات اور خطوط میں سے بکثرت مثالیں فراہم کی جاسکتی ہیں محض مختصر اختیارات اس کے ایک خطے "الاجتہاد فی الاسلام" میں سے دیکھئے یہاں اجتہاد پر زور دینے کے ساتھ ساتھ قلب و نظر کیلئے بعض آزمائشوں سے خبردار رہنے کی تلقین بھی کی گئی ہے۔

"اس (توحید کے) اصول کا تقاضا ہے کہ ہم صرف اللہ کی اطاعت کریں نہ کہ ملوک و سلاطین کی" (تشکیل جدید الہٰیات اسلامیہ از نذیر نیازی (ترجمہ) بزم اقبال لاهور ص ۲۲۷)

اگر اسلام کی نشاۃ الثانیہ ناگزیر ہے جیسا کہ میرے نزدیک قطعی طور پر ہے تو ہمیں بھی ترکوں کی طرح ایک نہ ایک دن اپنے عقلی اور ذہنی ورثے کی قدروقیمت کا جائزہ لینا پڑے گا"

(ایضاً، ص۲۳۶)

"ترک وطن پرستوں نے ریاست اور کلیسا کی تفریق کا اصول مغربی سیاست کی تاریخ افکار سے اخذ کیا اسلام میں یہ صورت حالات رونما ہی نہیں ہو سکتی تھی اسلئے کہ اسلام کا ظہور بطور ایک اجتماع مدنی کے ہوا اور قرآن مجید کی بدولت سے وہ صاف سادہ قانونی اصول مل گئے جن میں یہ زبردست امکانات جیسا کہ تجربے نے آگے چل کر ثابت بھی کر دیا موجود تھے کہ رومیوں کی" دوازدہ الواح" کی طرح انہیں بھی بذریعہ تعبیر و تاویل مزید وسعت دی جاسکے۔"

(ایضاًص ۲۳۹، ۴۰)

"ہم اس تحریک کا جو حریت اور آزادی کے نام پر عالم اسلام میں پھیل رہی ہے دل سے خیر مقدم کرتے ہیں مگر یاد رکھنا چاہیے آزاد خیالی کی یہی تحریک اسلام کا نازک ترین لمحہ بھی ہے، آزاد خیالی کا رجحان بالعموم تفرقہ اور انتشار کی طرف ہوتا ہے۔۔۔۔ عالم اسلام کی قیادت اس وقت جن لوگوں کے ہاتھ میں ہے، ان کا فرض ہے یورپ کی تاریخ سے سبق لیں، انہیں چاہیے اپنے دل و دماغ پر قابو رکھتے ہوئے اول یہ سمجھنے کی کوشش کریں کہ بحیثیت ایک نظام مدنیت اسلام کے مقاصد کیا ہیں"

(ایضاًص ۲۵۲)

" عالم انسانی کو آج تین چیزوں کی ضرورت ہے کائنات کی روحانی تعبیر، فرد کا روحانی استخلاص اور وہ بنیادی اصول جنکی نوعیت عالمگیر ہو اور جن سے انسانی معاشرے کا ارتقاء روحانی اساس پر ہوتا رہے"

(ایضاًص ۲۷۵، ۷۶)

ڈاکٹر علی شریعتی اپنے ایک خطبے "ہم کہاں سے آغاز کریں" میں اقبال کے نقطۂ نظر کی ہی ترجمانی جوش و جذبے اور بلند آہنگی کے ساتھ کرتے ہیں:

"المیہ یہ ہے کہ ایک طرف تو وہ جو گذشتہ دو صدیوں سے ہمارے مذہب کے ٹھیکدار ہیں انہوں نے اسے اس کی موجودہ منجمد حالت میں تبدیل کر دیا ہے اور دوسری طرف ہمارے روشن فکر لوگ جو عصر حاضر اور ہمارے زمانے اور نسل کی ضرورتوں کا فہم رکھتے ہیں مذہب کی فہم سے عاری ہیں۔

دانشور مغالطے سے اسلام سے متحارب ہوئے اور رجعت پسندوں نے اسے عوام کو مدہوش کرنے کیلئے استعمال کیا تاکہ ان کے ذاتی مفادات انتہا کو پہنچ سکیں، باایں ہمہ حقیقی اسلام ان جانا اور تاریخ میں محبوس رہا عوام اپنی منجمد اور محدود روایات میں دفن ہوئے اور دانشور عوام سے علیحدہ ہو گئے اور ناپسند کئے جانے لگے۔"

(تہذیب، جدیدیت اور ہم مترجم و مرتب ڈاکٹر سعادت سعید اقبال شریعتی فاؤنڈیشن لاھور ۱۹۹۱، ص ۱۰۸)

اپنے اسی خطبے میں ڈاکٹر شریعتی نے ان نیم پختہ انقلابی دانشوروں کو بھی آڑے ہاتھوں لیا ہے، جو تضادات کے اجتماع اور انبار سے از خود مطلوبہ تبدیلی کے آرزو مند ہوتے ہیں اور جدلیات کی باطنی تحریک کو اپنی بے عملی کا نعم البدل خیال کرتے ہیں:

"معاصر دانشور عمومی طور پر خیال کرتے ہیں کہ کسی معاشرے میں سرگرم عمل جدلیاتی تضادات ضرورت کے تابع معاشرے کو آزادی اور انقلاب کی جانب آگے بڑھاتے ہیں اور وجود کی ایک نئی حالت کی پیدائش کا باعث ہیں۔۔۔یہ تصور فی الحقیقت ایک بڑے دھوکے سے زیادہ اور کچھ نہیں ہے، کوئی معاشرہ اس بناء پر نہ تو متحرک ہو سکے گا اور نہ ہی اپنی آزادی کی تحصیل کر پائے گا کہ غریب اور امیر کے درمیان المیاتی عدم مساوات اور طبقاتی اختلاف موجود ہیں، غربت اور طبقاتی اختلافات کسی معاشرے میں کسی نئے نظام کی شعوری تخلیق کے بغیر ہزاروں سال تک قائم رہ سکتے ہیں جدلیات کوئی باطنی تحریک نہیں رکھتی۔"

(ایضاً ص ۱۰۳)

اسی طرح استبداد مسلط کرنے کی خواہاں قوتیں جس طرح دلفریب اور دل خوش کن نعرے اور نظریے وضع کر کے انہیں جذباتی اپیل سے مرصع کر کے مقبول عام بنانے کی منظم کوشش کرتی ہے، ڈاکٹر علی شریعتی اس سے متنبہ کرتے ہیں:

"مشترکہ مذہبی اعتقادات اور رسومات کی موجودگی کے بہروپ کے تحت مذہب بھی استحصال زدہ اور استحصالی کے مابین باطل اور مصنوعی رشتوں کی تخلیق کیلئے استعمال ہوتا رہا ہے"

(ایضاً ص ۱۰۳)

"دیگر اقوام کے مقدروں پر حکمران عالمی طاقتیں انسان دوستی کا نظریہ اس لئے استعمال کرتی ہیں تاکہ آباد کاروں اور مغلوب مقامی باشندوں کے مابین جعلی اور باطل رشتے قائم کئے جا سکیں"

(ایضاً ص ۱۰۲)

۱۹۵۰ میں الجزائر میں لوگوں کو منقسم کرنے اور من گھڑت قصبوں کا گرویدہ بنانے اور شمالی افریقہ میں ایک بڑی تباہی کی پریشانی داخل کرنے کیلئے آباد کار طاقتوں نے روس، والٹیر اور مورس ڈیوبرے کے ترقی پسند نظریات کی تشہیر کی یہ نظریات سائنسی ہیں اور قوم پرستی کو اہم گردانتے ہیں، تو ہم پرستی کے اس مرکزی نقطہ نظر کی کہ ہر قوم کو اپنی خود مختار ریاست کا حامل ہونا چاہئیے عربوں اور بربروں کو منقسم کرنے کیلئے استعمال کیا گیا"

(ایضاً ص ۱۰۲)

اگر کوئی افریقی یورپی تہذیب قبول کر لیتا ہے، تو وہ بے سرا ہو جاتا ہے۔۔۔۔ وہ جبتی انسان کی صورت ہو جاتا ہے کہ جس کے داخلی اور خارجی کوائف ایک دوسرے سے ہم آہنگ نہیں ہوتے"

(تہذیب اور آئیڈیالوجی، تہذیب جدیدیت اور ہم، ص ۲۵)

ڈاکٹر علی شریعتی نے مغربی استعمار کی تہذیبی حکمت عملی کو "تہذیب نو آباد کاری" کی اصطلاح دی ہے جسکے خلاف فکر اقبال مزاحمت کرتی ہے اور گذشتہ ایک صدی میں عالم اسلام میں ابھرنے والی فکری تحریکوں کی قیادت بھی چنانچہ ڈاکٹر شریعتی اقبال کی مثنوی پس چہ باید کرد اے اقوام شرق کے انداز میں اپنے خطبے "کیا کیا جانا ہے" میں کہتے ہیں:

"تہذیبی نو آباد کاری سے آزادی اور خود مختاری کی جدوجہد مسلم معاشروں میں بھی شروع ہو گئی ہے تیسری دنیا کے دانشوروں ادیبوں اور فنکاروں میں اپنی ذات کی جانب لوٹنے کی تحریک کے اثرات نے اسلامی ملکوں کے نئے مغرب زدہ اور تعلیم یافتہ گروہوں میں ہر دم

بڑھتی ہوئی نئی لہروں کو تخلیق کیا ہے۔۔۔۔ محمد بن عبدہ نے قرآن کی طرف لوٹنے کا نظریہ اور علامہ اقبال نے خودی کا فلسفہ پیش کیا۔۔۔ سید جمال، عبدہ اقبال اور ایسے ہی دیگر رہنماؤں کی شروع کی ہوئی تحریکیں رجعتی اور لکیر کی فقیر نہیں تھیں، وہ وقت کا دھارا پیچھے کی طرف موڑنا نہیں چاہتے یہ افراد ان لوگوں میں سے تھے جنہوں نے نئی سائنسوں کو خوش آمدید کہا اور مذہبی مطالعوں اور اسلامی علوم کو اپنے عہد کی روح نئے نقطۂ نظر اور نئے یورپی تمدن سے متعارف کروایا۔ وہ قدیم تہذیبی اور تعلیمی مراکز کے ترقی پسند اور جدت پسند رہنما تھے

(تہذیب، جدیدیت اور ہم، ص ۹۔۱۰)

کتابیات

۱ــ تشکیل جدید الہیات اسلامیہ، (ترجمہ سید نذیر نیازی)، بزم اقبال، لاہور، مئی ۱۹۸۳

۲ــ روح مکاتیب اقبال (مرتبہ محمد عبداللہ قریشی)، اقبال اکادمی، لاھور نومبر ۱۹۷۷

۳ــ ایران میں اقبال شناسی کی روایت (مرتب ڈاکٹر سلیم اختر)، سنگ میل، لاہور، اگست، ۱۹۸۳

۴ــ اقبال ممدوح عالم، (مرتب ڈاکٹر سلیم اختر)، بزم اقبال لاہور

۵ــ عروج اقبال (ڈاکٹر افتخار احمد صدیقی)، بزم اقبال، لاہور، جون ۱۹۸۷۔

۶ــ تہذیب، جدیدیت اور ہم (منتخب مصنفین ڈاکٹر علی شریعتی) (ترجمہ ڈاکٹر سعادت سعید)، اقبال شریعتی فاؤنڈیشن، لاہور، جنوری، ۱۹۹۱۔

۷ــ فاطمہؑ فاطمہؑ ہے (ڈاکٹر علی شریعتی ترجمہ پروفیسر سردار نقوی)، ادارہ احیاء تراث اسلامی، کراچی، ۱۹۸۶ء

۸ــ تشیع، تقاضے اور ذمہ داریاں (ڈاکٹر علی شریعتی ترجمہ سید غضنفر عباس بخاری)، الرضا،

لاہور، طبع اول۔

۹۔۔ ویژن، لاہور (اقبال فاؤنڈیشن)

مندرجہ ذیل شمارے، جون ۱۹۸۹، ستمبر ۱۹۸۹، جون ۱۹۹۰، اپریل ۱۹۹۰، جولائی ۱۹۹۰، جنوری ۱۹۹۱، اپریل ۱۹۹۱

10—The Islamic Revolution in Iran Edited by Eqbal Ahmed Vanguared Lahore Jan 1980

مروّج اسلام

در

"ایران صغیر"

احوال و آثار

میر سیّد علی همدانی

به انضمام

رسالهٔ همدانیه

تألیف:

دکتر پرویز اذکائی

کتاب هایی که برای معرّفی دریافت شد

فارسی:

۱- احوال و آثار میر سیّد علی همدانی(رح)، تالیف دکتر پرویز اذکائی. انتشارات بو علی سینا باهمکاری شرکت انتشارت مسلم ، همدان.

اردو:

۱- تاریخ بلتستان، مؤلف غلام حسن سهروردی نور بخشی، ویری ناگ پبلشرز، میرپور آزاد کشمیر.

۲- کشف الحقایق، از میر سیّد محمد نور بخش(رح) ترجمه غلام حسن حسنو، ندوة اسلامیه صوفیه نور بخشیه پاکستان.

۳- ایران مین دس دن، از حافظ محمد ظهور الحق ظهور، مکتبه انوار الاسلام، سی/۲٦۸، جی/٦-۲، اسلام آباد

مجله هایی که برای معرّفی دریافت شد

فارسی:

۱- نشر دانش، خیابان دکتر بهشتی، خیابان پارك، شماره ۷۵-تهران، سال ، دوازدهم، شماره ۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۱

۲- نمایه، تهران. خیابان ولی عصر، نبش خیابان فاطمی ساختمان، سال دوّم. شماره ٤، مرداد ۱۳۷۱

۳- گل آقا، هفت نامه، سال سوّم، شماره ۱۰، ۱٤ خرداد ۱۳۷۱

٤- خپلواکی، پست بکس شماره ۸٦۷، پیشاور یونیورستی، پیشاور سال هفتم،

شماره ۳، ۱۳۷۱هـ.ش

اردو:

۱- دستگیر، فصلنامه، پوسٹ بکس نمبر ۱۹۷، کوئٹه، ج/۲، ش/۳
جولائی تا ستمبر ۱۹۹۲م

۲- سب رس، ماهنامه، ایوان اردو، پنچه گٹه روڈ، حیدرآباد (هند)،
ج/۵٦، ش/۱۱۱، اکتوبر، نومبر ۱۹۹۲م

۳- آموزگار، ماهنامه، کاشانه سهیل، ۳۷بهوانی پیٹهـ- جلگاوان (هند)
اکتوبر ۱۹۹۲م

٤- نئی قیادت، هفت روزه، پوسٹ بکس نمبر ۲٤۸٤ - ناظم آباد
کراچی، ج/۲، ش/۲۹، ۳۰ دسمبر ۱۹۹۲م

٥- عظمت، هفت روزه، C-٤۰۰ المنصوره، سانگهڑ، ج/۱، ش/٥-٦،
۱۹-۲٥ ستمبر ۱۹۹۲م

٦- انجمن وظیفه، ماهنامه ۱۷-لیك روڈ پرانی انارکلی، لاهور، ج/۲۷،
ش/٥، جنوری ۱۹۹۳م

۷- معارف، ماهنامه، دارالمصنفین، شبلی اکادمی، اعظم گڑهـ (هند)،
ج/۱٥۱، جنوری ۱۹۹۳م

۸- مشعل، ادبی مجله،گورنمنٹ میونسپل ڈگری کالج، ٹوبه ٹیك سنگهـ

۹- سبیل هدایت، ماهنامه، بزم ندای مسلم پاکستان ۳/۸-بی-I-
ٹاؤن شپ، لاهور، ج/۲، ش/۱، نومبر ۱۹۹۲م

۱۰- العلم، فصلنامه، ۱-جی، ٤٥/۱۰، ناظم آباد، کراچی،

ج/۴۲، ش/۳، جولائی تا ستمبر ۱۹۹۲م

۱۱- اردو ادب، ماهنامه، پوسٹ بکس نمبر ۲۶۳۳، اسلام آباد،
ج/۱، ش/۱،فروری ۱۹۹۳م

۱۲- مصباح القرآن، ماهنامه، ۱۰-گنگارام بلڈنگ شاهراهِ قائداعظم
لاهور، ج/۴، ش/۱۲، فروری ۱۹۹۳م

۱۳- احقاق الحق، ماهنامه، مرکز تحقیقات اسلامیه، جناح سٹریٹ،
بلاك ۲۰سرگودها، ج/۴، ش/۸، جنوری، فروری ۱۹۹۳م

۱۴- پیام عمل، ماهنامه، محافظ پلازه-۲۸ نیو انارکلی-لاهور،
ج/۳۴، ش/۱۱، جنوری ۱۹۹۳م

۱۵- شمس و قمر، ماهنامه، ۲۵۸، شاه فیصل کالونی- حیدرآباد،
ج/۳، ش/۶۰، جنوری ۱۹۹۳م

۱۶- طلوع افکار، ماهنامه، ایچ/۲۸، رضویه سوسائٹی- کراچی
ج/۲۳، ش/۹، اکتوبر ۱۹۹۲م

۱۷- الفجر، ماهنامه، پوسٹ بکس نمبر ۲۴۸۲-کراچی
ج/۴، ش/۵، جنوری ۱۹۹۳م

۱۸- اخبار اردو، ماهنامه، مقتدره قومی زبان، شمائله اعوان پلازه،
بلیو ایریا، اسلام آباد، ج/۱۰، ش/۱ ، ۲، جنوری، فروری ۱۹۹۳م

۱۹- هومیوپیتهی، ماهنامه، جی/۲۰۰ لیاقت روڈ - راولپنڈی
ج/۱۰، ش/۱، جنوری ۱۹۹۳م

۲۰- ویژن، فصلنامه، اقبال - شریعتی فاؤنڈیشن - لاهور
ج/۳، ش/۳، جنوری ۱۹۹۳م

۲۱- الثقافة الاسلامیة، جمادی الاول - جمادی الثانیة ۱۴۱۳هـ

۲۲- اورینٹل کالج میگزین، فصلنامه، اورینٹل کالج،
پنجاب یونیورسٹی، لاهور، ج/۶۵، ش/۱ . ۲

۲۳- المبلّغ، ماهنامه، محمدیه پبلیکیشنز، دارالعلوم محمدیه، سرگودها، ج/٤٠، ش/٣

٢٤- درویش، ماهنامه، ٥٤ عبدالکریم روڈ، (قلعه گوجر سنگهـ) لاهور ج/٥، ش/٢

٢٥- خیرالعمل، ماهنامه، ضغیم اسلام اکیڈی، ٦٦ قاسم روڈ، نیو سمن آباد، لاهور، ج/١٥، ش/٦

٢٦- الامیر، ماهنامه، کارنر هاؤس، پریڈی اسٹریٹ صدر، کراچی، ٧٤٤٠٠

٢٧- اکرام المشایخ، فصلنامه، خانقاهِ عالیه چشتیه، ڈیره نواب صاحب، ضلع بهاول پور، ج/٤، ش/٤

ENGLISH:

1- Vision Iqbal-Shariati Foundation, Lahore, Vol.4, Issue2, January-1993.

2- Journal of the Research Society of Pakistan, University of the Punjab, Vol.xxx No.1, January-1993.

3- Hamdard Islamicus, Hamdard Foundation Pakistan Vol.xv, No.3

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

فارسی

۱- خدمات دانشوران پهلواری شریف	محمد سعید احمد شمسی - پتنه
۲- خلاصة المناقب	دکتر سیّده اشرف ظفر - فیصل آباد
۳- اقبال در نظر ملّت ایران	دکتر سلطان الطاف علی-کویته
٤- فیضان روح خواجه حافظ به عارفان	سیّد محمد طلحه برق رضوی-آره هند
٥- آراء و نظریات کلامی شیخ طوسی	دکتر محمود فاضل(یزدی مطلق)-مشهد
٦- هندوستان در آئینه بوف کور	اختر حسین - دهلی

اردو

۱- امجد حیدر آبادی	اکبر الدین صدیقی - حیدر آباد دکن
۲- شاعری کے عناصر اربعه	محب عارفی - کراچی
۳- وفات استاد براؤن	قزوینی، مترجم ابو سعد جلیلی- کراچی
٤- مولانا افضل	کنور نوید جمیل- حیدر آبار

English:

1- Towards understanding Firdausi	Akhtar Husain
2- A Persian Scholar of Bengal Abul Maali Abdur Rauf	Umme Salma

درست نامه دانش شماره ۳۱

صفحه	سطر	درست
۱۳	۸	چهار
۲۷	۵	دریابد
۵۰	۱۱	جز داور
۹۲	۷	میں
۱۲۳	۱۴	صمیمم
۱۴۷	۲۰	خواست
۱۵۴	۲	۱۹۹۲ء، ۱۳۷۱
۱۷۱	۱۰	مخطوطے
۱۷۷	۴	جسے
۱۷۷	۱۲	انھیں

By: Professor Emeritus
Dr. Ahmad Hasan Dani
Quaid -e-Azam University
Islamabad.

SAYYID ALI HAMADANI SHAH-I-HAMADAN

Sayyid Ali Hamadani ranks among those Muslim mystic saints of fourteenth century A.D. who devoted their whole life for transforming wartorn Asia from the age of conflict into a new world of spiritual regeneration that remained a source of inspiration for the succeeding generations of men of letters, poets, artists, kings and their ministers. While thirteenth century was the age of great mystic poets, such as Jalaluddin Rumi, and of the brave Shaikh as Najmuddin Kubra, it was an age marked by political upheaval resulting from the conquest of the Mongols, led by Changiz Khan.

Never before Muslim power was so low and there appeared such an uncertain atmosphere for the peaceful promotion of Islamic values. But the descendants of the same Mongols in the fourteenth century A.D were well settled in Central Asia, mingled with the Turkie tribes to give rise to new ethnic formations, and made a bid for a new political order as a settled empire under Amir Timur. The Amir inaugurated a new age that was surcharged with regenerated Islamic trends. Though the empire of the Timurids was short-lived, still the intellectual and spiritual base that was derived from the integration of Turko-Iranian civilisation got strengthened and

further ripened into a brilliant form that was unparalleled in the medieval world.

Amir Timur himself gave the lead by supporting many artists, architects, poets and scholars, by patronising large number of Muslim saints, by building numerous mosques, mausolea and madrassahs, and by creating a spiritual atmosphere for the propagation of Nakashibandi order from Bokhara, Yasawi order from Turkestan, Kubriya order from Khwarizm and many others of the kind in different parts of Asia.

There were other Sufi Saints, Shaikhs and Darweshas who wandered on their own to spread the message of new spiritual revival. Among this last category of men comes Sayyid Ali Hamadani, also known as Amir Kabir, Ali Sani and Shah-i-Hamadan.

The Amir Kabir was a Husaini Sayyid, seventeenth in descent from Hazrat Ali, and was the son of Sayyid Shihabuddin and grand son of Mir Sayyid Mohammad Al-Hasani of Hamadan. After completing his early education at home he became a disciple of Shaikh Sharafudding Mazdaqani, whose influence in his life was greatest. He developed a tolerant attitude of humanistic Islam far above sectarianism and suffused with the message of Sufistic mysticism, deep human love and broad mindedness of spirit.

It is this character of the man that persuaded him to renounce the comfortable princely home at Hamadan and in accordance with the advice of his teacher he chose the life of a wanderer through Muslim countries to make himself familiar with the practical conduct of men. It was a familiarity with the

real life of the people which lasted for twentyone years.

It can also be said to be educational wanderings when Sayyid Ali Hamadani not only mastered Muslim theology but also got an insight into political ethics. And then he started on his mission of bringing people round to his perception of spiritual regeneration, infusing into them a broadminded religious concept and preparing them for a moral behaviour free from prejudices, class distinction and religious fanaticism.

For the next twenty years he was busy in preaching and teaching in Hamadan and Khuttlan (modern Kulab in Tajikistan). It was in the time of the Kashmiri Sultan Qutbuddin (1379-89) that the Sayyid paid a visit to Kashmir for the first time. He was destined to exercise the most direct influence on the society and culture of Kashmir. He was not the first to bring Islam into Kashmir because Islam had already penetrated this part long before the time of Amir Kabir.

However, real credit goes to this saint for transforming Kashmir into a new cultural state, by which the people and the state were intimately linked with the cultural style of the people of Central Asia. The old face of Kashmir completely changed. The Muslims and Hindus alike were directed towards a new way of life that has characterised Kashmir hereafter as a truly Islamic cultural state. By his sufistic teaching he infused a near pattern of Islamc living standard.

By putting his ideas of political ethics in his memorable work *Zakhirat-ul-Muluk* he presented a

humane policy of state-craft. Finally, by introducing many arts and crafts of Central Asia he provided a new industrial base to the life of the common man. Kashmir woke up to a new taste of life and emerged with a new cultural consciousness that has welded Kashmiris to one Islamic brotherhood and inspired them hereafter to turn their eyes to that source of inspiration in Central Asia that has instilled into them a new sense of permanent linkage.

The first principle of Sufism is the new way of Islamic spiritual life for the regeneration of humanity from intimate association with materialistic world to a higher sense of religious experience, which can bind man to man, establish devotional attachment with God and make him atttain the ultimate blessedness. The Sufistic way of life is not an escape from the world nor is Sufism, as practised by the Muslims, derived from philosophy other than that of Islam.

It is completely wrong to say that the Sufistic teaching of the medieval period demoralised the active spirit of the Muslims. This is modern propaganda concocted by those who do not believe in the process of regeneration of the Muslim world. Sufism is a new concept of religious understanding and associated with mysticism, it gave a new perception of human life a broad view of mankind filled with love and understanding for others a view that transcends materialistic approach to this world but does not completely renounce the world.

It is an active way of life to transform oneself from humdrum attachments to a higher sense of moral and affectionate work, in which man discovers his real self. Man grows in his inner realisation of his real place

in the world and after realisation he has to remould his life for a better ethical approach to human activity. It is this kind of human activity that was encouraged in the world views of the time of Amir Timur. It is under the influence of this Sufistic Islam that the new Islamic culture of Central Asia took its form in the Timurid period.

Under the influence of such a Sufistic Islam, new developments took place in the succeeding periods, the influence of which spread throughout the Islamic world. The Islamic culture of Pakistan, or as matter of fact, of the whole of South Asia, is deeply related to the Sufistic Islam of Central Asia. Sayyid Ali Hamadani was the harbinger of this type of Islam in Kashmir.

On the other hand, his political ethics included the training and eduction of the princes and he laid great stress on the duties and responsibilities of the king towards the people. He condemned oppression and injustice and gave admonition to the rulers for the administration of justice. To him all people, Muslims and non-Muslims, have a right to justice from the rulers, At the same time they were instructed to meet with the learned and the religious scholars.

All what we find in his writings dealt with the practical wisdom for the smooth running of the State. He laid great stress both on the spiritual purification of the heart and on the attainment of worldly wisdom for good administration. He has given a long list of the rights of the people, the fulfilment of which was the duty of the ruler.

At the same time, the economic aspects of the state and the people were not neglected by Amir Kabir. He

is known to have brought with him a number of artisans and workers who introduced in Kashmir the arts of carpet weaving, rug making, paper machine and wood carving. These crafts are similar to those that are now in practice in Central Asia. Their introduction led to the equalisation of the industrial profession of the Kashmiris with those of the people of Central Asia.

Thus, Shah-i-Hamadan bequeathed to the people of Kashmir not only Sufistic way of Islamic culture but also socio-economic values that bonded the Kashmiris with Central Asia. The political ethics was to raise the standard of government and bring about an understanding between the people and the rulers. It is to Shah-i-Hamadan that the people of Kashmir today owe a great debt for regenerating them into a new life that characterises Kashmir today.

*****

THE IDEAS OF KHVAJU

Prof: Maqsood Jafri
Rawalpindi

In Hafiz Nameh Bahauddin Khurram Shahi writes:-
" Abdul Ata Kamaluddin Mehmud Known as Khvaju-ye-Kirmani is a great poet of the 8th Centrury who wrote Qasidah, Mathnavi and Ghazal " Dr. Zabih Ullah Safa in his book " History of Literature in Iran ", writes:-
Khvaju was associated with Firqa-e-Murshadia, and was the follower of Sheikh Abu Ishaq kazerooni. His Surname was Khvaju which he maintained in all his poetry ".

Khvaju has written nearly about forty four thousand couplets besides prose writings. Before him the name of Imami Hiravi Kirmani is also well known in the literary circles of Kirman as he was an established poet of Ghazal and Qasidah. Like the majority of the traditional poets he also praised his contemporary rulers and swam on the surging ripples of romance and sufism. Khvaju shines distinctly in the galaxy of his contemporaries for his unique and novel style, idiom and ideas. He was a man who was bestowed with an absolute chrome of perception. With this perception he was able to imbue the Ghazal of the orient with thought so resolute and sure that the Ghazal took on a genre all its own. He was a man not to forget the effect of Saadi, the Chief of oriental didacticism, a flavour of so much worth that the coming ages remember him with a homage pure and devout.

Born at Kirman at 735 Hijra, he saw a very hard and tough childhood. His youth was enclasped in the palms of penury. He

saw such a difficult life that migrating to Baghdad and Shiraz he picked up the jewels of mendicancy. Like Saadi he was a man who travelled much seeing the ups and downs of mortal life. He developed a mode of thinking which later on he bestowed to his mellifluous muse. The greatest power of appreciation that arose in the mind of Khvaju Kirmani was an intense and thorough Knowledge of the script of the Quran. He sank into the glory, grace, spirit and elevation of this greatest miracle of Earth and synchronising it with his erudition of Arab literature was able to create a spiritual pattern of such elevated mysticism and speculation that he remains through the worth and power of his poetry as a great poet. It has been rightly said by Hafiz:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس امّا
دارد سخن حافظ طرز و روش خواجو

" Amongst all Saadi is the master of Ghazal but Hafiz possesses the style of Khvaju ".

The overt and invert modes of thought were constantly in the values of our poet. As such, a wonder of poetic imagery and concrete reality both meet in Khvaju. He had a feeling for the touch of melody and was a keen student of the various schools of music. The touch of music in his work is mellifluous and lyrical. Poerty as defined by Wordsworth is a spontaneous overflow of powerful feelings. This is fully reflected in his poetry.

In the sub-continent Mirza Ghalib and Mirza Bedil are considered reflective and intellectual poets. Their far-fetched metaphors, similis and conceits exhibit the profoundity and maturity of their minds. Khvaju of Kirman opened the vistas of reflective poetry through the intesity of his romantic poetry is beyond any doubt. He at a place says:

چراغ دل از دانش افروختم

" I have lit the lamp of heart by intellect".

It is highly tragic that the majority of the Eastern poets lack intellectual colour in their poetry. It is either romantic or mystical. Surely, we find a few revolutionary and philosphical poets whose intellectual beams have vanquished the shadows of ignorance from our society, but unfortunately the number of such intellectual giants is very limited. Khvaju's intellect was replete with spiritual sublimity.

Plato laid more stress on intuition and Aristotle emphasized the importance of intellect. Khvaju seems drinking from both the sources of knowledge, intuition and intellect. Rumi and Iqbal can be the best representatives of intellect-cum-intuitive semblance. The amalgamation of intellect and intuition made Khvaju mystic poet. He sank into thought and spiritual elevation in a way that he was able to gather from the worth of his mystical predecessors. Khvaju's inclination towards sufism brought him to the doors of Abu Ishaq Kazerooni and Semnani- the great Sufies of his time.

Sufism is a higher plane of thought that synchronises with a motivation almost soulful. The soul in man is a god-head in him that pacifies, rarifies and ennobles the whole approach of man for his salvation. Self-salvation is a mystic attainment and this attainment we see in the rapport of Khvaju Kirmani. His age was borrowed from the saintly guidance of Abu Ishaq and Hazrat Semnani. Saadi's Gulistan, Bostan and Diwan is full of the mystical, political, social, religious and moral lessons which greatly influenced the personality of Khvaju. He was under " such a spell of " of Saadi that a critic like Dr. Zabih Ullah Safa in his "Ghanj-e-Sokhan" has misquoted a Ghazal of Saadi in the name of Khvaju.

The first couplet of that famous Ghazal is:

خوبرویان جفا پیشه وفا نیز کنند
یکسان درد فرستند و دوا نیز کنند

"The cruel sweet hearts also keep their vows. When they tease some one they do remedy as well".

The mention of Khvaju and Khawaja (Hafiz) is imperative and unavoidable. It was very strange that the man who influenced the style and mind of Hafiz and was himself a great poet is mostly mentioned in the books and chapters written on Hafiz. Of course, Hafiz has no parallel in Ghazal, but the due share of Khvaju must go to him. There are several couplets of Hafiz which reflect Khvaju's impact on Hafiz. About Hafiz Dr. A.J. Arberry in his book " Classical Persian literature " opines: " Hafiz " spiritual greatness and mental power proceeded from that mystical consciousness which in him attained perfection. That path of life of which sanai, Attar, Jalalud-Din and Saadi had spoken each in turn and in his own way, was by the Hafiz described in language that pumbs the depths of feeling and soars to the heights of expression ".

After admitting the mystical and lyrical excellence and sublimity of Hafiz, Dr. Arberry acknowledges the influence of Khvaju on Hafiz in the following way:

" While conceding the particularly strong influence which the work of Khvaju exercised on the development of Hafiz - so strong that some critic have called Hafiz as Khvaju's pupil ".

Mirza Maqbool Beg Badakshani in " Adab Nameh-e-Iran " has also acknowledged the impact of Khvaju on Khawaja. Shibli Nomani in the second volume of " Sherul Ajam " writes that when Hafiz started composing poetry he copied the style of Khvaju. Shibli ranks Hafiz superior to Khvaju but criticises Hafiz for his

imitating Khvaju's couplets. He thinks that the couplets of Khvaju are superior in style and meanings to those written by Hafiz in imitation. Suppose Khvaju says:

منزل ادیار قرین است چه دوزخ چه بهشت
سجده‌ای گر به نیاز است چه مسجد چه کنشت

" If the abode is near to Beloved, then what is Hell and what is Heaven: If prostration is with humility then why to care for mosque or church "

On the other hand Hafiz says:

همه کس طالب یارانذ چه هشیار چه مست
همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

" All are desirous of Beloved - whether sage or lunatic: - Every place is the House of love - whether Mosque or Church ".

Shibli says that the mention of humble prostration has made the couplet of Khvaju superior and grand. He has quoted several couplets and proved the excellence and superiority of Khvaju to Khawaja.

Khvaju has used some Arabic lines in his verses and Hafiz has imitated him in this regard. Overall Khvaju has left one Dewan and five Mathnavis. The Mathnavi " Homa and Hamayun " is a love story with historical backgrond. In the preface of this Mathnavi he has praised sultan Abu Saeed and his minister Ghayasuddin. This Mathnavi has been written under the influence of Firdausi and Nizami.

Gul-e-Norooz is based on traditional love pattern and is dedicated to Tajuddin Iraqi. It is written on the pattern of " Khusrow and Shereen " of Nizami. The third Mathnavi " Rozatu Anwar " has been written in the style of Makhzan-e-Asrar of

Nizami. The subject matter of the other two Mathnavis Kamal Nameh and Gohar Nameh is mystical and didactical.

In Qasida Khvaju followed the style of Khaqani, Anwari and Zaheer Faryabi. His Mathnavis are based on traditionl patterns of love and mysticism. But his creative and revolutionary spirit needed an other flexible and effective genre. Hence he tried his hand at Ghazal. His scholarly ideas gave new life and spirit to Persian Ghazal. The blend of his philosophical and romantic poetry makes him distinct in the firmament of Persian poets. After reading his Ghazals we find that there are four salient features which take him to the zenith of grand literature and those are the mortality of life; universalism, ecstacy and romance. About the mortality of life like all Sufi poets he has written with deep touch.

Let us go through a few couplets of a Ghazal of Khvaju whose style was also copied by Hafiz and see the mortality of life and indifference of a Sufi from the sham pleasures and shows of this world. He says:

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است
بلکه آنست سلیمان که زملک آزاد است

" Before the seers, the state of Solomon is like wind. The one free from the Lust of state is the real Solomon."

آنکه گویند بر آب نهاد است جهان
مشنوای خواجه که چون درنگری برباد است

" The people who claim that the earth stands on water. Do not listen to them. It is lurking in the air, O friend "

دل درین پیره زن عشوه گر دهر مبند
که عروسی است که در عقد بسی داماد است

" Do not get involved in the love of this coquettish old lady. She is like a bride having numerous husbands ".

These couplets clearly show his attitude of abstinence from the material gains and physical pleasure of this vile world.

The second important idea in his poetry is his cosmopolitanic, universal and humane approach which is the kernel and crux of the mystical teachings. About his liberalism and universalism he says:

گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست
هم چنین رفت است از روز ازل تقدیر ما

"What can be done if we have been damned in the whole world for our drunkenness ? From the dawn of eternity it has been declared as our fate ".

' Badeh ' or wine becomes the third important trait of his poetry. Like Umar Khayyam and Hafiz "Rindi-O-Sarmasti " makes him liberal and ecstatic. This poetic mood makes him bold to condemn the monarchic powers of the cruel and callous kings and how beautifully he expresses his views about the monarchs. He says:

خواجو چه عجب باشد ارت کس نشناسد
شاهان جهان دارگدا را نشناسند

" Khvaju if none recognizes you, then what ! the kings who are the lords of the world do not recognise the beggar ".

In this couplet he gives us the message of revolt and believes in self - cognisance like a poet and mystic believing the farcical recognition even by the callous kings.

The fourth characteristic of his poetry is his deep devotion for beauty and love like a romantic poet he is bewitched and fascinated by the flow and grace of beauty. He says:

زتو باتو راز گویم بزبان بی زبانی
به تو از تو راه جویم به نشان بی نشانی

" The secret I do speak to thee
with out a word spoken.
with thee I follow up path
That is without a trace.

همه پرتو و تو شمعی همه عنصر و تو روحی
همه قطـره و تو بحری همه گوهر و توکانی ؟

" Shadows do linger round your light
All concrete stay, you are in flight.
All are drops - You the Oceans' might
All jewels are of your worth's right. "

The anguish and pathos of separation in love is quite customary in our poetic tradition. Khvaju also burns in these flames and cries out :

در دیده مرا حسرت رخسار تو تا کی
در سینه مرا آتش هجران تو تا چند

" Till when to see Thy face I will be in travail?
Within my bosom uptill when will anguish yet avail? "

ناچار چو شد بنده عرفان تو خواجو
چون گردن طاعت نهند پیش خداوند

" Khvaju has chosen thee to be his liege ever on earth.

As such before his lord also his head he keeps in dearth."

In the true flux of romance he sells his life and is ready to die to be infused by a new spirit by his beloved. He says:

پیش آن لعبت عیسی نفس از غایت شوق
جـان بـداریم و تمنـای دم او کردیـم

" With the frenzy of my love the Resurrectors' touch
I do pine for and this does bestow me with life much ".

The gait and physical beauty of damsels have always been the source of gravitation and elevation for poets. Khvaju also could

not escape himself from this frenzy. He says:

ایـن سـرو کدام ست کـه در بـاغ روان شد

وین مرغ چه نام ست که از طرف چمن خاست

" What is the cypress that does stroll so stately in the glade.

And what the bird that flew away without a bargain made. "

How about the ruddy and blossomed cheeks of the sweet heart?

Shelley and keats despite their intense romantic poetry could not give the ideas given by Khvaju - He says:

شکوفه بهر تماشای باغ عارض دوست

سـر از دریچهٔ چوبین شاخ بر می کرد

" The bud to view the lissom face of one that I do love

Did from the alcove of the branch peer down from up above. "

Khvaju is a mirror reflecting the reflexes of mystical, universal and romantic life in a lucid, fagile, lyrical and sweet style. Though he spent the major part of his life in Shiraz and is buried in "Allah-o-Akbar garden" the walking place of Hafiz, yet he is alive in the hearts of all lovers of Persian poetry everywhere.

By: Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

HAZRAT ALI AS A GREAT MUSLIM CALIPH.

When he was called to the helm of the Muslim common wealth, his first action assuming responsibility as a caliph was to dismiss all corrupt governors and state officers who had fastened upon the provinces like famished leeches, heaping of wealth by name of pitiless exploitation. This made the blood suckers of the poor his better enemies.

Many a bold and seasoned reformer would have been afraid to tread on this path and would have deemed expedient to seek out ways and means of convenient compromises. But Hazrat Ali did not believe in dishonest diplomacy. He thought more of the wretched plight of the humble subjects of the state suffering under the yoke of the corrupt governors and he considered his first duty to eradicate abuse and corruption from Public services.

Both by example and precept Hazrat Ali proved himself to be a God fearing administrator. Although appointed to the highest office of the state, he regarded himself as a trustee of the nation. he lived in a humble hut. During his tenure of office, he introduced simplicity in every branch of life and also in every department of the govt.

it was the day of Idul Fitr and all Muslims clad in their best garments, assembled in the great mosque of Kufa. They were expecting the caliph to appear with

ceremonial pomp to lead the Eid Prayers. But they wen disappointed to see Hazrat Ali appearing in his usual lon; shirt full of patches.

It was the cardinal principle of Ali's administratioı that the ruler should adopt a standard of life equal to tha of the humblest subject in the realm. He sincerely belive(that the real greatness of a ruler did not consist in wearin; rich and costly attire but in relieving the distress of th(suffering subjects. The public treasury was meant to mee not the extravagant demands of a ruler"s vanity but th(needs of the downtrodden people to feed the starvin; population and to clothe the naked.

When Hazrat Ali appointed Malike-Ashtar as th(Governor of Egypt, he issued to him a letter o appointment which contained a full code o administrative instructions unequalled by any other roya charter even in this age of enlightenment and culture. H(wrote to the governor of Basra, Ibne Hanif: It has com(to my knowledge that you attended a feast and wer(entertained to a variety of rich dishes. I had neve expected that you would consent to accept the invitatioı of those people who keep the poor and the needy fa away from their dining tables and invite only the richer.

This was Ali's real conception of the Caliplate namely that the Caliph or Ruler should share the miserie: and sorrows, the distress and afflictions of his subjects.

The Caliph should always be in a position to guid(his followers in all circumstances through his teaching. to the cherished goal.

Teachings of Hazrat Ali

Hazrat Ali was regarded as a living encyclopaedia, as knowledge personified, drawing his learning from the Holy Prophet but in reality direct from God. Thus Ali's knowledge was of divine origin. He was sent by God specifically to enlighten the world. His teachings were the same as those of Islam. Infact he was a great missionary of the religeon of Islam. His comentaries his theological speculations, ceremonial prayers, his sayings, his pronouncements on social laws and etlics all were iaken from Quaran and Sunnah.

The Holy Prophet used to say, "If I am the city of knowledge, verily Ali is the gate by which people can inter that city". On another occasion the Prophet said, "Wisdom and knowledge have been divided into ten parts one part being given to the entire world while Ali possesses the other nine".

Hazrat Ali used to say that the Holy Prophet never failed to answer his questions and that, if he remained silent, the Prophet used to insist on his entering into a dialogue. On one occasion at the gathering of muhajir and Ansars Hazrat Ali said, "My inner self is so full of knowledge that it is bursting forth to illumine others. Alas, there are few who could derive benefit from it. o ye men! Ask me any problems now, before death overtakes me. This is the knowledge which the Holy Prophet P.B.U.H. has imparted to me by his tongue from my infancy".

* * * * * *

دانش

۳۳
بهار ۱۳۷۲
ژوئن ۱۹۹۳م

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول دانش
رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
خانهٔ ۲۵ - کوچهٔ ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان
تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰۴
حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی
چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

دانش شماره ۳۳

سخن دانش

بخش فارسی:

بخش اردو:

بخش انگلیسی:

سخن دانش

به قراری که مسموع افتاده است "مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی" وزارت جلیله فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران در صدد است که با معاضدات خاص رایزنی فرهنگی و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در اوایل شهریور ماه سال کنونی، سمیناری تحت عنوان "پیوستگیهای زبان فارسی با زبانهای محلی شبه قاره" برگذار کند. دانش از این فرصت استفاده می برد که "سخن" خود را در حول چنین موضوع مهمی که مورد توجه و اقبال همه محققان منطقه است، بیان کند و از اولیای با فرهنگ و فهیم و فضیل وزارت محترم مزبور و نیز قاطبه دانشیان ایران و کشورهای همجوار بخواهد که به این امر عظیم توجه کافی و سزاوار مبذول فرمایند، به بیان دیگر باید گفت: نیت خیر مگردان که مبارك فالی است.

شناخت حدود و ثغور روابطی که زبان و ادب و فرهنگ فارسی با همتاهای محلی خود در منطقه شبه قاره به هم رسانیده. امری واجب و ضروری است و هَم و غَم جمّ غفیری از دانشمندان پاکستانی و هندی و بنگلادشی و سریلانکائی و بوتانی وغیره را در خلال زمانهای دراز به خود معطوف داشته است و از سوی دیگر هم مسلّم است که تأثیرات مختلف این ارتباطات، در وجوه گوناگون اندیشه های معنوی و اعتقادی و نیز امور محسوس و عینی و علمی جوامع ما حضوری همه جانبه دارد و هیچ بخش از اصول و حتی

متفرعات حیاتی سکنه این حوزه پهناور نیست که به نحوی از مشترکات فی مابین مایه برنگرفته باشد. تا آنجا که آثار ادبی، جغرافیائی، تاریخی، عرفانی، کشاورزی، پزشکی، ریاضی، شیمیائی وغیره مضبوط در کتب سلف همه و همه مشحون از پیوستگیهای متقابل است و به واقع قلمرو پهناوری را در کلّیه شقوق علمی و عینی پدید آورده که مرزهائی به گستردگی نیمی از آسیا پیدا کرده است.

اینك انتظار آن را بباید داشت که باوجود فسحت میدان ارادتی که نموده شده، مردان سخنگوی به عرصه پانهند و در پهنه های متعددی از روا بسط فرهنگی منطقه که مشهود است و نیز ذکر شمه ای از زندگی مردان و زنان فارسی گوی و بیان حالی از مشکلات و مضایق موجود برای اعتلاء سطح تعلیمات عمومی و بسیاری نکات دیگر آن گوی زنند.

ما به نوبه خود امیدواریم که استقبال شایسته ای از این نهمت خیر به عمل آید و جمع کثیر و ارزنده ای از استادان و پژوهشگران و دانشجویان علاقه مند به صورت فعّال در آن شرکت جویند و اینك که فرصتهائی چنین مستوفی در اختیار اهل طلب قرار گرفته است، سعی مشکور خویش را بر آن استوار دارند که ایام سمینار هرچه پربارتر و پرثمرتر بگذرد و ان شاء اللّه از آثار خیر آن نیز نوشته ها و کتب ذیقیمت و ماندگاری چاپ شود.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان هم در خلال عمر بیست و چند ساله خود نشان داده است که کانونی علمی و تحقیقی و ارجمند است و مصالح جامعه دوستداران ادب و فرهنگ منطقه را به خوبی شناسائی کرده و سرلوحه کار و هم شعار و دثار خود قرار داده است. باشد که این بار نیز از هم اکنون

ترتیبات امر را از هر حیث چنان فراهم آورند که همه مطالب سخنرانیها و مقالات علمی گرد آوری و به سرعت لازم ویراستاری و چاپ شود و تا هنگام انعقاد سمینار که ظاهراً در دهه اوّل شهریور ماه خواهد بود در دسترس دوستداران قرار گیرد.

آرزوی حقیقی ما این است که این گونه گامهای پسندیده و ضروری، وسایلی باشد که در دراز مدت موجبات پیوستگیهای ملل و مردم منطقه را بیشتر فراهم آورد و ارج همزیستی ها و همراهیهای ناگزیر آنان را در خلال سالهای دشواری که در پیش روی همگان است، واضحتر گرداند. بمنه و کرمه.

مدیر دانش
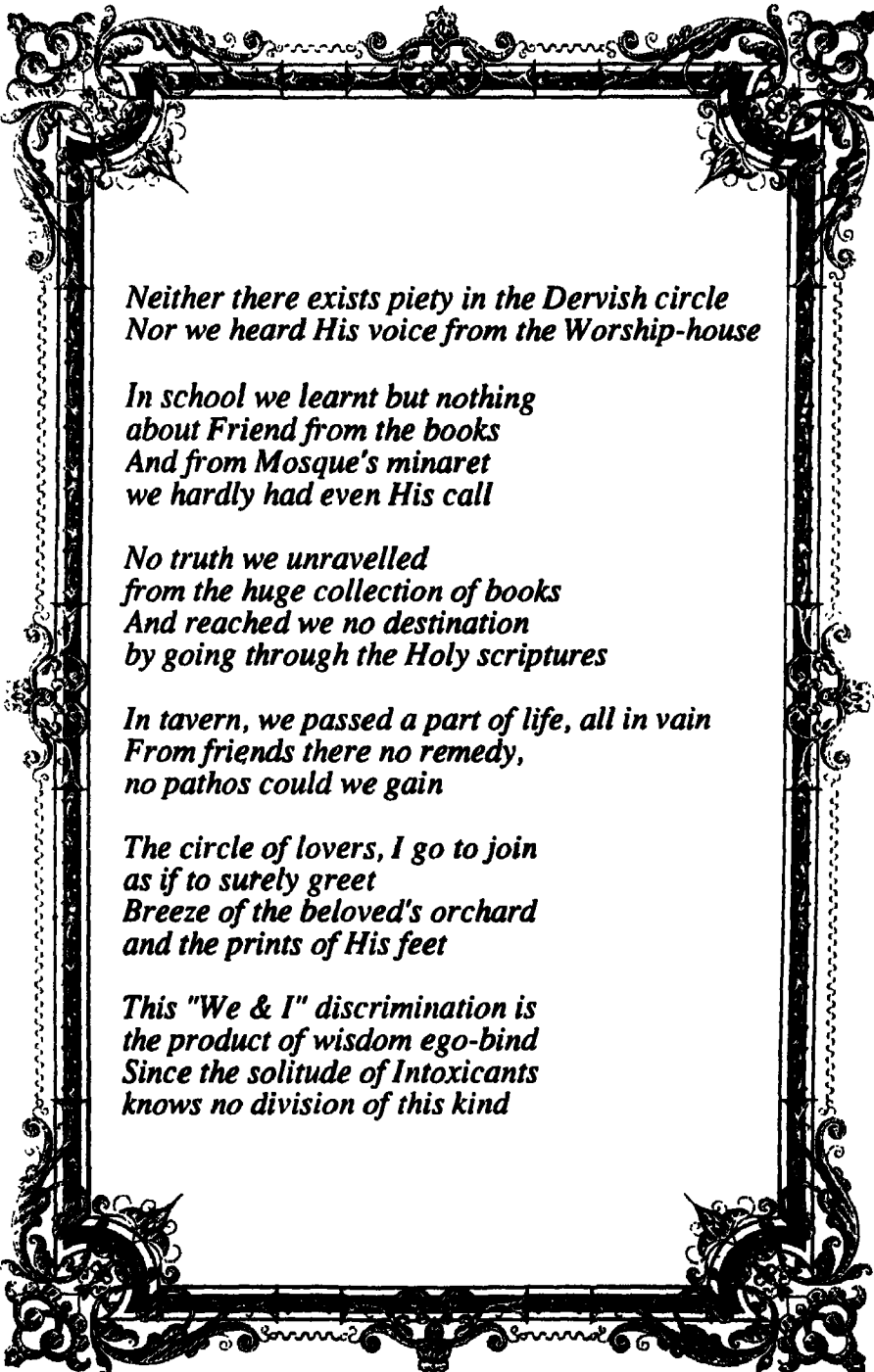
شماره ۳۳ / بهار ۱۳۷۲

ذی الحجه ١٤١٣ / ژوئن ۱۹۹۳

تذکر: نمونه برگ معرّفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را پرکرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلدِ دوّم گنجینه دانش چاپ شود.

در حلقهٔ درویش ندیدیم صفائی

در صومعه از او نشنیدیم نوائی

در مدرسه از دوست نخواندیم کتابی

در قبه از یار ندیدیم صدائی

در جمع کسی هیچ صفا بی خبر دیدیم

در درس صحف راه نبردیم بجائی

در بتکده عمری بجهالت گذرانیم

در جمع حریفان نه روائی نه دوائی

در معرکهٔ عشاق ره ما بکه یابم

ز گلشن دلدار نسیمی ره یابی

این ما دری جمله ز غفلت است و تغافل است

در خلوت مستان نه عزت و نه بهائی

درویش کے حلقے میں صداقت نہ صفا ہے
یہ ذکر نہ تھا صومعہ میں اور نہ ہوا ہے
مکتب میں کتابوں سے بھی دلبر کو نہ جانا
کہیئے! کسی مینار میں بھی اسکی صدا ہے؟
پردہ نہ رخ یار سے سرکا دم تدریس
رستہ نہ صحائف سے ہمیں کوئی ملا ہے
اک عمر مری گزری ہے بت خانے میں بےکار
واں اپنے مرض کی نہ دوا ہے نہ دعا ہے
جاتے تو ہیں عشّاق کی محفل میں کہ مل جائے
گلزار محبت کی جو بوئے کفِ پا ہے
یہ جھگڑے من و ما کے ہیں سب عقل کے شوشے
ہم مست الستوں میں کوئی من ہے نہ ما ہے

Neither there exists piety in the Dervish circle
Nor we heard His voice from the Worship-house

In school we learnt but nothing
about Friend from the books
And from Mosque's minaret
we hardly had even His call

No truth we unravelled
from the huge collection of books
And reached we no destination
by going through the Holy scriptures

In tavern, we passed a part of life, all in vain
From friends there no remedy,
no pathos could we gain

The circle of lovers, I go to join
as if to surely greet
Breeze of the beloved's orchard
and the prints of His feet

This "We & I" discrimination is
the product of wisdom ego-bind
Since the solitude of Intoxicants
knows no division of this kind

دکتر محمد کلیم سهسرامی
دانشگاه راجشاهی-بانگلادیش

کشمیر بعنوان ایران صغیر

این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل
آن شــرح نــدارد کــه بـگـفـتــار درآیـد

مناظر زیبای طبیعت را که عرفی شاعر نغز گفتار و لطیف طبع در بیت بالا اشاره کرده است، بدون شك گنجانیدن آن در قالب الفاظ و کلمات ممکن نیست امّا اگر اجتماع همهٔ این زیبائیها در نقطه ای امکان پذیر باشد بدون مبالغه یك حقیقت مجسّم را بصورت وادی کشمیر بوجود خواهد آورد. به خاطر، همین طبیعت زیبا و دلفریب بود که کشمیر همواره مرکز آرزوی پادشاهان هند بود. از مطالعهٔ کتابهای تاریخ برمی آید که آوازهٔ آب و هوای خوش و روح پرور و خوبانِ ملیح و سیه چشم این منطقه نه تنها به گوش همسایه ها بلکه نقاط دورتر نیز رسید و لطیف طبعان و شعراء بمناسبت زیبائی و دلفریبی اش نام آنرا چون نگین در انگشتر اشعار خود به کار بردند و بخوبی و زیبائی آنرا مثال می آوردند و می آورند.

از لحاظ تاریخی و سیاسی کشمیر را می توان بچند دوره تقسیم کرد: (۱) دورهٔ شهمیری، مدّت سلطنت ۲۲۵ سال (۲) دورهٔ چك، مدّت سلطنت ۲۷ سال (۳) عهد افغانان، مدّت سلطنت ٦۸ سال (٤) عصر سیکها، مدّت سلطنت ۲۸ سال (۵) دورهٔ دوگراها، مدّت سلطنت ۱۸ سال تا ۱۹٤۷ میلادی.

سیّد عبدالرحمٰن ترکستانی (یا خراسانی بقول مؤلف واقعات کشمیر) معروف به بلبل شاه یا بلال شاه یا سیّد شرف الدین پیر و شاه نعمت الله ولی فارسی و طریقه. شهاب الدین سهروردی، نخستین کسی بود که برای تبلیغ دین مبین اسلام در کشمیر وارد شد. راجای هندوی کشمیر بنام "رنتنجانا" بدست وی اسلام قبول کرد و او اوّلین پادشاه مسلمانی بود که باسم صدرالدین سه سال حکمرانی کرد. حقیقت آنست که دورهٔ شهمیری در کشمیر یك دورهٔ طولانی از لحاظ فرهنگی و مذهبی و علمی برای اشاعهٔ اسلام و مورد ارتباط بین کشمیریان و ایرانیان قرار گرفت. اوّلین قطعهٔ تاریخ که در کشمیر بمناسبت وفات بلبل شاه نوشته شده و اثر خواجه محمد اعظم می باشد اینست:

سالِ تـاریخِ وصلِ بلبل شاه
بلبلِ قدس گفت، خاص الله
۷۲۷هـ. ق

شعـر فـارسی کـه در بـالا ذکـر شده اگرچه بیتی از اوّلین مادهٔ تاریخ می باشد امّا آنرا از حیث اوّلین شعر فارسی در کشمیر نمی توان شناخت زیرا از پختگی آن هویدا است که چندین سال پیش از این بیت هم در کشمیر شعر و شاعری فارسی رواج داشته، ولی در آثار کتبی آغاز شعر فارسی در کشمیر بنظر نمی رسد. در ادبیـات فـارسی کـشـمیر بـواسطهٔ زیبـائی طبیعت و مهر و یانش، همواره توجهٔ بیشتر شعراء را بخود جلب کرده و در افکار و اشعار ایشان راه یافته است. حافظ شیرازی (م ۷۹۲ هـ .ق) که هیچ وقت مسافرت بکشمیر نکرده در شعرخود از "سیه چشمان کشمیر" ذکر نموده است:

بشعر حافظ شیراز می رقصند و می نازند   سیـه چشـمان کشمیری و ترکان سمر قندی

پس از پنجاه سال وفات بلبل شاه یك عارف ربّانی و حق پرست که در کشمیر معروف به "امیر کبیر" و "شاه همدان" است همراه هفتصد نفر از سادات و عرفا و فضلا از ایران سه بار وارد کشمیر شد که از حیث مجموع توقف وی در آنجا چهل و شش ماه بشمار می آید. ورود مسعود امیر کبیر نه فقط از نظر تبلیغ و اشاعهٔ دین اسلام دارای ارزش می باشد بلکه بین دو ملك ایران و کشمیر روابط ادبی و فرهنگی، صنعتی و مذهبی و علمی بر قرار گردید. و می توان گفت که کشمیر اوّلین منطقه ای در شبه قاره محسوب می شود که تبلیغ و توسعهٔ اسلام بوسیلهٔ زبانِ فارسی در اینجا بعمل آمد. بعد از وفات شاه همدان پسر وی سیّد محمد همدانی باتفاق علماء و عرفاء و سادات از ایران بکشمیر آمد و کارهای ناتمام پدر را تا مدّت دوازده سال بانجامِ رسانید. بقول شیخ سعدی: "اگر پدر نتواند، پسر تمام کند"

تعداد همراهان وی از هشتصد تا هزار و دویست گفته می شود. ار این ظاهر می گردد که پدر و پسر هر دو تقریباً شانزده سال و نیم در هر گوشه و کنار کشمیر پیام اسلام را رسانیدند و کتب مذهبی و دینی را برای رهنمائی مردمان کشمیر نوشتند. از زیبائی طبیعت و هوای تازه و خوشگوار کشمیر بعضی از همراهانشانِ آنقدر تحت تأثیر گرفتند که در همین جا سکونت اختیار کردند و خود را جزو کشمیریان دانستند. توسط ایشان مساجد و درسگاهها و کتابخانه ها درجای مختلف کشمیر بنا شد. علامه اقبال لاهوری در نتیجهٔ همین خدمات شاه همدان در کتاب خود بنام "جاوید نامه" اشعاری گفته است که سه بیت را ذکر می کنیم.

سیّد السّادات ، سالار امم　　دست او، معمارِ تقدیر امم
خطّه را آن شاه دریا آستین　　داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد، ایران صغیر　　با هنرهای غریب و دلپذیر

خلاصه کشمیریها بیاد بود امیر کبیر در وسط سریناگر خانقاهی بنام "خانقاه معلّی" بنا کردند که تا امروز آثارش باقی است.

برای استوار کردن روابط فرهنگی و سیاسی بین ایران و کشمیر سفرای هر دو دولت در دربار سلاطین مأموریت داشتند. پسر امیر تیمور شاهرخ میرزا (۱٤۰٤ - ۱٤٤۷م) در دربار سلطان کشمیر بنام سلطان زین العابدین گروهی از علماء و فضلا و دانشمندان را باکتابهای پُر ارزش عربی و فارسی برای استفادۀ کشمیریها فرستاد و دیگر اینکه درمیان سلطان زین العابدین و سلطان ابو سعید مرزا پادشاه ماوراء النهر (۱٤۵۲ - ۱٤٦۷م) ارتباط سیاسی و فرهنگی برقرار بود و سوّم اینکه سلطان حسین شهمیری (۱٤۷۲ - ۱٤۸٤م) و سلطان خراسان (سلطان حسین میرزا) بایکدیگر تبادلۀ سفراء هم می کردند. میر شمس الدین عراقی از حیث سفیر و نمایندۀ دولت ایران در کشمیر مأمور بود و توسّط همین عالم کم نظیر مسلك شیعی در کشمیر رواج گرفت. سلاطین شهمیری با زبان و ادبیات فارسی علاقۀ بیشتر داشتند و تحت سر پرستی ایشان زبان فارسی در سراسر مملکت زبان رسمی قرار گرفت. سلطان زین العابدین بنیان یك دار الترجمه نهاد و دستور داد که کتابهای تاریخی و علمی او از سانسکریت بفارسی ترجمه شود. ملاً احمد کشمیری کتاب مقدس هندوان "مها بهارت" را بفارسی ترجمه کرد. همین ملاً احمد

کشمیری تاریخ منظوم کشمیر معروف به "راج ترنگینی" را بنام "بحر الامصار" بزبان فارسی منتقل کرد. یکی از علمای مشهور دربار سلطان زین العابدین بنام پندت بودھ بهت "شاهنامهٔ فردوسی" حفظ کرده بود و گاهی اشعار شاهنامه را پیش سلطان می سرائید تا او لذت ببرد. سلطان زین العابدین خود شعر می ساخت و قطب تخلّص می کرد. در دوران شهمیری "فتاوای شهابی" از ملك الشعراء احمد کشمیری "و تاریخ کشمیر" از قاضی ابراهیم بزبان فارسی تألیف شد. از علماء و فضلا و دانشمندان و شعراء ملا حسین غزنوی، قاضی میر علی، سیّد محمد امین، مولانا احمد رومی، منطقی اویس، مولانا کبیر، مولانا جمال الدین، مولانا قادری، و ملاّ فصیحی را می توان نام برد که ایشان در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی خدمات ارزشمندی انجام دادند. بعلّت ورود هنرمندان و ماهران فن از ایران در کشمیر کنده کاری، خطّاطی، شال بافی، چکن دوزی، قالی بافی، صحافی و زرگری پیشرفت کرد. حقّاً اگر دورهٔ شهمیری را دورهٔ زرین زبان و ادبیات فارسی در کشمیر و یا کشمیررا ایران صغیر می گویند، مبالغه نیست.

در عهد سلاطین چك پیشرفت زبان و ادبیات فارسی اهمیتی کمتر نداشت. یوسف شاه چك و حسین شاه چك خود شعر می گفتند و نیز تربیت شاعران و دانشمندان را وظیفهٔ خود می دانستند. گروهی از شعراء و فضلا مثل بابا طالب اصفهانی، ملاّ مهری، ملاّ نامی اوّل، ملانامی دوّم و میر علی از ایران وارد کشمیر شدند. میر علی علاوه بر شعر گوئی خطّاط یگانهٔ روزگار خود بود و توسّط بابا طالب اصفهانی شاعری و منطق و فلسفه

آموخت و در بین مردم سند قبولیت داشت. در شاعران محلّی ملاً محمد امین و ملاً احمد هر دو در آن زمان شهرت داشتند و درمیان دانشمندان محلی چند نفر دیگر مثل مولوی فیروز ثانی و قاضی موسٰی شهید هستند که اسم ایشان را باید برد. در ردیف ایشان محمد یعقوب صرفی یکی از شخصیّت برجسته ای بود که به تقلید نظامی گنجوی خمسه ای نوشته که بنام مسلك الاخبار، وامق و عذرا، مغازی النبی، لیلی و مجنون و مقامات مرشد معروف است. غیر از این در عرفان و تصوّف به پیروی از عبدالرّحمن جامی بطرز "لوایح" و در نثر فارسی روایح نوشت. از تصانیف دیگر مولانا صرفی مناسك حج، رسالهٔ اذکار، صحیح بخاری، حاشیهٔ توضیح و تلویح، کنزالجواهر و دیوان شعر فارسی پُرارزش می باشد. تفسیر قرآن کریم بنام "مطالب الطالبین" از اوست که بتکمیل نرسید. "تذکرة العارفین" دربارهٔ احوال و آثار عارفان کشمیر اثر بابا علی رینه است. همچنین دربارهٔ مسائل شرعی مولانا جعفر "رموز الطالبین" بتألیف آورد. "رسالهٔ سلطانیه" از شیخ احمد چاگلی و تذکرة المرشدین "از خواجه میرم بزاز، "ورد المریدین" و شرح آن بنام "دستور السّالکین" از بابا داؤد خاکی دربارهٔ شیخ حمزه مخدوم کشمیری می باشد. پیرامون تاریخ سلاطین چك "مختصر تاریخ کشمیر" و بهارستان شاهی" نیز نوشته شد.

در هنگامیکه کشمیر بدست جلال الدین اکبر یکی از سلاطین بزرگ هند فتح شد عدّهٔ زیادی از شاعران ایرانی و هندی همراه سلاطین مغول تیموریه مثل اکبر، جهانگیر، شاهجهان و عالمگیر بمسافرت کشمیر می رفتند. بعضی

از اینها در کشمیر اقامت گزیدند. از میان ایشان طالب اصفهانی، محمد جان قدسی مشهدی، ملاً طغرا مشهدی، محمد قلی سلیم تهرانی، ابوطالب کلیم وغیره را می توان نام برد. در نتیجهٔ سرپرستی شاهان مغول در این دوره کثرت شاعران هندی و ایرانی آنقدر بود که اسم همه را نمی توان ذکر کرد. ملاً طاهر غنی کشمیری، محسن فانی کشمیری، مشتاق کشمیری وغیره در همین زمان می زیستند و در اصل کشمیر باوجود ایشان مثل ایران صغیر شده بود.

پس از سقوط مغولهای تیموریه در هند کشمیر تحت تسلّط افغانان در آمد. و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی مثل دوره های قبل بنظر نمی رسد. زیرا استاندار کشمیر که از طرف دولت افغانستان مأمور می شد بعلّت زبان مادری خود، شاعران و دانشمندان کشمیری را تحت سرپرستی دولت قبول می کرد ولی بسبب فاصله در بین کشمیر و افغانستان روابط ادبی و فرهنگی همواره برقرار نمانده بود. البته راجا سکهه جیون مل (استاندار کشمیر) نه فقط علاقه ای بشعر فارسی داشت بلکه شاعر هم بود. او بنا بر دستور خود هفت نفر از شاعران نغز گوی آن زمان را مأمور کرد که "شاهنامهٔ کشمیر" بنویسند. اسم آنهاملاً محمد توفیق، ملاً محمد علی متین، محمد جان سامی، رحمت الله نوید، ملاً راجع، عبدالوهاب شایق و سعد الله شاه آبادی می باشد. از مثنوی نگاران سعد الله شاه آبادی مصنّف "باغ سلیمان" در بیان جور حاکمان و مثنوی "منظوم التسعد" دربارهٔ سیرت رسول صلعم‌شهرت بسزائی دارد. ملاً اشرف بلبل خمسه ای سرود که مشتمل بر مثنوی مهر و ماه، هشت بهشت،

هشت اسرار، رضانامه، دهیمال ناگرای است.

از نویسندگان این دوره شیخ محمد چشتی مؤلف "زبدة الآثار" که ترجمه "بهجت الاسرار" از رسالهٔ شیخ عبدالقادر جیلانی(رح)، ملا عطاء الله خانقاهی مؤلف "خزینة الاعدادیه"، شیخ محمد رفیقی مؤلف "تحفة الاحباب" و "مصابیح الدّجی"، ملاّ حسینی کشمیری مؤلف "عجائب البلدان"، خواجه عبدالکریم مؤلف "تاریخ نادر" (نادر نامه)، پندت بیربل کاچرو مؤلف تاریخ کشمیر را نمی توان فراموش کرد، غیر از این پندت دیارام کاچرو خوشدل شاعر نغز گوی این عصر بشمار می رود. پندت بهوانی داس کاچرونیکو، محتشم خان فدا، شرف الدین خان فرحت، احسن الله خان راضی، لطف الله بیگ صهبا از شاعران این زمان محسوب می شوند ولی مثل زمان گذشته شاعری بزرگ و برجسته که دارای شعرهای زیبا و خوش قریحه ای باشد، در این دوره دیده نمی شود.

در زمان سیکها بعلّت هرج و مرج سیاسی ادبیات فارسی اهمیت و ارزش قبلی را از دست داد. فقط چند نفر از شعراء و مؤرخین که علاقه ای به فارسی داشتند کتابهای زیر را تصنیف کردند: بابا کمال الدین (نور نامه)، حمید الله شاه آبادی (چای نامه، ناپرسان نامه، اکبر نامه) بشمول چهار مثنوی دیگر که بعنوان خمسه معروف است، پندت بیربل کاچرو وارسته که مختصرالتواریخ یا مجموع التواریخ را از عهد افغانان تا دورهٔ سیکها تدوین نمود.

در دورهٔ اخیر که راجگان دوگرا حکمران کشمیر بودند، زبان فارسی از حیث زبان رسمی ور افتاد، ولی روابط ادبی و فرهنگی زبان و ادبیات فارسی

که با کشمیر از ششصد سال گذشته استوار بود کما بیش باقی ماند نظر باینکه در کشمیر اشاعهٔ و توسعه اسلام بوسیلهٔ زبان فارسی بعمل آمده بهمین سبب مردم آن دیار وابستگی مذهبی و احترام دینی را برای زبان فارسی تاکنون قائلند. اگرچه از طرف دولت سرپرستی و پشتیبانی بعمل نمی آید ولی زبان فارسی در قلبهای مردم جاگرفته است.

هدف از این معرّفی شرح مختصر زبان و ادبیات فارسی در کشمیر بود و اینك برخی از دلایل آن را که به چه مناسبتی در کتابهای ادبیات و تاریخ، کشمیر بنام "ایران صغیر" ذکر شده است در زیر می آوریم:

۱- از حیث شادابی و زیبائی، مناظر طبیعی و منطقه ای سرسبز کوهستانی و آب و هوای لطیف و پاکیزهٔ کشمیر با قسمت شمالی ایران شباهت دارد.

۲- علّتی دیگر اظهار و. ج. مودی در طی مقاله ای بعنوان "کشمیر و ایرانیان قدیم" می باشد که کشمیر نیز یکی از کشورهایی بود که دین و نفوذ زرتشتی را قبول نموده و ارتباط هم کیشی را با ایران قدیم داشته است.

۳- بعد از اشاعهٔ اسلام، افکار، تصوّف، شعر، ادبیات، فنون و دیگر هنرهای ایران در کشمیر نفوذ زیادی پیدا کرد و در آثار هنری و ادبی بعد از ایران، کشمیر از مهمترین مراکز هنر و ادب فارسی بشمار می رود.

٤- بنا بر تحقیقات زبان شناس معروف بنام "جارج گریرسن" زبان کشمیری مثل زبانِ پشتو یکی از زبانهای ایرانی می باشد.

منابع مورد استفاده در این مقاله

۱- تذکرهٔ شعرای پارسی زبان کشمیر (خواجه عبدالحمید عرفانی)،
چاپ تهران

۲- پارسی سرایان کشمیر (دکتر گ. ل تیکو) چاپ تهران

۳- کشمیر (تاریخ کشمیر) (دکتر الحاج ج.م.د.صوفی) در دو مجلد،
چاپ لاهور

٤- مجلهٔ آجکل، ۱ اکتبر ۱۹٦۷میلادی، چاپ دهلی.

۵- پایان نامهٔ دکتری بعنوان "ورستی" (دکتر احمد شاه) کتابخانهٔ
دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه تهران.

٦- پایان نامهٔ دکتری بعنوان "مشتاق کشمیری" (دکتر شمس الدین احمد)
کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه تهران.

۷- مجله "اند و ایرانیکا" (دسامبر ۱۹٦۳ میلادی) چاپ کلکته

۸- جاوید نامه (اقبال لاهوری) چاپ لاهور

۹- فارسی گویان پاکستان - دکتر سیّد سبط حسن رضوی،
از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - چاپ
راولپندی ۱۹۷۲م

محمد سعید احمد شمسی
استاد مدرسه اسلامیه شمس الهدیٰ
پتنه - هند

"خدمات دانشوران و صوفیان، پهلوار ی شریف به ادبیات فارسی"

گروه دانشوران، عالمان و صوفیان همرکاب سپه سالار بختیار خلجی(۱) به سرزمین بیهار وارد شدند و در شهرها، قصبات و روستاها رحل اقامت افگندند و برای تبلیغ اسلام مدارس و خانقاهای پهلواری شریف (۲) و منیر شریف(۳)وغیره بنا نمودند، و آن بزرگان به زبان فارسی آشنائی کامل داشتند و کتب گوناگون تألیف نمودند، علماء و صوفیان پهلواری شریف هم درین باب سهم بسزائی داشتندکه چند تن از آنان را در ذیل معرّفی می نماییم.

مولانا حافظ عبدالغنی:

مردی بود از مشاهیر صوفیان و علمای پهلواری شریف که شهرت وی به ایالت یوپی و بنگاله نیز رسیده بود. وی علوم مقدّماتی را از چه کسی فرا گرفت، بدرستی معلوم نیست جز اینکه اجازهٔ تدریس کتب را از مولانا شاه عبدالعزیز دریافت نمود و پیوسته بدرس و تدریس اشتغال می داشت و در سال ۱۲۷۲ هجری وفات یافت، وی تألیفاتی از خود بر جا گذاشت که به قرار زیراست.

(۱) مواطن التنزیل حل غوامض فتوحات مکیه (۲) حل العقود فی رساله

مغالطه عاقته الورود (۳) حواشي صدرا (٤) حاشیه شرح سلم (٥) حاشیه قاضی مبارك (٦) حاشیه (تلویح) وغیره.

وی زبان فارسی را بخوبی می دانست و بآن زبان شعر می سروده از آثار فارسی که ازوی بجا مانده یکی دیوان فارسی است که (متأسفانه) هنوز چاپ نشده است.

غزلهایش پر از سوز و گداز می باشد که نمونه ای چند از اشعار فارسی وی را در ذیل می آوریم:

حدیث سوز بود سر بسر بیان مرا | سوای شمع نه فهمد کسی زبان مرا
ز بسکه آتش عشق تو سوخت جان مرا | ز دود آه شناسند آستان مرا
سکون سلسلۀ زلف او غنی افسوس | خراب کرد و پریشان خاندان مرا

وه چه کرد افسون گری چشم جادوی دگر | جلوۀ من شد نظر بند دو ابروی دگر
می کند افسون گری بر چشم جادوی دگر | گرد تسخیر دو دیده بر دو ابروی دگر (٤)

هست از فیض یدالله قوت باطن غنی
گو بظاهر دست ما را زور با زوی دگر (٥)

روشنی در دل ز داغ دیگر است | کعبۀ دل را چراغ دیگر است
کی غنی فارغ شود زین مدرسه | درس عشقت را فراغ دیگر است (٦)

حضرت سیّد العلماء مولانا احمدی:

وی یکی از شعرای نامور و صوفیان پهلواری شریف می باشد. درباره وی اطلاعاتی زیاد در دست نیست. جزاین که وی علوم متداوله را از پدر خود مولانا وحیدالحق کسب نمود. سپس بتدریس پرداخت و نیز بعد از رحلت پدرش در مدرسۀ مجیبیه پهلواری شریف تدریس را ادامه داد. برای فضل و دانش وی همین کافی است که شاعر برجستۀ پهلواری شریف حضرت فردالاولیا فرد یکی از شاگردان وی بوده است. وی صاحب دیوان نیز بود که اکثر اشعارش از بین رفته است. اینك برای نمونه دو قطعه یك رباعی از اشعارش که از دست برد ایام مصون مانده است، نقل می نمائیم:

دی پیر مغان بگوش من گفت چنین　　رندی کن و می بنوش و عزلت بگزین
بخشنده گناه تو که داری در دست　　دامان مجیب دعوة المضطرین(۷)

یك چند ز خود ترا جدا دانستم　　چندی همه خویش ترا دانستم
از نعمتِ شیخ رفته رفته آخر　　بنده بنده خدا دانستم(۸)

کار ما از دست رفت و دست ما از کار رفت
کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نه شد
بس که سرگردان شدم چون گرد با دامان هنوز
مشتِ خاك ما غباری کوچۀ یاری نه شد(۹)

مولانا شرف الدین:

نام وی شرف الدین محمد هادی بود. وی روز اوّل رجب ۱۳۳۵هجری قمری مطابق سال ۱۸۸۹ میلادی تولّد یافت. و علوم رسمی را از نابغهٔ روزگار مولانا محمد حسین فرا گرفت. سپس در حلقهٔ ارادت یکی از مرشدان پهلواری شریف و عموی خود فردالاولیا فرد در آمد. پس ازان در شب بیست و یکم ربیع الاخر ۱۲۸٦هجری به سجّاده نشینی خانقاه جنیدیه منصوب گردید. در سال ۱۲۸۳ هجری برای زیارت حرمین شریفین به سر زمین حجاز سفر نمود و روز سوّم ذی الحجه ۱۲۸۹هجری برابر با ۱۸۷۲ میلادی داعی اجل را لبّیك گفت و در قبرستان مجیبیه در همان قصبهٔ پهلواری شریف مدفون گشت.

شاعری را از فرد الاولیا فرد آموخت و بفارسی و اردو شعر می سرود که اشعارش با سوز و گداز خاصی همراه می باشد. وی در غزل سرائی باسلوب بعضی از پیشینیان مانند حافظ نظر داشته و در سبك وی شعر می سرود. غزل معروفی از حافظ که با مطلع زیر آغاز می شود.

الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها　　که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها

این غزل حافظ را چنین تضمین کرده است:

کنون پیر خرد بر می کشا آراست محفلها　　"الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها"

هوای عشق دیدارت کشید آخر به بدنامی
"که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها"
"به بوی نافهٔ کاخر صبا زان طرّه بکشاید"
به شاخ سنبل و مویش چها پیچ است در دل ها
"به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید"
که ما اهل طریقت را همین راهی ست منزلها(۱۰)

غزلهای وی بسیار لطیف و دل انگیز و معانی عاشقانه و مضامین عارفانه را شامل می باشد و لکن نکات بکر و افکار تازه را بسیار کم در بردارد.

طبعش مایل به صنائع بوده و در صنعت تضاد و تنسیق الصفات و غیر آن که از صنائع شعری است. مهارت خاصی دارد. نمونه ای چند از اشعارش ازین قرار است:

نگاهی بر من مستانه فرما   من دیوانه را فرزانه فرما
گدا را رخصت بزم شهان ست   نظر بر شرف خود شاهانه فرما(۱۱)

چشمان مست ساقی من وقت خواب ناز   یک عشوهٔ نمود ربوده خمارما
ای شرف پیش قابل خود لفظ واپسین   جز حرف السلام نباشد شعارما(۱۲)

چو به کوی تو بمیرم همه صرف خاك باشم
مگر استخوان که نزدم ز بناست خشت ما را
ز وجود آنچه سر زد همه خواهش تو بودم
منگر ز پاك بازی به نگاه زشت ما را (۱۳)

چه بزم آراست یار این جا چه خوش فصل بهار این جا
گل این جا ، غنچه این جا ، گلشن این جا ، گل عذار این جا (١٤)
چه بندم دل پی احرام راه دور ای زاهد
حج این جا ، کعبه اینجا ، شیخ این جا و طواف این جا (۱۵)

چاك از دست جنون دامان ماست بی سر و سامانیم، سامان ماست (١٦)

حلیه شریفهٔ سرور کائنات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را به پیرایه جالبی به وزن مثنوی سروده است، حلیهٔ مزبور با مطلع زیر آغاز می شود :

بود که حلیه و مدح شمائل ذکرش تمام عمر مرا باد شوق وهم فکرش(۱۷)

ابیات زیرازحلیه شریفه ازحیث محاسن لفظی و معنوی جالب توجه می باشد:

لطیف و صاف و خوش اندام و هر دو ساق و قدم
ز بس میانه و نرم و مسطّح و اقدم

حلیهٔ شریفه دیگری هم از و به یادگار مانده که مطلع آن از قرار

زیر می باشد:

نمود صنع کمال قدرت ظهور اعجاز فخر انسان

وجود سر تا به پای احمد حبیب یزدان شه رسولان(۱۸)

غیر ازین دو حلیهٔ شریفه فوق اشعار دیگری از وی باقی نمانده است.

سیّد جمال الدین بهجت:

سیّد جمال الدین بهجت که مولد و مسکن وی قریه دیانوان از بخش نالنده ایالت بیهار است، پدرش قاضی علاء الدین، در زمان شاهجهان پادشاه هند، قاضی پتنا بوده و پس از چندی مسند قضاوت در پهلواری شریف را عهده دار گشت. وی را این قصبه چنان خوشش آمد که همین جا را محل سکونت خود قرار داده. از وی دو پسر برجای مانده. یکی سیّد جمال الدین و دیگری سّیدجلال الدین،نخستین پسر وی در سال۳. ۱۱هـ تولّد یافت (مطابق ۹۱- . ۱٦۹ میلادی) وی وقتیکه بسن رُشد رسید در همان قصبه بتحصیل علوم پرداخت و چون از حیث معاش در رفاه بود لذا در فرا گرفتن علوم متداوله سعی و کوشش فراوانی بکار برد و در علوم گوناگون خاصّه در ادبیات عربی و فارسی مهارتی بدست آورد، به علّت فضل و دانش وی به استادی شهزاده عالی گهر(۱۹) (شاه عالم) نائل گر دید و در سال ۳۳-۱۷۳۲ میلادی برابر با ۱۱٤۵ هجری قمری، پس از پدر خود، قاضی پهلواری گردید و تا آخر عمرش بر مسند قضاوت بر قرار بود.

وی در حلقهٔ ارادت حضرت مخدوم جعفری در آمد و در سال ۱۱۸۳هـ مطابق .۷-۱۹٦۹ میلادی چشم از جهان فروبست و در همان قصبه

پهلواری شریف مدفون گشت.

بعد از تحقیق و بررسی چنان بدست آمد که وی دیوانی بفارسی هم داشته ولی از دستبرد روزگار مصون نماند و اوراقی چند ازان بجا مانده که در کتاب خانۀ مجیبیه محفوظ می باشد. نمونه ای چند از آن اشعار باقی مانده و آن چنین است:

یا ربنّا الغفور همه جرم ما به بخش — از فضل خویش کرده ناکرده ما به بخش

ما مجرمان که آیت رحمت به شان ماست — رحمت به ما کن و غفران به ما به بخش

هر چند من ز دائره طاعت ام برون — یا رحمت به قطب دائره اتقیا به بخش

شایسته وراثت جنّت نیم مگر — یارب به حقِ وارثِ خیرا لورٰی به بخش

وز زمره گان من تقلت کن مرا ز لطف — تو صاحب عطائی و از ما خطا به بخش

هر راسخ العقیده دین شجره که هست — او را طفیل ذات رسول خدا به بخش

یا رب بحق این همه، پیران با کمال — بهجت بنام شورش مسکین گدا به بخش

آیت اللّه شورش:

آیت اللّه متخلّص به شورش در سال ۱۱۲٦ هـ قمری مطابق پنجم ماه اکتبر ۱۷۱٤ میلادی روز شنبه چشم به جهان گشود و علوم مقدّماتی را از پدر خود حضرت مولانا شاه محمد مخدوم بن شاه محمد امان اللّه جعفری آموخت. علوم متداوله را از عموی خود ملاً وجهه الحق محدّث فرا گرفت، وی نیز نزد جمال الدین بهجت به تحصیل شعر و ادب پرداخت و برای تحصیلات عالیه به خارج پهلواری شریف به قصبه ای بنام "بین" واقع در بخش پتنا

مرکز ایالت بیهار که محل سکونت عموی وی ملاً وجیهه الحق محدّث بود، بسر می برد و هر جا که ملاً وجیهه الحق محدّث می رفت وی نیز با ایشان همراهی می کرد.

حضرت آیت الله به هر دو زبان یعنی فارسی و اردو شعر می سرود و در غزلیات و مراثی اردو به ترتیب "جوهری" و "مذاقی" و در اشعار فارسی "شورش" تخلص می کرد.

"شورش" با خواجه میر درد (۲.) مکاتبت داشت و از وی بهره های علمی می برد.

دیوانی از اشعار شورش مشتمل بر غزلیات و رباعیاتش در کتاب خانهٔ خانقاه سلیمانیه پهلواری شریف محفوظ می باشد که دارای ۷۱ صفحه و در هر صفحه ۱٤ تا ۱٦ بیت است.

علاوه برین کتابی دیگر مشتمل بر شعرای محلّی وغیر محلّی نیز درین خانقاه است که دارای غزلهای شورش می باشد.

مجموعهٔ دیگری از شعار شورش را حضرت مخدوم شاه شعیب ترتیب داده که دارای ۹٤۹ غزل و ۱٤ تا ۱٦ بیت از اشعارش در هر صفحه می باشد.

علاوه بر کتاب های فوق یك مثنوی بنام "شهر آشوب" و قصیده ای بنام قصیدهٔ معلّقه، ازو در خانقاه مزبور نیز موجود است. علامه شورش درین قصیده به آوردن واژه های فارسی سره موفق شده است. این قصیده خصوصیت دیگری هم دارد یعنی مؤلف خودش در ذیل هر بیت شرحی

مختصر داده است.

اشعار وی ساده، دل انگیز و با سوز و گداز توأم می باشد. وی احساسات عشق و عاشقی را در الفاظ مؤثری به سبك حافظ و صائب سروده و نیز از نظامی پیروی نموده است و هم از شعرای دیگری چون ناصر علی، مولانا روم، شفائی و به سبك شوکت بخاری نیز غزلها سروده است.

اینك غزلی از شورش به سبك صائب را در ذیل می آوریم:

گردش چشم بتان گردش جام است این جا
غیر ازین باده دگر باده حرام است این جا
صبح دیگر نبود در فلکم غیر رخت
و ز سواد گیسوی تو شام است این جا
هر که در عشق بتان نام و نشان را گم کرد
عین گمنامی او شهرت عام است این جا (۲۱)

غزلی از شورش به سبك فغانی:

به شکوه لب نگشاید دهان بستهٔ ما
که رنگ خسته کند شرح حال خستهٔ ما
سپند نیست و نه سیماب تاکه بگریزد
چو داغ لاله در آتش دل نشستهٔ ما
به پای خویش حنا بند ز آسمان هر شام

ز آب دیدهٔ خو نبار زنگ خستهٔ ما

شد ست یك بیابان تمام آئینه زار

ز ریزه ریزه لخت دل شکستهٔ ما

مشبّك ست چو غربال آسمان شورش

زتیر آه که خورده خدنگ دستهٔ ما (۲۲)

نمونه ای از شورش به سبك شوکت بخاری:

بود گریز جهانی ز پنبه داغ مرا

فتیله از رگ برق بود چراغ مرا

درون غنچهٔ دل همچو بو وطن دارم

به باغ دهر نیابد کسی سراغ مرا

تو تابه نازخرامان ز بوستان رفتی

گران چو کوه شده بوی گل دماغ مرا

چکید خون دلم در فضای سینهٔ من

بهار لاله شفق زار کرد داغ مرا

بود نه شورش من آن قدر تنگ ظرفی

که موج می شکند ساقیا اياغ مرا(۲۳)

شورش در همهٔ اصناف سخن شعر می سرود و الفاظ نامانوس را کمتر بکار می برد و در صنعت تشبیهه و استعاره و رعایت لفظی مهارت خاصی

داشت مانند مثلاً:

خط به گرد لبش هویدا شد   دریمن فوج زنگ پیدا شد (۲٤)

آتش عشق به طور دلت از شعله زند
همچو موسٰی بکف توید بیضا بخشد (۲۵)
آن قدر زاهد خیال چشم مستت خورده است
سبحهٔ صد دانهٔ او خوشهٔ انگور بود (۲٦)

موضوعاتی که در تمام رباعیات وی بچشم می خورد، عبارت از بی ثباتی دنیا، قناعت وتوکل و نفرت از حرص وطمع و ترک علائق دنیوی می باشد که همه این حاکی از مبادیات تصوّف بشمار می رود:

ایمن منشین از اثر آه ضعیفان
تاخانه بسی سوخته است این شرر چند
یا رب چه کسانند همه مردم دنیا
بر صورت انسان به مثل گاو و خری چند (۲۷)

مگس وارم مگر دان گرد خوان هیچ کس ما را
ز آب دیده و داغ دل من آب و نانی ده (۲۸)

با رقیبان منشین گفته شورش بشنو
گل پریشان شد ازان روز که با خار نشست (۲۹)

نهایت تصوّف یعنی فنا فی الله را به شکل جذا بی بنظم می کشد:

هیچ جای نیست کانجا پرتو دلدار نیست

منحصر بر طورسینا جلوه گاه یار نیست(۳۰)

پس ازان روزی که این عالم نبود مانهان بو دیم در پهلوی دوست (۳۱)

شورش از چهره ریاکاران چنین پرده پس می زند:

من رند خراباتی، زاهد تو مناجاتی

سبحه‌به‌کفت گردد، گردد بکفم ساغر(۳۲)

شورش بزبان ریخته (اردو) هم شعر می سرود.

مولانا غلام جیلانی سرشار:

نام پدرش مولوی سلیح الدین بود. وی یکی از سادات جعفری زینبی بوده و در سال ۱۱۳۶ھ برابر با ۲۶-۱۷۲۵ میلادی تولّد یافت. شجرهٔ وی به حضرت زینب منتهی می شود چنانکه در یکی از ابیات خود چنین گوید:

چو زر جعفری منم سرشار سکّه زینبی سیادت ما

سرشار کتابهای درسی را از پدر خود آموخت و علوم تصوّف را از پیر مجیب قدس سرّه فرا گرفت و بس در حلقهٔ ارادت وی در آمد وی مرد راسخ العقیده و عابد و عالم متبحّری بود. شعر و شاعری را از حضرت مولانا شاه آیت الله فرا گرفت چنانکه خودش می گوید:

هست سرشار منّت شورش برسر از غیر بار نیست مرا

سرشار با قناعت زندگانی خود را می گذرانید:

نه ام چو اهل طمع در پی تلاش معاش سر شك و داغ دل ماست آب و دانهٔ ما

در سال ۱۳۰۳هـ مطابق ۱۷۸۷م زندگی را بدرود گفت.سرشار بزبان فارسی و ریخته (اردو) بخوبی شعر می سرود. بزبان فارسی "سرشار" و بزبان ریخته "محزون" تخلّص می کرد. وی سبك های حافظ و صائب را بسیار دوست می داشت و به تقلید آنها شعر می سرود که به ترتیب ازین قرار است:

اگر در دل هوس داری تماشای گلستان ها

بخون دیده گلگون به بین اوراق دیوان ها

اگر عکس مسیحائی لبش در جام می افتد

زنند از فیض یك جرعه دم اعجازمستان ها

به چشم رهر و عشق تو باشد نیك و بد یکسان

نماید سبزهٔ مژگان همه خارِ بیابان ها

چو صائب گفته سرشار شور افکند در عالم

که مرغان این سخن دارند از او در گلستان ها (۳۳)

غزل مشهوری از حافظ که با مطلع زیر شروع می شود ع

الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها

سرشار به همین وزن و قافیه غزلی سروده که آن چنین است:

الهی از طفیل عشق خواهم جذب کامل ها

که آسان تر نماید شورش دل کار بسمل ها

بسی در عالم مستی نشان بی نشان جُستم
بدریایی فرو رفتم که ناپیدست ساحل ها
ز فیض حافظ شیراز می سرشار می خواهد
درای کاروان را سرمه گردد گَرد منزلها (۳٤)

وی آیات قرآن را در اشعار خویش چنان می گنجانیده که به لطافت آنها افزوده گشته است:

شبی در کوی زلف یار رفتم با دل شیدا
مرا ورد زبان گردید سبحان الذی اسریٰ (۳۵)

تر دامنیم لیکن داریم چشم رحمت
از دوست چون پیامی لاتقنطواست مارا (۳٦)

غزل دیگری از وی به سبک حافظ:

جز تو غارتگر آرام دل آرام کجاست
مثل سرشار کسی عاشق بدنام کجاست
ساده لوح است رخ یار ندارد خط و خال
می پرد مرغ نگه دانه کجا دام کجاست
جلوه گاه بت هر جایی ما هست همه
دیر کفرست کجا کعبه و اسلام کجاست
آنچه در پیری توان کرد بکن ای سرشار
نوجوانی ست کجا عمر کجا نام کجاست (۳۷)

سرشار رباعی هایی هم سروده که همه آنها حاکی از مضامین بکر و فکر تازهٔ وی می باشد و سعی کرده که آب دریا را در کوزه ای بریزد به صنائع و بدائع و رعایت لفظی را علاقه مند بود و اشعارش از صنعت تشبیه و استعاره هم خالی نمی باشد.

دیروز به می خانه گذشتم ناگاه ساغر بکفم بود و نگارم همراه
شیطان صفت رقیب هم درآن بزم رسید لاحول ولا قوة الا بالله(۳۸)

خلاصه می توان گفت که وی در فن شعر مهارت خاصی داشت و بزبان ساده و روان شعر می سرود. در غزلیاتش تغزل وترنم فراوان می باشد. اشعارش از شوخی و ظرافت هم خالی نیست.

منابع و پاورقی ها

۱- محمد بن بختیار خلجی از ترکان بود و نام قبیلهٔ وی خلج بود. بعضی گویند که خلج نام قریه ای است که در ترکستان وجود دارد و بختیار خلجی را باین نسبت خلجی می گویند. وی نخستین مردی است که نام قبیلهٔ خود را در هندوستان زنده کرد. بیشتر اعضای این قبیله در لشکر غزنه بودند و از عهد سبکتگین تا ابراهیم غزنی عهده دار نظامی بودند. بعد از زوال سلطنت غزنویان در لشکرهای غوریان همه افراد خانوادهٔ وی شرکت کردند. از احوال آغاز وی آگاهی در دست نیست بجز این که علوم نظامی را بنحو عالی آموخت. سپس به عهد محمد سام شهاب الدین محمد غوری به غزنین رفت و سعی کرد که در دیوان دولتی برای خود کاری پیدا کند ولی موفق نشد. ازآن

ببعد به سمت دهلی مسافرت نمود و در آن جا کوشش کرد تا در اداره ای به کارمندی اشتغال ورزد. ولی این جا هم نتوانست کاری بدست آورد. مأیوس شده به شهر بدایون و از بدایون به ایالت اودهـ وارد شد. و به خدمت ملك حسام الدین اغلبك، یکی از سپه سالاران قطب الدین ایبك که درآن زمان شاه هند بود، پیوست و یکی از ملازمان وی شد. چندی بعد بعلّت تهوّر و جوانمردی در کار زارها ملك حسام الدین در تصرّف وی جاگیر "کنبله و پتیالی" داد. بختیار خلجی به اجازهٔ ملك حسام الدین اغلبك بادسته ای سواران به تاخت و تاز ایالت بهار پرداخت و باندك مدت بر منیر شریف که در تصرّف راجه ای ستم گربود، قبضه کرد. و تقریباً همه ایالت بیهار را از سم اسپان خود پامال کرد. شهرهٔ وی به سلطان قطب الدین ایبك رسید. وی بختیار خلجی را خلعتی و علم شاهی فرستاده تشویق کرد و به سپه سالار خود ملك حسام الدین دستور داد که وی را پشتیبانی کند، وی در ۵۹۹ ایالت بیهار را فتح کرد و بامال غنیمت به خدمت قطب الدین ایبك حاضر شد. شاه از شجاعت وی شادمان شده برای فتح بنگاله دستوری صادر نمود. بختیار خلجی حکم وی را بجا آورد و با فوج عظیمی مرکز بنگاله "لکهنوتی" را بدون زحمت فراوان گرفت. شاه بنگاله پا به فرار گذاشت سپس برای فتح آسام و تبت سعی کرد بآسانی آسام را در تصرّف خود آورد. ولی در فتح تبت شکست خورد و از لشکرهایی که در حدود ده هزار نفر بودند فقط دویست نفر باقی ماند بنا چار به بنگاله و ازان جا به بیهار رجعت نمود و در ۶۰۲ هـ در گذشت. آرام گاه وی غالباً در نواحی شهر بیهار شریف می باشد.

۲- پهلواری شریف: از پتنا مرکز استان بیهار (هند) در حدود ۱۵ کیلومیتر در سمت جنوب مغرب قرار گرفته است. نام باستانی این قصبه پهلواری (گلستان) است. این باغ شهنشاه اشوك بود که مذهب بودائی داشت و قبل از حضرت عیسی(ع) می زیست. این باغ از دست برد ایام مصون نماند و ویران گشت. زاهدان بودائی و هندو درین جای ویران اقامت گزیدند و در عبادت و ریاضت و مجاهده نفس پرداختند. در عهد فیروز شاه بن محمد تغلق شاه، یکی از شاهان هند، اولیای کرام و علمای عظام برای تبلیغ و ترویج اسلام وارد این قصبه پهلواری شدند. تعداد زیادی از هندوهای آن منطقه به دست حق پرست ایشان در حلقهٔ اسلام آمدند. امّا در واقع آن زمان در پهلواری شریف زمان غلبه اهل هنود بود نتیجهٔ همه اولیای کرام علمای عظام از دست اهل هنود شر بت شهادت نوشیدند. در عهد فیروز شاه شخصی بنام منهاج الدین از جیلان وارد ایالت بیهار شد و با مخدوم الملك شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری ملاقات کرد. وی منهاج الدین را در حلقهٔ ارادت خود آورد و بعد از ریاضات شاقه و مجاهده خرقهٔ خلافت پوشانید و دستور داد که در پهلواری شریف اقامت گزیند و این قصبه را مرکز ارشاد و هدایت سازد و نام پهلواری شریف را "دبستان نجات" گذاشت. حضرت مخدوم منهاج الدین حکم وی را بجای آورد و در پهلواری اقامت گزیده در تبلیغ اسلام اشتغال ورزید. به همت وی بسیاری افراد به اسلام مشرّف شدند. بتدریج جمعیت اسلامی این قصبه اضافه شد. در اوائل قرن دهم حضرت شاه سعدالله جعفری زینبی با پسر خود امیر عطا الله با یك غلام وارد پهلواری شدند و در

ترویج اسلام سعی فراوان کردند. در حدود ۹۴۵-۹۴٦هـ سعد الله برای سیاحت و شکار به سمت رود خانۂ پن پن رفت. باغیان نائب سلطنت وی را شهید کردند. اولاد و احفاد وی از عهد شیر شاه تا زمان جلال الدین محمد اکبر بر عهدۂ جلیله منصوب بودند. در اواسط قرن دهم حضرت مخدوم بدر الدین بدر عالم قادری باتفاق پیر طریقت خود حضرت سیّد محمد قمیص قادری و پدر و اهل و عیال خود از جون پور (اکنون جزو ایالت اتر پردیش هند) به شهر بیهار در ایالت بیهار آمد و در همانجا رحل اقامت افگند. امّا پادشاه آن زمان نپسندید لذا از بیهار عازم بنگاله شد و مرید خود حضرت بدر عالم را برای ارشاد و هدایت مردم بجای خود مقرّر کرد. حضرت مخدوم سیّد بدر عالم نزدیك پهلواری در یك روستا بنام شهباز پور سکونت داشت و بتدریس و ارشاد و هدایت اشتغال نمود. مختصراً می توان گفت که جمعیت اسلامی پهلواری شریف از آمدن منهاج الدین راستی شاه سعد الله جعفری و حضرت مخدوم بدر عالم قادری روز بروز افزون تر شد و حالا جمعیت این قریه در حدود بیست هزار نفر می باشد که اغلب آنان مسلمان اند.

۳- منیر شریف: در ایالت بیهار قریه است که مسافت آن از پتنا مرکز استان بیهار به سمت مغرب در حدود ٤٠ کیلومیتر می باشد. نخستین حضرت تاج الدین فقیه قبل از شهاب الدین غوری این قریه را که در آن زمان پایتخت راجه بود، فتح کرد و در آن جا رحل اقامت افگند. در خانوادۂ آن بسیار علما و فضلا بدنیا آمدند یکی از آنان حضرت شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری بود که در عهد محمد تغلق می زیست. وی یك عالم، عارف و

عابد شب زنده دار بود. از آثار وی مکتوبات صدی و مکتوبات دو صدی شهرت جهانی دارد.

٤، ٥، ٦، ٧- آثارات پهلواری شریف ص ۳۹ و اعیان وطن ص ٤۳

۸، ۹- دارالعلوم، مجیبیه خانقاه پهلواری شریف کی تدریس و تعلیمی خدمات . ۱ - ۹

. ۱- ۱۸- آثارات پهلواری شریف ٦۷-٦٦ و تذکرهٔ شعرای پهلواری شریف خطّی و اعیان وطن

۱۹- شهزاده عالی گهر: بعد از در گذشت پدر خود شهزاده عالی گهر بنام شاه عالم بیاری احمد شاه ابدالی شاه ایران و افغانستان برتخت پادشاهی دهلی نشست. وی مردی رحم دل، عالم و با لیاقت بود و بزبان فارسی و اردو شعر می سرود و آفتاب تخلّص می کرد وی کتابی، بنام قصهٔ شاه عالم در چهار جلد که حاکی از معاشرت هر طبقه‌ای باشد، نوشت. این شعر معروف از وی می باشد:

عاقبت کی خبر خدا جانے　　اب تو آرام سے گذرتی ھے

غلام عبدالقادر روهیله شاه عالم را کتك ز دو چشمانش را بانیزه در آورد و از تخت پادشاهی فرود آورد. امّا وی باکمك مهاراجه سندهیا دوباره بر تخت نشست. در عهد این پادشاه حکومت بنگاله به انگلیسی ها تسلیم شد. وی در سال ٦ . ۱۸م در گذشت. یك مثنوی دارای مطلع زیر از او است:

چه حادثه برخاست پی خواری ما　　داد برباد سرو برگ جهانداری ما

. ۲- خواجه میر درد: نامش خواجه میرودرد تخلّص میکرد، وی در یکی

از خانواده های متصوّف در دهلی در سال ۱۷۹۱م چشم به جهان گشود. بنا بر هدایت و ارشاد دود مانش بین مردم عزت و احترام زیادی داشت وی در علوم دینی مهارت کاملی داشت و پیوسته با قناعت و توکل زندگی را می گزرانید و هرگز درستائش کسی قصیده نسرود و نه به دربار پادشاهی حاضر شد. از آثار وی دیوا نهای بزبان فارسی و اردو و کتاب های دیگری در تصوّف باقی مانده است. در سال ۱۷۸۵م در دهلی چشم ازین جهان فروبست.

۲۱- تذکرهٔ شعرای پهلواری شریف،نسخهٔ خطّی

۲۲- ۲۳- آیت اللّه جوهر حیات و شاعری، نسخهٔ خطّی ص ۲۹۳

۲٤- ٢٦- تذکرهٔ شعرای پهلواری شریف نسخهٔ خطّی

۲۷- ۳۲- تذکرهٔ شعرای پهلواری شریف نسخهٔ خطّی

۳۲- ۳۸- اعیان وطن، آثارات پهلواری شریف

* * * * * *

دکتر سیّده اشرف ظفر
فیصل آباد
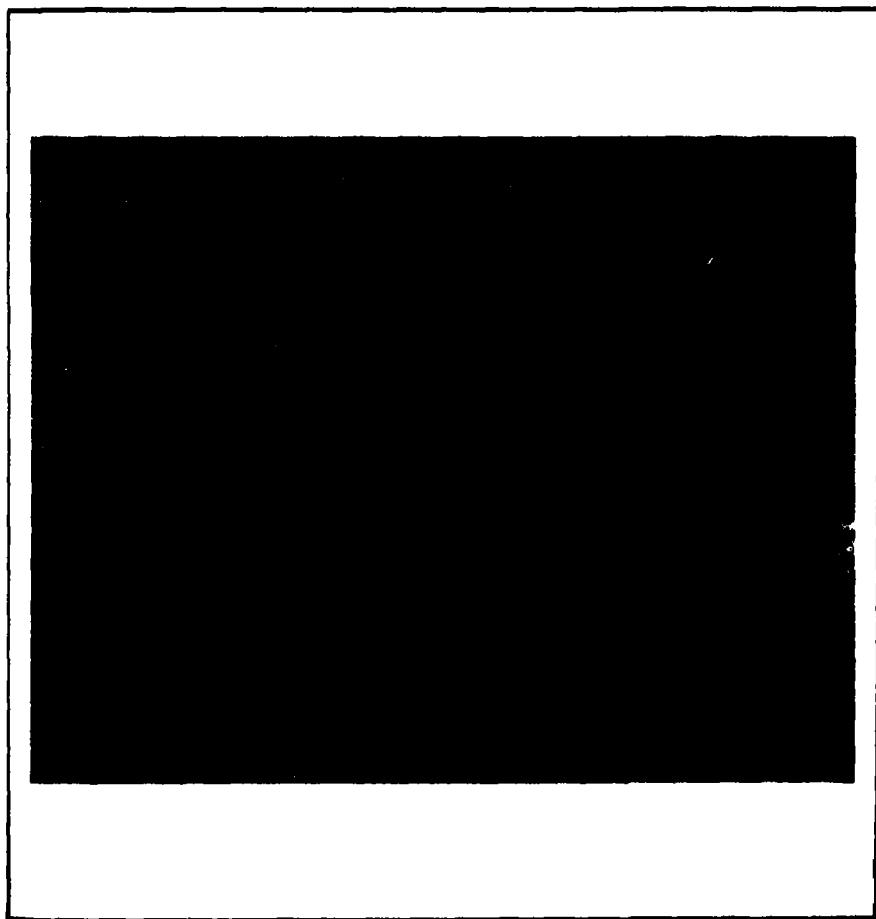
نظری به خلاصة المناقب

مولوی رومی باغایت دردمندی گفته بود که "انسانم آرزوست" و حکیم ملّت شاعر مشرق علامه اقبال در آرزوی همین انسان مثنوی "اسرار خودی" سرود و در اثر معروف خویش "جاوید نامه" پیر رومی را رفیقِ راه ساخته سیر افلاك کرد، در این مسافتِ متخیّله و سفر روحانی شاعر فیلسوف باارواح شخصیتهای بزرگ دچار گردید و یکی از آنها "سیّد والا مقام" شاه همدانست که به فکر و نظرِ اقبال محرم اسرار شاهان و مرشد معنوی بوده و انسان را برموزِ انسانیت آشنا کرده بحق پرداختن آموخت و کتاب "خلاصة المناقب" همین مرد بزرگ، سیّد السادات را که معمار تقدیرِ امم بوده، معرّفی می نماید یعنی کتاب خلاصة المناقب (۱) در شرح احوال و آثار و تعلیمات سیّد علی همدانی(رح) معروف به شاه همدانست که در جهان تصوف و فتوّت اسلامی، معرفت و عرفان، مقام شامخی و درجهٔ ارجمندی و پرعظمت احراز کرده و از مشاهیر زمان خود (قرن هشتم هجری) بوده و احترام و تقدّسی داشته که کمتر بزرگانِ را دست داده است.

تاریخ زندگانی هفتادو اند ساله سیّد، موضوعی بس دلپذیر و ولوله انگیز می باشد که هم عالم روحانی و هم عارف ربّانی، خودبین،خدابین جهان بین و از طرف دیگر جهانگرد و نویسنده و شاعر و از همه بالاتر، یك نابغهٔ ایرانی و مبلّغ اسلام است که هر کجا رفت اقامت کرد. امامت و قیادت نمود،

ارشاد و وعظ گفت، مسجد و خانقاه بنا کرد که مهم ترین فعالیّت های تبلیغی و تدریسی در آن انجام می گرفت و هنرهایی از قبیل کلاه بافی، شالبافی، ابریشم و سنگتراشی، معماری، خشت سازی و چوب کاری می آموخت و چندین خانقاه را از ختلان تا بلتستان و کشمیر ساخت که مراکز دین و تهذیب و دانش و هنر گردید بهمراهی هفتصد مرید و احباب وارد کشمیر شد و از مجاهدت و مساعی خودش این خطهٔ مینو نظیر را بنورِ اسلام منور ساخت و تعلیماتِ اسلامی را اشاعه نموده توسعه داد. می گویند سیصد هزار نفر بدست وی مشرّف باسلام گردیدند و از جانب کشمیریان او "حواری کشمیر"، "بانی مسلمانی"، "علی ثانی" نامیده شد.

سیّد نامبرده بتوسط همراهانِ خود در کشمیر هنرهای دلپذیری را معرّفی نموده در خطه از جهت دینی و دنیاوی "ایران صغیر" آفرید و نقشِ دوام خود ثبت گردانید و این کتاب خلاصة المناقب از حالات و مقاماتِ وی مفصّلاً بحث می کند. در ضمن این موضوع اطّلاعات گرانبها از رسوم و عادات صوفیه و مفهوم واقعی از مصطلحات متصوّفه و معلومات با ارزشی راجع به اوضاع قرن هشتم بدست ما می دهد.

مؤلف خلاصة المناقب نه تنها معاصر شاه همدانست بلکه از مریدان پرشور و بسیار مقرّب وی است که در چهارده ساله آخر زندگانی سیّد علی همدانی، با او ارتباط کامل داشت و در اغلب موارد حوادث و سوانحی را که راجع به وی ذکر می کند، یا خودش از زبان مرشد استماع کرده یا در موقع حدوث آن وقایع حضور داشته است، بنا بر این رویهمرفته میتوان گفت که

اغلب مطالب این کتاب بر مشاهده عینی خود مبتنی است. اگرچه در تاریخ فرهنگی و ادبی شبه قارهٔ پاك و هند، افغانستان و ایران به حدّی ، بجهان اسلام شخصیت سیّد علی همدانی (رح) کاملاً شناخته شده است ، ولی راجع به زندگانی وی آنچه بدست داریم بسیار مختصر است و تنها کتاب مبسوطی که در شرح احوال این عارف بزرگ داریم خلاصه المناقب تألیف مریدش است. تذکرهٔ دیگر متضمّن ترجمهٔ احوال سیّد باسمِ رساله مستورات (۲) یا منقبة الجواهر از حیدر بدخشی است، نویسندهٔ مستورات بدو واسطه شیخ عبدالله برزش طوسی مشهدی م : ۸۷۲ هـ و او مرید سیّد محمد نور بخش م: ۸۶۹ هـ و شیخ اسحاق ختلانی م : ۸۲۶ هـ خلیفه و داماد سیّد علی همدانی (رح) به صاحب خلاصة المناقب می پیوندد و بعضی از مطالب از همین خلاصة المناقب گرفته است و نویسندگان بعدی از همین سرچشمه اخذ مطالب کرده اند باین جهت می توان گفت که کتاب خلاصة المناقب اوّلین منبعی دربارهٔ سیّد علی همدانی (رح) می باشد و نخستین کتابی است که فقط دو ماه بعد از وفاتِ سیّد همدانی در شرح احوال و مناقبِ او نگارش یافته است .

شرح احوال مؤلف:

نگارندهٔ کتاب خلاصة المناقب نورالدین جعفر بدخشی متوفی ۷۹۷ هـ در ردیف اقدام مریدان و خلفای اکمل و در راس شاگردان شاه همدان قرار دارد، ولی هیچ مآخذی برای شرح زندگانی وی بدست نداریم و سوانح احوالش بکلی مجهول است به استثنای بعضی از مطالب جزئی که در خلاصة المناقب، رساله

مستورات و مجالس المومنین وغیره ضبط شده است و بر اساس اطّلاعاتی که از نگارش هایی راجع به نورالدین جعفر بدخشی بدست می آید می توان گفت که وی مرید پرشور سیّدعلی همدانی(رح) بوده بسیار تقرب بمرشد خود داشت و اصلاً از بدخشان بوده و در سال ۷۷۳ هجری در قریهٔ علیشاه از قرای ناحیهٔ ختلان تاجیکستان وارد گردید (به همین سال سیّد علی همدانی(رح) از همدان بختلان نقل مکانی نموده بود). مولدش رستاق بازار غرب بدخشان است. چون در حضور سیّد رسیده (بسال ۷۷۳ هجری) سی و سه سال زندگانی خود بسر برده بود.

حافظ حسین الکربلا ئی در حاشیه بیاض خود تاریخ ارتحال جعفر بدخشی را ۱٦ رمضان ۷۹۷ هجری بسنّ ۵۲ سالگی نوشته است و بنابراین می توان گفت که سال تولّدش . ۷٤ هجری می باشد.

جعفر بدخشی در خلاصة المناقب {آ: برگ ٦٤- ب تا ٦۷- ولف} بناحیهٔ ختلان ملاقات خودش با سیّد علی همدانی(رح) را تفصیلاً بیان نمود که چگونه بعد از نشان دادن استعداد روحانی خود و تحمّل ریاضات و آزمایش های متعددی شاه همدان وی را در زمرهٔ مریدان خود پذیرفته و بعد از اربعین رمضان شبی نورالدین به بیعت از مرشد خود فایز گردیده چنانکه می گوید:

" و در حالت بیعت چون یك دست این فقیر گرفت درمیان آن دو دست کبیر نور ولایت آنجناب لمیع دیده شد که در همگی خانه مملو گشت ".

{آ: برگ ٦۷ - ب}.

فردای روز بیعت سیّد به بدخشان رهسپار گردید نورالدین نیز در رکابِ او می رفت، اندکی مسافتی را طی کرده بودند که سیّد به وی امر فرمود: ترا در همین موضع باید ایستادن و خودش براه افتاد، نورالدین در این موقع میخواست دربارهٔ حرزیمانی سوالی بکند، ولی مجالی پیدا نکرده بود، بعداً سیّد پیغامی به توسّط برهان الدین وی را فرستاد که طی آن فرموده بود:

"نورالدین را بگوی که حرزیمانی که دعای سیفی(۳) نامند از حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلّم منقول است باید که بخواند که در خواندنِ او خاصیت بسیار است". {آ: برگ ٦٨- الف}

میر سیّد علی همدانی(رح) پس از سه ماه اقامت در بدخشان بناحیهٔ ختلان برگشت، مدّت سه ماه برای مرید صادّق خود (نورالدین جعفر بدخشی) با فاضه و افاده پرداخت و اسرار کتبِ اهل طریقت را توضیح داد، پس از سه ماه سیّد علی همدانی(رح) به جانب ملك ختا حرکت نمود، نورالدین در بعضی از مسائل متردد بود، سیّد فرمود: "وقتی بیاید آن مشکلات {آ: برگ ۷۱- الف} حل گردد و اصناف آنچه برمن خواندی و از من شنیدی و فهم کردي بر تو لایح گردد، زیرا که همت این درویش بجانب تو متوجه است".

میر سیّد علی همدانی(رح) چون از سفر ختا بخطّهٔ ختلان باز آمد، نورالدّین در بدخشان بولایت روستا رسیده بود، سیّد نیز همانجا رفت {آ: برگ ۷۱- الف} بدخشی در صحبت هایش به ریاضت نفس و افاضه قلب، بیشتر سعی ها نموده تقرّب به مرشد یافته، به مقامی بلند رسید که کمتر

مریدان را میّسر می شود و به اصطلاح صوفیان "فنا فی الشیخ" گردید و سیّد را در کمال جمال حالش مشاهده نمود و تأثیر شخصیّت مرشد تا اندازه ای در وی شیفتگی ایجاد کرده بود که خودش می گوید: "این فقیر در بعضی اوقات در وی شیفتگی ایجاد کرده بود که خودش می گوید: "این فقیر درآیینه نظر می کرد و در آیینه صـورت {آ: برگ ۷۷- الف} روی حضرت سـیادت می دید و بعد از ادامت نظر در آیینه روی خود می دید.

نورالدین مردی فاضل بود که در ختلان خانقاه بناکرده جناب سیادت بتکمیل رسانید و مردم را تدریس می کرد و رشد و هدایت می نمود و فرزندش میر سیّد همدانی هم به وی (درختلان) تلمذ داشت. نورالدین در قـصبهٔ انـد خود سـه روز خـلوت ببعـضی از متابعان خواجه ابوالرضارتن موافقت نمود و بعد از خروج از خلوت از مقدم ایشان در بارهٔ احادیث رتنیه استفسار کرد.

اطّلاعات دیگری راجع به مؤلف در دست نیست و بنا بر ابیات (٤) یعقوب صرفی می توان گفت که مدفن نورالدین جعفر بدخشی بشهری رستاق در بدخشان موجود است.

چو کردم بسوی بدخشان گذار	شد از طالقان دل مرا کامگار
برستاق آن بحر ذوق شهود	که او را علم نعمت الله بود
و آن خانقاه فلك دستگاه	که هست از علی ولایت پناه
بکشف حقایق رسیدم بکام	کشیدم می عشق را جام جام
هم از روضـــهٔ نوردین جعفرم	رسیدم بفیـضی که شد رهبرم

مؤلف در نظر سیّد علی همدانی(رح):

میر سیّدعلی همدانی(رح) شاگردش نورالدین جعفر را به چندین طریق در راهِ ریاضتِ نفس پیش برد، و خواست به کمالی رساند، گاهی با تنقید و گاهی با تهدید و گاهی با مقایسه با دیگران، چنانکه در یك موقع او را "چاه نیم کاره" خوانده و در یك موقع دیگر با این کلمات تشویق نمود: " چرا چنین نکنی تا ساعت فساعت بر مزید باشی". {آ: ۵ . ۱- ب}. در نتیجه نورالدین بریاضت هایی پرداخت که بالاخره جزو خواص مریدانش بشمار آمد و از طرفِ سیّد به تعلیم و ارشاد دیگران مأمور گردید و بدستور مرشد خود از نوشتهایش شرح قصیده خمریه ابن الفارض را ببدرالدین الوحشی و شرح فصوص الحکم موسوم به حل الفصوص را که بسیار دقیق و مفصّل بود به محمد بن شجاع درس می داد.

در وقت لغزش و تقصیری از مرید خود سیّد علی همدانی(رح) اگرچه زجر و توبیخ می فرمود. ولی تألیفِ قلب او را چنین مراعت می کرد: اگر نورالدین مارا بفروشد بهای ما او را حلال باشد. نورالدین در کمالاتِ معنوی مقام بلندی را احراز کرده و حقیقت و معنی تصوّف را درك نموده آنرا بنوعی توضیح می داد که جناب سیادت می فرمود.

"از مشرق تا بمغرب سفر کردم و هیچ احدی بحضورِ من معرفت نتوانست گفتن الاّ بنورالدین که {آ: برگ ۵ . ۱- ب} حقیقت تصوّف را دریافته است و آنچه در عبارت می گنجد، می گوید و خوب می گوید". وقتی نورالدین در ایفای خدمت تفویض شده بدون کم و کاستی از عهده برآمد، میر سیّد به

مردم می فرمود:

"به نورالدین بیعت کردن اولی بود ، از بیعت کردن به من"

وقتی دیگر فرمود که: دستها بردست نورالدین بدهید. و چون مردم فرمان وی را امتثال نمودند، حضرت سیادت مریدش را چنین نواخت که "دستِ او دستِ ماست نگران نباید بودن". {آ: برگ ۱۰۶- الف}

از امتیازات نورالدین بدخشی بوده که وقتی که جناب سیادت بسفر میرفت در غیاب وی درختلان درس و تدریس را از طرفِ مرشدش بر عهده داشت و این حقیقت از نامه های سیّد کاملاً اثبات می رسد(۵) که در پایان آن تصریح شده است که شاه همدان این نامه ها را بنورالدین جعفر بدخشی باین منظور نوشته است که وی در ایام غیبت و مسافرت وی به تعلیم و ارشاد اهالی ختلان بپرداز و از فیوض خود آنانرا مستفیض گرداند.

میر سیّد علی همدانی در تحسین و ستایش و تجلیل مقام نورالدین جعفر بدخشی، مرقع و پوستین و آفتابه خودش به وی ارزانی فرمود. خلالی و چرك گوش گیری از نقره و موی بینی گیری از آهن که باهم متصّل بود به وی اعطا نمود. اگرچه خرقهٔ درویشی سیّد علی همدانی(رح) به مرید و داماد وی سیّد اسحق ختلانی (۷۳۰ - ۸۲۶هـ) رسیده است، ولی می بینیم که نورالدین جعفر بدخشی یك مقام و ارزشی شامخ داشته و به تجلیل وکمالات معنوی رسیده و جناب سیادت ویرا بسیار چنین تفاخر می نماید...{آ: برگ ۵۳- الف}:... ناگاه حضرت قدیر قدیم از ورای حجاب هستی باین عاجز نیستی از غایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی فرمود که

"مطلوبك نفسی" و از ذوق این خطاب جعفر گشت مثلِ کاسه بر سر آب و نورالدین بنور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار وهاب... و بعد ازان چندان باران الطافِ ایزدی از آسمانِ قلبِ علوی بر زمین وجود جعفری ببارید که هزاران هزار از هار و گلهای معانی بی شمار در آن زمین بشگفت مثل انوار بهار.

و در خلاصة المناقب مؤلف همین "ازهار و گلهای معانی" را آراسته است.

تاریخ تألیف و وجه تسمیه:

نورالدین جعفر بدخشی، دربارهٔ خلاصة المناقب می نویسد، که او بنوشتن این کتاب در جمعه از اواخر ماه صفر سنه ۷۸۷ هجری در خانقاه اعظم که بخطّه ختلان است، پرداخت. میر سیّد علی همدانی(رح) در روز ششم ماه ذی الحجه ۷۸٦ هجری از عالم فانی به جهان جاودانی شتافت. و فقط دو ماه بعد از ارتحال وی نورالدین به ضبط سوانح زندگانی مرشدش اشتغال ورزید چنانکه خودش میگوید:

"ای دوست بدان که افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که از اواخر سنه سبع و ثمانین و سبعمایة نور تافت در خانقاه اعظم که به خطّه مبارکه ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت بعد از اتمام خلوات و مقصوره و بعضی جماعت خانه بسعی اهل شناخت بواسطه آنکه جواد عقیده حبیبی در میدان التماس بتاخت و اخلاص بخطر عظیم ملتمس افلاحتن و باختن در تاختن و آن قران نمود بسابقه محلی واجب دید اظهار اهل نواخت .... لاجرم آن ملتمس با جابت تحریر مسعف آمد. {آ: برگ ۲ ،ب،۳- الف}.

معلوم نیست که تألیف این مناقب تا کی طول کشید جز اینکه در نسخه برلین در خاتمه ذکر شده است که این کتاب در روز بیستم محرم بپایان رسید، اما سالِ اختتام را ضبط نکرده اند. و در خود کتاب اسم آن درسه مورد زیر آمده است:

(الف) - بدانکه افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که اواخر صفر ...{آ: برگ ۲- ب}

(ب) - ای دوست بدان که بعد از انشاء سواد این خلاصة المناقب و قبل تحریر البیاض {آ: برگ ۷۹- ب}

(ج) - اکنون ختم کرده آید این کتاب که نام نهاده آمد بخلاصة المناقب بالفاظ عذب و جواذب که صدور یافت از صدور این العاقب {آ: برگ ۱۱۰- ب}

و فقط در نسخه آ: برگ ۱۱۱- ب در خاتمه منضبط است:

وقع الفراغ من تسوید هذا الکتاب المبین المسمی به خلاصة المناقب المملوعن اسرار الالهیه الحاوی الاکثر الاحادیث النبویه الجامع المناقب المطالبین اعنی الشیخ المحقق الصمدانی العارف المعروف بسیّد علی الهمدانی قدّس سرّه السبحانی.

آنچه مربوط است به سبب تسمیه این کتاب باید اذغان کرد که در ادبیّات متصوّفه و ادبیّات مربوط به اهل تصوف و عرفان واژهٔ "مناقب" اصطلاحی شده برای کتب سوانح و ترجمه احوال متصوفان چنانکه می دانیم که کتاب مناقب العارفین از احمد افلاکی محتوی بر مضامین متصوفانه و بحثهای عارفانه می باشد و در خلاصة المناقب در لابلای آن مؤلف موضوع عارفانه و

مصطلاحات تصوّف را شرح و تفسیر می کند و نخستین کتابی است که در ظرف دو ماه بعد از وفات سیّد علی همدانی در شرح احوال و مناقب او نگارش یافته است و مریدش جعفر می فهمد که تمام مناقب و اوصاف از افکار و اقوال مرشد عالی مقام خود در حیطهٔ تحریر آورده نشده بلکه انتخابی از آنها در کتاب آورده است، باین جهت "خلاصة المناقب" اسم گذاشته است که راجع به زندگانی و فعالیّت های سیّد مطالب فراوان دارد و علاوه برین ادبیّات متصوّفه و کیفیات و واردات مربوط به اهل عرفان و تصوّف را بیان نموده است.

موضوع و مطالب خلاصة المناقب:

هرمان اته در فهرست مخطوطات بادلیان (٦)(جزو ١.ص٨٣) خلاصة المناقب را چنین معرّفی نماید که این رساله متصوّفانه است که در آن مسائل عارفانه از روی قرآن مجید و احادیث نبوی شرح داده شده است، چنانکه در عبارتِ فوق هم متذکر شدیم که نگارنده در این کتاب بسیاری از مسائل مهم تصوّف را توضیح داده است امّا بیانِ مسائل تصوّف هدف اساسی آن کتاب نیست بلکه هدف ثانوی و ضمنی می باشد، و منظور عمدهٔ مؤلف شرحِ احوالِ سیّد علی همدانی است، مؤلف کتاب را بنوعی پرورانده است که بنظر می رسد که موضوع آن توضیع طریقت و ولایت و تصوّف و عرفان است. با استفاده از آیات مبارکه و احادیث، و نویسنده در نوشتن شرحِ زندگانی مرشدش روشی دارد که به ظاهر مضمونِ اصلی کتاب را پراکنده می یابیم و اگر بامعان نظر دیده شود اصل موضوع آن کاملاً پیداست. مطالب این کتاب طبقِ ترتیبی که مراعات شده به ترتیب موضوعات بقرار زیراست:

(الف)- در بیان بعضی از فضائل آن عروه وثقی: آ: برگ ۲-الف

(ب)- ذکر نسبه و شرف حسبه آ: برگ ۳-ب

(ج)- ذکر نسبة جدّ فقره و خبر میراث فقره آ: برگ ۱۰-ب

(د)- ذکر اسفاره، بامر کباره آ: برگ ۸۰-ب

(ه)- ذکر حجّه و فخر ضجّه آ: برگ ۹۳-ب

(و)- ذکر ابتلا ئه و سبب جلا ئه آ: برگ ۹۵-ب

(ز)- ذکر خاتمة عمره آ: برگ ۹۷-الف

مضامین و مطالب گوناگونی که در این کتاب آمده است بعنوان های زیر میتوان مراجعت نمود این عناوین از مضامین و مطالب کتاب اخذ و استنباط شده است. دیباچه- ذکر افتتاح کتاب، تعلیم‌وتربیت حضرت سیادت از خالش سید علاء الدوله سمنانی، اهمیّت حُب اهل بیت و احادیث دربارهٔ آن و مناقب شعری شیخ عطار، شیخ سعدی و خواجوی کرمانی، اقسام حبّ و بغض (آ: تا برگ ۹- ب)، در باب (ج) عناوین زیر می توان دید:

تعلیم و تربیت جناب سیادت بوسیلهٔ اخی تقی الدین علی دوستی و شیخ محمود مزدقانی و مشرّف شدن حضرت سیّد از صحبت چهار صد ولی، ذکر خواجه قطب الدین نیشاپوری اسمای مخبر، اختلاف شیخ علاء الدوله و شیخ عبدالرزاق کاشانی، ذکر فصوص الحکم، شیخ ابو سعید حبشی، ذکر شیخ اویس قرنی، ولایت و اقسام آن، ذکر حل الفصوص، صوفیان ملاقیه، بیان قطب و افراد، علم تصوّف، آداب سلوك و طریق ذکر، احوال و غزل سیّدعلی همدانی، بیان اسماء الله، اجابت دعا، علم و اقسام آن، اصطلاحات صوفیا،

خواب و تعبیر آن، خواطر انسانی و خواطر شیطانی، نور ذکر، ذکر آدم و حواً، ابلیس و خنّاس، قلب و روح انسانی، مشاهدات در سلوك، بیان خود مؤلف، ارتباط باهمی موجودات، عرش و قلب، اسم اعظم، ذکرِ حضرت سیادت و ورودِ او در قریهٔ علیشاهان، منزلِ جناب سیادت در قبچاق، بیان بدعت، ذکر ابوالرضارتن و احادیث رتنیه، اوراد سیّد علی همدانی، جناب سیادت در بدخشان و قریه توز قرغان، دعای سیفی، مراجعت، مراجعت سیّد از اندراب، غضبِ سیّد همدانی(رح)، ریاضت های جناب سیادت، کلاه دوزی آموختن، {آ: برگ ۷۳-ب} صنعت بروز، غزل جناب سیادت و شرح آن از نورالدّین جعفر، رساله واردات در لابلای باب چهارم یعنی ذکر اسفاره بامر کباره بعناوین زیر می توان استفاده برد عجایب سفر، جن و اقسام آن، غول، تصرّفات جن، دعا برای مصروع و زیارت قدمگاه حضرت آدم. تا {آ: برگ ۹۳-ب}.

در باب (ه) ذکر حجه و فخر ضجّه موضوعات زیر بیان را شده است: {آ: تا برگ ۹٤-ب} مسافرت به نیّت حج از قریه علیشاه، مسافرت بغداد و شام، مراجعت از حج به ختلان. و در ذکر ابتلاته و سبب جلاته مضامین اینگونه می باشد: ابتلا از علما، ابتلا از ملوك و امرا غزل جناب سیادت که شرح آن بالتماس ولد یگانه سیّد موسوم به میر سیّد محمد همدانی {۷۷٤ - ۸٥٤ هجری} نگاشته. در ذکر خاتمه عمره {آ: برگ ۹۷ - الف تا ۹۹-ب} مرتب رساله واردات سیّد علی همدانی(رح) را نقل کرده سوز درون خودش را براز نموده است.

مطالب دیگر بقرار زیر می باشد: خروج از ولایت سرّی (محتملاً سری نگر)، وصیت سیّد و وفاتش، مکتوب قوام الدین به شیخ نورالدین جعفر بدخشی یعنی به مؤلف مملو از خون کباد و درد جگر، احوال اولیا در عالم نزع، درباره تابوت جناب سیادت، ذکر فرزندش، رساله مرآت التائبین، خواصِ مردمِ خطه های مختلفه، تجلیلِ مؤلف نزد مرشدش، بیان راجع به محبت و قصیدهٔ ناصر خسرو، {آ: برگ ۸. ۱- الف} و در آخر فی اظهار حُزن علی رحلة حضرت سیادت و اختتام کتاب : {آ: برگ . ۱۱-ب}

نظری به مطالب خلاصة المناقب:

کتاب خلاصة المناقب طبقِ معمول سایر مؤلفین مسلمان با حمد الهی شروع می شود و در آغاز کتاب مؤلف توضیح داده است که در آفرینش کائنات مشیّت ایزدی مضمر است و باعث تکوین این جهان ذات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلّم می باشد و اگر وجود مقدّس نبی اکرم(ص) نبوده کون و مکان بظهور نیامدی و شخصیّت محمد مصطفیٰ علیه الصلوة والسلام، بنی نوع بشر را رشد و هدایت کرده است بنا برین طاعت و عبادت بدون درود فرستادن بر وی قبول نیابد، مؤلف در ضمن شرح تحصیل و ریاضت جناب سیادت و تربیت وی اهمیّت حبِّ اهل بیت را بیان نموده و محبّت آنانرا از شرایط زندگانی معنوی قرار می دهد و چندین حدیث برای توضیح مدعایش آورده است که دو تا از آنها را تیمناً نقل می کنیم:

النظر الی علی ابن ابیطالب عبادة و ذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولائه و البرائه من اعدائه. {آ: برگ ۵- ب}

عاهدنی ربی ان لا یقبل ایمان عبد الا بمحبة اهل بیتی. {آ: برگ ۵- ب}

در ذکر تحصیلات مقدّماتی و تربیت جناب سیادت در کوچکی موضوع

لایت را مورد بحث قرار داده می گوید:

"ولایت باطنِ نبوتست ولی آنست که فانی گردد نور ذات و باقی باشد ببقای

ات، و ظاهر باشد باسما و افعال"

بعداً بفحوای گفتهٔ محی الدین ابن عربی (۷) ملامتیه را افاضل اولیا

شمرده و حقیقت قطبیه را صراحت نمود که قطب در هر زمان واحد است که او

را غوث خوانند و وظیفهٔ مرتبه قطبیت "الله الله باشد و مراتب قطب و امامین

و بدلاء سبعه را نامبرد، کیفیات اولیاء را بیان کرده مینویسد:

"وقتی دیگر جناب سیادت فرمود که آنچه بامام علی زین العابدین(ع)

داده اند بمن داده اند و صفت علیاء زین العابدین(ع) از لقب شریفش معلوم

می شود و حضرتش دایم از منزلی بمنزلی می رفته است از خوف جبا بره

و در صغرسن حضرت را در چاه زندان انداختند و محبان از چاه مناجاتِ او

می گرفتند. شعر:

" آلا ایها المامول فی کل حاجة

رجوتك فاکشف ضرمابی و فاقتی

الا یا رجائی انت کاشف کربتی

فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی"

و وقتی دیگر فرمود در حالتِ غیرت که مرا درین روزگار کسی نشناخت

و لکن بعد از فوت من بصد سال طالبان پیدا شوند که از رسایل من فواید

گیرند و قدر من بشناسند".

گر برقت قلب این مناجات را بخوانیم عجب تأثری در قلب ایجاد مینماید و این پیشگویی جناب سیادت هم باثبات رسیده که مردم از رسایل وی استفاده می کنند چنانکه شاعر مشرق هم در جاویدنامه سیّد همدانی را تجلیل می نماید.

جعفر بدخشی طبق مشرب و ذوق خودش مسایل تصوف را توضیح داده می گوید که موضوع علم تصوف ذات، صفات و اسما باشد و مبادی آن معرفت خدایست و مسایل آن کیفیتِ صدور کثرت از وحدت و رجوع کثرت بوحدت است، در ضمن توضیح تجلیات و مشاهده می گوید: .... اما حال شهود ذات در دنیا بمقادیر لمحات و برقات بود .... بعضی اولیاء الله فرموده اند که مادائم مشاهد حق تعالی میباشیم و بعضی گفته اند که اگر یك لحظه ای محجوب باشیم، مرتد گردیم و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای محروم باشیم بمیریم ... لاجرم نور ایقان ذاتی بود، نور احسان صفاتی و نور ایمان افعالی.

سپس ولایت و اقسام آن و مدارج ولی را بیان نمود و آداب مسلوك و خلوت شمرده گوید که هر که آداب خلوت نگه ندارد مهابتِ خلوت او را از خانه خلوت بیرون آرد و چون سالك بمداومت شرایط اقبال نماید، انوار کثیره ساطعه مزلی گردد در باطن و کیفیّات آن انوار و ظهور آن و فتح بصیرت را به بیان جاذب و مؤثر همی گوید که بعد از ظهور انوار خانهٔ دل نباید مملو شود از اغیار و این اغیار عبارتست از وجود بشری و نفس و شیطان.

مؤلف صفاتِ مذموحه آب و آتش و خاك و باد و تضاد آنها را همدیگر بروش بسیار جالبی شرح داده است که چگونه در حلّ عبور ازین ترکیب عناصر حقایق مختلفی را مشاهده می کند و بسعی و تایید ایزدی مقام اشرفیت انسان کامل را درك می نماید.

مؤلف اصطلاحاتِ تصّوف و ارادات و حال و مقام وغیره را مورد بحث قرار داده بیان مشاهدات بشری و از رؤیای صادقه حضرت ابراهیم و حضرت یوسف علیهما السلام ذکری نموده و گفته است باید برای خوابها تعبیرات خوب پیدا کنیم نه تاویلات بد.

هر عاقل بالغ مستعد، قبول سعادت را فرض عین باشد که در تزکیهٔ نفس بکوشد و بعداً توضیحی داده است از نفس و عقل و وساوس شیطانی و خواطر و این مطالب باستفاده از فوائح الجمال نوشته شده که چگونه شیطان از اولاد خود کمك یابد و آنانرا به کارهای گوناگون وادار می سازد و اگر یکی از اینان کسی را از تحصیل علم دین و کسب معرفت مانع آید، شیطان او را در کنار گیرد و کاوش را از کارهای دیگران بزرگتر حساب می کند.

پس از دفع اخلاق ذمیمه و یافت تزکیهٔ نفس، تصفیهٔ قلب لابد گردد و در ضمن بیان قلب، معرفتِ روح را توضیح داده می گوید: وجود انسانی از ذرات جمیع کائنات حاصل آمده است و هر جزوی که صافی گردد آیینهٔ جمال نمای کلّی خود شود و هر ذرّه از ذرات کائنات اذواق کثیره یابد و لیکن هر چه داند و بیند و یابد سالك را باید که در ابتدای سلوك به شیخ خود مشاورت کند و آنچه سالك در واقعه بیند تصور نکند که از خارج اوست بلکه از درونِ

اوست و یا اوست و سالك مترقی هر زمان خود را اصفی و أسنی یابد تا آن غایت که بصفای قدیم رسد و صفای قدیم را نهایت نیست، در ضمن بیان اسم اعظم بیعت خود را با سیّد علی همدانی تذکر داده بحثی دربارهٔ بدعت و احادیث رتنیه درمیان آورده است جناب سیادت مرید را بخواندن اوراد فتحیه و حرزیمانی ترغیب داده است و مسئله بروز را توضیح نموده نوشته است که حضرت سیادت در مقام اطلاق بوده است و جای دیگر نگاشته است:

حضرت سیادت قدّس الله سره و زادلنابرّه از اکابر سیاحتِ مطلقه است زیرا که جنابش مسافر مقیم و مقیم مسافرست با آنکه در هیچ صفتی و مقامی مقید نباشند. ازینرو در آغاز کتاب آورده است که: لاجرم محبّت و تعظیم جمیع سادات واجب باشد ولیکن انقیاد ایشان در امر مجهولُ الحقیقة واجب نباشد الاّ وقتی که از علماء اتقیا باشند چنانکه:

"حضرت امیر کبیر سیّد علی همدانی(رح) خصّه اللّطیف باللطف الصمدانی" زیرا که علم و معرفت و تقویٰ امیر ما برهمه عالم مثل آفتاب روشن است. {آ: برگ ۹-ب}

حکایات غریبی دربارهٔ حضرت خضر(ع) و عجایبی که در سفر و حضر جناب سیادت بآن دُچار گردید نوشته ذکر جن را آورده است که جنیان در بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرّف کنند، در موردیکه احوال مسافرت جناب سیادت برای سراندیب بیان راجع به حضرت آدم و حواّ علیهماالسلام چیزی بحیطه تحریر آورد و در اختتامِ کتاب آلام و مصائبی که جناب سیادت در آن مبتلا گردیده، شرح ارتحال و تشییع جنازه را نوشته و در خاتمه یك قصیده از ناصر خسرو آورده و راجع به رحلت مرشدش حزن و تأسف خود را ابراز نموده کتاب را بپایان رسانیده است.

وشِ نویسندگی خلاصة المناقب:

خلاصة المناقب مانند کشف المحجوب وکتاب اللمع وغیره تألیفی در
وضوع تصوّف نیست و مثل تذکرة العارفین و نفحات الانس در ردیف
تابهای متصوّفه قرار ندارد. بلکه کتابیست از کتب مقامات چون مناقب
لعارفین افلاکی که ازلحاظ تسمیه نیزبآن کتاب مماثلت دارد چنانکه می دانیم
تب مقامات عبارتست از کتابهائیکه هریك در شرح احوال یکی از متصوّفه
تألیف شده باشد و در ضمن سوانح ملفوظات و تعلیمات صاحب سوانح را نیز
امل باشد و گذشته ازین بعضی از بحث های مختلفی، مربوط به شریعت،
طریقت و حقیقت و اخلاق و عرفان در آن جامی گیرد و خلاصة المناقب درست
مینطور است که نویسنده در ضمن بحث درباره موضوعی به بعضی از
جزئیات آن موضوع نیز می پردازد و در مواردی مسئله ای بر مسئله دیگر
متوجه می گردد، این روش نویسندگی که در سراسر مطالب و معانی کتاب
محتوی است اگرچه خواننده از اصل مطلب دور می افتد ولی سبك نگارش وی
به حدّی ساده، روان و دل آویز است که هیچ جا خسته کننده و ملال آور نیست
بلکه سوز و تابش قلب وی بصورت بسیار مؤثر جلوه گر است و اغلب مباحث
متصوّفه جلب نظر خواننده را می کند، ذکر عوالم، بحث قطب، تکامل نفس
نسان، خواطر قلب، قصّه آدم و حوّا وغیره از همین قبیل مطالب گوناگون
ست که در خلاصة المناقب آمده و باستشهاد از آیات و احادیث مؤلف
بیان خودش را مدلّل و با نقل اشعار نوشته خود را جالب و جاذب تر
ردانیده است.

مطالب تصوّف و عرفان که مؤلف در ضمن شرح احوال سیّد علی همدانی(رح) آورده است باندازه ای اهمیّت دارد که اگر از کتاب استخراج کرده جمع آوری شود بصورت کتاب مستقلی در خواهد آمد که ارزش آن از حیث کتابی در تصوّف بطور دائرة المعارف کوچکی شناخته خواهد شد و ازین حیث خلاصة المناقب دو جنبه مهم را داراست.

یکی شرح زندگانی جناب سیادت.

دوّم شرح معانی و مطالب ولایت و تصوّف.

شیوه نویسندگی مؤلف بسیار ساده و بی آرایش است و به ترصیع و تسبیع عبارت و تکلّف و تصنّع لفظی که در نثر فارسی از قرن ششم هجری ببعد رواج بسیار پیدا کرده بود و تمام تألیفات فارسی را فرا گرفته بود مؤلف ما هیچ علاقه نداشت و در بعضی جا بارایش و زیبایی بیان توجّه نموده ولی بشکل نویسی و دقّت پسندی نپرداخته است. برای توضیع عقاید و معانی تصوّف و تایید اقوال و احوال متصوّفه مؤلف از آیات قرآنی استناد می کند و باحادیث توّسل می جوید و در حلّ مسائل دقیق تصوّف بسخنان بزرگان صوفیه می پردازد مخصوصاً از منازل السّائرین خواجه عبدالله و رساله القشیریه ابوا القاسم قشیری و فصوص الحکم محی الدین ابن عربی و فوائح الجمال نجم الدین کبری مطالب را نقل و روایت کرده است، علاوه براین از نگارشات خود مخصوصاً از رساله مشارب الاذواق (شرحی است از قصیده خمریه ابن الفارض و این شرح را بنابر دستور مرشدش، مؤلف بدرالدین الوحشی را درس می داد. و همچنین رساله حلّ الفصوص (که شرح و خلاصة

ایست از فصوص الحکم) و رساله واردات و رساله مناجات و ذخیرة الملوك
وغیره. علاوه ازین مؤلف از الفتوحات المکیه ابن عربی و احیاء علوم الدین
کیمیای سعادت امام غزالی و عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی نیز
بعضی از مطالب را اقتباس نموده است و مخصوصاً از فوائح الجمال عبارات
مسلسل را بعبارت فارسی گردانیده است و جزو کتاب خودش قرار داده است.
اینجا دو تا عبارت از خلاصة المناقب و مآخذ آن را برای خوانندگان گرامی
ورد نقل می نماییم.

(الف) خلاصة المناقب: {آ: برگ ۳۲-الف}... و عقلی باعتبار دیگر منقسم
گردد بدنیاوی و اخروی، امّا دنیاوی: کعلم الطب و الحساب و الهندسه و
لفلسفه والنحو والصرف والصناعات و امّا اخروی کعلم احوال القلب وآفات
الاعمال والعلم باللّه و صفاتهٖ و احواله و علم دنیاوی و اخروی متنافیان اند.

حیاء العلوم والدین (۸) ج۳ص ۱۷.. والعلوم القلیه تنقسم الی دنیویه و
خرویه، فالدنیویه: کعلم الطب والحساب والهندسه والنجوم و سائر الصرف
والصناعات، والاخرویه کعلم احوال القلب و آفات الاعمال والعلم باللّه تعالی و
صفاته و افعاله و هما علمان متنافیان.

و بیان هم و توضیع آن هم مأخوذ است از احیاء العلوم والدین
۳ ص۱۷.

(ب) خلاصة المناقب {آ: برگ ٤٦-الف-ب}... و علامت نفس امّاره در حال
انکشاف آنست که دایره بزرگ سیاه از پیش روی پدید آید و باز ناپدید گردد
و دیگر باره پدید آید مثل ابری که از کرانهای اندك گشادگی باشد همچو هلال

که بنماید و طرفی از وی درمیان ابر بود و بعد ازان هلال پدید آید و بعد از لوامعی مثل آفتاب سرخ پدید آید از رخ راست و گاه از مقابل پیشانی و گاه از بالای سر و این نفس لوّامه عقل است و علامت نفس مطمنه آنست که مثل دایره چشم بزرگ از پیش روی پدید آید و نور از وی می پاشد و بعد از مدّتی بتدریج معلوم شود که آن دایره ری سیّار است و روی نیز در وی فانی شود و بعد ازان ری سیّار نفس مطمنه باشد و گاه بود که او را بغایت دور بیند چنانکه میان او و میان دایره نفس مطمنه هزار منزل ناری باشد و اگر بیکی ازان منازل نزدیك شود بسوزد.

خلاصه اینکه خلاصة المناقب کتابی است بسیار مهم و پرارزش که تا اکنون چاپ نگردیده است و منتظر توجه ارباب "دانش" می باشد.

منابع:

۱- نسخهٔ خطی خلاصة المناقب در دانشگاه پنجاب، لاهور، صاف و خوانا میباشد ولی آب زده و کرم خورده است این نسخه در حواشی ترجمه بفارسی آیات مقدسه و احادیث مبارکه را داراست.

نسخهٔ خطی خلاصة المناقب محفوظ در کتابخانهٔ بادلیان آکسفورد کامل تر و خوانا تر است.

نسخه خطی متعلق بکتابخانه آقای غلام بلتستانی استاد زبان فارسی خپلو میباشد و نسخه ای در موزهٔ سرینگر قرار دارد، در این مقاله بنده از عکس نسخه اکسفورد استفاده کرده ام که به " آ " نشانزده است و اینجانب کار

تصحیح متن خلاصة المناقب براهنمایی آقای دکتر مولوی محمد شفیع آغاز کرده و براهنمای آن استاد بزرگوار بجای "ورق" کلمه "برگ" نوشته شده است.

۲- رساله مستورات یا منقبة الجواهر (مائیکروفلم) نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانه اندیا آفس برگ ۳٤٦ الف تا ٤٤١-ب.

۳- مغاز النبی، یعقوب صرفی، لاهور (سال ندارد).

٤- حرزیمانی: حرزالمؤمنین لامان الخائفین، سید وزیرالدین حسن، دهلی ۱۳۳۳هجری.

۵- مکتوبات شاه امیریه (مانیکروفلم) نسخه خطی موزهٔ بریتانیا برگ ۱٦۱-۱٦۵-ب، ۲۱۸-۲۲۳-الف.

٦- هرمن ات: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه بادلیان، آکسفورد، ۱۸۸۹م.

۷- الفتوحات المکیه الجزء الثانی، مصر، ۱۲۷٦ هجری.

* * * * * * * * * * *

جلسهٔ معرفی کتاب "مروج اسلام در ایران صغیر"

دکتر سلطان الطاف علی
کویته
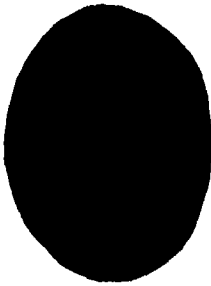
تحقیق دربارهٔ احوال و آثار سلطان باهوؒ

قسمتی مهمه از شبه قارهٔ پاکستان و هند در سال پانزدهم هجری باورود صحابی رسول صلّی اللّٰه علیه وسلّم، حضرت مغیره بن عاص حلقه بگوش اسلام گردید. زهّاد و عرفای مسلمان بصورت تاجران و غازیان و سر بازان مسلمان حتیٰ قبل از ورود محمد بن قاسم (م:۹۶هـ/۷۱٤م) در شبه قاره مستقر گردیدند و این سلسله تا قرن چهارم هجری ادامه داد. از قرن پنجم هجری ببعد صوفیای معروف مانند شیخ اسماعیل محدث (رح) (م:٤٤۸هـ/۱۰۵٦م) و شیخ علی هجویری (رح) (م:٤۸۱ - ٥۰۰هـ/۱۰۸۸ - ۱۱۰٦م) دراین شبه قاره سلوك و تصوّف را علماً و عملاً شرح دادند. درین میان چهار سلسلهٔ معروف در تصوّف و عرفان موسوم به سلسلهٔ قادریه منسوب به سیّد شیخ عبدالقادر جیلانی(رح) (م:٥٦۱هـ/۱۱٦٥م)، سلسلهٔ چشتیه منسلك به شیخ معین الدین چشتی(رح) (م:٦۳۲هـ/۱۲۳٤م)، سلسلهٔ سهروردیه مربوط به شیخ شهاب الدین سهروردی(رح)(م:٦۳۲هـ/۱۲۳٤م)، و سلسلهٔ نقشبندیه متعلق به شیخ بها ءالدین نقشبندی (رح) (م:۷۹۱هـ/۱۳۸۸م) در شبه قاره نفوذ یافتند. صدها صوفیا و اولیای کرام ازین چهار سلسله در شبه قارهٔ پاکستان و هند بعنوان مبلّغین اسلام و عرفای زمان خود به اشاعه اسلام پرداختند.

درقرن یازدهم هجری از سلسلهٔ عالیه قادریه سلطان الفقر و

سلطان العارفین سلطان باهو (رح)(۳۹. ۱ھ/۱۶۲۹م)-(۲. ۱۱ھ/. ۱۶۹
وارد این صحنه شد و زمین پاکستان و هند و افغانستان و کشمیر
باتعلیمات فوق العادهٔ عرفانی و نورانی خود منوّر ساخت.
سلطان باهو(رح) در زمینهٔ سلوك و معارف تصوّف صد و چهل رساله بز
فارسی تألیف کرد که از میان آنها سی تا کتاب بدست ما رسیده است.

بررسی تاریخی دورهٔ سلطان باهو(رح)

محلّ سکونت سلطان باهو(رح) که در شورکوت بوده، با مولتار
جهنگ ملحق بوده است. تاریخ شورکوت قدامت فوق العاده ای دارد. مولـ
و جهنگ هم از زمان باستان آریان گرفته تا ورود محمد بن قا
(م:۹۶ھ/۷۱٤م) به سند انقلابات و تحولات و دگرگونیهای عجیبی
در بردارد. گرماراج که ناحیه ایست بسیار قدیم و در نزدیکی مـ
سکونت،مولد و منشای حضرت سلطان باهو(رح) قرار دارد بسیار جالب تو
است. وقتیکه سلطان باهو(رح) چشم بجهان گشود، رشید خان سـ
(۲۸. ۱ھ/۱۶۱۸م) - (٤٦. ۱ھ/۱۶۵٦م) حاکم جهنگ بود و سراسر ؛
قارهٔ پاکستان و هند تحتِ تسلّطِ شاهجهان (۳۷. ۱ھ/۱۶۲۸م)
(٦٨. ۱ھ/۱۶۵۷م) بود.

احوالِ سلطان باهو(رح)

سلطان باهو(رح) (۳۹. ۱ھ/۱۶۲۹م) - (۲. ۱۱ھ/. ۱۶۹م) عا
هاشمی درمیان قبیلهٔ اعوان در شورکوت متولّد شد. سلسلهٔ نسبی وی به ا
زبیر ابن امیر المومنین حضرت علی(ع) می رسد.

بعد از فاجعۂ کربلا اجدادش به همدان و خراسان مهاجرت کردند. در قرن چهارم هجری نه تنها جدّش، حسین شاه، در هرات فرمانفرما بود بلکه اخلافش تا چهار پشت در نواحی مختلف هرات و غور و غزنین فرمانفرمای می کردند. در زمان یورش تاتار در قرن ششم هجری اعضای این خانواده به سند ساگر مهاجرت نمودند و تا پنج نسل در وادی سون سکیسر زندگی کردند. یك سال قبل از ولادت باسعادت وی پدر و مادرش در زمان شاهجهان در شورکوت سکنی گزیدند. وجود مزارات پدر و مادرش در شهر شورکوت نزد قلعه قدیمی، باثبات رسیده است. سلطان باهو(رح) دورۂ بچگی و جوانی را در شورکوت بسر برد و تا چهل سالگی هزاران نفر از فیضان صحبتش به اسلام گرویدند. درین ایام وی هم متأهل شد و هم در جستجوی مرشد کامل ماند. طبق روایتی در اوایل جوانی در اثر توجه باطنی امیر المومنین علی(ع) در مجلس پیغمبر اکرم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلّم باحراز حضور معنوی نایل آمد و بر دست حق پرست آنحضرت(ص)بیعت نمود.

سلطان باهو(رح) دوبار در قلعۂ گرماراج و یکبار در مسجد جامع دهلی با اورنگزیب عالمگیر ملاقات نمود. شاهجهان به پدر سلطان باهو(رح) که منصب دار سلطنت دهلی بود دو تا ده بعنوان مدد معاش یکی در نزدیکی اراضی بوسن در حوالی مولتان و دوّمی در نزدیکی دهول کوت در نواحی قلعۂ قهرگان شورکوت عطا کرده بود.

بیعت ظاهری سلطان باهو قدس سره از سیّد پیر عبدالرّحمٰن گیلانی دهلوی در دهلی اتفاق افتاد. پس از بیعت وی از سند، بغداد، مصر، شام،

روم و عرب و کابل دیدن فرمود و هزاران هزار نفر از خلق خدا را در سلك مریدان خود در آورد و به بعضی ها خلافت بخشید. درین مسافرت به حج و زیارت روضه نبوی(ص) هم مشترف شد.

خوارق و کرامات سلطان باهوقدس سره خیلی معروف است. از همان روزهای کودکی بعضی از کفّار به محض دیدارش به دین مبین اسلام گرویدند. مرید شدن نورنك کپیتران، واقعه آهو باهو، واقعه دعوت قبور و امثال آنها از میان معروفترین خوارق وی بشمار می آید.

<u>معاصرین حضرت سلطان باهو(رح)</u>

عالمان و صوفیانی مانند ملاّ علی قاری (م:۱۰۱٤ هـ /۱٦۰۵م)، شیخ احمد سرهندی (م:۱۰۳۵ هـ /۱٦۲۵م) و شیخ عبدالقادر بن شیخ عبدالله العیدروس (۹۷۸هـ / ۱۵۷۰م) - (۱۰۳۸هـ/۱٦۲۸م) از معروفترین معاصران سلطان باهو قدس الله سره بوده اند.

از جمله معاریف و درویشان و صوفیانی که سلطان باهو(رح) را زیارت نمودند یا وی با ایشان ملاقات فرمود عبارت اند از: شیخ موسیٰ گیلانی (م:۱۰۷٤ هـ /۱٦٦۳م)، سیّد عبدالقادر ثالث (م:۱۰۸۲ هـ/ ۱٦۷۱م)، سیّد امیر حجروی (م: ۱۱۰۲هـ/ ۱٦۹۰م)، اورنگزیب عالمگیر (م:۱۱۱۸هـ/۱۷۰٦م)، شاه حبیب قادری وحضرت پیر عبدالرحمٰن دهلوی گیلانی(رح).

صوفیان و متصوفانی که به محضر وی نرسیدند و صحبتش را در نیافتند ولی معاصر وی بودند، عبارتند از: شیخ مجدد الف ثانی(رح)

(م:۱۰۳۵هـ/۱۶۲۴م) و شیخ عبدالحق محدّث (م:۱۰۵۲هـ/۱۶۴۲م)، محمد دارا شکوه قادری (م:۱۰۶۸هـ/۱۶۵۷م) و شیخ سرمد کاشانی (م:۱۰۷۱هـ/۱۶۵۷م).

بیشتر خلفای حضرت که بر دست وی بیعت کردند و از وی خلافت یافتند و کسب فیض نمودند، معروف بوده اند. از ادبای معاصر وی هم بعضی ها معروف بوده اند، مثلاً قدسی مشهدی (م:۱۰۵۶هـ/۱۶۴۶م)، سیّد مرتضی شاه (م:۱۰۷۳هـ /۱۶۶۲م)، خوشحال خان ختك (م:۱۱۰۰هـ/۱۶۸۸م).

خدمات حضرت سلطان باهو(رح)

حضرت سلطان باهو(رح) صداقت و درستکاری را به مردم آموخت و با علم و عرفان و مناعت نفس و صفای قلب هزاران هزار نفر را بهره مند گردانید.

در زمینهٔ خدمات علمی نیز چه در علوم ظاهری و چه در علوم باطنی بوسیلهٔ آثار بسیار ارزندهٔ خود خدمات شایانی انجام داد. در مورد وجدان و قوه واهمه بنحواحسن توضیح داد که این علوم انسان را در سایهٔ شئون زندگی باوج کمال می رسانند. در نتیجه فیضان و رشد و هدایت وی در حال حاضر در حدود چهل و سه خانقاه در قسمتهای مختلف پاکستان دائر است.

سراسر زندگانی سلطان باهو قدس الله سره از خدمات دینی مشحون است. دارا شکوه پسر شاهجهان در زمینهٔ دین بی بند و باری و لاابالی گری را رواج داده بود ولی در نتیجهٔ سعی و تلاش

سلطان باهو قدّس اللّه سرّه آثار دارا شکوه نتوانست در جامعه اسلامی تأثیر منفی بگذارد.

شاه ولی اللّه محدث (م: ۱۱۷٦ھ /۱۷٦۲م) در اصلاح جامعه اسلامی خیلی سعی کرد ولی سلطان باهو(رح) خیلی وقت پیش از وی اساس این کار را گذاشته بود.

در حال حاضر از فیضان حضرت سلطان العارفین در حدود بیست و پنج مدرسه اسلامی در سراسر پاکستان خدمات دینی را انجام می دهند. بسیاری از نویسندگان و شاعران عالیمقام از خانواده و از ارادتمندان وی در زمینهٔ خدمات دینی جهد بلیغ نموده اند و می نمایند.

در انتقال مزار

مزارِ حضرت سلطان باهو(رح) اوّل در ۲. ۱۱ھ / ۱٦۹. م در قلعهٔ قهرگان شورکوت ساخته شد و بار دوّم در ۱۱۹۲ھ /۱۷۷۸م در محلی معروف به دربار کهنه نزد چاه سمندری کنونی بنا شد و بار سوّم در سال ۱۳۳٦ھ /۱۹۱۸م بکوشش شیخ محمد امیر سلطان سجاده نشین هشتم در محل دربار نوین کنونی بتکمیل رسید.

آثار فارسی سلطان باهو(رح)

در حین تحقیق دربارهٔ آثار وی به وجود سه کتاب منحصر بفرد بنام دیدار بخش، عین العارفین و سلطان الوهم که تا کنون از انظار مردم پوشیده بود. پی بردیم اینك به معرّفی مختصری آثار سلطان باهو(رح) پردازیم آثار وی قرار است به:

۱ - اسرار قادری	: در معرفت و سلوك
۲ - امیر الکونین	: در تصوّف و عرفان
۳ - اورنگ شاهی	: در تلقین معرفت
٤ - توفیق الهدایت	: در شرح عرفان و تزکیه نفس
۵ - تیغ برهنه	: در شرح تصور اسم اللّٰه
٦ - جامع الاسرار	: در فقر و مقامات تصوّف
۷ - حجت الاسرار	: در عرفان انسان کامل و شرح ذکر
۸ - دیدار بخش	: در شرح لی مع اللّٰه و عرفان و تصوّف
۹ - دیوان باهو	: مطالب عرفانی و عاشقانه و شعر وجدانی
۱۰- رسالهٔ روحی	: فلسفهٔ تخلیق کاینات و ارواح سلطان الفقر
۱۱- سلطان الوهم	: شرح دل و شرح نور اوهام
۱۲- شمس العارفین	: در توحید و عرفان و تصوّف، مرید و مراد
۱۳- عقل بیدار	: در عرفان انسان و توضیحات لطایف
۱٤- عین العارفین	: در ذکاوت نفس و مرشد کامل
۱۵- عین الفقر	: در فقر و فقیر، مرشد و نفس، قلب و سلوك
۱٦- فضل اللقاء	: در سلوك قادریه، عرفان و اصطلاحات صوفیانه
۱۷- قرب دیدار	: در عرفان و رویت حق تعالی
۱۸- کشف الاسرار	: در مرشد و انسان کامل
۱۹- کلید التوحید صغیر	: در نفس، ارواح و تجرید و تفرید
۲۰- کلیدالتوحید کبیر	: در علم و عرفان، وجود و نفس و انکشافات عارفانه

۲۱- کلید جنّت : در ذکر و فکر و تصوّر و شرح اذکار
۲۲- گنج الاسرار : در سلوك قادریه، شریعت و نفس
۲۳- مجالسة النبی : شرح در نفس و انکشافات عارفانه
۲٤- محبت الاسرار : در عشق و عرفان و حجاب دنیا
۲۵- محکم الفقراء : در فقر و معرفت حقّ
۲٦- محك الفقر صغیر : شرح طریقه قادری و چهل حدیث
۲۷- محك الفقرا کبیر : در کلمهٔ طیبه، ارکان اسلام، حقیقت محمدی
فلسفهٔ تصوّر و تصرّف حروف و
ذکر سیّد عبدالقادر جیلانی
۲۸- مفتاح العارفین : در علم و عرفان، تصوّف و اصول تصوّف
۲۹- نورالهدیٰ صغیر : در شرح فقر و علم دعوت
۳۰- نورالهدیٰ کبیر : در شرح کلمه طیّبه، علم و طریقهٔ قادری و در
تصوّر و تفکّر.

سنجش کلام باهو(رح)

ارزش معنوی - در کلام باهو(رح) از پاس شریعت و صحو جنیدی طرفداری شده است و حاصل کلام این است که بدون حضور در مجلس حضرت محمد مصطفی(ص) فقر ناتمام و خام است. محبت اهلبیت و عقیدت با سیّدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی(رح) جزو ایمان است. تصور اسم اللّه و علم دعوت قبور برای حصول معرفت لازم است.

وجود آدمی چندین جسم باطنی را دارد و هر جسم باطنی وی به بازیابی کنـه

اسم اللّٰه و ذکر و اذکار بستگی دارد. بدین طریق اجسام باطنی و ارواح باطنی را فقیر بدست می آورد که کرشمه عظیم می باشد. صدای "هو" که از جمله لطایف باطنی سالك جاری می شود سلطان الاذکار است. لطایف و نکاتی که در خلال عبارات و ملفوظات سلطان باهو قدس الله سره بکار رفته است ارزش معنوی فوق العاده ای دارد.

ارزش ادبی:

شعر سلطان باهو(رح) از عشق و وجدان و تعلیم و تلقین مشحون است. قصیده ای که در مدح سیّدنا عبدالقادر جیلانی(رح) سروده اند از لحاظ هنر و معنی شاهکاریست.

در سی کتاب و رسالهٔ وی چهار هزار و هفتاد و دو بیت شعر از خودش آمده است. همچنین در حدود هفتصد بیت شعر از شعرای دیگر را نیز برای استشهاد و استناد آورده است. نثرش بسیار شیوا، متین، ساده، هموار و استوار است و بانثر سعدی(رح) و عبداللّٰه انصاری(رح) پهلو می زند.

ارزش علمی:

آثار سلطان باهو قدس اللّٰه سره توجهٔ دانشمندان و محققان فیزیك، شیمی و زیست شناسی را نیز بخود جلب می نماید. بنظرش "وهم" با قوهٔ متخیّله قوه ای لطیف و عظیم و مرموز را تولید می کند و انسان می تواند آن را بهر شکلی که خواهد در بیاورد. بعقیدهٔ وی بعد از تخلیق کاینات پانزده هزار و یك آدم قبل از آدم ما بوده اند.

ارزش تاریخی:

آثار سلطان باهو(رح) ارزش فوق العادهٔ تاریخی دارد و وی در طی صفحات و اوراق بی شمار خود از رجال و اماکن تاریخی اسم برده و بسیاری از آثار گرانبهای علمی را معرّفی نموده و بر شمرده است.

ارزش دینی و فرهنگی:

سلطان باهو قدس الله سره که بمنزله مرشد کامل می باشد در آثارش آیات قرآنی را بسیار عارفانه تفسیر نموده است و بسیاری از احادیث قدسی و احادیث نبوی را در آثار خود گرد آورده است.

وی می گوید که سرچشمهٔ خیر حضرت محمد مصطفیٰ(ص) هستند و سرچشمهٔ شر شیطان است و هر دو را خداوند تعالیٰ آفریده است. پس بعهدهٔ شماست که خیر را بخواهید یا خواهان شر باشید. همچنین وی عقیده دارد که علمای علوم باطن وارث پیغمبران اند.

افکار و تعلیمات حضرت سلطان باهو(رح)

لقا و رؤیت حق تعالیٰ مقصود و برحق است. منظور از فقر، ماسوای الله را فراموش کردن است. فقر، فنا فی الله را می گویند. تصور اسم الله و دعوت قبور اهل الله از جمله تعلیمات خصوصی وی است. حق تعالیٰ از نور خود نور محمد(ص) را بیافرید و از نور محمد(ص) جمله مخلوقات و هیجده هزار عالم را آفرید. وسعت کاینات خیلی بیشتر از فکر و تصوّر ماست. دنیا تا صد هزار سال ادامه خواهد داشت. تاکنون ملیونها سال از آفرینش کاینات گذشته است.

هفت روح سلطان الفقر تا قیام قیامت، یکی پس از دیگری به دنیا می آید. روح سلطان الفقر بجز رؤیت خدای تعالی چیزی را نمی خواهد. کسیکه اولین بار نام اللّٰه تعالی را برد نور محمد(ص) بود. دنیا آنست که بنده را از یاد خداوند تعالی غافل کند. فقیر با نیروی مَعنوی سلطان الوهم بهر صورتی که بخواهد می تواند جلوه گر گردد. سماع در حال فنای نفس رواست. خداتعالی از عالم لاهوت به عالم جبروت و از عالم جبروت به عالم ملکوت و از عالم ملکوت به عالم ناسوت نزول فرمود و در حقیقت این هر چهار عالم در انسان جمع است، و خارج از وی چیزی نیست.

طالبی و مرشدی عظیم سرّی از اسرار پروردگار است. مسلك و عقیدهٔ سلطان باهو(رح) مسلك اهل سنّت والجماعت و طریقهٔ وی طریقهٔ قادریه سهروردیه است و وی پیرو فقه امام اعظم حضرت ابو حنیفه معروف به نعمان کوفی بود.

از آثارش هم آهنگی وجود و شهود، توحید، جان نثاری، وجدان، مذمت ریاکاری، درد عشق، تلقین شرح و عرفان هویدا و آشکار است. به عقیدهٔ وی علم واقعی آنست که بخدا برساند و دل را تجلّی گاه محبوب حقیقی بسازد.

* * * * * * * *

دکتر عصمت نسرین
پیشاور - پاکستان
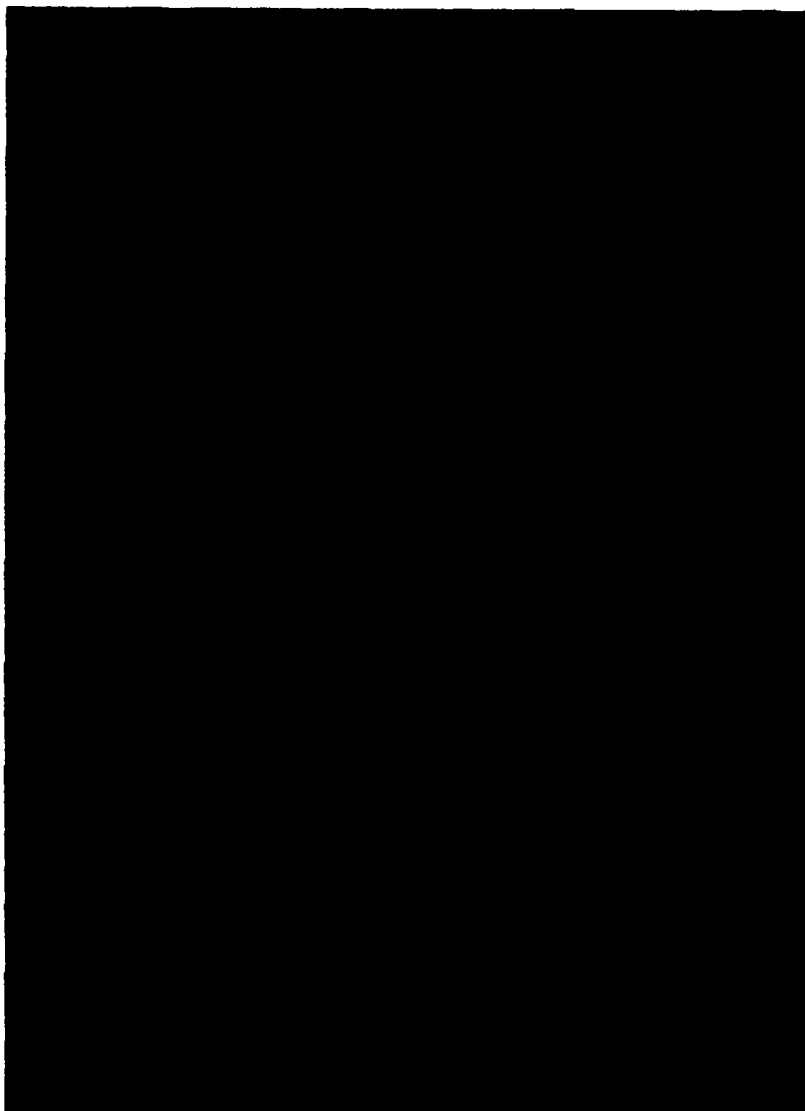
ارزش تاریخی شاهنامه

سخن گفتن در باره فردوسی طوسی* و درباره شاهنامه او، شخصیت او، عقیده او، فکر او، شوریدگی او، ارزش تاریخی و هنری او که سراسری آن را در خود پیچیده است کاری بزرگ است و در این فرصت کوتاه پرداختن آن میسر نیست

نخست وظیفه خود میدانم که از اقدام سازمان علمی، تربیتی، آموزشی دانشگاه تهران تشکر کنم که با برپا داشتن اینگونه مجالس پرفیض و برکت و انجمنهای سود بخش علمی و ادبی میکوشد. همه مردم بخصوص جوانان برومند زادگان آزاده کشور را بمیراث سترگ ملی و مفاخر قومی خویش آشنا سازد . چه شکی نیست که اگر مردمی بدانند که دارای میراث گران ارج بزرگ معنوی و تکیه گاه استوار و زوال ناپذیر فرهنگی باشند رویداد های عظیم تاریخی جهان، با ارادهئی محکمتر و روحی قویتر

---

* این برای کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی دانشگاه تهران فراهم سده است

دیدار می کننــد و جز درپی کسب فضـایل بیشـتر و نام آوازه و الاتـر برنمی خیزند• همه میکوشند تا دیگر باره کشور نام آور ایشان جایگاه پر افتخار خود را در صف مقدم ملل جهان احرار کند•

شاهنامه فقط یک ادبی و فردوسی یک شاعر بزرگ نیست بلکه این نامه نامور مسجل و شناسنامه قوم ایرانی است و پاسداری این شناسنامه ملی از وظایف اساسی ایرانیان است• فردوسی بدون کمترین تردید بزرگترین شاعر زبان فارسی است که هم امتیازات گویندگان پس از او در او جمع است• او ضمن تنـظیم کتب و رسالات و یاداشت هائیکه در اختیار بود با وسعت نظر خارق العاده خود بهمه زوایای حیات فردی و اجتماعی انسان توجه داشت• شاهکار فنا ناپذیر او دریای بی پایانی است از مذمت دورغ و محسنات صداقت و ضرورت پاسداری از قول و وفای بعهد و رعایت اعتدال و تشویق خرم و متانت و پرهیز از شتاب و عجله و بی احتیاطی در امـور و تشویق به قناعت و ترغیب به عفو و اغماض و پاسداری حق و حقیقت و پرهیز از اعمال خشونت بی مورد و تشویق به مسالمت و مدار را تا جائیکـه مقـدور است و میسـر است و تاکید و توجیه مکـرر به رعایت مردانگی، فداکاری و مال اندیشی و خویشتن داری که گرد آوری آنها ، و تحقیق در آین مورد که سایر گویندگان بزرگ فارسی تا چه حد تحت تأثیر این گنجینه بی پایان قرار داشته مقتضی تتبع بیشتری می باشد پس با توجه بتمام این نکات لازم است شاهنامه را بهتر بشناسیم•

هنگامیکه صحبت از شاهنامه فردوسی بمیان می آید فوراً ذهن متوجه داستانهای رزمی ایران میشود و اینطور باندیشه میگذرد که در سراسر این

کتاب بزرگ سخن از جنگ و دلاوری و پهلوانی است اما در ضمن همین سرگذشت های پهلوانی و دلاوری، بسیار معانی باریک فلسفی، اجتماعی، عشقی و اخلاقی و لطیف ترین احساسات بشری بیان شده است.

خوب آشکار است که سراینده این کتاب عظیم کسی است که ایمان و اعتقادی راسخ بوجود خدای توانا و یکتا دارد. این مطالب از اشعار سر آغاز شاهنامه بخوبی آشکار است. آنجا که می فرماید.

بنـام خداونـد جان و خرد
کزین برتـر انـدیشـه برنـگـذرد
خداونـد کیهـان و گردان سپـهـر
فروزنـده ماه و ناهـید و مهـر
زنـام و نشـان و گمان برتـر اسـت
نگـارنـده برشـده گوهـر اسـت

دربیان بسیاری از سرگذشت های پادشاهان ایران، هر کجا که فرصت و بهانه یابد و مناسب باشد فردوسی، با بهترین و شیواترین و گزیده ترین واژبها به پند و اندرز می پردازد. در پایان هر واقعه ای جنگی ، فردوسی با بیانی بسیار موثر، که نراستی بردل می نشیند، از بروز جنگ و وخونریزی و کشتار پهلوانان و جوانان و ویران شدن سرزمین ها وقایع دیگر، غمگین و متأثر میگردد و اینگونه تأثرات خاطر را با بیانی زیبا و حکیمانه و اندرزهای مؤثر بازگو می نهاید. پیداست که این مطالب زائیده اندیشه و فکر سراینده

بزرگ زبان فارسی است• مثلا در پایان داستان ضحاک ستمگر، از جمله بهترین مواردی است که فردوسی با زبانی شیوا و کم نظیر، از ناپایداری جهان سخن میگوید و به پند و اندرز می پردازد و می فرماید

بیا تا جهـــان را به بد نســپــریم
بکــوشش همــه دســت نیکــی بریم
نبــاشــد همـــی نیک و بد پایدار
همان به که نیکــی بو یادگــار

از اینگونه اندرز ها در شاهنامه فراوان است• شاهنامه علاوه برآنکه سند ملیت ایرانی هاست• تاریخ ایران کهن نیز هست • بزرگترین گنجینه زبـــان و فرهنـــگ و ادب فارسی، شاهنـــامــه، فردوسی است• فردوسی بخوانندگان شاهنامه درس میهن پرستی ، فداکاری، شجاعت، وفا، مروت جوانمردی و عفت می آموزد• حس وظیفه شناسی و مهر و علاقه نسبت به ایران ، که یادگار اینان است، در خواننده بیدار میکند•

فردوسی از نظر هدف و مقصود یک شاعر ملی کامل عیار است زیرا با تحقیقت و مطالعـات کاملی که از محققان بعمل آمده است این شاعر بزرگوار در آفرینش شاهنامه که یکی از پرارج ترین و بزرگترین سروده های حماسـی دنیاست، هدفی جز خدمت بملیت ایرانی و بزرگـداشت این ملت نداشته و غیر از عواطف قومی و شور ایران دوستی هیچ انگیزه دیگری برای آغاز کردن و انجام دادن چنین کار عظیمی دستیار و مددکار او نبوده است• شک نیست که اگر فردوسی از آغاز کردن چنان کار شگرف چشم داشتی

بخواسته و سود مالی داشت هرگز در این راه دراز و رنجبار و خم اندر خم گام نمی نهاد و بپایان بردن آنرا آماج مقصود خود قرار نمیداد. زیرا او حکیم بود و چنین کاری خرد منـدی عادی هم انتـظار نمیرود تا چه رسد از دانشمندی حکیم که نه تنها از آبشخور خرد سیراب بود بلکه خرد آموز خرد و کلان بشمار میرفت. خاصه اینکه در آنموقع انتساب بدربار پادشاهان و مدح گفتن از آنان از بهترین راه پیشرفت در تعینات ظاهری و اندوختن خواسته بحساب میامد و او میتوانست باسانی از این رهگذر دارای همه چیز از سروری و سالاری و توانگری و ناز و نعمت بشود.

ولی آنمرد بزرگ در رسیدن بهدف اصلی خود که بیدار کردن عواطف خفته وطن پرستی در مردم ایران زمین و برانگیختن آنان به استقلال جوی و آزادی طلبی از دامگاه اسارت تازیان بود. تصمیمی، بدان حد استوار داشت که مدت سی سال از بهترین سالهای عمر خود را برسر این سودا گذاشت تا سر انجام به آرمان و آرزوی خود جامه تحقیق پوشانید و عجم را بدین پارسی زنده کر، بدانگونه که خود گفت:

چو این نمـور نامـه آمـد به بن
زمـن روی کشـور شود پرسـخـن
بسـی رنـج بردم در این سال سی
عجـم زنـده کردم بدین پارسـی
نمـیرم از این پس که من زنـده ام
که تخـم سخـن را پراکـنـده ام

فردوسی در شاهنامه صفات ایرانیان باستان را اینطور باز گو میکند:

۱- اهمیت زورمندی و دلیری در ایران باستان:

دلاوری و زورمندی از جمله صفات لازم و ممتاز شاهنشاهان ایران و شهریاران ایرانی نژاد بوده و همه آنان بدین زیور زیبنده آراسته بوده اند• فردوسی کلام سحر آفرین و حکیمانه خویش اینطور و انمود میکند•

سپاهش همه خواندند آفرین
که ای نامور شهریار زمین
ندید و نبیند کسی در جهان
چو تو شاه برتخت شاهنشهان

۲- توانگری و توانای ایرانیان

بفرموده فردوسی

همه بزم نخجیر بدکار اوی
دگر اسب و میدان و چوگان و گوی

۳- عدالت و آزاد منشی ایرانیان

نیاید همی سیری از خفت و خیز

شب تیره زو جفت گیرد گریز
شبستان مر اورا فزون سد است
شهنشاه از این گونه باشد بدست

در چند جای این داستان شاه از خداوند یکتا آرزوی داد میکند و عدالت را می ستاید:

مباد آز و گردنکشی دین من
همه کار و کردار من داد باد
دل زیر دستان به ما شاد باد
گر افزون شود دانش و داد من
پس از مرگ روشن شود یاد من

۴- در این داستان کوچک از آغاز تا فرجام همه جا فروغ شادی و نشاط به چشم میخورد، و زنده دلی و باده نوشی و جشن شبانگاهی او، خوانندگی و نوازندگی سرمستی و آرزو حتی دعای شاهنشاه در حق ایرانیان که می فرماید:

همه کار و کردار من داد باد
دل زیر دستان ما شاد باد
همه زیر دستان چو گوهر فروش
بمانند با نالهٔ چنگ و نوش

شادمانی و نشاط که خمیر مایهٔ و گوهر اصلی زندگانی است بدون شک در ایران باستـان مقـامی ارجمند و والا داشته و برای ایرانیان آئین زندگی بشمار می آمده است.

۵-دین پروری و خدا پرستی ایرانیان باستان:

در همه شاهنامه شعر های متعد بچشم میخورد که شاهنشاهان ایران و سایر ایرانیان همه خدا پرست و دین پرور اند و در همه حال یزدان را یاد میکنند و او را می ستایند:

مهـــندار آتش پرســتــان بدنــد
پرســتــنــد پاک یزدان بدنــد
که آتش در آن گاه محــراب بود
پرســتــنــده را دیده پر آب بود
بکـــن کاروزان پس به یزدان سپــار
نه گردون بکــین اســت با ماهــیار

۶- دوستی و پیوند میان شاه مردم:

در سراســر این داستـان مانـنـد همــه جای شاهنامه دوستی و پیوند میان شاه و مردم بخوبی بچشم میخورد:

دریغ این بروگفت و بالای او
دریغ این رخ مجلس آرای او
نبیند چو او کس به بالا و زور
به زوری شود سست چون بدتنان
تبه گردد از خفت و خیز زنان
به زوری شود سست چون بدتنان

۷- رسوم و آداب پذیرائی و میهمان نوازی ایرانیان باستان:

ایرانیان از دیرباز در میهمان نوازی و خونگری زبانزد بوده و بداشتن این زیور ارزنده بشری ممتاز و مشهور بود اند:

چنین داد پاسخ که بگشای در
تو مهمان ندیدستی ایدر مگر؟
کنیزک دوران رفت و بگشاد در
به بهرام گفت اندر آی، ای پسر

۸- می گساری و ناپسندیدگی آن در ایران باستان:

درست است که در چندین داستان رسم می گساری به چشم میخورد ولی این رسم نه فقط در آئین زردشت ناروا بوده است بلکه در شاهنامه نیز بصورت یک آئین بخردانه و علم پسندیده تلقی نشده، و جای جای سخت از زیانمندی و بدی آن نیز بمیان آمده است:

کسی که خورد داروی بی هشی
نباید گزیدن جز از خامشی
زنادانی آمد گنه کاریم
گمانم که دیوانه پنداریم
سزد گر که بخشی گناه مرا
درخشان کنی روی ماه مرا
منم بر درت بنده بی خرد
شهنشاهم از مرد مان نشمرد

۹— تهذیب و تمدن ایران باستان:

از مطالعه داستان بهرام، رفتن به خانه ماهیار که گوشه ای از تاریخ ایران باستان را نشان میدهد تا اندازه ای میتوان به فرهنگ و تمدن ایران زمین پی برد و از این دریچه دورنمایی از ایران بزرگ را نگریست. در سراسر این داستان کوچک، کردار و گفتار و رفتار هر یک از افراد داستان نمودار و فرهنگ و اخلاق ایرانیان باستان نشاندهنده خردمندی و هوشیاری و دین پروری و داد گستری و دانش دوستی مردم ایران زمین میباشد و عمق فرهنگ و تمدن این مرز و بوم را بخوبی می نمایاند.

فردوسی با آفریدن شاهنامه مقاصد خود را ز این قبیل بکرسی نشاند:

۱— سرگذشت یلان و قهرمانان و فرمانروایان ایران را بسی فخامت بار و جنب و جوش انگیز بیان فرمود و قوم ایرانی را که از گذشته درخشان خود بریده و بی خبر مانده بود با روزگار سروری پیوند داد. چنانکه گفت:

بیک روی جستن بلندی سزاست
اگر درمیان دم اژدهاست

۲— تاریخ کهن سال ایران را که با داستانها و روایت های پهلوانی و دلاوری و آئین های شکوه آفرین و جهان افروز آمیخته بود بنحو دلنیبنی بازگو کرد و بر صفحد روزگار جاویدان ساخت۰ با این ابیات دلنشین آغاز میکند:

سخنگوی دهقان چه گوید نخست
که تاج بزرگی به گیتی که جست
که بود آنکه دیهیم برسر نهاد
ندارد کس از روزگاران بیاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر
بگوید ترا یک به یک از پدر
که نام بزرگی که آورد پیش
ترا بود از آن برتران پایه بیش
پژوهنده نامه باستان
که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کاین تخت تاج و کلاه
کیو مرث آورد و او بود شاه

۳— میهن دوستی را از جدی ترین موضـوعهـا قلمـداد کرد و در راه وطن سربازی جانفشانی را افتخاری دیر پای شمرد و این نقش اصیل را که پس از چیزگی تازیان بکلی ویران و مهجور افتاده بود با آب و رنگ ابیات دلپذیر خود رونق و جلاء بخشید

چو ایران نبـاشـد تن من مبـاد
بر این بوم و برزنـده یک تن مبـاد
همـه سربـه سر تن بکشـتـن دهیم
از آن به که کشـور بدشـمـن دهـیم

۴— آداب زندگی و سنت های ملی و مذهبی و خلق و خوی ایرانیان باستان را روشن کرد و فرزندان این مرز و بوم را از سجیت های قومی و روشهای نیاکان آگاهی داد:

بزرگـان پیشـین به آئـین کیش
گرامـی ندیدنـد کس را چو خویش
ندادنـد بیهـوده دل را زدسـت
نگـشـتـنـد از باده مهـر مسـت

* * *

از ایران و از ترک و از تازیان
نژادی پدید آید انـدر میان
نه دهـقـان، و ترک نه تازی بود
سخـنـهـا بکـردار بازی بود

۵— در ذکر داستانهای تاریخی ژرفنای فرهنگ ملی ایران باستان را به نیکوی نهایان ساخت• و ملت ایران را یک قوم با فرهنگ و هنرپژوه معرفی کرد و از گونه گونه دانشها هنرهایی که دودمان ایرانی بدان دست یافته بود یاد فرمود و از این راه تفوق فرهنگی و معنوی او را بازنمود و زیانهای پدید آمده از آن موارد را بر شمرد تا آیندگان عبرت گیرند و پند پذیرند

۶— یکتا پرستی و یزدان شناسی را از دیرینه باز تکیه گاه روحی ایرانیان یافت و در یاد کردن سرگذشت ها همه جا آدمی را بخدا پرستی و یزدان پناهی فرا خواند و از گرایش به خوی اهریمنی بازداشت•

سوی آفـریـنـنـده بی نیاز
بباید که باشـی همـی درگـداز
زدستـور و گنجـور و زتـاج و تخت
زکـمی و بیشی و ناکـام و بخت
هم او بی نیاز اسـت و ما بنـده ایم
بفـرمـان و رایش سر افـکـنـده ایم

۷— نیکان را هنگام پیروزمندی و دستیابی بر دشمن براستی مهر بان و دلجوی و گذشتکار نامید و در رویاروی شکست روح نیرومندی و حرمان ناپذیر را در کالبد آنان تازه یافت فرزندان نیز بشیوه پدران در ظفر مندی غره نگردند و در شکست خوردگی تن به نومیدی و زبونی درندهند.

همان به که با کینه داد آوریم
بکام اندرون نام یاد آوریم

۸— اندرز های حکیمانه و اندیشه های بخردانه را جابجای در دل ابیلت شاهنامه نهفت و روشن زندگی و تدبیر منزل و آئین کشورداری را چنان که باید بزادگان این آب و خاک بیامخت

مبادا که بیداد آید ز شاه
که گردد زمانه سراسر تباه
شود در جهان چشمه آب، خشک
نیارد بنافه درون بوی مشک

۹— بیشتر شاهنساهان ایران باستان را دادگر و باهنر و مردم دوست و دلیر قلمداد کرد و آنان را در برابر خواستهای ملت همراه و فروتن و در راه استقلال کشور جانباز و در تکریم و قدرشناسی از قهرمانان ملی و خدمتگذاران وطن مخلص و معتقد شناخت و در صورت سرپیچی از این راه

و رسم آنانرا در خورنکوهش و برای پادشاهی ناسزا وار دانست:

فروتــن بود شاه که دانــا بود
بانش بزرگ و توانــا بود

۱۰— با دلیری و شجاعت هرچه بیشتر درگرما گرم چیرگی و رسوخ ترک و تازی در ایران تا آنجا که توانست در شاهنامه برضد خو کا مگیهای این دو نژاد شخن گفت و با آواری بلند برتری ایرانیان بر ترکانان و تازیان بگوش جهانیان رسانید تا زمینه را برای بیرون راندن بیگانگان از خا وطن آماده ساخت:

۱۱— پایه سخن را در شاعری برفراز قاه قاف نهاد و سیمرغ اندیشه را در فرازای سخن بپرواز آورد و شعر گران آهنگ و نام بلند آواز خود را بگــوش کروبیان عالم بالا رســانید. فردوسی یکی از کســانی است که به بهترین وصفی در راه رسیدن به آرمان ملی خود کامیاب شده و در مز رع ایران زمین بیخی را که نشانده است درمان حیاتش تناور گشته و پس از مرگش ثمر ها داده است. فردوسی در راه رسیدن به هدف خود یعنی خلق شاهنــامــه سی سال رنج برده و خون جگر خورده است. مدت سی سال پیوسته به گاری چنین عظیم و سخت مغول و از هر گوشه روایت پراکنده

را بهم پیوستن انصاف را که کاری بس توانفرساست و در حوصله هیچکس نمی گنجد عزم استوار و ارادیی شکست ناپذیر میخواهد که از این کار سر نخورد و دنبال آنرا بکوششی هرچه تمامتر بیگیرد:

گذشته از توفیق اتمام شاهنامه و نشر این حماسه ملی در میان مردم ایران، کامیابی دیگر فردوسی در موثر و مهیج بودن شعر های شاهنامه و دلنشین واقع شدن آن نزد ایرانیان است از زمان وی تا امروز همه وقت این کتاب پایدار و دفتر جاهنگیر مورد دلبستگی و توجه تمام مردم از پیر و جوان و خرد و بزرگ بوده و پیوسته خون ایران پرستی و آزادگی را در شاهرگهای فرد فرد ایرانی بجوش آورده است.

کامروای فردوسی در این مرحله، سالها پس از مرگ او منتهی به کامیابی دیگر گردیه و این همان کمال مطلوبی است که روح آسمانی و روان بهشتی فردوسی را در فردوس برین شاد گردانید است. شاید بیشتر مردم جز آنان که فردوسی را خوب میشناسند و باشاهنامه مانوسند گمان کنند که شاهنامه تنها حماسه ملی است و داستانهایی از ایران باستان بصورت منظوم در آن گرد آمده است. اما هرکس این شاهکار بیمانند را شناخته باشد میداند که گنجینه ایست گرانبها از تمام فرهنگ و تمدن، دین و دانش حکمت و اخلاق، ادب و هنر لغت و دستور، تاریخ غرور ملی، آداب و رسوم ایرانی و همه چیز ایران که هرچه را از این مدنیت درخشان جستجو کنیم نمونه بارز آنرا در این کتاب بزرگ خواهیم یافت.

شاهنامه فردوسی اگرچه نامه شاهان است ولی آئینه تمام نمای زندگی مردم ایران است و از نظر تاریخی و ایران شناسی ارزش و اهمیت بسیار

دارد. با درستی و صداقتی که در فردوسی طوسی سراغ داریم میتوانیم بگوئیم که او در نقل وقائع گذشته و بیان سرگذشتها و منظوم نمودن تاریخ موجود زمان خود، بی گمان را امانت داری و راستی را برگزیده و مانند بسیاری از موخان بهلاف و گزاف توسلّ نجسته است. فردوسی درعین آنکه ایران پرستی و ایرانی خواهی و میهن دوستی اش بسرحد کمال رسیده است، مردی بی غرض و آزاده ای بلند نظر است و بتمام معنی بر زیور دانش و هنر و راستی و درستی و مهر و صفا آراسته است. او هیچگاه از خود چیزی نمی سازد و آنچه را میگوید از نوشته ها و کتابهای معتبر و سرچشمه های تاریخی و باستانی و گفته های بزرگان ایران میگیرد و آئین امانت داری و راستی و درستی و پاکی را بسرحد کمال میرساند. ایران زمین از روزگاران باستان مرکز داشنها و هنرها، هنر وریها، تمدنها، شادکمیها، رامشها، دلاوریها، راستی ها ، راست روی ها ، مهرها و بشر دوستی ها بوده و مردم از دیرباز مشعلدار تمدن و فرهنگ جهان و بنیاد گزار هنر ها و دانشهای بشری بوده اند. تمدن و فرهنگ امروزی جهان درخت بارووری است که ریشه های آن از هزاران سال پیش در ایران زمین آبیاری شده و از جاک پاک این سرزمین باستانی مایه ور گردیده است.

شاهنامه فردوسی آئینه تابناکی است که گوشه ای از شکوهها، هنرها، بزرگواریها و بزرگ منشیها و آداب و رسوم و اخلاق و آئین و تمدن و فرهنگ درخشان ایرانیان را می نمایاند و چهره درخشنده تاریخ این پرستی و هزاران صفت ارزنده آدمیگری، به بهترین وجهی در این گنجینه بزرگ زبان فارسی و قرآن عجم نهفته است

درباره شاهنامه و خداوندگار آن فردوسی طوسی، سخنان بسیار گفته اند و خواهند گفت٠داستانهای شاهنامه هریک از دیگری شیرین تر و دلنشین تر و شور انگیز تر است٠ داستان زیبای رستم و سهراب و مقدمه حکیمانه آن، داستان شیوای منیژه و بیژن و مقدمه زیبنده و دلفریب آن، داستان زال و رودابه، داستهانهای رستم، داستهای کیخسرو و سر انجام شگفت او ، داستانهای بهرام گور و داتانهای دیگر شاهنامه هریک در جای خود از شاهکار های بیهانند و جاویدان زبان و ادب فارسی است٠ داستان بهرام و آرزو که برگی از سرگذشت زندگی پرشکوه و جلال بهرام گور ، شاهنشاه دادگر و خوش گذارن ساسانی است باوجود کوتاهی یکی از داستانهای بسیار زیبا و دلنشین شاهنامه است و همچون آئینه زدوده ای است که میتوان چهره ایان و ایرانی را باصفات گوناگون مانند شادی پروری، داد پروری ، میهن پرستی و بسیاری دیگر در آن دید٠ در این داستان استاد طوس پرده از یک گوشه از زندگی را مشگرانه و شادمانه بهرام برمی دارد٠

در ادبیات جهانی سه اثر حماسی بزرگ و قدیمی وجود دارد که عبارتند از، منظومه بزرگ رامایانا و مهابهاراتا در هند و منظومه ایلیاد اثر هومر در یونان و منظومه شاهنامه فردوسی در زبان فارسی و ایران با اختصار میگویم که در مرد اول کار سرجان مارشال (درهرپا) موهنجو دارو به نتیجه رسید و از مطالعه و بررسی آثار بدست آمده ضمن کشف یک تمدن باستانی معلوم شد که این چکامه ها گرچه آمیخته بافسانه است ولی بطور کلی افسانه نیست و در سالهای مهاجرت اقوام آریای هند تنظیم شده و بیان

کننده جنگهای این قوم با دراویدیان است که قوم های بومی هند بوده اند۰

در مورد دوم را جع بداستانهای ایلیاد اثر هومر کارمهم و اساسی را (شله مان) آلمانی کاوشگر بزرگ و پر حوصله قرن نوزدهم انجام داد۰ او منطقه بسیار وسیعی از قلمرو حکومت عثمانی را که حدس میزد حوزه فعالیت قهرمانان ایلیاد باشد در اختیار گرفت و فارغ و بی اعتناء بغوغا و جنجال کسانیکه کار بر زحمت او را بیهوده و خود او را طالب مجهول و مطلق معرفی میکردند حفاری را شروع کرد و در سایه همت و پیشکار فوق العاده آثار بسیار گرانبهای بدست آورد۰ گرچه عده ای اظهار نظر کردند آنچه ''شلخ مان'' بدست آورده آثاری متعلق به روزگار پیش از ''اکاممنون'' است ولی اولا '' این اظاهار نظر ها مورد تایید جدی قرار نگرفت، ثانیاً هیچکس نتوانست منکر این حقیقت شود که کاوش و پژوهش باتکاء نوشته های بزرگان گذشته ممکن است منجر به کشف یک سلسله واقعیت های مجهول و آیخته با فسانه شود

این نکته مهم لازم به یادآوری است که فردوسی و قهرمانان شاهنامه از همه قهرمانان رامایانا و مهابهارا تا و ایلیاد و عهد عتیق و مؤلفان آنها به ما نزدیکترند۰ منظومه های هندی مذکور ظاهراً متعلق به هزاره دوم قبل از میلاد هستند و باوجود یکه نمیتوان به آسانی پذیرفت که گویندگان این اثر بزرگ در باره معاصران خود سخن گفته باشند مع ذلک بخرض که میان ما و قهرمانان این منظومه فاصله زمانی نباشد باز با ما (نسبت به قهرمانان شاهنامه) فاصله زیادی دارند۰ ایلیاد و عهد عتیق نیز تقریباً ''به قرن نهم

تا هزار اول قبل از میلاد تعلق دارند و مخصوصاً'' در مورد ایلیاد باید در توجه داشت که از بیان هومر پیداست که با قهرمانان خود فاصله بسیار زیادی داشته و ناعتبار اشارات یکی از محققان معاصر این فاصله از ده قرن بیشتر است. فردوسی یاد آوری میکند که باقهرمانان شاهنامه دو هزار سال فاصله زمانی دارد که طبعاً این یاد آوری در مورد قهرمانان بخش نخستین شاهنامه است. زیرا بطوریکه میدانیم شخصیت های اواخر شاهنامه فقط در حدود چهار قرن با فردوسی فاصله زمنی داشته اند. با این ترتیب تردیدی نیست که فردوسی از ممارست و تجربه بیشتریدر صحت نقل و ضبط حوادث تاریخی بر خوردار بوده و منابع و آثار مورد استفاده او مسلماً با صالت و صحت نزدیک تر بوده است.

در شرایطی که آثاری مقدمت و کهولت مهابهاراتا و رامایانا و ایلیاد و عهد عتیق از نظر ارکئولوژی و تجسسات باستان شناسی مور توجه قرار میگیرد و صحت و اصالت بسیاری از اشارات آنها تایید و اثبات میشود چطور میتوان شاهنامه فردوسی را از این نظر مورد توجه و هلاک عمل قرار نداد؟

ما اکنون شهر های زیادی را می شناسیم که فردوسی از آنها نام برده و حتی بنیان گزار آنها را بما معرفی نموده. واقعیت این شهر ها مانع از آن است که در صحت گفتار فردوسی تردید کنیم ولی در شاهنامه به شهر هایی زیادی نیز اشاره شده که تاکنون نه آن شهر و نه محدود احتمالی و نزدیک شناخته شده. پس اگر وجود ری، دامغان، اردبیل،ساری،آمل و دهها شهر دیگر که فردوسی اشاره کرده و افسانه نیست طبعاً باحتمال بسیار قوی دهها

وشاید صد ها شهر و نقط آباد دیگر که فردوسی بانها اشاره کرده و آنها را
مرکز قدرت و سلطنت و مدنیت معرفی نموده و فعلاً واقعیت و حیات ندارد،
در گذشته حیات و واقعیت داشته و افسانه نبوده اند۰

کلیه آثـار معـظم و کلاسیک فارسی از جمله: شاهنـامه فردوسی،
مثنـوی مولانـا روم، خمسـه نظامی، ربـاعیات عمـر خیام، گلستـان و
بوستان سعدی، غزلیات حافظ شیرازی و امثال آنها سرچشمه الهام مورد
پیروی گوینـدگـان و نویسندگان هند و پاکستان واقع شد و باعث ایجاد
تحولاتی در ادبیات زبانهای محلی مختلف آن مملکت گردید۰ شرح چنین
مطلب بیکـران نیازبـه فرصت فراوان دارد ماصـرفاً نفوذ و تاثیرات را که
شاهنامه فردوسی در هند و پاکستان و ادبیات آن صورت گرفته مختصراً
بیان می کنیم۰

اساطیر و داستانهای مذهبی و ملی در هند قدیم زیاد نوشته شد ملی در
بین هنـدوان تاریخ نویس، هیچگـاه مورد توجه واقع نگشته و دامن آثار
گلاسیک سانسکریت با تمام وسعتی که داشته از فن مزبور تهی بود۰ تماس
مسلمانان الِی هندوستان و آگاهی آنان با علوم و فنون لشکر لآشایان فارسی
زبان باعث زبان باعث آشنائی هندوان با علم تاریخ گردید۰ بویژه شاهنامه
شاهـکـار استـــاد سخــن فردوســی طوســی که پس از حمــلات
سلطان محمـود غزنوی به هندوستان بدانشمندان آن سرزمین معرفی شد و
درخشندگی های علمی، ادبی و تاریخی آن چشمان اهالی آن دیار را خیره
ساخت، تاثیر شگرفی در افکار آنان نمود و راه مقبولیت را برای فن تاریخ در
ذوق سانسکرت زبانان گشود۰

در نتیجه در قرن یازدهم میلادی شخص بمتک ''کهشمند'' که یکی از درباریان مهاراجا اننت بود تاریخی بسانسکرت از کشمیر زیر عنوان ''راج ترنگنی'' ذکری از وی و اثرش در کتاب خویش بمیان آورده است و بیش از آن اطلاعاتی درباره ''راجا ولی'' و نگارنده اش در دست نیست۰

شاعری دیگر بنام ''چنکوی''در قرن دوازدهم میلادی کتابی بنام ''پرتهوی راج وجی'' که شامل و قابع نخستین جنگ پرتهوی راج پادشاه دهلی و اجمیر با سلطان شهاب الدین غوری متوفی ۵۴۳ هجری مطابق ۱۲۰۶ میلادی بوده نوشت۰ ولی مهمتر از همه کار کلهن بهت یکی از درباریان

از شاهنامه فردوسی در سال ۱۱۴۹ میلادی تاریخ کشمیر را آغاز تا زمان پادشاه معاصر خود (جیسنگه) منظوم ساخت و برآن راج ترنگنی اسم گذاشت۰ ''راج ترنگنی'' که در واقع نخستین کتاب سانسکریت در فن تاریخ نویسی بشمار میرود و حاوی هشت بخش و شامل تمام وقایع تاریخی کشمیر میباشد، از چندین حیث مماثلت خاصی باشاهنامه فردوسی دارده۰ باین معنا که محتویات هر دو کتاب منظوم سرگذشت های تاریخی مملکت مربوط را از ابتداء تا زمان حکمران معاصر گوینده آن تشکیل میددهد۰ ثانیاً از نظر مفهوم کلمات و شاهنامه و راج ترنگنی مترددف یکدیگر است۰ رابعا راج ترنگنی هم نظیر شاهنامه اثری جاویدان از سانسکیت محسوب میگردد۰

شاهنامه بفارسی در قرن دهم میلادی و راج ترنگنی بسانسکریت در قرن دوازدهم میلادی سروده شد و شخصی بنام جون راج از درباریان سلطان زین العابدین پادشاه معارف پرور و مربی فضلاء و علمای کشمیر

(۱۳۲۰میلادی) تقریباً پس از دو قرن از نگارش راج ترنگنی، تاریخ دیگری که شامل وقایع تاریخی کشمیر تا زمان سلطنت زین العابدین سانسکریت منظوم ساخت و نظربه مقبولیت فوقاعاده اثر کلهن بهت اثر خویش را نیز بهمان اسم '' راج ترنگنی'' نامید.

در تاریخ جون راج که حاوی وقایع تاریخ کشمیر از سال ۱۱۵۰ الی ۱۳۵۹ میلادی میباشد. سرگذشت تاریخی آن نواحی در زمان حکومت مسلمانان بویژه سرپرست سراینده زینالعابدین بطور مفصل بیان شده است. پس از جون راج و شاگردوی بنام '' شری وار'' تاریخ منظومی بعنوان ''زین راج ترنگنی'' به سانسکریت سرود و در آن سرگذشتهای تارخی را از سال ۱۳۵۹ تا ۱۴۸۶ میلادی مرقوم داشت. ''شری وار'' بدربار زینالعابدین بستگی داشت و در هر دو زبان سانسکریت و فارسی بپایه عالی رسیده بود. او یوسف و زلیخای نظامی گنجوی را بسانسکریت ترجمه کرد و اسم آنرا ''کتها کوتکا'' گذاشت.

بعد از شری وار شخصی بنام '' پراجیه بهت'' تاریخی منظوم بعنوان '' راجا ولی پتکا'' بسانسکریت نوشت و آن شامل سرگذشت سیاسی کشمیر از سال ۱۴۸۶ تا ۱۵۱۲ میلادی میباشد. بدین ترتیب مبتنی بر پیروی از شاهنامه فردوسی تاریخ نویسی در کشمیر بسانسکریت آغاز گردید و ادامه پیدا کرد.

اسامی شاهنامه در آثار شاعران شبه قاره:

مسلمانان فارسی زبان از آغاز تأسیس حکومت اسلامی در شبه قاره هند و پاکستان که در لاهور صورت گرفت بعلت اینکه به کشور گشای

می پرداختند توجه خاصی به شاهنامه فردوسی که مشحون از راهنهای های مرزی بود مبذول میداشتند• ابوالفرج رونی شاعر قرن پنجم و مسعود سعد سلمان مدیحه سرای دربار غزنویان (متوفی ۵۱۵ ھ) که در تمام آثار شان تعداد قابل توجهی از اسامی خاص حماسه ملی مزبور ایران مانند: جمشید، افراسیاب، افریدون، زال، رستم، هفت خوان رستم، رخش، دیوسفید، سیمرغ، اسفندیار، پرویز، بهمن، توران، بهرام، اردشیر، ارژنگ، گیو، گرگین، بیژن، بیستون، پشنگ، هوشنگ، کیقباد، کیخسرو، انوشیروان، اسکندر، کسری و امثال آنها دیده می شود میتوانند ادعای فوق را تایید نمایند•

شیوه سخنوران پیشرو فارسی در شبه قاره مانند ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان، تاج الدین ریزه، بدرچاچ، امیر خسرو دهلوی وغیره دایر بر گنجانیدن اسامی خاص شاهنامه در اشعار خویش بوسیله سایر فارسی گویان بعدی در شبه قاره دنبال گردید و بنابرآن آثار همگی آنان تحت تاثیر فراوان شاهنامه قرار گرفت و در پیروی از آنان سخن سرایان زبانهای محلی بویژه زبان اردو نیز که در اغلب موارد از شعر فارسی تقلید نمودند اعلام و اسامی خاص شاهنامه را در کلام خویش بکار بردند• در نتیجهرستم، هفت خوان، جمشید، جام جم، خسرو پرویز، نوشیروان، بیستون وغیره در اشعار اردو زیاد بچشم میخورد• در اینجا بطور نمونه برخی از ابیاتی را از دیوانهای عده ای از شعرای متقدم فارسی در شبه قاره بخصوص رونی، مسعود سعد سلمان، تاج الدین ریزه و بدرچاچ که اسامی خاص در آنها آورده شده است از این قرار است:

۱— اشعاری چند از کلام ابوالفرج رونی سخنور قرن پنجم هجری (دیوان چاپ مشهد)

خسرویها و اثر های بزرگ کرده
رستم و خسرو در مجلس انس تو ادا (ص)
روان رستم اگر باز ده به حرب شود
گریز خواهد از او چون کبوترازمضراب (ص ۱۸)
بملک اندر فریدون است و جمشید
بحکم اندر سلیمان است و دارد (۶۱)
چون تیغ زند آفتاب رایت
برابر بگزید کمان رستم (ص۱۰۰)

۲—مسعود سعد سلمان در ستایش سیف الدوله گوید:

ترابه بیژن و گین صفت چگونه کنم
که هر غلام تو صدبیژن است و صد گرگین

در در ستایش علاءالدوله مسعود گوید:

تو کیقباد تختی و نوشیروان تاج
افراسیاب خنجر و اسفندیار تیغ

ای رســتـم نبرد بران سوی رزم رخش
وی حیدر زمـانـه بر آهنـج ذوالـفـقـار
دشـت مازنـدران که دیو سپـید
در می از بیم جان نکـرد نگـاه

در ستایش بهرام شاه گوید:

جمشید خسـروان شد و خورشید آسـمان
بوسـد زمـین درگـه او عز و جاه را

در مدح علی خاص گوید:

زپور زال و زنـوشـ ان حاتـم طی
بمـردی و خرد وجـود یـ ا توئ
بخـاسـتـنـد یلان سپـاه تو هر
چو طوس و زنوزر و گرگین و بیژن و میلاد
در ثنـای ملک ارسـلان گوید:
هو حمله ای که آری شاهـا ثنـا کنـنـد
برتـو روان رسـتـن و جان سفـنـد یار

۳ــ اشعاری چند از بدرچاچ:

قصـر ترا هفت آسـمان کسری زخشت آستان

زوگرد حسرت هر زمان برطاق کسری ریخته

زهـی سکـنـدر دارا غلام سام حسـام

زهـی محـمـد موسـی کف و مسیحـا دم

نعـل سمندت که باد حلقه کش گوش چرخ

آب شهـامـت بروز افـسـر افـراسـیاب

اغلب تذکره نویسان و مورخان هند و پاکستان فردوسی طوسی را در آثـار خویش با تجلیل فراوان معـرفی نمـودنـد. بطور مثال قاضی نورالله شوشـتری که در مجـالس المـومـنـین در مجلس دوازدهم فردوسی را سحبـان العجم نامیده و در انکـه شاعـری در مدت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم عدم پای بمعمـوره وجود ننهاده و از شاعران و فصبحان روزگار، هیچ آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده با دولتشاه سمرقندی هم نظر بوده است. همچنین شبلی نعمانی صاحب شعرالعجم (به اردو) شاهنامه را دایرة المعارف منظوم ایران دانسته و معتقد بوده است که فردوسی تمام رسوم و آداب و اخلاق ایران باستان را در آن آورده است.

مطابق اطـلاع مولف کتـابشناسی ادبیان هند و پاکستان که در بر دارنده معرفی فردوسی میباشد عبارتند از: لباب الالباب از محمد عوفی، خزانه عامره تألیف غلام علی آزاد بلگرامی، هفت آسمان اثر احمد علی احمد، هفت اقلیم از امین احمد رازی، بهارستان سخن نگارش عبدالرزاق صمصام الدوله، تارخ فرشته تألیف محمد قاسم هندو شاه فرشته، نتایج الافکار از

قدرت الله گوپاموی، مرآت الخیال اثر شیر علی خان لودی، شمع انجمن نوشته نواب حسن خان وغیره٠

شاهنـامه فردوسی از ابتدای تأسیس حکومت مسلمانان در هند و پاکستان در اذهان مردم آن سامان زیاد مقبول افتاد و جای بلند و منزلت ارجمندی یافت و سخنوران در آن دو مملکت مثنویهای رزمیه متعدی در تقلید از شاهنامه در وزن و بحر متقارب بزبان فارسی نوشته که تعددی از آنها در زیر نام برده میشود٠

شاهنامه:

عبدالواهاب شایق متوفی ۱۱۸۲ ھ تاریخ کشمیر را بسبک شاهنامه در شصت هزار بیت منظوم ساخت (شعرای کشمیر جلد چهارم ص ۱۹۲ چاپ کراچی ۱۳۴۶)

بهمن نامه:

آذر طوسی اسفرائینی ملک اشعرای دربار احمد شاه بهمنی مثنوی رزمیه ای بعنوان '' بهمن نامه'' بسبک شاهنامه در باره ممدوحش نوشت ولی نتـوانست آنرا بپایان برساند٠ شاعران دیگر از جمله ظهوری ترشیزی بهمن نامه:

اکبرنامه:

ملا حمیدالله متخلص به حمید کشمیری متوفی ۱۸۴۸م مثنوی رزمیه ای بسبک شاهنامه درباره محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان که در سال ۱۸۴۳، انگلیسی ها را در کابل شکست داد نوشت: اکبرنامه در سال ۱۳۳۰ در ۲۳۶ صفحه از طرف انجمن تاریخ افغانستان در کابل به چاپ رسبده است. ملا حمید الله کشمیری آثار متعددی در فارسی داشته و همه آنها منظوم بوده است:

افتتاح سلطانی:

سروده شاعری بنام علوی معاصر شاه جهان مثنوی رزمیه ایست در بحر متقارب شاهنامه که حاوی وقایع جنگی در بین اورنگ زیب و نذر محمد خان والی بلخ میباشد. نسخه خطی آن بخط نستعلیق زیبا در کتابخانه بوهار کلکته نگهداری میشود.

حمله حیدری:

شامل شرح حال پیغمبر اسلام و خلفای اوست و آن را

میرزا محمد رفیع خان باذل حاکم گوالیار (وسط هند) و سروده و در سال ۱۱۲۳ ﻫ در گذشته است (نسخه خطی در کتابخانه بوهار کلکته) حمله حیدری را میرزا ابوطالب اصفهانی به تکمیل رسانید.

حمله حسینی:

یکی از حماسه های دینی مانند حمله حیدری است که بوزن و سبک شاهنامه فردوسی سروده شده در حدود ده هزار بیت شعر دارد و گوینده آن محمد رفیع خان باذل بوده است. (مقالات الشعراء سندی ادبی بورد کراچی سال ۱۹۵۷ م ص ۸۰۲).

آصف نامه:

منظومه مختصری مشتمل بر وقایع جنگی که در بین آصف الدوله نواب اود و غلام خان صورت گرفت. منظومه بسبک ب بحر شاهنامه سروده شده و گوینده آن موزون تخلص میکرد و در قرن نوزدهم میلادی میزیست. نسخه خطی آصف نامه در کتابخانه بوهار کلکته موجود است.

اقبال نامه:

منظومه رزمی متعلق به وزیر علی خان و سعادت علی خان جانشینان نواب آصف الدوله حکمران اود (لکهنو) که بوسیله سخنوری نامعلوم در سال ۱۲۱۵ هـ سروده شده است. نسخه خطی آن در ۵۹ سفحه در کتابخانه بوهار کلکته نگهداری میشود.

رستم نامه :

نسخه ای خطی در کتابخانه گنج بخش لاهور در ۱۲۸ صفحه بخط نستعلیق وجود دارد که در فهرست کتابخانه بنام رستم نامه معرفی گردبده است. در آن منظومه داستان های فریدون و افراسیاب و کیکاوس و سیاوش و رستم و سهراب و منیژه و بیژن و رستم و اسفندیار رستم و دیوسفید و هفت خوان و همانند آنها پرورانده شده و برای فزونی جلب توجه خوانندگان اشعار برگزیده شاهنامه فردوسی نیز در آن آمیخته شده است. اسم سراینده و زمان تهیه آن در نسخه داده نشده است.

نور نامه.

میر اسمحیل خان ابجدی مدارسی متوفی ۱۲۰۳ هـ که ملک الشعراء

دربار نواب محمد علی حاکم کرناتک (جنوب هند) بود مثنوی رزمی بسبک شاهنامه زیر عنوان انور نامه نوشت۰

مهاراج نامه:

خواجه ثناءالله خراباتی وقایع تاریخی کشمیر را از قدیمترین روزگاران تازمان خویش بسبک شاهنامه منظوم ساخته است۰ نسخه خطی مهاراج نامه بخط سراینده اش که در ۱۹٦ صفحه در سال ۱۲۷٦ ﻫ کتابت شده در کتابخانه ثناءالله خراباتی در پاکستان راولپنڈی نگهداری مشود۰

فتح نامه:

میر عظیم الدین تتوی متوفی ۱۲۲۹ ﻫ به امر میر فتح علی خان والی سند فتح نامه را بسبک شاهنامه در سال ۱۱۹۹ ﻫ سروده است۰۰ و '' سندی ادبی بورد'' آنرا در ۲۳۱ صفحه سال ۱۹٦۸ م از حیدر آباد سند (پاکستان' منتشر ساخته است۰

تراجم شاهنامه به زبان شبه قاره:

شاهنامه فردوسی بزبانهای مختلف هند و پاکستان ترجمه شده از جمله به اردو و بعضی ۰

تراجم عبارتند از ترجمه شاهنامه که بوسیله لالابیهم چند بسال ۱۲۰۷ه به اردو ترجمه شده ۰ لالابیهم چند با برهان شاه قلعه دار خاندیش (هند' منسلک بود۰ خلاصه منشور شاهنامه بنام شمشیر خانی که توسط توکل بیگ صورت گرفته بوسیله مول چندمنشی بسال ۱۲۲۵ ه زیر عنوان قصه خسروان عجم به اردو منتقل گردید و آن بتصحیح غلام حیدر در سال ۱۸۳۶ میلادی در ۵۹۲ صفحه در کلکته بچاپ رسید۰ چاپهای دیگر آن در کانپور، میرته و لکهنو صورت گرفته است۰ شمشیر خانی خلاصه منشور شاهنامه فردوسی بکوشش میرزا مهدی علیخان مقبول به سال ۱۲۷۶ ه به اردو برگردانده شد۰ تلخیص شاهنامه فردوسی بوسیله سید باقر حسین به اردو ترجمه و در سال ۱۳۲۲ ه طبع طبع گردید۰ شمشیر خانی خلاصه ای از شاهنامه فردوسی به امر واجد علی شاه پادشاه لکهنو توسط میرزا رجب بیگ سرود بسال ۱۸۴۷ میلادی زیر عنوان '' سرور سلطانی '' به اردو ترجمه شد۰

شاهنامه فردوسی بوسیله کیخسرو و کتار در شش جلد به گجراتی ترجمه و در بمبی چاپ گردید۰ ای ـــک انتلا کارنامک اردشیر پاپکان و انتخاب از شاهنامه را به گجراتی ترجمه کرد و آنرا در سال ۱۹۰۰ م در بمبئ بچاپ ، رسانید۰

قسمتی از شاهنامه را واوـــب بوهرا در هندوستان به انگلیسی ترجمه کرد و آنرا در سال ۱۹۱۱ م در احمد آباد انتشار داد۰ برخی از داستانهای شاهنامه بزبان سندی ترجمه شد۰ عبدالوهاب پری قسمتی از

شاهنامه را بزبان کشمیری منظوم ساخت۰

انتخـاب شاهنامه فردوسی به بینگله توسط وسوسا وارداتا منتقل گردید۰ انتخاب شاهنامه فردوسی بکوشش مزمل حق متوفی ۱۹۳۳ میلادی بزبان بنگله بطور منظوم ترجمه شد۰ دیگر شاهنامه فردوسی به بنگله توسط محمد خاطر فرزند حسام الدین از اهالی گویندیو بنگال بعمل آمد۰ دوبچندرا لال رای درامی بعنوان رستم و سهراب به بنگله نوشت۰

سید جلال الدین جعفری با مقدمه ارزنده ای رستم و سهراب را به اردو و در شهر اله آباد به چاپ رسانید۰

شاهنامه فردوسی توسط ملا نعمت الله به پشتو ترجمه و در سال ۱۳۳٦ هجری در ۳۵۵ صفحه در پیشاور پاکستان منتشر گردید۰ شاهنامه فردوسی در زمان زینالعابدین پادشاه معارف پرور کشمیر که از سال ۱۳۳٦ هجری تا ۱۴۷۰ میلادی حکومت کرد بوسیله بودی بهت به هندی ترجمه شد۰ ترجمه دیگر شاهنامه به هندی بوسیله سری واستو رام چندرا زیر عنوان '' چندرا وهر ویالوسمها'' بعمل آمد و آن به سال ۱۹۳۷ میلادی در شهر آگره بچاپ رسید۰

نسـخ خطی شاهنـامـه در اغلب کتـابخـانه های هند و پاکستان نگهداری میشود۰ بطور مثال ده نسخه آن در کتابخانه خدا بخش پتنا و پنج نسخه در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال و بوهار لائبریری کلکته و همچنین در سایر کتابخانه های آن دو کشور از جمله کتابخاه های بمبئ حیدرآبـاد سنـد و دکن، بهـوپال رام پور، علیگره، لاهور، ملتان، کراچی، راولپنڈی و امثال آنها نسخ خطی ذیقیمتی آن اثر پر ارج موجود است۰

تعدادی از نسخ خطی مصور و پربهای شاهنامه که در گنجینه های علمی پادشاهان و درباریان علم دوست هند و پاکستان نگهداری میشد در اوقات مختلف به انگلستان برده شد و الان درکتابخانه ها و موزه های معظم آن مملکت وجود دارد. بطور مثال شاهنامه ای که در کتابخانه راجا سلیم پور نزد لکهنو موجود بود و نسخه بسیار نفیس ومصوری بود به لندن رفت. کتابخانه های سلاطین اود و پادشاهان میسور بویژه تیپو سلطان به لندن فرستاده شدند و آنها شامل کتب بسیار دیقیمتی بودند. همچنین نسخ خطی مصور و مطلای یوسف و زلیخا که سابقاً از آثار فردوسی بشمار میرفت در کتابخانه های هند و پاکستان وجود داشت و هنوز هم در برخی از کتابخانه ها نگهداری مشود. بطور مثال نسخه ای از آن کتاب نوشته میر علی در هرات در سال ۹۳۰ هجری که آنرا عبدالرحیم خانخانان در سال ۱۰۱۹ هـ به نورالدین جهانگیر پادشاه هندوستان هدیه کرد و قیمت آن در همان زمان یک هزار اشرفی بود الان در کتابخانه بانکیپور پتنا موجود است. کتابخانه رام پور نسخه خطی شاهنامه نگاشته سال ۸۴۰ هـ در ابرقو بخط محمود کاغذی را داراست و چندین نسخه خطی نفیس دیگر شاهنامه در همان کتابخانه نگهداری میشود. چهار نسخه خطی آن نوشته شده در سالهای ۱۰۲۹ هـ قرن هیجدهم میلادی، ۸۴۶ هـ و ۷۵۲ هـ که در عدد از آنها داری ۹۱ و ۷۵ تابلوی نفیس میباشند در کتابخانه موزه ملی پاکستان کراچی موجود است. (فهرست نسخ خطی فارسی موزه ملی پاکستان چاپ مقالاتی بخامه محققان و دانشمندان در هند و پاکستان در زبانهای مختلف از جمله انگلیسی، اردو گجراتی، سندی، بنگالی وغیره پیرامون شاهنامه و

فردوسی در کتابها و مجلات و جراید چاپ شده است۰ آقای دکتر ایرج افشار در تالیف پر ارج خود بعنوان کتابشناسی فردوسی برخی از مقالات آنها را که بزبان اردو انتشار یافته ذکر نموده اند۰

علاقه شدید اهالی پاکستان و هند شاهنامه فردوسی از این هم کاملاً آشکار است که اولین بار جلد اول شاهنامه در سال ۱۸۱۱ میلادی در کلکته بچاپ رسید۰ اولین چاپ کامل و معتبر آن در سال ۱۸۲۹ م بازهم در همان شهر صورت گرفت و پس از آن بارها در شهر های مختلف پاکستان و هند از جمله بمبئ که چاپ آنجا مربوط به سال ۱۸۵۵ م شهرت خاصی دارد همچنین در شهر های کانپور، لکهنو وغیره شاهنامه منتشر گردیده است۰ شاهنامه فقط در شهر بمبئ بیش از یازده مرتبه بچاپ رسیده است و اگر چاپ منتخبات و خلاصه ها و داستانهای مختلف شاهنامه را حساب کنیم که بطور علیحده یا شامل کتب درسی طبع گردیده رقم آن بدون شک به صدها خواهد رسید۰ همچنین یوسف و زلیخا با انتساب به فردوسی چندین بار در شهر های لکهنو، کانپور، بمبئ وغیره چاپ شده است۰

مرحوم دکتر حافظ محمود شیرانی ادیب فاضل پاکستانی تفاوت فاحش و زلیخا را با شاهنامه بخوبی ملتفت شده است۰ این ادیب فاضل بعد از آنکه در تاریخ ادبیات ایران (تالیف پروفیسور بروان) عقاید ''نلدکه'' را خوانده بود و براهین و شواهد وی را امتحان کرده بود نسخه همین یوسف و زلیخا را گرفته با شاهنامه مقایسه کرد و شواهد و امثله ای از این دو کتاب نقل کرد و واضح و آشکار ساخت که لغات و تعبیرات و اصطلاحات متعددی هست که در هر یک از این دو کتاب بنحو خاصی استعمال

شده است بنا بر این محال است که گوینده این دو مثنوی یکنفر باشد.

شاعری که با این چدف و مقصود ظهور کرده و بچنین بزرگی دست یافته باشد غیر از فردوسی وجود ندارد و سر انجام نتیجه میگیریم که اگرچه شاعـران گرانقـدر ایران هریک بنوبت خود در راههای گوناگون برای این مرزوبـوم و حتی برای جهـان بشـریت موفق به خدمتهـای وللا و مغتنم گردیده انـد اما از نظر خدمت به ملیت ایرانی و در تاریخ ادبیات ایران، فردوسی را مقامی دیگر و پایه ای فراتر است.

* * * *

کتابها و مجلاتی که در تهیه این مقاله مورد استفاده قرار گرفت:

۱ــ شعر العجم، تالیف شبلی نعمانی

۲ــ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، تالیف شهر یار نقوی از انتشارات آموزش و پرورش ایران سال ۱۳۴۱

۳— دیوان مسعود سعد سلمان، بکوشش رشید یاسمی- چاپ تهران ۱۳۲۵

۴— مقاله شاهنامه فردوسی در هند و پاکستان، سید حیدر شهریار نقوی

۵— تاریخ ادبیات در ایران (جلد اول)، دکتر ذبیح الله صفا

٦— مقاله فرهاد آبادانی، کارنامه اردشیر بابکان

۷— کارنامه اردشیر بابکان، انتیبا بمبی - ۱۹۰۰ میلادی

۸— حماسه سرای در ایران، تالیف دکتر ذبیح الله صفا- ۱۳۳۳

۹— بررسی های هند و ایرانی، تالیف جهانگیر تاوادیا - جلد اول و دوم

۱۰— اسلامی کتب خانه، از محمد زبیر - چاپ

۱۲— ایران باستان، از؟

۱۳— فردوسی و شعر او، از مجتبی مینوی- چاپ ۱۳۳٦

۱۴— هنر داستان نویسی، از اراهیم یونسی - ۱۳۴۱

۱۵— مقدمه ای بررستم و اسفندیار، از شاهرخ مسکوب - چاپ ۱۳۴۲

۱٦— بزم مملوکیه، مرتبه سید صباح الدین عبدالرحمن چاپ اعظم گره - ۱۳۷۴

۱۷— مقاله: شاهنامه فردوسی را بهتر بشناسیم، از عبدالعظیم یمینی

شعر فارسی:

حمد	شیخ سعدی شیرازی
نعت	صوفی محمد افضل فقیر
نعت	صاحبزاده سیّد رضی شیرازی
غزل	خواجه حافظ شیرازی
امام خمینی (رح)	سیّد فیض الحسن فیضی
انقلاب بهمن	الحاج دکتر سیّد هاشم قطره
غزل	دکتر سیّد محمد اکرم شاه اکرام
غزل	وارث کرمانی

شعر اردو:

امام خمینی (رح)	ظفر اکبر آبادی
غزل	مسعود قریشی
غزل	سعید گوهر

اقتباس از حمد شیخ سعدی شیرازی

بنام خداوند جان آفرین — حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشندهٔ دستگیر — کریم خطا بخش پوزش پذیر
عزیزی که هر کز درش سربتافت — بهر در که شد هیچ عزت نیافت
سر پادشاهان گردن فراز — بدرگاه او بر زمین نیاز
نه گردن کشان را بگیرد بفور — نه عذر آوران را براند بجور
و گر خشم گیرد ز کردار زشت — چو باز آمدی ماجرا در نوشت
ادیم زمین سفره عام اوست — برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
پرستار امرش همه چیز و کس — بنی آدم و مرغ و مور و مگس
یکی را بسر بر نهد تاج بخت — یکی را بخاك اندر آرد ز تخت
خلاف پیمبر کسی ره گزید — که هرگز بمنزل نخواهد رسید
مپندار سعدی که راه صفا — توان رفت جز در پی مصطفی

* * * * *

صوفی محمد افضل فقیر
لاهور
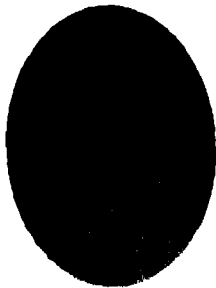
نعت

وسیلـه شـه دین است شـاهـراهِ کرم
قـرارِ غـم زدگـان است بـارگـاهِ کـرم

بـه زیـرِ دامـنِ آدابِ او تـوان آسـود
شعـارِ مصـطفوی بس بود پناهِ کرم

ز مهرِ خوبی او شد فضای جان روشن
ربوده ظلمتِ شب های کرب، ماهِ کرم

وثوقِ ماست بجا با شفاعتش سرِ حشر
نـویـد مغـفرتِ حق رسد به جاهِ کرم

فقیـر در تـپـشِ دردِ نـارسـائیهـا
ز خواجه می طلبد موجِ یك نگاهِ کرم

* * * * *

صاحبزاده سیّد رضی شیرازی علی پوری

نعت

وجود تو پناہِ عاصیانم یارسول اللّٰہ
جز از تو کیست در دنیا پناهم یارسول اللّٰہ

نه زادِ راه می دارم نه از منزل خبر دارم
بسوی خود نُما للّٰہ را هم یارسول اللّٰہ

نه سنجیدم به جو مدح جم و کیخسرو عالم
همیشه نام تو وردِ زبانم یارسول اللّٰہ

تعجب نیست گر محسودِ شاهان جهان باشم
ز درد عشق چون سرمایه دارم یارسول اللّٰہ

رضی! بوده فقیر و بی نوا چون دور بود از تو
بفیض قربت تو پادشاهم یارسول اللّٰہ

* * * * * *

(از کتاب اغثنی یارسول اللّٰہ - مؤلفه محمد منشا تابش قصوری)

غزل از خواجه حافظ شیرازی

خواب آن نرگس فتّان تو بی چیزی نیست — تاب آن زلف پریشان تو بی چیزی نیست

از لبت شیر روان بود که من می گفتم — این شکر گرد نمکدان تو بی چیزی نیست

جان درازی تو بادا که یقین می دانم — در کمان ناوك مژگان تو بی چیزی نیست

مبتلائی بغم محنت و اندوه فراق — ای دل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست

دوش باد از سر کویش بگلستان بگذشت — ای گل این چاك گریبان تو بی چیزی نیست

درد عشق از چه دل خلق نهان می دارد — حافظ این دیده گریان تو بی چیزی نیست

* * * * * *

سیّد فیض الحسن فیضی
اسلام آباد

بمناسبتِ چهارمین سال ارتحال
امام خمینی(رح)، رهبرِ انقلابِ اسلامی ایران

هر کجا جور و ستم ارزان بود مردی از غیب آید و کاری کند
می ندانی حالت ایران چه بود خشک چوبی دور از ذوق نمود
رنگ و بویش را شهنشاهی ببرد تند بادی رونق گلشن فسرد
مرد مانش چون هجوم اندر بلا غم کش و غم دوست و غم آشنا
فتنۀ نو هر کجا بیدار تر حریّت ناکام و محرومِ اثر
خاندان پهلوی با ظلم یار آرمیده در کفش هر اختیار
برخلاف عادت پیشینیان ظالمی قابض به اورنگ کیان
ترسِ او اندیشهٔ زا در هر دلی کاروان بی رهبری بی منزلی
حکمت و دانش همه فرسوده بود گوئیا ملّت بخاك آلوده بود

اندرین عالم ز عیمی حق پرست
آنکه نامش سیّد روح اللّٰه است
شد بمردم دستگیر و رهنمون
از نوای او شکسته هر فسون

این ز عیم ملّت ایرانیان مقتدای حلقه روحانیان
سیّد السادات اولادِ علی(ع) اعلمِ دین، الخمینی، موسوی
جاده اش آئینِ تسلیم و رضا آیتی روشن ز آیاتِ خدا
هر زمان الفقرَ و فخری شانِ او حق شناس آن بنده درویش خو
قدرت او را بهرِ قومی برگزید جانِ تازه او به همکیشان دمید

نزدِ او روشن صواب و ناصواب
سرِراهی شد بکارِ انقلاب

شیر چون غرّید روباهی نه ماند — شاه رفت و هم شهنشاهی نه ماند
رنگ نو بخشید صبح و شام را — رخ بگردانید هم ایّام را
بهرِ ملّت او درِ معنی بسفت — هرچه گفت از قول پیغمبر بگفت
از سرِ نو قوم را تنظیم داد — هم چنین با قهرمانی لب کشاد
قُل هُوَاللّه أحدٌ، آیینِ ما — جز کتابِ حق نباشد دینِ ما

هرچه در دین نیست کار ناسزاست
"آبروئ ما ز نامِ مصطفاست"
ملّت ایران از و شد شاد کام
فیضیؔ روح اللّه خمینی را سلام

* * * *   *

الحاج دکتر سید هاشم قطره افغانی

انقلاب بهمن

عشق را در عالم امروز، آب و تاب دیگر است
معنی شور محبت را کتاب دیگر است
روشنی بخش است آری مهر دانش در جهان
روشنی بخش دل امّا آفتاب دیگر است
باز تابی دارد، هر نوری زهر آئینه ای
نور الطاف خدا را، باز تاب دیگر است
مستی خود کامگان، از باده خود خواهی است
نشئهٔ مستان عرفان از شراب دیگر است
می رهاند از همه وابستگی جز راه حق
با خدا وابستگی، آئین ناب دیگر است
از نوای وحدت اسلام در طی طریق
کاروان آدمیت را شتاب دیگر است
شرق و غرب از راه استثمار قدرتمند شد
قدرت اسلام را باری حساب دیگر است
از دموکراسی غربی یافت استعمار رشد
راه دکتاتوری شرق هم عذاب دیگر است

داد لاشرقی و لاغربی، شعار اسلام ناب
شیوه ی عدل الهی انتخاب دیگر است

انقلابات جهان را دیده ایم و خوانده ایم
"انقلاب بهمن" اما انقلاب دیگر است

آیة الله خمینی تا ابد جاوید ماند
خط رستاخیز او، راه صواب دیگر است

امت اسلام احیا شد ز فیض رهبریش
"قطره" ی باران رحمت را سحاب دیگر است

* * * * * *

سیّد محمد اکرم "اکرام"
لاهور

"نگاهِ ناز"

گل در جمال باتو برابر نمی شود — گر می شود، به ناز که یکسر نمی شود

هر چند عهد بندی و سوگند می خوری — لیکن مرا وصال تو باور نمی شود

خوشبو بود نسیم، و لیکن مرا مشام — جز بوی زلف یار معطّر نمی شود

پایان شود اگرچه شب عمر من، ولی — پایان فسانهٔ دل و دلبر نمی شود

ساقی کرم نمای که دیگر ز کهنگی — این خرقه رهنِ باده و ساغر نمی شود

صد بوسه نگار گل اندام مهوشی — با یک نگاه ناز برابر نمی شود

خوابی نصیب چشم من "اکرام" یک نفس

ز افسون آن دو چشم فسونگر نمی شود

* * * * * *

وارث کرمانی
دیوا شریف-ضلع بارہ بنکی-یوپی-بھارت

غزل

کس ندانست چه در عشق تو دیدم جانان
این نظر را ز همه خلق نهفتم جانان
غم دنیا غم عقبی غم برہادی جان
غرق کردم بغم عشق تو هر غم جانان

شوق بیتاب کجا جلوه گهِ ناز کجا
دور بودی چقدر فکر نه کردم جانان
آه ازان ناله که در هجر تو کردم همه شب
آستین تر شده از گریه پیهم جانان

هر گلِ تازه بیاد تو دلم را انداخت
باز روشن شده روی تو بچشمم جانان
گریه نیم شب و آه سحر سود نداشت
تا سرا پردهٔ حسنت نرسیدم جانان

وارث از لطفِ خطا پوش تو برباد شده
چکند شکوهٔ بی مهری آدم جانان

* * * * *

ظفر اکبر آبادی

امام خمینی

تُو اُٹھا قوم کی کشتی کا محافظ بن کر
تیری تدبیر نے طوفانوں کے رُخ موڑ دیئے
تیری حکمت ترے اعجازِ مسیحائی نے
آن کی آن میں ٹوٹے ہوئے دل جوڑ دیئے

تیرے اقدام سے ایران کی تطہیر ہوئی
ریزہ ریزہ کیا بُت تُو نے شہنشاہی کا
تیری آواز سے باطل پہ ہے لرزہ طاری
ہر زباں پر ہے بیاں تیری حق آگاہی کا

اے امام آج ہے ہر دل پہ حکومت تیری
جسے کہتے ہیں قیادت، ہے قیادت تیری
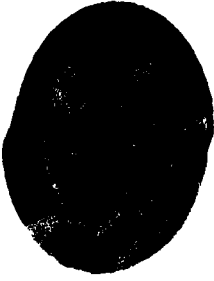
مسعود قریشی

(جناب مسعود قریشی کا شمار برصغیر کے ذہین، تجربہ کار اور نظم و نثر پر یکساں گرفت رکھنے والے ادیب/شعراء میں ہوتا ہے آپ نصف درجن سے زیادہ نظم و نثر کی ادبی اور ٹیکنیکل کتابوں کے مصنف ہیں۔ حال ہی میں ان کی غزلوں کا ایک مجموعہ "حجابِ حرف" شائع ہوا ہے۔)

غزل

بر ملا ہاتھ میں ساغر سب کے
محتسب ہو چکے رسوا کب کے

سب نے پروانۂ دربار لیا
کوئی مقتل میں نہ آیا اب کے

شب نے خورشید پہ شبخوں مارا
ہو چلو آج سے عادی شب کے

کوئی آواز نہ خوشبو نہ کرن
بند ہیں دل کے دریچے سب کے

کشتنی ہم بھی تھے مثلِ منصور
ہم پہ الزام نہ آئے ڈھب کے

سعید گوہر
لورالائی۔ (بلوچستان)

غزل

ظلم کے مقابل تھا، وقت سے لڑا ہارا — سر بکف تھا آخر تک، مر گیا تو کیا ہارا؟

ہر شکست کا لمحہ ہمتیں بڑھاتا ہے — جیت اصل اس کی ہے جو مقابلہ ہارا

ڈھونڈ بچ نکلنے کا، چور راستہ، اے دل — میں نے جنگ ہاری ہے تُو نے حوصلہ ہارا

ہر تلاش لاحاصل، کائنات، خواب آباد — زندگی سفر میں ہے، آدمی، تھکا ہارا

اس کے پاس دولت تھی جو تری ضرورت تھی — میرے پاس تھا ہی کیا؟ میں یہ کھیل تھا ہارا

نقدِ جاں ہی رکھدی ہے، اب کے داؤ پر گوہر
پھر بھی مطمئن ہوں میں، میں کر بار رہا، ہارا

تبصره:

اسم کتاب: مروّج اسلام در ایران صغیر نویسنده: دکتر پرویز اذکائی
ناشر: دانشگاهِ بوعلی سینا همدان با همکاری شرکت انتشاراتِ مسلم آن شهر
سال انتشار: تابستان .۱۳۷ هـ .ش/ ۱۹۹۱م

میر سیّد علی همدانی ملقب به امیر کبیر، حواریِ کشمیر و شاهِ همدا
(۱۲ رجب ۷۱٤/٦ذی الحجّه ۷۸٦هـ) از عارفان و مبلّغان و مصلحان بسیا
نامی قرن هشتم هجری بوده که اکثر نقاط مهم قارّه آسیا را در عصر خود تحـ
تأثیر قرار داده باعث دگر گونی احوال و اوضاعِ تمدّنی بوده است. سیّـ
موصوف از خاك همدان خاست، نواحی زیاد قارّه آسیا را بوسیلهٔ تعلیما
اصیل اسلامی مستفید ساخته خاصّه مردم وادی جامون و کشمیر از انفاس
گرم وی بهرهٔ شایانی برده اند و در آخر او مدفون خاك کولاب (جمهور
تاجیکستان) گردیده است. او شاعر عرفانی هم بوده و بیش از صد اثر عربی
و فارسی وی را در دست داریم.

این مبصّر افتخار ملاقات با نویسندهٔ کتاب زیر تبصره را دارد. در ما
اکتبر ۱۹۹۱م ما در کنگرهٔ جهانی خواجوی کرمانی سهیم و جلیس بوده ایـ
نویسنده که استاد ادبیات فارسی در دانشگاهِ بوعلی سینای همدان است
قریحهٔ ستودنی تحقیق و بررسی را دارد و چه قدر مصاب است که او کتاب
موجز و پر مغز خود را از ناحیهٔ ای عرضه داده که مولد یکی از مفاخر آ
سامان می باشد. کتاب مبسوط این نگارنده پیرامون موضوع شبیهه بوسیا

پرویز اذکائی کراراً مورد ارجاع و تقدیر قرار گفته است که موجب تشکّر و
ست.

کتاب زیر نظر با جلد شمیزی روی کاغذ اعلی چاپ گردیده
عنوان کامل روی جلد چنین است: "مروّج اسلام در ایرانِ صفیر،
و آثار میر سیّد علی همدانی به انضمام رساله همدانیه. رساله همدانیه در
گذشته چاپ گردیده و دوسال پیش این نگارنده آن را مجدداً در همین
فصلی دانش، انتشار داده بود. صفحه بعدی کتاب بعبارات زیر مزیّن است:
زان همدانم که علی(ع) را همه دانم" تقدیم به مردم ستم
ده کشمیر، یاد بود مجمع بررسی احوال و آثار میر سیّد علی همدانی،
تابستان ۱۳۷۰ ش".

کتاب در سه بخش منقسم است. بخش یکم: زیست نامه میر سیّد علی
ی (به ۱۲ جزو فرعی و مستدرکات)، بخش دوّم: کارنامه میر سیّد علی
ی (بحث نثر و شعر در ۳ قسمت) و بخش سوم: رساله همدانیه، اعلام و
کتاب بخوبی مضبوط و مبرهن می باشند.

آقای دکتر پرویز اذکائی مقاله مفصل بعنوان، سرگذشتنامه میر سیّد علی
ی، نوشته در جلد ۲۸ مجله سالیانه فرهنگ ایران زمین، در سال
۱ش/۱۹۸۹م انتشار داده بودند که توضیح و تکمله آن در صورت این
مشهود گردیده است. البتّه ایشان هیولای مقاله شان را در سال
ش/۱۹۸۰م مرتب نموده اند.

یك صد و ده صفحه کتاب را بخش یکم احتوا می نماید. مصنّف احوال
ت شاه همدان را بنکوئی بیان داشته و بذکر مختصر معاصران وی هم

اشاراتی مفید عرضه نموده ولو ارتباط آنان با میر سیّد علی همدانی مشهود باشد یا خیر. احوال و مقامات سیّد ممدوح را اساساً دو کتاب می نماید: خلاصة المناقب مؤلفه شیخ نورالدین جعفر بدخشی متوفّی ۷۹۹هـ (سال تألیف کتاب ۷۸۷هـ) و منقبة الجواهر یا مستورات مؤلّفه حیدر بدخشی (تألیف قرن نهم هجری) نسخ خطی و عکسی هر دو کتاب در تهران وجود دارد (خاصه در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد مربوط به دانشگاهِ تهران) ولی حیف است که دکتر پرویز اذکائی هیچکدام از آنها از نظر نگذرانده و باستفاده از منابع ثانوی بسنده نموده است.

در احوال ابتدائی میر سیّد علی همدانی اکثراً به ذکر علاء الدوله سمنانی مواجه می شویم (۶۵۹ - ۷۳۶هـ) او از امرای سمنان بوده و علاء الدوله لقب داشته تا اینکه او ترک امارت گفته، وارد وادی فقر و تصوّف گردیده و ازان به بعد او را در اکثر موارد علاء الدین نوشته اند. علاء الدین یا علاءالدوله ازجانب مادر نسبت ساداتی داشته و از عرفای بسیار سرشناس و ذی نفوذ عصر خود بوده چنانکه سه تن از مرشدان و مربّیانِ حضرت شاه همدان، اخی علی دوستی سمنانی (م۷۳۴هـ)، شیخ شرف الدین مزدکانی رازی (م۷۶۶هـ) و شیخ محمد بن محمد اذکائی اسفرائینی (م۷۷۹هـ) از مریدان وی بوده اند. حضرت شاه همدان، سیّد علاء الدین یا علاء الدوله را خال خود می نامد و متذکّر است که تربیت اساسی وی غیر از مادرش سیّده فاطمه(رح)، مدیون و مستفیض همان خال وی بوده است. دکتر پرویز اذکائی برای نشان دادن ابتکاری در تحقیق و بررسی سیّد علاء الدین را احتمالاً

همدانی دانسته و شخصیت غیر از علاء الدوله بیابانکی سمنانی دانسته که هویت وی هنوز مجهول است ولی درعینِ حال ایاب و ذهاب زیاد شاه همدان را به سمنان بیان داشته است. بنظر مبّصر حضرت شاه همدان سخت مدیون تعلیم و تربیت سمنان بوده که بعداً در صورت خلّت و صمیمیت وی با سیّد اشرف جهانگیر سمنانی مدفون کچهو چهای فیض آباد (م۸۰۸ یا ۸۲۹هـ) بارز گردیده است.

در بخش دوّم کتاب مؤلف چون بیشتر از فهرس و تواریخ و تذکره ها اسامی کتب و رسایل عربی و فارسی و نثر و نظم فارسی را استخراج نموده و اصلِ کتب را بندرت ملاحظه کرده، لذا درین قسمت یا بس بررطب مستولی می نماید او خلاصة المناقب را ترجمهٔ فارسی رساله اسرار النقطه میر سیّد علی همدانی قرار داده (صفحه ۱۱۶)، الامیریه را فتوّت نامه (۱۱۷) و اوراد فتحیّه را جزوی از ذکریه (۱۱۸) قلم داد نموده است. تذکر وی درباره رساله نهایة المکان فی درایة الزمان مصاب است که آن نوشته تاج الدین محمود اشنهی همدانی است. این رساله و ترجمه اردوی آن چند سال پیش در پاکستان چاپ گردیده است.

مؤلف رساله همدانیه بخوبی محشیه و تدوین نموده است. راجع به اشعار امام فخرالدین رازی مندرج در این رسالهٔ او متذکر است (صفحه ۱۵۷) که در منبعی با آنها برنخورده است. پس لابد اخلاقِ جلالی را ببیند ولو این مأخذی متأخر از رسالهٔ همدانیه است. اشعار شبیه جوامع الحکایات عوفی را خود مؤلف نقل نموده است (ص. ۱۸).

در یاد داشت مؤلف، (صفحه ۵۱) می خوانیم: "... تا آنجا که اطلاع یافته ام، از دانشمندان خارجی مارین موله فرانسوی، تیونل آلمانی و دکتر محمد ریاض پاکستانی در احوال و آثار سیّد علی مطالعات اساسی کرده اند و از ایرانیان ظاهراً تنها راقم این سطور است که اثری مستقل و تقریباً جامع هم بدین گونه عجالةً و فعلاً که هست، عرضه می دارد و آن را مخلصانه پیشکش ملّت رنجدیده و زحمت کش کشمیر می نماید". بنده مبّصر و سایر دوستان کشمیر متشکرند که دکتر پرویز اذکائی ده صفحه کتاب خود را (ص ۹۸ - ۱۰۷) با همین پیغام بیداری و جهاد حضرت شاه همدان بر مبنای گفتار علامه محمد اقبال بشیوائی ابراز نموده و ترجمهٔ منظوم فارسی بعضی از ابیات اردوی آن علامه عصر را نیز نقل نموده است. مثلاً سه بیت زیر ماخوذ از کتاب ارمغان حجاز:

آج وہ کشمیر هے محکوم و مجبور و فقیر
کل جسے اهل نظر کہتے تھے ایران صغیر
سینہ افلاك سے اٹھتی ہے آہ سوز ناك
مرد حق ہوتا ہے جب مرعوب سلطان و امیر
کہہ رہا ہے داستان بیدردیِ ایّام کی
کوہ کے دامن میں وہ غم خانۂ دہقان پیر
آہ یہ قوم نجیب و چرب دست و تر دماغ!
ہے کہاں روز مکافات اے خدائے دیر گیر؟
(حکیم الامت علامه اقبال رح)

همان کشمر دگر محکوم و مجبور و فقیر آمد
که نزدِ اهلِ بینش نامش "ایران صغیر" آمد
چه ظلم و چه ستمها دید از دست زمان پیهم
فسانه گوی این غم، کلبهٔ دهقان پیر آمد
مشو نومید ای قوم نجیب و تر دماغ آخر
مکافات ستم باید رسد، هر چند دیر آمد

اینك پیش بینی اقبال بخوبی مشهود است که:

باش تا بینی که بی آواز صور　　ملّتی بر خیزد از خاك قبور

جمعاً کتاب دکتر پرویز اذکائی جامع، جالب و خواندنی است.

مبصّر: دکتر محمد ریاض خان
استاد دانشگاهِ آزاد علامه اقبال
اسلام آباد

اخبار فرهنگی

(۱)

جلسهٔ معرّفی کتاب «مروّج اسلام در ایران صغیر»

تألیف آقای دکتر پرویز اذکایی استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان ایران.
به کوشش انجمن اسلامی بین المللی شاه همدان و باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

روز جمعه ۳۰ آوریل ۱۹۹۳م ساعت ۹:۳۰ این جلسهٔ باشکوه عرفان و ادب اسلامی در هتل اسلام آباد، اکنون (هالی دی این) تشکیل شد. در حدود دویست نفر از عاشقان و شایقان و پیروان حضرت میر سیّد علی همدانی امیر کبیر معروف به"شاه همدان" گرد آمده بودند. که بسیار مورد توجّه حاضران در جلسه قرار گرفت اوّل آقای دکتر سیّد آغا حسین همدانی رئیس انجمن اسلامی بین المللی شاه همدان سخن رانی کرد و مقصود از تشکیل این جلسه را که معرّفی خاصّی کتاب « مروّج اسلام در ایران صغیر » است بیان داشت و مخصوصاً روی این جمله تکیه کرد که آقای دکتر پرویز اذکایی، کتاب تصنیف خود را به «مردم ستم کشیدهٔ کشمیر» اهدا کرده است و کشمیر را بنا بر استناد شعر علاّمه دکتر محمّد اقبال رحمة الله علیه، «ایران صغیر» نامیده است. بعد از آن آقای میر عبدالعزیز مدیر روزنامه هفتگی "انصاف" (اردو) پشت میز خطابه قرار گرفت و سخنرانی مفصّلی به زبان انگلیسی بیان داشت و در احوال و آثار و افکار و معاصران و شاگردان و مریدان میر سیّد علی همدانی داد سخن داد و چون خودش اهل کشمیر است همواره روی

سخن را به جانب «بانی مسلمانی مردم کشمیر میر سیّد علی همدانی» می آورد.

آقای دکتر پرفسور مقصود جعفری (استاد زبان انگلیسی و فارسی و شاعر و معاون نخست وزیر آزاد کشمیر) سخن رانی کرد و کتاب را مورد توجّه خاص قرار داد و گفت: "پیوند کشمیریان و ایرانیان از آغاز، تاریخ تاکنون، محکم و استوار بوده است و مخصوصاً در عهدی که حضرت میر سیّد علی همدانی رحمة الله علیه از همدان به این وادی زیبا و خوش آب و هوا گام نهاد، مردم کشمیر بهتر و زودتر، رسم و روایت و فرهنگ و هنر ایرانیان را پذیرفتند و اکنون با کتاب «مروّج کشمیر در ایران صغیر» این پیوند همانند زنجیر محکم تر و استوارتر گردیده است.

آقای دکتر غضنفر مهدی بادلایل و براهین ثابت کرد که حضرت میر سیّد علی همدانی با سلسله سهروردیّه پیوسته بود و مخصوصاً به جانب کبرویّه گراییده بود و سلاسل عرفانی و پیران و اولیای پاکستان مانند: حضرت لال شهباز قلندر و حضرت مولانا شیخ بهاء الدین زکریّا ملتانی، حضرت شاه عبداللّطیف بهتائی، حضرت شیخ فریدالدّین گنج شکر، حضرت خواجه غلام فرید، حضرت بابا بلّهی شاه، حضرت سچّل سرمست (سچّو و سچیده)، حضرت عبداللّطیف برّی امام و حضرت رحمان بابا وغیرهم، همگان از مکتب عرفان اسلامی ایران بهره مند گشته اند. آقای سردار وزیر احمد جوگوزئی وزیر مملکت حکومت پاکستان مطالبی جالب دربارهٔ سیاست عرفانی و علوم اسلامی و آزادی در اسلام و جمهوری های اسلامی بیان داشت.

آقای پرفسور دکتر محمّد صدیق خان شبلی در معرّفی کتاب مروّج اسلام در ایران صغیر به طور تفصیل بحث کرد و دربارهٔ هر بخش آن و حتّی مقدّمه و الفاظ و مآخذ و منابع آن سخن گفت و پیشنهاد کرد که هر کس که این کتاب را مطالعه کند، فواید سود مند در بارهٔ میر سیّد علی همدانی و آثار او مخصوصاً رسالهٔ همدانیهٔ او به دست خواهد آورد زیرا مصنّف خود اهل همدان بوده و آگاهی های ذیقیمتی به دست داده است. آقای پر فسور نذیر همدانی به زبان انگلیسی سخنان جالبی بیان داشت و مخصوصاً گفت: حضرت میر سیّد علی همدانی را همه گروه ها و فرقه ها در پاکستان و کشمیر و کشورهای آسیای مرکزی و حتّی در چین و هندوستان دوست دارند و پیروان فراوان در این ممالك دارد و شعر معروف علاّمه اقبال را خواند که:

نه افغانیم و نه ترک تتاریم　　چمن زادیم و از یك شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است　　که ما پروردهٔ یك نوبهاریم

آقای غلام طارق وانی با شور و هیجان ویژه سخنرانی جالبی ایراد کرد و آنگونه که خودش گفت: از پیروان شاه همدان است و اهل «وان» در کشمیر آزاد است. "مروّج اسلام در ایران صغیر" را مورد تمجید و تحسین قرار داد و نیز کتاب های اردو و مقالات و مطالب گوناگون که برای میر سیّد علی همدانی نگاشته آمده یاد کرد.

آقای دکتر سیّد سبط حسن رضوی مدیر مجلّه دانش و رئیس انجمن فارسی اسلام آباد و راولپندی خطابه یی جالب ایراد کرد و درباره رساله مودّة القربی منسوب به میر سیّد علی همدانی گفت و گو کرد و بیان داشت که: یکی از

قوم و خویش او مولوی سیّد احمد علی رضوی در شهر لکهنؤ این کتاب را در اختیار داشته و همواره از آن استفاده می کرد. و ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را در سال ۱۹۳۷م بچاپ رسانیده است. و در ضمن به ایرانیانی اشاره کرد که دربارهٔ میر سیّد علی همدانی مطالب و مقالات نگاشته اند. از جمله : مرحوم علی اصغر حکمت و علی محمد آزاد همدانی و صادق وحدت، محمد تقی مصطفی، دکتر احسان الله علی استخری و علامه شیخ آغا بزرگ تهرانی.

ضمناً به نکته یی اشاره کرد که در این روز ها: الفاظ «بنیاد پرست و مرتجع » در پاکستان وارد میدان شده و مسلمانان را با این الفاظ آزار می دهند و همین الفاظ را، سیصد سال پیش در اروپا به مسیحیان حقیقی اطلاق می کردند.

سپس آقای دکتر محمّد ریاض خان استاد دانشگاه آزاد علاّمه اقبال، پشت میز خطابه قرار گرفت و به زبان فارسی گفت: مدّت سی سال است که دربارهٔ میر سیّد علی همدانی معروف به شاه همدان و امیر کبیر تحقیق می کنم. کتاب احوال و آثار میر سیّد علی همدانی را نوشته ام و تاکنون دوبار به طبع رسیده است و شش رسالهٔ مهّم او را به ضمیمه آن کتاب تصحیح و چاپ کرده ام و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در این طریق همه گونه کوشش ها را بر عهده داشته است.

آقای دکتر رضا شعبانی استاد دانشگاه شهید بهشتی (تهران) و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد رشتهٔ سخن را به دست گرفت

و بزبان انگلیسی فصیح و بلیغ سخنرانی ممتّع و ارزنده یی ایراد کرد و مخصوصاً اشاراتی به حکومت های جابر و ستمگر و خونریز مغول و تیمور وغیره نمود که در همان روزگار میر سیّد علی همدانی در بخارا (ختّلان) عَلَم تبلیغ اسلام را به دست و دوش گرفته بوده است و از آنجا به جانب شبه قارّه روی آورده و اسلام را به کشمیر و بلتستان و پاکستان و هندوستان آورده و ضمناً آثار ذیقیمت نیز در موضوعات عرفان اسلام نگاشته و به یادگار گذاشته است. امّا این کتاب مروّج اسلام در ایران صغیر که در ایران طبع و نشر شده خود جای خوشبختی می باشد زیرا اهل همدان را همه دانا و بینا و آگاه می دانند و به این بیت معروف استناد می جویند که:

خودم هیچ مدان و یارم همدانی   یا رب چه کند هیچ مدان با همدانی

و یا به روایت دیگر:

خودم نادان و یارم همدانی   یا رب چکند نادان با همه دانی

بدین جهت آقای پرویز اذکایی با همدانی بودن خود، آن چه می دانسته و دریافته، مشمول کتاب خویشتن گردانیده است و البتّه قول داده است که در آینده بابدست آوردن منابع و مآخذ بیشتر کتاب خود را به پایهٔ تکمیل خواهد رسانید و رسایل میر سیّد علی همدانی را هم چاپ خواهد کرد.

آقای فاروق رحمانی (همدانی) با بیان فصیح و بلیغ (اردو) یك سخن رانی پر از شور و هیجان ایراد کرد و گفت: کتاب مروّج اسلام در ایران صغیر، گامی تازه و استوار است که برای اولّین بار در جمهوری اسلامی ایران توسّط آقای پرویز اذکایی نوشته شده و به مردم ستم کشیدهٔ کشمیر اهدا شده

است در پایان سخن رانی آقای فاروق رحمانی، یك جلد کتاب « مروّج اسلام در ایران صغیر» از طرف انجمن اسلامی بین المللی شاه همدان و به دست جناب آقای سیّد علی تحققی کار دار سفارت جمهوری اسلامی ایران به ایشان اهدا گردید و در همین موقع حاضران در جلسه، ابراز شوق و شعف شادی فراوان از خود نشان دادند.

جناب آقای استاد سیّد علی تحقّقی دانشمند ارجمند و قرآن شناس و مفسّر نهج البلاغه که به سمت کار دار سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد انجام وظیفه می کنند، رشتهٔ سخن را به دست گرفتند و مطالب بسیار ارزنده یی دربارهٔ عرفان اسلامی و وظایف اولیاء الله و اصفیاء و اوصیاء بیان داشتند و گفتند: عارفانی همانند میر سیّد علی همدانی معروف به امیر کبیر و علی ثانی در تاریخ اسلام اندك نیستند و همین عارفان اسلامی و شاعران عرفانی بوده اند که روح و جسم مردم مسلم و مؤمن را تسخیر کرده اند و جهان اسلام را بارور ساخته اند.

تفاسیر قرآن کریم و قصص انبیا و طبقات صوفیه و تذکره های ادبی و عرفانی موجوده همه حکایت از این بزرگان و خادمان دین کرده اند. در نهج البلاغه (سخنان ارزنده) حضرت مولای متّقیان (ع)، آن گونه مطالب شیوا و معنوی و روحانی وجود دارد که می تواند هر لفظ آن برای هر یك از مؤمنان متعهّد و مؤمن سر مشق باشد. این روز ها که دنیای اسلام دچار پریشانی و مشکلات سیاسی و اقتصادی شده، به آسانی می توان از تعلیمات و خدمات این بزرگان عرفان و ادب فایده گرفت و مردمان را برای مبارزه باستمگران و

زور گویان آماده گردانید. میر سیّد علی همدانی، عارف سیاست و دیانت و مبارزه بود. عارف اخلاق و محبّت و انسانیت بود. عارفی بود که خود را منعزل و گوشه نشین نمی شمرد. از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب جهان اسلام آگاه بود، چون سیر و سیاحت علمی و تبلیغی و کارهای هنری و صنعتی انجام می داد. هر جا می رفت و به هرچه و هر کس که می رسید، ارائه خدمتِ اخلاقی و دینی و عرفانی و روحانی و اسلامی می نمود. مسجد و خانقاه بنا می کرد و در آنها به تعلیم و تربیت جوانان مؤمن و مریدان حقیقت جوی همّت می گماشت و به آنان حرفه می آموخت. بنا بر این می توان گفت که بانی مسلمانی حقیقی در کشمیر بود و موجبِ تنویر افکار عمومی مسلمین در سر تا سر جهانِ اسلام آن روز گردید. من شنیده ام که بیش از ۱۳۰ رساله و کتاب به زبان فارسی و عربی تصنیف کرده که همه موضوعات آنها دربارهٔ توسعه و گسترش افکار قرآنی و تعلیمات اسلامی بنا بر اساس عرفان می باشد. و تا حدودی مطالعه کرده ام که تصنیف مهّم او ذخیرة الملوك نام دارد که در حقیقت کتاب انصاف و عدالت است و دستور و امر بمعروف و نهی از منکر است برای حاکمان و امیران و شاهان معاصر او. نیز اشعار عرفانی او که تحت عنوان و چهل اسرار» سروده و به تازگی به طبع رسیده، در تنویر ذهن و فکر مسلمان بسیار اثر بخش بوده است. خدای بزرگ همه ما را در بزرگداشت و انجام تعالیم قرآنی و اسلامی خالص موفّق و پیروز داراد. آمین یاربَّ العالمین.

(۲)

سفر هیئت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به پاکستان

در تاریخ ۷۲/۲/۲۹ هیئتی متشکل از آقایان حجة الاسلام و المسلمین سیّد محسن میری مدیر کل فرهنگی آسیا و اقیانوسیه و علی اکبر اشعری مشاور عالی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی از تهران وارد پاکستان شدند. هیئت در دیدار یك هفته ای خود طی سفر به شهرهای کراچی، حیدر آباد، ملتان، لاهور، پیشاور، اسلام آباد و کویته ضمن ملاقات با شخصیتهای فرهنگی، علمی و سیاسی از مراکز فرهنگی و بناهای تاریخی نیز بازدید بعمل آوردند.

این هیئت با رؤسای دانشگاهها و دپارتمانهای زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای دولتی پنجاب، بلوچستان و سرحد ملاقات و پیرامون مسائل فرهنگی تبادل نظر کردند. هیئت مذکور همچنان در دیدار با وزرای آموزش و پرورش و امور دینی و اوقاف استان سرحد در خصوص همکاریهای دوجانبه در زمینه های فرهنگی و آموزشی و تبادل استاد و دانشجو به تفصیل به تبادل نظر پرداختند.

"دانش"

(۱)

وفیات

در گذشت استاد بزرگوار دکتر محمد باقر

درگذشت دکتر محمد باقر استاد ممتاز زبان و ادبیات فارسی واقعه حزن انگیزی برای جهان ادبیات می باشد. دریغا که استاد مرحوم روز یکشنبه هشتم فروردین ۲۵/۱۳۷۲ آوریل ۱۹۹۳م در سنّ ۸۳ سالگی ازین جهان فانی رخت بربست و صدها دوستان و شاگردان را در سوگ نشاند. تاریخ تولدش ٤ آوریل ۱۹۱۰م بود.

در ضمیمهٔ مجله دانش شماره ٢٤ - ٢٥ که جداگانه بعنوان "گفت و گو با استادان فارسی" در سال ۱۳٦۹هـ.ش در اسلام آباد چاپ شده، مصاحبهٔ مفصل از استاد دکتر محمد باقر ترتیب یافته بود که از آن مطالب مفید و ارزنده ای دربارهٔ احوال زندگی و آثار علمی و تحقیقی استاد فقید آمده است و اینجا مجلّهٔ دانش از تکرار این مطالب خود داری می کند.

یك جلسهٔ ترحیم در خانهٔ فرهنگ ایران. لاهور باشرکت آقای شیرخدائی سرکنسول جمهوری اسلامی ایران. لاهور و آقای قدیمی سرپرست خانه فرهنگ برپاشد که از اسلام آباد دکتر رضا شعبانی مدیر کل مرکز تحقیقات فارسی و آقای مهدی قلی رکنی از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد در آن شرکت نمودند و در اینجا "دانش" پیام تعزیت از جناب آقای علی جنّتی معاون امور بین المللی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و پیام تسلیت از جناب آقای محسن ابوطالبی سرپرست رایزنی فرهنگی عیناً نقل می کند.

پیام تعزیّت

(از جناب آقای علی جنتی. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران)

اِنّا لِلّٰهِ و اِنّا اِلیهِ راجِعُون

ضایعه اسفناك درگذشت دانشمند فرزانه شادروان دکتر محمد باقر استاد ممتاز و رئیس پیشین بخش فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور را که یکی از بزرگترین مشوّقان و معلّمان زبان و ادبیات فارسی در پاکستان بودند به عموم دانش دوستان و همکاران و شاگردان آن بزرگوار و نیز کسانی که به گسترش مناسبات فرهنگی درمیان دو ملّت مسلمان ایران و پاکستان صمیمانه علاقه می ورزند ،تسلیت عرض می کنم.

فقید سعید تمامی عمر پر برکت خود را وقف تعلیم و تعلّم زبان شیرین فارسی و ادبیات غنی آ ن نمود و در مدتی بیش از پنجاه سال توانست به تربیت تعداد کثیری دانشجوی مستعد بپردازد که خوشبختانه هم اکنون در دانشگاهها و مراکز علمی بزرگ پاکستان به ایفای وظیفه مشغولند. او همچنین کتب و مقالات متعددی دربارهٔ بزرگان ادب شبه قاره تألیف نمود که شمارهٔ ثبت آنها نیز از پنجاه و شش فقره می گذرد و یاد آور زحمات مداوم و شبانه روزی او می باشد بی گمان تذکره نفیس مخزن الغرائب از تصحیحات فاضلانهٔ استاد را باید از امّهات کتب نفیس دانست که دو جلد سوّم و چهارم آن در خلال یکسال اخیر به همّت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به چاپ رسیده و در دسترس اهل تحقیق قرار گرفته است. جلد پنجم کتاب نیز خوشبختانه آماده چاپ شده است و به زودی زینت طبع می پذیرد.

گذشته از اینها استاد فقید توصیه کرده اندکه آثار دیگر ایشان و از جمله تاریخ زبان فارسی در پنجاب به وسیلهٔ همین مرکز منتشر شود که امید می رود با حسن توجّه و مساعی ورثه آن مرحوم این مهم انجام پذیرد و از این طریق آثار خیر شان مستدام بماند.

اینجانب فقدان آن استاد بزرگوار و شریف و آزاده ای را که نمودار روشنی از سجایای عالی اخلاقی مردم دانش دوست و فاضل و فارسی گوی آن مرزوبوم محسوب می شود به عموم باز ماندگان و همکاران و شاگردان آن شخصیت وارسته تسلیت عرض نموده و رجاء واثق دارم که مشعل پرفروغ مودّت و دوستی روز افزونی که به همت چنین بزرگان صافی ضمیر و با ایمانی فرا راه دو ملت مسلمان و همجوار ایران و پاکستان افروخته شده است، همواره روشن خواهد ماند و به لطف و عنایت ذات اقدس الهی و تعالیم عالیه و شکوهمند اسلام هر روز تا بناکتر و درخشانتر از گذشته می گردد.

درخاتمه بار دیگر ضمن طلب مغفرت بی پایان برای روان پاك استاد دکتر محمد باقر، برای عموم اعضای خانوادهٔ آن فقید بزرگوار و جامعهٔ علمی پاکستان و خاصهٔ دانشگاهیان معظّم دانشگاه پنجاب لاهور صبر جمیل آرزو نموده و تحکیم پایه های برادری و دوستی جاودانهٔ مسلمانان جهان و خاصّه دو ملّت مسلمان ایران و پاکستان را از خداوند متعال مسألت دارم.

* * * * * *

پیام تسلیت

(از جناب آقای محسن ابو طالبی سرپرست رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد)

انّا للّه و انّاالیه راجعُون

خبر تأسف بار درگذشت دانشمند فرزانه، جناب آقای دکتر محمد ب
استاد مسلّم زبان و ادبیات فارسی، ایران شناس و نویسندهٔ بزرگ جامعهٔ :
و ادب و فرهنگ را در دو کشور ایران و پاکستان به سوگ نشاند. وی
تمام عمر شریف خود را وقف تعلیم و تعلّم زبان شیوای فارسی و ادبی
گرانبار آن نمود. آثار بسیار نفیسی از خود بجای گذاشت که هم اکنون م
و مرجعی پرارج و گرانمایه برای محققین و دانش پژوهان و اساتید
دانشجویان دانشگاهها در پاکستان و ایران محسوب می شود. اینجانب
طرف خود و کلّیه همکارانم در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
اسلام آباد و خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان این ضا
بزرگ را به خانوادهٔ محترم آن مرحوم و جامعهٔ فرهنگی تسلیت عر
نموده و از خداوند متعال علوّ درجات برای آن مرحوم و صبر جمیل بر
بازماندگان مسئلت می نمایم.

دکتر محمد حسین تسبیحی "رها"

"قطعه مادّه تاریخ"

محمّد باقر از دنیا روان شد — روان پاك او بر آسمان شُد
محمّد باقر استادِ سخنور — زبان فارسی را نغمه خوان شُد
محمدباقر آن مردِ دل آگاه — محقق بود و ناگه از میان شد
فسرده گل به بستان و گلستان — جهان عشق و خوی را خزان شد
خروشان همچو راوی در لهاوور — کنار را ویش جنّت مکان شد
به اردو یکّه تازِ کشور پاك — در این ره استوار و پاسبان شد
به شمسی گفته شد تاریخ فوتش: — «محمّد باقر شیرین بیان شد»
۱۳۷۲هـ .ش
به هجری این چنین گردیده منظوم — «محمد باقر خواجه جهان شد»
۱٤۱۳هـ .ق
مسیحا نغمه زن آمد به تاریخ: — «رُخ تابان مرآت زمان شد»
۱۹۹۳م
غریق رحمت و غفران حقّ باد — محمد باقر پاکیزه جان شد
«رها» دلدادهٔ افکار باقر — هماره بهر او الحمد خوان شد

* * * * *

دکتر آفتاب اصغر
استاد دانشگاه پنجاب - لاهور

چند قطره اشك بر رحلتِ استاد بزرگ فارسی

در رثای پروفسور دکتر محمد باقر

رفت از عالم جهانِ فارسی — چون بشد پیر مغانِ فارسی
آن امیر کاروانِ فارسی — سرپرستِ دودمانِ فارسی
آن محقق،نکته دان فارسی — پیرِ پیرانِ جهانِ فارسی
ره سپر گشته بسوی نیستان — آخر آن شیرِ ژیانِ فارسی
از گلستان دود بر خیزد ، شنو — ناله هایی بلبلانِ فارسی
داغِ خونین بر جگر دارند، همه — لاله هایی بوستان فارسی
اشك می ریزند بر فقدانِ او — کهتران و مهتر ان فارسی
رستمانه زیسته هشتاد سال — طی نموده هفتخوانِ فارسی
بهر حفظِ فارسی مردانه زیست — راستی این قهرمانِ فارسی
مرز هایی پاك را محکم نمود — پاسدار و مرزبانِ فارسی
تا شود ایران و پاکستان، یکی — پل بنا کرد از بنانِ فارسی
فارسی را پروراند از خونِ دل — کرد رنگین داستانِ فارسی
تا دم آخر بدستش خامه اش — تیغ بر سنگِ فسانِ فارسی
ذرّه هایی کم بها از فیضِ او — آفتابِ آسمانِ فارسی
الوداع، ای شاهجهانِ فارسی! — الوداع، روح و روانِ فارسی

الوداع، تاب و توانِ فارسی / الوداع، شان ونشانِ فارسی

عصرِ تو بوده، بهارِ بی خزان / عصرِ ما گشته، خزانِ فارسی

گلشن تو، حالیا گشته قفس / قفل گشته آستانِ فارسی

این دعا گویند روز و شب همه / خادمانِ راستانِ فارسی

پرچمی کافراختی در طولِ عمر / هست بر ما سائبانِ فارسی

در جوارِ رحمتش آسوده باش / ای امامِ عاشقانِ فارسی!
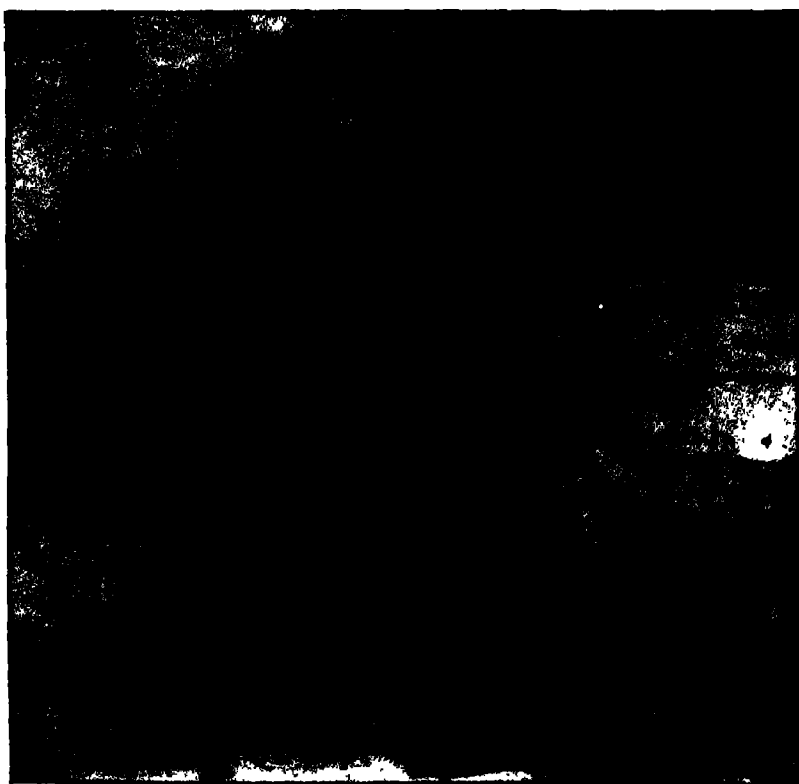
دکتر محمد باقر

وفیات

درگذشت استاد ارجمند پروفسور میرزا مقبول بیگ بدخشانی

کل نفس ذائقة الموت

استاد محقق و دانشمند آقای پروفسور میرزا مقبول بیگ بدخشانی از اساتید ممتاز و برجستهٔ زبان و ادبیات فارسی روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۲هـ . ش مطابق با ۲۸ ذیقعده ۱٤۱۳هـ.ق برابر با ۲۱ مه ۱۹۹۳م در شهر لاهور در سنّ ۸۸ سالگی از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت. (انا للّه انّا الیهِ راجعون).

استاد فقید پروفسور میرزا مقبول بیگ بدخشانی بتاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۵م در مغلانوالی در بخش سیالکوت چشم به جهان گشود و سند فوق لیسانس فارسی از دانشکدهٔ خاورشناسی (دانشگاه پنجاب لاهور) گرفته، در دانشکدهٔ دولتی، لاهور در تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول شد و در سال ۱۹٦۵م از حیث رئیس قسمت فارسی باز نشسته شد. دولت ایران او را از نشان سپاس نواخت. او مدیریت دایرة المعارف (انسائیکلو پیدیا بزبان اردو) را نیز بر عهده داشت و مقالاتی جالب و پر ارزش و تحقیقی راجع به ایران و زبان و ادبیات فارسی در دایرة المعارف نوشته است. استاد فقید تمام عمر خود را صرف تدریس و تعلیم این زبان و ادبیات شیرین نموده و آثار بسیار ارزشمندی از خود به یاد گار گذاشته است. از جمله می توان

کتابهای زیر را از کتابهای چاپ شده او نام برد.

۱- ادب نامهٔ ایران (اردو)، لاهور، ۱۹٦۵م

۲- تاریخ ایران(ماد تا ساسانیان)، اردو، لاهور، ۱۹٦۷م

۳- تاریخ ایران (ظهور اسلام تا عصر حاضر) اردو، لاهور، ۱۹۷۱م

٤- تاریخ ادبیات پاکستان و هند، جلد چهارم، ادب فارسی،

باهتمام دانشگاه پنجاب ۱۹۷۱م

۵- مولانا روم تمثیل کی روشنی میں (اردو)، ۱۹٦۰م

٦- سرزمین حافظ و خیام (اردو)، لاهور، ۱۹۷٦م

۷- سکینة الاولیا، ترجمهٔ اردو، پیکجز لمیتد، لاهور، ۱۹۷۱م

۸- ارمغان عقیدت، پیکجز لمیتد، ۱۹۸۱م

۹- لمعات جمال، پیکجز لمیتد، ۱۹۸۱م

۱۰-گلزار ادب نصاب فارسی آپشنل(اختیاری) به تعاون

دکتر سیّد محمد اکرم شاه برای لیسانس

همچنین کتابهای او که در دست چاپ است بقرار زیر است:

۱- اخلاق محسنی (ترجمه) ۲- فرهنگ فارسی (اردو)

۳- فرهنگ اردو به فارسی

ما در این فکر بودیم که مصاحبه ای با استاد فقید داشته باشیم و خاطرات آن استاد بزرگ را برای خوانندگان دانش تقدیم نماییم ولی اجل مهلت نداد و اطلاع یافتیم که آن استاد دانشمند این جهان فانی را بدرود گفته است.

مجله "دانش" با ابراز همدردی و نهایت تأسف به شاگردان و دوستان استاد ارجمند تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال برای آن مرحوم طلب مغفرت و علّو درجات و برای بازماندگان سلامتی و بقاء عمر و صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت می نماید.

(نـجم الرّشید)

ڈاکٹر سید محمد اصغر
علیگڑھ مسلم یونیورسٹی۔۔۔ علیگڑھ

مرزا عبدالقادر بیدل حیات اور کلام پر تنقید

ھندوستان کی فارسی شاعری کو اپنے کلام کے ذریعہ اعلیٰ مقام عطا کرنے والے شاعروں میں بیدل کا نام سرفہرست آتا ہے۔ بیدل کا اصل نام عبدالقادر اور ابوالمعانی خطاب تھا۔ ان کے والد کا نام مرزا عبدالخالق تھا۔ چونکہ بیدل نسلاً مغل تھے اسلئے ان کے نام سے پہلے نسلی علامت مرزا لکھا جاتا ہے جیساکہ شمالی ھندوستان میں مروج ہے۔ سراج الدین علی خان آرزو نے اپنے ایک شعر میں بیدل کو "مرزا" کہہ کر خطاب کیا ہے:

قدم بچشم مہ و مہر نیز بگذارد
رسانده است بمعراج میرزائی را(۱)

بیدل کی قومیت کے بارے میں بھی آرزو نے لکھا ہے کہ وہ ارلات قوم سے تعلق رکھتے تھے (۲)۔ ابراھیم خان خلیل نے انھیں تورانی ارلاتی مغل لکھا ہے (۳)۔ خان آرزو اور ابراھیم خان خلیل دونوں میں یہ بات مشترک ہے کہ بیدل ارلات (بتصحیح ارلاس) قبیلہ سے تعلق رکھتے تھے۔ یہ ارلاس قبیلہ مغلوں کی جمعیت کا ایک رکن تھا۔

سراج الدین علیخان آرزو اور غلام علی آزاد بلگرامی نے بیدل کو عظیم آبادی لکھا ہے اور وہیں جائے پیدائش بتائی ہے۔ بقول خوشگو بیدل اکبر آباد میں پیدا ہوئے تھے طاھر نصر آبادی نے بیدل کو لاہوری بتایا ہے جو کسی طرح درست نہیں ہے۔ غالباً طاھر نصر آبادی نے بیدل کو لاہوری اسلئے بتایا ہے کہ جب دہلی میں انقلاب رونما ہو رہے تھے اور حکومتیں تبدیل ہو رہی تھیں اسی زمانہ میں حوادث جہاں میں ایک حادثہ یہ گذرا کہ محمد فرخ سیر، سادات بارھہ کے ہاتھوں قتل ہوگیا تو بیدل نے فرخ سیر کی تاریخ وفات لکھی جس میں انہوں نے اپنے اولین کرم فرمایعنی سادات بارھہ کی ہجو کر دی تھی جسکی وجہ سے انھیں خوف پیدا ہوا اور اپنی جان بچانے کیلئے لاہور چلے گئے تھے ممکن ہے کہ طاھر نصر آبادی نے بیدل کے اس سفر لاہور کو غلط فہمی کی بنا پر سفر وطن سمجھ کر انھیں لاہوری لکھا ہو دوسری صورت یہ بھی ہو سکتی ہے کہ بیدل کے اجداد جب توران سے ھندوستان آرہے تھے تو انھوں نے

ملتان اور لاہور میں بھی قیام کیا تھا مگر بیدل کا اس وقت تک کہیں نام و نشان نہیں تھا اور: بی ان کا وجود اس وقت تک دنیا میں آیا تھا اسلئے بیدل کو لاہوری کہنا درست نہیں ہے۔

شاہجہان کا دوسرا بیٹا محمد شجاع بنگال، بہار، اڑیسہ کے وسیع علاقوں کا ناظم تھا۔ صوبۂ بہار میں عظیم آباد کے نواحی علاقہ میں آباد ایک تورانی خاندان اس کی ملازمت میں تھ جسکے بیشتر افراد مختلف سرکاری اور فوجی اعلیٰ عہدوں پر فائز تھے بیدل کا تعلق اسی خاندان سے تھا۔

ارلاس قبیلہ کے لوگ ہمیشہ جنگجو اور بہادروں میں شمار ہوتے تھے اپنی شجاعت کی بدولت اس قبیلہ نے پورے توران میں (جو ان کا اصل وطن تھا) اور پھر بعد میں ھندوستان میر بھی کافی شہرت حاصل کی اس کے باوجود یہ خاندان عرفان اور تصوف کی طرف کیوں مائل ہوا۔ اس کی ایک وجہ یہ ہے کہ ھندوستان آنے سے پہلے بیدل کے جد اعلیٰ (چھ پشت قبل) ایک فوجی افسر تھے وہ جنگ میں اپنی ایک ٹانگ اور ایک ہاتھ سے ہاتھ دھو بیٹھے۔ لہذا فوج کی ملازمت چھوڑنی پڑی ایسے وقت میں شاہی دربار سے ان کی کوئی اعانت نہ ہوئی اور خودداری نے بھی انھیں دست دراز کرنے نہیں دیا جسکی وجہ سے انکا گھر مفلسی میں مبتلا ہو گیا زمانہ مفلسی نے انھیں دنیا کی خود غرضی اور بے ثباتی کا احساس دلایا۔ نتیجہ یہ ہوا کہ وہ دنیا سے بددل ہو گئے اور عبادت و عرفان کی طرف متوجہ ہونے۔

ان کے بعد بڑے صاحبزادے نے خاندانی رواداری اور پیشہ کو برقرار رکھا لیکن وہ بھی یکایک اس پیشہ سے بددل ہو گئے اور تصوف و عرفان کو اپنا لبادہ بنا لیا مگر دربار اور اپنے آبائی پیشہ سے مکمل طور پر تعلق قطع نہیں کیا۔ لیکن جب اپنے آبائی وطن توران میں سکون نہیں ملا تو تلاش سکون میں ھندوستان کا رخ کیا پہلے ملتان اور لاہور میں رہے پھر اس کے بعد عظیم آباد میں مستقل طور پر سکونت اختیار کی رفتہ رفتہ ان کی اولادیں عظیم آباد کے نواحی علاقوں میں پھیل گئیں۔

بیدل کا گھر اہل بصیرت حضرات میں اپنی حقیقی فکر عرفانیت کی وجہ سے مشہور ہوا اور اس نے عزت و شرف حاصل کی۔ یہ خاندان عرفان ذات کو اپنا اولین فریضہ سمجھتا تھا، لیکن بیدل نے اس سلسلہ میں سقراط کے افکار پر بڑے تحمل کے ساتھ عمل کیا۔

بیدل ۱۰۵۴ھ میں عالم وجود میں آئے (۴)۔ ان کے والد انھیں اپنے مرشد میر ابوالقاسم ترمذی کے پاس لے گئے انھوں نے ان کی پیدائش کی دو تارخیں "فیض قدس" اور "انتخاب" نکالیں۔ بیدل کے والد مرزا عبدالخالق شاہ شجاع کے یہاں ایک فوجی افسر تھے وہ اپنے بیٹے کو اپنے ساتھ بنگال لے گئے جہاں بیدل کا بچپن گذرا جب یہ پانچ سال کے ہو گئے تو اُن کے والد نے ۱۰۵۹ھ میں دنیائے زیست سے عالم لافانی کی طرف کوچ کیا۔

بہادر اور حوصلہ مند ماں نے پرورش کا بیڑا سنبھالا اور خود بسم اللہ کرا کے انھیں تعلیم دینا شروع کیا۔ معاصرین اور بعد کے تذکرہ نگاروں نے لکھا ہے کہ چھ ماہ بعد اور سفینۂ خوشگو و چہار عنصر سے معلوم ہوتا ہے کہ ڈیڑھ سال بعد قسمت نے پھر کروٹ لی اور بیدل اپنی شفیقہ ماں کے سایۂ عاطفت سے بھی محروم ہو گئے والدین کے انتقال کے بعد بیدل اپنے چچا مرزا قلندر کے ساتھ رہے (۵)۔

چچا کے زیر سایہ آنے کے بعد پھر تعلیم حاصل کرنے لگے مدرسہ میں داخل کر دیئے گئے۔ دس سال کی عمر تک وہیں تعلیم حاصل کی مدرسہ کی گھما گھمی مرزا قلندر کو پسند نہیں آئی۔ انھوں نے بیدل کو وہاں سے الگ کر دیا اور گھر پر ہی علم حاصل کرنے کی تاکید کی اور بہت سی کتابیں مہیا کر دیں پھر حکم دیا کہ روزانہ ان کتابوں سے نقل کر کے دکھاؤ "فراہم آوردہ دامن استعداد برمن عرضہ دار" (۶)۔

مرزا قلندر فوج میں ملازمت تو کرتے تھے مگر ان کا مزاج عموماً صوفیوں اور پیروں کے وعظ و درس میں شامل ہونے اور ان کی خدمت و صحبت سے روحانی فیض حاص کرنے کیطرف زیادہ مائل تھا۔ ملازمت سے وقت نکال کر ان کی خدمت میں حاضری دینے جاتے تھے۔ پہلے تو تنہا جایا کرتے تھے مگر جب سے بھتیجا ہاتھ آیا تب سے اس کو بھی ساتھ لے جانے لگے رفتہ رفتہ بیدل کو ان بزرگوں کی صحبت سے رغبت پیدا ہو گئی اور ان سے انسیت سی ہو گئی انہیں بزرگوں کی صحبت سے متاثر ہو مسائل توحید کو جاننے کا شوق پیدا ہوا اور تصوف کی کتابوں کا دلچسپی کے ساتھ مطالعہ کرنے لگے سب سے پہلے شرح جامی پڑھی صوفیوں کی صحبت اور تصوف کی کتابوں کے مطالعے سے یہ فائدہ ہوا کہ ان کے کلام میں تصوف کا عنصر پیدا ہو گیا۔ ان کسب فیوض کے عمل کے ساتھ جسمانی ورزش، آلات حرب کے قوانین جاننے اور تیغ زنی، تیر اندازی، نیزہ بازی اور شہسواری کی مشقوں میں عرق ریزی

کرنا روزمرہ کی عادت بن گئی تھی۔ زور آزمائی، پنجہ کشی ڈنڈ بیٹھک لگانااور کشتی لڑناواجبات میں شامل تھا ان روزمرہ کی عادات اور واجبات کے ساتھ گھر پر کتابوں کا مطالعہ کرنا بھی لازم تھا۔

اسی دوران بیدل کو شاعری کا شوق پیدا ہوااور "رمزی" تخلص کیا آغاز میں اپنے اشعار پر ملا کمال سے اصلاح لیا کرتے تھے جب بیس سال کی عمر ہوئی تو اپنے چچا مرزا قلندر کے کہنے پر محمد شجاع کے یہاں ملازمت کر لی۔ شاہجہان کی وفات کے بعد اس کے بیٹوں میں اقتدار کیلئے جنگ ہوئی جس میں شجاع کو شکست ہوئی اور اورنگ زیب فتحیاب ہوا۔ محمد شجاع کی شکست کے بعد اس کے باقی ماندہ حامی فوجیوں کو سزائیں ملنے لگیں۔ افراد خانوادۂ بیدل کو موت قریب نظر آتی دکھائی دی لہٰذا ان لوگوں نے روپوش ہونے کا فیصلہ کیا چنانچہ بیدل اپنے خالو کیساتھ جنوبی ھند کی طرف چلے گئے چند سال وہاں رہنے کے بعد متھرا آگئے۔ پھر اس کے بعد ۱۰۹۶ھ سے دھلی میں مستقل طور پر سکونت اختیار کی۔

قیام دہلی کے دوران سب سے پہلے نواب شکر اللہ خاں سے مراسم پیدا کئے، نواب موصوف نے ایک مکان خرید کر انہیں عنایت کیااور دو روپیہ یومیہ (یعنی ساٹھ روپیہ ماہانہ) وظیفہ معین کیا جو انھیں مرتے دم تک ملتا رہا (۷) نواب شکر اللہ خان نے ان کی ملاقات خانوادۂ سادات سے کرادی جس نے بیدل کو شاہی دربار میں متعارف کرادیا کچھ عرصہ بعد شاھزادہ محمد معظم(۸) کے رفیقوں میں شامل ہو گئے اور پانچ سو گاؤں کی جاگیر ملی ساتھ ہی میں داروغہ کے عہدہ پر فائز ہوئے۔

کچھ عرصہ تک کام کرتے رہے لیکن دربار کی گھما گھمی، سختی اور زیادتی محنت انھیں پسند نہیں آئی۔ بیدل دل برداشتہ ہوئے۔ دراصل بیدل سکون اور خاموشی چاہتے تھے جو انھیں نصیب نہ ہوئی۔ ان حالات نے مرزا عبدالقادر کو "رمزی" سے بیدل تخلص کرنے پر مجبور کر دیا۔ شروع سے ہی بیدل کی طبیعت آزاد پسند تھی وہ ھمیشہ شان و شوکت سے رہے ملازمت ملنے کے بعد بھی وہی شان و شوکت برقرار رکھی بقول خوشگو شعراء متاخرین میں سے کسی نے بھی اس عزت اور شان و شوکت کیساتھ زندگی بسر نہیں کی (۹)۔

مولانا غلام علی آزاد بلگرامی کی تحریر بیدل کی زندگی کے ایک واقعہ کی نشاندھی کچھ اس طرح

کرتی ہے کہ جب بیدل کو شاہزادہ محمد معظم کے یہاں نوکری ملی تو ان کے ایک دوست نے شاہزادہ محمد معظم سے بیدل کی سخن سنجی کی تعریف کی شاہزادہ نے کہا کہ وہ ہماری مدح میں ایک قصیدہ لکھے تاکہ قابلیت کی قدر کی جائے جب یہ بات بیدل کو معلوم ہوئی تو انھوں نے قصیدہ کہنے سے انکار کیا ہر چند رفیقوں نے اپنا خلوص ظاہر کرتے ہوئے منت و زاری کیساتھ سمجھایا کہ شاہزادہ کی مدح میں قصیدے کہنا چاہئے لیکن انھوں نے اس کی پذیرائی نہیں کی اور ملازمت سے استعفا دیکر تعلق منقطع کر لیا (۱۰)۔ اس واقعہ کے بعد نواب آصفجاہ حاکم دکن نے بیدل کو خط لکھ کر بلایا لیکن بیدل نے اس کے جواب میں مندرجہ ذیل شعر لکھ کر بھیج دیا اور خود نہیں گئے۔

دنیا اگر دھند نخیزم زجای خویش
من بستہ ام حنای قناعت زپای خویش

اس شعر سے یہ اندازہ ہوتا ہے کہ بیدل کو دھلی سے اتنی محبت تھی کہ اس کو چھوڑ کر کہیں باہر جانا نہیں چاہتے تھے۔ دراصل یہ شعر بیدل کی دلی سے صرف محبت کو ظاہر نہیں کر رہا ہے بلکہ اس میں ان کی عرفانی طبیعت اور تصوف کی منزلوں کو طے کرتے ہوئے مزاج کی جھلک نظر آتی ہے کیونکہ اس وقت بیدل کو مال و زر کی ہوس نہیں تھی۔
بیدل کے قیام دہلی کے بارے میں تذکرہ نگاروں نے مختلف خیال کا اظہار کیا ہے۔ سراج الدین علیخان آرزو نے بیدل کا دھلی میں قیام تیس سال لکھا ہے (۱۱) اور ابراہیم خان خلیل نے چھتیس سال درج کیا ہے (۱۲) دھلی میں سکونت اختیار کرنے کے بعد بیدل صوبۂ بنگال اور بہار بھی گئے وہاں پر قیام کی مدت کسی بھی تذکرے سے معلوم نہیں ہوتی مذکورہ جگہوں سے واپس آنے کے بعد جب بیدل دھلی میں تھے تو انھوں نے فرخ سیر کی موت کی خبر سنی انھوں نے اس کی تاریخ وفات لکھی جس میں سادات بارھہ کی ہجو بھی کر دی:

دیدی کہ چہ با شاہ گرامی کردند
صد جور و جفا برراہ خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود
سادات بوی نمک حرامی کردند

یہ قطعہ اس وقت خاص و عام میں بہت مشہور ہوگیا جس سے بیدل کو جان کا خطرہ لاحق ہونے لگا مجبوراً لاہور جان بچانے کیلئے چلے گئے جب سادات بارھہ کا زور ختم ہوگیا تو پھر دھلی واپس آگئے۔ بنگال، بہار اور لاہور کے سفر و قیام کا مجموعی وقت چھ سال بتایا جاتا ہے۔ اس عرصہ کو ملاکر دھلی میں قیام کی مدت ۳۶ سال کہی جاتی ہے اگر اس عرصہ کو نکال دیا جائے تو صرف دھلی کا قیام تیس سال ہو سکتا ہے جو آرزو نے مجمع النفائس میں لکھا ہے۔

دھلی میں قیام کے بعد بیدل ارکان سلطنت (از آواخر عہد عالمگیر تا اوائل عہد محمد شاہ) کے مرجع تھے۔ قطب الملک سید عبد اللہ خان انکا بڑا احترام کرتے تھے خانوادۂ سادات نے ھمیشہ ان کی قدر کی۔ نظام الملک آصفجاہ بھی ان سے عقیدت رکھتے تھے خانخانان بھی ان سے بہت محبت کرتے تھے۔ نواب شکر اللہ خان نے بھی بیدل کی سرپرستی کی۔ اسی درمیان شاہ عالم بہادر شاہ نے خانخاناں کی معرفت سے بیدل کو شاھنامہ تصنیف کرنے کیلئے حکم دیا لیکن بیدل نے اسے قبول نہیں کیا۔ فرخ سیر نے بھی ان کی سرپرستی کی اس نے بیدل کے اشعار کو اپنے خطوط میں لکھنا شروع کیا اور اس کے عوض میں انہیں مال و زر عطا کرتا رہا۔

تذکرہ نگاروں نے بیدل کے حالات زندگی لکھتے وقت ان کی خوراک پر خاص کر قلم اٹھایا ہے۔ بیدل کی غذا اتنی زیادہ تھی کہ موجودہ دور کا عام انسان اس بات پر یقین کرنے کو تیار نہیں ہوتا کہ وہ عالم جوانی میں سات سیر (پختہ شاھجہانی)[۱۳] غذا ایکساتھ زر میخ کشتہ اور ایام پیری میں تین سیر (پختہ شاہجہانی) غذا کھاتے تھے[۱۴] جسکی بدولت بیدل بہت صحتمند تن و توش کے تھے۔ ان کی جسمانی قوت کے بارے میں لکھا ہے ایک وقت میں روزانہ پانچہزار بیٹھک لگاتے تھے اور تین مرتبہ ایک تن و توش والے گھوڑے سے کشتی لڑتے تھے۔ جب تک اس کو زمین پر گرا نہیں لیتے تھے یہ بات قدرے متحیر کر دیتی ہے کہ نولاسی نام کی ایک لوہے کی چھڑی (عصا) جسکا وزن چھتیس سیر (شاھجہانی) تھا اس کو ہر وقت اپنے ہاتھ میں لیکر چلتے تھے۔ اس سے بیدل کی جسمانی قوت اور صحت کا اندازہ لگایا جا سکتا ہے کہ وہ کتنے طاقتور

اور ھیکل جسم رکھتے تھے۔

ابراھیم خان خلیل لکھتے ہیں کہ بیدل کی چار بیویاں تھیں۔ ایام جوانی میں مونچھ داڑھی نہ رکھنا حتیٰ کی شراب کو موجی اور بھنگ کو اوجی نام دیکر استعمال کرنا اور مذہب سے للذہب کی طرف رجوع کرنا بیدل کی عرفانیت پر شک پیدا کر دیتا ہے (۱۵)۔ یہ بات قرین قیاس معلوم تو نہیں ہوتی کہ بیدل ایسا شخص جس کی تربیت صوفیوں کے سائے میں ہوئی ہو اور جسکا گھرانہ اہل بصیرت حضرات میں ایک بلند مقام رکھتا ہو وہ شراب اور بھنگ استعمال کرے اور دنیا کے لہو و لعب میں اس قدر غرق ہو جائیگا۔ حالانکہ بیدل کا مزاج بھی صوفیانہ تھا اسی لئے تو وہ اس زمانے میں دنیائے دوں سے اپنی رغبت کم کر چکے تھے۔

ایامِ جوانی ہیں کم اشعار کہے لیکن جب پڑھتے تھے تو بلند آواز سے پڑھتے تھے۔ ادھیڑ عمری میں جب بھی اشعار کہنے بیٹھتے تھے تو ایک نشست میں بہت زیادہ اشعار کہہ کر اٹھتے تھے اور پھر ان پر نظر ثانی نہیں کرتے تھے۔

بیدل عام لوگوں سے بڑے اخلاق اور گرمجوشی کیساتھ ملتے تھے اسی لئے دہلی کے بڑے اور چھوٹے، امیر اور غریب سبھی لوگ ان سے ملنے جایا کرتے تھے۔ آخر عمر میں بیدل کو اپنی شاعری پر بہت غرور ہو گیا تھا۔ چنانچہ نظام الملک آصفجاہ اور شاہ عالم بہادر شاہ اور فرخ سیر کے بلانے اور شعر سنانے کی خواہش کرنے کے باوجود انھوں نے نہ تو شعر سنایا اور نہ ہی ان کی طرف ملتفت ہوئے۔ ایک طرف تو بیدل کو اپنی شاعری پر ناز تھا تو دوسری طرف اہل زبان ان کے کلام اور زبان پر کڑی تنقید کرتے تھے۔

بیدل کی وفات کے بارے میں سبھی تذکرہ نگار متفق علیہ ایک زبان ہو کر کہتے ہیں کہ ان کا انتقال ۴ صفر المظفر ۱۱۳۳ھ کو ہوا ہے اور اسی مکان میں دفن ہوئے جس کو نواب شکر اللہ خان نے انھیں عنایت کیا تھا۔

بیدل نے نثر اور نظم دونوں ہی میں عبارت آرائی کی ہے نظم میں ان کے خیالات دوررس ہیں اور فکر کی بلندی و باریکی پایۂ کمال تک پہنچ گئی ہے۔ کسی بھی نازک اور باریک خیال کو سادگی، باریکی اور نزاکت کیساتھ بیان کر جانا ایک ہنر مندی اور فنکاری ہے۔ بیدل

کے کلام کا مجموعی طور سے مطالعہ کرنے پر یہ اندازہ ہوتا ہے کہ کچھ جگہوں پر باریک خیال کو سادگی سے پیش کرنے کے بجائے گھما پھرا کر بیان کیا ہے جس سے شعر کے پڑھنے میں عام انسان دقت محسوس کرتا ہے اور ان کے معنی و مطلب کا سمجھنا اور بھی دشوار ہو جاتا ہے۔

بیدل کے کلام کو سبک هندی کا تجدید شدہ نمونہ کہا جاسکتا ہے انہوں نے اپنے کلام میں مروّجہ قدیم روایات کو برقرار بھی رکھا ہے اور اس سے باھر نکل کر اپنے فکر کی جولانیاں دکھائی ہیں۔ ان کے کلام میں دھلی کا انداز نمایاں ہے بہت سے اشعار ایسے ہیں جو دھلی کے انداز طرز اور افکار میں نئی راهیں بناتے ہیں اور ان میں باریکی دور رسی اور بلند خیالی یہ سب نمایاں طور پر نظر آتے ہیں۔

گیارھویں و بارھویں ہجری میں لوگوں کے مزاج میں دقت پسندی، الفاظ کی طغیانی کے ساتھ تیرنا سیدھی سادی بات کو گھما پھرا کر بیان کرنا، الفاظ سے کھیل کر عبارت آرائی کرنا، طرح طرح سے پیوند کاری کرنا یہ سب طریقے پائے جاتے تھے۔ بیدل کے مزاج میں ان سب کی کوئی کمی نہیں تھی بلکہ اور بھی شدت تھی۔ دقت پسندی اور پیچیدگی کیساتھ شعر کہنا لازم سمجھتے تھے اس کا اچھا یا برا اثر اس زمانے کے لوگوں پر کیا تھا یہ ایک الگ بات ہے مگر موجودہ دور کے لوگوں پر اس کا برا اثر پڑا ہے۔ اسی لئے آجکل کے ادباء یہ کہتے ہیں کہ بیدل ایک مشکل شاعر ہے مگر بعض جگہ اپنے نازک دور رس اور باریک خیالات کو الفاظ کے ساتھ کھیل کر حسن پیدا کر دیتے ہیں۔ بس یہی آرٹ تھا جس نے بیدل کو مقبول عام کیا۔ حالانکہ خیالات کی باریکی اور نزاکت معاصرین کے کلام میں ملتی ہے مگر بیدل کے یہاں یہ چیز بدرجۂ اتم ملتی ہے۔

علی حزیں کو بیدل کی عبارت آرائی، ابہام اور پیچیدگی کلام پر زیادہ اعتراض تھا۔ بیدل کا اسلوب، زبان، آهنگ، طرز نگارش اور انداز بیان ان کے زمانے کے ایرانی ادب و شاعری سے بہت مختلف ہے۔ چونکہ بیدل اس دور کے نمائندہ شاعر سمجھے جاتے تھے اسلئے علی حزیں کو یہ خیال ہوا کہ جب نمائندہ شاعر کا یہ حال ہے تو اور دوسرے شعرا کا کیا حال ہو گا۔ اسی خیال کی بنا پر علی حزیں نے بیدل کے کلام کو اپنی تنقید کا ہدف بنایا۔

بیدل کی شاعری کے لب و لہجہ میں ماورائیت کی بلند سطح کے باوجود دھلی میں رائج اندا

بیان کی جھلک صاف نظر آتی ہے۔ ان کے محاورے، تراکیب اور بندشیں وہی ہیں جو دہلی کے مخصوص اجتماعی ماحول میں ورد تکلم تھے ان کے منظوم کلام میں از آغاز تا آخر افکار کی سنجیدگی، بیان کی سنگینی اور اسلوب کے اغراق و ابہام کی نمائش ہے۔

بقول بیدل وہ اپنی تمام عمر فنون نظم کی طرف مائل رہے مگر کبھی کبھی ان کی جنبش قلم نثر کی طرف مائل ہو جاتی تھی۔ "چندی بانثر نیز شاغل گشتم" یہ حقیقت ہے کہ اپنے خیال کے ابلاغ کیلئے نثر زیادہ مؤثر ثابت ہوتی ہے اس کے ذریعہ اپنی بات سادگی، سہولت، آسانی اور بے تکلفی سے دوسروں تک پہنچائی جا سکتی ہے ایسے خوش قسمت نثر نگار بہت کم نظر آتے ہیں جنہوں نے سادہ اور بے تکلف انداز بیان کو استعمال کرنے میں کامیابی حاصل کی ہو۔ جب ہم بیدل کو اس معیار پر جانچتے ہیں تو ہمیں سخت تکلیف ہوتی ہے فارسی ہی نہیں بلکہ دنیا کی اور دوسری زبانوں میں بھی ایسے نثر نگار بمشکل ملتے ہیں جن کی تحریر پڑھ کر ذہن میں اقلیدس کے منحنی خطوط ناچنے لگیں اور اصطلاحات کا بندوبست صاف الجبر و المقابلہ کی علامات سے بہت مشابہت رکھتا ہو۔ ہم نے بیدل کا مطالعہ کر کے دیکھا ہے اور آپ کو دعوت دیتے ہیں کہ کسی وقت ان کی نثری تحریر "چہار عنصر" اور رقعات بیدل" کو ذرا بلند آواز سے پڑھیں تو آپ خود اپنی ہی آواز سے وحشت کھائیں گے اور ان کی زبان کو سمجھنے سے قاصر رہیں گے۔ اسی لئے محمد حسین آزاد نے آب حیات میں لکھا ہے کہ بیدل کی نثر نے مجموعی طور سے ہماری قوت بیان کی آنکھوں کو سخت نقصان پہنچایا ہے۔

بیدل کو مغلیہ دور کے فارسی ادب کا مجتہد سمجھا جاتا تھا ان سے یہ امید کی جاتی تھی کہ نظم کی طرح نثر میں بھی نئی ایجادیں کریں گے۔ لیکن یہ امید ان کی ذات سے پوری نہیں ہوئی۔ انھوں نے وہی پرانا اور فرسودہ انداز اپنایا جو نثر ظہوری جیسے ماہر اہل قلم نے لکھی جسکو اس زمانے میں شہرت بھی حاصل تھی وہی طرز تحریر اور انداز بیدل کے نزدیک بہتر رہا۔ انھوں نے اپنے زمانے میں رائج طرز تحریر سے ہٹ کر اور بلند ہو کر مزید لکھنے کی زحمت نہ کی اور نہ ہی اپنے معاصرین کے سامنے ایک باغی کی حیثیت سے نمودار ہوئے۔

بیدل کی نثر پڑھ کر یہ خیال ابھرنے لگتا ہے کہ فارسی نثر اب بھی بہت پچھڑی ہے۔ یہ وہیں ہے جہاں مصنف تاریخ وصاف نے اس کو چھوڑا تھا۔ اتنا عرصہ گذرنے کے بعد اس میں کچھ

ترقی ہونے کے بجائے اور بھی انحطاط و تنزل معلوم ہوتا ہے۔

کیا اسے بیدل کی غیر ترقی یافتہ ذہنیت کہا جائے کہ انھوں نے تاریخ وصاف، اخلاق جلالی اور سہ نثر ظہوری جیسی تالیفات کو معیاری سمجھ لیا اور ہمیشہ اسی طرح پیوند کاری اور ملمع کاری کرتے رہے انہوں نے کبھی اس بات پر غور نہیں کیا کہ مقفّع اور مسجّع عبارتیں ذوق سلیم پر کتنی گراں ہوتی ہیں۔ اسی طرح کی عبارتیں تراشنا اور دشوار فہم انشاء پردازی کرنا ذہن انسانی کیساتھ ظلم اور بغاوت ہے اور یہ کتنا غیر فطری تقاضا ہے بیدل سے پیشتر نثر میں ابہام اور پیچیدگی کا چلن جتنا عام تھا وہ اس کے اس سے بھی زیادہ شوقین نظر آتے ہیں۔

ان کے جملے دیکھ کر ایسا گمان ہوتا ہے کہ جیسے الفاظ کو خواہ مخواہ پکڑ کر دوسرے لفظوں کے ساتھ زبردستی لائن میں کھڑا کر دیا گیا ہو اور ان کو پڑھنے سے مطلب واضح ہونے کی بجائے الٹا خبط سوار ہو جاتا ہے، البتہ یہ خبط اس وقت اتر جاتا ہے جب نثر کے درمیان شعر کی خوبصورتی اور صفائی کے ساتھ کی گئی پیوند کاری نظروں سے گذر جاتی ہے یہی بیدل کے اسلوب کی نمایاں خصوصیت اور فنکارانہ ہنرمندی ہے۔ بیدل کی اس خوصوصیت سے ان کی نثر کو سمجھنے میں آسانی ہو جاتی ہے۔ اگر شعر کی پیوند کاری کو نثر سے الگ کر دیا جائے تو ان کی عبارت کو سمجھنا عام لوگوں کے فہم و ادراک سے باہر کی بات ہے نثر کا مفہوم شعر کے معنی و مطالب اور تشریح کرنے سے واضح ہو جاتا ہے۔ بیدل کا شعری انتخاب ہی ان کی نثری اسلوب میں خوبصورتی، حسن اور لطف پیدا کر دیتا ہے جسکی وجہ سے عوام اس کو پڑھتے تھے اور پڑھیں گے۔

حواشی

۱— دیوان آرزو، نسخۂ خطی، آزاد لائبریری علیگڑھ— و ۵ الف— آرزو کا یہ شعر مرزا عبدالقادر بیدل کی شان میں ہے، یہاں میرزائی سے مراد مرزا ہے جو کہ بیدل کیطرف اشارہ ہے۔ اس کی وجہ یہ ہے کہ آرزو بیدل کے بہت معتقد تھے۔ انھوں نے اپنے عہد نوجوانی میں (اوائل عہد فرخ سیر) اس کہنہ مشق شاعر سے کئی بار ملاقات بھی کی تھی اور ان سے دوستی بھی کئے ہوئے تھے بیدل کو اس عہد کا سب سے بڑا اور نمائندہ شاعر مانتے تھے اسی لئے آرزو

نے مندرجہ ذیل شعر بھی بیدل کے دفاع میں کہا ہے:

نمی توان بہ بزرگی رسید از تقلید
خروس شاہ نگردد اگرچہ دارد تاج
(دیوان آرزو—۱۲ب)

یہ دفاعی شعر آرزو نے اس وقت کہا جب علی حزیں ایران سے ہندوستان آئے انھوں نے سبک ہندی کیساتھ بیدل پر بھی اعتراض کیا کہ ان کی شاعری فارسی شاعری سے بہت دور ہے وہ اپنے کلام میں فارسی الفاظ کو غلط طریقہ سے استعمال کرتے ہیں اس پر آرزو نے مذکورہ بالا شعر علی حزیں کی تنقید کے جواب میں کہا انکا کہنا ہے کہ بیدل ایک صاحب قدرت اور باکمال شاعر ہے جسکو کسی کی تقلید کی ضرورت نہیں ہے۔ کیونکہ کوئی بھی شاعر کسی کی تقلید کر کے بلند مراتب پر نہیں پہنچ سکتا ہے اور جو بزرگ شاعر ہو وہ الفاظ کو کسی بھی طرح اصطلاحی یا اصل معنی میں استعمال کر سکتا ہے اسی لئے بیدل کو اسکا اختیار ہے ان کو کسی بھی شاعر کی تقلید کرنے کی ضرورت نہیں ہے اگر وہ تقلید کرتے رہتے تو بڑے شاعروں میں شمار نہیں کئے جاتے۔

۲— مجمع النفائس— مطبوعہ پٹنہ —ص۳۶، پنجاب یونیورسٹی لاہور، النفائس کے دو نسخے ہیں ان میں سے ایک میں بیدل کو ادلامی اور دوسرے میں ارلات قوم کا لکھا ہے یہ دونوں کتابت کی غلطی معلوم ہوتی ہے دراصل اس نام کا کوئی قبیلہ نہیں تھا البتہ ارلاس قبیلہ ضرور تھا بیدل کا تعلق اسی ارلاس قبیلہ سے تھا۔

۳— صحف ابراھیم— مطبوعہ پٹنہ— صفحہ ۲۴
۴— سفینۂ خوشگو— صفحہ ۳۶۳
۵— چہار عنصر— مطبوعہ کابل صفحہ ۶۱
۶— ایضاً صفحہ ۶۴، سرو آزاد— غلام علی آزاد بلگرامی— مطبوعہ نولکشور— صفحہ ۲۷۴
۷— صحف ابراہیم— مطبوعہ پٹنہ— صفحہ ۲۵۔

۸۔ مجمع النفائس (نسخۂ برلن) خزانہ عامرہ اور خلاصۃ الکلام میں محمد اعظم لکھا ہے مجمع النفائس کے تین نسخے (دو نسخے لاہور میں اور ایک نسخہ خدا بخش لائبریری پٹنہ) میں محمد معظم لکھا ہے۔

۹۔ سفینۂ خوشگو۔ بندرابن داس خوشگو۔

۱۰۔ سرو آزاد۔ مولانا غلام علی آزاد بلگرامی۔ صفحہ ۲۷۴

۱۱۔ مجمع النفائس۔ سراج الدین علی خاں آرزو۔ مطبوعہ پٹنہ۔ صفحہ ۲۶

۱۲۔ صحف ابراہیم۔ ابراہیم خان خلیل۔ مطبوعہ پٹنہ۔ صفحہ ۲۵

۱۳۔ ایک سیر پختہ شاہجہانی آجکل کے ڈیڑھ کلو کے برابر ہوتا تھا صوبہ یو پی کے شہر جونپور (شیراز ھند) میں شاہجہانی سیر اب بھی رائج ہے۔ اس شاہجہانی سیر کی تول کو بڑی تول کہا جاتا ہے۔

۱۴۔ صحف ابراھیم۔ ابراھیم خان خلیل مطبوعہ پٹنہ۔ صفحہ ۲۵

۱۵۔ و نیز در ایام شباب ارتکاب بہ بنگ و شراب واشتہ بنگ را اوجی و شراب را موجی نام گذاشتہ بود و ریش و بروت می تراشید۔ صحف ابراھیم۔ صفحہ ۲۶

اکبر الدین صدیقی
دانشگاہ عثمانیہ
حیدر آباد دکن — ھند

امجد حیدر آبادی

اصناف شعر میں رباعی بہت مشکل صنف ہے۔ اس کی جو پابندیاں ہیں وہ شاعر کو اس سے گریز کرنے پر مجبور کرتی ہیں اس لئے کہ "مبادا بحر حزج میں ڈال کے بحر رمل چلے" کی کیفیت پیدا ہو جائے۔ شعراء نے پانچ سو سے ایک ہزار تک رباعیاں کہی ہیں لیکن حکیم ابوسعید ابوالخیر، عمر خیام اور سرمدؒ کو جو شہرت ملی وہ بہت کم شعراء کے حصے میں آئی۔

اُردو میں بھی بہت سے شعراء نے رباعیاں کہیں لیکن جو شہرت سید احمد حسین امجد حیدر آبادی کو ملی اتنی کسی اور کو نہ مل سکی عوام نے انہیں شہنشاہ رباعیات کہا اور سید سلیمان ندوی نے حکیم الشعراء کے لقب سے نوازا۔

امجد نے خود نوشت سوانح "جمال امجد" (۱) میں اپنی تاریخ پیدائش کے تعلق سے لکھا ہے "ہم نے اپنی والدہ صوفیہ مرحومہ سے سنا تھا کہ نواب سالار جنگ کی وفات (۱۳۰۰ھ) کے پانچ یا چھ سال بعد حیدر آباد دکن میں ۶/ رجب کو قریب صبح روز دوشنبہ ہماری نحوست کا ستارہ طلوع ہوا یعنی ہم بمعنی غم پیدا ہوئے۔ صحیح تاریخ و سن ہم کو بھی نہیں معلوم"۔

اگر دوشنبہ ۶ رجب کو صحیح تسلیم کیا جائے تو یہ ۱۳۰۲ھ (۲) ہے۔ اس کے بعد تین چار سال تک ۶ رجب کو دوشنبہ نہیں ہوتا اسلئے امجد کی تاریخ ولادت دوشنبہ ۶ رجب ۱۳۰۲ھ قرار پاتی ہے۔ اُن کی والدہ نے اپنے لڑکے کے ذی شعور ہونے کے بعد یہ بات کہی ہے یعنی سالار جنگ کی وفات ۱۳۰۰ھ کے دس بارہ سال بعد اُنھوں نے اندازاً کہہ دیا۔

امجد نے ۱۳۱۶ھ میں اقامتی مدرسہ نظامیہ میں عبدالوہاب بہاری سے تعلیم حاصل کی یہاں

سے فارغ ہو کر دارالعلوم میں شریک ہوئے۔ جہاں کے اساتذہ ابوبکر بن شہاب، علامہ نادرالدین مولوی الٰہی بخش تھے۔ امجد نے یہاں سے منشی فاضل کا امتحان کامیاب کیا اور وہیں مدرسی پر مامور ہوئے۔

۱۵، ۱۶ سال کی عمر تھی[۳] ناسخ کا دیوان دیکھ رہے تھے کہ خود ایک شعر کہا:

نہیں غم گرچہ دشمن ہو گیا ہے آسمان اپنا
مگر یا رب نہ ہو نامہرباں وہ مہربان اپنا

وہ (۴) اپنے گھر سے آٹھ میل دور فارسی کی تعلیم کے لئے سنادالملک آغا شوشتری کے گھر جاتے ایک دن فارسی میں یہ شعر کہا:

بسان سایۂ نصف النہارم پیش پا افتد
اگر خورشید محشر را نظر بر داغ ما افتد

اس کے بعد امجد نے اردو اور فارسی شاعری شروع کر دی فارسی کلام ترک علی شاہ قلندر ترکی کو بتلایا اور اردو کلام کیلئے حبیب کنتوری سے مشورہ کیا۔

۱۳۲۴ھ میں سو (۱۰۰) رباعیات جمع ہو گئیں تو امجد کے ایک دوست ظفر یاب خان نے شمسی پریس آگرہ میں طبع کیا اور کتابیں تبصرہ کیلئے بھجوائیں۔ ان رباعیات پر تبصرہ کرنے والوں میں علامہ عمادی، علامہ اقبال، وحید الدین سلیم، سید سلیمان ندوی وغیرہ کی رائیں بہت اہمیت رکھتی ہیں۔ غلام قادر گرامی نے یہ رباعی لکھی:

جواب سرمد

امجد برباعی ست فرد امجد
کلک امجد کلید گنج سرمد
گفتم کہ بود جواب سرمدؒ امروز
روح سرمد بگفت امجد امجد

۱۷، ۱۸ سال کی عمر میں شادی بھی ہو گئی اور ایک لڑکی اعظم النسا پیدا ہوئی ۱۹۰۸ مطابق ۱۳۲۶ھ میں رود موسیٰ جسکے ساحلوں پر حیدر آباد واقع ہے شدید طغیانی آئی جس میں امجد کا خاندان ماں، بیوی اور بیٹی بہہ گئے۔ حسن اتفاق سے امجد بچ گئے۔ مطبوعہ رباعیات کے نسخے بھی اسی طغیانی کی نذر ہوئے۔ اس طغیانی کے بارے میں حضرت امجد نے جو مسدس لکھا

ہے وہ اتنا اندوہگین دلدوز اور متاثر کن ہے کہ کوئی قسی القلب شخص بھی بغیر آنسو بہائے پڑھ نہیں سکتا۔ زوال مستعصم اور ایوان مدائن پر جو مرثیے لکھے گئے ہیں وہ بھی ایسے ہی اثر انگیز ہیں لیکن امجد کی نظم قیامت صغریٰ اس لیے زیادہ درد بھری ہے کہ وہ آپ بیتی بیان کرتے ہیں۔ اس کے بعد امجد نے چھ سال حالت تجرد میں گزارے۔ ان کے استاد علامہ نادر الدین نے اپنی صاحبزادی جمال النساء کو اُنکے عقد میں دے دیا۔ وہ محترمہ بھی عالم فاضل تصوف و عرفان کا علم رکھنے والی قابل خاتون تھیں۔ انھوں نے امجد کی زندگی کو بہت متاثر کیا۔

امجد کی رباعیوں کی تین جلدیں شائع ہوئیں ان کے کئی ایڈیشن نکلے لیکن ان کی دوسری کتابوں میں جگہ جگہ رباعیاں اور قطعات ہیں حصہ نظم کی کتابیں ریاض امجد دو حصوں میں خرقہ امجد، نذر امجد اور حسن بلال ہیں۔ نثر میں جمال امجد، حکایات امجد، حج امجد، ایوب کی کہانی اور میاں بیوی کی کہانی ہیں۔ ریاض امجد میں حمد، نعت اور تصوف پر نظمیں، مخمس اُردو اور فارسی تضمینیں اور غزلیں ہیں۔ امجد نے مرزا عبدالقادر بیدل، مولانا عبدالرحمان جامی اور حسن سجزی کی غزلوں کی تضمین کی ہے۔ حسن کی غزل کا مطلع:

مظہر اعجاز آمد نرگس جادوی تو
جلوۂ ذات احد دارد قد دلجوی تو
سورۃ والشمس اشارۃ می نماید سوی تو
ای کہ شرح والضحیٰ آمد جمال روی تو
نکتہ واللیل وصف زلف عنبر بوی تو

مرزا عبدالقادر بیدل کی غزل کا مطلع ہے:

بگذر ز پیرہن کہن بدرش کن و بکفن در آ
تو بہ غربت ای دل ناسزا چہ فتادہ بوطن درآ
بجمال تن چہ نظر کنی بخیال جان ہمہ تن در آ
ستم است اگر ہوست کشد کہ بہ سیر سرو سمن درآ

تو ز غنچہ کم نہ دمیدہ در دل کشا بہ چمن درآ

جامی کی غزل کا مقطع ہے:

ای چارہ ساز بیکسان ای مایۂ ہر آرزو

ای منزل گم کردہ رہ ای مقصد ہر جستجو

از دست دادہ دامنت امجد نگردد سو بسو

جامی کہ دارد باتو خو ہرگز نتابد باتو رو

گر خود نہی برفرق او تیغ ہلاک ای نازنین

اُردو کی دو رباعیاں پیش ہیں جس سے امجد کی شاعری کے موضوع یعنی تصوّف، اخلاق، قرآن و حدیث کا اظہار ہوتا ہے۔

سہتے ہوئے ظلم و ستم و جور جیو

تکلیف ہو، رنج ہو، بہر طور جیو

جب شدت درد سے تڑپ اُٹھتا ہوں

کہتی ہے اجل اور جیو اور جیو

انا عرضنا الامانۃ، ۔۔۔ انہ کان ظلوما جھولا

اس کی تشریح حضرت امجد نے اپنی ایک رباعی میں اس طرح کی ہے:

اس سینے میں کائنات رکھ لی میں نے

کیا ذکر صفات ذات رکھ لی میں نے

ظالم سہی، جاہل سہی، نادان سہی

سب کچھ سہی تیری بات رکھ لی میں نے

امجد کے کلام میں درد اثر، سوز انسانیت کی قدریں اور مذہب سے لگاؤ اسلئے پیدا ہوا ہے کہ جب وہ چالیس دن کے تھے یتیم ہو گئے۔ ماں نے بڑی مشکلوں سے غربت میں زندگی گذاری۔ اقامتی خیراتی مدرسے میں ابتدائی تعلیم حاصل کی اور اعلیٰ تعلیم کے حصول کے لیے دارالعلوم میں جب شریک ہوئے تو فاقے بھی کرنے پڑے۔ لیکن حصول علم کا دامن نہیں چھوڑا اور بہت بڑے عالم اساتذہ سے اپنی تعلیم کی تکمیل کی اس کے بعد بیس روپے جیسی

حقیر تنخواہ پر مدرسی پر مامور ہوئے۔ طفیلانی میں خاندان کو بہتا دیکھا اور اپنے جگر کو پارہ پارہ ہوتا ہوا دیکھا۔ تئیس سالہ نوجوان کی رباعیوں پر جو رائیں آئیں اُنہوں نے بھی ان میں نخوت اور غرور پیدا ہونے نہیں دیا بلکہ وہ اور زیادہ خاکسار محسوس ہونے لگے۔ مولانا مناظر احسن گیلانی نے لکھا ہے (۵) (اوّل سے آخر تک) حضرت امجد کی شاعری صرف حقائق صادقہ اور معارف حقّہ کے اردگرد گھومتی رہی۔ جوش ملیح آبادی نے لکھا "جب میں امجد کی رباعیاں پڑھتا ہوں اور سنتا ہوں تو جھوم جھوم جاتا ہوں۔ یہ امجد کی شاعرانہ عظمت کا سب سے بڑا ثبوت ہے کہ میں بھی اُن کے اشعار پر وجد کرتا ہوں"۔

حیدر آباد کے مشہور علمی ادارے، ادارۂ ادبیات اردو نے ۱۹۵۵ء میں امجد کی ڈائمنڈ جوبلی منائی تھی اور اس میں مشہور علماء نے مقالے پڑھے تھے یہ مقالے ماہنامہ سب رس ادارۂ ادبیات اُردو کے خاص شمارے میں شائع ہوئے۔

امجد کا کلام تقریباً نصف صدی تک قوالی کی محفلوں میں پیش کیا جاتا رہا۔ ایک دو قوال تو اُن کے کلام کے حافظ تھے اور رات رات بھر اُنکا کلام پیش کر کے حاضرین کو وجد میں لاتے تھے۔ اکثر یہ بھی ہوتا کہ حضرت امیر خسرو کی غزلوں سے قوالی کی ابتداء ہوتی اور اس کے بعد امجد کا کلام پیش ہوتا امجد صوفی تھے رشد وہدایت کا سرچشمہ بھی تھے زاہد شب زندہ دار بھی تھے اسلئے مختلف قسم کے حضرات انکی محفل میں حاضر رہتے۔ ایک وقت اُنھوں نے ایک رباعی بطور وظیفہ پڑھنے کے لئے کہا۔ رباعی یہ ہے:

کریما بر گنہ گاران کرم کن
بحسنینؑ و بتولؑ و شاہ مردان
بحق ہر دو گیسوی محمد (ص)
بلای دو جہان از ما بگردان

فرماتے تھے کہ یہ رباعی بارگاہ رسالت میں مقبول ہوئی ہے اس بشارت پر اُنھیں فخر تھا امجد نے گیارہ شوال ۱۳۸۰ھ مطابق ۲۹ مارچ ۱۹۶۱ء کو رحلت کی اور درگاہ شاہ خاموش میں مدفون ہوئے۔ راقم نے تاریخ کہی۔ تاریخ رحلت سہ بار پڑھیئے اللہ باقی من کل فانی۔

۴۶۰×۳=۱۳۸۰ھ۔

یہاں چند رباعیاں پیش کی جاتی ہیں:

قائم بعبادت تو کہسار بدشت
معروف رکوع و سجدہ اشجار بدشت
دریا ز حباب سبحہ درکف دارد
انگشت شہادت است ہر خار بدشت

اُمّیِ لقبی

نقش ست بدل ولای اُمّی لقبی
جانم شدہ مبتلائی اُمّی لقبی
جز اُمّیِ اُمّی ورا ذکر نہ بود
اُمّی و اَبی فدای اُمّی لقبی

ای آنکہ خیال تست پیدا در دل
آثار محبّتت ہویدا در دل
دانی کہ چہ شد سیاہی سایہ تو
درچشم سواد شد سویدا دردل

اللہ نور السموات والارض
اللہ تعالیٰ زمین و آسمان کا نور ہے

گہہ دیدۂ ترچشم بدوزد بردل
گہہ چشم ہمی نہد بہ چشم تر دل
گفتم کہ کجاست آخرآن پردہ نشین
دل گفت بچشم چشم گفت اندر دل

انی اعلم مالا تعلمون
یعنی خدا سب جانتا ہے تم کچھ نہیں جانتے

بیرون ازحد خویش رفتن ندہند
در وادی ہولناک خفتن ندہند

چیزیکہ بجہد ہم نیاید در دست
شمعیست کہ طفل را گرفتن ندہند

تونگران بی فیض

از دست بخیل زرفتادن معلوم
از بطن عقیم طفل زادن معلوم
ازدون منشان کاروائی مشکل
از ناخن پاگرہ کشادن معلوم

بد خصلت

ناداں بہ شنا در تہ گرداب رود
خود سر بی رہ چوتیر پرتاب رود
بد خو از وعظ بیش غفلت ورزد
از جنبش مہد طفل در خواب رود

حواشی

۱ــ جمال امجد، نقوش، شخصیات نمبر، جلد اوّل، لاہور
یادگار امجد
۲ــDiglot Calendar ہفت و پنجاہ سالہ جنتری جلد اول تا ۱۹۳۵ء تا ۱۸۸۹ء مطابق
۱۲۹۶ھ سے ۱۳۳۴ھ تک
دوشنبہ ۶ رجب ۱۳۰۳ھ ۱۳ اپریل ۱۸۸۶ء
جمعہ ۶ رجب ۱۳۰۴ھ ۱ اپریل ۱۸۸۷ء
سہ شنبہ ۶ رجب ۱۳۰۵ھ ۲۰ مارچ ۱۸۸۸ء
شنبہ ۶ رجب ۱۳۰۶ھ ۹ مارچ ۱۸۸۹ء
۳ــ امجد سے شاذ تک
۴ــ ماہنامہ سب رس خاص شمارۂ امجد نمبر
یادگار امجد مضمون ڈاکٹر زور
۵ــ ماہنامہ سب رس، خاص شمارہ، امجد نمبر، یادگار امجد

کتاب هایی که برای معرّفی دریافت شد

فارسی:

۱- سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، از عزیز دولت آبادی، موقوفات دکتر محمد افشار یزدی - شماره ۲۸ - چاپخانه دانشگاه تهران - چاپ اوّل - ۱۳۷۰هـ .ش

۲- دیوان حافظ-(نسخه شاهان مغلیه) - خدا بخش اورینتل پبلك لائبریری پتنه. هند

اردو:

۱- انوار الحق، از شیخ عبدالمقصود محمد سالم، ناشر پیر بهاؤالدین هاشمی سهروردی جامعه ظفریه، پیر هاؤس، مرید کے (شیخوپوره)

۲- اشرف المومنین، ابوالمنصور سرمدی، اشرفی برادران، اشرفی چوك، مریدکے (شیخوپوره)

۳- انوار الصیاٗم، از محمد منشا تابش قصوری، رضا اکیڈمی، لاهور

٤- اغثنی یارسول الله، مرتبه مولانا محمد منشا تابش قصوری، مکتبه الحبیب، کوتلی، پیر عبدالرحمن-لاهور ۹

۵- آئینه تاریخ، از مختار احمد، مکتبه اشرفیه، مریدکے (شیخوپوره)

٦- تمہارے اسلاف اور تم از مولانا نسیم القادری البستوی، رضا اکیڈمی، لاهور، سال ۱۹۹۲م

۷- محاسن کنز الایمان، از ملك شیر محمد خان اعوان، مدرسه غوثیه خواتین اسلامیه، مریدکے

۸- گلدسته مثنوی، ترتیب و ترجمه مولانا مفتی جلال الدین احمد امجدی، نذیر سنز پبلشرز، ٤٠-اے اردو بازار، لاهور

۹- محراب و مضراب، زیر اهتمام، جوش میموریل کمیٹی، اسلام آباد

۱۰-کربلا کے چراغ. از سید سلمان رضوی، کامران پبلشرز - اسلام آباد

۱۱-چهلنی کی پیاس، از محب عارفی، ایجوکیشنل پریس پاکستان چوك کراچی، ۱۹۹۲م

۱۲- نقد اقبال حیات اقبال میں، ڈاکٹر تحسین فراقی، بزم اقبال، ۲، کلب روڈ، لاهور

۱۳-بیابان جنون، از پروفیسر سیّد امداد علی شاه صفدر، مکتبه رضویه گول چوك، اوکاڑه

۱۴-تصوف برصغیر میں، جنوبی ایشیای ملاقاتی سیمینار منعقده ۱۹۸۵ء کے مقالات، خدا بخش اوریئنٹل پبلک لائبریری - پٹنہ

۱۵-مرجز المنطق، تالیف سیّد صادق شیرازی، ترجمہ ذوالفقار علی زیدی، دائرۃ التبلیغ اسلامی استوریان - کراچی

۱٦- احادیث قرآن، تالیف قدرت الله حسینی شاہ مرادی، الحرمین، پبلیکیشنز پاکستان، کراچی ۱۹۹۲م

۱۷- رسول(ص) کی وصیت ابوذر غفاری کے نام، ترجمہ سیّد ذوالفقار علی زیدی، الحرمین پبلشرز پاکستان، کراچی ۱۹۹۲م

۱۸- حسین (ع) کے سوگ میں، از سیّد حسن شیرازی، الحرمین پبلشرز پاکستان، کراچی

۱۹-انوار عصمت، از آیة اللّٰہ حسین مظاهری، الحرمین پبلشرز پاکستان، کراچی، ۱۹۹۲م

English:

1- Islam in the Sub-Continent by Mr. Ali Ashraf,1992.

مجله هایی که برای دانش دریافت شد

فارسی:

نشر دانش، شماره اوّل، آذر و دی ۱۳۷۱، تهران، خیابان دکتر بهشتی، خیابان پارك شماره ۷۵، مرکز نشر دانشگاهی

اردو:

۱- الفجر، ماهنامه، پوسٹ بکس نمبر ۲٤۸۲ - کراچی، ج/٤، ش/۸، اپریل ۱۹۹۳م

۲- اخبار اردو، ماهنامه، مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ج/۱۰، ش/٤، اپریل ۱۹۹۳م

۳- فیض، ماهنامه، خانقاه فضلیه، شیر گڑهـ(مانسهره)، ج/۹، ش/۱۲، اپریل ۱۹۹۳م

٤- همدرد صحت، همدرد فاؤنڈیشن پاکستان، همدرد ڈاك خانه، ناظم آباد، کراچی، ۷٤٦۰۰، اپریل ، ۱۹۹۳ ج/٦۱، ش/٤

۵- المعارف، ماهنامه، المصطفی هاؤس ۹/۲، آصف بلاك، اقبال ٹاؤن، لاهور، مارچ ، ۱۹۹۳م ج/٤، ش/۳

٦- المجلس، ماهنامه، ۱۵ نور چیمبرز، گنپت روڈ، لاهور، مارچ ۱۹۹۳، ج/۵، ش/۳

۷- تحریك، دوهفتگی ، ۳٦۵ ایم ماڈل ٹاؤن، لاهور، ۱٦ مارچ تا ۳۱ مارچ ۱۹۹۳م، ج/٤، ش/۵ تا ۱۰

۸- القائم، ماهنامه، اتوکی اعوان، باناپور، لاهور، مارچ ۱۹۹۳م، ج/۵، ش/۲۰۲

۹- خواجگان، ماهنامه، دفتر خواجگان، ۱۰۹ کالج روڈ، جی او آر ۲، لاهور، مارچ ۱۹۹۳م ج/۲۳ ، ش/۳

۱۰- المبلغ، ماهنامه، محمدیه پبلیکیشنز، دار العلوم محمدیه، سرگودها، مارچ ۱۹۹۳م، ج/٤۰، ش/۳

۱۱- سبیل هدایت، ماهنامه، بزم ندائے مسلم پاکستان، ۲/۸ - بی - I ٹاؤن شپ لاهور، مارچ ۱۹۹۳م، ج/٤، ش/۳

۱۲- درویش، ماهنامه، ٥٤ عبدالکریم روڈ (قلعه گوجر سنگهه)، لاهور، مارچ ۱۹۹۳، ج/۵، ش/۳

۱۳-مصباح القرآن، ماهنامه، ۱۰-گنگارام بلڈنگ، شاهراہ قائداعظم، لاهور، مارچ ۱۹۹۲م، ج/۵، ش/۲

۱۴-معارف، دار المصنفین، شبلی اکیڈمی، اعظم گڑه (هند)، مارچ ۱۹۹۲، ج/۱۵۱، شماره ۲

۱۵-شمس الاسلام، ماهنامه، مجلس مرکزیه حزب الانصار، بهیره ضلع سرگودها، ش ٤، ٥/ج ٦٧، اپریل، مئی ۱۹۹۳م

۱٦-اکرام المشائخ، سه ماهی، خانقاه عالیه چشتیه - ڈیره نواب صاحب ضلع بهاولپور، جنوری تا مارچ ۱۹۹۳م ش ۱/جلد ۲

۱۷-سب رس، ماهنامه، اداره ادبیات اردو، پنجه گٹه، حیدر آباد، هند

۱۸-منادی، دو هفتگی، پست بکس نمبر ۹۲۸، راولپنڈی

انگلیسی:

1- Journal of the Research Society of Pakistan, University of the Punjab, Lahore, April,1993, Vol. xxx, No.2

2- Pakistani Literature, The Pakistan Academy of Letters, Islamabad, Vol.1, No.2,1992-93.

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

فارسی:

۱- حاج ملا هادی سبزواری	دکتر حسین رزمجو	مشهد - ایران
۲- پزشك شاعر	دکتر علی رضا نقوی	اسلام آباد
۳- ماهر القادری	دکتر محمد ریاض خان	اسلام آباد

اردو:

۱- فروغ فرخ زاد نئی انسان کی تلاش میں	ڈاکٹر عارف ایوبی	لکھنو - هند
۲- حبل المتین	ڈاکٹر اسد اریب	ملتان
۳- فارسی تذکره نویسی کا ارتقاء	پروفیسر سیّد امداد علی شاه صفدر	اوکاڑا
٤- فارسی اصناف شعر کا ارتقاء	پروفیسر سیّد امداد علی شاه صفدر	اوکاڑا
٥- علمای امامیه کا سندھ میں علمی ذخیره	محمد پنهل دابر	سکھر

English:

1- Khawja Ziauddin Barani, by S.M. Imamuddinn, Karachi.

2- Josh Malih Abadi, by Prof. Maqsood Jafri, Rawalpindi.

3- Allama Iqbal as a Literary critic, by Dr. M.Riaz Khan, Islamabad.

درست نامه شماره ۳۲

صفحه	سطر	درست
۵	۱۱	۱۴۳
۱۱۶	۳	توران
۱۱۸	۱۶	پرشکسته
۱۲۱	۳	آموزش
۱۵۳	۱۶	جلوۂ کشمیر
۱۵۵	۳	او
۱۷۷	۴	مسلمانی
۲۱۲	۲۳	ز طبعم
۲۱۳	۷	با یکی
17	24	Caliphate
18	9	Ethics
19	10	Taken

MRS. SAROJINE NAIDO.
(M.R.)

THE NIGHT OF MARTYRDOM

Black-robed, bare-footed, with dim eyes that rain
Wild tears in memory of thy woeful plight,
And hands that in blind, rhythmic anguish smite
Their blood-stained bosoms, to a sad refrain
From the old haunting Legend of thy pain,
Thy votaries mourn thee thro, the tragic night
With mystic dirge and melancholy rite
Orying to thee Husain! Ya Husain!
Why do thy myriad lovers so lament?
Sweet saint, is not thy matchless martyrhood
The living banner and brave covenant
Of the high creed the prophet did proclaim
Bequeathing for world's beatitude
Th'enduring loveliness of Allah's name!

7'- ایضاً ص ۱۹

8'- ادبیات کلاسیك فارسی. شماره ٤. شاهنامه فردوسی. جلد دوّم. ص :٤٣

9'- ایضاً: ص ٤٧

10'- ادبیات کلاسیك.فارسی. شماره٤. شاهنامه فردوسی. جلد دوّم. ص :٤٤

11'- خلاصه شاهنامه فردوسی. بانتخاب حضرت اشرف آقای میرزا محمد علی خان فروغی. ص :٢٢

12'- ادبیات کلاسیك.فارسی. شماره٤. شاهنامه فردوسی. جلد دوم. ص :٤٢

13'- ایضاً ص :١٣

14'- خلاصه شاهنامه فردوسی. بانتخاب حضرت اشرف آقای میرزا محمد علی خان فروغی . ص :١٧

15'- ایضاً. ص : ٢٦

****

بـدو گفت "پرد خته کن سر زباد   کـه جـز مرگ را کس ز مادر نزاد

جـهـان دار پیش از تو بسیار بود   کـه تخت مهی را سـزاوار بـود

فـراوان غـم و شـادمـانی شـمـرد   چو روز درازش سر آمد بمرد(١٤)

Hakim Abul Qasim Firdausi is also a poet-philosopher. He has been popular in Iran and abroad for not less than a millennium. His popularity, inter alia, reposes on the unique philosophy he has expounded in which the Muse explains the metaphysics of kingship. He says that an ordinary man can come up to the level of a king by means of his sheer noble efforts. His philosophy strikes a severe blow at the hackneyed Divine Rights of Kings and on the contrary, promulgates:

فـریـدون فـرخ فـرشـتـه نـبـود   ز مـشـك و ز عنبر سرشته نـبـود

بـه داد و دهـ ش یـافـت آن نـیـکـوئـی   تو داد و دهش کن فریدون توئی(١٥)

References

-1' ادبیات کلاسیك فارسی. شماره ٤. شاهنامه فردوسی جلد هفتم .ص ٢٥٢

-2' کلیات سعدی، علی فروغی و عباس آشتیانی. چاپ سوم. گلستان ص: ٨

-3' The Way of Poetry. Pay John Drink water, P.224

-4' The Holy Quran, Surah XI:-46

-5' Mathew Arnold. By Lionel Trilling, P.192.

-6' خلاصه شاهنامه فردوسی. بانتخاب حضرت اشرف آقای میرزا محمد علی خان فروغی. ص ١٤

The scope of the Shahnameh of Firdausi is not confined only to a book of verse. It serves as a valuable document to explore the social life of the ancient Iranians. Therefore, in the realm of Iranian studies the Shahnameh is looked upon as a work of prime importance. In the story of Zahak, the savant of Tus clearly points out that the ancient Iranians were vegetarians and they never used to slaughter animals. Animal slaughter was unthought of during those days in Iran. Perhaps Sadiq Hedayat, the renowned fiction writer of modern Iran while writing the book Fawaid-e-Geyah Khori must have been guided by his ancient Iranian instinct. Firdausi enlightens his readers about the food-habits of the ancient Iranians in the following beautiful couplets:

فراوان نبود آن زمان پرورش　　که کمتر بد از کشتنیها خورش

جز از رستنیها نخوردند چیز　　ز هر چز زمین سربر آورد نیز(۱۳)

The epic of Firdausi has been aptly called the Shahnameh or the book of kings. Had he been simply a poet without commitment, he would have extolled the kings and would have connived at their short-comings. But his belleslettres reveals his image of a committed poet, making the kings aware of their high - handedness and censuring them to improve morally. He has Zeerak and Kaveh as his mouth-pieces to remind Zahak of his heinous deeds which are unbecoming of a king. Firdausi repeatedly reminds Zahak of his unpardonable crimes. The poet makes him realize the vanity of the world and mortality of man. Every section of the Epic ends on a didactic note. The couplets just following the death of Mirdas and Jamsheed are examples in point. The speech of Zeerak, the wise priest further illustrates the point in question:

effortless manner Firdausi gives a picturesque account of the Darafsh-e-Kaveyani in the following couplets:

چون پوست بر نیزه بردید کی　　به نیکی یکی اختر افگند پی

بیار است آن را به دیبای روم　　ز گوهر برو پیکرو زرش بوم

فروهشت از او زرد و سرخ و بنفش　　همی خواندش کاویانی در فش

بر آن بی بها چرم آهنگران　　بر آویختی نو به نو گوهران

ز دیبای پرمایه و پر نیان　　بر آن گونه گشت اختر کاویان

که اندر شب تیره خورشید بود　　جهان را از و دل پر امید بود(۱۱)

The sun has been as object of worship in the ancient civilizations, for it shines on rich and poor alike. The Egyptians, like the Hindus, used to worship the Sun god, Re. The ancient people regarded the sun as a powerful manifestation of nature which had been too beneficial to human life in several ways. The sun-rise is a day to day phenomenon which goes unnoticed by a large number of late risers in large metropolitan cities. But the lovers of nature painstakingly visit hill-resorts with a point to witness sun-rise. It is an amazing scene which fills the beholder with a divine joy and remains with him as an ever-lasting memory. Firdausi who takes great pride in calling himself the repository of the ancient Iranian civilization, presents brilliant pictures of sun-rise in his Shahnameh. He observes that the sun dispels darkness and rediates light in the earth. By the grace of the sun, the earth appears jubilant and young:

چورخشنده خورشید شد بر سپهر　　بیآراست روی زمین را بمهر(۱۲)

Poles apart, the young Sohrab is guided by the motive of changing the panorama of Central Asia for his personal gains. He is only interested in perpetuating his imperialist designs to subjugate the big and small kingdoms of Asia to himself and to see his parents crowned as Grand Monarches.

به رستم دهم گرز واسب و کلاه   نشانمش بر گاخ کاؤس شاه

بگیرم سر تخت افراسیاب   سر نیزه بگذارم از آفتاب

ترا بانوی شهر ایران کنم   بچنگ یلان جنگ شیران کنم

چو رستم پدر باشد و من پسر   نماند به گیتی کسی تاجور

چو روشن بود روی خورشید و ماه   ستاره چرا بر فروزد کلاه(. ۱)

The epic poem is also significant in the annals of Persian literature of Darafsh-e-Kaveyani. While revolting against the tyrannies of Zahak, Kaveh the blacksmith had made a flag out of a piece of hide which he used to wear as his apron. With the passage of time, the flag, bedecked with precious jewels, remained the national flag of Iran till the fall of the Sassanians at the hands of the Arabs. In the Shahmameh, the standard is not construed simply as the national emblem of the Pre-Islamic Persia but stands for revolt against injustice. It is a banner which arouses hopes for a better future.

Firdausi has been accredited with instituting durable and rich traditions in Persian poetry. The tradition of Darafsh-e-Kaveyani is one of them which has come down to us in Persian literature through the Shahnameh. In an

Faridoon is one of the greatest kings of the ancient Iran depicted in the Shahnameh. Though Firdausi has used identical strokes in painting the youth of Faridoon and Sohrab on the canvas but he assiduously places them in juxtaposition. Faridoon is docile and keeps a low profile before his mother Faranak:

بر مادر آمد پژوهید و گفت   که "بگشای بر من نهان از نهفت

بگو مر مرا تا که بودم پدر   کیم من به تخم از کدامین گهر؟"(۷)

Whereas Sohrab is rash, wild and rude in his behavior towards his mother Tehmineh:

بر مادر آمد بپرسید از وی   بدو گفت گستاخ با من بگوی

ز تخم کیم و ز کدامین گهر   چه گویم چو پرسند نام پدر

گرین پرسش از من تو داری نهان   نمانم ترا زنده اندر جهان(۸)

The former is destined to become a king and inaugurate a glorious era in the history of Persia, whereas the latter is an ill-fated youth who is to die at the hands of his father, Rustam. Moreover, Faridoon is created by Firdausi for a noble cause of eradicating evil from the earth. In the Shahnameh, it is seen that Faridoon annihilates the evil, tyranny and despotism of Zahak and instead establishes a kingdom of law and order, in other words an ideal society:

که گر اژدها را کنم زیر خاک   بشویم شما را سر از گرد پاک

جهان را همه سوی داد آورم   چو از نام دادار یاد آورم(۹)

Kaveh, the blacksmith, made fiery speeches against the despotism of Zahak in public. He induced people to come under his banner and rebel against the tyrannical rule of the serpent-king. People from all walks of life rallied round the banner of Kaveh which came to be known as <u>Darafsh-e-Kaveyani</u> in Persian literature. They stood shoulder to shoulder to fight the lawlessness of Zahak. They chose Faridoon to lead them in their revolt against the tyrant. In this war between the good and the evil or light and darkness, the former prevailed over the latter. Faridoon killed Zahak and marked end of most unpopular and inglorious rule in Persian mythology. After that, Faridoon revived the glory of Iran which had eclipsed eversince Jamsheed proclaimed himself to be a god.

Zahak symbolizes evil, injustice and tyranny on the one hand and an ignoble son of a noble father on the other. Firdausi had carefully taken the stock of human society and introduced in his Shahnameh a prototype of Noah's son. Noah's son ridiculed his father for building a huge ship to rescue the faithful from the impending Deluge. Even than, the magnanimous prophet prayed to God to deliver his son from evil and his wrath. But Almighty commanded Noah not to pray for the unworthy son and openly told him that he was not of his house-hold (4) As rightly pointed out by Mathew Arnold, "Literature is a criticism of life"(5). So in the Shahnameh too, Firdausi is sceptical of father-son relations and frowns upon those sons who by their brutal treatment of their father disgrace themselves. The poet euphemistically disowns and disinherits such progenies:

بخون پدر گشت همداستان   ز دانا شنیدم من این داستان

که فرزند بد گر بود نره شیر   بخون پدر هم نباشد دلیر

مگر در نهانی سخن دیگر است   پژوهنده را راز با مادر است

پسر کو رها کرد رسم پدر   تو بیگانه خوان و مخوانش پسر(٦)

Conscientious people went into hiding and nobody dared to speak out even a monosyllable of truth or virtue.

One night Zahak dreamt that he was being killed by a youth. The dream made him perturbed. He called an assembly of the learned to interpret it. But none had the courage to explain it honestly. At long last, a wise priest named Zeerak ran the risk of his life by spelling out that His Majesty would be killed at the hands of Faridoon who would soon be born.

The dream turned into reality. Zahak in pursuit of Faridoon, killed his father and the mother - cow on whose milk he was subsisting. After a wild goose chase, the merciless Zahak designed a treacherous plan to win favorable public opinion. He passed a declaration to effect that he had wronged nobody in his kingdom and that he had always administered justice. The noblest of his court signed and stood witness to it. Against this back-drop, Kaveh, the blacksmith entered the royal court and severely flayed the king for the prevalent anarchy and killing his seventeen sons and keeping his only surviving son captive to feed the serpents. He exhorted the king to release his son who was the only support to the aging father. Zahak released his son and in turn demanded him to sign the declaration. Kaveh did not yield to him and was bold enough to rebuke the signatories to the declaration. Having rejected it, he walked out of the imperial court with his son.

By the time, Faridoon had grown up tall and handsome and had learnt from his mother Faranak about the tyrannies perpetuated on the people by Zahak. He became determined to bring an end to his barbarism.

Shahnameh, the story of Zahak comprises 600 couplets. Placed between the stories of Jamsheed and Faridoon, it provides nucleus for the Shahnameh to evolve into a voluminous book of 60,000 couplets. Zahak is the most dreadful character in the Shahnameh, nay in the entire Persian literature.

Being the unworthy son, he killed his father Mirdas, the king of Arabia, in collusion with the Devil. Thereafter the Devil appeared before him in the garb of a seasoned chef and regaled him with the most delicious dishes. In recognition of his service, he asked the Devil to pray for a reward. The Devil begged His Majesty to allow him to kiss his shoulders, which was apparently a mark of great honour. It was granted. The Devil kissed his shoulders and vanished away, following which two deadly serpents sprang up from Zahak's shoulders and made him restless for weeks together. The Devil again appeared but this time as a physician and recommended human brain for the serpents of Zahak. It became customary that every day two young men were killed and the serpents were fed on their brain, which in turn gave relief to the king.

The news of the serpent-king spread like wild fire across Arabia and struck terror in the neighbouring kingdoms. Zahak, the Devil incarnate, cracked down upon Persia and took the kingdom of Jamsheed by storm. The cruel Zahak intercepted hapless Jamsheed and cut him into two halves with a saw. Thus, ended the Seven Hundred Year's rule of Jamsheed out of which the Iranian civilization had evolved.

The reign of terror unleashed by Zahak continued unabated. Evil and injustice were rampant in his kingdom.

BY: SYED AKHTAR HUSAIN
JAWAHAR LAL NEHRU
UNIVERSITY NEW DEHLI

TOWARDS UNDERSTANDING FIRDAUSI; THE STORY OF ZAHAK

Since the dawn of civilization, imposing monuments ad been built but they could not survive the ravages of me. Their ruins do not bespeak the glorious past but shed ars on their present plight. Firdausi had also built a mighty erary edifice and prophesied that it would remain intact for l time to come. Besides, he had also claimed that the work ould immortalize the name of its creator. This is his onumental work the Shahnameh:

نمیرم از این پس که من زنده ام   که تخم سخن را پراکنده ام(۱)

'he trend, Firdausi had set in Tus, centuries later cast its owerful impact on Saadi of Shiraz whose following lines cho the wording of Firdausi:

بچه کار آیدت ز گل طبقی   از گلستان من ببر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد   وین گلستان همیشه خوش باشد(۲)

The Shahnameh is an ocean of epic poems wherein ne finds, "full many a gem of purest ray serene" or a garden f poetry in which, "full many a flower is born to blush"(3) - sight to behold at. Among the famous episodes of the

"Rubaiyat-e-Wahid" contains persian quatrains. A copy of this book has also been kept in the Dhaka University Library.

"Sarf-e-Wahidi" contains Persian etymology.
"Nahv-e-Wahidi" deals with Persian syntax.
Wahid wrote these two books in 1860 when he was a teacher in the Anglo-Persian Department of Calcutta Madrasah. He wrote it for the benefit of his students. "Sarf-e-Wahidi" was published in 1862 from "Mazharul Ajayab Press", Calcutta. It contains 377 pages. A copy of this book is kept in Dhaka University Library. The book includes an introduction written by Maulana Wahid himself.

His other writings are "Tarikh-i-Calcutta", "Shakh-e-Marjan", "Taj-e-Sukhan", "Sukhan-e-Mauzun", Tuhfatul Haaj, "Mansha-at-e-Wahidi", and "Jawahir-e-San'ai",

Referances

1. Maulana Abdus Sattar, Tarikh Madrasa-e-Aalia. (Imdadiah Library, Dhaka, 1959), P. 198.
2. Preface to Diwan-e-Wahid, P. 4 & 5.
3. Ibid., P. 9
4. Ibid., P. 11
5. Tarikh Madrasha-e-Aalia, P. 198.
6. Syed Ikram Ahmad, Road-e-Kausar (Firozsons, Lahore. 1968), P. 631.
7. Abdus Salam Khorshid, Sahafat Pak-o-Hind Main (Majlis Tarraqi-e-Urdu, 1963), P. 37
8. Diwan-e-Wahid., P. 14.
9. Tarikh Madrasah-e- Aalia., P. 198.
10. Diwan-e-Wahid., P. 15.
11. Mohammad Enamul Haq, Abdul Latif his Writings and Related Document (Samudra Praka shoni. Dhaka. 1968), P. 2.

objectives were to bring about the well-being of the people of India, particulary the Muslims. It wanted to forge unity among the Muslims and to put forward their grievances. At that time the Christian Missionaries were busy casting aspersions on Islam. The principal aim of the Anjuman was to counter these charges and to establish the righteousness and glory of Islam. It is difficult to determine how long the Anjuman continued in existence. Probably the Anjuman was dissolved upon the formation of "Mohammadan Literary Society" by Nawab Abdul Latif on 2nd April, 1863. "Mohammadan Literary Society also has a historical significane as an organisation to promote national awakening among the Muslims. Maulana Wahid was all along closely connected with the Society and its other activities.

Maulana Wahid was a good writer and a poet. He has left behind some literary works which are as following:

"Diwan-e-Wahid" is a collection of his Persian ghazals, It was published in 1891 from "Rahmani Press", Calcutta.

"Tahrirat-e-Wahidi" contains articles which Maulana Wahid had read at different sessions of the "Mohammadan Literary Society" founded by Nawab Abdul Latif.

The editor of the "Calcutta Journal", Mr. Marshman, had written a book entitled "History of Bengal" which Maulana Wahid rendered into Persian and named it "Tawarikh-e-Bengala" in 1853. This six hundred & ninety-one page book was published from "Sultanul Akhbar Press", Calcutta. A copy of this book has been kept in the Dhaka University Library.

eminent Muslim leders of Calcutta and neighbouring localities, this Socio-political organisation came into being in Calcutta on 6th may, 1855. On that date the preparatory meeting of the Anjuman was held at Taltola, in the residence of Maulavi Shamsul Huda Mazhar Hanafi, son of Qazi Ghulam Sobhan. The meeting was presided over by the chief Qazi of Calcutta, Maulavi Abdul Bari (d. 1877). At the meeting an inaugural address was read in Persian by Maulavi Wahid. In his address he explained the objectives behind the formation of the Anjuman and at his suggestion it was named "Anjuman-e-Islami". It was the first All-India political organisation for the Muslims. On 24th July, in the same year a general meeting of the Muslims was held at Calcutta Town Hall where the establishment of the Anjuman and its constitution were ratified. At the meeting more than 400 distinguished people were present. Maulana Wahid read out a Persian article at the meeting. On 4th September that year a general meeting of the Anjuman was held. The meeting elected an 18-member executive Committee. The Chief Qazi, Fazlur Rahman was elected president of the Anjuman and its executive Committee.

As Maulana Wahid was busy with the editing of the journal "Durbin", he was relieved of the duties of the Secretary at his own request and Maulana Mazhar was declared Secretary of the Anjuman and its executive Committee. Although Maulana Wahid did not remain Secretary, he was closely connected with the activities of the Anjuman. At different meetings of the Anjuman he read articles.

As already pointed out, "Anjuma-e-Islami" was the first All-India political organisation of the Muslims. Before this, the Muslims had no welfare of political organisation. Its

Calcutta, ran into difficulty and was closed down. The management of this paper desisted from republishing it. It was through the efforts of Maulana Wahid that the paper reappeared before the public and continued in existence till 1857. In the field of journalism his enduring contribution is establishment of the Persian Weekly "Durbin" and the Weekly "Urdu Guide" is worth mentioning. He edited the two journals for a long time and raised the standard of journalism. The services of the two journals, rendered for the welfare of the country and the nation, are a model in the world of journalism. The two periodicals represented the standard of journalism at that time.

In 1855, Wahid was appointed Translator at Sadar Civil Court. For sometime he held that post and acquited himself creditably. In the meantime, upon the death of the teacher of Persian of Calcutta Madrasah, Mirza Buzorg Shirazi, the post fell vacant. The Madrasah authorities appointed Wahid to that post on 26th January, 1860. He held that post for two years and created a great enthusiasm among the students concerning the study of Persian. On 1st January 1862, the British government appointed him to the post of Chief Translator (Mir Munshi) in the executive council of the Governor General. He remained in that position till the last days of his life and achieved great fame. In the beginning of 1889, Educational authorities awarded him fellowship of Calcutta University. He also served as a member of Arabic, Persian and Urdu Board in the Arts Faculty of Calcutta University. This goes to prove that he was a successful educationist.

In the field of politics and service to the nation, Whahid's greatest contribution lay in the formation of "Anjuman-e-Islami". With his efforts and co-operation of

Maulana Wahid received traditional education from his father. He later received further learning through associating with other religious scholars. Finally he got himself admitted into Calcutta madrasah and received higher education in religious and secular studies from the principal of the Madrasah, Maulana Mohammad Wajeeh (d. 1868) He was a leading teacher of the time. Maulana Wahid showed a poetic trend from his very childhood. It continued undiminished through his student days. In working life also he enriched Persian and Urdu literature by composing poems during leisure hours snatched from his duties and services. He also wrote a few prose work in persian. "Diwn-e-Wahid" is a collection of his time. In poetry his preceptor was Shah Syed Ulfat Hussain Faryad Azimabadi (1804-45). Following verses are quoted here from his Persian Diwan which are reminiscent of the famous ghazal of Amir Khosrau:

در چمن فصل بهار و منم از یار جدا   در چنین فصل من زار ز دلدار جدا

خانه از یارِ سفر کرده که خالی شده است   من جدا گریه کنانم در و دیوار جدا

نالہ از دل چوکشم گریہ کند بر من زار   چشم احباب جدا دیده اغیار جدا

ریخت خونبا به دل چشم ترم شب همه شب   بر درِ یار جدا و پسِ دیوار جدا

روزِ من چون شب دیجور کند تیره و تار   زلفِ دلدار جدا خالِ رخِ یار جدا

Wahid's preceptor Ulfat Hussain was one of the leading lights of his time, and an outstanding journalist and historian. His disciple, Wahid was also overcome by a passion for journalism and history. After completing his education, Maulana Wahid devoted himself to journalism. In 1835, the journal "Sultanul-Akhbar" which was being published from

forest-cald. They cleared the forest and established their domesticity and introduced cultivation. Since then for two hundred and fifty years till the death of Maulana Rahim (1893) the family lived in Calcutta and even after that their descendants continued to live there.

In 1609 this clan by a decree from Emperor Aurang Zeb Alamgir (1658 - 1707) obtained a little property in Sutanuti area. The governor of Bengal Mir Jumla Muazzen Khan (1660 - 63) was so impressed by their piety that he built an Eid-gah at the place and entrusted its maintenance to this familly. But in course of time the property passed from their hands and came into the possession of the Hindu moneyed class. In 1782 the grandfather of Maulana Wahid, Maulana Shaikh Mohammad purchased a portion of the property from a Hindu and by spending one lac rupees, constructed a mosque beside the Eidgah. Construction of the large, beautiful mosque took two years. It was completed in 1784. Shaikh Ramazam died in 1813 and Wahid composed the following Persian verses on his death:

جدِّ ما شیخ اجلِّ اکرم عالی گهر   بر روانش باد صد رحمت بفیض ایزدی

آنکه در کلکته مانده یادگارِ پایدار   بر لبِ دریای گنگش مسجدی نه گنبدی

از پیِ سال وصالش از خدا خواهد وحید   حشر جدّ ارشد ماکن بآل احمدی

The father of Maulana Wahid, Ahmad Ali Siddique was a pious and learned man, as well as a religious scholar. He was untainted by wordly greed or craving for gross pleasure. He died in 1873. Maulana Wahid composed following verses on that occasion:

چو احمد علی والدِ ماجدم   که رحمت ز حق باد برجان او

شریعت پرست و طریقت پسند   حقیقت شناس و پسندیده خو

بدیده کشان سرمه معرفت   شناسایِ حق بود بی گفتگو

ز دارِ فنا کوس رحلت زنان   سویِ دار باقی بیاورد او

وحیدِ حزین سال رحلت بگفت   که باغ ارم جای جاوید او

BY Dr. Umme Salma
DHAKA UNIVERSITY,
BANGLA DESH.

A Persian Scholar of Bengal
Abul Maali Abdur Rauf Wahid
(1828 - 1893)

Abdur Rauf's title name was Abul Maali and his pen name Wahid. He was a Persian writer of nineteenth century Bengal. Besides, he was also a politician. He established the first All-India Political Organisation for the Muslims in Calcutta. He also contributed a lot to the advancement of journalism at that time.

Abdur Rauf was born in 1828 in Calcutta, in an aristocratic family and died in 1893. His father ws Shaikh Ahmed Ali Siddique Hanafi Naqshbandi (d. 1873) and his grandfather was Shaikh Mohammad Ramazan (d. 1813). The original home of this family was Dehli. The men of this clan were counted among the most distinguished religious scholars.

An ancestor of this clan Qazi Shaikh Mohammad Abdul Qader Siddique accompanied by his brother, Shaikh Mohammad Rahim, came to Bengal in 1650. At that time in Dehli, Emperor Shah Jahan (1627-58) was on the throne and the governor of Bengal was Prince Abu Nasar Nasiruddin Mohammad Shuja (1639-60). Abdul Qader Siddique and his brother Abdur Rahim Siddique stayed for sometime in patna on way to Bengal and later settled down at the village Sutanuti in West Bengal. When Abdul Qader Siddique reached Sutanuti with his brother, the place was untilled and

دانش

۳٤
تابستان ۱۳۷۲
سپتامبر ۱۹۹۳م

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانهٔ ۲۵ - کوچهٔ ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰٤

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

فهرست مطالب

دانش شمارهٔ ٣٤

سخن دانش

بخش فارسی:

شعر فارسی و اردو:

بخش اردو:

بخش انگلیسی:

سخن دانش

این شماره از انتشار مجلّه همان گونه که در نشریهٔ پیش نیز بدان اشارتی داشتیم، با اختتام سمینار بزرگ "پیوستگیهای فرهنگی و زبانی میان ایران و کشورهای شبه قاره "همزمانی یافته است. سمینار سه روزه ای که باهمّت و کفایت مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی برگذار شد و الحق رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان هر کدام به نوبت نقش های مؤثر و مفیدی برعهده گرفتند.

حضوربیش از یکصد دانشمند و دانش طلب فارسی دوست و فارسی گوی از کشورهای پاکستان،هند،سریلانکا، بنگلادش و ایران اهمّیت فوق العاده ای به گردهمائی داد و مسائل مطروحه در آن به شهادت مقالات عالمانه ای که مطرح شد و بحث و فحصهای محققانه ای که به عمل آمد، بیش از آنچه که انتظار می رفت برای قاطبهٔ دوستداران زبان، ادب، هنرها و فرهنگ ایرانی دلخوش کننده و مفرّح بود. به اضافه که دو روز از ایام سمینار اختصاص به دو تن از برجسته ترین ایرانشناسان و پژوهشگران پاکستانی یافت و بانام های نامی و گرامی آقایان استاد دکتر غلام سرور متعنا الله بطول بقائه و روانشاد استاد دکتر محمد باقر رحمته الله علیه مزیّن گردید. این حق شناسی های بجا و به موقع از سوی ایرانیان برای تجلیل و تبجیل از شخصیّتهای نبیل و فضیلی که زندگانی های گرانبهای خود را برسر عشق به زبان فارسی نهاده اند و به تعبیر خود آنان حاصل عمر نثار ره یاری فرموده اند در اذهان همه

شرکت کنندگان در سمینار تاثیراتی نیکو نهاد و موجب تقویت روحیه بسیاری از جوانترها گردید. چه که گفته اند: لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق، ارائه چنین شخصیتهای بلند مرتبه و نامدار و نام آوری در روزگار ما نه تنها برای مردم شبه قاره که در معرض و ساوس بسیار شیاطین بیگانه اند بلکه برای تمامی مسلمانان جهان و معتقدان به حفظ اصالتهای تاریخی و فرهنگی ملل ستمدیده، ضرورت دارد و بل از اوجب واجبات شمرده می شود. تا نسلهای جدید و جوان قدر خویشتن خویش را بهتر بدانند و به اهمّیت خزائن سرشاری ازنفوس و فضائل بی نظیری که دارند، نیکتر آگاهی یابند.

"دانش" این توفیق عظیم را به همه مسؤلان و دست اندرکاران سمینار فرهنگی مزبور تبریك می گوید و همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه می فرمایند در این شماره موفّق شده است تا برخی ازپیامهای مهم و قطعنامه های قرائت شده را تنظیم و چاپ کند و امیدواری می رود که انشاء الله در شماره های بعد، برخی از مقالات محققانهٔ دانشمندان منطقه را نیز در صفحات خود بگنجاند، هر چند که محرز است که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برخی از آنها را در ذیل جلد دوّم "مجموعهٔ مقالات سمینار" چاپ کرده و همّت بی تزلزل بر آن مقصور داشته که بقیّه را نیز در مجلّدات دیگری منتشر سازد.

باری، که راه ما برای معرّفی آنچه که خود داریم طولانی است و این هم معلوم است که فرصتهای از این قبیل به آسانی دست نمی دهد و ماهها و سالها برنامه ریزی دقیق و پرحوصله و مخلصانه خواهد تابتوان چنین جمعیّتهائی

را با چنان نظم آفرینی دلپسند و شایسته به گرد یکدیگر جمع آورد و آنگاه مردان سخنگوی گوی زنند و حاضران و بهره پذیران نزدیك و دور را به فیض رسانند.

"دانش" از خدا می خواهد که برقوّت و حمیّت مردان حق بیفزاید وطیّ طریق نجات و فلاح ازگردابهای بیشمار زمانه را برهمه جویندگان راه صواب، آسان گرداند. بکرمه و عنایته.

مدیر دانش

شماره ۳٤/تابستان ۱۳۷۲

ربیع الاول۱٤۱٤/سپتامبر ۱۹۹۳

تذکر: ۱- نمونهٔ برگ معرّفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را پرکرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلّدِ دوّم دانش چاپ شود.

۲- بمنظور تجدید نظر در فهرست اسامی خوانندگان گرامی فصلنامهٔ دانش و ادامهٔ ارسال مجلّه، استدعا دارد نمونهٔ برگ نامهٔ مدیر که در اوّل پیوست این شماره آمده، دقت فرموده و موارد مطلوبه را تکمیل و در اسرع وقت به نشانی مذکور ارسال فرمائید. در صورت عدم ارسال پاسخ، از ارسال شماره های بعد معذور خواهیم بود.

غزل عارفانہ حضرت امام خمینی قدس اللہ سرہ

آید آن روز کہ خاک سر کویش باشم | ترک جان کردہ و آشفتۂ رویش باشم
ساغر روح فزا از کف لطفش گیرم | غافل از ہر دو جہان بستۂ مویش باشم
سر نہم بر قدمش بوسہ زنان تا دم مرگ | مست تا صبح قیامت ز سبویش باشم
ہمچو پروانہ بسوزم بر شمعش ہمہ عمر | محو چون می زدہ در روی نکویش باشم
رسد آن روز کہ در محفل رندان سرمست | راز دار ہمہ اسرار مگویش باشم

یوسفم گر نزند بر سر بالینم سر
ہمچو یعقوب دل آشفتۂ بویش باشم

دکتر حسین رزمجو
دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه فردوسی- مشهد

نگرشی بر اندیشه های عرفانی حکیم سبزواری

۱- ما ز میخانه عشقیم گدایانی چند — باده نوشان و خموشان و خروشانی چند
۲- ای که در حضرت او یافته ای بار ببر — عرضهٔ بندگی بی سر و سامانی چند
۳- کای شه کشور حسن و ملك مُلك وجود — منتظر بر سر راهند غلامانی چند
٤- عشق صلح کل و باقی همه جنگ است و جدل — عاشقان جمع و فرق جمع پریشانی چند
۵- سخن عشق یکی بود ولی آوردند — این سخنها به میان زمرهٔ نادانی چند
٦- آن که جوید حرمش گو به سر کوی دل آی — نیست حاجت که کند قطع بیابانی چند
۷- زاهد! از باده فروشان بگذر دین مفروش — خُرده بینهاست در این حلقه و رندانی چند
۸- نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون — گر نبودی به زمین خاك نشینانی چند
۹- ای که مغرور به جاه دو سه روزی برما — روگشایش طلب از همّت مردانی چند(۱)

در این نوشتار، سعی شده است تا گوشه هایی از آراء عرفانی حکیم سبزواری بر اساس غزل مذکور از او بررسی گردد و ازین رهگذر در معرّفی مقام والای آن بزرگمرد از لحاظ عرفان اسلامی، کوششی- در حدّ توان و بضاعت مزجاة نویسندهٔ این سطور- به عمل آید. حاج ملّاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹هـ .ق) متخلص به "اسرار" که فیلسوفی است دانشمند و ادیبی خردمند، شان والایش در قلمرو فلسفه و عرفان و علوم الهی به پایه ای است که او را شایستهٔ القاب و صفاتی نظیر:

"صدر متألهین اسلام، قدوهٔ متبحّرین در حکمت و کلام بی نظیر در احاطه

بر حقایق و بی عدیل در استکشاف اسرار ودقایق، افلاطون عصر ارسطوی دهرو... .(۲)" کرده است .

در آثار متعدد حکیم سبزواری که افزون به ۲۳ کتاب در رساله است. بویژه در منظومهٔ او که بزبان عربی و مشتمل بر حدود ۱۱۰۰ بیت است و موضوع آن مباحث علم منطق و فلسفه می باشد و در واقع تلخیصی است از کتاب اسفار اربعهٔ ملاّ صدرا. صدرالدین شیرازی (ف ۱۰۵۰ هـ .ق) همچنین در دیوان اشعار فارسی وی، تصویر حقایق و اسرار کمال را می توان مشاهده و درك کرد.

اشعار فارسی باقیمانده از حکیم سبزواری، چونان گنجینه ای است مشحون از لآلی شاهوار عرفان اسلامی و نمایانگر ذوق لطیف و دل آکنده از احساس و شور و عشقی است که به گفتهٔ لسان الغیب - حافظ:

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما(۳)

اینك با تفسیر غزلی که در صدر مقالهٔ حاضر از حکیم سبزواری نقل گردید، به نکته های عرفانی موجود در این غزل و دیگر اشعار عارفانهٔ او اشارت می شود:

ما ز میخانهٔ عشقیم گدایانی چند باده نوشان و خموشان و خروشانی چند

در این بیت، اصطلاحات: "میخانهٔ عشق" "گدا" و "باده نوش خروشندهٔ خموش" قابل تأمل و بررسی است. چه از لحاظ تعبیراتی که در متون عرفانی به کار رفته است، "میخانه" به معنی: "عالم لاهوت، باطن عارف کامل که در آن شوق و ذوق و عوارف الهیّه بسیار باشد، خانهٔ پیر و مرشد کامل، محل مناجات بندهٔ باحق و نیز مجمع دوستان باصفایی است که در عشق محبوب و

مطلوب حقیقی گرفتارند و از بادهٔ حقیقت سرمست"(٤) زیرا: "می، غلبات عشق و بمعنی ذوقی بود که از دل سالك برآید و او را خوش وقت گرداند"(٥) و خاصیّتِ این می آن است که به گفتهٔ جلال الدین مولوی:

زان مئیی کآن می چو نوشیده شود آب نطق از گنگ جوشیده شود

طفل نوزادهٔ خرد، حبر و فصیح حکمت بالغ بخواند چون مسیح(٦)

و با توجه به مفهومی که عشق حقیقی دارد و آن "الفت رحمانی والهام شوقی و محبت به محبوب حقیقی است که ذات احدیّت باشد"(٧) و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درك کند، و با اضافه شدن میخانه به کلمه عشق و پیدایی ترکیبی که حکیم سبزواری در بیت مذکور، به صورت "میخانه عشق" به کار برده است، مشخّص می شود که این ترکیب نیز مبیّن همان معنی لطیف "عالم لاهوت" و فضای روحانی است که بنده حقیقی به منظور دست یابی به قرب جوار حق می پیماید و با رهنمودهای پیر و مرشد کامل طی می کند و چون بدین مقام نائل آید، زنگارهای درونی او زدوده و پاك و صافی می شود و از چاه طبیعت بیرون می آید، همچنان که خواجهٔ شیراز - حافظ بدان اشارت کرده است:

پاك و صافی شو و آن گه به خرابات در آی تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب، آلوده(٨)

این مفهوم در جای دیوان حکیم سبزواری با تعبیراتی گوناگون بیان شده که از جمله، این ابیات از اوست:

پارسایان ریایی زهوا بنشینند — گر به خاك در میخانه چو ما بنشینند
...صوفی آسا دل و جان کسوت موسی طلبند — گر که در حلقهٔ آن زلف دو تا بنشینند
راست شو ساقی و بر رغم مخالف مَی ده — تا جوانان عراقی به نوا بنشینند(۹)

یا:

صبحگاهان به سوی خانهٔ خمّار شدم — سرگشیدم دو سه پیمانه و از کار شدم
نور آن مهر، زهر ذرّه نمودارم شد — که اناالحق شنوا از در و دیوار شدم
شیشه باده بده تا شکنم شیشهٔ نام — بیخودم کن که ملول از سرو دستار شدم(۱۰)

و:

مَستند ز لعل او، کلّ خاصه بنی آدم
از جام شهود آن کس کو بهره ندارد کیست؟(۱۱)

و:

از شراب بیخودی ساقی بده — یك دو ساغر تا شوم مست و خراب
گویم از اسرار هر ناگفتنی — پیش زاهد گر خطا و گر صواب(۱۲)

یا این ابیات نغز - از ساقی نامه او- که در بزرگداشت می و میخانه سروده است:

بیا ساقیا در ده آن راح روح — که یابم ز فیضش هزاران فتوح
خدا را دهیدم به می شتشوی — بپاشید سدرم از آن خاك کوی
بجویید خشتم ز بهر لحد — ز خشتی که بر تارك خم بود
بسازید تا بوتم از چوب تاك — کنیدم می آلوده در زیر خاك
چو از برگ رز نیز کفنم کنید — به پای خم باده دفنم کنید
به خونم نگارید لوح مزار — که هست این شهید ره عشق یار
چهل تن ز رندان پیمانه زن — شهادت کنند این چنین بر کفن
که این را به خاك درش نسبت است — ز دُردی کشّان می وحدت است(۱۳)

و "گدا" در بیت مورد بحث، همان فقیر و درویش حقیقی است که به سرمایه غنابخشی که رسول اکرم(ص) دربارهٔ عظمت آن فرموده است: "الفقر فخری و به افتخر(۱٤)" دست یافته و مسلّم است که این چنین فقری عین دولت و ثروتمندی است و به قول حکیم سبزواری:

مرا به دولت فقر آن دلیل روشن بس   که فخر می کند از فقر سرور فقرا

بود چو فقر سیه کردن خودی ز وجود   چو خال گونه بود زیب و زیور فقرا(۱۵)

بی گمان کسی که به این فقر دست یابد، چون خویشتن را در برابر بزرگی و بی نیازی و غنامندی خداوند که فرموده است: "یا ایّها النّاس انتم الفقراء الی الله والله هوالغنی الحمید" تهیدست و عاجز احساس می کند، لذا این موهبت، فاخر ترین و کار ساز ترین سرمایه برای اوست، چنانکه از "اسرار" است که:

تکیه بر بالش عشرت زدن ارزانی غیر

خشت در زیر سرو فقر و فنا ما رابس(١٦)

و عظمت این گونه فقیر از لحاظ اهل معرفت به پایه ای است که به قول حافظ چنان فقیری از دو عالم آزاد بوده، حتّی به نعمتهای بهشت خداوندی بی اعتناست:

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است

اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است(۱۷)

و حکیم سبزواری را در وصف این فقیران مستغنی، چنین ابیاتی نغز و زیباست:

شهنشهی طلبی باش چاکر فقرا گدای خاک نشینی شو از در فقرا

گر آرزوست تو را فیض جام جم بردن بکش به میکده دردی ز ساغر فقرا

به نجم ثابت و سیار گنبد دوار رسد فروغ ز فرخنده اختر فقرا

ببر به منظر کامل عیارشان مس قلب که خاك تیره شود زر، ز منظر فقرا

همی دهند و ستانند خسروان را تاج بود دو کون، عطای محقّر فقرا

.. ز فخر پانهد اسرار بر فراز دو کون نهند نام گر او را سگ درفقرا(۱۸)

و امّا در مورد تعبیر وصفی: "بادهٔ نوشان خموشان خروشانی چند" که در مطلع غزل مورد بحث آمده است، بی گمان باده نوشان، کسانی هستند که: "در میخانه حق، باده عرفانی نوشند و در قدم پیر مغان به تهذیب اخلاق کوشند"(۱۹) وازطرفی باتوجه به دنیای درون آدمی و قلمرو وسیع روانی او که گاه با آن که به ظاهر صامت و خاموش است. در عین حال در دلش غوغا و هیاهویی عظیم برپاست و:

گرچه از آتش دل چو خم می در جوش است

مهر بر لب زده خون می خورد و خاموش است(۲۰)

حالتی که متفکّران فرزانه ای چون خواجه شیراز حافظ را وا داشته است که چنین پرسشهایی را درباره خود بکنند:

در اندرون منِ خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست(۲۱)

و از سویی با در نظر داشتن این که" صمت" و سکوت یکی از آداب سالکان راه حق و نشانهٔ آشنایی عارفان صافی ضمیر با اسرار و حقایقی است

که "یدرك و لایوصف" اند و توان افشای آنها برایشان میسر نیست، چه اینان به گنگان خواب دیده ای مانندند که خود عاجز از گفتارند و مستمعانشان به منزله گرانی هستند که قدرت شنیدن آن اسرار را ندارند و مآلاً به گفتهٔ جلال الدین مولوی:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند(۲۲)

لذا انتخاب صمت و سکوت از طرف سالك طریق عرفان که خود:

بر دو قسم است صمت اگر دانی صمت پیدا و صمت پنهانی

هست قسم نخست: صمت لسان که ببندی زبان ز همنفسان

و آن دگر صمت دل بود که حدیث نکند در درون نفس خبیث(۲۳)

نشانهٔ درد آگاهی رهرو منزل عشق است و مبیّن این که چون به درخت گل دیدار رسیده است "دامنش از دست برفته"(۲٤) و از آنجا که "عاشقان، کشتگان معشوقند، بر نیاید ز کشتگان آواز"(۲۵)

بر این قیاس، خموش خروشان: سالك آشنا و محرم اسراری است که "در حرم یار بمانده"(۲٦) و خموشی و سکوت، نهایت خوشوقتی اوست و زبان حالش این که:

یك زمانم بهل ای جان که خموشانه خوش است

ما سخنگوی خموشیم که چون میزانیم(۲۷)

در این مورد، از حکیم سبزواری نیز چنین ابیاتی نغز وجود دارد:

نهایت نیست ای اسرار، اسرار دل ما را

همان بهتر که لب بندیم از گفت و شنیدنها(۲۸)

خاموش شو اسرار مگو سرّ محبت

ورنه به سوی دار چو منصور برندت(۲۹)

بنابر آنچه دربارهٔ "میخانه"، "عشق"، "گدا" و "باده نوشان خموش خروشان" اشارت شد، اینك معنی بیت اوّل از غزل مورد بحث حکیم سبزواری شاید مستحضر شده باشد. او وصف الحال خود را در بیت مذکور چنین بیان داشته است: ما فقیرانی چند از زمرهٔ آن آزاد گانیم که "خشت زیر سرو بر تارك هفت اختر پای"(۳۰) دارند و در مجمع دوستان یکرنگ صافی ضمیر، از فیض دم گرم مرشد و عارف کامل سرمست بادهٔ حقیقت هستیم. و با آن که دروغان به واسطه آشنایی با اسرار حق و درك تجلیات الهی، ملتهب از آتش نهفته، عشق حقیقی است امّا بر لبانمان مُهر سکوت است و دنیای سخن را در سینهٔ "شرحه شرحه از فراق"(۳۱) و خروشان خویش داریم و زبان حالمان این است که:

گرچه تفسیر زبان روشنگر است　　لیك عشق بی زبان روشنتر است(۳۲)

۱- ای که در حضرت اویافته ای بار، ببر　　عرضه بندگی بی سروسامانی چند

۲- کای شه کشور حسن و ملك ملك وجود　　منتظر بر سر راهند غلامانی چند

در بیت شماره (۲) مرجع "او" ذات باری‌تعالی است و مقصود از "حضرت او" پیشگاه مقدس ربوبی است که جز پیامبران و اولیاء را اجازه و لیاقت باریابی و ورود به آن جا نیست و بنابر این بندگان خداوند، که به واسطه عجز و ناتوانی شان به منزلهٔ غلامان بی سروسامانی چند هستند، باید خضوع بندگی خویش را توسط انسان کامل و مرشد اکمل که او جز شمع جمع آفرینش یا حضرت محمد(ص) نمی باشد، به پیشگاه خداوندی عرضه کنند و به پایمردی این پادشاه کشور حسن و سلطان ملك هستی که کائنات

طفیل وجود او در آفرینش می باشند و منتظر بر سر راه این قائدِ اعظم چشم به راه الطاف او هستند، به سوی کمال هدایت شوند و مآلاً به حضرت خداوندی راه یابند.

حکیم سبزواری را اعتقاد بر این است که سالکانی که با رنج و ریاضت وکفّ نفس و پیروی از دستور العملهای مرشد کامل می توانند تهذیب باطن را در خود فراهم آورند، لایق باریابی به حضرت دوست می شوند. او این نکته را در غزلی با مطلع:

ساقی بیا که گشت دلارام، رام ما　　آخر بداد دلبر خوش کام، کام ما (۳۳)

در بارهٔ امثال خود که سالکان و اصلند این گونه توجیه کرده است:

بس رنج برده ایم و بسی خون که خورده ایم　　کان شاهباز قدس فتادی به دام ما
بر آستان پیر مغان رو نهاده ایم　　برتر ز عرش آمده زاین رو مقام ما
گلبانگ نیستی چو شد از بام ما بلند　　نه بام چرخ وام بر نداز دوام ما (۳٤)

٤- عشق صلح کل و باقی همه جنگ است و جدال

عاشقان جمع و فرق جمع پریشانی چند

از جمله خواص و آثار عشق حقیقی که "الفت رحمانی و محبت به محبوب واقعی یا خدا" (۳۵) است این است که عاشق حق، بر همه کائنات که آفریده خدایند به چشم دوستی و محبت می نگرد و چون همه چیز را از آن محبوب می داند و زبان حالش این که:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست (۳٦)

لذا با همه مخلوقات در صلح و آشتی اوست و یا به تعبیر حکیم سبزواری: "عشق صلح کل است" و از طرفی چون:

عشق است حیات جاودانی ‌ ‌ ‌ سرمایهٔ عیش و کامرانی

گر عشق نبود خود نبودی ‌ ‌ ‌ هرگز نه زمین و آسمانی

از عشق گرفته زینت و زیب ‌ ‌ ‌ اوراق کتاب کن فکانی(۳۷)

در این صورت، هر چیز که تهی از عشق باشد، دشمن ساز و جدال آفرین است و مآلاً این تنها عاشقانند که همدل و همرای و همدرد و جمع و متحدند و بالعکس کسانی که از نفحات جان بخش عشق بهره ای نبرده اند هر چند که به ظاهر متفق و جمع باشند. به واسطهٔ فقدان عاطفهٔ خدا دوستی که لازمه آن عشقورزی به همنوع است، پریشان و متفرقند. و شاید در این ارتباط معنوی باشد که پیامبر اکرم(ص) فرموده است: بعد از من:

"انّ امتی ستفرق بعدی علی ثلثه و سبعین فرقة منها ناجیة و اثنتان و سبعون فی النّار"(۳۸) و خواجه شیراز - حافظ. نیز با این تلمیح نغز آموزنده بدان اشارت کرده است:

۵- ‌ جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند(۳۹)

و در این بیت پر رمز و راز "اسرار" که گفته است:

سخن عشق یکی بود ولی آوردند ‌ ‌ ‌ این سخنها به میان زمرهٔ نادانی چند

اگر عشق را به همان معنی: الفت رحمانی و پرستش محبوب حقیقی، یعنی خداوند بدانیم که تشخیص و راه یابی به ساحت مقدس او، جز به کمك دو هادی و راهنما یا دو حجّت داخلی و خارجی یعنی عقل و پیامبر میسّر نمی باشد، بی گمان اشارت حکیم سبزواری به یکی بودن سخن عشق، به

صافی بودن و بی غل و غشی عقل فطری انسان و مکتب توحید ارائه شده توسط پیامبران الهی است که در ابتدای امر از هرگونه شائبه و آلودگی مبرّا بوده است. امّا بر اثر گذشت زمان، که داعیهٔ داران فرزانگی‌ها و متولّیان دین آنها را با زوائد و پیرایه هایی همراه می کنند و نادانی چند آنها را با بدعتهایشان از سیر طبیعی و فطریشان خارج می سازند، وحدت به کثرت، و هدایت به ضلالت مبدّل می گردد و سرنوشت عقل و دین به آنجا منجر می گردد که سفاهت جایگزین خردمندی می شود و سیمای دین چنان مسخ و دگرگون می‌گردد که اگر شارح اصلی اش آن را ببیند، از آنچه خود آورده است، بازش نشناسد. و در بیت:

۶- آنکه جوید حَرمش گو به سرکوی دل آی　　نیست حاجت که کنی قطع بیابانی چند

به موضوع: ظاهر گرایی و باطن گرایی یا پوسته و مغز و قشر و لُب، کعبهٔ گِل و کعبهٔ دل اشارت گردید، و نظر حکیم سبزواری، به ارزش روح دیانت و جنبه های معنی و باطنی آن معطوف است. موضوعی که برخی از عارفان صاحبدل با این گونه تعبیرها. از آن یاد کرده اند:

ما ز قرآن مغز را بر داشتیم　　پوست را پیش خسان انداختیم(٤٠)

و معنی ظاهر "حرم" که در بیت مذکور به کار رفته " پیرامون کعبه"(٤١) است و از لحاظ عرفانی اسلامی، مراد از آن مقام بیخودی سالك الی الله است که چون بدین جایگاه رسد، از همه تعلّقات دنیوی و تعیّنات صُوری چشم پوشد. خویشتن فراموش کند و به خدای پیوندد و مورد نظر عنایت او شود. چه بگفتهٔ خواجه عبدالله انصاری: "بدان که حرم دو است: حرم ظاهر و حرم باطن. گرد برگرد مکّه حرم ظاهر است و گرد دل مؤمنان، حرم باطن. درمیان حرم ظاهر، کعبه است قبلهٔ مؤمنان. و درمیان حرم باطن کعبه

ای است نشانهٔ نظر رحمن. آن، مقصد زوّار و این محل انوار "فهو علی نور من ربّه " آن آزادست از دست اشـــرار و کفار، و این آزادست از چشم و اندیشهٔ اغیار. خدای را عزّ و جلّ در هر دلی سرّی و کس را به آن سرّ راه نیست. آن کعبه، قبلهٔ معاملت است و این کعبه: قبلهٔ مشاهدات:

گــر نباشـد قـبـلـهٔ عـــالـم مـرا قبلهٔ من کوی معشوق است و بس

احرام آن کعبه لبّیك زبان است و احرام این، بیزاری از هر دو جهان است:

لـبّـیـك عـاشـقـان بـه از احـرام حاجیان کاین است سوی کعبه و آن است سوی دوست

کـعـبـه کـجـا بـرم، چـه بـرم راه بـادیـه کعبه است کوی دلبر و قبله است روی دوست

جزای آن کعبه حور و قصور است و نعیم و راحت بهشت و جزای این حج آن است که در قبّه عزت بنشاند بر بساط عزّ، بر تخت قرب و تکیه گاه انس: "فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر"(۴۲) زیرا دل، خانه خاص خداوند است، چنانکه گفته اند:"قلب المؤمن بیت الرّب" و ازین روست که حکیم سبزواری را چونان دیگر عارفان صافی ضمیر، از"دل" چنین برداشتهایی احترام آمیز است:

دل، هـیـکـل تـوحـیـد است، دل مـظـهر ذات حق

دل، مـنـبـع تـجـرید است، دل مظـهر ذات حق

دل، صــورت ذات او، مــجـمــوع صـفــات او

بــل فــانـی و مــات او، دل مـظـهـر ذات حـق

مـسـجود و صفی این دل، خود کنز خفی این دل

خود آیه و فی این دل، دل مظهر ذات حق(۴۳)

بنابر این، در بیت مورد بحث، نظر حکیم سبزواری بر این نکته است که آرزومندان لقاء الله و طالبانِ قرب جوار الهی، باید از طریق به دست آوردن دل

مؤمنان و خدمت به خلق، آرزوی خویش بر آورده سازند، چه آنان را نیازی به طی بیابانهای وسیع و قطع منازلی چند - چونان جویندگان کعبهٔ صورت،نیست.

۷.زاهدا از باده فروشان بگذر، دین مفروش

خُرده بینهاست در این حلقه و رندانی چند

سالوس ستیزی و مبارزه با زاهدان ریایی یا دین به دنیا فروشان قشری بی بصر از خدا بی خبر، موضوعی است که در کلیهٔ آثار عارفان بزرگی که به حقیقت و لُب دین رسیده و جز خدای وجهه همتشان نبوده است، مشاهده می شود. به عنوان مثال در دیوان جهل سوز و معرفت آموز لسان الغیب، خواجه شیراز-حافظ:"لبهٔ تیغ برآن انتقادات و براهین قاطع این عارف آزاده- که هیچ گاه بد نمی گوید و میل به ناحق نمی کند و جامهٔ کس سیه و دلق خود ازرق نمی نماید- بیشتر متوجه ریاکارانی است که دین و حرّیت را پایمال فزونطلبی ها، عوامفریبیها و مصلحت اندیشی های ضد مردمی خویش می کنند و قرآن و مقدسات مذهبی را، دام تزویر و وسیلهٔ تحمیق عوام الناس قرار می دهند... و بدین دلیل است که در بسیاری موارد می نگریم که او از سر درد و به انگیزهٔ احترامی که برای دین راستین اسلام و کلام الهی قائل است، فریادهای داد خواهانه ای را از دل بر می آورد و با تازیانه هشیاری بخش نکوهش، ظاهر سازان سیه باطن را، این گونه به کجر و یهایشان متوجه می کند:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی　　دام تزویر مکن، چون دگران قرآن را

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت　　حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب　　بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

در میخانه ببستند، خدایا مپسند　　که در خانه تزویر و ریا بگشایند

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نبود　　تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نبود

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات　　مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش" (٤٤)

پیام و زبان حال خواجه شیراز در مبارزه باتفاق و ریا- همنوا با همه عارفان صافی ضمیر - از جمله شیخ اجلّ سعدی، خطاب به کسانی که از قرآن کریم و عبادات ظاهری به عنوان ابزاری برای فریفتن خلق سود می جویند، این است که:

کلید در دوزخ است آن نماز　　که در چشم مردم گزاری دراز

اگر جز به حق می رود جاده ات　　در آتش فشانند سجّاده ات (٤٥)

خطاب حکیم سبزواری نیز در بیت هفتم از غزل مورد بحث او، به چنین زهد فروشانی است که باوجود آن که خودتر دامنند و بزهکار، امّا بر رندان باده گساری که به قول لاهیجی: "بر در میخانهٔ عشق بادهٔ عرفان نوشند و در قدم پیر مغان به تهذیب اخلاق کوشند." (٤٦) خُرده می گیرند و ایشان را به فسق کفر متهم و تکفیر می کنند.

در دیوان مستطاب حاج ملاهادی سبزواری، اشعار فراوانی وجود دارد که مضامین آنها سالوس ستیزی و انتقاد از زاهد نمایان ریاکار منافق و هواداری از رندان جرعه نوش پاکرای است. ابیات ذیل نمونه هایی است از این مضامین:

گـو بـه آن خواجه هستی طلب زهد فروش
نبود طالب کالای تـو در کـشـور مـا (۴۷)
پـارسـایـان ریـائـی ز هـوا بنشـیننـد
گر به خاك در میخانه چو ما بنشینند(۴۸)
مـشـرب رنـدی کـجـا مرتـبـهٔ زهد کـو؟!
طعن به رندان مزن زاهد خودبین، خمـوش!
چون ز نـکو جـز نکو ناید و یك بیش نیست
هیچ نکوهش مکن، دیده بدبین بپوش(۴۹)

محور اندیشهٔ حکیم سبزواری در ابیات پایانی از غزل مورد بحث او یا بیتهای هشتم و نهم، یعنی:

۸- نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون گر نبودی به زمین خاك نشینانی چند

۹- ای که مغرور بـه جاه دو سه روزی بر مـا روگـشـایـش طلب از هـمّت مردانی چند

بر تبیین اثر وجودی و والایی مقام انسان کامل است که از لحاظ عرفان اسلامی به عالیترین صفات و سجایای اخلاقی آراسته و متصف می باشد. و این انسان برتر از آن یافت می‌نشود هایی است که حکیمان حقیقت جویی نظیر: دیو جانس، (۵۰) چراغ به دست، به قصد جستجوی و به دنبال او در تکاپو بوده اند و اشتیاق درك و دیدارش را داشته اند، چنانکه مولانا جلال الدین مولوی، بدان، این گونه اشارت دارد:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتند یافت می نشود، جسته‌ایم ما گفت: آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست (۵۱)

این انسان خاک نشین آسمانی تبار، مظهر جمیع اسماء و صفات خداوند، خلیفة الله فی الارض و : "نگهدار جهان و شرط بقای طبیعت است. و اگر او نبود، طبیعت خلعت وجود نمی پوشید و نوری که خدا را به خود می نماید، پدید نمی آید."(۵۲) و یا به گفته شاه نعمت الله ولی:

انسان کامل است که مجلای ذات اوست　　مجموعه ای که جامع ذات وصفات اوست

او چشمهٔ حیات وهمه زنده اند از او　　اوحّی و جاودان به بقای حیات اوست(۵۳)

انسان کامل است که او کون جامع است　　تیغ ولایت است که برهان قاطع است(۵٤)

و یا: "ان الانسان الکامل هو قطب الذی تدور علیه الافلاک من اوله و آخره ..."(۵۵)

و به اعتقاد اهل عرفان: از لحاظ درجات کمال انسانیّت، حضرت محمد(ص) انسان اکمل است و پس از آن بزرگمرد، که شمع جمع آفرینش و رحمة للعالمین است، عالیترین مراتب کمال به ترتیب از آن پیامبران اولوالعزم و ائمهٔ معصومین علیهم السّلام و مشایخ و پیران صافی ضمیر و اقطاب و اوتاد بوده و پایگاه این انسانهای برتر در جهانِ هستی آن اندازه رفیع و والاست که گردش افلاک و ادامهٔ حیات کائنات بسته به وجود آنان است. چنانکه حکیم سبزواری نیز در غزل مورد بحث این گونه بدان اشارت فرموده:

نه در اختر حرکت بود نه در قطب سکون　　گر نبودی به زمین خاک نشینانی چند

سخن حکیم سبزواری در پایان غزل مذکور - خطاب به مغروران جاه طلبی که قدرتهای ناپایدار و زخارف فریبای دنیای فانی، آنان را مست غفلت

کرده است، چنین حسن ختام می پذیرد که اینان باید از همّت انسانهای والا، و از دل آکنده از اسرار ایشان. که تجلیگاه انوار الهی است. طلب گشایش کنند و از انفاس مسیحایشان مدد جویند، که اگر چنین کنند و خدای را در سایهٔ خویشتن شناسی، بشناسند و بر نفس امّارهٔ مستولی شوند، بر رستگاری دنیا و آخرت دست خواهند یافت. شاهد بر این مطلب، ابیات ذیل از عارف صافی ضمیرمان - اسرار - است که بانقل آنها، مقالهٔ حاضر را حسن ختام می بخشم و از خداوند متعال برای روح پرفتوح او، طلب غفران می کنیم.

هان وامگیر رخش طلب یك زمان ز تك تـا بگذری ز دانش اسـما تو از ملك
گر ترك نفس گیری و فرمان حق بری فرمانبرت شود ز سما جمله تاسمك(۵۶)

* * * * *

یاد داشتها و مآخذ:

۱- حاج ملّا هادی سبزواری، دیوان اشعار- به ضمیمهٔ شرح حال و آثار مؤلّف- به قلم: مرتضی مدرسی چهار دهی، (بی تا) انتشارات کتابفروشی محمودی، ص ۶۰ و ۶۱

۲- محمد علی تبریزی (مدرس) ریحانة الادب، تهران ۱۳۲۷، انتشارات علمی، ج ۲ ص ۱۵۵

۳- خواجه شمس الدین محمد شیرازی، دیوان اشعار، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران (بی تا) انتشارات زوار.

۴، ۵- رك: فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تألیف: دکتر سیّد جعفر سجّادی، چاپ دوّم تهران، ۱۳۵۴ ش، انتشارات کتابخانهٔ طهوری، صفحات ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۵۸

۶- جلال الدین محمد مولوی بلخی، مثنوی معنوی، سعی و تصحیح رینولد ۱- نیکلسون، تهران ش، انتشارات امیر کبیر، ص ۴۲۳

۷- فرهنگ لغات، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی - همان - صفحات ۳۳۲ و ۳۳۴

۸- دیوان اشعار حافظ - همان - ص ۲۳۹

۹- تا ۱۳- دیوان اشعار حاج ملّا هادی سبزواری - همان - ۵۷، ۵۸، ۹۴، ۴۳، ۲۱، ۱۳۰ و ۱۳۱

۱۴- شیخ عباسی قمّی، سفینة البحار، طبع نجف ۱۳۵۲هـ .ق، ج۲، ص۳۷۸

۱۵ ، ۱۶- دیوان اشعار حاج ملّا هادی سبزواری- همان- صفحات ۱۲- ۷۱

۱۷- دیوان اشعار حافظ- همان- ص ۳۵

۱۸- دیوان حاج ملّا هادی سبزواری- همان- صفحات ۱۱، ۱۲

۱۹- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی- همان- ص ۸۶

۲۰- دیوان اشعار حافظ- همان- ص ۲۳۳، بیت مذکور در دیوان حافظ بدین صورت است:

من که از آتش دل چون خمِ مَی در جوشم مُهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم

۲۱- مآخذ پیشین، ص ۱۷

۲۲- مثنوی معنوی، چاپ نیکلسون- همان- دفتر پنجم- ص ۱٤۳

۲۳- نورالدّین عبدالرّحمٰن بن احمد جامی خراسانی، مثنوی هفت اورنگ، به تصحیح و مقدّمه: مرتضی مدرّسی گیلانی تهران، ۱۳۳۷ ش، انتشارات کتابفروشی سعدی، ص ۱۰۸

۲٤، ۲۵- مصلح الدین سعدی شیرازی،گلستان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران. ۱۳۲۸ ش انتشارات صفی علیشاه،صفحات ۱۳ و ۱۱

۲٦- اشارت است به این بیت حافظ:

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند هر که این کار ندانست در انکار بماند

۲۷- جلال الدین محمّد مولوی بلخی، کلیات شمس یا دیوان کبیر: چاپ تهران، انتشارات امیر کبیر، جزو چهارم، ص ۱۳

۲۸، ۲۹- دیوان اشعار حاج ملّا هادی سبزواری- همان- صفحات ۳ و ۳۵

۳۰- اشارت است به این بیت از خواجه شیراز - حافظ:

خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

دیوان اشعار حافظ- همان- ص ۳٤۷

۳۱، ۳۲- مثنوی معنوی. چاپ نیکلسون- همان- صفحات ۱ و ٦

۳۳، ۳٤- دیوان اشعار حاج ملّا هادی سبزواری- همان- صفحات ۱۷ و ۱۸

۳۵، - فرهنگ لغات، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی- همان- ص ۳۳۲

۳٦- کلیات شیخ مصلح الدین سعدی، تصحیح: محمد علی فروغی، تهران ۱۳۳۸ ش ، انتشارات علمی، ص ٥٤۹

۳۷- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری- همان- ص ۱۱۵

۳۸- عبدالجلیل قزوینی رازی، کتاب النقض، تهران ۱۳۳۱ ش، ص ۱۱٦

۳۹- دیوان اشعار حافظ شیرازی، چاپ دوّم، تهران ۱۳٦۳، انتشارات انجمن خوشنویسان، ص ۱٤۲

٤۰- منسوب است به مولانا جلال الدین مولوی

٤۱- لغت نامهٔ دهخدا، ذیل واژه : حرم

٤۲- کشف الاسرار و عدة الابرار- معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به سعی و اهتمام : علی اصغر حکمت، تهران چاپ چهارم ۱۳٦۱ ش، انتشارات امیر کبیر، ج ۱ صفحات ۵۵۱ و ۵۵۲

٤۳- دیوان اشعار حاج ملّا هادی سبزواری- همان- صفحات ۸۰ و ۸۱

٤٤- دکتر حسین رزمجو، آزادگی و ظلم ستیزی حافظ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره دوم سال بیست و یکم صفحات ۲۰۰، ۲۰۱

٤۵- بوستان سعدی (سعدی نامه) تصحیح و توضیح: دکتر غلام حسین یوسفی، چاپ دوّم تهران ۱۳٦۳ ش، انتشارات خوارزمی ص۔ ۱٤۳

٤٦- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی- همان- ص ۸٦

٤۷، ٤۸، ٤۹- دیوان اشعار حاج ملّا هادی سبزواری- همان- صفحات ۱۷، ۷۵ و ۷۳

۵۰- دیو جانس یا Diogine فیلسوف یونانی (٤۱۳ - ۳۲۳ ق. م) است که ثروت را تحقیر می کرد و از مقرّرات اجتماعی بیزار بود. چنان که مشهور است در میان خمره ای مسکن داشت و با نهایت قناعت زندگی می کرد. اسکندر مقدونی در قرنطش (کرنت) از او پرسید: به چیزی نیاز دارد؟ وی پاسخ داد: "آری، این که تو خود را از برابر آفتاب که بر من می تابد، کنارکش". همو بود که در روزی روشن، چراغ در دست، در کوچه های آتن

می گشت و می گفت: من انسان را می جویم ". رك: فرهنگ فارسی دکتر محمد معین. بخش اعلام ج ٥، ص ٥٥٣

٥١- کلیات دیوان شمس تبریزی- همان- جزو اول ص ٢٥٥

٥٢- علامه محمد اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران، ترجمه. ١. ج. آریان پور، تهران ١٣٥٣ ش، انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی منطقه ای با همکاری انتشارات بامداد

٥٣، ٥٤- شاه نعمت الله ولی ماهانی کرمانی، دیوان اشعار، به اهتمام: محمود علمی، تهران ١٣٢٣ ش، انتشارات علمی صفحات ٩٤ و ٥٨٩

٥٥- عبدالکریم بن ابراهیم الجیلانی، الانسان الکامل فی معرفة الاواخر والاوائل، طبع مصر، ١٣٠٤ هجری قمری الجزء الاول، ص ٤٨

٥٦- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری- همان- ص ٨١

* * * * *

ضمیر عصر حاضر بی نقاب است
گشادش در نمود رنگ و آب است
جهانتابی ز نور حق بیاموز
که او با صد تجلی در حجاب است

اقبال

ثقافتِ استقلال

اُردو ترجمہ

فرہنگ استقلال

جواد منصوری

سفیر کبیر اسلامی جمہوریۂ ایران، پاکستان

اشعار عارفانه حضرت امام خمینی (رح)

ترجمه پروفسر سید فیض الحسن فیضی
تقریظ دکتر سید سبط حسن رضوی

مجموعهٔ
سخنرانیهای نخستین سمینار
پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قارّه

جلد دوم

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
با همکاری
مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی، تهران
۱۳۷۲ش
۱۹۹۳ م

گانُوں پُر زبان

مجموعۂ مضامین

ڈاکٹر اسد اریب

دکتر محمد ریاض
دانشگاه علامه اقبال - اسلام آباد

احوال و آثار و شعر ماهر القادری ، نعت سرای فارسی گوی معاصرپاکستان

(دوستان عزیز آقایان دکتر سیّد علی رضا نقوی و دکتر سیّد سبط حسن رضوی از بنده خواهش کردند که نعت سرای فارسی گوی معاصر پاکستان مرحوم ماهر القادری را معرّفی کنم و این مقالهٔ مختصر بامتثال خواستهای آنان ارقام می گردد.)

اسم ماهر القادری "منظور حسین" بود که بحساب ابجد ۱۳۲٤ھاست که برابر به تاریخ ولادت اوست (از روی میلادی ۱۹۰۶). اسم پدرش محمد معشوق علی بود. ماهر تخلّص شاعر است و بنا بر بیعت او در سلسلهٔ عرفانی قادریه او خود را قادری قلم داد نموده به ماهر القادری، اشتهار داشته است. از روی نسب او قریشی بوده و نسبتش به یکی از پیروان خواجه محمد نقشبند (۷۹۱ھ) خواجه عبیدالله احرار (۸۹۵ھ) می رسد.

مولد ماهر دهستان کسیر کلان ، بلوك بلند شهر (استان متحد هند) است. پدر وی مرد تحصیل کرده ای بوده که با تخلّص ظریف شعرمی سروده و به نعت سرائی حضرت رسول اکرم(ص) اختصاصی داشته و این روش وی به ماهر القادری هم منتقل گردید. ماهر تحصیلات اوّلیه را از پدرش فرا گرفت و دورهٔ دبیرستانی را در اله آباد و علی گر بپایان رساند (۱۹۲۶م). پدرش در

۱۹۲٤م در گذشت.سپس ماهر در نقاط مختلف شبه قاره مساعی کسب معاش را دنبال نموده و در عین حال به شعر گوئی و مطالعات وسیع و عمیق ادامه داده است. او زبانهای عربی و فارسی و اردو را بنیکوئی فرا گرفت و از تاریخ بهرهٔ وافی داشته است.

ماهر القادری بعنوان یکی از اعضای مجلهٔ سه روزه "الجمعیت" دهلی شغل خود را آغاز کرد. لیکن بعد از یك ماه از آن خدمت دست کشید. بعد از مدتی در ۱۹۲۹م او رهسپار حیدرآباد دکن شد و چندی در ادارهٔ پست خانه و بعداً در دیوان استان مشغول خدمت شد. در محیط ادب پرور دکن ماهر القادری به پیشرفتهائی بارز نائل آمد و تا ۱۹٤٤ م بیشتر همانجا ماند. البته در سال ۱۹۳۳م او حدود شش ماه در ناحیهٔ بجنور ماند و آنجا جزو اعضای روزنامه "مدینه" (صاحب امتیاز آن نصرالله خان عزیز) و پانزده روز "غنچه" بوده ، ولی‌بعدازچند ماه این رسائل تعطیل شد. ماهر القادری در اوت ماه ۱۹۳۳م با جمعی از قدر شناسان و معاشران بوسیلهٔ کشتی دریا روانه عراق شد و مدتی زائر عتبات عالیه مقدس بغداد و کاظمین و نجف و کربلا و کوفه و مسیّب و ذوالکفل بوده است. سپس او به دکن مراجعت کرد. در اواخر سال ۱۹٤٤م او به بمبئی رفت وآنجا کار های ادبی خویش را ادامه داد و چندی برای فیلمهای سینمائی سرودها و تصنیف هایی نوشت. این کار درآمد زیاد داشته ولی به طبع ماهر القادری سازش نمی کرد. لذا او بعد از چند سال از آن کار دست کشید و در آوریل سال ۱۹٤٦م به دهلی رفت. در دهلی او برای نشرماهنامه ای تدارك می دید ولی بعداً منتظر شد چون نهضت

تکوین پاکستان به مراحل نهائی رسیده بود. بعد از تشکیل پاکستان ماهر القادری روز دهم نوامبر ۱۹٤۷م به کراچی رسید و از آوریل ماه ۱۹٤۹م از این شهر مجلّه ای منتشر ساخت که در حین حیاتش سر وقت انتشار می یافته است. این مجله موسوم به "فاران" می باشد.

ماهر القادری در سال ۱۹٥٤م به حج بیت الله و زیارت حرمین شریفین نائل آمد. در سال ۱۹٦۹م او تا ٤ ماه مسافر نقاط مختلف آسیا ، اروپا و افریقا بوده است. در سال ۱۹۷٦م در حین شرکت در مشاعره ای در جدّه او فوت کرد و بعد از نماز جنازه در حرم کعبه او را در گورستان جنت المعلّی واقع در مکّه مکرّمه بخاك سپردند. (۱)

آثار وی: ماهر القادری به اردو آثار عدیده دارد که شامل سیرت رسول اکرم(ص) و سفرنامه و مجموعه های شعر و داستانها و افسانه هایی می باشند باسامی زیر:

(الف) مجموعهٔ نعت رسول اکرم (ص)

۱- ظهور قدسی ، حیدر آباد دکن طبع ۱۹۳۷م (مکتبهٔ علمیهٔ چهارمینار)

۲- ذکر جمیل ، ایضاً ، ۱۹٤٤م (نفیس اکادمی)

(ب) مجموعه های شعر:

۱- محسوسات ماهر، دکن ادارهٔ اشاعت اردو ، ۱۹٤۲م

۲- نغمات ماهر، ایضاً ، ۱۹٤۳م

۳- جذبات ماهر بمبئی (کتابخانهٔ تاج آفیس) ، ۱۹٤٤م

٤- فردوس لاهور ، مکتبه چراغ راه ، ۱۹٥٥م

(ج) داستانها:

۱-درّ یتیم (در سیرت رسول(ص)لاهور، عالمگیر الیکتریك پریس،۱۹٤۹م

۲-کردار، دکن ادارهٔ اشاعت اردو، ۱۹٤٤م

۳-کانجی هأوس دکن، کتابخانه خیابان عابد ، ۱۹۳۸م

٤-وقتی که من خانم جوان بودم، لاهور ،مست قلندر بك دپو، ۱۹٤۲م

(د) افسانه ها:

۱- نگینه ها، لاهور ، مکتبه ادب نواز کشمیری بازار ، ۱۹۵۲م

۲- خمیازه ، لاهور، عالمگیر بك دپو، ۱۹۳٦م

۳- طلسم حیات، لاهور، ملك دین محمد و پسران ، ۱۹۳۸م

٤- حسن و شباب، بمبئی، کتابخانه تاج آفیس، ۱۹٤۵م

۵- پیمانه ها، دهلی، مشهور پبلشنگ هأوس ، ۱۹۳٦م

٦- میخانه ها، ایضاً ۱۹٤۸م

در مجموعه های اردوی وی ابیات فارسی هم شامل می باشند. مسوده ای از ابیات وی بعنوان گلهای تازه، هنوز به حلیهٔ چاپ آراسته نشده است.

(هـ) کتب متنوع:

۱- کاروان حجاز (سفرنامه حج ۱۹۵٤) کراچی ۱۹۵٦م

۲- رسول(ص) آخرالزمان (سیرت پاك رسول(ص)) دکن مکتبه علمیه چهارمینار ، ۱۹۳٦م

۳- خدا و کائنات ، چاپ دکن، ادارهٔ اشاعت اردو،۱۹٤٤م

٤- نقش توحید، سه مقاله مفصل شمارهٔ ویژه مجله فاران (۱۹۵۸م)

آقای طالب هاشمی بعضی از نوشته های ماهر القادری را مرتب ساخته بچاپ رسانده است بشرح زیر:

۱- سیاحت نامه ماهر ، حسنات اکادمی منصوره ، لاهور ۱۹۸۷م

۲- یاد رفتگان (در دو جلد) ، نوشته های ماهر دربارهٔ وفیات معاصرین البدر پبلی کیشنز، لاهور ، ۱۹۸٤م

۳- ذکر جمیل (طبع جدید باضافه مطالب) حسنات اکادمی ، منصوره لاهور ۱۹۸۹م(۲)

شعر و موضوع های شاعر:

ماهر القادری طبع سرشار و وقّادی داشته و بنا بر مطالعهٔ وسیع به موضوعهای متنوعی دست زده است. او شاعر متدیّن طراز اوّل اردو است که درسایر اصناف شعر ابیات سروده است. او محافظ ادب اسلامی و معتقد به ادب برای زندگی بوده است. محتویات آثار وی از فهرست فوق مبرهن است. شعر فارسی وی هم در قوالب و اصناف متفاوت است ولی گویا به مثنوی و قطعه زیاد توجه داشته است. البته موضوعات شعری وی را نعت رسول اکرم(ص) بیشتر احترامی کند که در مجموعه های "ذکر جمیل" و "فردوس" و نیز در شماره های مختلف ماهنامه "فاران" دیده می شود.

اشعار نعت و منقبت:

چندبیت‌شعراردوی وی (با ترجمهٔ فارسی) در زیر نقل می گرددکه اکثر اینها فارسی نما یا اقرب به فارسی می باشند:

کیف ومستی کا ہے اك پیغام رنگین تیرا نام

انبساط روح کی دعوت ترا ذکر جمیل (۳)

(نام تو یك پیغام رنگین کیف و سر مستی است و ذکر جمیل، تو دعوت انبساط روح می باشد)

محمد مصطفیٰ کے مکتب عرفان سے ملتی ہے

خردمندی، فراست، حکمت و تدبیر و دانائی (٤)

السلام ای رحمته للعٰلمین

السلام ای مرکز دنیا و دین

ای پناه خسته حالی السلام

مظهر شان جمالی، السلام (٥)

السلام ای پیشوای اولین و آخرین

آپ هی کا سب تصدّق هے وہ دنیا هو که دین

(ترجمه: مصراع آخر شعر قبل : دنیا باشد یا دین ، همه توسط و طفیل شماست)

منقبت های حضرت علی(ع):

۱- (ولادت):

کہا صلی علیٰ سب نے، فلك سے بهی خطاب آئے

قدمبوسی کی خاطر آفتاب و ماهتاب آئے

جلو میں دین و ایمان ، علم و دانش هم رکاب آئے

زمیں کی جاگ اٹھی قسمت جناب بوتراب آئے(٦)

ترجمه:
همه "درود باد بر شما" گفتند از آسمان هم صدا برخاست. آفتاب و ماهتاب هم برای تقبیل قدم جناب امیر آمـد شد. دین و ایمان نیز علم و دانش هم رکاب وی در رسید. جناب بوتراب (پدر خاك) كه ولادت یافتند بخت زمین بیدار گردید.

۲- فضائل:

باب مدینۃ العلوم، صاحب ذوالفقار بھی
شامل پنجتن بھی ھیں، شامل چار یار بھی
نان جویں غذا مگر فاتح خیبر و حنین
علم کے شہر یار بھی، فقر کے تاجدار بھی
زوج بتول فاطمہ(ع)، صاحب تاج "لافتی"
باعث فخر کائنات، نازش روز گار بھی
قدر شناس مرتبت، زمزمہ سنج منقبت
قمری و صلصل و ھزار، موجہ آبشار بھی
نام خدا حسن(ع) حسین(ع)، دونوں علی کے نورعین
باغ نبی(ص) کے پھول ھیں، پھول نہیں بہار بھی
یاد نجف میں آنکھ سے اشك رواں جو ھو گئے
آئینۂ خیال سے دھلنے لگا غبار بھی

ترجمه:

باب مدینة العلوم، صاحب ذوالفقار هم   شامل پنجتن هم او شامل چار یار هم

نان جوین غذا ولی فاتح خیبر و حنین   علم را شهریار هم، فقر را تاجدار هم

زوج بتول فاطمه(ع)، صاحب تاج "لافتی"   باعث فخر کائنات، نازش روزگار هم

قدر شناس مرتبت، زمزمه سنج منقبت   قمری و صلصل و هزار، موجهٔ آبشار هم

ترجمه منثور دو بیت آخر:

حسن(ع) و حسین(ع) که اسم (صفت) خدا اند ، هر دو نور عین حضرت علی(ع) می باشند. آنان گل باغ نبی(ص) اند ، بلکه بهار آن باغ هم ایشانند. درباد نجف وقتی که اشك از چشم روان گردید، غبار از آئینه خیال هم پاك زدوده شد.

نعت و مناقب در فارسی:

در زیر نعت فارسی ماهر القادری نقل می گردد. بدنبالهٔ آن منظومهٔ مناقب بعضی اولیاء هم ارائه می گردد.

پیام آمده "الکتاب" آمده   به نام محمدؐ خطاب آمده

تجلّیِ حق بی نقاب آمده   که ذات رسالت مآبؐ آمده

شب کفر و طغیان به پایان رسید   سحر جلوه کرد آفتاب آمده

زهی شهسواری ! عجب رهبری!   که فتح و ظفر هم رکاب آمده

عذابی رسیده به خمر و قمار   قیامت به چنگ و رباب آمده

جہان حرف "انّا فتحنا" شنید — خوشا ! مژدۂ فتح باب آمدہ

بہ ہر شاخ صبح بہاران رسید — بہ گلزارِ گیتی شباب آمدہ

نگاہِ مسلمان حیا پیشہ کرد — زنان را چو حکمِ حجاب آمدہ

ببوسید ماہر ضریحِ رسول(ص) — دعای دلش مستجاب آمدہ(۷)

مناقب اولیاء اللّٰہ:

اولیاء اللّٰہ در بزم وجود — ہر نفس سازند با ذکر و درود

جسم ایشان پاک،جان ہا پاک تر — گرم و روشن مثل تابندہ شرر

محرمان خاص و دانایان راز — اہل دل ، اہل نظر ، اہل نیاز

بندگان با صفا ، مردان حر — امتثال امر حق در خواب و خور

محو ذکروفکر حق در نیم شب — مثل چوب خشك پیش حکم رب

صد ہزاران شکر بریك نان جو — در عمل چون شہ سواران تیز رو

از خشیت چشم ایشان اشکبار — در غم روز قیامت بی قرار

مرحبا! این آہوان خوش نہاد — پاك دل قدسی صفت جنّت نژاد

مسلك این بندگان صدق مقال — مشرب این عاشقان اکل حلال

دین این آزادگان در جزو و کل — اتباع اسوۂ ختم رسل(ص)

این سبك روحان بزم اتقا — این نگہداران شرع مصطفی(ص)

راز داران نکات کاف و نون — حاملان منصب "لا یحزنون"

راہ حق را با چنین پرورده اند — ہر کسی را بہر کاری ساختند(۸)

اینک قطعه به عنوان قند پارس از مرحوم ماهر القادری تقدیم می گردد.

قند پارس

رشك صنوبر و گلاب ، غیرت لاله و سمن — من که خزان باغ خود تو که بهار هر چمن
عشق‌بشکل‌کوهکن،حسن به رنگ پیرزن — عشق تمام سادگی، حسن تمام مکر و فن
ای که ترا به هر نفس‌بربط و چنگ سازگار — وقت خرام ناز تو گرمیٔ راه نغمه زن
بر ورق جهان نوشت مصر عجب حکایتی — حسن شکست جام دل ، عشق درید پیرهن
محرم کیف سرمدی کرد دل و نگاه را — بادهٔ ساغر نوی ساغر بادهٔ کهن
از نظر و عمل بساز ، خانهٔ‌خود جهان خود — در ره شوق و آرزو ، راهنما نه راه زن
غنچهٔ شوق چیده ام ، در شب ماه دیده‌ام — جان بهارگلستلن ، روح و روان انجمن
صبح مرا خراب کرد ، خال جبین پارسی — شام مراتباه کرد تشقّهٔ دخت برهمن
در نظر جمال بین به زهزار بحر و بر — قطرهٔ شبنم سحر ، بر سر برگ نسترن
فرق نیاز و نازبین ، محرم راز دهر شو — حسن عزیز هر کجا ، عشق غریب در دهن
ماهر خسته حال را شاعر خوش مقال را — شومیٔ بخت واژگون ، حیف فتاد در دکن

غزل سرائی:

غزل زیر ماهر القادری موسوم به"بادهٔ شیراز"بعنوان مثال نیز نقل می گردد.

این فرصت هستی است که شمع سر راهی
حیف است بر آنان که نه کردند گناهی
در میکدهٔ عشق تمنّا بفروشند
پیمانه به پیمانه ، نگاهی به نگاهی
در فکر تو بیگانه گذ شیتم ز عالم
هر چند که هر ذرّه طلب کرد نگاهی

عشق است به هر لحظه ، طلبگار تمنّا

در انجمن شوق کجا فرصت آهی(۹)

حواشی و توضیحات:

۱- مأخوذ از ماهنامهٔ "فاران" (شمارهٔ خصوصی ماهر القادری) دسامبر ۱۹۷۸م، کراچی نیز از مجلهٔ نظریه پاکستان (بیاد اقبال و ماهر) ادارهٔ میر ادب کراچی،ژوئن ۱۹۸۱م

۲- ایضاً

۳- ذکر جمیل، طبع جدید، صفحه ۵۹

٤- ماهنامهٔ فاران، سپتامبر ۱۹۷۷م، صفحه ۳۹

۵- ذکر جمیل، طبع جدید، صفحه ۱۰۵

٦- ماهنامهٔ "فاران"، کراچی، دسامبر ۱۹۷۸م، صفحه ۱۱۱

۷- بیاض ماهر (چاپ نشده) موسوم به گلهای تازه که پیش برادرش آقای مسرور حسین در کراچی نگاهداری می شود.

۸- "گلها ی تازه" ارجاع شده در "۷" فوق.

۹- فارسی گویان پاکستان از دکتر سیّد سبط حسن رضوی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۹٤هـ / ۱۹۷٤م ص، ۵۱۲.

* * * * * * *
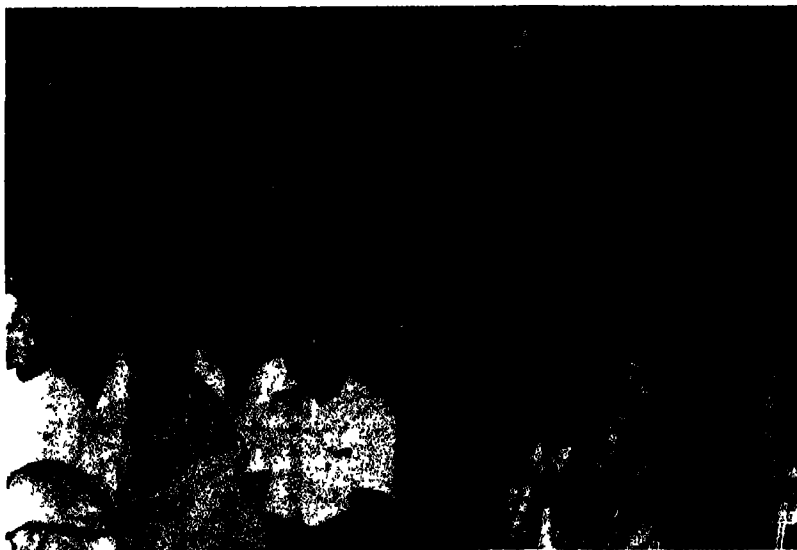
عکس‌های سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره

دکتر سیّد احسن الظفر
دانشگاه لکهنؤ-هند

مسئلهٔ "حیرت" در کلام بیدل

ز درس دیدهٔ و دل از من بیدل چه می پرسی
سراپا حیرتم حیرت، نمی دانم چه فهمیدم

مسئلهٔ "حیرت" یکی از مطالب مورد علاقهٔ شدید بیدل بنظر می رسد که تقریباً در همه آثار خود مطرح کرده است. حیرت چیست و ارزش آن چیست؟؟ باید اوّل به این پرسشها پاسخ داد.

"حیرت" واژهٔ عربیست. می گویند:

"حار الرجل یعنی نظر الی الشئی فغشی بصره"(۱)، یعنی حار الرجل هنگامی می گویند که آدمی چیزی را می بیند امّا چشم وی از درک کنهش باز و عاجز می ماند. پس حیرت در لغت عبارتست از "سرگشتگی" و کسیکه می خواهد بهدف خود رسد امّا پیچیدگی راه و یا نقص در فهم او، وی‌را از رسیدن بهدف باز می دارد می توان آن شخص را "متحیّر" گفت. امّا "حیرت" در تصوّف مقامیست بس بلند و مهم. حضرت جنید بغدادی می فرماید:

"مرزیکه آنجا عقل و دانش در ادراك توحید بپایان می رسد و از کار افتد "حیرت" نامیده شود"(۲) و حصری می نویسد:

"ایزد متعال آدم را از رسیدن بکنه ذات خود باز داشته است و تنها توسط مظاهر طبیعت آنها را رهنمون بوجود خود شده. اینست که قلوب او را

می شناسند و عقل و دانش نمی تواند بسراغش رود". (۳)

بیدل نیز همین مفهوم را در نظر داشته. وی گفتاری تحت عنوان "هجوم حیرت" نوشته و باهمه توانائیٔ قلم که داشت آنرا مورد بحث قرار داده است. اینك برخی از اقتباس هایی ازان:

"مشاهدهٔ نگارستان صور اعتبار تکلیف حیرت او لوالابصار، و تصوّر رنگ آمیزیهای این بهار غبار دیده بیدار. بهر راهیکه قدم تامل گذاری بیسر و پائی دلیل است، و بهر صورتیکه سعی توجه گماری ناشناسائی بقیل. در خط پرکار هر جا نهایت گمان برند بدایت می جوشد، و هر کجا آغاز تصوّر نمایند انجام می خروشد. هر فردی از افراد دیوان نمود آینه دار تحیّر است، و هر جزوی از اجزا و نسخه ظهور شیرازه بند مجموعهٔ تفکر" (٤).

بیدل درین گفتار براستی اشاره بآیت کریمه "انّ فی خلق السموات... (سوره بقره، آیة ١٦٤)" کرده که درآن دانشوران مأمور به تفکر در آفرینش آسمان و زمین و آمد و شد شب و روز شده اند که علامتهای وجود ایزد متعال و قدرت بی پایان اوست.

واقعاً "حیرت" نتیجهٔ تفکر در آیات انفس و آفاقست. انسان با فهم کوتاه می خواهد بکنه ذات ایزد رسد امّا باهمه تلاشهای پی گیر نمی تواند بسراغ آن رود، زیرا او باقیست ومافانی، و او بی نشانست و مانشان، لذا امر شد که مظاهر جمال مطلق را مورد بررسی قرار دهند. و بدین ترتیب او به عظمت و بزرگی جلال مطلق پی خواهد برد، چنانکه امام غزالی در"کیمیای سعادت" نوشته است:

"ابن عباس(رض) می گوید: قومی تفکر می کردند در خدایتعالی. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: تفکر در خلق او کنید، و در وی تفکر نکنید که طاقت آن نیارید و قدر او نتوانید شناخت"، و عایشه (رض) می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز می کرد و می گریست، گفتم:چرا می‌گریی وگناه تو عفو کرده اند؟ گفت: چرا نگریم و این آیت بمن فرود آمده انّ فی خلق السموات ... پس گفت: وای بر آنکس که این نخواند و درین تفکر نکند". ٥)

و برای اینکه موضوع را قدری روشن ترکنیم کمی به حاشیه می رویم. هنگامیکه آیت والهکم اله واحد...(سورة بقره:١٦٢) (یعنی معبود حقیقی برای همه شما تنها آن ذات ایزد یکتا است) نازل گردید، کفّار مکه بشگفت آمده پرسیدند چطور ممکن است تنها یك هستی در خود پرستش جمله موجودات باشد؟ آنگه آیت مزبور (ان فی خلق «سورة بقره، آیة ١٦٤») نازل گردید یعنی در آفرینش آسمانها و زمین و در گردش شب و روز و در کشتیهائیکه روی سینهٔ اوقیانوس با کالاهای سودمند برای مردم شناوری می کنند، وآنچه از باران از آسمان نازل کرد و زمین را پس از آنکه مرده بود زنده کرد و آنچه از هر گونه حیوانها در آن گسترده، و در بجنبش آوردن باد و ابرهائیکه میان آسمان و زمین آویخته شده اند (در همه اینها) علامتهائیست برای وحدانیت، قدرت و حکمت ایزدتعالی برای کسانیکه از عقل و دانش بهره دارند.(٦)

بدینطریق می بینیم که ارباب دانش مأمور به بررسی در مظاهر طبیعت

*

بدینجهت هستند که انسان در ادراك کنه ایزد عاجز است و این تنها موجودات است که توسط بررسی در آن می تواند قدرت خدای توانا و یگانه پی برد.
بیدل بدین نفاست گوید:

باوج کبریا کز پهلوی عجز است راه آنجا
سرموئی کز اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا
جلوهٔ او داد فرمان نگه آینه را
هاله کرد آخر بروی همچو ماه آینه را

بدین مناسبت بیدل "عجز بشر" را نیز در کلام خود مطرح کرده و آنرا بشیوه های مختلف بیان کرده:

کبریا گم بود در تمهید عجز تا گدا گفتی شه آوردیم ما
درپرده های عجز سری و اکشیده ایم چون درد درشکست دلست آشیان ما
جا سجده سرشتانرا جزعجز پناهی نیست امید رسا داریم چون سر به ته موها
شکوهٔ کبریای او ز عجز ماچه می پرسی نگه جز زیر پانمود سر افتاده ای مارا

حتی شادروان آقای نیاز فتحپوری نویسندهٔ معروف زبان اردو و سر دبیر مجلهٔ "نگار" می نویسد:

"بیدل در همه آثار منظور و منثور خود تنها یك فلسفه را ارائه داده است و آن عبارتست ازینکه نمی توان بکنه ایزدمتعال رسید و بشر درین باره کاملاً در مانده است. درین زمینه او مسئلهٔ وحدت الوجود را نیز مطرح کرده و تحت همین نظر به او آنقدر مطالب بلند و دقیق و احساسات پاکتری بیان کرده است که ذهن هرکس و ناکس نمی تواند بدان پی ببرد".(۷)

اما منشأ عجز بشر در رسیدن بکنه ایزد براستی "حیرت" است، و بیدل درین زمینه یك گام جلو تر رفته می گوید که عقل کوتاه، نمی تواند پی به حتی اسرار و رموز کاینات ببرد تاچه رسد بکنه ایزدتعالی.

"غبار شب بی دامن افشانی روز سرمه واری صورت نمی بندد، و جمال صبح بی آشفتن طره شام نیم شکن تبسم نمی خندد. درینصورت خیال، از ادراك تقدّم روز بر شب جز درسِ "حیرت" چه آموزد؟ و عقل، دربیان تاخّر شب از روز غیر از شمع خموشی چه افروزد؟ ثابت قدمان وادی تامّل را باآنکه جادهٔ نگاه بمنزل منتهی است در وصول تحقیق این مقام لغزش گمرهی.....

بر رمز کارگاه ازل کیست وا رسد

ما خود نمی رسیم مگر عجز ما رسد

درین وادی جهد خرد قدمی بجستجو نگشود که چون زبان لال به حکم انفعال نه پیوست.... اگر چشمی واگشوده ای بحیرانی باید ساختن، و اگر به‌شعوری‌اندیشیده ای به بیشعوری پرداختن. سیّاح بادیهٔ تحقیق را وصول راحت مرکز دائره حیرانی بودن است، و خواص دریای تفکّر را ساحل جمعیت به غبار کوچهٔ نادانی فرسودن". (۸)

حال که مفهوم "حیرت" بکلی روشن شد می خواهم توجّه خوانندگان را بارزش آن جلب کنیم. شادروان دکتر اقبال شاعر معروف فارسی و اردو راجع به "حیرت بیدل" می نویسد:

"افلاطون می گوید: حیرت ما در همه دانشهاست. میرزا عبدالقادر بیدل از جهت دیگر بر این می نگرد و می گوید:

•

نز اکتهاست در آغوش میناخانهٔ حیرت
مژه برهم مزن تا نشکنی رنگ تماشا را

حیرت افلاطون بدانجهت دارای اهمّیت است که انگیزهٔ پرسش دربارهٔ اوضاع جهان را در ما بوجود می آورد امّا بیدل خود حیرت، را به اعتبار می نشاند.بدون توجه بنتائج و یا عوارض ذهنی آن. غیر ممکن است کسی بتواند زیباتر از بیدل مضمونی را باین لطافت بپروراند".(۹)

امّا بیدل خودش در نامه ای اهمّیت "حیرت" را ذیلاً توضیح می دهد:

"تأمّل انقلاب ازمنه و امکنه امکانی جلای آینهٔ حیرت است، و تخیّل تغّیر کیف و کم اعیان رفع زنگارهای غفلت. اینجا امداد "حیرت" حوصله بخش عروج نظر می باشد، و اعانت و تسلیم، چهره کشای علامات فتح و ظفر حصول این نشهٔ از ساغر آگاهی حق شمرد نست، و از شهود این کیفیات باسرار حضور مطلق راه بردن".(۱۰) یعنی آنچه از دگرگونیها در زمان و مکان کاینات روی می دهد آنها را مورد بر رسی قرار دادن دل را که آینهٔ حیرت اسبت جلا می بخشد و نظر را به وسعت و پهنائی و رفعت و بلندی همکنار می کند. همین است ارزش حیرت. در نامهٔ دیگر بهمین مطلب اشاره می کند:

"تماشای چمنستان صنع را اگر سودی در نظر است فرصت "حیرت" رنگ آمیزیهای آثار است ، و مهلت تأمّل کیفیات احوال و اطوار".(۱۱)

براستی این درس را بیدل در محضر یکی از اساتیذ روحانی خود که شاه کابلی نام داشت و در دهلی بدو برخوردش اتفاق افتاده بود، گرفته،

هنگامیکه شاه مزبور شعری خواند:

از ما با ماست هرچه گوئیم همچو تونی دگرچه گوئیم

بیدل از و راجع بگوینده اش پرسش کرد، و شاه در پاسخ گفت:

"از ماست، شبه چیست؟"

و آنگاه روی زمین دراز کشیده اظهار داد:

"اینجا گشاد چشم غیر از "حیرت" چیزی ندارد باید خوابید" (۱۲)

بعد بیدل آنرا بعنوان یکی ازآئین‌های زندگی پیش گرفت و در دریای آن غرق شده می گوید:

بسکه آشوب غبار حیرتم پوشیده چشم

صورت آیـنـۀ من نیز رفت از یاد من

حیرت یعنی ذوق تفکّـر و تجسّس بیدل در مظاهر طبیعت و تلاشها برای رفتن بسراغ حقایق آنقدر روبافزایش رفت که حتی چشمانش را هاله کرد و چنان در خود مستهلك کرد که صورت آینه دل هم از یادش رفت. بیدل به اثر اجرای دستور قرآنی راجع به تفکّر در کاینات، حیرت سراپایش را تا آندرجه فرا گرفت که می گوید:

در چار سوی دهر گذر کرد خیالم لبریز شد از حیرت آینه دکانها

و نه تنها ازان لذت بی اندازه می برد بلکه دیگران را توصیه می کند که اگر می خواهند مرز دانش را پهنتر کنند لازم است جمله کتابهای دانش را بکنار گذارند و توسط بررسی درکاینات سواد دیدۀ خود را روشن کنند:

سواد نسخه دیدار تا روشن توان کردن

بـآب حیـرت آینه بـاید شست دفـترها

و او خودش این تجربه را گرد آورده است:

این دل حیرت سرا از نقش قدر تها پراست

ذرّه از سامان مهر و قطره از دریـا پراست

وحلاوت حیرت توجه او را آنقدر جلب کرد که توفیق تحیّر از ایزد متعال مسئلت دارد:

یارب! تو بحیر تم همآغوشی بخش   در مخمصهٔ شعـورْ کمهوشی بخش

از اندیشـهٔ آینـده خلاصم گـردان   از یـاد گذشتـه هـا فراموشی بخش

دو چیز است که دلهای انسان را دچار اضطراب و دلهرهٔ بزرگی کرده است: اندیشهٔ آینده و یاد گذشته. تا شعور پا برجاست و عقل در ظرف خود در حال انجام تکالیف خود است این دو عامل دل و دماغ وی را دچار المهای بیکران می کند زیرا از سویی یاد ناراحتیها و ناخوشیهائیکه در زمان گذشته بدان مواجه شده ایم زندگانی ما را تلغ می کند و از سوی دیگر این اندیشه که آیندهٔ ما چطور خواهد گذشت همه آرامش خاطر را از ما می رباید. بیدل می گوید این هر دو خیال ناشی از شعور است. لذا از خدا خواستار بیهوشی و بیشعوری است تا بلاهائیکه بدست شعور کشیده است ازو دور شود. امّا این بیهوشی وقتی بدست خواهد آمد که ما بر اثر تفکّر در کاینات دچار حیرت شویم و دران مقامی بدست آریم که حتی هستئ ما از یاد ما برود، و در نتیجه تحت تأثیر هیچگونه از عذابهای زندگئ زود گذر نخواهیم قرار گرفت.

و این ارزش دیگر حیرت است، شاید بنابر همین امر بیدل خودش را "حیرت سرشت ازلی" لقب داده. (۱۳)

در پایان این گفتار بیمورد نباشد اگر ترکیبها و تعبیرهای بیدل راجع به "حیرت" کمی روشن کنیم. از مطالعهٔ آثار او معلوم می شود که در بسیاری موارد بیدل ترکیب "آیینهٔ حیرت" و "حیرت آیینه" بکار برده است. اوّل باید واژهٔ آیینه را بررسی کنیم بعد اضافت آن به حیرت که گاهی تشبیهی و گاهی مقلوبیست. راجع به "آیینه" مرحوم دکتر سعید نفیسی می نویسد:

"آئینه باهمزه درست نیست زیرا که در زبان فارسی همزه وجود ندارد، اصل این دو کلمه با دو "یا" یعنی "آیینه" است و مخفف آن می شود "آینه" که یای دوم را حذف کرده اند، اصل کلمه "آبگینه" بوده که اصلاً بمعنی شیشه یعنی آبگونه و مانند آب است و رنگ آب دارد، بمرور زمان آبگینه، آینه شده است" (۱٤)

و راجع بویژگیهای آینه بیدل می نویسد:

"آینه تا کدورت دارد تسلیم خراشش ضروریست، و چون بصیقل رسید در انطباع خوب و زشت ناصبوری" (۱۵) و در شعر زیر همین اختصاص آینه را بیان می کند:

بد و نیک است یکرنگی هوس آینه را　　نیست اظهار خلاف هیچکس آینه را

حاصل این هر دو نثر و نظم همین است که آینه استعداد مخصوصی دارد برای عکس پذیری و هرچه از اشیا در برابرش قرار دارد همانطور آنرا در عکس خود نشان می دهد، و حال به تعبیر "حیرت آینه" متوجه شویم بیدل

این ترکیب را در چهار عنصر بقرار زیر بکار برده است.

"نگاهی بود چون حیرت آینه بی نیاز جوهر شناسی"(۱٦)

اینجا نگاهی را که در ایّام کودکی داشت به "حیرت آینه" شباهت داده و وجه شبه درمیان آندو همانا "بی نیاز جوهر شناسی" قرار داده است پس تعبیر "حیرت آینه" هر کجا بکار برده است مفهومش آنست که دل مثل آینه است هرچه از تمثالها در مقابلش می آید تنها صورت ظاهرش در آن منعکس می شود. و حقیقت و جوهر اشیاء در آن منعکس نمی شود.بنا برین می توان گفت که آینه از جوهر شناسی عاریست و اضافت "حیرت" به آئینه، اضافت تشبیهی است یعنی درست مثل حیرتیکه نتیجهٔ نارسائی بکنه اشیاست آینه، هر چند که تمثال اشیا در ان منعکس شود،از ادراك حقایق آن عاجز است چنانکه در شعری بیدل بدان اشاره کرده است:

آینه را به قسمت "حیرت" قناعت است
زین جوش خون بس است که رنگی بمارسد
تا گرد باد من بهوائیست پرفشان
بیدل بکنه ذرّه رسیدن کجا رسد

پس منظور بیدل ازین گونه تعبیرهای ("حیرت آینه" و "آینه حیرت") آنست که دل بر اثر تفکر در نسخهٔ کاینات تنها صورت آنها در آن منعکس می شود و حقایق اشیا بیرون از دسترس اوست، و اینك برخی از اشعار:

حسن هر جا دست بیداد تجلی واکند   نیست جز حیرت کسی فریادرس آینه را
بیدل اندر جلوه گاه حسن طاقت سوز او   جوهر حیرت زبان عذر خواه آینه را

امتیاز جلوه از ما حیرت آرایان مخواه دور گـرد دیـده می باشد نگـاه آینه را

بسکه چون جوهر آینه تماشا نظریم می چکد خون تحیّر ز رگ و ریشهٔ ما

رمز دو جهان در ورق آینه خواندیم جز گـرد تـحـیّر رقـمی نیست در اینجا

از حیرت دل بند نقاب تو گشودیم آینه گری کار کسی نیست در اینجا

تحیر مژده حسن بهاری داد کز شوقش چو اشك از دیده تا دامان دل آینه‌ها چیدم

و در مثنوی "عرفان" این موضوع را بشیوهٔ جالب و روشن و گیرا بیان می کند:

نفسی محرم تحیّر باش جیب آینهٔ تفکّر باش

گه درین جلوه زار یاس مآل داشتم سیر رنگ و بوی خیال

گاه افسرد آتش هوسم داغ دل شد ز سوختن نفسم

همچو شمع از خیال دور اندیش سفر جیب خویشم آمد پیش

جای دیگر نیافتم راهی کندم آخر بجیب خود چاهی

اینقدر واشگافت فطرت من که جهان نیست غیر صنعت من

هرچه گل می کند بهار من است آنچه پر می زند غبار من است

کیستم کز خودم شعوری نیست آفتابم بجیب و نوری نیست

من ز من دور و فکر عجز اندیش درپی خویش رفته ام از خویش

همچو پرکار هرچه پیمائیم از خط خویش بر نمی آئیم

لیك تا وارسم بمر کز خویش عجز ادراك جوشدم پس و پیش

عقل را کی بفهم خویش‌رهست خط پرکار چشم بی نگهست

ماهمان حیرت زمین گیریم نقش تسلیم و ننگ تصویریم

ساز عجزیم بستهٔ خم و پیچ رنگ و عرض شکست باقی هیچ(۱۷)

٭

حواشی:

١ - المنجد ، ص ١٥٩
٢ - رساله شیخ عبدالباقی انصاری ،مترجم مولوی محمد حلیم، ص ٧٦
٣ - ایضاً ص ٧٧
٤ - چهار عنصر، مطبوعه نولکشور، ص ٤٨٨
٥ - کیمیای سعادت، ص ٤٩٥
٦ - قرآن مجید مترجم مولانا محمود الحسن و و حاشیه مولانا شبیر احمد (سوره بقره آیت ٦٤، ١٦٣) ص ٣١، ٣٠
٧ - مجلهٔ نگار، مارس ١٩٢٦ میلادی
٨ - چهار عنصر، مطبوعه نولکشور ص ٤٩٠، ٤٩٤
٩ - یاد داشتهای پراگنده از علامه محمد اقبال مترجم دکتر محمد ریاض ص ٦٣، ٦٢
١٠- رقعات بیدل، مطبوعه نولکشور، ص ١٣٥
١١- ایضاً ص ٢٠١
١٢- چهار عنصر، مطبوعه نولکشور، ص ٤٢٥
١٣- رقعات بیدل، ص ٩٢
١٤- در مکتب استاد ، ص ١٣٧
١٥- چهار عنصر مطبوعه نولکشور، ص
١٦- چهار عنصر مطبوعه نولکشور، ص ٢٩٩
١٧- کلیات بیدل، چاپ کابل ج ٣، ص ١٠٣

****

به تصحیح و مقدمه
دکتر سیّد حسن عباس (تهران)

رساله درشرح بیت امیر خسرو دهلوی از جامی

امیر خسرو دهلوی در دنیای سخنوری نامی است معروف زبان زد خاص و عام که "در اختراع معانی و کشف رموز غریب نظیر خود نداشت اگر استادان نظم و نثر در یك دو فن بی همتا بودند، امیر خسرو در جمیع فنون ممتاز و مستثنی بود"(۱). "وی سلطان الشعراء و برهان الفضلاء است، در وادیٔ سخن یگانهٔ عالم و نقادهٔ نوع بنی آدم است. وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایانی ندارد، آنچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن و انواع آن دست داد هیچ کس را از شعرای متقدمین و متاخرین نداده.."(۲). "عشقبازیٔ حقایق را در شیوهٔ مجاز پرداخته بلکه با عرائس نفائس حقایق عشق باخته، جراحات عاشقان مستهام را اشعار ملیح او نمك می باشد و دلهای شکسته خستگان را زمزمه خسروانی او می خراشد، بادشاه خاص و عام است از آنست که خسرو نام است و در ملك سخنوری این نامش تام است"(۳).

خسرو در آغاز سخن گوئی بیشتر به قصائد پرداخته بود و در قصیده گوئی متتبع انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی و کمال اصفهانی است البته در بیان معرفت و مواعظ و حکم از سنائی و خاقانی پیروی نموده و قصاید او که دارای مضامین پند و موعظت، تصوف و سلوك، فلسفه و الهیات و توحید و

نعت رسول مقبول(ص) می باشند بسیار گران قیمت محسوب می شوند.
خسرو در موضوع توحید و عقاید دینی قصیده "جنات النجات" در جواب قصیده سنائی سروده که بسیار بلند پایه است، همچنین در جواب قصیده "مرآة النظر" خاقانی به مطلع:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش
دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش

قصیده "مرآة الصفا" را به نظم در آورده. مولانا جامی نیز پاسخ آن را در قصیده "جلاء الروح" گفته و در محاکمه هر سه قصیده خود اعتراف نموده است که قصیده من به پایهٔ قصیده خاقانی و خسرو نمی رسد.

تأثیر امیر خسرو دهلوی بر مولانا جامی نمایان است و او به شیوه های مختلف یادی از امیر خسرو کرده و وی را سر آمد شعرا توصیف نموده است و پایه نظم خسرو را آن اندازه بلند می بیند که جوابگوی او را بیهوده می پندارد. (٤)

دید چو جامی بلند پایهٔ خسرو　　بیهده در معرض جواب در آمد

خود را در غزل عاشقانه پیرو خسرو معرفی می کند:

جامی از خسرو همی گیرد طریق سوز و درد
طور او نبود خیالات محال انگیختن(٥)

مولانا جامی در پیروی امیر خسرو دواوین خود را به سه قسمت تدوین نموده است: (١) فاتحة الشباب (٢) واسطة العقد (٣) خاتمة الحیوة؛ و جواب خمسه امیر خسرو گفته است بلکه بهتر بگوئیم که خود را در مثنوی سرائی

مقلّد حکیم نظامی و امیر خسرو دهلوی متعارف نموده است و بارها با بسیار عظمت و احترام نام آنان را برده است. همین تأثیر بیش از حد وی را وادار کرد که بیتی عرفانی زیر امیر خسرو دهلوی را شرح کند:

ز دریای شهادت چون نهنگ لا بر آرد سر
تیمّم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش

غیر از بیت مزبور، جامی بیت ذیل امیر خسرو دهلوی را که در قران السعدین (چاپ علیگر ۱۹۱۸ ص ١٤٥) آمده، نیز شرح کرده است.

مـاه نـوی کاصل وی از سـال خاست   گشت یکی ماه به ده سال راست(٦)

این بیت در تعریف کشتی است و وقتی که مولانا جامی با این بیت امیر خسرو دهلوی برخورد کرد در فهمیدن معنی سال و ماه متردّد شد و سر انجام در تفسیر این بیت رساله ای تصنیف نمود که خاتمه آن بر این جمله می باشد:

"چیزی خواسته که بزبان هند مخصوص باشد".

و وقتی که شیخ جمالی دهلوی پس از ۸۹۷هـ / ١٤٩٢م در سفر خراسان با جامی درهرات ملاقات نمود، جامی دربارهٔ بیت مذکور قران السعدین از جمالی دهلوی استفسار کرد و شیخ جمالی گفت "سال نام درختی است که در هند پیدا می شود و ازو کشتی ها سازند". قیاس بر این است که مولانا جامی این شرح را قبل از ۸۹۷ تألیف نموده بود. این رساله در ایران چاپ شده است.(۷)

مولانا جامی شرح بیت "ز دریای شهادت.. " را "بر حسب اشارت خدمت امارت مآبی سیادت انتسابی".. نوشته است، امّا معلوم نیست و خود جامی

هم صراحت نکرده است که امیر سیّد مذکور کیست؟

"جامی در این رساله کوتاه طبق عقاید ابن عربی صحبت از نوح بعنوان نماینده صفات تنزیهی پیش می آورد و می گوید که راه رجوع به عبد به عدم اصلی خویش ذکر است که ماسوی را فانی می سازد". (۸)

شارح اصطلاحات "دریای شهادت" و "نهنگ لا" و تشبیه "نوح" را توجیه نموده و بطور مجموع به شرح "لا اله الا اللّٰه" پرداخته است. ولی می گوید که "بجای لفظ "سر" کلمه "هو" باشد...و تشبیه کلمه"لا"به "نهنگ"بواسطه ابتلاع یعنی فرو بردن و ناچیز کردن اوست ماسوای حق را سبحانه در نظر ذاکر"

سال تألیف رساله:

از هیچ مأخذ معلوم نمی شود که جامی این شرح را بچه سالی برشته تحریر در آورده است، امّا نسخهٔ کلیات جامی که دارای این شرح نیز است و در ایاصوفیا استانبول نگهداری می شود در ۲۲ شعبان ۸۷۷هـ در بغداد نوشته شده است. از این می توان حدس زد که این شرح قبل از ۲۲ شعبان ۸۷۷هـ تألیف شده است.

شروح دیگر بر همین بیت خسرو:

(۱) غیر از شرح جامی، صدرالدین ابوالفتح سیّد محمد حسینی چشتی (م ۸۲٦هـ / ۱٤۲۲م) معروف به "گیسو دراز" عارف مشهور نیز این بیت خسرو دهلوی را شرح کرده است که همراه با یازده رساله او در حیدرآباد دکن در ٦ صفحه و در ۱۳۸٦هـ / ۱۹٦۷م در کراچی در صفحات ۱٤۳-۱٤۸ چاپ شده است. (۹)

(۲) شمس الدین محمد پسر یحیٰی نور بخشی متخلص به اسیری لاهیجی (م ۹۱۲هـ) بعد از اتمام شرح گلشن راز نسخه ای از آن را برای مولانا جامی به هرات فرستاده و جامی رباعی زیر را در صدر جواب کتاب نوشته و برای اسیری ارسال داشت:

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز خرّم ز بهار خاطرت گلشن راز
یک ره نظری بر مس قلبم انداز شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز(۱۰)

وی نیز بیت مزبور امیر خسرو دهلوی را شرح نموده است. او قبل از شرح بیت، بعضی اصطلاحات صوفیه را معنی کرده سپس در ضمن شرح کردن بیت امیر خسرو می گوید:

"آن کس که گفت: "ز دریای شهادت چون نهنگ لابرآردهو" از "دریای شهادت" فنای تعیّنات مع تعینّ السالك ایضاً می خواهد، و شهادت به معنی شهود است و شهود عبارت است از ظهور حق باسم الماحی والمعید، و رفع تعیّنات در نظر دیدهٔ دل سالك، که آن دیده را قوت بصیرت می گویند، که نفس ناطقه انسانی بآن دیدهٔ ادراك معانی معقوله و لطایف و ارواح می کند، چون نهنگ لابر آرد هو، یعنی ذات مطلق که هو عبارت از آن است نهنگ لا را که عبارت از تعین سالك است بر آرد، یعنی سالك را از مقام فناء فی الله به مقام بقاء بالله، و ازسیر فی الله به سیر بالله رساند... و به نهنگ لا از جهت عدمیّت تعیّن و تشخص تشبیه کرده است و می تواند بود که از دریای شهادت کلمه "لا اله الا الله" خواسته باشد، و نهنگ لا عبارت از کلمه لا، و وجه مشابهت میان نهنگ ولا فناء اشیا است".

و در مورد این مصراع " تیمّم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش" می گوید:

"نوح در این محل عبارت از صاحب کمالیست که از مرتبهٔ فناء فی الله به مقام بقاء بالله رسیده، متحقق به جمیع اسما وصفات الهی شده باشد و تشبیه چنین کاملی به نوح از آن جهت است که در وقت طوفان هر که متابعت نوح کرد از موج بلا خلاصی یافت".(۱۱)

(۳) غلام علی قانع تتوی (م ۱۲۰۳هـ .ق) نیز در ۱۱۹۹هـ .ق به شرح همین بیت امیر خسرو پرداخته است و نسخه خطی آن در دانشکدهٔ شاه ولی الله، منصوره، حیدرآباد، پاکستان (مؤرخ ٦ شعبان ۱۲۵۸ هـ .ق) موجوداست. (۱۲)

چاپ شرح جامی:

این شرح قبلاً یکبار در مطبع مجتبائی دهلی (هند) در سال ۱۳۲۹هـ / ۱۹۱۱م در مجموعه ای در صفحات ۸۹ - ۹۲ بطبع رسیده است.(۱۳)

نسخه های مورد استفاده:

۱- نسخهٔ اساس: تهران، کتابخانهٔ ملك، شماره ٤۷۹۵/۸ در کلیات جامی نوشته ۸۹۵هـ (۳۲۹ پ - ۳۳۰ر)، در تصحیح ما با علامت "ملك" مشخص شده است. این نسخه یکی از نسخه های قدیمی شرح مزبور است.

۲- نسخهٔ بدل: کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۷۵۷٤/۱۷ (در مجموعه) زینا علیای اردکانی نوشته ۱۰۳۷هـ، با علامت "دانشگاه" آمده است.

نسخه های دیگر شرح جامی نیز در دست است که مشخصات آنها را می توان در فهرست نسخه های خطی فارسی آقای احمد منزوی ج ۲ ص ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ و فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان ج ۳ ص ۱۵۸۷ دید.

پاورقی ها:

(۱) برنی، ضیاء الدین: تاریخ فیروز شاهی ، چاپ هند، ص ۳۵۹
(۲) عبدالحق دهلوی : اخبار الاخیار ، چاپ هند، ص ۱۹۹
(۳) دولت شاه سمر قندی : تذکرة الشعرا، طهران ۱۳۳۸هـ .ش ص ۱۷۹
(٤)و(٥)و(٦) جامی: دیوان کامل جامی ویراسته هاشم رضی طهران، ص ۳٦۱ - ۳٦۲
(۷) علی اصغر حکمت: جامی ترجمه و تحشیه و تکمله بزبان اردو از عارف نوشاهی، لاهور، ۱٤۰۳هـ/۱۹۸۳م، ص ۲۹۱ و ۳٤۹
(۸) ویلیام چیتك: مقدمه بر نقد النصوص جامی، تهران ۱۳۹۸هـ ص ۲۷
(۹) عارف نوشاهی: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، جلد اول ص ۶۵.
(۱۰)و(۱۱) اسیری لاهیجی: دیوان اشعار و رسائل بکوشش برات زنجانی تهران ۱۳۵۷هـ .ش، ص یح، و ۳۳۲
(۱۲) احمد منزوی: فهرست مشترك نسخه های خطی پاکستان، جلد ۳ ص ۱۵۸۷
(۱۳) عارف نوشاهی: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، جلد یکم ص ٦۵۱، اسلام آباد، ۱۹۸٦م

متن رساله

بسم الله الرحمن الرحیم

یامن لا رب غیره ولا إله سواه وفقنا فی القول والعمل لا تحبه و ترضاه؛

رباعیه(۱)

دل عشق ترا مزید بادا همه عمر　　در دید تو ناپدید بادا همه عمر

لطفی کردی زما رهاندی مارا　　الطاف تو بر مزید بادا همه عمر

امّا بعد این کلمهٔ چند است که برحسب اشارت خدمت امارت مآبی، سیادت انتسابی خصّه الله تعالی به مزید التوجه الی جناب جلاله و جذبة بجذبات العنایة الی مشاهدة جماله(۲) نوشته می شود در شرح معنی بیتی که بر دل و زبان بعضی از اصحاب نطق و بیان گذرانیده اند و به گوش هوش ارباب ذوق و وجدان رسانیده و آن اینست:

بیت

ز دریای شهادت چون نهنگ لا بر آرد سر(۳)

تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش

مرا به "شهادت" والله تعالی اعلم شهادة ان لا اله الا الله است و تشبیه او به دریا به سبب کمال احاطهٔ اوست بحق سبحانه اثباتاً و بما سوای نعیاً و همه موجودات بلکه مفهومات در این دو منحصر حمل شهادت را برمقابل غیب، اگرچه این مقام مستبعد می نماید وجهی هست به تخصیص برآن تقدیر که بجای لفظ "سر" کلمهٔ "هو" باشد و اشارت به غیب هویت دارند و تشبیه کلمهٔ "لا" به "نهنگ" بواسطهٔ ابتلاع یعنی فرو بردن و ناچیز کردن است ما سوای حق سبحانه در نظر ذاکر:

مثنوی(٤)

لا نهنگیست کائنات آشام　　عرش تا فرش در کشیده بکام

هر کجا کرده آن نهنگ آهنگ　　از من و ما نه بوی مانده نه رنگ

(٥)و چون تیمّم به مقتضای فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا[النساء /٤] متضمّن معنی قصد و میل است به خاك که بموجب خلقکم من تراب[الروم/ ۲۰] اصل نشاء عنصریه آدمی است به آنکه از میل به عدم اصلی(٦) و رجوع به وحدت حقیقی که مبداء و معاد همه آنست تعبیر توان کرد چون غالب بر نوح - علی نبینا و علیه السلام - صفت تنزیه بود ذاکر را نزدیك استیلای نفی بر باطن او و تنزیه و تقدیس او مرتبهٔ وحدت را از کثرت «نوح» توان گفت و چون «طوفان» عبارت است از کثرت و اجتماع امطار و انهاری که از آسمان باریدن و از زمین جوشیدن گرفته بود، آن را از کثرت احکام و آثاری که بعضی از اسما و صفات نازل می گردد و بعضی از زمین استعداد و قابلیات حقایق ممکنات انفجار می پذیرد، کنایه توان داشت.

حاصل المعنی: می گوید که چون ذاکر بر تکرار کلمه طیّب(٧) مداومت و ملازمت نماید و در ظرف نفی کثرت وجود حادث(٨) ماسوی را به نظر فنا مطالعه کند و در جانب اثبات وحدت وجود قدیم حضرت حق را جلّ ذکره به نظر بقا مشاهده نماید معنی نفی ماسوی چنان بر باطن او استیلا یابد که طوفان غلبه کثرت حقیقه حقایق امکانیه و کثرت نسبیه اسمای الهی(٩) در نظر شهود او مضمحل و ناچیز نماید و نوح وار بواسطهٔ تنزیه و تقدیس حقیقة وحدت از صورت کثرت رجوع او به عدم اصلی و وحدت حقیقی فرض و لازم گردد؛

مثنوی(۱۰)

عــرصـــهٔ لاالــه دریــائیـــست   کـش فـزون از دو کـون پهنائیست

نیـست در کـار گـاه کـن فیکون   هیچ نقشی ز موج او بیرون(۱۱)

هــرچـه مـفـهوم گـردد و مذکور   در حـق و غـیـر حق بود محصور

هـر دو را پیـش نـاقـص و کـامل   نـفـی اثـبات او بـود شـامـل

لا کــه آمــد نـهـنـگ آن دریـا   چون گشاید دهان نهنگ آسا(۱۲)

گـرچـه باشد ز کثرت اعیان(۱۳)   در فـضـای وجـود صـد طـوفـان

آنچنـان در کـشـد بـه کـام فـنـا   کـه نـمـاند نـمـی ازان پـیــدا

سـالـك راه را کـه نـوح نـهـاد   کـرد تنـزیه واحـد از اعـداد(۱٤)

فـرض گــردد تیـمّم آوردن   روی در خـاك نـیـستی کـردن

قـصـد کردن به بَدوِ فطرت خویش   بـاز گشتـن باصل وحدت خـویش

و چون بجای لفظ(۱۵) "سر" کلمهٔ "هو" باشد مراد "بر آوردن" هوالله تعالی (۱٦) اعلم ظهور(۱۷) نور هویت و هستی حق سبحانه تعالی(۱۸) تواند بود؛ زیرا که چون ذاکر صادق چندگاه(۱۹) بر تکرار کلمه لااله الا الله به معنی نفی الوهیت(۲۰) از ماسوای حق سبحانه و اثبات آن مراد را که توحید عوام است مواظبت نماید پرتو هویت ظهور هستی حق سبحانه بر باطن او تابد، هویات همه اشیا را از نظر بصیرت او دور گرداند (۲۱) و جز هویت حق سبحانه در دیدهٔ شهود او نماند، معنی لااله الا الله لا هو الاهو شود که توحید خواص است؛

مثنوی(۲۲)

چون کنی ورد خویش بی گه و گاه / گفتن لا اله الا اللّه

پرتو نور حق ظهور کند / ظلمت هستی از تو دور کند

گرچه بود اولاً ترانیت / نفی اشراك در الوهیّت

زان به توحید حق ره آوردی(۲۳) / دل ز شرك جلی تهی کردی

این دم از غیر نفی بود کنی / محو اشراك در وجود کنی

باخدا در بلندی و پستی / کس نیابی شریك در هستی

لب گشاید نهنگ لا و بدم / دو جهان را کشد بکتم عدم

من و ما را برد تمام فرو / بر سر آرد ز قعر گوهر هُو

پیش چشم شهود تو مطلق / هیچ ناید بجز هویّت حق

بشنود گوش جانت از هر سو / لاوهو فی الوجود الّا هُو

ره دهندت به سیر وحدت خاص / یابی از شرّ شرك خفیه خلاص

لاوهو هر دو نفی واثبات اند / نافی غیر و مثبت ذات اند

تا دهد لا وهوت قوّت [و]قوت / ببرد تا سرادق لاهوت

به هوا و هوس درو نرسی / تاز لانگذری به هُو نرسی

هوکنایت ز غیب ذات شناس / مکنش بر دگر ذوات قیاس

هیچ ذاتی بذات او نرسد / عقل کل در صفات او نرسد

این چه مجد[و] بهاست سبحانه / وین[چه] عزما اعز سلطانه

ای همه قدسیان قدوسی(۲٤) / گرد کوی تو در زمین بوسی

دو جهان جلوه گاه وحدت تو / شهد اللّه گواه وحدت تو

هم مقر گفته باتو هم جاحد(۲۵) / لمن الملك، اللّه الواحد

پرتو روی تست از همه سو / همه را رو به تست از همه رو

همه در راه و راه می جویند / از غمت آه آه می گویند

مبتدی در ره تو مویه کنان / نعرهٔ اهدنا الصّراط زنان

منتهی در سجود بین یدیك / کعبه کیف الطریق رب الیك

راه بنما که طالب راهیم / ره بسوی تو از تو می خواهیم

قطع این ره بسراه پیمایی / کی توان، گر تو راه ننمائی

رباعی

جامی غم دوست را بـه عـالـم نـدهـی
باهر که نه اوست شرح آن غم ندهی(۲٦)
مـرغ غـم او بـه حیـله شـد بـا مـا رام
خـامـوش کـه مـرغ رام را رم نـدهـی

حواشی:

۱- دانشگاه : ندارد
۲- ملك : جمال
۳- دانشگاه : هو
٤- دانشگاه : بیت
٥- دانشگاه : ندارد
٦- دانشگاه : ندارد
۷- دانشگاه : طیبه
۸- دانشگاه : حادثات
۹- دانشگاه : الهیه
۱۰- دانشگاه : شعر
۱۱- دانشگاه : این بیت را ندارد
۱۲- دانشگاه : امّا
۱۳- دانشگاه : امکان
۱٤- دانشگاه : این بیت را ندارد
۱٥- دانشگاه : کلمه
۱٦- دانشگاه : ندارد
۱۷- دانشگاه : نور ظهور
۱۸- دانشگاه : ندارد
۱۹- دانشگاه : ندارد
۲۰- دانشگاه : ندارد
۲۱- دانشگاه : ندارد
۲۲- دانشگاه : بیت
۲۳- دانشگاه : زان به توحید عمر پی بردی
۲٤- دانشگاه : ای همه قدسیان تو قدسی
۲٥- دانشگاه : هم مقربا تو هم گفته جامد
۲٦- دانشگاه : با هر که نه اوست شرح این غم ندهی

****

دکتر سیّد علی رضا نقوی
دانشگاه بین المللی اسلامی، اسلام آباد

پزشك شاعر

پزشکانی داشته ایم که از شعرا و نویسندگان و محققان برجستهٔ عصر خود بوده اند امثال دکتر ادوارد. ج. براؤن، نویسنده و محقق بزرگ انگلیسی و مؤلف کتاب معروف "تاریخ ادبیات فارسی" به انگلیسی در چهار مجلد که تاکنون بهترین مرجعی در موضوع خود بزبان انگلیسی می باشد و می توان گفت که بعد از تاریخ ادبیات فارسی استاد دکتر ذبیح الله صفا مفصل ترین و دقیق ترین کتابی است درین زمینه. همچنین مرحوم دکتر قاسم غنی محقق و نویسنده معروف ایرانی، مؤلف تاریخ تصوف اسلام و تصوف در عصر حافظ و مصحح دیوان حافظ (البته باهمکاری محقق مدقق معاصر ایرانی مرحوم علامه محمد قزوینی) و دکتر ناصر عباس، مرثیه گوی معروف معاصر اردو.

دکتر سیّد اکرام حسین متخلص به عشرت هم از همان طایفه پزشکانی است که غیر از مهارت کاملی و اشتغال در رشتهٔ پزشکی بزبانهای فارسی و اردو و پنجابی شعر هم می سراید و شعرش به هر سه زبان کاملاً محکم و استادانه و از حیث سنجش ادبی دارای محاسن و کمالات بسیار عالی می باشد و می توان گفت که چه از لحاظ هیئت و چه از لحاظ محتوی جزو بهترین تخلیقات ادبی امروزه می باشد.

تاکنون کتابی به عنوان "سخن ناشنیده" که مجموعه اشعار اردو و

پنجابی است که در عرض پنجاه سال گذشته سروده، مجموعاً در ٤٧٤ صفحه بسال ۱۹۸۹ میلادی بچاپ رسانیده است که توانایی و استادی وی در سرایش اردو و پنجابی و وسعت و دقت مطالعه آثار ادبی و استعداد تخلیق و ابتکارش را درین زمینه می رساند. چنانکه دکتر عشرت در مقدمه "سخن ناشنیده" (اردو) شرح داده ، اردو و فارسی جزو برنامه درسی او در دبیرستان بود، و وی از کوچکی به این هر دو زبان و ادبیات آنها فوق العاده علاقه داشت ، و در اثر همین علاقه بود که وی در اوایل تحصیلات دبیرستانی به اکثر آثار ادبی شعرای کلاسیکی اردو مانند ولی دکنی و میرزا حاتم و میرزا سودا و میر تقی میر و میر درد و میر حسن (مثنوی سرای معروف اردو و جد میر انیس بزرگترین مرثیه گو ی اردو) و انشاء و جرأت و مصحفی و آتش و ناسخ و ذوق (قصیده سرای معروف اردو) و مومن و غالب (بزرگترین شاعر اردو و شاعر معروف فارسی قرن گذشته) و میر انیس و داغ و علامه اقبال و بعضی شعرای کلاسیکی فارسی امثال سعدی و حافظ را بادقت تمام مرور کرده، و مخصوصاً تحت تأثیر فکری و فنی اقبال قرار گرفت. از جمله شعرای جدید اردو اشعار خواجه حالی (از مؤسسین برجسته شعر جدید اردو و سراینده مسدس معروف "مدوجزر اسلام") و آزاد (مؤلف "سخندان فارس") و اکبر اله آبادی و حسرت موهانی (از شعرای توانای غزل جدید و رهبر برجسته حزب مسلم لیگ) و اصغر و جوش (که بعلّت شعر انقلابی خود به لقب "شاعر انقلاب" معروفیت دارد) و فراق و جگر و فیض (از برجسته ترین شعرای معاصر اردو و برنده جایزه صلح لنین) مورد پسند خاطرش بوده، امّا هیچکدام ازین شعرای کلاسیکی و جدید را به عنوان استاد و سر مشق

خود انتخاب ننموده و از هیچکدام از آنان در شعر خود تقلید نکرده و حتی برای آموزش اسرار و رموز فن شاعری نیز پیش هیچ استادی تلمذ و شاگردی اختیار نکرده است البته در اوایل ایام سخنسرائی گاهی استاد مرحوم مولوی چراغ دین اوزان شعرش را بطور جزئی درست و اصلاح می کرد. همچنین وی اصول و قواعد عروض را از برادر بزرگ خود سیّد فیاض حسین یادگرفت و قبل از اعزام به خاك پاك ایران کتابهای فن عروض را مفصلاً مطالعه کرده و درین زمینه مهارت تمام را بدست آورد.

دکتر عشرت روز دوم ژوئیه سال ۱۹۲۰ م در شهر بتاله (در پنجاب شرقی، هند) در خانواده ای نسبةً مرفه الحال و ادب دوستی چشم بجهان گشود. جد اعلی وی سیّد بدیع الدین، سیّد حسنی بود که در زمان همایون شاه تیموری هند (۹۳۷ - ۹۶۳هجری / ۱۵۳۰ - ۱۵۵۶م) جزو لشکریان ایرانی وارد خاك هند شد، و پس از کشته شدن در یك جنگ محلی دردهستان شکر گره (که امروزدربخش سیالکوت پاکستان است) مدفون گشت و دولت اولاد وی را در آن شهر تیولی بخشید. امّا بعضی از اولاد وی که کشاورزی را دوست نداشتند، به دهلی منتقل شده، آنجا در کارهای درس و تدریس و قضا اشتغال ورزیدند. سیّد محمد مراد جد بزرگ دکتر عشرت پس ازحمله نادر شاه در زمان محمد شاه تیموری(۱۱۱٤-۱۱٦۱هجری/۱۷۰۳-۱۷٤۸م) از دهلی به بتاله منتقل شد چون بعضی از اقارب وی آنجا سکنی داشتند، و در آن شهر بدختر نورالحسن، برادر شاعر معروف فارسی سیّد نورالعین واقف بتالوی ازدواج کرد، و دیری نگذشت که به توصیه پدر زنش

میر منشی؛ قاضی؛ اعلی بتاله منصوب گشت. پس از وی فرزندانش سیّد پیر بخش و سیّد احمد در زمان سلطه سیکهابسمت قضاوت انجام وظیفه می کردند و غیر از کار اداری به درس و تدریس و شعر و شاعری هم اشتغال داشتند.

دکتر عشرت از یك خانواده سخن گوی و سخن شناسی تعلق دارد که بسیاری از افراد آن بزبانهای اردو و فارسی شعر می سروده اند و می سرایند.

چنانکه در ذیل عرض حال در" سخن ناشنیده "دکتر عشرت متذکر شده، وی هنوز سیزده سال بیش نداشت که به سرودن شعر آغاز نمود. البته در اوایل بزبان اردو شعر می سرود. اولین شعری که وی سرود به وصف دبیرستان کهیه کرن بود که در آن ایام در آنجا مشغول تحصیل بود ، و سپس به توصیه استاد خود که اردو درس می داد غزلی به اردو سرود.

علاقه به شعر فارسی:

دکتر عشرت پس از تکمیل دورهٔ پزشکی به سال ۱۹٤۳م مسافرتی به ابادان ایران نمود و در آنجا در بیمارستان شرکت نفت ایران و انگلیس بعنوان پزشك عمومی شروع بکار کرد و در حدود ده سال تا سال ۱۹۵۲م در شهرهای نفت خیز ایران با موفقیت تمام انجام وظیفه کرد. پس از اینکه دکتر مصدق نخست وزیر ایران شد وی نفت را ملی کرد. در نتیجه شرکت نفت ایران و انگلیس تعطیل شد و حتی محمد رضا شاه پهلوی مجبور شد از ایران فرار کند و اگرچه دیری نگذشت که شاه ایران در اثر "رستاخیزی"(۱) در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳م) باز دوباره به ایران برگردد، امّا پس از ملی شدن نفت ایران کارمندان پاکستانی و هندی مجبور شدند ایران را ترك کرده با

کشورهای خود برگردند، و از جمله دکتر عشرت هم قهراً ایران را بدرود گفته به وطن مألوف خود پاکستان مراجعت کرد.

چنانکه قبلاً اشاره شد دکتر عشرت از کوچکی به زبان و ادبیات فارسی علاقه وافری داشته و عشق به این زبان شیرین را از نیاکان خود بارث برده است و در مدت اقامت ده ساله خود در ایران کم کم به سرودن شعر بفارسی آغاز نمود. وی از رودکی و فردوسی گرفته تا علامه اقبال لاهوری و ملك الشعراء بهار آثار اکثر شعرای فارسی را با دقت مطالعه کرد. امّا با اینکه علاقه فراوانی به شعر اقبال داشته، هیچگاه تعمدا" از وی تقلید نکرده، ولی بطور ناآگاهانه گاهگاهی تحت تأثیر سبك و افکار وی قرار گرفته است.

قبل ازین که دربارهٔ شعر فارسی دکتر عشرت بحث کنیم، می خواهیم خلاصه ای از افکارش درباره دین و علم و حکمت و هنر و ارتباط شعر و عشق و رسالت شاعری را بیان کنیم.

دین و علم و حکمت:

اینك خلاصه ای از افکار دکتر عشرت درباره اهداف و آرمانهای دین و علم و حکمت را که طی مقدمه خود به عنوان "عرض حال" در "سخن ناشنیده" آورده بیان می کنیم.

"من ایمان واثق دارم که پیغام خداوندی که انبیاء کرام بنام " دین" آورده اند، هدف اساسی آن بخشیدن آسودگی و آرام و آبرومندی و عزت نفس و آزادی به آدم در هر دو جهان و رهایی دادن او از طوق بندگی ماسوی الله بوده، و بدین علّت است که حریت و جمهوری و عدالت اجتماعی و مساوات

حقوقی چهار ستون مهم دین مبین اسلام به شمار می رود.

"همچنین من عقیده دارم که اصلاً هر دین الهی انقلابی و متحرک بوده، امّا طبقهٔ خود خواه ملاها و علمای سوء آن را برای تحصیل اغراض و مقاصد شخصی خود به لباس تشریفات و عقاید محجری درمی آورده اند، و بدین ترتیب دین الهی به صورت "مذهب ملایی" در آمده است.

"دینی که بوسیله انبیاء کرام به مردم رسیده است، در اثر علم و حکمت و عقل و فهم و ایمان و ایقان و حق و صداقت در دنیای فکر و عمل انسانی حشری بپا کرده، و زندگی آدم را بکلی تغییر داده است. امّا مذهب ملا بوسیله وهم و گمان و افسانه وافسون و تقدیر و تقلید و خوف و هراس دل دماغ بشر را فرسوده و افسرده می گرداند. هدف اساسی دین تحصیل رضای الهی و درک مقام آدمیت از راه بجا آوردن احکام الهی بوده، امّا غرض و غایه فرمانروایان خود کامه و سرمایه دار و پیران و شیوخ ساختگی غیر از اسارت مادی و معنویٔ آدم چیزی نبوده و دیگر نیست.

"بنده ایمان کامل دارم که تا موقعی که تمام انسانها بالعموم و مسلمانها بالاخص خود را از جبرو استبداد علماء سوء و فقهای گمراه و میرو پیر خود خواه رهائی نیافته اند. نمی توانند بقرب خداوند و رسول نایل گشته سر بلند و سرافراز شوند. احتیاج و فقر و ناداری ضعف اصل آدم است.

آنکه شیران را کند روبه مزاج　　احتیاج است احتیاج است احتیاج

بر آوردن احتیاج و از بین بردن فقر و ناداری بزرگترین منّت دین الهی بر انسان می باشد.

کس نباشد در جهان محتاج کس نکته شرع مبین این است و بس(۲)

تصوف اسلام:

همچنین دربارهٔ تصوف و صوفیه اسلام دکتر عشرت چنین اظهار عقیده می کند:

"صوفیهٔ اسلام اوّلین کسانی بودند که علیه نظام طلسماتی و تشریفاتی و توهّماتی مذهب صدایی بلند کردند. این طبقه نابکار ملاً در هر دین وجود داشته است و اینجانب پس از غور و مطالعه دقیقی به این نتیجه رسیده ام که مسلك تصوف و عرفان عبارتست از شورش و طغیانی که طبقات حق پرست و بشر دوستی بوسیله زبان و قلم علیه طبقات گمراه و گمراه کن ملأها که با آمیزش اوهام باطل و رسوم جامد و مناسك ظاهری فاقد روح اصلی دینی صورت واقعی و اصلی دین را بکلّی مسخ کرده اند. امّا کم کم همان طبقه متحرك و فعّال و انقلابی به سکر و مستی و قیل و قال و تریاك و بنگ مبتلا و معتاد شده، بجای اشتغال به جهاد علیه ظلم و استبداد به جستجوی راههای فرار از حقائق و مشکلات زندگی پرداخته اند و همین است که اقبال این قبیل صوفیگری را نخل بیگانه و بی فایده سرزمین اسلام خوانده است".

دکتر عشرت اضافه می کنند:

"من خودم صوفی هستم و مرید بابای تصوّف و عرفان مولای متّقیان علی بن ابی طالب علیهما السلام می باشم، و احکام و فرمودات وی را اساس تصوف اسلام حساب می کنم و بهمین علّت قسمت عمدهٔ شعر من را فکر خدا پرستی و احترام به آدمیت و مساوات و عدالت اجتماعی قرار می دهد". (۳)

پیرامون شعر:

دربارهٔ شعر، چنین اظهار عقیده کرده است:

"اینجانب به مکتب فکری ای وابسته هستم که عقیده دارد که کلماتی که در حال وفور عشق از اعماق قلب بر می خیزد لباس تابدار معانی عروس سخن را در بر کرده و با زیورهای زیبای محاسن شعری خود را مزیّن کرده، به آهنگ اوزان برقص می پردازند، آنگاه شعری خوب بوجود می آید، و اگر سخن را زیر غلاف علائم و رموز بعید از فهم و تشبیهات و استعارات غیر متعارف بپوشانند، شعر بصورت معّمایی در می آید....

"بهمین سبب اینجانب باوجود سعی بسیار نتوانسته ام سخنی را که از اوزان و بحور آزاد باشد شعر بخوانم. بعقیدهٔ بنده هر فن و هنر ضوابط و مقرّراتی دارد که مراعات آن بر هر صاحب فن و هنر واجب است. و آوازی را که از قیود آهنگ بی نیاز باشد می توان تنها بنام "شور و غوغا" موسوم کرد (ونه شعر)، و اگر حرکات و سکناتی پای بند هیچ نوع قواعد و ترتیبی نباشند می توان آن را "جست و خیز" محض نامید (و نه رقص). اگر سخنی مجموعه ای از کلماتی باشد و در آن قوانین و اصول مسلّم شعری را مراعات نکرده باشند، آن را نمی شود شعر خواند، بلکه می شود جزو نمونه های تخلیقات منثور حساب کرد. البته گاهی می شود از بعضی اصول هیئت شعری انحراف کرد، امّا وزن جان شعر عربی و فارسی و اردو و غالباً پنجابی می باشد، بدون آن نمی توان در کلمات ، ربط و نغمگی و آهنگ و دلکشی را بوجود آورد. البته آهنگ های عامیانه ازین قاعدهٔ کلی تاحدّی

مستثنی می باشند".(٤)

اهداف هنر:

در مورد اهداف فن و هنر دکتر عشرت چنین اظهار عقیده می کند:

"مقصد حقیقی هنر اینست که هنرمند احساسات و جذبات و افکار خود را باکمال صمیمیت بصورت هنر اظهار نماید، امّا تخلیقات شعری را می توان به مقصدی از "تن پروری" تا "آدم گری" بکار برد. اگر از جبرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هنرمند صرفنظر کنیم، مقصد و هدف ارفع و اعلی شعر "آدم گری" می باشد.

شعر را مقصود گر آدم گری ست　　　شاعری هم وارث پیغمبری ست

"قرآن مجید که شعر را موجب گمراهی قرار داده است(٥) غالباً منظورش شعری است که بخاطر برانگیختن جذبات و عواطف سفلی و برپا خاستن فتنه و فساد و افزایش کذب و دروغ و پرورش و اشاعهٔ ظلم و ستم ساخته شود".(٦)

ارتباط شعر و عشق:

دربارهٔ ارتباط شعر و عشق عقیده دکتر عشرت بقرار زیر است:

"وقتی که من عشق را بنیان شعر خوب قرار می دهم، از یك طرف من مفهوم اصطلاحی و عمومی عشق را در نظر دارم یعنی طوفان خواهش و آرزویی که در دل و دماغ آدم برای وصل محبوب برپا می شود، آن را عشق می گویند. یکی از صورتهای آن عمل طبیعی و غریزئ طلب و وارفتگی نسبت به فرد خاصی از جنس مخالف می باشد که آن را هم عشق می نامند، و این هیجان هم گاهی می تواند در ذات و صفات آدم تغییرات محیّر العقولی را ایجاد نماید چنانکه این شعر اقبال حاکی از انست:

عشق سے پیدا نوائے زندگی میں زیر و بم
عشق سے مٹی کی تصویروں میں سوزدم بدم
آدمی کے ریشے ریشے میں سما جاتا ہے عشق
شاخ گل میں جس طرح باد سحر گاهی کا نم
(اقبال)

(عشق در نوای زندگی زیروبم و در نقشهای خاك، سوز دمبدم ایجاد می کند و در هر ریشه آدم نفوذ پیدا می کند همچون نم باد سحر گاهی که در شاخ گل طراوت می آورد).

"امّا از طرف دیگر می دانیم که نزد حکماء و صوفیای کرام مراد از عشق آن وضع دانسته (شعوری) و نیم دانستهٔ (نیم شعوری) انسان است موقعی اشیای مادّی و معنوی درونی و بیرونیٔ هستیٔ کارخانهٔ فکر و نظر و دل و دماغ را بوسیلهٔ آمیزش از علم و عقل و ایمان و ایقان و جذبات و احساسات لطیف ببینیم و بفهمیم و حس کنیم. نتیجه این فکر و نظر و عرفان، ادراك حق و حقیقت خواهد بود و اعلام آن حق و حقیقت و حفظ آن و اظهار موزون محبت و علاقه لازوالی با او را شعر خوب خواهند نامید. در داخل خود آدم انوار و صفات الهی وجود دارد. بنا برین وقتیکه آدم با خدا عشق می ورزد آنوقت بقول علاّمه اقبال آن آدم یا صوفی باصفات عالیه خود عشق می ورزد.

"چرا در شعر ایران کلمهٔ عشق بدین معنی جهانی بکثرت آمده است؟ ارسطو در کتاب"مابعدالطبعیات" خود چنین پاسخ آورده است:

"فرکیدس بمن گفت که پیروان ایرانی زرتشت بجای عقل مهر (عشق) را اصل اصول زندگی فکر می کنند" و بهمین علّت علمای کرام و صوفیای عظام

ایران زیرکی (عقل ناتمام) را عقل خبیث و مهر و محبت (عشق) را عقل مقدس قرار می دهند (چنانکه مولانا می گوید:)

زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است

درباره همین "عشق" مولانا می فرماید:

هر کرا جامه ز عشقی چاك شد　　او ز حرص و جمله عیبی پاك شد

شادباش ای عشق خوش سودای ما　　ای طبیب جمله علتهای ما

ای دوای نخوت و ناموس ما　　ای تو افلاطون و جالینوس ما

جسم خاك از عشق بر افلاك شد　　کوه در رقص آمد و چالاك شد"

دکتر عشرت گفتار خود را درباره شعر خود چنین ادامه می دهد:

"در عرض مدت کوتاه زندگانیٔ خود هرچه در اطراف من بوقوع پیوسته است، دل و دماغ من آن را به شدّت حس کرده و بنده افکار خود را به صورت شعر در آورده ام. افکار و آرای من ممکنست با افکار و آرای دیگران متفاوت باشند، ولی هرچه من فکر کرده و گفته ام صدای قلب من بوده و هست، و من این صدا را اکثر اوقات آهنگ عشق و محبت بخشیده ام، چون:

از محبت تلخها شیرین شود　　از محبت مسها زرّین شود

از محبت دردها صافی شود　　از محبت دردها شافی شود

از محبت مرده زنده می شود　　و ز محبت شاه بنده می شود" (۷)

عقیده وی درباره غزل:

دکتر عشرت درباره غزل چنین اظهار نظر کرده است:

"به عقیدهٔ اینجانب غزل از حیث شکل و رنگ و بو حسین ترین گل

بوستان شاعری می باشد. این گل بینظیر می تواند از حیث رنگ و قیافه از هم تفاوت داشته باشد، امّا از لحاظ شکل (وساختمان) غزل همواره یکسان بوده و خواهد بود. غزل هزار سال قبل هم حامل همین خصائص و ویژگیهای امروزی بوده، و حتم دارم در مستقبل بعید هم در صورت ظاهری آن هیچ تغییری رخ نخواهد داد. همین مطلع و مقطع و وزن و قافیه و ردیف که اجزای لازم غزل به شمار می آید در آینده نیز لازم خواهد بود... در همه احوال و اوضاع وقایع گونا گونی را باکمال اختصار می توان با حسن تمام در چند بیت غزل گنجانید.

"(البته) کلمات و تشبیهات و استعارات و علائم و رموز و اصطلاحات روزمرّه که در غزل بکار می رود با تغییر زمان تغییر خواهد یافت، و کلمات قدیم به صورت معانیٔ جدیدی درخواهند آمد. امّا این عمل تغییر و تبدّل خیلی ضروری است تا رابطه بین افهام و تفهیم سخنور و سخن شناس از هم گسسته نشود. آیا غزل از اوّل تا بیت آخر یك مضمون مرتّبی داشته باشد یا هر بیت آن دارای مضمون جداگانه ای باشد، این موضوع (در وحدت افکار غزل) هیچ اهمیتی ندارد (چنانکه می بینیم که) محتوای اکثر آیات صحیفه های الهامی بظاهر مختلف بنظر می آید امّا اگر بنظر غایر نگاه کنیم یك وحدت فکر در سرتاسر آن جلوه فرما می باشد".(۸)

پیرامون غزلسرایئ خود:

دکتر عشرت درباره غزلسرایی خود چنین اظهار عقیده می کند:

" من در عرض دورهٔ پنجاه سالهٔ شاعریٔ خود به زبانهای اردو و فارسی و

پنجابی دربارۂ موضوعهای عدیده در پیکر اصناف مختلف سخن شعر سروده ام. خیلی علاقه دارم در ارکان اوزان معمول و متداول تغییراتی بعمل آورم و ردیف های طولانی را بکار برم.

"هرگاه غزلی به من نازل می شود معمولاً" نوای سروش همراه با مضمون شعر بحر و وزن و ردیف و قافیه را هم آهسته به گوش من می رساند. من غزلهایی بفرمایش و مصرعهای طرح شده، کمتر سروده ام. گرفتاریهای شغل پزشکیٔ بنده هیچگاه مانع کار سخنسرائیٔ من نشده است. و نه ذهن بنده هیچوقت پای بند زمان و مکان بوده است. شعر اردوی من بعلّت اقامت طولانی در ایران تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته است و گوئی این هم ناگزیر بوده و هست.

"اینجانب اساسا" شاعر غزل گویی هستم و اگرچه در دورۂ اولیه مضامین غزلیات من رنگ عشقیٔ عمومی داشته اما... با مرور زمان، غزل بنده تغییر پذیرفته، و دارای تمایلات مسلك خاص و افکار ویژۂ اینجانب دربارۂ زندگی شد، و بهمین علّت غزلیات من به شعر هیچیك از شعرای دیگر تماثل و تشابهی ندارد".(۹)

نظر اجمالی بر شعر دکتر عشرت:

شعر دکتر عشرت از احساسات و جذبات واقعی و صمیمی وی سرچشمه می گیرد و وی هیچگاه به سرودن شعر تشریفاتی و ساختگی نپرداخته است، و چون وی همواره زندگی نسبۀ مرفهی داشته و از محبت یاران و اقارب برخوردار بود، شعرش از ذکر بی وفاییٔ محبوب و غم هجر و شکوۂ رقابت که

اکثر شعرای معاصر غالباً این مضامین را رسماً به تقلید از شعرای پیشین آورده اند، منزّه و پاکست.

دکتر عشرت در اکثر اوقات شعر را در اثر حس طبیعی بشر دوستی و دلسوزی با مردم زحمتکش و مظلوم و طبقهٔ محروم مستضعفین سروده است. اگرچه وی مانند پرانس کروپاتکین(۱۰) و بودا(۱۱) هیچوقت تلخی فقر و محرومی را نچشیده و رنجهای ناداری و ناکامی را ندیده، امّا شعرش از احساس صمیمی و عمیق و عواطف علاقه به همنوعان خود بظهور پیوسته است. وی به سختی از حقوق طبقات مردم محروم دفاع می کند و مظالم و بیعدالتیهای طبقه مستکبرین و مستبدّین جهان را مورد نکوهش شدیدی قرار داده است.

وی بوسیله شعر آتشین خود مردم را به شکستن طلسم فریب استبداد و ملأهای قشری مذهب که آلهٔ کار آن هستند وا می دارد، و به برقراری نظام مساوات انسانی و عدالت اجتماعی می انگیزاند. دکتر عشرت دوستدار صمیمی آزادی و حامی سرسخت حقوق بشر است و بعقیدهٔ وی حضرت محمد(ص) بزرگترین دوست و عظیم ترین محسن انسانیت بوده و همچنین کلیهٔ نیاکان و وابستگان و یاران وی از زمرهٔ خدمتگذاران عالم بشر بودند و تمام زندگانئ آنان عبارت بود از خدمات گرانبهایی بخاطر اعلای کلمهٔ حق و دفاع از مظلومین علیه ستمکاران و مستبدأن آن زمان.

در کتاب "خیر و شر" که زیر چاپ است وی شعری در ستایش امام خمینی(رح) آورده است و اظهار عقیده کرده است که علأمه اقبال ظهور این

مرد عظیم ایران را که زنـجیر اسارت هم میهنان خود را شکسته است طی بیتی پیش بینی نـموده و آن بیت اقبال بقرار زیر است:

می رسد مردی که زنـجیر غلامان بشکند
دیـده ام از روزن دیـوار زنـدان شـما

سبك شعر دکتر عشرت سبك جدید فارسی است و زبانش نیز فارسی ساده و روان امروزه ایران است. البته گاهی تحت تأثیر سبك اقبال لاهوری قرار گرفته است و حتی شعر معروف اقبال بعنوان "خطاب به جوانان عجم" را تضمین نـموده است که شاید بهترین تضمینی است که تا کنون شعرایی برین شعر نـموده اند. این اولین بند ازان شعر می باشد:

دوست دارم مشـهـد و شیراز و تهران شـما
مثل فردوس است هر دشت و گلستان شما
شد جوان تـر زندگی از علم و عـرفان شما
"چـون چـراغ لالـه سوزم در خـیابان شما
ای جـوانان عجـم جان من و جـان شـما"

چنانکه در سطور فوق گذشت نظم عاری (Blank Verse) که بعضی از شعرای جدید اردو و فارسی بدان پرداخته اند، مورد پسند دکتر عشرت نیست. امّا گاهی شاعر ما در مورد ارکان اوزان شعر دست به ابتکار هایی زده است چنانکه در بخش پنجم کتاب "رزم خیر و شر" شعرهایی به عنوان "فکر بهار کن" و "مثل دلبران" و "خواهش ها" از لحاظ وزن از ابتکارات شاعر می باشد. خلاصه، شعر دکتر عشرت اعم از غزل و قصیده و مثنوی و

نظم جدید همه اش زیبا است و مؤثر و مهیّج، و چون از دل برخاسته است بردل می نشیند.

و اینك چند بیت از غزل فارسی دکتر عشرت تقدیم خوانندگان گرامی می گردد:

در خرابات بیا عیش دوام است اینجا　　شربت کوثر و تسنیم بجام است اینجا

هر زمان ساعت خوش باشد و هنگام نشاط　　نی غم صبح، نه اندیشهٔ شام است اینجا

هر کس از پیر مغان قسمت خود می گیرد　　زندگی بسته بدستور و نظام است اینجا

(۱۲)

عشق با زور عمل بخت نوین می سازد　　رسم پابندیٔ تقدیر حرام است اینجا

چنانکه دکتر عشرت اشاره کرده شعر اردوی وی تحت تأثیر زبان فارسی بوده و این تأثیر در سر تا سر اشعار اردوی او روشن است، چنانکه در غزل های زیر کاملاً واضح ولائح است:

نه گردش ساغر و سبو میں نه رقص جام شراب میں هے

وہ کائنات سرور و مستی که ان کے حسن شباب میں هے

جو منزل شوق دلبراں تهی جو حاصل عشق مهو شاں تهی

فراق و هجراں سے آج میری وہ زندگانی عذاب میں هے(۱۳)

کچھ تو دوانے گردش تقدیر نے مجھے

باهوں کا طوق، زلف کی زنجیر نے مجھے

مدت سے هو رها هے امیدوں کا گهر خراب

تهوڑی سی آج فرصت تعمیر نے مجھے...

جو امتیاز ظالم و مظلوم کر سکے

وہ تیر جانگداز، وہ شمشیر نے مجھے

کچھ سوز دل اسے بھی تو بخش اے خدائے عشق
بیشک متاع نالۂ شبگیر دے مجھے
عشرت سنا رہے تھے وہ مجھ کو تری غزل
اس خواب خوشگوار کی تعبیر دے مجھے (۱٤)

توضیحات و مآخذ

۱- این "رستاخیز" کذایی در بین مردم ایران به عنوان "رستاخیز شش میلیون دلاری" معروفست و شش میلیون پولی بود که هند رسن سفیر آمریکا بین یك مشت لات ولوت و دغل و جنایتکار مانند جعفری "بی مخ" توزیع کرد و آنان نه تنها منزل دکتر مصدّق،نخست وزیر محبوب عموم مردم ایران را آتش زدند بلکه وزیر خارجهٔ وی دکتر فاطمی را هم باکمال نامردی و فضاحت کشتند و شاه را دوباره برسر مردم آزاده ایران مسلّط کردند و شاه دکتر مصدق را معزول کرده بجای وی ژنرال زاهدی را نخست وزیر منصوب کرد و بدین ترتیب یك دور ظلم و تعدّی و بیعدالتی و غارتگری و چپاول آغاز گردید که بالاخره باموفقیت انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ مطابق ۱۱ فوریه ۱۹۷۸م بپایان رسید.

۲- سخن ناشنیده، عرض حال، ص ۲۸ - ۲۷ ترجمه از نگارنده.

۳، ٤- ایضاً ، ص ۲۹ - ۲۸ .

۵- اشاره به این آیهٔ شریفه می باشد: الشعراء یتبعهم الغاوون.. (وشاعران ایشان را پیروی می کنند گمراهان). (سورة الشعراء : آیه ۲۲٤)

۶- سخن ناشنیده، عرض حال (اردو)، ص ۳۰
۷- ایضاً، ص ۳۲ - ۳
۸- ایضاً، ص ۳٤ - ۳۳
۹- ایضاً، ص ۳۳ - ۳۲
۱۰- یکی از رهبران بزرگ نظریهٔ انارشیزم که باوجود اینکه پرنس (شاهزاده) بود امّا درد طبقهٔ مردم محروم را خوب حس می کرد و همین احساس وی را مجبور کرد از طبقهٔ اعیان روسی خود را به کنار کشیده، به گروه انار شیستها بپیوندد.
۱۱- بنیانگزار مذهب بودائی که در جستجوی علاج دردهای طبقات محروم و رنجهای بشری تخت و تاج را رها کرده، راه پرخار زهد و ریاضت را اختیار نموده و پس از مراقبه های ممتد و پرمحنی به حقیقت زندگی درین جهان پی برد و دوباره به کار و بار عادی زندگی پرداخت.
۱۲- "رزم خیر و شر" مجموعه شعر فارسی دکتر عشرت که بزودی طبع می گردد.
۱۳- سخن ناشنیده، ص ۵.
۱٤- ایضاً، ص ۱۹۷.

* * * * * *

شعر فارسی و اُردو

حافظ شیرازی

فاش می گویم و از گفتهٔ خود دلشادم — بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق — که درین دامگه حادثه چون افتادم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود — آدم آورد درین دیر خراب آبادم

سایهٔ طوبیٰ و دلجوئی حور و لب حوض — بهوای سرکوی تو برفت از یادم

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست — چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت — یا رب از مادر گیتی بچه طالع زادم

تا شدم حلقه بگوش در میخانهٔ عشق — هر دم آید غمی از نو بمبارکبادم

می خورد خون دلم مردمک دیده سزاست — که چرا دل بجگر گوشهٔ مردم دادم

پاک کن چهرهٔ حافظ بسر زلف زاشک

ورنه این سیل دمادم ببرد بنیادم
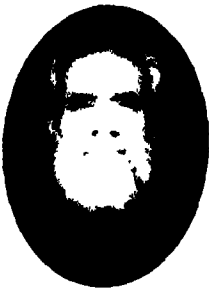
سیّد محمد اکرم "اکرام"
لاہور

بنیاد پرستیم

ما در حرمِ حق به دلِ پاک نشستیم　　پیوندِ خود از باطلِ ناپاک گسستیم

ما راست چو بنیاد به توحید و رسالت　　با فخر بگوییم که بنیاد پرستیم

آذر صفتان سر به سرِ اصنام پرستند　　ما بهرِ بنای حرم اصنام شکستیم

کفار پی کفر اگر تیغ به دستند　　بد چون بود ار ما پی دین سنگ به دستیم

باطل به دو ره می رود و حق به یکی راه　　یک راه گرفتیم که ما یکدله هستیم

تسبیح بخوانیم که از کفر بریدیم　　تکبیر بگوییم که زنار گسستیم

"اکرام" جهیدیم زهر بند ولیکن
از بند محبت نجهیدیم و نرستیم

صابر ابوہری
جگادھری (ھند)

غزل

چشم من در یاد تو نمناک بودی کاشکی
وز جدائی ہا دلم صد چاک بودی کاشکی

رنگ و بوی بزم ھستی کرد آلوده مرا
دامنم ز آلودگی ہا پاک بودی کاشکی

دیدۂ حق بین مرا ای کاش بخشودی خدا
وین دل من محرم "لولاک" بودی کاشکی

ناخدا لرزید و در طوفان ما را غرق کرد
او در آن موج بلا بی باک بودی کاشکی

تو ھمی خواھی که دانی از مقام کبریا
مر ترا از خویشتن ادراک بودی کاشکی

پای بند آب و گل دارد مرا دنیای دون
منزل من آن سوی افلاک بودی کاشکی

لاله و گل رقص کردی ہر طرف صابر در آن
باغ ھستی بی خس و خاشاک بودی کاشکی

نذیر رانجھوتی
کمالیہ

غزل

ساعتی آمد بہار جاودان پاکوب شد
بر فرازِ خاک شانِ عرشیان پاکوب شد

چشم صورت آزمودم از خودی بیگانہ بود
چشم معنی باز کردم جسم و جان پاکوب شد

محویت در عالم محسوس چون بی کیف بود
من خیال بی نشان کردم نشان پاکوب شد

از سخنور چون شنید این نغمۂ وجد آفرین
در گلستان بلبل اندر آشیان پاکوب شد

چشم بینا را چو شد ہم خشت مثل آئینہ
پیش او بی جان عالم ہمچو جان پاکوب شد

یاد می آید مرا آن رقص کردن پیش او
اے خوشا کہ ہمرہِ من دلستان پاکوب شد

چون ز تارِ سازِ دل آمد صدای دلربا
ہم نذیرؔ نغمۂ توحید خوان پاکوب شد

دکتر اکرام حسین عشرت- لاهور

باز خواهد شد

گهربار آفتاب روی جانان باز خواهد شد

شبِ تاریکِ من صبحِ درخشان باز خواهد شد

بپایان میرسد روزِ فراق و شامِ تنهائی

رخش درمانِ آزارِ تن و جان باز خواهد شد

چرا ای چاره گر داری تلاشِ رشته و سوزن

جنونم دشمنِ حبیب و گریبان باز خواهد شد

نه محرومی نه بیتابی نه رنج تشنگی ماند

که میخانه برای می پرستان باز خواهد شد

مترس از حملهٔ بادِ خزان و تندی صرصر

بهاران جلوه فرما در گلستان باز خواهد شد

عروس گل بود پیکِ نشاط و قاصدِ شادی

ز دام آزاد هر مرغِ غزلخوان باز خواهد شد

زند فریاد تیشه بارِ دیگر برسرِ کو هی

فسونِ حسن شیرین فتنه سامان باز خواهد شد

رود آنسوی گردون توسنِ تدبیر جانبازان
زمین صیّادِ مهر و ماه و کیوان باز خواهد شد
سپاه و لشکر و زنجیر و زندان بی اثر گردد
محبّت حافظِ ناموسِ انسان باز خواهد شد
جهانِ صبروعقل و هوش را غارت کنم "عشرت"
اگر دانم که زلفِ او پریشان باز خواهد شد

* * * * * *

جو ہیں تحقیق میں آگے وہ پاتے ہیں انعام اس کا
ہے سچ مچ چرخ نیلی فام سے آگے مقام اس کا
کہ ہر میدان میں تحقیق فرض اوّلیں جانو
بنا تحقیق مٹ جاؤ گے اے غافل مسلمانو

سجّاد

جوش ملیح آبادی

سوزِ غم دے کے مجھے اس نے یہ ارشاد کیا
جا تجھے کشمکشِ دہر سے آزاد کیا

وہ کریں بھی تو کن الفاظ میں تیرا شکوہ
جن کو تیری نگہِ لطف نے برباد کیا

دل کو چوٹوں نے کبھی چین سے رہنے نہ دیا
جب چلی سرد ہوا میں نے تجھے یاد کیا

اب میں سو جان سے اس طرزِ تکلم کے نثار
پھر تو فرمائیے کیا آپ نے ارشاد کیا

اس کا رونا نہیں کیوں تم نے کیا دل برباد
اس کا غم ہے کہ بہت دیر میں برباد کیا

اتنا مانوس ہوں فطرت سے کلی جب بھی کِھلی
جُھک کے میں نے یہ کہا مجُھ سے کچھ ارشاد کیا

مجُھ کو تو ہوش نہیں تُم کو خبر ہو شاید
لوگ کہتے ہیں کہ تُم نے مجُھے برباد کیا

احمد فراز

رنجش ہی سہی دل ہی دکھانے کے لیے آ
آ پھر سے مجھے چھوڑ کے جانے کے لیے آ

کچھ تو مرے پندارِ محبت کا بھرم رکھ
تُو بھی تو کبھی مجھ کو منانے کے لیے آ

پہلے سے مراسم نہ سہی پھر بھی کبھی تو
رسم و رہِ دُنیا ہی نبھانے کے لیے آ

کس کس کو بتائیں گے جدائی کا سبب ہم
تو مجھ سے خفا ہے تو زمانے کے لیے آ

اِک عمر سے ہوں لذّتِ گریہ سے بھی محروم
اے راحتِ جاں مجھ کو رُلانے کے لیے آ

اب تک دلِ خوش فہم کو تجھ سے ہیں اُمیدیں
یہ آخری شمعیں بھی بجھانے کے لیے آ

معرّفی کتابهای تازه

مطالعات در زبان و ادبیات فارسی (انگلیسی)

این کتاب به عنوان Studies in Persian Language and Literature مجموعۂ مقالاتی است از دکتر شکور احسن استاد ممتاز دانشکدۂ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور که مؤلف قبلاً نوشته و بطبع رسانیده است. چنانکه فهرست محتویات نشان می دهد اکثر این مقالات دربارۂ موضوعات مختلف پیرامون فرهنگ و تمدن ایرانی و زمینه های ادبی و اجتماعی و سیاسی و تاریخیٔ شبه قاره می باشد. عنوان بعضی ازین مقالات بقرار زیر است:زبانهای باستان ایران، شعر در ایران قبل از اسلام، نو روز در ایران باستان، غزل فارسی، مقام امیر خسرو در شعر فارسی، تمایلات جدید درشعرفارسی، تمایلات جدید در نثر فارسی، ملك الشعرا بهار، فریدون توللی، دستور فارسیٔ جدید، تجدد فکری در ایران، اقبال پیش بین پاکستان، اقبال و ترکی و ترکها، اقبال و استعمار غرب، سبك شعر اقبال، سیّد احمد خان که پیشگوییٔ وی صورت تحقّق گرفت، محمد حسین آزاد، دکتر هادی حسن (از اساتید برجسته فارسی شبه قارّه در دانشگاه علیگر) نفوذ ترکی برتاریخ و فرهنگ پاکستان وغیره. این کتاب دارای ۳۳ صفحه به همّت بزم اقبال لاهور بسال ۱۹۹۲ انتشار یافته و بهای آن ۱۵۰ روپیه =۸ دلار است.

کتابیست بسیار سود مند برای پژوهشگران و علاقمندان زبان و ادبیات فارسی.

نقد قاطع برهان (مع ضمائم) (اردو)

"قاطع برهان" از تألیفات معروف مرزا غـالب دهلوی است که طی آن وی "برهان قاطع" فرهنگ فارسی محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان را مورد انتقاد شدیدی قرار داده است ."برهان قاطع" در ١٦٥٢/١٠٦٢ بعهد سلطان عبدالله قطب شاه تهیه شده وچندین بار در هند و ایران بطبع رسیده است از جمله چاپ امیر کبیر تهران در چهار مجلد به تصحیح و تحشیه استاد فقید دکتر محمد معین بسال ١٩٥٦/١٣٣٥ که چاپ پنجم آن بسال ١٩٨٣/١٣٦٢ باتجدید نظر منتشر یافته است ، اکثر ایرادات مرزا غالب مربوط به تصحیفات برهان قاطع می باشد ولی کلمات مجعول دساتیر که درسر تا سر آن فرهنگ بچشم می خورد ، مورد ستایش غالب قرار گرفته است که نشان می دهد که غالب هیچ اطلاعی از مجعول بودن "دساتیر" را نداشت، کتاب حاضر تألیف استاد بزگوار دکتر نذیر احمد نقدی است بر"قاطع برهان" که به اهتمام مؤسسه غالب دهلی نو طبع و نشر شده با پنج ضمیمه به عنوان نظری در دساتیر برهان قاطع، اتحاد نظر غالب و مؤلف" برهان قاطع " غالب و ذال فارسی و تصحیفات کلمات فارسی.این کتاب دارای ٤٢٢ صفحه است و بسال ١٩٨٥ میلادی بطبع رسیده است (و اخیرا" جهت انتشار نظر به ادارهٔ دانش فرستاده شده است) بهای این کتاب ١٦٠ روپیه (هندی) می باشد.

مؤلف محترم دکتر نذیر ضمن اظهار نظر به قاطع برهان به یك نکته مهمی اشاره کرده است که مرزا غالب طی انتقادات خود توجه خود را تنها به تصحیفات برهان قاطع مرکوز نموده و نه تنها کلمات دساتیری را کلمات اصیل

فارسی حساب کرده، بلکه از کلمات هزوارش که قبل از برهان قاطع در فرهنگ جهانگیری بصورت ضمیمه ای به عنوان کلمات زند و پازند آمده،اما برهان قاطع آنرا جزو متن کتاب قرار داده، بکلی صرفنظر کرده است. به عقیدهٔ دکتر نذیر بسیاری از ایرادات غالب بی اساس بود وحتی وی اطلاع نداشت که مؤلف "برهان قاطع" موجد تصحیفات مورد اعتراض وی نبوده،بلکه قبل از وی فرهنگ نویسان و نویسندگان دیگر هم مرتکب همین اشتباهات شده بودند. دکتر نذیر احمد اسم بیست و شش کتاب فرهنگ آورده است که به عقیدهٔ وی جهت نقد بر" برهان قاطع" می توان مورد استفاده قرار گیرد. خلاصهٔ این کتاب برای کسانی که به بحث اصل کلمات و کلمات سازی علاقه دارند دارای مطالب مفیدی است.

قندپارسی (شماره زمستان ۱۳۷۱)

قند پارسی فصلنامهٔ ارزشمند رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران دهلی نواست که بمدیریت دکتر شریف حسین قاسمی،استاد دانشگاه دهلی، منتشر می گردد. شمارهٔ حاضر شماره ۵ بابت زمستان ۱۳۷۱ (۱۹۹۳) می باشد.این شماره مشتملست بر مقالاتی سودمند فارسی دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی و چند قطعه شعر فارسی. نخستین مقالهٔ مفیدی به عنوان "اسرار شعر اسرار" از دکتر رضا مصطفوی سبزواری،استاد ایرانی در دانشگاه دهلی،درباره ویژگیهای و لطائف شعری حاج ملا هادی سبزواری متخلص به اسرار (۱۲۱۲-۱۹۸۹ ق) است.مقالات دیگر دربارهٔ تاریخ گذشت سنائی از استاد نذیر احمد و نسخهٔ خطی پرارزش دیوان هلالی از دکتر امیر حسن عابدی و

و تشبیه و استعاره در شاهنامه فردوسی و ملا حظاتی دربارهٔ جهان بینی ادبیٔ غالب از مهدی باقری مرآة الاصطلاح از دکتر شریف قاسمی (مدیر)، شعر فارسیٔ تاجیکی در سال نود از پرفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی و نظامیٔ گنجوی از حافظ محمود شیرانی ترجمه از دکتر یونس حسن جعفری و نقدی بر چند مقاله دربارهٔ نظامی از استاد وارث کرمانی و بررسیٔ برگی از شاهنامه فردوسی از نظر خداشناسی از دکتر مومن محی الدین و خواجوی کرمانی و حدیث عشق از دکتر آصفه زمانی و نسخه ای ارزشمند از سراج اللّغه از دکتر ریحانه خاتون و ضرورت تدوین فرهنگ های فارسی،هندوستانی از دکتر رضا مصطفوی و گزارش سفر ایران از خانم دکتر نر گس جهان و اختر حسین کاظمی و اخبار فرهنگی و ادبی از مدیر و معرّفیٔ کتاب شاه محمد اجمل اله آبادی و ادب فارسی تألیف دکتر اختر مهدی چاپ مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو و گریه بی سود از پروین اعتصامی ، غزلی از رئیس احمد نعمانی و غالب و باز گشت به خویشتن از اقبال لاهوری و درپایان فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو آمده است.

چنانچه از عنوان مقالات واضح و لائح است این شمارهٔ قند پارسی دارای مطالب بسیار پرارزش و مفیدی است در بعضی موضوعات ادبی و فرهنگی فارسی و به ادارهٔ قند پارسی عرض تبریك نموده موفقیتهای بیشتر این فصلنامه را آرزومندیم.

***

مآثر بنگال (اردو)

رساله ایست مختصر در ۹٦ صفحه از دکتر کلیم سهسرامی، استاد فارسی، دانشگاه راجشاهی بنگلادش، که در سال جاری (۱۹۹۳) به اهتمام دارالادب پتنه (هند) چاپ و منتشر شده است و مشتملست بر پنج مقاله بزبان اردو دربارهٔ خدمات بنگال به ادبیات فارسی و اردو که عنوان ترجمه های آن بقرار زیر است: نخستین تألیف فارسی در بنگال، حافظ شیرازی و بنگال و یك فرهنگ قدیم فارسی بنگال و احوال و آثار وحشت و اردو نثر در بنگال قبل از استقلال چنانکه از عنوانهای مقالات پیداست این کتاب بعضی مطالب پرارزشی دربارهٔ ادبیات فارسی واردو را داردکه برای پژوهشگران وعلاقمندان فارسی و اردو مفید می باشد. بهای این کتاب ٤۰ روپیه(هندی) ومجلد۵۰ روپیه (هندی) است.

بنگال میں غالب شناسی (اردو)

رسالهٔ دیگری که مانند کتاب مآثر بنگال از تألیفات دکتر کلیم سهسرامی است در ۹٦ صفحه که به همت کلچرل ایکدمی (اداره فرهنگی) دهاکا بنگلادیش طبع و منتشر شده است بهای این کتاب هم ٤۰ روپیه (٤ دلار) است.دکتر سهسرامی طی این رساله دربارهٔ تاریخ مختصر غالب شناسی در بنگال و خواجه عبدالغفار یکی از شاگردان مرزا غالب دهلوی و ترجمه های شعر غالب بزبان بنگالی مطالب سودمندی آورده است که برای علاقمندان غالب شناسی دارای اهمیت و ارزش خاصی می باشد.

تذکرهٔ مخزن الغرائب (جلد چهارم)

تذکرهٔ "مخزن الغرائب" مشتمل بر ذکر احوال و اشعار منتخب ۳۱۴۸ شاعر تألیف شیخ احمد علی هاشمی سندیلوی متخلص به خادم دومین جامع ترین تذکره فارسی است. جامع ترین تذکره فارسی" صحف ابراهیم" تألیف علی ابراهیم خان خلیل متخلص به خلیل است که حاوی شرح حال ونمونهٔ اشعار ۳۲۷۸ شاعر می باشد. کتاب حاضر جلد چهارم این تذکره است که به تصحیح و تحشیه استاد مرحوم دکتر محمد باقر و به همّت مرکز تحقیقات فارسیٔ ایران و پاکستان،اسلام آباد، بسال ۱۳۷۱ ش / ۱٤۱۳ ق/۱۹۹۳ م در ۹۱٦ صفحه بطبع و نشر رسیده است و مشتملست بر سخن مدیر (دکتر رضا شعبانی) و شرح حال و اشعار گزیدهٔ شعرایی را دارد از ردیف حرف ع تا حرف م و با اسم شاه عبدالعلی یزدی شروع شدهباسم مولانا محمد خراسانی تمام میشود .درپایان اسم ۷۰ کتاب فارسی و نه کتاب انگلیسی آمده که در تصحیح و تحشیه این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است.بهای این مجلد ٤۵۰ روپیه پاکستانی است.قبل ازاین جلد اول این کتاب (ملاآبی، حیفی وحی) و جلد دوم (خاتمی صفهانی تاشیری) در سالهای ۱۹٦۸ و ۱۹۷۰ باهتمام دانشگاه پنجاب لاهور چاپ و منتشر شده بود و بیست و دو سال بعد ازان آقای دکتر شعبانی مدیر دانشمند مرکز تحقیقات فارسی به طبع و نشر بقیه سه جلد کتاب همّت گماشتند و تاکنـون به چاپ و نشر دو جلد ازین کتاب موفق شده اند. جلد سوم این کتاب که با اسم شهریاری شروع شده با غیوری کابلی تمام می شود بسال ۱۳۷۱ق/۱۴۱۲ش/۱۹۹۲م طبع و منتشر شده است و آخرین جلد آن (جلد پنجم) زیرچاپ استوانشاء الله بزودی در عرض دوسه ماه آینـده ازچاپ در می آیـد.

ا دکتر علی رضا نقوی .

سفینهٔ سخن

اسم کتاب: سفینهٔ سخن (مجموعهٔ اشعار)   سراینده: دکتر سیّد محمد اکرم "اکرام"

ناشر: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد

سال: ۱ مرداد ماه ۱۳۷۱ ش/اوت ۱۹۹۲م   صفحه: ۲۲۰

بها: ۸۰ روپیه

طبیعت شخصیت استاد دکتر سیّد محمد اکرم متخلّص به "اکرام" را باتخلیق و تحقیق توأم ساخته است. چنانچه زمانی که ایشان در حدود سی سالگی در سال ۱۳٤۲هـ .ش دورهٔ تحصیلی دکتری زبان و ادب فارسی را در دانشگاه تهران می گذراندند، نخستین "نمونه ای از هنرنمائی طبع وقّاد و قریحه و ذوق سرشار" ایشان بعنوان "پروانهٔ پندار" در تهران انتشار یافته بود. محقق نامدار و استاد سرشناس صاحب ذوق و شعف زائدالوصف شادروان سعید نفیسی (م ۱۳٤٦ش) شعر این شاعر جوان را ستوده و سبکش را همانند سروده های شبلی نعمانی (م ۱۹۱٤) و غلام قادر گرامی (م ۱۹۲۷) قلم داد نموده بود. مجموعه های مختصر اشعار دیگر آقای دکتر "اکرام" بعناوین سکّهٔ عشق، شهاب ثاقب و پند پدر انتشار یافته بود. از کتب تحقیقی ایشان اقبال در راه مولوی و مؤلفات مدونه سراج الدین علی خان آرزو موسوم به داد سخن، تنبیه الغافلین و کارنامه و رسالهٔ سراج منیر مؤلفه ابوالبرکات لاهوری را می توان نام برد. با چاپ مجموعهٔ "سفینهٔ سخن"

خوب است که اشعار ایشان در یك مجموعهٔ اثر دلپذیر جمع آوری گردیده است.

از مزایای این مجموعه یکی اینست که استاد دکتر اکرام تاریخ و محلّ سرودن یك یك شعر خود را دقیقاً قید نموده است. این امر نمایانگر طبع محققانه وی است و الاّ از شاعران نمی توان چشم داشت کرد که با چنین دقیقه سنجی متوجّه بشوند.

"سفینهٔ سخن" اکثر اصناف سخن و موضوعات شعری را محتوی است. عناوین غزلیات و قصائد و مثنویها و اشعار گوناگون درفهرست گنجانده شده و جمعاً کتاب ۱۳۲ عنوان شعر را احتوا می نماید. این مبصر انشاد گردیدن بعضی از اشعار را از زبان شاعر استماع نموده و این بار باخواندن آنها با تجدید لذت و ذوق نایل آمدم مثلاً منظومهٔ زبان فارسی و آیهٔ رحمت در نعت نبوی(ص)، ترجمهٔ ساقی نامه اردوی علامه اقبال به فارسی. این تنها ترجمه است که در این مجموعه مشهود است. اشعار استاد دکتر "اکرام" سراپا انتخاب اند و انتخابی دیگری از آنها عسیر است. با ملاحظه نمودن مجموعهٔ "سفینهٔ سخن" استاد دکتر ذبیح الله صفا با استاد مرحوم سعید نفیسی هم آهنگ گردیده اند که:

"ز این لآلی آبدار سخن پارسی باغزلها و قصیده ها و رباعیها و مثنویهای دلپذیرش از نو پارسی گویان بزرگی را از مسعود سعد تا آخرین با هزاران آفرین بخاطرم آورد و بیادم انداخت که لاهور با کرم کردن درّ درخشانی چون "اکرام" بگنجینهٔ ادب فارسی هنوز در همان راهی سیر می کند

که با آن از قرنها پیش آشنایی داریم....."

امیدواریم که علاقه مندان شعر عذب فارسی با دریافت نمودن مجموعهٔ سفینهٔ سخن مبتهج می گردند. بنده چند بیت ازین مجموعه را بعنوان نمونه نقل می نمایم که حاکی شکسته نفسی شاعر است و مبرهن اسامی مجموعه های کوچك وی که اینك در این اثر منقسم گردیده اند:

عذابم می دهد پیوسته شبها شمع فکرتها　　چرا "پروانه پندار" من یکسر نمی سوزد

پس از فرهاد و مجنون "سکّه عشق"　　بنام ما زدند "اکرام" کردند

نشسته گرچه سر ساحل سکوت "اکرام"　　رود به هر بم عالم "سفینهٔ سخنش"

در آخر تذکار این نکته بی مورد نیست که دکتر "اکرام" تنها شاعر سنتی نیست، او مرد فکور است و منظومه های وی بعناوین "تمدّن جدید"، "ملل متّحد"، "ابر قدرت" "مرگ مارکس" و "لشکر طاغوتی" نمایانگر جهان بینی وی می باشند. امیدواریم که در سالهای پختگی کنونی طبع موّاج وی نسبت به اوضاع بغرنج دنیا و بویژه به وخامت احوال مسلمانان جهان بجوشش و هیجان درمی آید و مجموعهٔ فارسی دیگر تراوش نتایج تفکّر وی را دریافت خواهیم نمود.

(دکتر محمد ریاض خان)

نامهٔ گرامی استاد محترم جناب دکتر ذبیح الله صفا که پس از دریافت کردن "سفینهٔ سخن" با آقای دکتر سید محمد اکرم "اکرام" نوشته شده.

۱۶ دیماه ۱۳۷۱ – ششم ژانویه ۱۹۹۳

دوست فاضل عزیزم

از خداوند متعال سلامت و سعادت وجود گرامی جنابعالی و خانواده محترمتان
را خواستارم. چندی پیش دوست عزیزمان آقای تسبیحی مجموعهٔ سکهٔ عشق
را بهمراه بعضی از تألیفات خود برایم فرستاد و مرا ممنون لطفش ساخت.
سکهٔ عشق دوست عزیز دیرینم آقای اکرم شاه اکرام را بیادم آورد
که سالها پیش ازین در تهران زیارت می‌کردم و بعد از آن در لاهور با
ایشان باتفاق استاد گرامی دکتر محمد باقر ملاقاتی دست داد. در آن
روزگاران در پروانهٔ پندار چند غزل زیبای شما را خوانده و لذت برده
بودم. چاپ اول سکهٔ عشق را هم آنطور که بیاد دارم در تهران زیارت کردم
و همچنانکه از فاضلی چون شما انتظار می‌رود آن را مشحون باشعار دل‌انگیز
یافتم. اینک «سفینهٔ سخن» که مجموعهٔ کامل اشعار جنابعالیست
بلطف و مرحمتتان روشنی‌بخش دیده‌ام گردید. این خزینهٔ لآلی آبدار
سخن پارسی با غزلها و قصیده‌ها و رباعیها و مثنویهای دلپذیرش از نو
پارسی‌گویان بزرگی را از "مسعود سعد" تا "آفرین" با هزاران آفرین بخاطرم آورد
و بیادم انداخت که لاهور با کرم کردن درّ درخشانی چون اکرام گنجینهٔ ادب فارسی
هنوز در پهنای ایران سیری می‌کند که با آن از قرنها پیش آشنایی داریم. خداوند وجود
عزیزتان را از جمیع عاهات و آفات در امان داراد. ارادتمند ذبیح‌الله صفا

کنگرهٔ جهانیٔ هزارهٔ شیخ مفید

شیخ محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید از اوّلین و برجسته ترین علمای فقه و تفسیر و حدیث و کلام و سیرت طیبهٔ معصومین علیهم السّلام می باشد. وی از حیث متعلّم و معلّم هر دو از میان خوش بخت ترین افراد تاریخ بوده و نه تنها افتخار تربیت زیر نظر استادانی مانند شیخ صدوق مؤلف" من لایحضره الفقیه "یکی از کتب اربعهٔ فقه شیعی و "اعتقادیه" و شیخ ابن قولویه یافته بلکه شاگردانی داشت مانند شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی مؤلف دو کتاب از کتب اربعهٔ فقه شیعی بنام "تهذیب" و "استبصار" و شریف رضی گرد آورندهٔ کتاب معروف "نهج البلاغه" و شریف مرتضی از متکلّمین بزرگ عصر خود که هر کدام بنوبهٔ خود از نوابغ روزگار بود . تعداد تألیفات شیخ مفید از دویست کتاب هم تجاوز کرده که در موضوعات مختلف عقائد اسلامی می باشد. شیخ مفید نه تنها اسرار و رموز علوم معرفت را از استادان پیشرو خود بارث برده، بلکه آن علوم را بصورت کتابهای متشکلّ و منظّمی در آورده و برای هدایت و راهنمائیٔ نسلهای آینده بجا گذاشته است.

بمناسبت هزار سال در گذشت و جهت بزرگداشت و تجلیل از چنین شخصیّتی برجسته و بحث و فحص در بارهٔ آثار گرانبهای وی کنگرهٔ جهانی در قم در روز های۲۸-۳۰ فروردین (۱۷-۱۹ آوریل ۱۹۹۳) به مدت سه روز در مدرسه عالیٔ تربیتی و قضائیٔ قم با شرکت صدها نفر از جمله ۵۳ نفر

خارجی از ۲۳ کشور برگزارشد. پس از تلاوت کلام الله مجید و خیر مقدم به حضّار حجّت الاسلام استادی پیام مبسوط رهبر معظّم آیت الله خامنه ای را قرائت کرد. وی در ضمن این پیام اشاره کرد که امروز پس از تشکیل کنگرهٔ هزارهٔ شیخ مفید(رح) و تجلیل از آن قله علم و تقوی است که گذشت ده قرن و رشد ده قرنی علم و فرهنگ نتوانسته است از سرافرازیِ او بکاهد. و اضافه کرد که نسل علمیِ امروز بابزرگداشت شیخ مفید و نشر آثار مکتوب او در حقیقت وظیفهٔ سپاس خود را نسبت به مردی انجام می دهد که خود و افکارش همواره در ضمن جریان غنی و پربار فقه و کلام مدرسهٔ اهل بیت (ع) حضور داشته است. وی تأکید کرد که بنای رفیعی که فقّها و متکلّمین شیعه در طول ده قرن گذشته برافراشته و گنجینه بی نظیری که از آثار علمیِ خود پدید آورده اند همه بر روی قاعده یی است که شیخ مفید باسه بعد جهاد علمی خود تثبیت هویت مستقل مکتب اهل بیت (ع) و بنیانگذاریِ شکل و قالب علمیِ صحیح برای فقه شیعه و آفرینش شیوهٔ جمع منطقی میان عقل و نقل در فقه و کلام پی افکنده است.

ضمناً" سخنرانها به موقعیّت حسّاس جهان اسلام و توطئه استکباریِ جهانی در کشور های اسلامی بویژه کشتار بی رحمانهٔ مسلمانان در بوسنی هرز گوین، آذربائجان، کشمیر، فلسطین و دیگر ممالك اسلامی خاطر نشان ساخته از علمای کشور های اسلامی خواستند ملّتهای خود را به توطئه دشمنان اسلام آشنا سازند.

در عرض سه روز علما و دانشمندان طی سخنرانیها و مقالاتی به عظمت افکار و اهمیّت خدمات شیخ مفید اشاره کردند. با صدور قطعنامه ای این کنگره به کار خود پایان داد و سپس جمعی از شرکت کنندگان را برای بازدید از اصفهان و زیارت مشهد مقدّس بردند.

کنگرهٔ جهانیِ ملاّ هادی سبزواری

حکیم ملاّ هادی سبزواری بعد از ملاّ صدرا مشهور ترین حکیم و فلسفیِ اسلام در چند قرن اخیر است. بزرگترین خدمت او تفسیر و تعلیقات بسر آثار فلسفیِ ملاّ صدرا مخصوصاً "اسفار اربعه" وی می باشد. همچنین وی چندین شاگرد فاضلی مانند آخوند خراسانی صاحب کفایه و عارف کامل و فقیه نامدار آخوند حسین قلی همدانی وغیره را تربیت کرده است. حکیم نمونه ای بوده است از محقّقین و تلاش گرانی برای تهذیب نفس سلوك الی الله و تعلیم معارف اسلامی.

روز پنجشنبه ۲ اردیبهشت (= ۲۲ آوریل ۱۹۹۳) پس از پایان کنگرهٔ جهانیِ شیخ مفید، کنگرهٔ جهانیِ سه روزه بزرگداشت دویستمین سالگرد حکیم ملاّ هادی سبزواری با شرکت بیش از سیصدتن از اسلام شناسان داخلی و خارجی در محلّ دانشگاه تربیت معلّم سبزوارگشایش یافت که درآن شـــرکت کنندگان پیرامون زوایای مختلف شخصیت علمی و مذهبیِ این حکیم فرزانه به بحث و تبادل نظر پرداختند. در این کنگره که باهمکاریِ انجمن حکمت و فلسفه وابسته به مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی برگزارشد، حدود ٤٠ مقاله از ٨٠ مقاله دریافتی پیرامون موضوعات اصالت وجود حکیم سبزواری و اصالت وجود غرب، عرفان نظری و علمی در زندگی و آثار وی و علوم نقلیِ حکیم و علم کلام وی و علم منطق و فلسفهٔ اسلامی در عصر حکیم، تحقیقات مستشرقان دربارهٔ آثار حکیم و موضوعات دیگر ارائه گردید.

در ضمن برگزاریِ کنگره نمایشگاه کتاب آثار حکیم سبزواری و شب شعر نیز ترتیب داده شد و پس از پایان کنگره شرکت کنندگان از آثار تاریخی و فرهنگی و هنریِ سبزوار نیز دیدن کردند.

(دکتر سیّد علی رضا نقوی)

اعطای جایزهٔ ادبی و تاریخیِ موقوفات دکتر افشار
به آقایان دکتر محمد دبیر سیاقی و دکتر ظهورالدین احمد

روز شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۷۲ جلسه ای ادبی با حضورعده‌ای‌ازاستادان رشته های علوم ادبی و دانشمندان و اعضای شورای تولیت به منظور اهدای دو جایزهٔ ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار در محلّ باغ موقوفه تشکیل گردید و پس از تلاوت آیاتی از قرآن کریم، نمایندهٔ محترم وزیر بهداشت و آموزش که سمت ریاست شورای تولیت با آن مقام است جلسه را افتتاح و سخنانی دربارهٔ اهمیت اینگونه جوایز که برای گسترش زبان فارسی است ایراد کرد.

سپس آقای دکتر سیّد جعفر شهیدی استاد دانشگاه و رئیس مؤسسه لغتنامهٔ دهخدا که سمت ریاست هیئات مدیرموقوفات را بر عهده دارند یاد آور شدند که دو جایزه سال ۱۳۷۰ موقوفات به آقای دکتر ظهورالدین احمد استاد بازنشسته دانشگاه لاهور (پاکستان) و آقای دکتر محمد دبیر سیاقی دانشمند ایران اهداء می شود.

استاد آقای دکتر ظهورالدین احمد از برجسته ترین آموزشگران فارسی پاکستان اند و همواره مورد احترام فضل و تحقیق بوده اند درسال ۱۳ اکتبر ۱۹۱۴م در امرتسر(هند) چشم به جهان گشودند و درهفده سالگی امتحان

فاضل فارسی را گذراندند و پس از اخذ درجهٔ لیسانس، نائل به اخذ درجهٔ فوق لیسانس فارسی شدند. از جمله استادان ایشان دانشمندانی مانند دکتر شیخ محمد اقبال ، دکتر سیّد عبدالله، دکتر مهرین شوستری ایرانی، سیّد عابد علی عابد بوده و در ایران از محضر استادانی مانند دکتر ذبیح الله صفا، دکتر محمد معین، دکتر احسان یار شاطر، دکتر صادق کیا، دکتر خطیبی و دکتر ناتل خانلری و استاد سعید نفیسی استفاده کردند. آقای دکتر ظهور در حدود پنجاه سال زندگانی خود را به تدریس در دوره های لیسانس و فوق لیسانس دانشگاه و نگارش مقالات و تألیف کتابهای متعدد در سطوح و زمینه های مختلف به زبان های فارسی و اردو و انگلیسی اشتغال داشته و از تألیفاتشان کتابهای ادبیات فارسی در پاکستان ، ادب جدید ایران ، ایران شناسی (مجموعهٔ مقالات)، دستور زبان فارسی، احوال و آثار ابوالفضل علامی، کتاب دانش (مجموعه مضامین فارسی)، عبرت نامه، خلاصه جواهر القرآن مولتانی، رسائل جلال الدین دوانی است. ایشان در تألیف و تدوین "تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند" چاپ دانشگاه پنجاب (لاهور) مشارکت داشته و مقالات متعددی در زمینهٔ ادبیات فارسی برای این کتاب بزرگ سیزده جلدی نوشته اند. همچنین مقاله هایی از ایشان در دایرة المعارف اسلامی اردو و دایرة المعارف "ایرانیکا" چاپ شده است.

آقای دکتر سیّد محمد دبیر سیاقی یکی از معروفترین استادان و محققان فارسی بشمار می روند. ایشان بتاریخ ۱۰ اسفند ۱۲۹۸ در قزوین چشم بگیتی گشودند. پس از پایان درجهٔ لیسانس از دانشکدهٔ ادبیات وارد

دانشگاه شده و به تحصیل زبان و ادبیات فارسی مشغول گردیدند. در سال ۱۳۲٤ باگذراندن رسالهٔ دکتری خود درجهٔ دکتری دریافت نمودند. ایشان کتب و مقالات متعددی در زمینه های مختلف تألیف نموده اند که شماره ثبت آنها نیز از هفتاد و نه فقره می گذرد و یاد آور زحمات مداوم و شبانه روزی ایشان می باشد.

آقای دکتر سیّد محمد دبیر سیاقی عضویت انجمن ایرانشناسی که شادروان ابراهیم پورداؤد تأسیس نموده و در آغاز با مرحوم علی اکبر دهخدا درمؤسسه لغتنامهٔ دهخدا و سپس با مرحوم دکتر محمد معین درمؤسسه مزبور همکاری داشتند.این خدمت تاکنون که آقای دکتر سیّد جعفر شهیدی تصدّی علمی مؤسسه را بر عهده کفایت دارند ادامه دارد. ایشان در دانشگاههای ایران و خارج از ایران استاد زبان و ادبیات بوده‌اند.

آقای دکتر جعفر شهیدی از آقای دکتر ذوالر یاستین خواستند منشوری را که در آن ذکر خدمات آقای دکتر ظهورالدین احمد شده است بخوانند تا حضّار از چگونگی آگاه شوند. سپس آقای دکتر محمود بروجردی رئیس بخش ایرانشناسی وزارت امور خارجه منشور و چك نقدی جایزه را به آقای دکتر ظهورالدین احمد دادند. آقای دکتر بروجردی نیز مطالبی مؤثّر دربارهٔ اهمیت زبان فارسی ایراد و برای روان بانئ موقوفات طلب غفران کرد. آقای دکتر ظهور الدین احمد پس از دریافت منشور سخنانی به سپاسگزاری ایراد کرد و شمه ای دربارهٔ ریشهٔ زبان فارسی در پاکستان سخن گفت.

مجدداً آقای دکتر جعفر شهیدی به جوایز اشاره کرد و گفت جایزهٔ دیگر

متعلق به آقای دکتر دبیر سیاقی است و برای اینکه دربارهٔ اهمیت خدمات ایشان حضّار آگاه شوند از استاد محترم آقای محمد تقی دانش پژوه درخواست کرد که باگفتار خود حضّار را بهره‌مند سازد.

آقای دانش پژوه ضمن تقدیر از خدمات لغوی آقای دبیر سیاقی مبحثی عالمانه دربارهٔ زبان فارسی و طریقهٔ به دست آوردن لغات و اصطلاحات کهن فارسی بیان کرد و انتشارات و کارهای موقوفه را ستود. سپس منشور اهدای جایزه به آقای دکتر دبیر سیاقی توسّط آقای دکتر ذوالرباستین خوانده شد و آقای دکتر شهیدی از آقای دکتر رحیمیان رئیس محترم دانشگاه تهران که عضو مقامی شورای تولیت هستند خواستند جایزه را به آقای دکتر دبیرسیاقی اعطاء کنند.

آقای دکتر رحیمیان سخنانی دربارهٔ اهمیت زبان فارسی و کار موقوفه بیان و نیّت واقف را ارزشمند توصیف کرد و از آقای دکتر شهیدی خواست ایشان خودشان جایزه را بدهند.

سپس آقای دکتر دبیر سیاقی گفتاری مؤثر و عمیق دربارهٔ زبان فارسی بر خواند و از موقوفه و نیّت واقف تشکر کرد.

در پایان آقای ابراهیم صهبا دو قطعه شیرین و شنیدنی را که دربارهٔ این جوائز سروده بودند خواندند و مجلس با انشاد قصیده ای که آقای کمال زین الدین دربارهٔ سخنوران زبان فارسی سروده بود پایان یافت.

(نجم الرشید)

(اینك عکس لوحی که بدین مناسبت به آقای دکتر ظهورالدین تقدیم شد برای خوانندگان گرامی دانش منطبع میگردد.)

بنام پروردگار

دانشمند گرامی و استاد گرانمایه آقای دکتر ظهورالدین احمد

چون جنابعالی در دوران خدمت در دانشگاه لاهور و مراکز علمی پاکستان به نگاهبانی و ترویج زبان و ادبیات فارسی پرداخته و از راه تدریس و انتشار تألیفات مفید کوششهای بسیار کرده اید و دانشجویان و پژوهندگان زیادی از مجلس درس و آثار علمی شما بهره ور شده اند.

و چون تحقیقات شایسته ای در زمینه های گوناگون مربوط به زبان فارسی انجام داده اید که بصورت کتاب و مقاله، هم به زبان فارسی و هم به زبان اردو و انگلیسی چاپ شده است و از آن زمره کتابهای ادبیات فارسی در پاکستان،ایرانشناسی (مجموعهٔ مقالات)، ادب جدید ایران، دستور زبان فارسی، احوال و آثار ابوالفضل علاّمی، کتاب دانش مجموعه مضامین فارسی، عبرت نامه، خلاصه جواهرالقرآن مولتانی، رسائل جلال الدین دوانی است، به تشخیص هیأت بررسی جایزه و تصویب شورای تولیت این موقوفه سوّمین جایزهٔ تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار برای زبان فارسی بهجناب عالی اختصاص داده شده است.

خواهش داریم این هدیه را که موجب شادمانی روان واقف خواهد بود بپذیرید تا مگر بخشی از نیّات آن شادروان که ترویج و تعمیم زبان فارسی را توصیه کرده است و شما یکی از برازنده ترین انجام دهندگان آن هستید تحقق

پذیرد و ازین راه تا اندازه ای از استادانی که عاشقانه نگاهبانی چنین کاری را وظیفهٔ خود دانسته اند تقدیر شده باشد.

امیدواریم پرتو فیض پژوهشهای استادانهٔ شما سالهای دراز بتابد و همگان را از پژوهشها و نگارشهای ارزندهٔ خود بهره ور سازید.

سرپرست عالی	رئیس هئیات مدیره	رئیس شورای تولیت
ایرج افشار	دکتر سیّد جعفر شهیدی	دکتر رضا ملك زاده
	استاد دانشگاهِ تهران	وزیر بهداشت درمان و آموزش پزشکی

* * * * * *

دکتر ظهور الدین احمد

گزارش مختصری از سمینار سه روزه "پیوستگیهای فرهنگی و زبانی میان ایران و کشورهای شبه قاره"

سمینار سه روزه "پیوستگیهای فرهنگی میان ایران کشورهای شبه قارّه" با دلالتهای دقیق و مستمر مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی و استعانتهای صمیمانهٔ ادارهٔ کل فرهنگی آسیا و اقیانوسیه ایران، در اسلام آباد از شنبه تاریخ ششم لغایت هشتم شهریور ماه ۱۳۷۲ هـ .ش ۲۸ تا ۳۰ اگست ۱۹۹۳ (نهم تا یازدهم ربیع الاوّل ۱٤۱٤ هـ .ق)در اسلام آباد برگذارشد و مسائل عمدهٔ ذیل را در بر داشت.

الف - شرکت کنندگان و مضامین بحث آنان:

۱- ایران:

آقای دکتر عبدالحسین نوائی	روابط ایران و شبه قاره از صفویه تا قاجاریه
آقای دکتر علی اشرف صادقی	مناسبات موجود میان زبانهای ایران بعد از اسلام (سه گویش اصلی دری،تهرانی و فارسی کلاسیک) با زبانهای همریشه شبه قاره.
آقای دکتر علی محمد مؤذنی (استاد اعزامی شاغل تدریس در دانشگاه کراچی)	پیشینهٔ زبان فارسی در ایالت سند
آقای محمد رضا ملك (استاد اعزامی شاغل در دانشگاه جام شورو، حیدر آباد ، سند)	مشابهت های لغوی و دستوری لهجه شوشتری و زبان اردو
آقای اسعدی	منابع پاکستان شناسی در زبان فارسی
خانم دکتر آذر میدخت مشایخ فریدنی	توسعهٔ زبان فارسی در شبه جزیرهٔ دکن (دوران سلاطین بهمنی حیدر آباد) .
آقای امیری	اوضاع سیاسی. اجتماعی-فرهنگی شبه قاره در دوران سلطهٔ انگلیس ها و نقش مسلمانان در مبارزات سیاسی

آقای دکتر قاسم صافی	بررسی مشکلات زبان فارسی در منطقه
آقای دکتر سیّد مهدی غروی	نظرات کلّی دربارهٔ شبه قاره و اهمیّت زبان فارسی در منطقه

جز افراد مزبور آقای مسجد جامعی معاونت محترم فرهنگی در تمامی جلسات شرکت داشتند و صرفنظر از قرائت پیام مقام محترم وزارت، سرپرستی و ادارهٔ نشستهای متعددی را برعهده گرفتند. به اضافه که خانم وکیلی و آقای عیسی کریمی از کارشناسان معاونت امور بین الملل نیز به طور فعّال و صمیمانه ای در تنظیم تنسیقات سمینار مشارکت ورزیدند.

۲- هندوستان:

آقای دکتر امیر حسن عابدی	سه نسخهٔ خطی پرارزش از دیوان انوری
آقای دکتر یونس جعفری	صائب و شعر اردو
پروفسور چاندرا شیکر	تحفظ میراث فرهنگی توسّط تراجم متون فارسی به زبان هندی
آقای پروفسور یعقوب عمر	تاریخ گویی در ایران و شبه قاره
آقای دکتر شریف الدین حسین قاسمی	بررسی انتقادی زبان و ادبیات فارسی در نیمهٔ اوّل قرن نوزدهم میلادی
آقای دکتر نبی هادی عاصمی	فضل ابن ابو المعالی نخستین معمار مسلمان
آقای دکتر قادری	پیوندهای مشترك زبانی ایران و شبه قارّهٔ هند
آقای دکتر عبدالسبّحان	نفوذ حافظ در بنگاله

آقای دکتر ضیاء الدین دسائی	سیری در تاریخ نفوذ ایران در زمینهٔ خوشنویسی اسلامی
آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری	زبان فارسی را در شبه قارهٔ هند در یابید؟ (ایشان نیامدند امّا مقالهٔ مزبور را ارائه دادند)

۳- بنگلادش:

چهار تن از فضلای فارسی گویی بنگلادش در جمع استادان حاضر در سمینار مقالات علمی خود را ایراد کردند:

آقای دکتر کلیم سهسرامی	اهمیّت زبان فارسی در ترویج زبان اردو
آقای ابو موسی عارف بالله	خدمات دانشمندان شبه قارّه به زبان و ادبیات فارسی
خانم دکتر کلثوم ابوالبشر	پیوندهای موجود درمیان دو زبان فارسی و بنگالی
خانم امّ سلمی	تأثیر زبان فارسی بر زبان و ادبیات بنگالی

٤- سریلانکا:

آقای پروفسور س. امام	اهمیّت زبان فارسی در پیشرفت زبان اردو
آقای دکتر کی. ام. اچ. خالدین	مشکلات آموزش زبان فارسی در سطوح دانشگاهی در سریلانکا

۵- پاکستان:

بیشترین جمعیت شرکت کننده بالطّبع از این سرزمین آمده بودند و سخنرانیهای متعددی را نیز به تبع عرضه داشتند:

آقای دکتر ساجد الله تفهیمی	عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه قارّه

آقای دکتر محمد صدیق خان شبلی	سهم فارسی در تشکیل زبان اردو
خانم دکتر طاهره صدیقی	داستانسرایی فارسی در شبه قارّه
خانم دکتر فرحت ناز	احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل
خانم دکتر شمیم محمود زیدی	زبان فارسی و صوفیان شبه قارّه
آقای دکتر سیّد محمد اکرم "اکرام"	ایران شناسی علاّمه اقبال
آقای دکتر سیّد علیرضا نقوی	زبان فارسی، زبان دین
آقای دکتر آفتاب اصغر	ملاحظات کلّی دربارهٔ توسعه و ترویج و اهمیّت فارسی و اردو در شبه قارّه
خانم دکتر عصمت نسرین	رابطه های زبان اردو و زبان پشتو
آقای دکتر محمد ریاض خان	ایران شناسان شبه قارّه
خانم دکتر ممتاز غفور	پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قارّه
آقای دکتر بشیر انور	وضع زبان فارسی در مولتان
آقای دکتر غلام سرور	دورهای تاریخی پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قارّه
آقای دکتر خواجه حمید یزدانی	ایرانشناسی سرایندگان کشمیر
آقای دکتر انعام الحق کوثر	ارزش و ترویج فارسی در شبه قارّه
آقای پروفسور ظهیر احمد صدیقی	غزل فارسی
دکتر سیّد حسین جعفر حلیم	بزرگان سند

آقای دکتر محمد اختر چیمه — پیوستگیهای فرهنگی و عرفانی ایران در شبه قارّه به وسیلهٔ مشایخ سهرورد

آقای نوازش علی — یک دورهٔ ناشناخته در تاریخ ادبیات فارسی در پاکستان

آقای دکتر مهر نور محمد خان — نگاهی گذرا به پیوندهای فرهنگی و ادبی ایران و پاکستان

از استادان پاکستانی گروه دیگری نیز به شرح زیر در جلسات حضور مرتب داشتند:

آقای دکتر وحید قریشی (لاهور)
آقای دکتر غلام ناصر (پیشاور)
آقای دکتر جمیل جالبی (رئیس فرهنگستان پاکستان)
آقای دکتر گوهر نوشاهی (معاون فرهنگستان پاکستان)
آقای دکتر محمد سلیم اختر
خانم دکتر صفرا بانو شگفته (مؤسّسهٔ زبانهای نوین - اسلام آباد)
آقای دکتر سراج (دانشگاه قائد اعظم، اسلام آباد)
خانم دکتر تنویر کوثر (دانشگاه بلوچستان ، کویته)
خانم زاهده پروین (لاله موسی)
خانم دکتر محموده هاشمی (رادیو پاکستان، اسلام آباد)
خانم ریحانه افسر (دانشگاه کراچی، کراچی)
آقای دکتر غضنفر مهدی (دبیر انجمن ادبی "دائره"- اسلام آباد)
آقای دکتر آغا حسین همدانی (رئیس انجمن شاه همدان - اسلام آباد)
آقای عبدالعزیز (مدیر روز نامه "انصاف" - راولپندی)
خانم دکتر کلثوم سیّد (مؤسّسهٔ زبانهای نوین - اسلام آباد)
آقای پروفسور انور مسعود (دانشکدهٔ راولپندی)
خانم عدیله راشد (دانشکده دخترانه - اسلام آباد)
آقای سلیم مظهر (دانشگاه پنجاب، لاهور)
آقای افضل زاهد (دانشکدهٔ دولتی شکر گره)
آقای اقبال شاهد (دانشگاه اسلامیه، بهاوالپور)

به اضافه که قریب چهل تن از دانشجویان رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای پنجاب، بهاوالپور، کویته، کراچی، پیشاور، قائد اعظم به هزینهٔ سمینار در جلسات حاضر می شدند.

ب- تجلیل از شخصیّتها:

چون از مدّتها پیش در نظر بود که از دو شخصیّت برجسته و خدمتگذار زبان و ادب فارسی در پاکستان قدردانی شایسته به عمل آید و این امر هم خود به نحوی انجام پذیرد که در تمامی شبه قارهٔ منعکس شود و اذهان جامعهٔ علمی منطقه را به حق شناسی های ایرانیان از خدمات صمیمانهٔ دوستداران فرهنگ فارسی هویدا گرداند، لذا روز نخست سمینار به نام "روز استاد دکتر غلام سرور" نام گذاری شد و شب همان روز نیز جلسهٔ با شکوهی به ریاست آقای مسجد جامعی و معاونت استادان کشورهای مختلف شرکت کننده برای معرّفی آخرین کتاب مشارالیه به نام "خلاصة الالفاظ، ملفوظات مخدوم جهانیان جهانگشت" انعقاد پذیرفت. در خلال این جلسه ، آن گونه که شأن استاد بزرگوار اقتضا داشت، از خدمات شصت سالهٔ وی به زبان و ادب فارسی تقدیر به عمل آمد و هدیهٔ زیبائی نیز که از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی تهیّه شده بود، به ایشان تقدیم گردید.

به همین نحو روز سوّم سمینار به نام دانشمند فقید پاکستان، استاد دکتر محمد باقر شهرت یافت و در پایان روز نیز جلسهٔ دیگری به همان سبك روز نخست با حضور معاونت محترم فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و زبدگان هند و پاکستان و بنگلادش و سریلانکا، برای بزرگداشت و معرّفی

دو جلد از تصحیحات مشارٌالیه به نام "تذکرهٔ مخزن الغرائب" تشکیل شد. شمار سخنرانان برجسته از ده تن گذشت والحق آنچه که مقبول می نمود و سزاوار چنان مقام والا مرتبه و توانائی بود، گفته آمد. در انتهای مجلس، هدیهٔ نفیس دیگری از طرف مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی به همسر و دو فرزند وی که در جلسه حاضر بودند، تقدیم گشت و همزمان از سوی همان مرکز، جایزهٔ ارزنده ای نیز به استاد دکتر وحید قریشی که از اعاظم دانشمندان پاکستان هستند، داده شد.

ج- برنامه های جنبی:

شرکت کنندگان در سمینار از مراکز دیدنی شهر اسلام آباد نظیر فیصل مسجد، شکرپریان و موزهٔ مردم شناسی پاکستان دیدن کردند و گذشته از آشنائی های مختصری که با محیط به هم رسانیدند ، به دفعات نیز از مرکز تحقیقات فارسی بازدید به عمل آوردند. به عموم دانشوران ایرانی و غیر ایرانی من باب یاد بود کیف و کتابهایی هدیه شد و توضیحات لازم دربارهٔ نحوهٔ کار و خدماتی که از این مرکز متمشی است به استحضارشان رسید.

د- پیام ها:

در روز نخست، پیام مقام محترم وزارت قرائت شد که بی اندازه حسن اثر بخشید و نیز نظرات مقام عالی رهبری انقلاب و ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران در حمایت و ترویج و گسترش زبان فارسی مطرح شد و پشتوانهٔ بحثهای دیگری قرار گرفت که فراگیر اهداف سمینار به نظر می آمد. این نکته در سازمانهای ارتباط جمعی نیز حسن اثر فراوان بخشید.

پیام های دیگری هم به وسیلهٔ انجمن های فارسی پاکستان، هند، بنگلادش و سریلانکا واصل شده که به همراه اعلامیهٔ انجمن فارسی پاکستان و قطعنامه نهائی سمینار در همین شماره به طور جداگانه چاپ شده است.

قطعنامهٔ سمینار "پیوستگیهای منطقه ای میان ایران و کشورهای شبه قاره"

با عرض سپاس به درگاه باری تعالی و تقدیم مراتب عبودیت به درگاه ذات ذوالجلال، ما مجمع استادان و محققان دانشگاهی کشورهای پاکستان، هندوستان، بنگلادش، سریلانکا، و ایران که از تاریخ ششم لغایت هشتم شهریور ماه ۱۳۷۲ برابر با بیست و هشتم تا سی ام ماه اگست ۱۹۹۳ در شهر اسلام آباد گرد آمده ایم و در سمینار "بررسی پیوستگیهای فرهنگی میان ایران و کشورهای شبه قارّه "شرکت جسته ایم در موارد ذیل به اتفاق نظر جامع رسیده ایم که امیدواریم مورد توجّه کلّیهٔ علاقه مندان و مسئولان کشورهای ذیربط قرار گیرد:

۱- انتظار ما این است که زبان شیرین و دلپذیر فارسی که میراث گرانقدر اجدادی همهٔ ماست، همان طور که در گذشته های تاریخی خود بوده و تا همین اواخر نیز کماکان اعتبار داشته است، در مدارس ابتدائی و دبیرستانها و دانشکده ها و دانشگاه ها به نحو جدّی برقرار گردد و دانش طلبان بتوانند در سطوح مختلف این درس را به عنوان واحد های اجباری انتخاب کنند و به تحصیلات خود تا مدارج عالی ادامه دهند.

۲- کتب و نشریات جدید فارسی برای کلّیهٔ مراکز پژوهشی تحصیلی فارسی زبان ارسال شود تا براحتی در دسترس عموم قرار گیرد.

۳- جمعی از زبدهٔ دانشجویان کشورهای منطقه در هر سال برای ادامهٔ

تحصیلات عالیه و یا گذراندن دوره های کوتاه مدت عازم ایران شوند و در مراکز تحصیلی آن کشور به مطالعه پردازند.

٤- در هر سال تعداد قابل توجّهی از استادان زبان و ادبیات فارسی از کشور ایران به بخش های مختلف فارسی دانشگاههای کشور های منطقه اعزام شوند و به تعلیم دانش آموزان و دانشجویان بپردازند.

۵- سمینارهای منطقه ای در هرسه یا چهار سال یکبار تشکیل شود تا محققّان مختلف بتوانند آخرین دستاوردهای علمی خود را به سمع و اطلاع دیگر همکاران برسانند. نیز انتظار می رود که مجموع مقالات به فوریت چاپ شود و در اختیار اهل فضل قرار گیرد.

٦- توقّع می رود که گردهمایی ها و همچنین هفته های فرهنگی توسّط ایران در کشورهای منطقه تشکیل شود.

۷- توقّع دیگر شرکت کنندگان در سمینار این است که کتابهای فارسی منتشره در کشورهای ذیربط همه ساله در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران مشارکت داده شود و در معرض نمایش قرار گیرد.

۸- از آنجا که اخبار تدوین دایرة المعارف بزرگ فرهنگی شبه قارّه در افواه افتاده است، از صاحبنظران منطقه نیز به نحو جدّی برای مشارکت در کارهای علمی آن دعوت به عمل آید.

۹- پسندیده است که جلسات متعددی برای بزرگداشت شخصیّتهای بلند مرتبه فارسی گوی گذشته و حال منطقه تشکیل شود و به حقیقت از خدمات برجستهٔ آنان برای ماندگاری این میراث گرانقدر مشترك تجلیل گردد.

۱۰- چنانکه در عمل دیده شده، تشکیل دوره ها و کلاسهای باز آموزی زبان و ادبیات فارسی واجد منافع بسیار و اهمیّتهای بیشمار است و سخت سزاوار است که دست کم در کشورهایی چون پاکستان و هندوستان در هر سال تشکیل شود.

۱۱- برقراری کرسیهای زبان های منطقه در دانشگاههای ایران مورد توجّه و عنایت جدّی قرار گیرد.

۱۲- برای تسهیل آموزش و گسترش زبان فارسی پیشنهاد می شود که برنامه های مربوط به زبان فارسی در شبکه های تلویزیون منطقه پخش شود و نیز دبیرخانه ای برای پی گیری اهداف یاد شده در این قطعنامه در تهران دایر و فعّال شود.

پیام انجمن فارسی پاکستان

تشکیل نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی میان ایران و شبه قارّه را که با سعی و کوشش مسؤلان محترم دولت جمهوری اسلامی ایران انجام پذیرفته است به عموم دانشمندان فارسی گوی و خاصّه حاضران محترم این مجلس شریف تبریك می گوئیم و از این که استادان بزرگوار و دانشمندان عالی مقداری که عمرهای عزیز خود را برسر تحقیق دربارهٔ زبان و ادب ریشه دار فارسی و مبانی مشترك فرهنگی بین ایران و شبه قارّه نهاده اند،در اینجا گرد آمده اند، کمال مسرت را داریم، به گمان ما تشکیل چنین سمینارهای

مفید و ارزنده ای که حاصل کار دوستداران و خواستاران یگانگیها و دلبستگیهای عمیق تاریخی، علمی، ادبی، اجتماعی وغیره را در معرض استفادهٔ جمع کثیری قرار می دهند، از هر حیث واجب است و حتّی می باید در سنوات گذشته نیز بدان توجّه لازم معمول می شد ولی اینك که اوّلین گرد همآی مهم با حضور اینهمه از رجال دانشی و برگزیدگان دانشگاهی کشورهای مغتنم و منطقه انعقاد یافته است و مقامات مهم فرهنگی مختلف نیز با حضور خود بدان اعتبار و قوّت بخشیده اند، باید انتظار داشت که همّت و نهمت مسؤلان ذیربط از این پس مقصود بر آن شود که مانند دیگر کنگره های شرقشناسی و ایرانشناسی جهانی در هر چهار یا پنج سال اجلاس جدیدی تشکیل گردد و هر بار نیز یکی از کشورهای منطقه پذیرای دانشوران و پژوهشگران صاحبنظر ممالك دیگر باشد تا بدین گونه فرصتی برای تبادل افکار علمی و تحقیقات فرهنگی حاصل شود و هم آن زمره برجستگانی که دورادور از احوال یکدیگر آگاهی دارند مجالی برای دیدار همکاران دیگر خود به دست بیاورند. انجمن فارسی پاکستان که هم از آغاز تأسیس این کشور فعالیتهای علمی و ادبی خود را آغاز نموده. و شعب متعدد آن در لاهور، کراچی، پیشاور، اسلام آباد، مولتان، بهاوالپور، کویته و حیدرآباد فعّال بوده است، نهایت خوشبختی خود را از حضور شما گرانمایگان ارجمند در اسلام آباد دارد و امیدوار است که ان شاء اللّه حاصل این مجمع علمی کم مانند و مذاکرات بی شك مفیدی که در آن صورت می بندد، بیش از پیش موجب تنویر افکار نسل جوان و دوستداران راستین هویت حقیقی خویش قرار گیرد.

قطعنامهٔ انجمن فارسی پاکستان

این حقیقت تاریخی است که خانواده های متعدد سلطنتی مسلمان در سراسر شبه قارّه از قرن پنجم تا قرن سیزدهم هجری حکومتهای مستقل خود را تشکیل دادند و در نتیجهٔ تأثیر و نفوذ عمیق تمدن بزرگ اسلامی کشور مستقلِ اسلامی پاکستان به وجود آمد.

۲- و نیز این که در مدّت مدید هشت صد سال زبان فارسی، زبان رسمی فرهنگی این سرزمین شد و نیاکان ما مردم پاکستان تقریباً تمام آثار ارزشمند علمی، ادبی، دینی، اخلاقی و عرفانی و تاریخی خود را به زبان فارسی به یادگار گذاشتند که امروز میراث گرامی وگرانمایهٔ ملّت پاکستان است. حفظ این میراث ارزنده بزرگ و انتقال آن به دست نسل های آینده وظیفهٔ مهم هر پاکستانی باشعور متعهّد است.

۳- و نیز این که شاعر ملّی و مؤسس معنوی پاکستان علاّمه محمد اقبال قسمت اعظم افکار خود را به زبان فصیح فارسی نوشته است که بدون مطالعه و تدریس و تحقیق آن آثار نمی شود اندیشه های او را درک کرد.

٤- و نیز این که زبان فارسی زبان کشورهای همسایهٔ دیوار به دیوار پاکستان چون ایران و افغانستان و تاجیکستان وغیره است، و برای برقراری و تحکیم روابط سیاسی و فرهنگی و بازرگانی یاد گرفتن زبان فارسی ناگزیر می باشد.

بنا بر این اعضاء انجمن فارسی پاکستان که در سیمنار منطقه ای پیوستگیهای فرهنگی میان ایران و کشورهای شبه قاره از بیست و هشتم تا سی ام اوت ماه ۱۹۹۳م در اسلام آباد، شرکت جستند باکمال احترام از دولت جمهوری اسلامی پاکستان تقاضا دارند که با در نظر داشتن حقایق تاریخی

فوق الذکر اقداماتی لازم به عمل آید تا زبان فارسی در دبیرستانها با شرایطی که قبل از سال ۱۹۸۵م تدریس می شد دوباره تدریس گردد.

دکتر سیّد محمد اکرم "اکرام"
دبیر کل انجمن فارسی پاکستان
و استاد کرسی اقبال شناسی دانشگاه پنجاب
لاهور

پیام انجمن فارسی سریلانکا

سلام علیکم جمیعا

استادان محترم، حضّار گرامی

پیام به شما شرکت کنندگان در نخستین سمینار "پیوستگیهای فرهنگی میان ایران و شبه قاره" پیام دوستی و ارادت قلبی و محبّتهای خالصانه و صمیمانه است. زبان و ادب شیرین فارسی در کشور ما غریب نیست و ما به عنوان یك سرزمین دریائی، از چندین هزار سال پیش با ایرانیان خوش ذوق و با فرهنگ و صاحب فضیلت آشنائی داشته ایم. ایرانیان نه تنها در زمینه های سیاسی و اقتصادی مردمی با هوش و متفکّرند و در نزد همهٔ ملل عالم به ذکاوت وجودت ذهن شناخته شده اند بلکه مردمی با اخلاق و شریف و متدیّن نیز هستند و به بیداری وجدان و آگاهی از حسب حال معنوی خود و دیگر مردم دنیا شهرت دارند. ما به نحو شایسته ای از وجود بزرگان علمی و ادبی ایران آگاهی داریم و نام های جاودانی مردانی چون شیخ سعدی و خواجه حافظ و مولوی رومی را شنیده ایم، ترجمه هائی نیز از آثار آنان و نیز دیگر بزرگان نام آور ایرانی در زبان ما هست هر چند که مسلّم می دانیم که چنان نام های پر آوازه ای را همه مردم دنیا می شناسند و بر خدمات بزرگ و

برجسته ای که به بشریّت کرده اند، احترام عمیق می گذارند.

کشور ما گرچه از وسعت و جمعیت زیادی برخوردار نیست ولی به نوبهٔ خود مردم هوشمند و دل آگاه و نیك فطرتی دارد. ما به فرهنگهای ملل دیگر به چشم احترام نگاه می کنیم ولی بدون شبهه برای سرزمین و مردمی که چندان از ما دور نیستند و در همهٔ تاریخ گذشته نیز روابطی مبتنی بردوستی و انسانیّت و ارتباطات صحیح داشته اند، اهمیّت فراوان قائلیم.

ما امیدواریم که تشکیل این گونه سمینارها باعث بشود که مناسبات عقلی و علمی و عاطفی بین دانشمندان سراسر جهان و خاصّه کلّیهٔ مردمی که در منطقه اند و اینهمه هم به یکدیگر نزدیکند، وسعت و قوّت بگیرد. به خصوص علاقهٔ وافر داریم که زبان فارسی درمیان جوانان دانشگاهی و نسلهای تازه ای که به عرصه می رسند،از گسترش ویژه ای برخوردار باشد تا مجال استفاده از آنهمه مبانی معنوی و اخلاقی بی مانند ایرانیان که در ادب آنها آکنده است، برای اینان نیز فراهم شود. کامیابی حقیقی مسؤلان سمینار کنونی و شرکت کنندگان دانشمند را صمیمانه آرزو می کنیم.

پیام انجمن فارسی بنگلادش

چقدر شادمانیم که این مجمع عظیم "پیوستگیهای فرهنگی و زبانی بین ایران و کشورهای منطقه" اینك در شهر بسیار زیبای اسلام آباد پاکستان منعقد شده است. این امر فی نفسه مایهٔ امتنان فراوان است و به خصوص برای ما مردم بنگلادش که به فرهنگ قرآنی و اسلامی خود که از

طریق زبان و ادبیات فارسی منتقل شده است، علاقهٔ فراوان داریم، مسرت بسیار ایجاد می کند.

مردم ما از دیر باز با زبان شیرین و شور انگیز فارسی آشنائی دارند و روابط دیرپائی نیز با ایرانیان دانشمند و عارف و نام آور داشته اند. همگان قصهٔ دلنشین دعوت سلطان غیاث الدین را از خواجهٔ بزرگ شیراز حافظ جلیل القدر شنیده اند و مضمون غزل جاودانهٔ او را به یاد می آورند که:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود　　وین بحث با ثلاثهٔ غسّاله می رود

شکرّ شکن شوند همه طوطیان هند　　زین قند پارسی که به بنگاله می رود

باری که از زمان صدور آن قند شیرین تر از عسل خواجه ششصد و کسری سال گذشته است و تردیدی نیست که قرنهای پیش از آن نیز برای ما خاطره های دلپذیری از روابط فرهنگی و مناسبات دینی و اجتماعی دارد که همه و همه به یاد ماندنی و عزیز و مطلوب است.

اینك ما از اولیای محترم دولت جمهوری اسلامی ایران که زحمات تشکیل این سمینار بزرگ را بردوش گرفته اند می خواهیم تقاضا کنیم که سمینار بعدی خود را در کشور ما برگذار بفرمایند و به همهٔ دوستداران ادب و زبان زیبای فارسی مجالی کرامت کنند که از نزدیك با دیار دوست آشنا شوند و ان شاء الله از مهمانوازیهای موجود در خانواده های مسلمان و سنّتی بنگلادشی نیز برخورداری یابند.

انجمن فارسی بنگلادش دگر باره از حسن ذوق و توجّهی که مسؤلان محترم داشته اند و به خصوص از هیأت حاضر ما برای حضور در این سمینار دعوت به عمل آورده اند، سپاسگزاری می کند و دوام دوستیهای واقعی و

حقیقی میان ملل همریشه و هم بستهٔ منطقه را از پیشگاه ربوبی مسئلت می نماید. با سلام و درود دگر باره بر شما حضّار گرامی و به همهٔ فارسی دوستان سراسر جهان.

پیام انجمن فارسی هند

خوشحال شدیم که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سمیناری را "دربارهٔ فرهنگ مشترك فارسی در شبه قارّه" برگزار می کند. فرهنگ فارسی در این شبه قارّه تا بیش از هفت صد سال نه تنها رائج بوده بلکه مورد قبول همه مردمان این شبه قارّه بوده. حتّی امروز هم جلوه های این فرهنگ در شؤن مختلف زندگانی در شبه قارّه همهٔما را بخود جلب می کند.

انجمن استادان فارسی سراسر هند اظهار خوشحالی می کند که نه نفر استاد فارسی از هند برای شرکت در این کنفرانس دعوت شدند و همه آنها در آن شرکت کرده مقاله های تحقیقی و پرارزش را دربارهٔ جنبه های مختلف موضوع سمینار ارائه دادند.

امیدواریم که در نتیجهٔ این سمینار، دانشمندان از شبه قارّه به نفوذ فرهنگ ایرانی در شبه قارّه کارهای تحقیقی را با جنب و جوش بیشتری خواهند کرد.

شریف حسین قاسمی

معاون مدیر انجمن استادان فارسی هند

مراسم خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران-راولپندی به مناسبت هفتهٔ وحدت و میلاد مسعود پیامبر اسلام(ص)

این برنامه راس ساعت ۵ بعد از ظهر روز شنبه ۷۲/٦/۱۳ مطابق با ۱٦ ربیع الاوّل ۱٤۱٤ با حضور جناب آقای محقّقی کار دار محترم سفارت ج.ا.ا- بعنوان صدر جلسه و آقایان مولانا سیّد ذاکر حسین شاه، علاّمه احمد حسین نوری و مفتی پیر زاده محمد نثار المصطفی بعنوان میهمانان خصوصی و با حضور جمع کثیری از اقشار مختلف مردم راولپندی و اسلام آباد در صحن چمن خانهٔ فرهنگ با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید آغاز گردید، اوّل آقای ربّانی طی خطبهٔ استقبالیهٔ خود، ضمن خیر مقدم و خوشامدگویی، فرا رسیدن میلاد با سعادت حضرت محمد (ص)، امام جعفر صادق(ع) و همچنین هفتهٔ وحدت را به حضّار محترم مجلس تبریك و تهنیت عرض نموده و با اشعار نعت گونهٔ زیر سخن به پایان بردند:

سلام علیك، ای نبی مکرّم — مکرّم تر از آدم و نسل آدم
سلام علیك، ای ز آباء علوی — بصورت مؤخّر، به معنی مقدم
سلام علیك، ای ز آغاز فطرت — طفیل وجود تو، ایجاد عالم
سلام علیك، ای ز اسماء حسنی — جمال تو آینهٔ اسم اعظم

برادران محمد سلیم و محمد نعیم فریدی نعت خوانان مشهور پاکستان

در قالبهای مختلف و در چندین نوبت به طرز با شکوهی به نعت رسول اکرم(ص) پرداختند.

آنگاه مولانا سیّد رضا علی موسوی نمایندهٔ آزاد کشمیر پاکستان طیّ سخنانش گفت: این محفل پرنور و با برکت به منظور تنویر قلوب و ایجاد وحدت بین مسلمین که همان هدف پیامبر و اولیاء گرامی آن می باشد برپاشده است.

مفتی محمد نثار المصطفی خطیب مسجد جامع فیض آباد راولپندی دیگر سخنران این مجلس خاطرنشان ساخت: ما با کسانی که میلاد مصطفیٰ را جشن می گیرندهمتّحد هستیم و در واقع آنهائیکه منکر میلادند از دین خدا خارج خواهند بود، همچنین افرادی که میلاد پیامبر (ص) را گرامی می دارند در این دنیا، جهان برزخ و روز قیامت پیروز و کامیابند.

علاّمه احمد حسن نوری سخنران بعدی محفل تصریح نمود: اعتقاد به خدا، پیامبر(ص)، قرآن و معاد می تواند مبنای وحدت شیعه و سنی باشدو علی (ع) بنیانگزار وحدت و ادامه دهندهٔ راه پیامبر بود.

مولانا سیّد ذاکر حسین شاه ضمن تاکید بر وحدت افزود: رهبران مسلمانان باید هم در بین صفوف داخلی ملّتها و هم در سطح بین المللی وحدت را حفظ نمایند، در واقع هر گاه مسلمانان در گوشه ای از جهان باهم متحد شدند معجزه ای رخ داده است از جمله اتّحاد مسلمانان شبه قارّه ابر قدرت آن زمان یعنی انگلیس را وادار به شکست نموده و منجر به تأسیس پاکستان گردید، وحدت مسلمانان ایران به رهبری امام خمینی باعث شکست نیروهای استعماری

و استکباری آمریکا گردید، اتحاد و مقاومت مسلمانان افغانستان ابر قدرت شرق یعنی روسیه را با شکست مواجه ساخت.

آخرین سخنران این مجلس جناب آقای محقّقی ضمن عرض تبریك میلاد خجسته رسول اکرم(ص) اظهار داشت: "ما معمولاً وقتیکه در مورد شخصیّت حضرت رسول(ص) یا دیگر بزرگان دین سخن می گوییم اگر به ضعفها و مشکلات جامعهٔ خودمان فکر نکنیم همیشه راضی هستیم یعنی اگر ما دائماً در محافلمان نعت پیغمبر(ص) را بخوانیم و از صفات حضرت رسول(ص) دم بزنیم، از مدایح آنحضرت بگوییم،برای ما بسیار لذتبخش و راضی کننده است، امّا اگرچه از این بعد قضیّه را نگاه کنیم که او از ما چه انتظاری دارد و الان وضعیت ما چگونه است و اگر الان حضرت رسول الله در جامعهٔ ما حضور داشته باشند و وضعیّت ما را ببینند آیا از وضعیّت ما خوشنود هستند یا خیر، آنوقت برای ما مشکل ایجاد می شود.

من در اینجا فقط به یك حدیث نبوی اکتفا می کنم که فرمود: "من اصبح ولم یهتم به امور المسلمین فلیس بمسلم" هر مسلمان که صبح از بستر خودش بلند شود و برخیزد و برای حل مشاکل مسلمین همّت نکند یا تصمیم نداشته باشد، او مسلمان نیست، واقعاً همین حدیث برای ما بسیار خوردکننده و کمرشکن است می فرماید: پیغمبر رحمت می فرماید: هر مسلمان وظیفه دارد هر صبح که از جای خود بر می خیزد به فکر حل مشکلات مسلمین باشد، اگر همّت براین امر نداشته باشد نمی فرماید مسلمان خوبی نیست، می فرماید: مسلمان نیست "لیس بمسلم".

دیگر این است که ما متأسفانه امروز می بینیم علمای اسلام و مسلمین به دو دسته شده اند این واقعیّت تلخی است که من عرض می کنم من بجای اینکه نعت پیغمبر را بخوانم که بسیار هم بجاست و باید هم خوانده بشود مجبورم که به بعضی نکات بسیار تلخ اشاره کنم واقعیّت کشورهای اسلامی، جامعهٔ اسلامی اینست که امروز ما مواجه هستیم با دو دسته علما، علمایی هستند که مشکلات مسلمانان را برای مسلمین بیان می کنند سعی در رفع نقایص مسلمین دارند و اختلافات کوچک‌را نادیده می گیرند در فکر این هستند که مسلمین قوّت و صلابت و قدرت پیدا کنند، در فکر این می باشند که چگونه با دنیای استکبار مبارزه کنند. متأسّفانه در همین زمان ما مواجه ایم با کسانیکه خود را علمای اسلام می خوانند امّا گویی که مشکلی برایشان مطرح نیست، به قشرهای زیادی، گروههای زیادی از مسلمین بر می خوریم که متأسّفانه به این مسئله توجه ندارندوتصوّرشده است که فقط اقامهٔ نماز، روزه در ماه مبارك رمضان، حج رفتن و یك سلسلهٔ احکام دیگر را رعایت کردن، این کفایت می کند امّا پیامبر(ص) به صراحت می فرماید که "من اصبح ولم یهتم به امور المسلمین فلیس بمسلم" معنای این جمله این است که اگر فرض کنید مسلمانانی باشند که نماز می خوانند، نماز جماعت می خوانند، نماز جمعه می خوانند، روزه می گیرند، حج می روند و بسیاری از کارهای دیگر را انجام می دهند امّا در فکر چاره جویی مشکلات مسلمین نیستند، توجّه به مشکلات مسلمین ندارند، تلاشی در این زمینه نمی کنند پیغمبر می فرماید: اینها مسلمان نیستند تعارفی هم ندارد.

من صحبت را در اینجا کوتاه می کنم. یك تذکر برای ما کافی است. تذکّر بدهیم به آن کسانیکه توجه ندارند، امروز یك ملیارد و دویست میلیون مسلمان در روی این زمین زندگی می کنند امّا متأسفانه در وضعیت بسیار اسفباری بسر می برند این ناشی از این است که ما به این حدیث عمل نمی کنیم و صراحتاً عرض کنیم که اگر ما به این حدیث عمل نکنیم، پیغمبر(ص) فرمود شما در زمرهٔ مسلمین نیستید.»

* * * * *
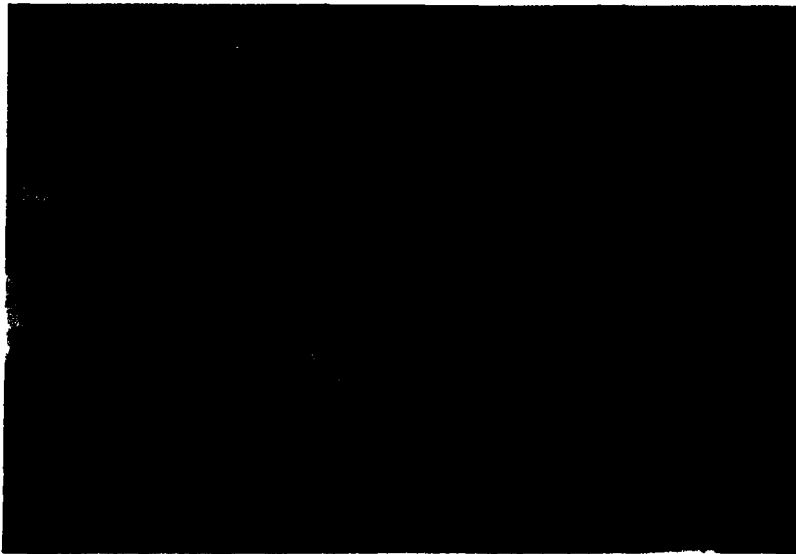
رئیس و میهمانان خصوصی مراسم هفتهٔ وحدت
خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران راولپندی

درگذشت پرفسور سیّد امام

ادیب دانشمند و سخنور خردمند استاد ارجمند پرفسور سیّد امام، از دانشگاه کلمبو، سری لانکا (سیلان) (سراندیب) در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۹۳ میلادی برابر با ۹ شهریور ماه ۱۳۷۲ هـ . ش و مطابق با ۱۲ ربیع الاوّل ١٤١٤ هـ .ق در شهر کراچی، هنگام رفتن به وطن مألوف، روی در نقاب خاك کشید. خدایش بیامرزاد. وی اصلاً اهل پاکستان و ساکن کراچی بود و تحقیقات او دربارهٔ فارسی ارزنده بود.

پرفسور سیّد امام در سمینار "منطقه یی پیوستگی های فرهنگی ایران با ملل شبه قارّه" به مدّت سه روز شرکت کرده بود، و سخنرانی او در موضوع ترجمه های رباعیّات خیّام در سری لانکا و دیگر آثار ادبی بود. وی سه بار سخنرانی کرد و در هر سخن رانی حقّ مطلب را به نحو احسن ادا نمود. وی به زبان انگلیسی گفت و گو و سخنرانی می کرد. باوجود کبر سن در جلسات سمینار نامبرده فعّال و کوشا بود. حتّی در دیدار از مسجد فیصل (اسلام آباد) و موزهٔ ملّی مردم شناسی شکرپریان (اسلام آباد) شرکت جست و همواره سخنان شیرین و لطایف نمکین برای همراهان بیان می داشت. بیشتر از عمر خیّام نیشاپوری اشعاری یا رباعی های می خواند و با تلفّظ خاصّ فارسی می گفت:

امشب میِ جام یک منی خواهم کرد　　خود را به دو جام می غنی خواهم کرد
اوّل سه طلاق به عقل و دین خواهم گفت　　پس دختر رز را به زنی خواهم کرد

واقعاً عاشق فکر و علم و فنّ و ریاضی و هندسه و حکمت خیّام نیشاپوری بود. اکثر رباعی های خیّام را به زبان انگلیسی برای حاضران و همراهان می خواند. خدایش رحمت و مغفرت گرداناد. بقرار اطّلاع آثار ادبی و علمی فراوان از او به یادگار مانده است.

(دکتر محمد حسین تسبیحی "رها")

پروفسور سیّد امام در وسط روی صندلی ریاست سمینار نشسته است.

سروده : دکتر محمد حسین تسبیحی "رها"

قطعهٔ مادهٔ تاریخ

سریر ملک معنی از جهان رفت — سراندیب ادب آن قصه خوان رفت

"سری لانکا" از و گوهر فشان بود — جهان عشق و حکمت راز دان رفت

"امام و سید" ملک سراندیب — رباعی خوان خیام زمان رفت

دریغا از "امام" استاد دانا — دریغا "سید" شیرین زبان رفت

زبان فارسی را رازدان بود — یکی خوشبو گلی از گلستان رفت

شنیدم نکته ها از فکر خیام — دریغا نا تمام آن نکته دان رفت

به تاریخ وفاتش هاتف دل — ندا در داد و گفت آن جان جان رفت

"سراندیب سخن فضل الهی" ۱۹۹۳م — امام و سید شیوا زبان رفت

به تاریخ دگر گوینده گوید: — "امام و سید شیرین بیان" رفت ۱۳۷۲ه.ش

"امام و سید طبع منور" ۱۴۱۴ه.ق — روانش جانب ملک جنان رفت

غریق نور رحمت باد سید — کلام حق به لب از این جهان رفت

کراچی مدفنش گردید و خاکش — به پاکستان همیشه جاودان رفت

بخوان الحمد و قل از بهر سید — که در راه ادب صدق العیان رفت

دعا خواند "رها" از دل سراید: — غمین گشتم که آن روح روان رفت

موت العالِم موت العالَم

حجّـة الاسـلام آغا سیّد علی رضوی فرزند حجّـة الاسـلام سیّد ابراهیم رضوی که داتی مدیر مجلّه "وحدت اسلامی" آقای سیّد محمد رضوی بلتستانی بود، بتاریخ ۳ سپتامبر۱۹۹۳ م (۱۵ ربیع الاول ۱٤۱٤هـ ق/۱۲ شهریور ماه ۱۳۷۲ هـ .ش) روزِ جمعه درگذشت. انا للّه وانّا الیه راجعون.

آقای سیّد علی رضوی در منطقهٔ "کهرمنگ پاری"، بلتستان متولّد شد و تحصیلات ابتدائی را نزد پدر بزرگوارش به پایاِن رساند. سپس در سال ۱۹٦۰م بقصد ادامهٔ تحصیلات عالیه عازم حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف عراق شد و از روحانیون و مجتهدین برجسته آنزمان اکتساب فیض نمود. در زمانیکه حضرت امام خمینی رضوان اللّه پس از تبعید از ایران از کشور ترکیه به عراق (نجف اشرف) تشریف آورد، نامبرده خودش را در همکاران امام امّت در آورد. وی در نجف اشرف از همکاران و یاران رهبر نهضتِ فقه جعفریه حجّـة الاسـلام والمسلمین سیّد عارف حسین الحسینی شمرده می شد. آقای سیّد علی رضوی بر اساس مقام و رتبهٔ علمی و ویژگیهای اخلاقی خودشان درمیـان همه دانش آموزان و علماء و روحانیـون پاکستان و منطقهٔ بلتستان و گلگت بسیار محترم بود. وی حدود یازده سال از فیضان علمی و روحانی حضرت امام خمینی رضوان اللّه علیه بهره ور شد.

بعد از بازگشت به کشورشان آقای سیّد علی رضوی بعنوان امام جمعه و

جماعت، مسجد قتلگاه، اسکردو، بلتستان انتخاب شد. وی در طول زندگانی خود جهت توسعهٔ اتحاد بین المسلمین مشغول بوده و بهمین دلیل درمیان تودهٔ مردم همواره با تمام احترام یاد می شد. آقای سیّد علی رضوی ریاست نهضت فقهٔ جعفری در مناطق شمالی گلگت و بلتستان را نیز بعهده داشت.

ما باکمال تأسّف و اندوه فراوان رحلت جانگداز آقای سیّد علی رضوی را از صمیم قلب به فرزند ارجمند مرحوم و مغفور، آقای محمد سعید و مدیر مجلهٔ وحدت اسلامی آقای سیّد محمد رضوی بلتستانی و همهٔ بازماندگانش تسلیّت عرض می کنیم و از خداوند رحمٰن برای آن فقید سعید علّو درجات و برای بازماندگان صبر و شکیبائی را مسئلت داریم.

مدیر دانش

* * * * *

آغا سیّد علی رضوی مرحوم

از : دکتر محمد حسین تسبیحی "رضا"

قطعهٔ مادهٔ تاریخ

ارض بلتستان سیه پوش و غمین و دلفگار — از غم فوت علی آن سیّد عالی تبار
مجتهد بود و خطیب و واعظ دین مبین — مرز اسکردو ز فقدان علی شد غمگسار
گوهر دُرج نبوّت، عالم قرآن حق — سیّد السادات رضوی خاندان با وقار
عالم علم الیقین و کاشف حق الیقین — سیرت پاک محمدؐ را امین و استوار
آستان قدس مشهد، درگه شاه نجف — بهر او عین الیقین و رحمت دیداریار
شهر اسکردو شده چون روضهٔ رضوان دل — تا که مدفون آمده سیّد علی در آن دیار
آه و افسوس از وفات سیّد عالی نسب — حجة الاسلام، علی رضوی، گل باغ و بهار
اشک ریزان، سینه کوبان، مردم خُرد و کلان — غمگسار و دل شکسته، باد و چشم اشکبار
صاحب آثار علمی، حق شناس و حق گزار — فقه پاک جعفری را زیب و زینت آشکار
شرع پاک احمد مختار از او رونق گرفت — رایت فقه و حدیث مصطفیٰ را جان نثار
هم مفسّر، هم معلّم، هم مدرّس، هم خطیب — سیّد آل علی(ع)، آل رضا(ع) را حق گزار
ای دریغا از وفات حضرت سیّد علی — رحمت و غفران حق بر تربتش گوهر نگار
بلبل باغ ادب نغمه سرا شد در غمش، — "غمگساران" گشته تاریخ وفات از غمگسار
زد مسیحا نغمهٔ تاریخ میلادی چنین: — "تاج نظم" شهر اسکردو شده یا قوت بار
"زینت خلق کریم و رشک" بلتستان علی — آیت روح خدا بود و نشان ذوالفقار
هم بود تاریخ هجری بی محابا فوت او — "تاج بخشش حق شده" در ملک جنت پایدار
این "رضا" گوید همیشه حرف حق در هر کجا — جاودان بادا "علی رضوی" به بلتستان دیار

*****

پروفیسر سید امداد علی شاہ صفدر
(ریٹائرڈ پروفیسر گورنمنٹ کالج اوکاڑا)

فارسی اصناف شعر کا ارتقا

(تحول اصناف شعر فارسی)

فارسی شاعری کی سوانح عمری:

سامانی دور میں فارسی شاعری دیہاتی علاقوں میں ، باغوں میں، سبزہ زاروں میں زندگی بسر کرتی نظر آتی ہے۔ غزنوی دور میں شاہی دربار کے علاوہ چھاؤنی اور میدان جنگ میں ہم اسے وقت گذارتے دیکھتے ہیں۔ سلجوقی دور میں خانقاہوں میں اور مدرسوں میں نظر آتی ہے۔ تیموری دور میں مصوروں ، نقاشوں اور موسیقی دانوں کو ہمنشیں دیکھتی ہے۔ صفوی دور میں ایرانی دربار سے نکال جاتی ہے اور مسجدوں، مدرسوں اور عزاخانوں، فلسفیانہ اور واعظانہ ماحول میں اور کبھی کبھی قہوہ خانوں میں دیکھی جاتی ہے۔اس دور میں ایران سے ہجرت کرکے ہندوستان میں سلاطین مغلیہ کے درباروں میں امیرانہ زندگی بسر کرتی ہے اور جواہرات سے اس کا منہ بھرا جاتا ہے۔ نادر شاہ کے زمانے میں اس کا سرمایہ لٹنا شروع ہوتا ہے۔ قاچاری دور تک یہی بے سروسامانی کا عالم رہتا ہے۔اس دور میں مغربی تمدن کے جلوے اسے خیرہ کرتے ہیں اور جدید دور میں اپنا قدیمی لباس ترک کرکے فرنگی لباس زیب تن کر لیتی ہے۔

غزل کا ارتقاء:

ا۔ غزل نے اپنی زندگی کے ابتدائی دن سامانی دور میں گذارے۔ رودکی اور اس کے معاصروں نے اس کی پرورش سلاست، فصاحت اور جذبہ کی صداقت کے ماحول میں کی۔

۲۔ غزنوی دور میں غزل گوئی میں ایک روایت قائم کی گئی۔ یہ غزل کی فنی روایت تھی۔ غزنوی دور اپنی لشکری زندگی اور فتوحات کے لئے نمایاں حیثیت رکھتا ہے۔ غزل ایک لطیف صنف سخن ہے۔ سپاہی تو نہ بن سکی لیکن سپاہیانہ زندگی کی تشبیہیں اور استعارے مثلاً دشنہ، خنجر، تیر و کمان جو اپنی استعاراتی صورت میں تیر نگاہ، کمان ابرو، خنجر ابرو، دشنہ مژگاں ترکیبوں میں ملتے ہیں، غزل کی رزمیہ علامتوں کا ذخیرہ بن گئے۔ طرز شاعری کے لحاظ سے یہ دور خراسانی طرز کا دور تھا غزل بھی خراسانی طرز میں ہی کہی گئی۔ عنصری کے تغزلات خراسانی طرز کی غزل کے لئے بنیاد بن گے۔ یہی وہ روایت تھی جس کی طرف ہم نے اوپر اشارہ کیا خراسانی طرز عمل کے لئے وہ علامتیں جو رزم سے لی گئی تھیں صدیوں بعد تک استعمال ہوتی رہیں اور نتیجہ یہ ہوا کہ ان علامتوں کو خراسانی طرز کی غزل کے لئے بڑی حد تک لازمی تصور کر لیا گیا۔ یہ روایت سعدی شیرازی سے شروع ہوئی اور جدید دور میں ملک الشعراء بہار تک پہنچی ہے۔ اس روایت میں دو متضاد کیفیتیں زبان کے لحاظ سے ملتی ہیں، ایک طرف بول چال کی زبان کا لطف اور دوسری طرف خالص فارسی الفاظ جو بہت سے متروک ہو چکے ہیں۔ یہ دوسرا عنصر غزنوی دور کے بعد کے غزل سراؤں کی تقلید کی وجہ سے پیدا ہوا۔ سعدی کی طرف اشارہ کیا جا چکا ہے کہ طرز خراسانی کی روایت سعدی تک پہنچی یہاں یہ بتانا ضروری ہے کہ سعدی نے اس میں کیا اضافہ یا تصرف کیا۔ ہم جانتے ہیں کہ سعدی سے پہلے عراقی طرز کی غزل کم سے کم اتنی ہی مقبولیت حاصل کر چکی تھی جتنی خراسانی طرز کی غزل کو حاصل رہی تھی۔ اس لئے سعدی اس پر مجبور ہوئے کہ خراسانی طرز کی غزل میں عراقی طرز کی غزل کا پیوند لگائیں اور اسے شاعری کے دونوں دبستانوں میں مقبول بنائیں۔ چنانچہ سعدی کے ہاں خراسانی طرز کی سلاست کے ساتھ ساتھ عراقی طر[ز] کی لطافت بھی جھلکیاں دکھاتی ہے۔ اس لیے ہم کہ سکتے ہیں کہ غزل کی اس روایت م[یں] سعدی نے عام شاہراہ سے ہٹ کر اپنے لیے ایک نئی راہ پیدا کی لیکن خراسانی طرز [کی] سلاست اور عراقی طرز کی لطافت کو ایک جگہ سمونا بڑا نازک کام تھا۔ سعدی کے بعد اس اختراعی روایت کی کامیاب پیروی نہ کر سکا البتہ خود سعدی کے زمانے میں امیر نے ہندوستان میں تقریباً وہی خدمت فارسی غزل کی سرانجام دی جو سعدی نے ایرا[ن]

انجام دی۔ جس طرح سعدی کی غزل کے بعد کوئی پیرو نہیں تھا اسی طرح امیر خسرو کی غزل کا بانکپن کسی غزل گو کے ہاں نہیں ملتا۔

۳۔ فارسی غزل گوئی کی دوسری روایت عراقی طرز کی غزل گوئی ہے جو سنائی سے شروع ہوتی ہے اور سلجوقی دور میں بھرپور ترقی حاصل کرتی ہے چونکہ اس روایت کا وجود ہی اس طرح ہوا تھا کہ تصوف اور عرفان نے غزل میں جگہ لے کر ایک فکری گہرائی پیدا کر دی تھی اور ساتھ ہی جذباتی گہرائی بھی۔ جہاں تک زبان اور بیان کا تعلق ہے عربی عنصر نے فارسی غزل کی زبان کو سنوارنا شروع کیا تو عراقی طرز پیدا ہوئی جس میں نہ صرف یہ کہ عربی الفاظ کو خاص اہمیت حاصل ہوتی ہے بلکہ اس سے زیادہ اہم چیز یہ ہے کہ وہ فارسی لفظوں کے ساتھ ایک فنی امتزاج (Combination) کے ذریعہ سے ایک نہایت تناسب بیان کی تشکیل کرتے ہیں۔ غزل کی یہ روایت خواجو کرمانی سے گذرتی ہوئی حافظ شیرازی تک پہنچی جہاں اسے وہ کمال حاصل ہوا کہ پھر اس کی مزید ترقی کا امکان ختم ہو گیا اس لیے حافظ کے بعد پھر غزل میں ایک نئی روایت کی ضرورت پیش آئی۔ عراقی روایت میں علامتیں زیادہ تر میخانے سے لی جاتی ہیں اس لیے خمریات عراقی طرز کا ایک مستقل عنصر بن گیا اگرچہ اس کی دو مختلف صورتیں برتی گئیں ایک مجازی اور ایک حقیقی۔ بعض صورتوں میں یہ دونوں مبہم ہو کر رہ گئیں اور پتا نہیں چلتا کہ شراب معرفت ہے یا شراب ساقی۔

۴۔ غزل کی تیسری روایت ہندی طرز کی غزل گوئی کی روایت ہے۔ یہ نام اگرچہ حال میں رکھا گیا ہے لیکن اس طرز کا وجود حافظ کے بعد نمایاں طور پر ملتا ہے۔ اس طرز کی طرف اشارہ مختلف طور پر کیا جاتا تھا مثلاً طرز خیال بندی۔ چونکہ اس روایت کی پرورش اور بڑی حد تک تکمیل اور ترویج ہندوستان کے ادبی مراکز میں ہوئی (آگرہ۔ دہلی) اس لیے جدید دور کے نقادوں نے بجا طور پر اس کا نام سبک ہندی رکھا۔ عام طور پر تیموری دور میں اور خاص طور پر مغلوں کے دور میں اس طرز نے نہ صرف ترقی کی بلکہ اس میں کئی نئے شعبے پیدا ہوئے جو الگ الگ دیکھے جائیں تو مستقل روایتوں کا درجہ رکھتے ہیں۔ لیکن بنیادی طور پر یہ سب روایتیں ایک ہی روایت کے گل بوٹے ہیں۔ صائب تبریزی کی روایت ایک

مستقل روایت ہے جس میں تمثیل کو ایک مستقل حیثیت حاصل ہے۔ دوسری ذیلی روایت ناصر علی سرہندی کی ہے جس نے قوت واہمہ سے خیال بندی کو اپنی غزل میں مستقل اہمیت دی۔ اس کی غزل میں اختراعی تصویروں کی بہتات اتنی ہی ہے جتنی صائب کے ہاں تمثیلوں کی۔ تیسری ذیلی روایت عرفی شیرازی کی روایت ہے۔ عرفی کی اس روایت میں خیال بندی کی بجائے رفعت فکر کو مستقل حیثیت حاصل ہے۔ عرفی شیرازی کی روایت جو سبک ہندی کی ایک ذیلی روایت ہے ہندوستان میں بہت مقبول ہوئی پھر ترکی اور ایران میں اس روایت کو کوئی اپنا نہ سکا سوائے ایک شاعر تجلی شیرازی کے جس نے دعویٰ تو یہ کیا کہ عرفی دنیا سے اٹھ گیا تو کیا ہوا میں جو اس کا جانشین ہوں لیکن اس کی کیفیت یہ رہی کہ جب عرفی کی تقلید کی کوشش کرتا ہے تو بجائے عرفی کے صائب اور نظیری کی تقلید کرتا نظر آتا ہے۔ نظیری کی روایت میں امتیازی شان یہ ہے کہ تفکر سے زیادہ تغزل کو اہمیت دی گئی ہے اور جہاں زبان و بیان کا تعلق ہے بجائے اختراعی ترکیبوں کے محاوروں کے لطف سے زیادہ فائدہ اٹھایا گیا ہے۔ جہاں تک رفعت فکر کا تعلق ہے عرفی کے ساتھ فیضی بھی شریک ہے۔ فرق دونوں میں صرف اتنا ہے کہ عرفی کے یہاں فکر شعریت میں ڈھل جاتی ہے۔ فیضی کے ہاں کچھ کمی باقی رہ جاتی ہے۔ اس ہندی طرز کی روایت میں غنی کشمیری کا بھی ایک مقام ہے۔ غنی صائب کی طرف زیادہ مائل ہے لیکن ناصر علی سرہندی کا جو رنگ ہے وہی غنی کے ہاں اپنی ابتدائی صورت میں ملتا ہے۔ سبک ہندی میں ایک نئی روایت بیدل نے قائم کی۔ بیدل نے تصوف اور عرفان کے ایک معین مکتب کی ترجمانی کے لیے غزل کو استعمال کیا اور اپنی غزل کو قابل قبول بنانے کے لیے ترنم پر بہت نظر رکھی۔ حالانکہ ہندی طرز کے غزل گو صرف ایسی بحریں استعمال کرتے تھے جن میں سنجیدگی زیادہ ہوتا کہ وہ فکر کی آہستہ رفتاری کا ساتھ دے سکے۔ بیدل نے نہ صرف اس چیز کو اہمیت دی بلکہ سبک ہندی کی خشکی کو دور کرنا چاہا بلکہ عشق حقیقی کو جاذب نظر بنانے کے لیے نظیری کے تغزل کو بھی اپنی غزل میں رنگینی پیدا کرنے کے لیے استعمال کرنا چاہا مگر وہ کچھ اور ہی چیز بن کر رہ گئی۔ سبک ہندی کی روایتوں میں جو سنجیدہ عناصر تھے انھیں غالب نے ایک جگہ سمو کر اپنی انفرادیت قائم کی۔ انہوں

نے سنجیدہ عناصر کو اس طرح اپنایا کہ وہ ایک الگ روایت نظر آتے ہیں مگر انہوں نے اس بات میں بڑی دانشمندی سے کام لیا ہے کہ ناصر علی کی خیال بندی اور صائب کی تمثیل نگاری کی پیروی نہیں کی ورنہ ان کے کلام میں ایک تصنّع پیدا ہو کر رہ جاتا۔ وہ اپنے آپ کو ظہوری کے پیرو کہتے ہیں لیکن ہیں عرفی کے پیرو۔ یہ ادبی دنیا کا ایک مسئلہ ہے اور اس مقام پر ہمارے فرائض سے بحث خارج ہو جاتی ہے۔

۵۔ ایران میں غزل کی ایک نئی روایت رومی کی غزل میں ملتی ہے لیکن وہ روایت رومی سے شروع ہو کر رومی پر ہی ختم ہو جاتی ہے اس لیے کہ وہ تمام رومی کی اپنی شخصیت کی پیداوار تھی۔ دوسروں نے ایک آدھ صفت ضرور لی (مثلاً جوش و خروش، جذبے کی شدت، خلوص کی حرارت) لیکن ان کی غزل کی پوری کیفیت کو کسی نے نہیں اپنایا۔ یا اس لیے کہ رومی نے غزل کی فنی نوک پلک کی طرف کم توجہ کی ہے یعنی وہ غزل کی ہئیت (Form) کو زیادہ اہمیت نہیں دیتے ورنہ یقیناً ان کی روایت کی بھی پیروی کی جاتی۔ ان کا جوش و خروش عراقی نے لیا اور حافظ شیرازی تک پہنچایا۔

۶۔ سبک عراقی کی روایت میں ایک نیا شعبہ بابا فغانی اور وحشی یزدی نے قائم کیا۔ ان دونوں کی خدمت یہ ہے کہ انہوں نے غزل کو خانقاہ سے نکال کر واقعی زندگی کی روشنی میں اور حرارت کی فضا میں لانے کی کوشش کی۔ اس طرز کی پیروی پورے تیموری دور میں کی گئی اور مغلوں کے دور میں بھی یہ طرز آگے بڑھتی رہی مگر چونکہ فلسفیانہ عنصر والی غزل فارسی میں زیادہ مقبول رہی اس لیے اقبال تک پہنچتے پہنچتے پھر عراقی طرز کی فلسفیانہ روایت بن کر غلبہ حاصل ہو گیا۔

جس طرح خراسانی طرز کی غزل کی روایت میں دشنہ و خنجر کی اہمیت ہے عراقی طرز کی غزل میں بادہ و ساغر کی ہے اور بعد میں آنے والے شعراء نے ان مختلف علامتوں کے دونوں نظاموں کو اپنی غزل کے ساتھ ساتھ رکھا۔ عام طور پر تین چوتھائی عراقی طرز کی علامتیں برتی جاتی رہیں اور ایک چوتھائی خراسانی طرز کی۔ جس طرح غالب اردو میں فرماتے ہیں:

ہر چند ہو مشاہدۂ حق کی گفتگو
بنتی نہیں ہے بادۂ و ساغر کہے بغیر

مقصد ہے ناز و غمزہ و لے گفتگو میں کام
چلتا نہیں ہے دشنۂ و خنجر کہے بغیر

۷۔ جدید دور میں فارسی غزل ایک نیا میدان قائم کرنے کی کوشش کر رہی ہے۔ پرانی روشیں بھی چلی آ رہی ہیں اور ایک نیا میدان بھی پیدا ہو رہا ہے۔ کہہ سکتے ہیں کہ نئی روایت ابھی وجود میں آ رہی ہے لیکن یہ نہیں کہہ سکتے کہ کیا ہے اس لیے کہ ابھی معین صورت اس روایت نے اختیار نہیں کی لیکن اس نوزاد روایت کا رجحان واقعیت کی طرف زیادہ ہے۔ اس دور میں عراقی اور خراسانی روایتوں سے سیاسی کام لیا گیا ہے اس لیے کہہ سکتے ہیں کہ اس نئی روایت کی صورت ان پرانی روایتوں نے اختیار کر لی مثلاً فرخی یزدی جو اس دور کا کامیاب غزل گو گذرا ہے سیاسی غزل گوئی میں اس کی یہ خدمت ہے کہ اس نے پرانے استعاروں کو جو خراسانی اور عراقی روایتوں سے لیے نئے مفاہیم کے لیے استعمال کیا۔ لیکن اس کی یہ کوشش کچھ ایسی ابتدائی قسم کی ہے کہ اس بناء پر اس کو کوئی درجہ نہیں دیا جا سکتا۔ اس کی غزل میں تقریباً تین چوتھائی صراحت اور ایک چوتھائی استعارے ہیں۔ صحیح معنوں میں غزل کی نئی روایت فارسی میں اقبال نے قائم کی۔

۸۔ اقبال نے فارسی غزل کی دو خدمتیں انجام دیں:

ا۔ پرانے استعاروں کو نئے معنی بخشے اور ان کو زندگی بخشی مثلاً لالہ اور صحرا دل داغدار کے لیے تھا، اقبال نے ملت اسلامیہ کے لیے استعمال کیا۔

ب۔ نئے استعارے وضع کیے۔

اقبال نے فارسی غزل میں عراقی روایت کی پیروی کی اور حافظ شیرازی کی لطافت کو اپنی غزل میں ہمیشہ قائم رکھا۔ اقبال نے غزل کے موضوع میں غالب اور عرفی کی پیروی کی لیکن ہیئت میں حافظ شیرازی کے مقلد ہیں۔ اس لحاظ سے کہہ سکتے ہیں کہ جو کوشش نظیری نے کی تھی اس میں اقبال کامیاب ہوا۔

خاتمہ:

اس بحث میں غزل کی صرف ان روایتوں کا ذکر کیا گیا ہے جو غزل کے ارتقاء سے تعلق

رکھتی ہیں۔ جن روایتوں نے ارتقاء میں حصہ نہیں لیا انہیں یہاں بیان کرنا نہ صرف غیر ضروری ہے بلکہ غزل کے ارتقاء پر پردہ ڈالنا ہے مثلاً اس قسم کی روایت مغربی کی ہے اگرچہ براؤن انہیں مبتکر (Original) شاعر کہتے ہیں لیکن مغربی کی تمام غزلیں وحدت الوجود سے متعلق لکھی گئیں اور ان میں نثر کی سی کیفیت ہے۔ اس کی غزلوں کو فلسفہ اور تصوّف کی کسی کتاب کے منتشر اوراق کہہ سکتے ہیں، شاعری سے انہیں کوئی تعلق نہیں۔ اس لیے اس قسم کی روایتوں کی پیروی بھی کسی نے نہیں کی۔

قصیدہ کا ارتقاء:

قصیدہ نے اپنی زندگی چوتھی صدی ہجری سے درباری مدح سرائی سے شروع کی اور پھر صدیوں تک مدح سرائی قصیدہ کا اصل فریضہ بنی رہی۔ کہا جا سکتا ہے کہ یہ قصیدہ کی بدبختی تھی کہ زندگی کے آغاز ہی میں اسے ایک پست نصب العین کی خدمت کرنی پڑی لیکن بعد کے ادوار میں ایسے قصیدے کہنے والے بھی پیدا ہوئے جنہوں نے قصیدے کو اس پستی سے نکال کر ایک بلند نصب العین کی خدمت کے لیے آمادہ کیا۔ اس مقام پر یہ بات نظر میں رکھنی چاہیے کہ قصیدے کا تصور بنیادی طور پر عروضی تصور ہے یعنی نظم کی ہیئت۔ یہ ہرگز ضروری نہیں کہ قصیدہ کسی ممدوح ہی کے لیے کہا جائے۔ مدح کے علاوہ قصیدے سے مذمت اور ہجو کا کام بھی لیا گیا ہے۔ اس کے علاوہ مرثیہ بھی قصیدے کی صورت میں کہا گیا ہے۔ جن لوگوں نے اس لحاظ سے قصیدے کی اصلاح کی ہے ان کے نام تاریخ ادب میں ہمارے احترام کے مستحق ہیں مثلاً ناصر خسرو جس نے پانچویں صدی ہجری سے قصیدے سے اصلاح فکر کا کام لیا اور فلسفہ، اخلاق اور اصلاحی مضامین کو قصیدے کا موضوع بنایا۔ لیکن فنی حیثیت سے اس نے قصیدے کو مدح سرائی سے ضرور آزاد کر دیا۔ قصیدے کا دوسرا مصلح سنائی ہے جس نے قصیدے کو بنی نوع انسان کی زندگی کے لیے وقف کیا۔ اس کا خطاب عوام سے ہے۔ قصیدے میں ایسے مضامین بیان کیے جو انسان کی زندگی کو بلند روحانی سطح پر لا سکیں۔ دوسرے الفاظ میں کہہ سکتے ہیں کہ سنائی نے قصیدہ سرائی کو درباری مدح سرائی سے بلند عرفانی روحانی تعلیم کے لیے استعمال

کیا۔ عرفانی قصیدے کا بانی سنائی ہے۔اس دور میں منوچہری نے قصیدے کی اصلاح ایک دوسرے انداز سے کی۔ فنی لحاظ سے اس صنف سخن کو سنوارا اور مناظر قدرت کی مصوری کے لیے استعمال کیا۔ فکری لحاظ سے یہ کوئی بڑی اصلاح نہ تھی لیکن دو بڑی خوبیاں اس میں ضرور تھیں۔ایک منفی کوشش یعنی درباری خرافات سے قصیدے کو آزاد کیا اور دوسری طرف صنعت گری سے قصیدے کے دامن کو پاک کیا۔ پھر ایک ایسے مقصد کے لیے قصیدے کو استعمال کیا جو فن شاعری کے لحاظ سے بہت اہم سمجھا جاتا ہے یعنی فطرت کی مصوری۔ہم اسے شاعر فطرت کہہ سکتے ہیں منوچہری کے قصیدے میں فنیّ لحاظ سے یہ خوصیت بھی ملتی ہے کہ اس نے عربی شعراء کے بلند پایہ قصاید کو سامنے رکھا، اور ان کا تتبع کرنے کی کوشش کی۔ عربی شاعری اور خصوصاً عربی قصاید میں ایک خاص قسم کی واقعیت ہے مثلاً ریگستان عرب کی زندگی کی سطحی تصویریں عربی قصیدوں میں ملتی ہیں۔یہاں تک کہ عربی کے نقادوں کا یہ نظریہ ہے کہ اس صفت میں فارسی کا قصیدہ عربی کا مقابلہ نہیں کر سکتا۔اس طرح سے منوچہری نے فارسی قصیدے کو عربی قصیدے کا ہم پلّہ بنانے کی کوشش کی ہے۔ سلجوقی دور میں سنائی کی پیروی میں دوسرے بڑے شعراء نے بھی قصیدے کہے مثلاً خاقانی، انوری، ظہیر فاریابی، کمال اسمعیل۔ لیکن یہ شعراء اس کی ہمت نہ کر سکے کہ اپنے انفرادیت اس میدان میں قائم کر دیں۔ انہیں ضرورت زمانہ سے مجبور ہو کر اور بہت سے عنصر بھی قصیدے میں لانے پڑے۔ اگر ان بڑے قصیدہ سراؤں نے قصیدے کے اس صالح عنصر کو جو ناصر خسرو، منوچہری اور سنائی سے ملا تھا اپنی توجہ کا مرکز بنا لیا ہوتا تو فارسی قصیدہ بہت ترقی کر گیا ہوتا۔ ان بڑے قصیدہ سراؤں کے بعد فارسی قصیدے کی تاریخ میں یہ کیفیت محسوس ہوتی ہے کہ بہت سے قصیدہ سرا ان کی عظمت سے مرعوب ہیں اور بجائے اس کے کہ کسی فکری بلندی یا فنی نصب العین کو اپنے سامنے رکھتے، اپنا کمال ان کامیاب قصیدہ سراؤں کی تقلید میں سمجھتے ہیں اور بعض یہ کہتے نظر آتے ہیں کہ "خاقانی ثانی منم"۔تقلید کی اس تیرہ و تار فضا میں صرف چند ہستیاں ایسی نظر آتی ہیں جن کے پاس فکر و فن کی روشنی ہے۔انہوں نے اپنے حدود میں ماحول شکنی کی کوشش کی ہے اور بڑی حد تک کامیاب ہوئے ہیں، ان میں سعدی ،

شیرازی، عرفی شیرازی، غالب دہلوی اور علامہ اقبال کے نام نہ صرف ممتاز ہیں بلکہ قصیدے کی ارتقائی تاریخ کا واحد سرمایہ ہیں۔

ہم نے اپنے تاریخی اشاروں کو سلجوقی دور میں چھوڑا تھا۔اب اس مقام پر اس ترتیب کو قائم رکھتے ہوئے قصیدے کی بعد کی تاریخ کا جائزہ لیتے ہیں۔ سلجوقی دور کے بعد منگولوں کے دور میں جو مجموعی طور پر ایک تقلید کا دور ہے یہ توقع ہی نہیں کی جا سکتی کہ کوئی مصلح نظر آئے لیکن نابغے اپنے ماحول میں استثنائی حیثیت رکھتے ہیں۔ ساتویں صدی ہجری میں شیخ سعدی شیرازی جہاں اور مصلحانہ خدمات انجام دیتے رہے وہاں قصیدہ بھی ان کی اخلاقی کوششوں سے محروم نہ رہا۔ تہذیبی پس منظر اور تہذیبی میراث کے لحاظ سے شیخ سعدی شیرازی سلجوقیوں کے درخشاں دور کی پیداوار ہیں لیکن اس سے انکار نہیں کیا جا سکتا کہ ان کا دور منگولوں کا دور ہے۔ بہرحال قصیدے کی تاریخ میں ان کی ہستی نمایاں ہستی ہے۔انہوں نے فارسی قصیدے میں نہ صرف بلند اخلاقی مضامین بیان کیے بلکہ مدح سرائی کے انداز میں انقلاب پیدا کر دیا اور وہ مدح کی بجائے اپنے ممدوح کو اخلاقی پیغام دیتے ہیں اور بہت صریح الفاظ میں، جبکہ ان کا اصول ہے

دلیر آمدی سعدیا در سخن
چو تیغت بدستست فتحی بکن

وہ اپنا اخلاقی پیغام پہنچانے میں دلیری، حق گوئی اور بیباکی سے کام لیتے ہیں ان کے قصاید کی خصوصیت یہی ہے کہ ان کے تمہیدی قصیدے نصیحت سے شروع ہوتے ہیں اور اگر قصیدے میں تشبیب لاتے ہیں تو ان کی تشبیب فکری حیثیت سے ایک نہایت بلند درجے کا پیغام پیش کرتی ہے ان کی تشبیبوں میں دونوں چیزیں ملتی ہیں، سنائی کا عرفان اور منوچہری کی فطرت نگاری اگرچہ نہ اس میں سنائی کی سی عظمت ہوتی ہے اور نہ منوچہری کی سی فنکاری مثلاً یہ قصیدہ:

بامدادان کہ تفاوت نکند لیل و نہار
خوش بود دامن صحرا و مناظر بہ بہار

•

اس دور کے بعد تیموری دور میں کوئی باکمال قصیدہ سرا ہمارے اس نقطہ سے نہیں ملتا جو ہماری تنقید کی بنیاد ہے ویسے تیموری دور کے قصیدوں میں فنی گلکاریوں کے علاوہ جس میں یہ دور ممتاز ہے یہ کیفیت ضرور ملتی ہے کہ شاعر مذہبی پیشواؤں اور مقدس ہستیوں کے لیے اپنے جذبات عقیدت کا اظہار کرنا چاہتا ہے مثلاً نعتیہ قصیدے:، منقبت، معراج کے بیان میں۔فلسفے یا عرفان کی بلندی ان قصیدوں میں نہیں ملتی۔

تیموری دور کے بعد ایران میں صفوی دور اور ہندوستان میں سلاطین مغلیہ کا دور باعظمت قصیدے کی مثال صرف عرفی شیرازی کے ہاں پیش کرتا ہے۔ تیموری دور کی مذہبی قصیدہ سرائی کی روایت صفوی دور میں بہت ترقی کر جاتی ہے لیکن ایران میں حمد، نعت و منقبت کے دائرے میں تمام محدود رہتی ہے۔ عرفی شیرازی نے بھی اپنے بلند پایہ قصیدے بیشتر حمد و نعت و منقبت میں کہے ہیں لیکن وہ صرف اس عام موضوع تک ہی محدود نہیں ہیں بلکہ اس میں فلسفہ و عرفان کی بلندیوں سے مضامین عالیہ لیے ہیں اور اس کے فلسفیانہ قصیدہ سرائی کی روایت بیدل سے گذرتی ہوئی غالب تک پہنچی۔ بیدل نے اس فلسفیانہ روایت کو اپنایا لیکن چونکہ ان کا میدان غزل گوئی تھا اس لیے بیدل کی قصیدہ گوئی کو کوئی نمایاں اہمیت حاصل نہ ہو سکی عرفی کی اس روایت کو جو اس شعر میں بیان کی گئی ہے:

قصیدہ کار ہوس پیشگان بُود عرفی
تو از قبیلۂ عشقی وظیفہ ات غزل است

نصب العین کے لحاظ سے جس طرح ہم عرفی کے قصاید دیکھتے ہیں اس آن بان سے پھر یہ کیفیت غالب کے ہاں ملتی ہے۔ خوش قسمتی سے غالب کو ماحول بھی ایسا ملا (یہاں ذاتی ماحول کی طرف اشارہ ہے) جس میں نہ صرف اعلیٰ فلسفیانہ ذوق رکھنے والے موجود تھے بلکہ اپنے زمانے کے ممتاز فلسفہ دان موجود تھے مثلاً مفتی صدرالدین آزردہ اور فضل حق خیرآبادی۔ ایسے ذہین مخاطبوں کے ہوتے ہوئے غالب بیباکی سے فلسفے کی گہرائیوں میں اتر سکتے تھے ورنہ ان کی جو درباری یا سیاسی ممدوحین کے لیے نسبتیں ہیں وہ ظاہر ہے کہ ان

فلسفیانہ گہرائیوں والے اشعار کو ضرور سنتے ہوں گے لیکن سمجھنا ان کے بس کا کام نہیں تھا۔ غالب اپنے قصائد اپنے ممدوحین کے لیے نہیں خود اپنے لیے یا اپنے ان خاص احباب کے لیے جو فلسفیانہ شعر گوئی میں کمال دکھاتے تھے کہتے تھے پھر بھی انہیں درباری اور سیاسی قصاید کا دائرہ تنگنائے نظر آیا اور وسعت بیان میں حمد، نعت، منقبت کے میدان میں ملی۔ یہی راز ہے کہ غالب کے قصاید کی بڑی تعداد مذہبی قصاید کی ہے۔ غالب کے بہترین قصیدے توحید میں ہیں اور توحید ہی میں الہیاتی فکر کے لیے جولانگہ ملتی ہے۔ غالب کے بعد یہ قصیدے کی روایت اقبال تک پہنچی۔ اقبال نے قصیدے کی عروضی صورت کو لے کر فلسفیانہ نکات اور مسائل شعریت کے سانچے میں ڈھال دیے۔ اقبال کے ان فارسی قصاید کو نظموں کی فہرست میں شامل کر لیا جاتا ہے یا غزلوں کی فہرست میں لے لیا جاتا ہے۔ اقبال نے اس لحاظ سے قصیدے کی صورت بھی بدل دی اور اسے جدید نظم کا ہمسر بنا دیا۔ ابیات کی تعداد مختصر کر دی لیکن غزل اور قصیدے میں امتیاز رکھا۔ قصیدے کی خارجیت غزل کی داخلیت کے مقابلے میں اور طول کے مقابلے میں اختصار کر دیا۔ ایران جدید میں قصیدے کو نظم کی حیثیت سے استعمال کیا جاتا ہے۔ اس کی عروضی ہئیت قائم ہے لیکن فنی ارکان حذف کر دیے گئے۔ اب قصیدہ نظم کی حیثیت رکھتا ہے۔

مثنوی کا ارتقاء:

ا۔ مثنوی بھی اگرچہ عربی لفظ ہے لیکن یہ صنف سخن ایرانیوں کی ایجاد ہے۔ عربی میں یہ صنف نہ تھی۔ مثنوی میں سب سے پہلی روایت داستان سرائی کی ہے۔ جو رودکی سے شروع ہوتی ہے دقیقی اسے رزمیہ داستان سرائی کے لیے استعمال کرتا ہے۔ اخلاقی انداز بھی داستان ہی کے ضمن میں آجاتا ہے۔ مستقل اخلاقی مثنوی اس زمانے میں نہیں ملتی۔ دقیقی اگرچہ رزمیہ داستان سرائی کی مثنوی کا بانی ہے لیکن عظمت اس میدان میں فردوسی ہی کو حاصل ہوئی۔ رزمیہ مثنوی کی روایت کو فردوسی نے ایسے کمال تک پہنچایا کہ اس کے بعد سینکڑوں نے کوشش کی مگر وہ بات پیدا نہ ہو سکی۔ بیسیوں شاہنامے بلکہ شہنشاہنامے لکھے گئے مگر فردوسی کے مقابل کسی کو بھی فروغ حاصل نہ ہوا اور سب کو یہی اعتراف کرنا

پڑا" او خداوند بود و من بندہ" (انوری)

۲۔ مثنوی میں دوسری روایت اخلاقی مثنوی کی ہے۔اس کا بانی ناصر خسرو ہے جس کی مثنوی "روشنائی نامہ" فارسی کی پہلی مستقل اخلاقی مثنوی ہے یہ روایت چلتی رہی یہاں تک کہ سعدی شیرازی تک پہنچی جس نے اس روایت کو کمال تک پہنچا کر گویا ختم کر دیا۔یہاں ہماری مراد سعدی کی "بوستان" سے ہے۔

۳۔ مثنوی میں تیسری روایت عرفانی مثنوی اور متصوفانہ مثنوی کی ہے جس کا بانی سنائی ہے۔اس روایت کے پیرو بے شمار ہوئے۔عرفان، تصوف اور فلسفہ یہ تینوں عنصر اس روایت میں شریک رہے۔عطار اور پھر رومی نے اس روایت کو اپنے آخری کمال تک پہنچا دیا۔اس کے بعد پھر صدیوں تک بلامبالغہ ہزاروں مثنویاں متصوفانہ اور عرفانی روایت کی پیروی میں لکھی گئیں لیکن رومی کی مثنوی کی عظمت ناقابل رسائی رہی اور ہے۔اس شاہراہ پر چلنے والوں میں اگر رومی کے بعد کسی نے نمایاں حیثیت حاصل کی تو وہ علامہ اقبال ہیں جنہوں نے اس روایت میں فلسفے کے عنصر کو بہت بڑھایا اور اسی وجہ سے وہ رومی کے بعد اپنے لیے ایک نیا مقام پیدا کر سکے ورنہ مشکل تھا۔

۴۔ مثنوی میں چوتھی روایت بزمیہ اور عشقیہ داستان سرائی ہے جس کا بانی نظامی گنجوی ہے اگرچہ نظامی سے پہلے بھی عشقیہ داستانیں اخلاقی اور عرفانی مثنویوں میں ملتی ہیں لیکن یہ سب ضمناً بیان کی گئی ہیں (مثلاً سنائی اور عطار کے یہاں اخلاقی اور صوفیانہ نکتے واضح کرنے کے لیے)نظامی سے پہلے عشقیہ اور بزمیہ مثنوی کی ٹیکنیک نہیں بن سکی تھی۔اس کا کام نظامی نے سرانجام دیا۔نظامی نے رومانی مثنوی کی ایک مستقل ٹیکنیک بنادی جو نظامی کے بعد صدیوں تک نمونہ بنی رہی اور نہ صرف عام شاعروں نے بلکہ بعض باعظمت شاعروں نے اس ٹیکنیک کی پیروی کی جن میں امیر خسرو اور جامی قابل ذکر ہیں۔اس روایت میں، اس میں کوئی شک نہیں، نئے نئے گل بوٹے پیدا کیے گئے مثلاً جامی نے یہ انداز اختیار کیا کہ داستان کا بنیادی پلاٹ عشقیہ ہے مگر داستان کے موڑ پر تصوف و عرفان کے نکتے پیدا کیے۔جامی کی اس روایت کو وارث شاہ نے استعمال کیا۔اس ڈبل ٹیکنیک میں جامی اور خسرو نمایاں حیثیت رکھتے ہیں جو نظامی کے پیرو ہیں۔

۵۔ فلسفیانہ،عرفانی اور متصوفانہ مثنویوں میں ایک ضمنی ٹیکنیک نکالی گئی جس کا بانی بھی سنائی ہے۔ یہ روایت کوئی الگ روایت نہ تھی لیکن یہ ایک الگ ہیئت (Form) ضرور ہے جو بنیادی طور پر عرفانی مثنوی سے متعلق ہے (اس میں شاعر یہ فرض کرتا ہے کہ عالم حقیقت کی سیر کر رہا ہوں اور مختلف مقامات دکھاتا ہے جیسے ابو العلیٰ معرّی کا رسالہ "الغفران") سنائی کی مثنوی "سیر العباد الی معاد" ہے اس مثنوی کی پیروی بہت کم کی گئی۔

سنائی کے بعد ساتویں صدی ہجری میں احد الدین کرمانی نے اپنی مثنوی "مصباح الاصباح" میں یہ انداز برتا۔ ان کے بعد علامہ اقبال نے "جاوید نامہ" میں اس روایت کی پیروی کی۔ یہ روایت چونکہ بین الاقوامی ادبی روایت ہے جس کے سلسلے میں ملٹن اور ڈانٹے کے نام مشہور ہیں۔ اس لیے جاوید نامے کا تعلق اس بین الاقوامی روایت سے ہو جاتا ہے۔

۶۔ جہاں تک مثنویوں کی بنیادی روایات کا تعلق ہے ہماری بحث ختم ہو چکی۔ فارسی مثنوی گوئی میں سب سے اہم چیز انہی روایات کا ارتقاء ہے لیکن مثنوی کی اقسام اور حیثیتیں متعدد قرار دی جا سکتی ہیں مثلاً:

ا۔ ساقی نامے، جیسے ظہوری کا ساقی نامہ جو ساقی ناموں میں سب سے کامیاب ہے اور متعدد شعراء نے ساقی نامے لکھے۔

ب۔ تاریخی مثنویاں، جیسے امیر خسرو کی مثنوی "قران السعدین"۔

ج۔ ترجمے، مثنوی کی صورت میں، جیسے "بھگوت گیتا" کا ترجمہ اور "نل و دمن" کی داستان جو فیضی نے نثر سے نظم میں منتقل کی۔

د۔ ایسی مثنویاں جن میں سیرت رسول نظم ہوئی اور تاریخ اسلام کے واقعات نظم ہوئے جیسے حملۂ حیدری باذل کی۔ غالب بھی ابر گوہر بار کا یہی پلاٹ بنا رہے تھے۔ ان کا خیال تھا کہ شاہنامہ اسلام لکھیں لیکن اس پر عمل نہ ہو سکا۔ فارسی میں ایسی مثنویاں متعدد ہیں لیکن ان میں کوئی بھی معیاری نہیں۔ عصر حاضر میں ایران کے معاصر شاعر نو بخت نے ایک شاہنامہ تصنیف کیا ہے جس میں اسلام کی تاریخ نظم کی ہے۔

ر۔ایسی مثنویاں جس میں ایک بادشاہ کی فتوحات نظم کی ہیں۔ مثلاً ظفر نامۂ ہاتفی جس میں صرف تیمور کے حالات ہیں۔

س۔ایسی مثنویاں جس میں علم یا فن کے متعلق معلومات نظم ہوئی مثلاً باز نامہ، فرس نامہ، باز نامے میں باز کے ناموں اور شکرے وغیرہ شکاری جانوروں کی پرورش اور دوسری معلومات نظم ہوئی ہیں۔ فرس نامے میں گھوڑوں کے متعلق لکھا جاتا ہے۔"فرس نامۂ رنگین"سب سے مشہور ہے۔اسی طرح بعضوں نے صرف و نحو کی مثنویاں بنا دیں۔ تاریخ منظوم، جغرافیہ منظوم، فلسفۂ منظوم وغیرہ بھی مثنوی میں لکھے جاتے رہے۔

رباعی کا ارتقاء:

۱۔لفظ رباعی عربی کا ہے یعنی چار مصرعوں کی نظم، دوسری اصطلاح دوبیتی ہے اس لیے کہ اس میں دو شعر ہوتے ہیں، یہ اصطلاح نیم فارسی نیم عربی ہے۔ تیسری اصطلاح جو علاوہ اپنے دوسرے معانی کے، رباعی کے لیے بھی استعمال ہوتی ہے، ترانہ ہے یہ اصطلاح خالص فارسی ہے۔ باوجود اس کے صنف سخن خالص ایرانی ہے، عربی ادب میں اس کا وجود نہ تھا۔ ایرانیوں نے یہ صنف ایجاد کی۔ اس کی ایجاد کے بارے میں جو مشہور واقعہ تذکروں میں ملتا ہے وہ بعض کے نزدیک صفاری دور کا ہے بعض کے نزدیک سامانی دور کا ہے۔ بہرحال صفاری دور میں ہمیں رباعی کا وجود ملتا ہے اور پھر سامانی دور میں کافی رباعیاں ملتی ہیں۔ لیکن سامانی دور تک ابھی کوئی خاص روایت رباعی میں قائم نہیں ہوئی تھی۔

۲۔غزنوی دور میں ابو سعید ابو الخیر اور خواجہ عبد اللہ انصاری دو صوفی شاعر ملتے ہیں جنہوں نے رباعی میں ایک نئی روایت قائم کی یعنی متصوفانہ اور عرفانی رباعی کی بنیاد ڈالی۔ یہ دو بزرگ چونکہ غزنوی دور کے آخری ایام میں ہوئے ہیں اس لیے انہیں خاص طور پر ابو سعید ابو الخیر کو سلجوقی دور کے آغاز کے شعراء میں شمار کیا جاتا ہے۔

۳۔ابو سعید ابو الخیر کی قائم کی ہوئی متصوفانہ رباعی کی روایت سلجوقی دور میں پھر منگولوں

کے دور میں کافی ترقی کر گئی۔ اس روایت کی پیروی برابر جاری رہی اور اب تک جاری ہے۔ شیخ فرید الدین عطار نے کئی ہزار رباعیاں کہیں جن کا مجموعہ "مختار نامہ" کے نام سے مشہور ہے۔ بابا افضل الدین کاشی (کاشانی) جو منگولوں کے دور میں ہوئے ہیں، ایران کے رباعی گو شعراء میں یعنی متصوفانہ رباعی کی روایت کے پیروؤں میں اپنی ممتاز درجہ رکھتے ہیں۔

۴۔ ابو سعید ابو الخیر اور خواجہ عبداللہ انصاری کی قائم کردہ روایت میں اختراع بابا طاہر عریاں ہمدانی نے کی۔ انہوں نے متصوفانہ رباعی میں دو چیزوں کا اضافہ کیا۔

ا۔ عشق حقیقی میں عشق مجازی کے انداز کی حرارت پیدا کر دی۔

ب۔ رباعی کا وزن وہ اختیار کیا جو فہلویات کے ترانوں میں استعمال ہوتا تھا۔ عربی عروض کے لحاظ سے اسے قطعہ کا وزن کہتے ہیں۔ اس وزن کو چونکہ فہلویات میں مقامی بولیوں سے بڑی سازگاری حاصل ہو چکی تھی اس لیے بابا طاہر نے مقامی بولی میں رباعی کہی۔ لیکن بابا طاہر کی روایت اپنی آپ نظیر بن کر رہ گئی اور اس کی پیروی کوئی نہ کر سکا۔ صدیوں بعد اقبال نے اس روایت کو، اس کے وزن اور طرز ادا کو اپنایا اور فارسی زبان میں وہی سوز و گداز پیدا کرنے کا کامیاب تجربہ کیا جو بابا طاہر کی دیہاتی زبان میں اپنی پوری معصومیت اور سادگی کے ساتھ ملتا ہے جیسا کہ "ارمغان حجاز" کی رباعیات سے ظاہر ہے۔

۵۔ بابا طاہر عریاں نے متصوفانہ رباعی میں جو اختراع کی تھی وہ اسی تک رہ گئی۔ اس کے بعد رباعی اپنے متصوفانہ انداز میں بڑھتی رہی اور سحابی استرآبادی تک پہنچی جو صفوی دور کا رباعی گو شاعر تھا۔ سحابی کے بعد کوئی ایسا رباعی گو پیدا نہیں ہوا جس نے رباعی میں نمایاں حیثیت حاصل کی ہو۔

۶۔ رباعی گوئی میں دوسری روایت خیام نے قائم کی۔ یہ فلسفیانہ رباعی کی روایت تھی جس مین حیرت انگیز کیفیت یہ رکھی گئی تھی کہ فلسفے کو شعریت کے سانچے میں ڈھال دیا گیا۔ یہ چونکہ فن کے لحاظ سے انتہائی نازک کام ہے اس لیے خیام کی قائم کردہ روایت کی پیروی کرنے والوں میں کوئی قابل ذکر نہیں ہے۔ گویا خیام کی روایت خیام ہی تک محدود رہی، اس لیے نہیں کہ قابل قبول نہ تھی بلکہ اس لیے کہ دوسرے فنکاروں کے بس کا کام نہ تھا۔

قطعہ کا ارتقاء:

۱۔ قطعہ کا وجود بھی رباعی کے ساتھ ساتھ ملتا ہے لیکن قطعہ گوئی میں روایت قائم کرنے والا انوری ہے۔ انوری نے قطعات کی فنی حیثیت قائم کی یعنی قطعہ کے مصرعوں میں اور ابیات میں جس قسم کا ربط ہونا چاہیے ویسا ربط پیدا کیا اور قطعہ میں گفتگو کا لطف پیدا کر دیا بالکل ایسا ہی جیسا کہ غالب کے خطوط میں ہے۔ دوسرا شخص ابن یمن ہے جس نے قطعے میں اس قدر دلچسپی لی کہ زندگی بھر قطعات ہی کہے۔ ویسے اس کا دیوان بھی ہے جو دوسری اصناف پر بھی مشتمل ہے۔ اس نے اخلاقیات کو قطعہ کا موضوع بنایا۔ اس لحاظ سے کہہ سکتے ہیں کہ قطعہ گوئی میں اخلاقی قطعہ گوئی کی روایت ابن یمن نے قائم کر دی۔ خلاصہ یہ کہ انوری نے ٹیکنیک کو سنوارا اور ابن یمین نے موضوع کو مستقل حیثیت دی۔ اس روایت کی پیروی برابر جاری رہی لیکن سوائے شیخ سعدی شیرازی کے کوئی بھی نمایاں حیثیت حاصل نہ کر سکا۔ شاید سعدی نے یہ محسوس کر کے کہ قطعہ میں اتنی دلکشی نہیں ہے وہ تنہا اپنا وجود قائم رکھ سکے انہوں نے ایک نئی فنی تدبیر کی یعنی نثر میں جہاں نثر ایسے مقام پر پہنچتی ہے کہ کسی جذبہ کو نمایاں کرنے کی ضرورت پیش آئے تو وہ قطعہ استعمال کرتے ہیں چنانچہ گلستان میں انہوں نے گویا نثر کے باغ میں قطعات کی کیاریاں جا بجا لگائی ہیں۔

۲۔ قطعے میں دوسری روایت متصوفانہ اور عارفانہ قطعہ گوئی کی ہے جو سنائی سے شروع ہوتی ہے لیکن اس کے بعد پھر کوئی ممتاز قطعہ گو سوائے ضیاء الدین نخشبی کے جو التتمش کے زمانے میں ہندوستان میں گذرا ہے کوئی اور نہیں کہا جا سکتا۔ نخشبی نے بھی سعدی شیرازی کی طرح قطعات کو نثر میں کھپایا ہے۔ یہ کیفیت ان کی کتاب "سبق السلوک" میں ہے جو دراصل نثر میں ہے لیکن ان کے تمام متصوفانہ قطعات اس کتاب میں شامل ہیں گو شیخ سعدی شیرازی کی شہرت نے انہیں گمنامی میں چھوڑ دیا۔

محمد اقبال شاهد
استاد زبان و ادبیات فارسی، اسلامیہ یونیورسٹی
بہاولپور

علامہ اقبال اور عرشی (۱)

علامہ اقبال کو انگلستان سے تعلیم حاصل کر کے آئے ہوئے ابھی چند برس ہی گذرے تھے کہ پہلی جنگ عظیم نے دنیا کو اپنی لپیٹ میں لے لیا۔ جب ۱۹۱۸ء میں جنگ ختم ہوئی تو سارے عالم اسلام پر حسرت و یاس اور بے بسی کے بادل چھائے ہوئے تھے۔

علامہ اقبال کے دل پر اتنا گہرا اثر ہوا کہ وہ بالکل چپ ہو کر رہ گئے۔ جس پر ملک کے اخبارات و جرائد اور مدبرین نے علامہ صاحب کی مہر سکوت توڑنے کی سعی و کاوش کی۔ انہیں آوازوں میں ایک آواز علامہ عرشی صاحب کی بھی تھی۔ علامہ عرشی نے روزنامہ "زمیندار" میں علامہ اقبال کے نام ایک پیغام شائع کرایا جو حسب ذیل ہے۔ (۲)

ای ترنم های رنگینت گلستان سخن
معنی عیسیٰ دمت بخشندۂ جان سخن
ای حیات تازه دادی نغمه را از نطق خویش
گشته ای شور افگن ارض و سما از نطق خویش
از عروس طبع بر ما جلوه ها پاشیده ای
وز چمن زار معانی تازه گلها چیده ای (۳)
شعله سوز اندوز از آتش نوایی های تو
باده کیف آموز از تخیل ذوق افزای تو
یافت از تو مرکزی هنگامۂ بی تاب ما
ریختی تخم سکون در مزرع سیماب ما

لیکن ای اقبال این رنگین نوایی تا بہ کی
از نفس گرمی و از دل شعلہ زایی تا بہ کی
ای تویی در آشیان و گلشنت برباد رفت
نغمہ یی ماندی و پرواز تو با صیاد رفت
خیز و گلبانگ دحل در گنبد خضرا فگن
از قبور آیند خلقی شور صور آسا فگن
خیز و صوت خود بر آهنگ رجز تبدیل کن
قطرہ یی داری، بیاور، در شرر تحلیل کن
خیز ازین کنج متانت جلویی بر ما فگن
حان بیا " همچو سنایی گوی در میدان فگن "

عرشی صاحب کا یہ دردناک پیغام جب " زمیندار " میں شائع ہوا تو حضرت مولانا ظفر علی خان وہ پرچہ لے کر خود علامہ اقبال کی خدمت میں حاضر ہوئے اور یہ پیغام گوش گزار کیا۔ علامہ اقبال نے جواب میں فرمایا کہ میں اپنا پیام مثنوی " اسرار و رموز " میں دے چکا ہوں تاہم انہوں نے ذیل کے اشعار اشاعت کے لئے دیئے۔

دانی کہ چیست شیوۂ مستان پختہ کار
عرشی گمان مدار کہ پیمانہ ام شکست
دارم هنوز از کرم ساقی حجاز
آہِ درونہ تاب کہ خیزد ز سینہ مست
از شاخسار فطرت من می دمد هنوز
آن لالہ یی کہ موج نسیمی دلش نخست
لیکن شنیدہ ای کہ دم گردش شراب،
پیر عجم چہ گفت بہ رندان می پرست؟
"دانا کہ دیدہ شعبدۂ چرخ حقہ باز
هنگامہ باز چید، و در گفت و گو ببست"

علامہ کے اس جواب سے ملّت کے درد مند افراد کو بہت اضطراب ہوا۔ مقصد یہ تھا کہ علامہ لب کشائی فرما کر ملّت کے مردہ جسم میں نئی روح دوڑا دیں اور نوجوانوں کے سہمے ہوئے دلوں کو حوصلہ دے کر انہیں میدان شہادت میں لا کھڑا کریں۔ لیکن علامہ نے فرمایا کہ یہ عمل کا وقت ہے باتوں کا نہیں اس پر مولانا ظفر علی خان اور حکیم طغرائی نے بھی عرشی صاحب کی ہمنوائی میں نظمیں لکھیں جو "زمیندار" میں شائع ہوئیں اور آخر علامہ اقبال نے آمادگی کا اظہار کیا اور ذیل کی نظم لکھی۔

شعلہ در آغوش دارد عشق بی پروای من
برنخیزد یک شرار از قسمت نازای من
تیغ لا در پنجۂ این کافر دیرینہ دہ
باز بنگر در جہان ھنگامۂ الّای من
بہر دھلیز تو از ھندوستان آوردہ ام
سجدۂ شوقی کہ خون گردید در سیمای من (۴)

یہ تھی علامہ عرشی اور علامہ اقبال کی پہلی قلمی ملاقات ۔ اس وقت عرشی صاحب کی عمر ۲۵ سال کے لگ بھگ تھی۔ اس کے بعد سلسلہ بڑھتا گیا۔ "جاوید نامہ" شائع ہوا تو اس میں فلک مشتری پر علامہ اقبال کی حلّاج سے ملاقات ہوئی۔ علامہ اقبال نے "جوہر مصطفیٰ" کی حقیقت حلاج کی زبانی یوں بیان کرتے ہیں۔

عبدہٗ از فہم تو بالا تر است
زانکہ او ھم آدم و ھم جوھر است

عبدہٗ صورت گر تقدیر ھا
اندرو ویرانہ ھا تعمیر ھا

کس ز سرّ عبدهٗ آگاہ نیست
عبدہٗ جز سرّ الا اللہ نیست

یہاں تک کہ صاف صاف کہہ جاتے ہیں:

لا الٰہ تیغ دو دم او عبدہٗ
فاش تر خواہی بگو ہو عبدہٗ

اس مقام پر عرشی صاحب مطمئن نہ ہو سکے ان کا استفسار صوفی تبسم کے ذریعہ علامہ اقبال تک پہنچا، انہوں نے تشریح فرمائی جو صوفی صاحب نے عرشی تک پہنچا دی۔ اس پر بھی عرشی صاحب نے تسلی نہ پائی۔ اس طرح دو تین مرتبہ سوال و جواب ہوئے۔ آخر صوفی تبسم صاحب نے عرشی صاحب سے کہا کہ بالمشافہ گفتگو ہو جائے تو بات صاف ہو جائے۔ اس کے بعد عرشی صاحب امرتسر سے لاہور آئے اور حسب معمول صوفی صاحب کے مکان واقع ذیل دار روڈ پر قیام کیا۔ وہاں سے چند احباب کے ہمراہ علامہ کی خدمت میں حاضر ہوئے۔ دوران گفتگو عرشی صاحب نے "ھو عبدہٗ" پر اپنا تامّل ظاہر کیا تو علامہ نے تقریر فرمائی۔ اس طرح آمنے سامنے سوال و جواب ہوتے رہے۔ آخر علامہ اقبال نے کہا کہ "یہ بات میں نے تو نہیں کہی" اپنے کشف کے مطابق حلاج کہہ رہا ہے۔

اس جزئی اختلاف فہم و خیال کے باوجود علامہ اقبال اور عرشی صاحب میں ملاقاتوں اور خط و کتابت کا سلسلہ جاری رہا۔ جب کبھی عرشی صاحب کو امرتسر سے لاہور آنے میں دیر ہو جاتی تو علامہ صاحب صوفی تبسم سے کہتے "بہت دن ہوئے مولوی ھوری نہیں آئے" (۵)

۱۹۳۵ء میں عرشی صاحب "جاوید نامہ" اور "بال جبریل" کا مطالعہ کر رہے تھے کہ انہیں محسوس ہوا کہ "مثنوی معنوی" کا بہ نظر عمیق مطالعہ کرنا چاہیۓ اس لیۓ انہوں نے تقریباً ۱۸ دن میں نصف سے زیادہ مثنوی اس طرح دیکھ ڈالی کہ ایک شعر سے بھی سرسری عبور نہیں کیا۔ ہر لفظ پر غور کیا اور ہر ترکیب سے لطف یاب ہوئے۔ مثنوی کے مطالعہ کے دوران چند مشکل مقامات آئے جن کے لیۓ انہوں نے اپنے ارد گرد نگاہ ڈالی تو "جاوید

نامہ" کے خالق کے سوا کوئی شخص نظر نہ آیا جو اس راہ کے نشیب و فراز سے واقف ہو۔ عرشی صاحب اس وقت ساہی وال کے ایک گاؤں میں مقیم تھے جب امرتسر واپس گئے تو پہنچتے ہی علامہ اقبال کی خدمت میں مزاج پرسی کے لئے عریضہ تحریر کیا اور مدعا بھی ظاہر کیا۔

علامہ اقبال نے حسب عادت بہت تسلّی بخش جواب دیا جسے ذیل میں نقل کیا جاتا ہے۔(۶)

لاہور۔ ۱۹ مارچ ۱۹۳۵ء

جناب عرشی صاحب

السلام علیکم

آپ کا خط ابھی ملا ہے۔ میری صحت عامہ تو بہتر ہو گئی ہے مگر آواز پر ابھی خاطر خواہ اثر نہیں ہوا۔ علاج برقی ایک سال تک جاری رہے گا آپ اسلام اور اس کے حقائق کی لذت سے آشنا ہیں۔ مثنوی رومی کے پڑھنے سے اگر قلب میں گرمیٔ شوق پیدا ہو جائے تو اور کیا چاہیئے شوق خود مرشد ہے۔ میں ایک مدت سے مطالعۂ کتب ترک کر چکا ہوں اگر کبھی کچھ پڑھتا ہوں تو صرف قرآن یا مثنوی رومی۔ افسوس ہے ہم اچھے زمانے میں پیدا نہ ہوسکے۔

کیا غضب ہے کہ اس زمانے میں
ایک بھی صاحب سرور نہیں

بہرحال قرآن اور مثنوی کا مطالعہ جاری رکھیئے۔ مجھ سے بھی کبھی کبھی ملتے رہیئے۔ اس واسطے نہیں کہ میں آپ کو کچھ سکھا سکوں، بلکہ اس واسطے کہ ایک ہی قسم کا شوق رکھنے والوں کی صحبت بعض اوقات ایسے نتائج پیدا کر جاتی ہے جو کسی کے خواب و خیال میں بھی نہیں ہوتے۔ یہ بات زندگی کے ان اسرار میں سے ہے جن کو جاننے والے مسلمانان ہند کی بدنصیبی سے اب اس ملک میں پیدا نہیں ہوتے۔ زیادہ کیا عرض کروں!

محمد اقبال

اس کے بعد عرشی صاحب برابر علاّمہ اقبال کی خدمت میں حاضر ہوتے رہے۔ اور ان کی گفتگو کا غالب حصّہ باریک روحانی، متصوّفانہ اور قرآنی مسائل سے متعلق ہوتا۔

عرشی صاحب عموماً سوالات کی فہرست تیار کر کے لے جاتے اور علاّمہ اقبال ہر سوال کے جواب میں کافی دیر تک گفتگو فرماتے اور جب تک عرشی صاحب کی تسلّی نہ ہوتی علاّمہ یہ سلسلہ جاری رکھتے۔(۷)

ایک دفعہ علامہ اقبال نے گانا سننے کی خواہش کا اظہار کیا تو سراج نظامی مرحوم نے فارسی اور اردو غزلوں کے علاوہ عرشی صاحب کی پنجابی نظم خاص لے میں سنائی جس کا ایک بند مندرجہ ذیل ہے۔

باد خزاں جھُلے تے جھُل جائے
جوبن خاک رلے تے رل جائے
مٹی ہو جائے سونا تیرے سامنے بہہ کے رونا
دکھ تینوں نہیں دسنا

سننے کے بعد علاّمہ پوچھنے لگے "کس کی نظم ہے" صوفی تبسّم نے کہا "عرشی صاحب کی" حیران ہو کر فرمایا "میں تو عرشی صاحب کو صرف مولوی سمجھتا رہا۔ یہ بات معلوم نہ تھی کہ ان کے سینے میں ایک درد بھرا ہوا دل ہے۔ اچھی نظم لکھی ہے۔ کچھ دنوں کے بعد صوفی تبسّم کو پھر بلایا اور کہنے لگے اس روز عرشی صاحب کی جو نظم سراج نظامی نے سنائی تھی بہت اچھی ہے کیا وہ پھر نہیں آسکتا۔ ساتھ ہی یہ بول آہستہ آہستہ گنگنا کر پڑھنے لگے(۸)

اساں ھنجواں دا ھار پرونا
دکھ تینوں نہیں دسنا

عرشی صاحب علاّمہ اقبال کی زندگی کے آخری ایام تک ان کی خدمت میں حاضر ہوتے رہے اور ان کی زندگی کو بڑے قریب سے دیکھا اور ان کی وفات کے بعد آپ نے اقبال ریویو، اور کئی دیگر رسالوں میں علاّمہ اقبال کے متعلق قابل ستائش مضامین اور مقالات لکھے۔

۱۹۶۷ء میں یوم اقبال پر آپ کو "سند اقبال" ملی۔ آپ کی کتاب "نقوش اقبال" علامہ اقبال کی زندگی اور فکر و نظر پر بہترین کتاب ہے۔

علاّمہ عرشی فرماتے تھے کہ علاّمہ اقبال کی ملاقات کا نشہ اور سرور کئی کئی دن تک رہتا، جس کا احاطہ کرنا ممکن نہیں (۹) اس طرح انہوں نے علامہ اقبال کی وفات کے بعد ان کی قرآنی فکر کو لوگوں پر ظاہر کرنے کی پوری کوشش کی۔

حواشی

۱۔ حکیم محمد حسین عرشی امرتسری (۱۸۹۲ - ۱۹۸۵ء) آپ کا فارسی مجموعۂ کلام محمد حسین تسبیحی نے ۱۹۷۵ء میں چھپوایا۔ اردو مجموعہ "رسوا کیا مجھے" عبد الرشید فاضل نے ۱۹۷۵ء میں کراچی سے شائع کیا۔ مثنوی "جنت کا گہنا" "مقدمہ حیات محمدؐ" "تاویل و تنزیل" "مسیحیت کی آغوش میں" "تحقیق قربانی" "نقوش اقبال" اور "جن" آپ کی معروف تصانیف ہیں۔ آپ ساری عمر ادارۂ فیض الاسلام راولپنڈی سے منسلک رہے۔

۲۔ نقش ھای رنگ رنگ، علاّمہ محمد حسین عرشی، ص ۱۳۳۔

۳۔ رحیم بخش شاہین نے "اوراق گم گشتہ" میں بحوالہ ماہنامہ فیض الاسلام لاہور جولائی ۱۹۶۶ء "معانی" کی بجائے تکلم لکھا ہے (اوراق گم گشتہ ص: ۱۰۳)۔ ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی نے "فارسی گویان پاکستان" میں بھی تکلم لکھا ہے (ص: ۴۳۲)

۴۔ نقش ھای رنگ رنگ، ص ۱۳۵۔

۵۔ ڈاکٹر عابد، علامہ اقبال اور عرشی، ماہنامہ فیض الاسلام، راولپنڈی، خصوصی شمارہ "اقبال نمبر" جنوری ۱۹۷۸، ص ۶۴۔

۶۔ "اقبال ریویو" مجلہ اقبال اکادمی پاکستان کراچی، ۱۹۷۴ ص۔ ۱۵،

۷۔ علامہ اقبال کی صحبت میں علامہ عرشی، ملفوظات اقبال، لاہور ۱۹۷۷، ص ۵۶۔

۸۔ ماہنامہ "فیض الاسلام" راولپنڈی، اقبال نمبر، ص ۶۶

۹۔ اقبال ریویو، کراچی ۱۹۷۴، ص ۱۶۔

اقبالِ عرفانی

ڈاکٹر خواجہ عبدالحمید عرفانی

پیش لفظ - ڈاکٹر جاوید اقبال

تعارف - نسیم حجازی

اقبال نامه

نوشته :

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

اسلام آباد - پاکستان
۱٤۱۳ هـ ق
۱۳۷۲ هـ ش
۱۹۹۳ م

نکاتِ فن

* جوہرِ عروض
* جائزہ
* راگ رنگ

آغا صادق

فارسی

یونٹ 18 - 1 انٹرمیڈیٹ کوڈ 361

علامہ اقبال اوپن یونیورسٹی، اسلام آباد

کتاب هایی که برای دانش دریافت شد

* گلهـای عـرفـان، منظومه هـای امـام خمینی با ترجمه اردو و انگلیسی، از سیّد فیضی و دکتر سیّد سبط حسن رضوی، انجمن فارسی اسلام آباد، ٤٤٥، خیابان. ۹، سکتر جی- نائن/فور- اسلام آباد
* ثقافت استقلال از جواد منصوری، اردو ترجمه از دکتر سیّد سبط حسن رضوی و دکتر سیّد علی رضا نقوی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران- اسلام آباد
* نکات فن، آغا صادق، انستی تیوت آف تهرد ورلد آرت ایند لتریچر- ۱٦ وندر میر رود لندن ویست٥-
* کتاب فارسی (انتر میدیت)، علامه اقبال اوپن یونیورستی- اسلام آباد.
* ا فکار نیّر، مجموعه مراثی، مقبول حسین نیّر. رضویه سوسائتی. کراچی
* اقبال نامه، از دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)، کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
* اقبال عرفانی، از دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، بزم رومی اقبال، ٤. مادل تاون- سیالکوت-
* کشمیر بلاتا هے تم کو، از شاهین کوثر، اسلامك بك دپو جناح مارکیت، مظفر آباد-
* دکتر عندلیب شادانی، از ڈکتر کلثوم ابوالبشر، دهاکه یونیورستی- بنگلادیش.
* گلدسته مثنوی، از مفتی جلال الدین احمد امجدی، اداره معارف نعمانیه، شاد باغ، لاهور
* معدن التواریخ، از ابوالطاهر فدا حسین فدا، اداره معارف نعمانیه، لاهور

* Studies in Persian Language and Literature
Dr.A.Shakoor Ahsan, Bazm-e-Iqbal, Lahore

مجله هایی که برای دانش دریافت شد

* نشریهٔ دانش شهرداری ایران (فارسی) شماره ۳۰، خرداد ماه ۷۲
* کلك (فارسی) ماهنامه، تهران- صندوق پستی ۹۱٦-۱۳۱٤٥، ش/٤٠، تیر ۱۳۷۲
* قند پارسی (فارسی)، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو- ش/٥، زمستان ۱۳۷۱
* اقبال، فصلنامه، بزم اقبال، لاهور، ج/٤٠، ش/۹، ستمبر ۱۹۹۳م.
* درویش، ماهنامه، ٥٤ عبدالکریم روڈ، لاهور-ج/٥ ،ش/۷
* الفجر، ماهنامه، پوسٹ بکس نمبر ۲٤٨٤- ج/٥ ،ش/۱، ستمبر ۱۹۹۳م.
* معارف، ماهنامه، دارالمصنفیّن شبلی اکیڈمی، اعظم گڑھ، ج/۱٥۲، جولائی ۱۹۹۳م
* همدرد صحت، ماهنامه همدرد فاونڈیشن، ناظم آباد، کراچی، ج/٦۱، ش/۹، ستمبر ۱۹۹۳م.
* مصباح القرآن، ماهنامه، ۱۰ گنگارام بلڈنگ شاهراه قائداعظم، لاهور، ج/٥ ،ش/۸، ستمبر ۱۹۹۳م
* اکرام المشائخ،فصلنامه، خانقاه عالیه چشتیه ڈیره نواب صاحب، بهاولپور، ج/۳ ،ش/۲، جون ۱۹۹۳م
* اخبار اردو، ماهنامه، مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ج/۱۰، ش/۸، اگست ۱۹۹۳م
* قوّت، ماهنامه، ۹۲ کینال پارك گلبرگ ۱۱، لاهور، ج/٤ ،ش/۷، جولائی ۱۹۹۳م
* شمس الاسلام، ماهنامه، دفتر مجلس حزب الانصار، بهیره، سرگودها، ج/٥٥ ،ش/٦، جون ۱۹۹۳م

* سب رس ، ماهنامه، اداره ادبیات اردو ، حیدرآباد (هند) ، ج/ ۵۵، ش/ ٦،
جون ۱۹۹۳م
* قومی زبان، ماهنامه، انجمن ترقی اردو پاکستان، کراچی، ج/ ٦٥، ش/ ۸،
اگست ۱۹۹۳م.
* نوائے سادات، ماهنامه، ۱۱۳ لاله زار، راولپنڈی کینت.
* طلوع افکار، ماهنامه، ایچ ۲۸۔ رضویه سوسائتی- کراچی.
* خواجگان، ماهنامه، ۹ . ۱ کالج روڈ، جی او آر ۱ ،لاهور، ج/ ۲۳، ش/ ۹،
* ارشاد، دوهفتگی، اے . ۵۵ بلاك نمبر . ۲، فیڈرل بی ایریا، کراچی.
* تنظیم المکاتب، گولاگنج، لکهنو (هند).
* سروش، ماهنامه، از نشریات ادارهٔ مطبوعات پاکستان، صندوق پستی
شماره ۲ . ۱۱- اسلام آباد، ج/ ١٦، ش/ ۳- جولائی اگست ۱۹۹۳.
* نئی قیادت، دوهفتگی، پوست بکس نمبر ٢٤٨٤، ناظم آباد-
کراچی-ج/ ٤، ش/ ٥، جولائی ۱۹۹۳-
* انصاف، هفتگی، راولپندی- ۱۷ اگست ۱۹۹۳.
* المجلس، ۲- اے مسلم تاون- لاهور ج/ ٥، ش/ ۹، ماه ستمبر ۱۹۹۳-
* خیرالعمل، ماهنامه، ٦٦ نیو سمن آباد، لاهور، ج/ ١٦، ش/ ۱،
ستمبر ۱۹۹۳
* پیام عمل، ماهنامه، ۲۸ نیو انارکلی- لاهور- ج/ ۳٥، ش/ ٦-
ستمبر ۱۹۹۳
* Mahjubah, Islamic thought foundation,
P.O. Box No.141555:Tehran, Serial No.105.
* Hamdard Islamicus, Hamdard Foundation, Karachi,74700,
Vol-xv, Autumn,1992, No.3.

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

فارسی:

* میرزا نصرت کوچانی طبیب	دکتر پرویز اذکائی	همدان- ایران
* متون ارشادات میر سیّد علی همدانی	غلام حسن خپلو	بلتستان
* غالب شناسی در ایران	دکتر سیّد حسن عباس	تهران
* زبان فارسی را در شبه قارۂ هند در یابید	دکتر رضا مصطفوی	دهلی - هند
* نگاهی به عشاقنامه عراقی	دکتر محمد اختر چیمه	فیصل آباد
* صامت اصفهانی	دکتر ظهور الدین احمد	لاهور
* صوفی محمد افضل فقیر	نجم الرشید	اسلام آباد

اردو:

* فقر در نظر خواجه حافظ شیرازی	محمد بشیر رانجھا	بدین - سند
* فقر در نظر سلطان باھو	محمد بشیر رانجھا	بدین -سند
* بال جبریل کی غزلوں پر حافظ کے اثرات	ڈاکٹر محمد اسلم ضیاء	جھنگ
* بلوچستان میں زبان و ادبیات فارسی	ڈاکٹر انعام الحق کوثر	کوئٹہ
* امیر خسرو دھلوی	اصباح خان	علیگڑھ-ھند
* شاہ سیّد نور بخش	زاھد موسوی	بلتستان
* تذکرہ سرو آزاد	ڈاکٹر سیّد حسن عباس	تہران
* سیّد باقر طباطبائی	کنیز بتول	بنگلادیش
* محمد فرخ سیر شہید کے مقرب فارسی شعراء	ایم - ابصار احمد	علیگڑھ-ھند

English

* How can Alsuyuti's Culture boost on current Renaissance of Islam,
  by Dr. Sultan Altaf Ali Quetta.
* Development of Persian gazal. by Iqabal Shahid. Bahawalpur.
* Contribution of the Persian Language and the persians to the world civilisation.
  by Dr. Reza Mostafavi Sabswari. Tehran. Iran
* The story of Rustam and Isfandyar.
  by Syed Akhtar Hussain. New Delhi.
* The Quranic Foundation of Iqbal's Philosophy of Ego,
  by Brig (Retd) M. Ashraf Chaudhry.

درست نامه شماره ۳۳

درست	سطر	صفحه
زد و	۱۵	٤۰
میر و درد	۲	٤۰
قصیده	٤	٤۱
واژه ها	۱۵	۸۱
کرد	۱٤	۸۳
ستاید	۵	۸۵
دستان	۱۷	۸۵
صفحه	۵	۸۹
دانشها و هنرهایی	۷	۹۱
تاریخیی	۲	۱۵۷
حاصل	۱۷	۱۵۷
خصوصیّت	۱۲	۱٦٤

STUDIES IN PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

By

Dr A. Shakoor Ahsan

BAZM E IQBAL LAHORE
PAKISTAN

سرزمین بنگلادیش سے اردو میں اشاعت پذیر اولین ضخیم تحقیقی مقالہ

ڈاکٹر عندلیب شادانی
حیات اور کارنامے

از
ڈاکٹر کلثوم ابوالبشر
شعبۂ اردو و فارسی، ڈھاکا یونیورسٹی، بنگلادیش

قند پارسی

مدیر مسئول
رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله
دکتر شریف حسین قاسمی

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو
شماره ده زمستان ۱۳۷۱ (۱۹۹۳)

E-SAHAR" and "ISHARAT" are the beacons of sagacity and wisdom embellished with excellent literary style. Josh amalgamated reason with intuition. His intellectual background buttressed his creeds and conceptions. The empiricist like Berkeley and Locke believed in sense - experiences and impressions as the source of knowledge. The Rationalists like Aristotle and Russell regarded intellect as the orbit of true and scientific learning. The skeptics like Descartes believed in methodological skepticism. The pragmatists like Pierce, James and Dewey believed in the experimental aspect of knowledge. The idealists and intuitionists like Plato and Bergson believed in attaining the real and higher knowledge through spirit. But Josh seems to be close to Immanuel Kant who furnished a balance between matter and mind. Josh is the best example of rational and intuitive responses.

He is like the morning star that bids good-bye to the stars of night, snatching their light from them and like the morning star, he is a sun of the morning of inspiration, genius, capabilities and craftsmanship. Dauntlessly he has revealed the facts and became a poineer of the new era in Urdu poetry which is the age of light.

* * * * * * * *

جوصنم کدوں میں بیاں کروں تو صنم بھی سجدے میں گر پڑیں

وہ مسلا ھے پچھلے پہر مزہ مرے دل کو جوش نماز میں

"Before the idols when I speak
They bow in adoration I seek
And late at night when I do pray
In ecstasy I learn to sway".

He has recognized ultimate truth through the beautiful objects of Nature. Like William Wordsworth, he delved deep into the mysteries of Self through the landscapes and scenes of Nature. Like Wordsworth, he never claimed to be a panthiest, but his following couplet reveals the spiritual belief of the poet. He says:

ھم ایسے اھلِ نظر کو ثبوت حق کے لئے

اگر رسول نہ ھوتے تو صبح کافی تھی

"To us seers of truth of Him
Without prophets was dawn a hymn".

The natural sceneries bewitched his hyper-sensitive soul. When the stars glittered and the thrush twittered, when the moon - like elves glanced and the leaves of trees danced, the soul of Josh soared to higher zones and touched the spiritual zenith. His heart throbbed and his eyes gushed.

His fifteen poetical works and four prose books reveal the deeper recesses of his pathetic heart and meditative mind. The posthumously published collection of his poetry book "MIZRAB-O-MEHRAB" is a commendable addition to Urdu literature. His prose is also full of wit and wisdom. The Gulistan and Bostan of Saadi and the Essays of Bacon are, of course, a compendium of practical wisdom but the "MAQALAT-E-ZARREEN"; "OWRAQ-

"The clergymen who appear sermonizing on pulpits
Play havoc when creep in private crevices".

Once we visited him and found him all alone by himself burning in the agony of loneliness. With tearful eyes he recited before us a line of Mir Taqi Mir;

دل کا جانا ٹھہر چکا ہے صبح گیا یا شام گیا

"This eve or that morrow heart has decided to say adieu".
Alas! after a few months he departed. May God give him eternal rest.

If we cursorily glance over his poetical works, we conclude that he was a geat master and innovator of phrases. He coined metaphors and similes. The Keatsian similes and Donne's conceits are no match to the creative genius of Josh. We find a tempestuous and thunderous echo in his lyrics. As Milton had Latinized English, Josh has Persianized Urdu. We find a great influence of Persian poets like Bedil, Hafiz and Omar Khayyam on him.When his father expired in 1920, he was highly shocked and grieved. He became a practising mystic. He wore a beard and prayed regularly. In those days he expressed his spiritual zeal with intensity. Iqbal had said:

میں جو سر بسجدہ ہوا کبھی تو زمیں سے آنے لگی صدا

ترا دل تو ہے صنم آشنا تجھے کیا ملے گا نماز میں

"As bent I down in prayer
I heard a voice that unto me conferred
A fact that thou art idol - bound.
How in thy prayer wilthou abound?"

But in the same rhyme scheme Josh says:

intellectual veracity. In several of his poems he has referred to those around him as puny figures. Such intellectual dwarfs are abundant in every society who,with the tinge of pseudo-scholarship pollute the noble and pure intellectual arena. Josh had serious complaint against ignorance, illiteracy and sycophancy. He had cursed poverty, slavery and colonialism. He abhorred priesthood, factionalism parochialism, regionalism, feudalism, sectarianism and asceticism. He was a zealous advocate of humanitarianism and universalism. He firmly believed in action and reason. He was a straight-forward man.

Like Byron, he was a child of pleasure. He disdained hypocrisy. He never felt any fear in expressing his views. Once he said that he had always suffered for speaking truth. During the Martial Law regime he faced hard times and bore the pangs of isolation. His visitors were checked and chased by the secret agencies. But he never bowed down before worldly and material interests. He was unnecessarily teased and tortured. He was a poet. He had no political designs. We strongly condemn those agencies who always try to curb and crush the contest of free thinking. Our people have achieved the stage of democracy, rationalism and liberty after sacrificing countless precious lives on the altar of suppression, repression and oppression. When his autobiography "YADON KEE BARAT" was published, a large section of society condemned him and branded him as a debauch and an infidel. He was scoffed and scolded for confession of his sins. Indeed, he had made some confessions. Nobody condemned Bertrand Russell in England when, in his autobiography, he made certain confessions about his private life. Rather he was praised for his truthfulness. Why do we forget that we all are human beings? To err is human, to accept errors is super-human, and to avoid errors divine. Hafiz Sheerazi had said:

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند

چون بخلوت می روند آن کار دیگر می کنند

By Prof. Maqsood Jafri
Islamabad.

JOSH MALIHABADI
(1898-1982)

Shabbir Hasan Khan Josh was born on December 5th, 1898 at Malihabad -U.P. - in India and died on February 22nd, 1982 at Islamabad, Pakistan. There is a saying , "a man's wealth is judged. by how much he is loved by the people", then Josh was an extremely wealthy man. People loved him, adored him. Of course, he was a controversial man. People agreed and disagreed with him - Then what? All great men are controversial. Even belief in God is controversial. *I believe in God while Marx did not believe in Him.* Josh is controversial as he had controversies, conflicts, contradictions and contrasts in his being. He had no contentment as he had contending passions and contriving ideas. Every genius is the victim of constant creative conceptions and perceptions that within his being create a traumatic conflict. Despite his being a controversial personality, his art and genius have left idelible marks upon Urdu "belles - letters". Some of his critics try to prove him to be a man of faith by citing his religiously inspired verses such as his translation of Sura-e-Rehman; his poetry in praise of the Prophet of Islam (PBUH) and his "marsiyas" of Imam Hussain. While some others quote his secular verses and try to prove him to be non-believer.

We should avoid laying down hard and fast rules to fathom the inner psychic depths of such giants. We can draw a boundary around a pond, but who can encompass an ocean. Great personalities live even after their apparent death. But how tragic it was that Josh himself was impelled to add the word "marhoom" (deceased) with his everliving name at the ripest portion of his intellectual veracity. In several of his poems he has referred to those around him as puny figures. Such intellectual dwarfs are

). Shaykh ... al-Tusi, *Al-Istibsar*, (Najaf, n.d.), pp.2-5.
10. Shaykh ... al-Tusi, *'Uddat al-Usul, (*Bombay,1312/1894.), pp.2-3.
11. Shaykh al-Mufid, *Kitab al-Muqni 'a*h, along with al-*Jawami, al-Fiqhiyyah, (Qum, 1404/1984).*
12. Commentary on Shaykh Saduq's *I'tiqadiyyah* by Shaykh al-Mufid; Arabic text along with Urdu translation by Shaykh Muhammad I'jaz Hasan Badayuni, (Lahore, 1964).
13. *Urdu Encyclopaedia,* (Punjab University, Lahore, 1407/1987), XXI, pp. 427-9.
14. *Lughatnameye Dehkhuda,* vol. XLV, Serial No. 212, (Tehran, n.d.), p.869 under Shaykh Mufid, and V XXXI, Serial No. 160 (Tehran, 1349/1971), pp. 156-I under Mufid.
5. E.J. Brill's *First Encyclopaedia of Islam,* (A.J. Wensinck and others), E.J.Brill, (Leiden .., 1987), VI, pp. 625-6.
6. Zarkali, Khayruddin, *al-A'lam Qamus-i-Tarajim,* (Beirut, 1980), VII, p.21.
7. I'jaz Husain, al-Kanturi, *Kashf al-Hujub va al-Astar,* (Calcutta, 1330).

2- For a list of his fifty-nine teachers see al-Majlisi, Mohammad Baqir, *Bihar al-Anwar*, (Qum, n.d.), I, pp. 74-77.
3- See Tabrizi, Muhammad Ali, *Rayhanat al-Adab*, op. cit, IV, p. 59.
4- For a list of his 15 disciples see al-Majlisi's *Bihar al-Anwar*, op. cit. I, p. 78.
5- For the titles of the books on this subject see Najashi's *Fihrist* and Tabrizi's *Rayhanat al-Adab*, op. cit, p. 60.

BIBLIOGRAPHY

The following books, *inter alia*, have been consulted in the preparation of this paper:

1. Al-Khansari, Mirza Mohammad Baqir al-Musavi, *Rowdat al-Jannat* (Tehran, 1367), pp. 562-563.
2. Agha Bozorg Tehrani, *Al-Dhari'ah ila Tasanif al-Shi'ah* (Najaf, 1963-8), II, pp. 125-9.
3. Shaykh 'Abbas al-Qummi, Al-Kuna va al-Alqab, (Najaf, 1376/1956), III, pp. 171-2.
4. Al-Majlisi, Mohammad Baqir, *Bihar al-Anwar*, (Tehran, n.d.), I, pp. 71-80.
5. Tabrizi, Mohammad 'Ali, alias Mudarris, *Rayhanat al-Adab*, (?, 1371/1952), IV, pp. 58-61.
6. Isbahani, Mirza, 'Abdullah Effendi, *Riyad al-Ulama (Qum, 1401/19*81), pp. 176-9.
7. Shaykh al-Mufid, *Kitab al-Irshad*, English translation by I.K.A. Howard, (Ansariyan Publication, Qum, n.d.), Preface by Seyyed Hossein Nasr and Introduction by the translator.
8. Shaykh Abu Ja'far, al-Tusi, *Tahdhib al-Ahkam*, (Tehran, 1390/1970), I, p.4.

power of retorting his adversaries in polemic debates, but at the same time he was very considerate towards the people having beliefs different from him. He was very generous, God-fearing, very pious and always engaged in prostration and prayers throughout the day and night. He wore coarse and thick garments, and was known for his piety, austerity and abstinence. His son-in-law, Abu Ya 'la al-Ja 'fari is reported to have said about his father-in-law that al-Mufid used to sleep for a few hours at night. The rest of his time he would pass in offering prayers, studying books, and teaching or reciting the Qur 'an.

Conclusion:

From the above discussion we may safely conclude that Shaykh al-Mufid has made a valuable and considerably important contribution to the development of the Shi'ah theology and jurisprudence. He not only imbibed the knowledge of theology and hadith from his predecessors like Shaykh al-Saduq and Ibn Quluyah, but also made a rich and lasting impact on the succeeding generations of jurists in the field of theology and jurisprudence. His works on Shi'ah theology, *Kalam*, and jurisprudence have served as an example not only for his own great disciples, like al-Sharif al-Radi, al-Sharif Al-Murtada and Shaykh al-Tusi, but have also gone a long way in inspiring the future generations of Shi'ah jurists, traditionists, theologians and *mutakallimun* in the compilation of their larger and more extensive works in their respective fields.

Notes & References

1- Vide Tabrizi, Muhammad Ali, *Rayhanat al-Adab*, IV, p. 58. But I.K.A. Howard, the English Translator of *al-Mufid's Kitab al-Irshad*, in his Introduction says: "During his lifetime he was given the nick-name (*Laqab*) of Ibn a-Mu 'allim, the son of the teacher. The teacher par excellence to the Arabs was Aristotle and this nick-name may refer to al-Shaykh al-Mufid's great learning as being such that he could be regarded intellectually as if he were the son of Aristotle." (p. xxi)

E - Jurisprudence

Besides some short treatises on juristic subjects, al-Mufid's works in the field of jurisprudence are as follows:

1- *Tadhkirah*: on Usul al-Fiqh. Al-Mufid had written a book: *Tadhkirah* on the Principles of Shi'ah Jurisprudence, which, as acknowledged by his disciple Shaykh al-Tusi in the introduction of his book, *'Uddat al-Usul*, served as an example in writing that book.

2- *Al-Muqni'ah*: As already pointed out, al-Mufid's disciple, Shaykh al-Tusi compiled his book, *Tahdhib al-Ahkam*, a collection of the traditions serving as authority for the opinions expressed by his teacher in *al-Muqni'ah*. So also his other work, *al-Istibsar*, was compiled by al-Tusi in a way in relation to the same work. Al-Mufid's *al-Muqni'ah* also served as an example for al-Tusi in writing a more extensive and detailed book on the same subject, namely, *al-Mabsut*.

Al-Muqni'ah contains juristic opinions on various problems relating to *'Ibadat* from Salat to *Hajj and Mu'amalat from Nikah* (marriage) to Hudud.The introduction of the book also contains a brief discussion on some of the fundamental Shi'ah beliefs like *Towhid, Nubuwwat and Imamat*.

The book has been published several times separately as well as along with some other small books. One of the latest editions is a reprint of the *Javami ' al-Fiqhiyyah* which among other smaller books also contains the text of *al-Muqni'ah*, and has appeared from Qum, Iran, in 1404/1984.

Al-Mufid's Status and Character:

In the light of the opinions expressed by al-Mufid's outstanding contemporaries and great disciples, he occupies a very high and prominent place among the Shi'ah theologians, *mutakallimun, muhaddithun* (traditionists) and jurists. He has been eulogised by them for his erudition in jurisprudence, a profound knowledge of tradition and its narrators, his quick wit, his love for justice and his keen interest with poetry. He had an extra-ordinary

B - Holy Biographies

1- *Al-Ikhtisas*: It has been mentioned in the Fihrist al-Bihar that it is an interesting book on the life of the Companions of the Holy Prophet (PBUH) and the Holy Imams, at the same time consisting some strange reports.

2- *Kitab al-Irshad:* on the lives of the 12 Imams. The book is divided into two halves, the first half dealing with Imam Ali and the other with the other eleven Imams. In this monumental work, al-Mufid has endeavoured to prove the excellence of Imam Ali over the other companions of the Holy Prophet (PBUH), and also that he was nominated as the Prophet's successor by the Holy Prophet himself. In the first half, he has also given the legal decisions and a collection of the speeches of Imam Ali. This work was later followed by his disciple, al-Sharif al-Radi who compiled an extensive collection of the speeches, letters and sayings of Imam Ali, which has been published several times, and its translations in different languages of the world have appeared in various places. It has also been rendered into English time and again and published in India, Pakistan, Iran and elsewhere.

The other half of the work, besides a brief account of the lives of the Imams also contains a collection of the traditions dealing with the critical aspects of their Imamate and a number of other polemic discussions.

C - Theology & Kalam

Al-Mufid has written a number of books on various matters relating to Shi'ah theology and *Kalam*, which mainly deal with the question regarding the nature and justification of the Imamate (5). One of the main works relating to Kalam is al-Mufid's commentary on al-Saduq's I'*tiqadiyyah* (or *I'tiqadat)* which has been printed several times in Iran, and its translations in Persian and other languages have also appeared in different places.

A number of polemical works have been written by al-Mufid in which he has tried to contradict the opinions of his opponents including some Shi"ah scholars like Ibn Junayd.

It was because the Buwayhids who ruled Baghdad in those days are known as Shi'ahs. They had conquered Baghdad in 334/945, and wielded a great influence over the Caliphs of their time. So the Shi'ah doctrine had every opportunity to blossom and flourish under the patronage of the Buwayhids in a way that had hitherto been almost unknown.

His Death:

Shaykh al-Mufid died on Friday, the 30th Ramadan, 413/28th December, 1022. His funeral prayer is reported to have been led by his great disciple, al-Sharif al-Murtada, and attended by over eighty thousand mourners and sympathisers. At first he was buried in his own house, but later his dead body was shifted to Kazimayn and buried there alongside his teacher, Ibn Quluyah. Al-Murtada and Mahyar al-Daylami are among those who composed elegiac poems in commemoration of al-Mufid's death in which they eulogised some of the great man's achievements and moral virtues.

His Works:

As already pointed out al-Mufid is the author of about two hundred books and treatises of which the titles of 180 books have been given by his disciple, al-Najashi in his *Fihrist*. Al-Mufid has made a pioneer contribution in the field of Shi'ah jurisprudence and theology. His works may be classified under the following branches of Islamic learning:

A - Works on the Qur'an

1- *I'Jaz al-Qur'an*
2- *Al-Bayan fi Anwa '-i-'Ulum al-Qur'an.*
3- *Al-Bayan fi Ta'lif al-Qur'an*

These books have most probably been instrumental in inspiring his great disciple, Shaykh al-Tusi to write his monumental work, *al-Tibyan,* the first extensive exegesis of the Qur'an by a Shi'ah author.

wrote a letter to the Shaykh's teacher where he conferred upon hin the title of "al-Mufid".(3)

Likewise, it has been reported that the Shaykh receivec queries on various religious matters and theological issues fron different parts of the Muslim world, like Mowsil, Jurjan, Dinavar Raqqa, Khvarazm, Egypt and Tabarestan, and would senc convincing replies to those who had made the queries.

Al-Mufid's disciples (4) included some of the prominen scholars of the 4th/10th and 5th/11th centuries, like the two grea Shi'ah scholars, al-Sharif al-Radi (d. 406/1015), the famou: compiler of *Nahj al-Balaghah*, a collection of the speeches, letters and sayings of Imam Ali, and al-Sharif al-Murtada (d. 436/1044) one of the greatest Shi'ah theologians who made a valuabl contribution to the development of the school of speculativ theology founded by his teacher, Shaykh al-Mufid.

The third great disciple of Shaykh al-Mufid was Shaykl Abu Ja'far Muhammad b. al-Hasan al-Tusi (d. 406/10068), a gian of a traditionist, jurist, exegetes of the Qur'an and theologian almost unparalleled in the whole history of Shi'ah jurisprudenc and theology as regards the variety and volume of his work in the different fields of religious learning. Al-Tusi happens to be the compiler of two of the earliest and most outstanding collections o Shi'ah tradition, namely, *Tahdhib al-Ahkam* and *al-Istibsar*. Both these works have been directly inspired by his teacher Shaykh al-Mufid, as the former had been compiled in order tc provide authority, from the corpus of Shi'ah hadith, for the opinions on different matters and problems mentioned in al-Mufid's monumental juristic work, *al-Muqni'ah;* while the latter, a: explained by the author in the introduction of the book was nothing but an explanation or removal of misunderstandings arising due tc some apparent contradictions or anomalies found in a number o the traditions cited in the former work. Besides, the third grea work by al-Tusi, namely, al-Mabsut, on jurisprudence was alsc obviously inspired by al-Mufid's *al-Muqni'ah* on the same subject and is nothing but an extensive exercise in the same field.

As regards al-Mufid's time, it was the most favourable period of history for the projection and propagation of Shi'ah faith

According to an anecdote, when Shaykh Mufid came from his birth place, 'Ukbar to Baghdad, one day he happened to attend a lecture given by Qadi Abdul Jabbar, the well-known Mu'tazilite scholar where a large number of scholars of both the Islamic schools (i.e. the Shi'ah & Sunni) were present. He sat in the lower corner of the lecture hall. After the Qadi's permission to him for asking a question relating to the Ghadir report, he asked him as to what was the meaning of *"Mowla"* used in the report. The Qadi said it meant "Superior" *(Owla)*. The Shaykh then asked him as to what was the controversy between the Shi'as and Sunnis over the appointment of the Imam. The Qadi said that Abu Bakr's Caliphate was a (matter of) *dirayat* (or a conclusion reached by means of deep speculation), while the Ghadir report was a *rivayat* (or a matter based on narration), and an intelligent person never gives up *rivayat* in favour of *dirayat*. Then the Shaykh enquired him about the authenticity or weakness of the tradition of the Holy Prophet (PBUH) where he is reported to have said to Imam Ali : "O Ali, a war waged by you is tantamount to a war waged by me, and a peace made by you is tantamount to a peace made by me." The Qadi confirmed the authenticity of the report. The Shaykh then asked the Qadi to disclose the position of those who fought against Imam Ali in the Battle of the Camel. The Qadi said that they had repented. The Shaykh said that their fight against Imam Ali was a matter of *dirayat*, while their repentance was something based on *rivayat* or narration. Thereupon the Qadi came down from the pulpit, and , after having come to know the Shaykh's name, he stood up and offered him his own seat, and said: "You are certainly Mufid (or useful)". There was a commotion among those present there. The Qadi explained, "We have been unable to answer the Shaykh's query. You answer his query, and he will be returned to his original place in the lecture-hall".

This story was related to the Buwayhid ruler, Adud al-Dowla, who rewarded the Shaykh profusely. Thereforth, the Shaykh was known with the honorific title of "al-Mufid".

A similar report has also appeared in which such queries are reported to have been made by the Shaykh at the lecture delivered by 'Ali b. Isa Rummani. According to the report the latter

His Life & Time:

Muhammad b. Muhammad .. b. Nu'man b. Sa'id al-'Arabi, al-Harithi al-'Ukbari al-Baghdadi al-Karkhi, having *the kunya* of Abu 'Abdillah, and the honorific title of al-Mufid, is generally known as al-Shaykh al-Mufid. As his father Muhammad b. Nu'man had the honorific title of *al-Mu'allim*, al-Mufid is also known as Ibn al-Mu'alim. (1) Originally he belonged to an old Quraysh family.

He was born in 'Ukbara, about 10 farsakhs from Baghdad, on 11th Zulqa'd, 336/948 or 338/950. While still quite young, he was brought to Baghdad, where he had most of his schooling under the tutorship of some of the leading Shi'ah and Mu'tazilah teachers. In Baghdad, he lived most of the time in the district of Karkh which had majority of Shi'ah population. Later, he shifted to Najaf, where he founded the Seminary of Najaf, a place revered for having the Holy Mausoleum of Imam Ali (peace be upon him) and one of the most prominent seats of Shi'ah learning, a position it has enjoyed through centuries to this day. He took very little part in politics and was always wholeheartedly engaged in intellectual pursuits.

His Shi'ah teachers (2) included the most outstanding authorities of his time in the field of theology and *hadith,* like Abu Ja'far Muhammad b. Ali ... Ibn Babvayh al-Qummi, alias al-Saduq, (d. 381/991), the famous author of *Man la yahduruhul faqih*, one of the earliest four or five basic collections of *Shi'ah hadith and I'tiqadiyyah (or I'tiqadat)* on which al-Mufid wrote a commentary, and Shaykh Abul Qasim Ja'far b. Quluyah al-Qummi (d. 368/978-9) under whom he is reported to have studied another earliest collection of *hadith,* namely, *al-Kafi*, compiled by Muhammad b. Yaqub al-Kulayni (d. 329-1940).

He was a contemporary of Qadi Abdul Jabbar (d. 415/1024), a leading scholar of the Mu'tazilites of Baghdad and Qadi Abu Bakr al-Baqillani, the most outstanding scholar of Asharite theology of his time, and held polemic debates with both of these authorities of his age.

By Dr. Sayyid Ali Reza Naqavi,
Head Persian and Shi'ah Jurisprudence,
International Islamic University,
Islamabad.

CONTRIBUTION OF SHAYKH AL-MUFID TO THE DEVELOPMENT OF SHI' AH JURISPRUDENCE

Shaykh al-Mufid is one of the earliest and most outstanding Shi'ah scholars who has done yeoman's service for the development of the Shi'ah faith in general and the Shi'ah jurisprudence in particular. He was a prolific writer who has the authorship of about two hundred books and treatises to his credit. Their subject varies from the life and teachings as well as sayings of the Holy Prophet's family - the Infallible Imams, exegeses of the holy Qur'an, the philosophical and theological interpretation and explanation of the fundamental Shi'ah beliefs (or the *Kalam*), polemic discussions in order to contradict the opinions and beliefs of the opponents, including some of the Shi'ah scholars, and last but not the least the Shi'ah jurisprudence.

In fact, al-Mufid was a great Shi'ah intellectual in an era when a large number of Shi'ah scholars flourished in various fields of learning. He was a shining star among the galaxy of jurisprudents, theologians and *muhaddithun* (or traditionists). He was among the earliest Shi'ah scholars who introduced the rational element in the interpretation and elucidation of the religious concepts. He is rightly considered to be a bridge between the old school of Shi'ism strictly believing in adherence to the letter of the *hadith* and the later school of theology advocating a more rational interpretation of theology and religious beliefs at large. Some of his works on theology and jurisprudence and Kalam are prescribed in the curricula of the Shi'ah Madrasahs to this day.

دانش

۳۵
پاییز ۱۳۷۲
دسامبر ۱۹۹۳م

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارتِ جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسؤول

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکترسیّد سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سیّد علی رضا نقوی

مدیر دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانهٔ ۲۵ - کوچهٔ ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم

فهرست مطالب

دانش شمارهٔ ۳۵

سخن دانش

سخن دانش

اکنون که سی و پنجمین شمارُه از فصلنامهٔ دانش بخدمت دوستان و مشترکین گرامی تقدیم می شود ، پیشا پیش از همه برادران و خواهران محترم تشکّر دارد که درخواست ما را برای تکمیل برگ معرّفی خود قبول فرموده و آن را به دفتر دانش ارسال داشته اند.

بر اساس توصیه های واصله و تشویقات بزرگوارانه ای که به عمل آورده اید ، "دانش" بر آن سر است که از شمارهٔ آینده صفحاتی را برای انعکاس نامه ها و نظرهای دوستان و احیاناً تقدیم جواب های ضروری اختصاص دهد تا ارتباطات بیشتری فی مابین بوجود آید و از راهنمائیهای ارباب بصیرت و خبرت هم استفادهٔ بهتری به عمل آید. لذا بدینوسیله از خوانندگان محترم تقاضا می شود که نظرهای خود را در جهت هرچه مفید تر شدن مجلّه ارسال نمایند و ما را مدیون توجّهات کریمانهٔ خود گردانند.

در این شماره به مناسبت روز تولد علاّمه دکتر محمد اقبال مقاله ای از دکتر سلطان الطاف علی (کویته-بلوچستان) به دستمان رسیده است و نیز برای یاد آوری یکصد و بیستمین سالگرد وفات میر ببر علی انیس مقاله ای از آل احمد سرور درج کرده ایم. پر پیداست که مسؤلیت دانشمندان کنونی ما در جهان پر از جنگ و جدال و فساد و اختلافات فعلی از روزگاران

پیشین افزون تر شده است و تا نسل نو از میراث عظیم گذشتگان خود آگاهی نیابد و از زلال معرفت و دانش مجاهدان فی سبیل الله برخور دار نشود، این گرفتاریها و هرج و مرج ها به امن و سکون مبدّل نخواهد شد. جهان انسانیت تشنهٔ رهنمائیهای مثبت است و کسانی چون علامه اقبال و میر انیس از پیشروان این راهند.

درك دقیق و حقیقی گذشته ها، راههای روشن و دوستی را پیش روی ما می گذارد تا از خطرات عظیمی که همگان را تهدید می کند دور بمانیم و اندیشه های رستگاری را جدّی بگیریم.

نقش عظیم علمای اسلام در ساختن جهان فردا و پرداختن روزگارانی که با عزّت و سربلندی و عظمت واقعی مسلمین مقرون باشد قابل انکار نیست و به گمان ما در شرایط کنونی حیات انسانی از هر وقت دیگری صریحتر و الزامی تر است. این است که "دانش" از فضلای عالی مقدار شبه قارّه و هر نقطه دیگری از گیتی که این مجلّه به دست آنان می رسد، توقع و انتظار به حق دارد که مقالات روشن بینانه و عالمانهٔ خود را در هر بخش از مسائل مربوط به امور جوامع ارسال فرمایند و بی هیچگونه مجامله دست ما را بگیرند.

اینك ضرورت حفظ مواریث پر افتخار اسلامی ما از امهّات اهدافی است که تعقیب می شود و باید هم که به هر نحو میّسر و ممکن از آن حمایت و جانبداری به عمل آید. زبان فارسی نیز که حامل و حاوی این خزائن پربار است، سزاوار همه گونه اعتنا و التفات حقیقی از سوی دوستداران واقعی آن

است و بی شک هم بدینوسیله است که روابط بین مردم و ملل اسلامی حاضر در شبه قاره و آسیای مرکزی تأمین می گردد. امید قلبی ما این است که دانشوران برجسته ایران و منطقه این مهم را نادیده نینگارند و بیش از پیش برای تقویت مبانی آموزشی زبانی که سزاوار است واسطه تفهیم و تفهّم اصلی درمیان عموم مردم این خطّه قرار گیرد، تلاش نشان دهند.

مدیر دانش

شماره ۳۵/پاییز ۱۳۷۲

رجب المرجّب ١٤١٤/دسامبر ۱۹۹۳

تذکر:

۱- نمونهٔ برگ معرّفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را پرکرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلّد دوّم دانش چاپ شود.

۲- بمنظور تجدید نظر در فهرست اسامی خوانندگان گرامی فصلنامه دانش و ادامهٔ ارسال مجلّه، استدعا دارد نمونهٔ برگ نامهٔ مدیر که در اوّل پیوست این شماره آمده، دقت فرموده و موارد مطلوبه را تکمیل و در اسرع وقت به نشانی مذکور ارسال فرمائید. در صورت عدم ارسال پاسخ، از ارسال شماره های بعد معذور خواهیم بود.

خواجہ شیخ فرید الدین عطار

حمد

حمد بے حد مر خدائے پاک را
آنکہ ایمان داد مشت خاک را

آن یکی را گنج و نعمت میدہد
دیگری را رنج و زحمت میدہد

آن یکی را زر و صد ہمیان دہد
دیگری در حسرت نان جان دہد

آن یکی بر تخت با صد عز و ناز
دیگری کردہ دہان از فاقہ باز

آن یکی پوشید سنجاب و سمور
دیگری خفتہ برہنہ بر تنور

آن یکی بر بسترِ کمخواب و نخ
دیگری بر خاک خواری بستہ یخ

طرفۃ العینی جہان برہم زند
کس نمی آرد کہ آنجا دم زند

مردۂ صد سالہ را حس می کند
این بجز حق دیگری کی می کند

از زمین خشک رویاند گیاہ
آسمان را بے ستون دارد نگاہ

ہیچ کس در ملک او انباز نے
قول او را لحن نے آواز نے

دکتر عباس کی منش
تهران - ایران

پیشینهٔ تألیف کتابهای لغت فارسی

فرهنگ نویسی و تدوین کتابهای لغت برای زبان شیرین و فصیح فارسی و عربی در مفهوم حقیقی آن، یکی از ارزشمند ترین نو آوریهای دانشمندان ایرانی بشمار می رود.

از آنجا که زبان عربی، زبان مادری اعراب بوده است، عرب خود را بی نیاز از تألیف قاموسهای عربی می دانسته است. و لیکن از روزگار خلیل بن احمد فراهیدی(۱) و کتاب العین او که بعنوان کهن ترین و مهمترین فرهنگ در زبان عربی پرداخته و مشهور شده است، اندك اندك باب فرهنگ نویسی در دنیای اسلام گشوده شده و تدوین واژگان در زمینه های اختصاصی و موضوعهای معیّن آغاز گشته است.

اگر اندیشمندانی چون از هری هروی(۲) مؤلف کتاب لغت "التهذیب"، ابن درید(۳) نویسندهٔ کتاب لغت الجمهره در زبان عربی، و ابو ابراهیم فارابی(٤)صاحب دیوان الادب در لغت، و ابو نصر جوهری(٥) مؤلف صحاح اللغه و صاحب بن عباد(ع) نویسندهٔ کتاب المحیط در لغت را از پیشگامان فرهنگ نویسی در زبان عربی بدانیم، ناگزیر باید بذکر این حقیقت بپردازیم که بنیاد گذاران واقعی کاخ شکوهمند لغت نامه نویسی محققان ایرانی بوده اند. چنانکه حاج خلیفه(۷) مورخ و نویسندهٔ ترك در کشف الظنون، کتاب لغتی بنام تاج المصادر فی اللغه به ابی جعفر احمد بن علی معروف به جعفرك مقری

بیهقی(۸) نسبت داده که مصادر قرآن مجید و احادیث نبوی را بدون ذکر امثال و شواهد شعری در آن جمع آوری کرده است.(۹)

در این گفتار حتی بحثی گذرا دربارهٔ تاریخچهٔ فرهنگ نویسی برای زبان فارسی امکان پذیر نمی نماید، و تنها اشارت بدین نکته بسنده است که بگوییم بسیاری از کتب درد را زنای تاریخ ایران مفقود شده و از میان رفته است، از جمله رساله ابو حفص سغدی(۱۰) در لغت فارسی، و یا کتاب التفاسیر فی لغة الفرس منسوب به قطران تبریزی.(۱۱) امّا شاید بتوان زمان تألیف لغت فرس اسدی طوسی شاعر حماسه پرداز قرن پنجم هجری را سر آغاز فرهنگ نویسی در زبان و ادب فارسی بشمار آورد، و صحاح الفرس شمس الدین محمد بن فخرالدین هندوشاه نخجوانی مشهور به شمس منشی بسال ۷۲۸هجری قمری در تبریز، در زمان خواجه غیاث الدین بن رشید الدین فضل اللّه، وزیر نیکنام سلطان ابو سعید، در تنظیم و تکمیل لغت فرس اسدی طوسی پرداخت و به وضع و ترتیب کتاب صحاح اللغه ابو نصر جوهری کتاب خود را اساس نهاد و به تصنیف آن همت گماشت. و غیر از این کتاب دیگری است به نام صحاح العجم از فارسی به ترکی تألیف هندوشاه بن سنجرصاحبی نخجوانی پدرشمس منشی.

پس از اینها، کتابی است بنام معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی، در چهار فن (عروض، قافیه، بدایع الصنایع و لغت فرس) که شمس فخری اصفهانی از شاعران و مؤلفان قرن هشتم هجری در سال ۴۵-۷۴۴ بنام جمال الدین ابو اسحاق پسر محمود شاه اینجوپادشاه فارس نوشته است.

مجموع شواهد شعری را که مؤلف در این چهار فن بنام یا لقب یا کنیه این حاکم آورده از خود اوست، مگر چند بیتی نادر که از دیگران است.

بجز آنچه در قلم آمدتا دیر گاهی توجهی به کار تدوین و تألیف فرهنگ فارسی در زادگاه اصلی زبان فارسی مبذول نشده است. و تنها نور عنایتی که راه تحقیق را در لغت نامه نویسیٰ تا اندازه ای روشن می کند، نور نهضت فرهنگ نویسی است در هندوستان که به اعتقاد پژوهشگران در اوایل قرن هشتم هجری، یعنی از تاریخ تألیف فرهنگ قواس(۱۲) آغاز گردیده است.

نکته اینکه بیشتر این فرهنگها در هند بکوشش فارسی دانان هندی جامهٔ تألیف پوشیده و یا ایرانیان مقیم آن خطه بنگارش در آمده است.

از آن جهت که هر روز برعدهٔ پادشاهان مسلمان و فارسی زبان در هند افزوده می شده و هندیان نیز به فرا گرفتن زبان فارسی که زبان همهٔ این دربارها بوده علاقهٔ فراوان نشان می داده اند. و از دیگر سوی عدم توجّه پادشاهان صفوی از قرن دهم هجری ببعد مؤلفان را بکار تدوین و تألیف در این زمینه بی علاقه تر می کرده است. از این جهت زبان فارسی بانگرش به پیوند معنوی که بازبان هندی داشته، روز به روز رشد کرده و باب تحقیق در موضوعهای گوناگون گشوده شده و تألیف کتب مختلف را سبب گردیده است از جمله در علم لغت که بشرح خواهد آمد:

۱- تحفة السعادة تألیف محمود فرزند شیخ ضیاء الدین محمد بسال ۹۱۶هـ .ق.

۲- مؤید الفضلا نوشتهٔ شیخ محمد لاد دهلوی بسال ۹۲۵هـ .ق.

۳- مدار الافاضل فراهم آورده الله داد فیضی بسال ۱۰۰۱ هـ .ق.

٤- سرمهٔ سلیمانی اثر تقی الدین محمد اوحدی در قرن یازدهم هجری.

٥- فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین اینجو در سال ۱۰۱۷ هـ .ق

٦- برهان قاطع تألیف محمد بن حسین بن خلف تبریزی در سال ۱۰٦۲ هـ .ق

۷- کشف اللغات و الاصطلاحات عبدالرحیم فرزند احمد سور بهاری مؤلف بسال ۱۰٦۰ هـ .ق

۸- لطائف اللغات تألیف عبداللطیف پسر عبدالله عباسی در قرن یازدهم.

۹- مفتاح المعضلات اثر شیخ برهان سیکری وال در قرن دهم و یازدهم هجری

۱۰- فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید تتوی بسال ۱۰٦٤ هـ .ق.

۱۱- چراغ هدایت تصنیف سراج الدین علی خان آرزو در سال ۱۱٤۷ هـ .ق.

۱۲- مصطلحات الشعراء سیالکوتی مال متخلص به وارسته مؤلف بسال ۱۱۸۰ هـ .ق

۱۳- بهار عجم تألیف رای تیکچند بهار در سال ۱۱٦۲ هـ .ق

۱٤- چهار عنصر دانش تألیف امان الله حسینی متوفی بسال ۱۰٦٤ هـ .ق

۱٥- غیاث اللغات نوشته غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین رامپوری که بسال ۱۳٤۲ هـ .ق. به زیور تألیف آراسته شده است. و بسیاری دیگر از این کتب یا مفقود شده و یا بادید ما نیامده است.

امّا دستهٔ دیگری از این لغت نامه ها در همین روزگاران در ایران جامهٔ تحقیق و تألیف پوشیده است. از آن جمله:

۱- تحفة الاحباب حافظ اوبهی که در سال ۹۳٦هـ .ق تألیف شده است.

۲- نسخهٔ میرزا یا فرهنگ میرزا ابراهیم متعلّق به قرن دهم هجری.

۳- مجمع الفرس یا فرهنگ سروری از محمد قاسم سروری (م بعد از سال ۱۰۳٦ هـ.ق.).

٤- بحر الفضائل تألیف محمد بدر خزانه بلخی در قرن یازدهم هجری

هر یك از این فرهنگها از آن جهت که در احیای فن لغت نامه نویسی موثر افتاده اند از ارزش ویژه ای برخوردارند. امّا عمدهٔ نقص این کتابها آنست که در نتیجهٔ عدم روش تحقیق دقیق در فراهم آوردن و ضبط واژگان، بیشتر آنها ارزش علمی چندانی ندارند. و حتی در بسیاری از موارد خواندن نا درست واژه های عربی، فارسی و ترکی سبب ایجاد لغت جدیدی برای فرهنگ نویسان شده است. بعنوان مثال توان گفت: "نویان"(۱۳) ترکی مغولی بصورت "نوبان" ضبط شده و با معنی شاهزاده بعنوان لغت فارسی آورده شده است.

سخن گفتنی دیگر ان که در دورهٔ اکبر شاه گورکانی، گروهی از پارسیان هند چند کتاب بنام دساتیر(١٤)، شارستان و آیین هوشنگ پدید آورده و در آنها واژگان برساخته بسیار بعنوان واژگان ناب پارسی وارد کرده اند و مطالب افسانه آمیز در توجیه آنها و دربارهٔ تاریخ ایران برساخته اند که یکسره نادرست است.

این واژه ها و مطالب برساخته در آثار شعرا و نویسندگان ادوار بعد راه یافت. چنانکه در دیوانهای شاعران دورهٔ قاجاریه، موارد گوناگون از آن توان دید. مثلاً در دیوان فتح الله خان شیبانی معاصر ناصرالدین شاه قاجار و فرصت

شیرازی، که در روزگار همین سلطان میزیست. و نیز در دیوان ادیب الممالك فراهانی و دیگر شاعران.

در فرهنگها نیز اثر بار ز این لغات را توان جست. چنانکه در فرهنگ انجمن آرای ناصری تألیف رضاقلیخان هدایت.

کار برد همین واژه های برساخته را در آثار نویسندگان نیز توان دید. چنانکه میرزا تقی خان سپهر از مطالب دساتیر در جلد اوّل ناسخ التواریخ فصلی ساخته و پرداخته که آن نوشته هر خواننده ای را بشگفتی و امیدارد.

از واژه های بی بنیاد این بخش از کتاب عبارتند از: "پرخیده به معنی رمز و ایما و اشاره"، "اپرخیده: به معنی صریح"، "فرنودسار: یعنی برهانستان و دلیلستان، نام کتابی در جمیع فنون حکمت، سمراد بروزن فرهاد به معنی و هم و فکر و خیال. و جز آنها که بعنوان واژگان سره پارسی در فرهنگها و لغت نامه ها، بویژه از زمان تألیف برهان قاطع ببعد راه جسته است.

دنباله کار فرهنگ نویسی همچنان ادامه یافت تا به ناظم الاطباء نفیسی متوفّی بسال ۱۳٤۲، هجری قمری رسید که فرنودسار یا فرهنگ نفیسی را پدید آورده و سرانجام استاد علامه فقید علی اکبر دهخدا(۱۵) بتألیف لغت نامه ای همّت گماشت که برپایهٔ تحقیق دقیق علمی استوار است. و بیش از نیم قرن عمر بر سر این کار عظیم گذاشت، و بهنگام وفات تمامی فیش ها و تحقیقات خود را به دوست امین دل آگاهش دکتر محمد معین سپرد. و اکنون ادامه کار این گرامی نامه سترگ بسبب کمال امانت به استاد یگانه و عارف فرزانه دکتر سیّد جعفر شهیدی تفویض شده است.

فرهنگ فارسی معین و چند تألیف دیگر از این دست و فرهنگهایی که با
شیوهٔ نوین جامهٔ تدوین و تألیف بر تن کرده اند هر یك آنچنان شایان بحث اند
که سخن در زمینهٔ نحوهٔ کار آنها جای دیگر تواند نشست.(۱٦)

یادداشتها و ارجاعات

۱- خلیل بن احمد فراهیدی: ولادت سال یکصد هجری و وفات بین سالهای
۱۷۵-۱۷۰-۱٦۰ هجری، وی در اصل ایرانی بوده است. زر کلی، بنقل از
لغت نامهٔ دهخدا.

۲- از هری هروی: زندگی در قرن چهارم هجری.

۳- ابن درید از مردم بصره که میان سالهای ۲۲۳ تا ۳۲۱ زندگی
می کرده است.

٤- ابو ابراهیم فارابی، متوفّی بسال ۳۵۰ هجری.

۵- ابو نصر جوهری، متوفّی بسال ۳۸۵ هجری.

٦- صاحب بن عباد ۳۲٦-۳۸۵ هجری. از مردم طالقان قزوین. ثعالبی
معاصروی در باب زادگاه او گوید: وی از طالقان است و آن دهی است از دهات
اصفهان. ولیکن نوشته اند که در اصفهان دهی بدین نام وجود ندارد. رك لغت
نامهٔ دهخدا.

۷- حاج خلیفه: ولادت قسطنطنیه ۱۰۱۷ وفوت ۱۰٦۷ هـ .ق.

۸- جعفرك مقری بیهقی، در گذشته بسال ٥٤٤ هجری.

۹- لغت نامهٔ دهخدا : تاریخ لغت نویسی فارسی. نوشته استاد سعید نفیسی

۱۰- ابو حفص سعدی: گویا همان ابو حفص حکیم بن احوص سغدی شاعر قرن سوّم هجری بوده باشد.

۱۱- قطران تبریزی، بگفتهٔ ناصر خسرو در سفر نامه، قطران، دیوان منجیك و دیوان دقیقی شاعر را پیش او آورد و معنی لغات مشکل را از او خواست. زیرا قطران، زبان فارسی دری را که خارج از حوزهٔ زبانی مردم آذربایجان بوده نمی دانسته است.

و نیز اضافه می نماید علاوه بر آنچه در قلم آمد در یك مجموعهٔ خطّی در کتابخانهٔ ملك تهران چند ورقی بنظر رسید مشتمل بر شرح بعضی از لغات کتابتی منسوب به بیهقی که شاید از زینة الکتاب باشد. و این سخن از ابوالحسن علی بن زید بیهقی است در کتاب تاریخ بیهق که یکی از تصانیف ابوالفضل بیهقی، نوشته ای است بنام زینة الکتاب در آیین نگارش نامه ها.

این بخش شامل ۳۷۳ سخن است باعنوان "چند سخن که دبیران در قلم آرند" و نیز دارای دو فهرست الفبایی برای واژه های آن از فارسی به عربی و از عربی به فارسی است که کار یافتن برابر واژه ها را در دو زبان آسان می کند و آن چنین آغاز می شود: بدانکه بجای بستاخی، انبساط نویسنده و بجای خویشتن کشیدن، انقباض و بجای ترسانیدن، تهدید و بجای شوریدگی، اضطراب و بجای یاری دادن، اعانت و بجای یاری خواستن، استعانت..."

رك: تاریخ بیهقی به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر استاد دانشگاه تهران، ص، سی و هشتم.

۱۲- مبارکشاه غزنوی مشهور به فخر قواس از نویسندگان و شاعران بزرگ که در زمان علاء الدین محمد ملقّب به سکندر ثانی که بین سالهای ۶۹۵-۷۱۶ هـ .ق. حکومت دهلی و گجرات و چیتور و راجپوت را داشته میزیسته است. تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ بخش اوّل، ص ۲۴ تألیف استاد دکتر ذبیح الله صفا.

۱۳- نویان: که ترکان، ملوک و سلاطین را بدین نام خوانده اند، از القاب بزرگان ترک است. امیر اعظم، فرمانده سپاه، سردار، لغت نامهٔ دهخدا.

۱۴- دساتیر: به معنی کتاب آسمانی از برساخته های خود کتاب دساتیر است که کاوس نامی از پارسیان هند، نسخهٔ خطّی آن را در اصفهان بدست آورده و با خود به هند برده است و آنگاه پسرش فیروز آن را بچاپ رسانیده و منتشر ساخته است.

فیروز بسال ۱۲۴۶هـ .ق. در هند وفات یافته است. اگرچه از مؤلف دساتیر نامی نیست و تاریخ کتابت آن نیز معیّن نشده است، ولیکن گفته اند آذرکیوان در زمان اکبر شاه آن را فراهم آورده و به پیغامبری بنام ساسان از ایران باستان نسبت داده است. رك: لغت نامهٔ دهخدا، ذل: دساتیر.

۱۵- وفات علامه دهخدا در سال ۱۳۳۴هجری شمسی در تهران روی داده است.

* * * * *

دکتر سلطان الطاف علی
کویته (بلوچستان)

اقبال در نظرِ رهبرِ ملّت ایران

اقبال شناسی نزد ما بخت شناسی است نه فقط برای فرد واحد بل برای همه جامعه ای ملّت اسلامیه است. همین نکتهٔ ارزنده ای را رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران حضرت آیة الله خامنه ای بخوبی تمام دریافته است. درین دور فتن که همه اسلامیان و اسلام تحت نفوذ توطئه طاغوت درآمده اند. ذات والاصفات آیة الله خامنه ای بعنوان رهبر بزرگ جهانِ اسلام و ملّت اسلامیه بشمار می آید. رهبر ملّت ایران و جهان اسلام عظمت و شخصیّت اقبال را از آثار آن شاعر و مصلح و فیلسوف بزرگ پی برده است. وی اظهار تأسّف می نمایند که: "مردم ما که نخستین مخاطب جهانی اقبال بودند، متأسفانه خیلی دیر با اقبال آشنا شدند"(۱) رهبر ملّت دربارهٔ این سوال که چرا اقبال به ایران نیامد چنین پاسخ می دهند:

"وقتی اقبال در اوج افتخار و شهرت می زیست و در گوشه و کنار شبه قارّه و در دانشگاههای معروف دنیا از او به عنوان یك متفکّر فیلسوف، دانشمند، انسان شناس و جامعه شناس بزرگ یاد می کردند در کشور ما سیاستهایی حاکم بود که اقبال را به هیچ عنوان نتوانست تحمل کند، لذا برای سفر به ایران از او دعوت نشد و ضمیمه برای آمدن او به این کشور فراهم نگردید و کتاب های او تا سالهای متمادی در ایران انتشار نیافت"(۲)

رهبر ملّت ایران می افزایند که خود اقبال دربارهٔ محیط ایران در کلام خود اظهار کرده است اقبال ضمن اشتیاق که به مردم ایران اظهارمی کند و می گوید:

"چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما　　ای جوانان عجم جان من و جان شما"

در همین شعر در آخر می گوید:

"می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند　　دیده ام از روزن دیوار زندان شما"

این شعر نمایانگر حقیقتی است که سبب نیامدن اقبال به ایران ظاهر می کند که ایران آنوقت را به زندان تشبیه می نماید و گویی زندانیان را خطاب کرده است:

رهبر ملّت احساس طمانیت ابراز می نمایند که ملّت ایران پیغام و آرمان اقبال را کاملاً پذیرفته است:

"خوشحالم که بحمد اللّه ما آرزوی اقبال را در محیط خود بر آورده می بینیم و اکنون نیز این فرصت را پیدا کردیم (اگرچه اندکی دیر) تا به معرّفی این شخصیّت متفکر بزرگ و این مصلح عظیم الشان دوران معاصر و انقلاب مبارز و خستگی ناپذیر بپردازیم و او را به ملّت خود معرّفی کنیم". (۳)

رهبر ملّت در جلسهٔ بزرگداشت اقبال ملّت ایران را بچه شیفتگی و ارادت گویا هستند:

"حالا هم از برادران و خواهران خواهش می کنم اجازه بدهند صمیمانه و مثل کسی که سالها مریدِ اقبال بوده و در ذهن خود با اقبال زیسته است درینجا حرف بزنم، تا قدری درین مجمع بزرگ و در نهایت در ذهنیت مردم عزیز کشورمان،حق عظیم او را برخود ادا کنم". (٤)

ایشان اقبال را فقط فیلسوف و شاعر بزرگ گفتن روا ندارند و می افزایند که:

"شعر فارسی اقبال هم، بنظر من از معجزات شعر است. ما «غیر پارسی پارسی گوی» در تاریخ ادبیاتمان زیاد داریم، اما هیچیك را نمی توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی، خصوصیّات اقبال را داشته باشد". (۵)

رهبر ملّت می دانند که اقبال در زبان فارسی چه ذوق بلند و عرفان عمیقی می داشت:

"(اقبال) احساس می کرد معارف و مضامین ذهنی اش در ظرفِ زبان اردو نمی گنجد، فارسی را انتخاب کرد و به آن اُنس گرفت. او با خواندن دیوان سعدی و حافظ و مثنوی و شعرای سبك هندی (مثل عرفی و نظیری و غالب دهلوی و دیگران)، فارسی را آموخت و آنوقت با اینکه در محیط فارسی زندگی نکرده بود و در مهد فارسی هر گز نزیسته بود و با فارسی زبانان هیچگاه معاشرت نداشت، ظریفترین و دقیقترین و دست نیافتنی ترین مضامین ذهنی را در قالب اشعار بلند (و بعضاً بسیار عالی) در آورده و عرضه کرده که این به نظر من نبوغِ شعری او است. شما اگر اشعار کسانی را ببینید که فارس نبودند ولی فارسی گفتند و آنها را با شعر اقبال مقایسه کنید، آنوقت عظمت اقبال برایتان آشکار خواهد شد". (٦)

رهبر ملّت معتقدند که ستودن اقبال تنها به عنوان یك شاعر یقیناً کوچك کردن اوست و می افزایند:

"اقبال مصلح و آزادیخواه بزرگی است و با اینکه مقام و مرتبت اقبال در

آزادیخواهی و اصلاح اجتماعی بسیار مهم است". (۷)

ایشان معترف هستند که درمیان مسلمانان شبه قارّه شخصیّتهای برجسته ای مثل ابوالکلام آزاد، مولانا محمد علی، مولانا شوکت علی و قائد اعظم محمد علی جناح وجود داشته اند امّا بنظر شان اقبال از همه اینها بزرگتر است و عظمت اقبال با هیچ یك از آنها قابل مقایسه نیست.

رهبر ملّت فکر اقبال را بنظر عمیق شناخته و به همین جهت می گویند که:

"مسأله اقبال فقط مسأله هند نیست بلکه مسأله دنیای اسلام و شرق است. لذا اگر به اقبال یك مصلح اجتماعی هم بگوئیم حقیقتاً همه شخصیّت اقبال را بیان نکرده ایم و من کلمه و تعبیری را که ما بتوانیم اقبال را با آن تعریف کنیم، نمی یابیم. بنا برین شما ببینید این شخصیّت و عظمت و عمق معنا در ذات و ذهن این انسان بزرگ کجا و شناخت مردم ما از او کجا! انصافاً ما از شناختِ اقبال دوریم". (۸)

رهبر ملّت اظهار نمودند که اقبال متعلّق به ایشان و متعلّق به ملّت و کشور شان بوده. رهبر ملّت اقرار می کنند که اقبال که شعله ای افروخته بود از ایران سرکشیده است:

"در دیوان اقبال موارد زیادی هست که نشان می دهد او از هند نا امید شده است (دست کم از هند زمان خود) و متوجّه ایران است. او می خواهد شعله ای را که بر افروخته است، در ایران سر بکشد و انتظار دارد درینجا یك معجزه ای بشود. این حقّ اقبال بـه گردن ماست و ما باید این حق را گرامی بداریم". (۹)

رهبر ملّت از احوال تاریخی هندوستان هم اظهار خیال می نمایند و می گویند که چگونه انگلیسیان وارد هند شدند و چطور هندووان و سیکها علیه مسلمانان شبه قاره برپا شدند و مسلمانها را تحقیر و به آنها توهین می کردند. رهبر ملّت خوب آگاه هستند که علامّه اقبال برخلاف طریق سر سیّد احمد خان ملّت اسلامیه را از تمدن و فکر غربیان انتباه نمود و آنرا زهر قاتل قرار داد. نزدشان اقبال از وضع هند خیلی ناامید بوده و اوّلین کاری برای مسلمانان شبه قارّه احساس "وجود" شان را نمایان کردن بود:

"اوّلین کاری که اقبال لازم بود بکند، این بود که جامعۀ هندی را نه فقط به هویت اسلامی و به "من" اسلامی و به شخصیّت اسلامی، بلکه به شخصیّت انسانی اش متوجه کند و بگوید: تو، هستی، چرا اینقدر غرق هستی؟ چرا اینقدر مجذوبی؟ چرا اینقدر خود باخته ای؟ ! به خودبیا".(۱۰)

رهبر ملّت از فلسفۀ خودی اقبال هم اظهار خیال می نمایند و می گویند:

"خودی در مفهوم مورد نظر اقبال عبارت از احساس شخصیّت، درك شخصیّت، خودنگری، خود اندیشی، خودشناسی و درك خواست. منتهی اینرا در شکل یك مفهوم فلسفی بیان می کند. "اندیشۀ خودی" نخست بعنوان یك تفکّر اجتماعی و انقلابی به ذهن اقبال رسیده و به مرور مشاهده مظاهر انحطاط و زوال هویت در اقوام مشرق (مخصوصاً مسلمین) عظمت مصیبت و شناخت علل و راهِ درمان، آن اندیشه را در وجود او راسخ و خلل ناپذیر ساخته و آنگاه در جستجوی راه ارائه آن، وی به یك مبنای فلسفی و ذهنی برای آن دست یافته است".(۱۱)

٭

دربارهٔ رموز بیخودی می افزایند:

"پایهٔ خودی در فرد محکم می شود، امّا این خودیت خودی در فرد و استحکام شخصیّت خودی در فرد هم یکی از مفاهیم اجتماعی اسلام است و تا آن شخصیّت خودی مستحکم نشود اجتماع به صورت حقیقی و مستحکم به وجود نمی آید".(۱۲)

رهبر ملّت پس ازان نکته ای دیگری از اقبال را بیان می کنند که ملّت از آرزو هم تهی دامن شده بود و می افزایند که در فکر اقبال:

"زندگی یك انسان منوط به داشتن مدّعا و به داشتن آرزوست، خودی یك فرد به اینست که آرزومند باشد و دنبال این آرزو حرکت کند که من اینجا بیاد این جمله افتادم «انما الحیوة عقیدة و جهاد»".(۱۳)

درین موقعه این شعر اقبال یاد می شود:

ما ز تخلیق مقاصد زنده ایم   از شعاعِ آرزو تابنده ایم

رهبر ملّت فکر اقبال را تدریجاً از عرفان هستی به تلقین خودی و رموز بیخودی به مدّعا سازی و آرزو سازی می آورند و پس ازان به حقیقت عشق و محبّت می رسانند:

"و بعد (اقبال) برای جامعهٔ انسانی، برای انسان و برای استحکام خودی عشق و محبت را لازم می داند و می گوید بدون محبّت، خودی در فرد همچنین در جامعه استحکام پیدا نمی کند و لازم است که ملّت مسلمان و انسانهای که می خواهند خودی خودشان را تقویت کنند، عشق و محبّتی داشته باشند و دل آنها از آتشی بگدازد. بعد جالب است که خودش نقطه ای

را برای عشق امت اسلامی پیدا می کند و ان عشق پیغمبر اکرم محمد مصطفی(ص) است". (۱٤)

رهبر ملّت می افزایند که این مرد بیدار هوشیار، برای وحدت جهان اسلام و برای انگیزش دنیای اسلام چقدر خوب درك می کرده است.

نقطهٔ نوری که نام او خودی ست　　زیر خاك ما شرار زندگی ست
از محبّت می شود پاینده تر　　زنده تر سوزنده تر تابنده تر
درجهان هم صلح و هم پیکار عشق　　آب حیوان، تیغ جوهردار عشق
عاشقی آموز و محبوبی طلب　　چشم نوحی قلب ایوبی طلب
کیمیا پیداکن از مشت گلی　　بوسه زن بر آستان کاملی

رهبر ملّت از کلام اقبال آن معشوقی و محبوبی که مسلمان باید به او علاقمند باشد، تلاش می کنند:

هست معشوقی نهان اندر دلت　　چشم اگر داری بیا بنمایمت
عاشقان او ز خوبان خوبتر　　خوشتر و زیباتر و محبوبتر
دل ز عشق او توانا می شود　　خاك همدوش ثریّا می شود
خاك نجد از فیض او چالاك شد　　آمد اندر وجد و بر افلاك شد
در دل مسلم مقام مصطفی(ع) است　　آبروی ما ز نام مصطفی(ع) است
طور، موجی از غبار خانه اش　　کعبه را بیت الحرم کاشانه اش
بوریا ممنون خواب راحتش　　تاج کسری زیر پای امتش
در شبستانِ حرا خلوت گزید　　قوم و آئین و حکومت آفرید
ماند شبها چشم او محروم نوم　　تا به تخت خسروی خوابید قوم

داستان دخترِ حاتم از قبیله طی را هم رهبر ملّت از آثار اقبال بیان می نمودند که دختر حاتم طی چون اسیر شده در حضور پیغمبر(ص)آورده شد عریانی سر این دختر را آنحضور(ص) نپسندید و عبای خود را بر داشت و روی سر این دختر افکند تا او سر افکنده و شرمسار نشود، آنگاه اقبال می افزاید:(۱۵)

ما از آن خاتون طی عریانتریم   پیش اقوام جهان بی چادریم
روز محشر اعتبار ماست او   در جهان هم پرده دار ماست او

رهبر ملّت در توضیح دادن اسرار خودی و رموز بیخودی نشان می دهند که اقبال تشکیل یك نظام اسلامی را می خواسته و اُمّت اسلامی باید رسالت اسلامی را منتشر کند!

"(رموز بیخودی) نشان دهندهٔ ایدهٔ اقبال در باب نظام اسلامی است و افکار اقبال در باب تشکیل یك نظام اسلامی همه جاهست، ما امروز وقتی نگاه می کنیم به آن مضامینی که در ذهن اقبال در رموز بیخودی هست،دقیقاً همان معارفی را می بینم که امروز بر ذهنیت جامعهٔ اسلامی ما حاکم است. رسالت اُمت توحید در نشر اسلام یکی از شور انگیز ترین نظرات اقبال است و به اعتقاد او مسلمانها و اُمت اسلامی که باید رسالت اسلامی را منتشر کنند، نباید بیاسایند تا این کار را انجام بدهند".(۱٦)

رهبر ملّت می افزایند که "کلام اقبال مباحث جالب و مطلوب، فراوان دارد که انسان می ماند کدام یك را مقدّم بدارد و بیان کند و تبیین همه این ها جز با نشر آثار علامه اقبال در کشور ما امکان پذیر نیست و این کاری ست

که هم درینجا ، هم در پاکستان و هم در افغانستان باید انجام بگیرد". (۱۷)

رهبر ملّت بکمالِ خرسندی و مسرت اظهار می نمایند که ملّت ایران بر راهِ اقبال گامزن است:

"خوشبختانه احساس خودی و شخصیّت اسلامی در کشور ما و درمیان مردم ما به حد کمال وجود دارد ، و سیاست نه شرقی و نه غربی ما عین همان چیزی است که اقبال می گفت و می خواست. سیاست خودکفائی ما عیناً همان چیزی است که اقبال می گفت، عشق ما به پیغمبر(ص) و به قرآن و توصیه ما به فراگیری قرآن، و اینکه پایهٔ انقلابها و هدفها باید اسلامی و قرآنی باشد ، عیناً همان چیزی هست که اقبال آنرا توصیه می کرد". (۱۸)

با این همه رهبر ملّت می افزایند:

"شخصیّت اقبال عزیز ماست که بیشك ستارهٔ بلند اقبال شرق است و جا دارد که ما اقبال را به معنای حقیقی کلمه، ستارهٔ بلند شرق بنامیم و بهرحال امیدواریم که مابتوانیم حق اقبال را بشناسیم و بتوانیم تا خیری را که ملّت ما در طول این چهل پنجاه سال اخیر در شناخت اقبال داشته است جبران کنیم". (۱۹)

رهبر ملّت در آخر اظهار تأسف هم می نمایند که پاکستان تا هنوز از پیغام اقبال استفادهٔ کامله نبرده است:

"مردم در پاکستان متأسفانه نمی توانند ازین تعبیرات درست استفاده کنند چون زبان فارسی در آنجا آن رواج و رونق سابق را ندارد ، که امیدواریم این خلاء هم پرشود و برادران پاکستانی ما که اینجا هستند و همچنین همه

ادبای شبه قارّه هند وظیفهٔ خودشان بدانند که در مقابل آن سیاست بسیار خبا ثت آمیزی که نسبت به زبان فارسی انجام گرفت، قد علم کرده و حرکت کنند و زبان فارسی را که عامل فرهنگ عظیم اسلامی است و بخش عمده ای از فرهنگ اسلامی در زبان فارسی و متّکی به زبان فارسی است، در شبه قاره که مسلمانها آنجا عنصر اصلی هستند، اشاعه بدهند و مخصوصاً در پاکستان اینکار به نظر ما باید به سرعت انجام بگیرد و در کشور خودمان هم البته طبع کتاب و چاپهای گوناگون آن که انجام نشده باید انجام بشود".(۲۰)

رهبر ملّت در آخر نطق خود دو نکته را ابراز می نمایند:

"نکتهٔ اوّل مربوط به تأسیس کشور پاکستان است که یقیناً یکی از برجسته ترین نکات شخصیّت و زندگی اقبال بشمار می آید. بی شك اقبال معمار و طرّاح پاکستان و تحقّق بخشنده به ملّت مستقل مسلمان در شبه قاره است. نکتهٔ دوّم که دانستن آن برای مردم مسلمان و متعبّد کشور ما یقیناً دلنشین و لذت بخش است دربارهٔ خصوصیات شخصی اقبال است.برای مردم ما جالب است که بدانند اقبال، کسی که فرهنگ و تمدن عرب را بخوبی شناخته و بخش مهمی از عمر خود را در تحصیل فرآورده های فکرِ غربی صرف کرده، در رفتار شخصی خود همچون یکی از زهّاد و عبّاد بوده و آن آمیزش و اختلاط بهیچ وجه نتوانسته است در اعمال و آداب اسلامی و در زندگی شخصی او کمترین تأثیری بگذارد. او فردی متعبّد و مأنوس به قرآن و اهل تهجّد و پرهیز کننده از محرمات بوده و حتی در دورانِ زندگی در اروپا هرگز این رویّه را فرونگذاشته است".(۲۱)

ازین توضیحات بیان کرده مترشّح می شود که اقبال قهرمانی آرمان دهنده درست ماست و رهبر ملّت ایران آیة اللّه خامنه ای که شناسنده اقبال است در عصر حاضر رهبرِ جهانِ اسلام است.

پاورقی

۱ - اقبال در میان ما نطق رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیة اللّه خامنه ای. مجلهٔ آشنا. شمارهٔ هفتم ۱۳۷۱ - ص ٦

۲ - " " " " " " "

۳ - " " " " " " "

٤ - " " " " " " ص ۷

۵ - " " " " " " "

٦ - " " " " " " "

۷ - " " " " " " "

۸ - " " " " " " "

۹ - " " " " " " ص ۸

۱۰- " " " " " " ص ۱۰

۱۱- " " " " " " "

۱۲- " " " " " " "

۱۳- " " " " " " ص ۱۱

۱٤- " " " " " " "

۱۵- " " " " " " ص ۱۲

۱٦- " " " " " " "

۱۷- " " " " " " ص ۱۳

۱۸- " " " " " " "

۱۹- " " " " " ص ۱٤

۲۰- " " " " " " "

۲۱- " " " " " " "

دکتر محمد اختر چیمه
دانشکدۂ دولتی۔ فیصل آباد

نگاهی به عشّاقنامۂ عراقی(رح)

"مثنویٔ عشّاقنامه" سرودۂ شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی همدانی(رح) شاعر متصوّف ایران (م:۶۸۸ھ/۱۲۸۸م) می باشد. عراقی از سرایندگان نامدار و ستارگان درخشان شعر و ادب فارسی است که در قرن هفتم هجری در ممالك مختلف از قبیل شبه قارۂ پاکستان و هند و عراق و روم و مصر و شام بسر می برده است. وی در خدمت شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی سهروردی مراحل سلوك را طّی نموده و مکتب عرفانی وحدت وجود شیخ اکبر ابن عربی(رح) و صدرالدین قونیوی(رح) را بوسیلۂ زبان فارسی در سراسر جهان گسترش و توسعه داده است. مثنوی عراقی به نامهای متعدد موسوم است مانند ده فصل(۱)، ده نامه عشّاقنامه(۲)، عشق نامه(۳)، کاشف الاسرار سبحانی(۴). شیخ عراقی این را بر وزن حدیقة الحقیقۂ حکیم سنائی غزنوی، در بحر خفیف مسدس محذوف (فاعلاتن. مفاعلن - فعلن) دارای ۱۰۵۸ بیت طبق طبع دانشمند انگلیسی آر تور ج. آر بری و مشتمل بر ۴۸۰۹ تا ۵۸۷۲ = ۱۰۶۴ بیت مطابق چاپ استاد سعید نفیسی در کلّیات عراقی بنظم در آورده و این مثنوی در واقع خلاصه ایست در بیان مراتب عشق و حالات عاشقان و کیفیت حکمت و عرفان که با این بیت آغاز می شود.

هـر کـه جـان دارد و روان دارد　　واجب است آنکه درد جان دارد (۵)

پیش از آنکه در معرّفی و بررسی مثنوی عشّاقنامهٔ عراقی چیزی نگاشته شود لازم بنظر می آید که در مورد تسامح آقای جولیان بالدیك-محقق جوان انگلیسی- کلمه ای چند رقم گردد تا اشتباه رفع گردد.

آقای جولیان بالدیك در مجلّهٔ ستودیا ایرانیکا (جلد ۲، شماره:۱ ص ۶۷-۷۸) در اواخر سال ۱۹۷۳ میلادی، باستناد از یادداشت بلوشه در فهرست نسخه های خطّی فارسی پاریس، راجع به مثنوی عشّاقنامه بزبان انگلیسی مقاله ای انتشار داده و در آن کوشیده است بگوید که سرایندهٔ اصلی مثنوی بجای شیخ عراقی، یك نفر دیگر بنام شیخ عطائی است. او می نویسد که شیخ عطائی پارچه فروشی می کرد. چون بازارش گرم نبود، از پارچه فروشی دست کشید و به مسجد ترقات رفت، در آنجا هزار بیت مثنوی بنام شیخ عراقی(رح) منظوم ساخت.

امّا نگارندهٔ این سطور باعقیدهٔ نویسندهٔ مقالهٔ مذکور موافقت ندارد، بدلایلی چند:

اوّل اینکه نسخهٔ پاریس در نصف اوّل قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) کتابت شده، وقتیکه در چاپ عشّاقنامه باهتمام سعید نفیسی، صرف نظر از نسخه های مطبوعهٔ کانپور و لاهور و بمبئی، از دو نسخهٔ خطّی قدیمی تر استنساخ شده در آغاز قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری استفاده گردیده است.(۶)

دوّم اینکه دو نسخهٔ معتبر و مهمتر، موجود در استامبول مورخ ۸۲۶ه

(=۱٤۲۲م) و در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران مورخ ۸۵۸هـ (=۱٤۵۳م) هم این مثنوی را از شیخ عراقی(رح) نشان داده اند.(۷)

سوّم، در برخی از کتب عرفانی متقدّم مانند اللمحات فی شرح اللمعات عراقی(۸)، مؤلّفش در اوائل قرن نهم هجری در ضمن شرح مطالب به صراحت از عشّاقنامه شیخ عراقی به عنوان رسالهٔ منظوم وی استشهاد جسته است.

چهارم، کاتب بی نام نسخهٔ خطّی پاریس بدون ذکر سند و مدرك، فقط باستفاده از گفتار دانشمندان، مثنوی عشّاقنامه را به عطائی منسوب کرده است.(۹)

پنجم، بقول دکتر یوگ دایان آهوجه از هند "عراقی مدّتی دراز فدای تعصّب عمومی شد و عشق افلاطونی او شاید بیشتر مسؤل بی اعتنائی ها باشد".(۱۰) همچنین بگفتار مولانا جامی(رح) در آغاز "اشعة اللمعات" اهل تقلید رقم رد بر آن کشیده اند و دامن قبول از آن در چیده و این فقیر نیز چون آن ردّ و انکار را می دید از شغل بآن فراغتی می ورزید..."(۱۱) و کاتب نسخهٔ پاریس ظاهراً از ارادتمندان عطائی می باشد، ممکن است از رسوایی عراقی سوی استفاده کرده، برای عطائی گمنام زمینه ای فراهم ساخته باشد.

ششم، شغل عطائی پارچه فروشی مذکور افتاده و مثنوی عشّاقنامه که مشحون از غزلیات است جنبهٔ ابتکاری دارد، بعید بنظر می رسد که یك نفر بازاری چنین اثر ابتکاری در ادب و شعر فارسی بوجود بیاورد، امّا شیخ عراقی که متصوّف شاعر پیشه بود، می توانست مبتکر شیوهٔ جدیدی باشد.

هفتم، چون شیخ عراقی شاعر متصوّف بود، حتماً باید مانند پیشوایان تصوّف سنائی و عطّار و مولوی چنین مثنوی بسراید.

هشتم، شیخ عراقی عارف عاشق مسلك و سوختهٔ محبّت الهی بود، مثنوی "عشّاقنامه" با افکار او، و گرمی و گیرندگی آن با جذبه و سوختگی وی عیناً مطابقت دارد.

نهم، حکایاتی و داستانهائی که راجع به شیخ احمد غزالی(رح) و شیخ روزبهان بقلی(رح) و دیگران در مثنوی بیان شده، دلیلی است که سرایندهٔ آن شیخ عراقی(رح) است که از نظر عقاید عاشقانه و درد و سوز، آنها نزدیك بهم دیگر اند.

حاصل اینکه بظنّ غالب، مثنوی عشّاقنامه یا ده فصل از تصانیف شیخ عراقی(رح) است و گفتار کاتب نسخهٔ خطّی پاریس، و قول بلوشه نگارندهٔ فهرست پاریس مبنی بر جعل می باشد، و اساس مقالهٔ آقای جولیان بالدیك برآن قرار گرفته است، لذا مورد پذیرش و قبول نیست.(۱۲)

اکنون می پردازیم به بررسی مثنوی عشّاقنامهٔ عراقی(رح).

شیخ عراقی(رح) در آغاز مثنوی شیوهٔ پیشینیان را بکار برده است. چنانکه شعر مثنوی معمولاً با توصیف صفات پروردگار عالم شروع می شود؛ عراقی در دیباچه، حمد و ثنای خدای ذوالجلال را بیان نموده و این حمد و ثنا غالباً با کنایات و استعارات فراوان آمیخته است. پس از آن عراقی به نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلّم و مناقب یاران(رض) وی و ذکر خواجه ممدوح(رح) پرداخته است. بی مناسبت نیست که از عناوین(۱۳)

دیباچهٔ مطوّل مثنوی مطابق نسخه ای که باهتمام دکتر آربری بچاپ رسیده است در اینجا ذکری شود.

۱- بسم الله الرّحمن الرّحیم

۲- در تصفیهٔ نهاد گوید

۳- فی نعت سیّد المرسلین(ص)

٤- در فضیلت خلفای راشدین(رض)

۵- در نصیحت عوام گوید

٦- در صفت ده فصل گوید

۷- در مدح صاحبدیوان

۸- در نصیحت ملوك

۹- حکایت سکندر و ارسطو

۱۰- در حسب حال خویش گوید

شیخ فخرالدین عراقی(رح) در پایان این دیباچه در قطعه ای چنین شرح می دهد که حال روحی و عشق حقیقی او را بنوشتن این کتاب بر انگیخته و بیان کیفیّت درونی خویش را با این بیت آغاز می کند:

صاحبا راز اندرون بنهفت   تا نپرسی ز من، نخواهم گفت(١٤)

در بیت آخر این قطعهٔ منظومه را بنام "ده فصل" یاد کرده باین طریق:

کلماتیست از مخارج اصل   اندرو هست مندرج ده فصل(١٥)

سپس منظومه را شروع فرموده و "ده فصل" آن مطابق چاپ آربری بدین منوال است:

فصل اوّل: در صفت عشّاق

فصل دوّم: در صفت عاشق و معشوق

فصل سوّم: در صفت عاشقان و عارفان

فصل چهارم: در بیان عشق

فصل پنجم: در کمال انسان در عشق

فصل ششم: در بیان شوق دوست

فصل هفتم: در غلبات عشق

فصل هشتم: در خطاب به معشوق

فصل نهم: در بیان حقیقت عشق

فصل دهم: در خاتمت کتاب

در هر یك از فصول دهگانه و دیباچه و خاتمهٔ منظومه، شیخ عراقی(رح) مبحثی از مباحث عرفانی را مطرح کرده و عشق خدای را شرح داده و آنرا همراه باتمثیل ها و داستانها بپایان رسانیده است. و در ضمن ایراد تمثیلات و حکایات از برخی از صوفیه مانند ابوبکر شبلی و بابا کوهی و احمد غزالی و روز بهان بقلی و شیخ نجم الدین کبری را که ذوق جمال پرستی و عشق مجازی پیدا کردند و بوسیلهٔ آن بمنتهای عشق الهی و حقیقی نایل آمدند یاد می کند و حقایق معنوی و معارف باطنی را بیان می کند. این مثنوی را اسلوبی بدیع است که از دیگر مثنوی های فارسی امتیاز بخشد، و آن اینست که هر فصل با ابیاتی چند در بیان حقیقت عشق شروع می شود و سپس باحکایتی منظوم و نیز با تغزّلهای عاشقانه که به همان بحر مثنوی ساخته شده است،

مزیّن می گردد.(۱٦) این نکته شایان توجّه بسیار است که عراقی درمیان مثنوی خود چندین غزل را گنجانیده و به ساقی نامه هم پرداخته است.(۱۷)

دربارهٔ زمان تألیف مثنوی "عشّاقنامه" استاد سعید نفیسی سال ٦۸۰هـ . ق/ ۱۲۸۱م را تذکر داده و دکتر ذبیح الله صفا بین سالهای ٦۸۰ - ٦۸۳هـ .ق /۱۲۸۱ - ۱۲۸۳م نوشته است.(۱۸) ولی اگر از نظر تاریخی به احوال عراقی نگاه بیندازیم، عراقی ظاهراً در آن عصر در شام می زیسته، و تا ٦۷۵ هـ.ق/۱۲۷٦م یعنی سال شهادت امیر معین الدین پروانه در روم بوده و بعد از او در همانجا با خواجه شمس الدین صاحبدیوان جوینی آشنا شده است و بظاهر در همان اوان باید مثنوی خویش را سروده باشد و بنام خواجه صاحبدیوان عنوان کرده باشد. بروایت مقدمه دیوان خواجه خودش عراقی را در روم از دست مغولان نجات داده و راه فرار او را فراهم ساخته است. سپس عراقی به مصر رفته و سلطان مصر که بگمان غالب ملك ظاهر بیبرس (متوفّی در ٦۷٦ هـ .ق/۱۲۷۷م) می باشد. پایهٔ شیخ الشیوخی و پیشوائی صوفیان را به او اعطا نموده و در حین حیات سلطان مصر عراقی از آنجا به دمشق شتافته است.(۱۹) استادان ارجمند نامبرده هم باین نکته اشاره ای کرده اند.

بنابر این شواهد تاریخی بطور قطع نمی توان گفت که عراقی مثنوی را در سال ٦۸۰هـ/۱۲۸۱م یا بعد ازان سروده مگر اینکه در طول اقامت خویش در دمشق آنرا بنظم در آورده و بنام خواجه شمس الدین صاحبدیوان عنوان کرده باشد وگرنه ظاهراً باید در دوران حیات خود در روم، در حدود سال

۶۷۵ یا ۶۷۶ هـ/۱۲۷۶ یا ۱۲۷۷م سروده باشد.

مطابق تحقیق آربری منظومه هایی بنام "عشق نامه" پیش از زمان عراقی وجود داشته و در آن ها موضوع عشق خدا با آزادی و روشنی بیشتری بیان شده است. نخستین شاعری که چنین شعری را بدو نسبت می دهند سنائی است ولی انتساب چنین منظومه به سنائی تا اندازه ای مشکوك بنظر می رسد.(۲۰) مثنوی دیگر مانند آن به کمال اسماعیل اصفهانی منسوب است.(۲۱)

دانشمند ارجمند دکتر عبدالحسین زرّین کوب در مورد عشّاقنامهٔ عراقی چنین اظهار نظر می کند: "در ادب صوفیه شعر تعلیمی بسیار است و بیشتر قالب مثنوی را برای این مقصود برگزیده اند. از آنجمله فخرالدین عراقی(رح که غزلهای گرم و پرشور او ادب صوفیه را رنگی خاص داده است، در منظومه ده فصل خویش با وزن حدیقهٔ سنائی لحن پر درد و سوز عطّار را جمع دارد هر چند از حیث تنّوع و کثرت معانی این مثنوی عراقی به هیچ وجه به پای حدیقه نمی رسد، امّا هم سلاست و انسجام آن بیشترست و هم درد و سوز آن افزون تر".(۲۲) البته از لحاظ معانی بکر و مضامین عالی و مطالب عرفانی با "منطق الطیر" عطار و مثنوی معنوی مولوی قابل مقایسه نیست.

با این همه مثنوی عراقی بطرزی شیوا و نغز سروده شده و عراقی در آن میدان غزل نیز استادی خویش را نشان داده، هم به ادب صوفیه رنگ و آهنگ خاصی بخشیده و هم در زبان و ادبیات فارسی شیوه و اسلوب ویژه ای بوجود آورده است. این روش عراقی بعداً منشاء ایجاد منظومه های

بنـام "عـشّـاقنـامـه" یا "ده نـامـه" گردید که ذکر آنهـا در مقـالـه ای جداگانه خواهد آمد.

در آخـر مـذکـور مـی افتـد کـه مثنـوی "عـشّـاقنـامـهٔ" عراقی از دانشمندان اروپائی مثل آربری (استاد فارسی در کمبریج) را چنان تحت تأثیر قرار داده(۲۲) که او همراه مقدمهٔ دیوان عراقی ـــ که در شرح حال وی نگارش یافته و نویسندهٔ آن معلوم نیست ـــ این را به تصحیح و ترجمهٔ انگلیسی منظوم، در سلسلهٔ نشریات انجمن تحقیقات اسلامی بمبئی بشمارهٔ هشت در سال ۱۳۵۷هجری/۱۹۳۹میلادی بچاپ رسانیده است. علاوه بر آن در ضمن کلّیات عراقی نیز در لاهور و لکهنو و کانپور و همچنین در تهران به سعی سعید نفیسی مکرراً به زیور طباعت آراسته گردیده است.

مراجع

۱- عشّاقنامه، آربری، ص ۳۷، ۴۳؛ کلّیات عراقی، نفیسی، عشّاقنامه ۳۳۶ بقول عراقی:

... تا نوائی ز عشق آغازم　　وین چنین تحفها بپردازم

کلماتیست از مخارج اصل　　اندر و هست مندرج ده فصل

و نیز رجوع کنید به: ریاض العارفین، چاپ محمودی، ص ۱۶۳

۲- کلّیات عراقی، نفیسی، عشّاقنامه، ص ۳۲۷

۳- فهرست خطّی، مجلس، ۲۵۵/۳؛ فهرست خطّی، منزوی، ۳۰۰۳/۴

۴- میخانه، ص ۴۵: نیز رجوع کنید به: کلّیات عراقی، چاپ لاهور، ص ۱۸۵ که عنوانش "مثنوی از تصنیف شیخ عراقی رحمة اللّه" مرقوم گردیده است.

۵- عشّاقنامه، آربری، ص ۲۹؛ کلّیات عراقی، نفیسی عشّاقنامه، ص ۳۲۷

۶- کلّیات عراقی، دیباچهٔ نفیسی، ص ۳۵

۷- فهرست منزوی، جلد ۳/۴. ۳۰

۸- خطّی، مرکزی بشماره ۵۹۳۱، ص ۵۳

۹- ستودیا ایرانیکا، جلد ۲، شماره: ۱، ص ۶۸

۱۰- ایند و ایرانیکا، ۱۷ (۱۹۶۴م)، ۴/ ۳۰.

۱۱- "اشعة اللمعات" مولانا جامی، سنگی، ص ۳؛ اشعة اللمعات مع سوانح غزالی، (گنجینهٔ عرفان) ص ۲

۱۲- البته منظومه ای بعنوان "مشهد انوار" در فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ۱/۱۸۳۹، ۱۵/۲۱۹ باشتباه به شیخ عراقی نسبت داده شده است. این منظومه در کتابخانهٔ نامبرده بشمارهٔ ۲۹۵۰، ص ۲۲۳-۲۲۶ محفوظ است. نگارندهٔ این سطور دوران قیام خویش در تهران به آن نگاهی انداخته، در سبک آن شك کرده و به فهرست نگار معروف ایران آقای محمد تقی دانش پژوه نشانش داده و ایشان به سهو خود اعتراف کردند و گفتند که منظومه نامبرده باید غالباً از غزالی مشهدی باشد نه از عراقی همدانی.

۱۳- در باب عنوانات دیباچه مثنوی عشّاقنامه باید گفت که میان نسخه های چاپی بمبئی و تهران اندکی تفاوت است، ولی چون بنظر نگارنده لزومی بتذکر
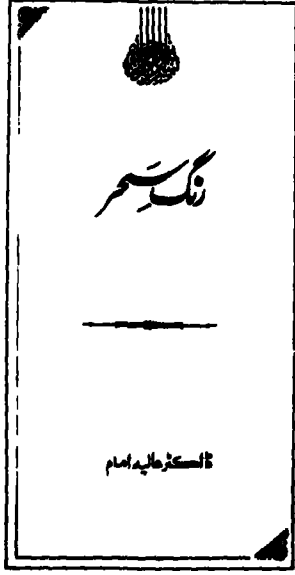
نبود از بازگوکردن آنها صرف نظر کرده است.
۱٤- عشّاقنامه، آربری، ص ٤۲؛ کلّیات عراقی، نفیسی، عشّاقنامه، ص ۳۳٦
۱۵- عشّاقنامه، آربری، ص ٤۳؛ کلّیات عراقی، نفیسی، عشّاقنامه، ص ۳۳٦
۱٦- از سعدی تا جامی، حکمت، ص ۱۷۷
۱۷- در کلّیات عراقی، چاپ لاهور، ص ۱۹۷ و چاپ لکهنو، ص ۲۱۳ زیر عنوان "ساقی نامه" قطعه ای به این بیت آغاز می شود:

ساقیا باده صبوح بده　　عاشقان را غذای روح بده

ملاّ عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی در تذکرهٔ "میخانه" ص ٤۹ که آن را تماماً به سرایندگان ساقی نامه ها اختصاص داده بعنوان "من مثنوی کاشف الاسرار سبحانی فخرالدین ابراهیم عراقی قدس سره" قطعه ای به رسم تیمّن و تبرّك درج نموده که آن مست میخانهٔ الهی بروش ساقی نامه منظوم ساخته و آن را به بیتِ زیر شروع نموده است:

از عراقی سلام بر عشّاق　　آن جگر خستگان تیر فراق

(رجوع کنید به: کلّیات عراقی، نفیسی، عشّاقنامه، ص ۳٤۳)

۱۸- کلّیات عراقی، دیباچهٔ نفیسی، ص ۳۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، چاپ دانشگاه تهران، ج۳، ۵۷٦/۱
۱۹- کلّیات عراقی، نفیسی، مقدمهٔ دیوان، ص ۵۹-٦۳
۲۰- مثنوی های حکیم سنائی، مقدمه مدرّس رضوی، ص ٤-٦
۲۱- مجلهٔ روزگار نو، ج ۱، شماره ۳، ص ۲۷
۲۲- ارزش میراث صوفیه، ص ۱۸۱
۲۳- این امر بسیار جالب است که یك دانشمند اروپائی مانند آربری مثنوی عراقی را بزبان انگلیسی منظوم ترجمه می کند و منتشر می سازد. و دوّمی مثل بالدیك در ردّ آن کوشیده مقاله ای می نویسد.
ع ــــ ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

مشخّصات مراجع

۱- ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرّین کوب، تهران ۱۳۴۹ش
۲- از سعدی تا جامی، تألیف ادوارد براؤن، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ دوّم تهران ۱۳۳۹ش
۳- "اشعة اللمعات" جامی، سوانح غزالی (گنجینهٔ عرفان)، بتصحیح حامد ربّانی، تهران
٤- "اشعة اللمعات" مولانا جامی، همراه رسالات دیگر، تهران سنگی ۱۳۵۲ هـ.ق.
۵- ایندو ایرانیکا (مجلّهٔ انگلیسی) انجمن ایران، کلکته جلد ۱۷ شماره ۳، ۱۹٦٤م
٦- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران، جلد سوّم، بخش اوّل ۱۳۵۱ش.
۷- ریاض العارفین، هدایت، بکوشش مهر علی گرگانی، چاپ محمودی، تهران ۱۳٤٤ش
۸- ستودیا ایرانیکا (مجلهٔ انگلیسی)، سال دوّم، شمارهٔ اوّل، پاریس ۱۹۷۳م
۹- فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی، تألیف ابن یوسف شیرازی و عبدالحسین حائری، تهران
۱۰- فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، نگارش محمد تقی دانش پژوه انتشارات دانشگاه تهران

۱۱- فهرست نسخه های خطّی فارسی، احمد منزوی، مؤسّسهٔ فرهنگی منطقه ای- تهران

۱۲- کلّیات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلّص به عراقی (شامل مقدمهٔ دیوان.. عشّاقنامه)، با دیباچه و تصحیح سعید نفیسی، از انتشارات کتابخانهٔ سنائی، تهران، چپ چهارم، ۱۳۳۸ش

۱۳- کلّیات عراقی، بفرمائش شیخ الٰهی بخش، لاهور

۱٤- کلّیات عراقی، چاپ نولکشور لکهنو، ۱۳۰۹ هـ .ق.

۱۵- اللمحات فی شرح اللمعات، شیخ یار علی شیرازی، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۵۹۳۱

۱٦- مثنوی عشّاقنامه شیخ فخرالدین عراقی مع شرح حال وی، بتصحیح آربری بمبئی ۱۳۵۷هـ .ق.

۱۷- مثنوی های حکیم سنائی، تصحیح و مقدمه از مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٤۸ ش

۱۸- مجلّهٔ روزگار نو، لندن، جلد یك شمارهٔ ۳، زمستان ۱۹٤۱م

۱۹- مشهد انوار، منظومه منسوب به عراقی، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۹۵

۲۰- میخانه، ملاّ عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، باهتمام گلچین معانی، تهران، ۱۳٤۰ش

* * * * * *

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بیّنات

حصۂ دوم

۱۔ سیرت انبیائے کرام، حضرت آدمؑ تا حضرت عیسیٰؑ
۲۔ قصص القرآن
۳۔ نظائر و بصائر

حسن و جمال و عشق کا طوفاں ہے بیّنات
تسکینِ قلب و رُشد کا ساماں ہے بیّنات
یہ الفت و محبت و وحدت کا درس ہے
آگہی و بصیرت و عرفاں ہے بیّنات

تالیف: عرفان رضوی

ناشر: رہبر پبلشرز - اردو بازار - کراچی
فون ۲۱۳۲۴۴ + ۲۱۳۶۲۰

سفرنامہ

کوہِ قاف کے اُس پار

(ازبکستان میں پندرہ دن)

از

سید علی اکبر رضوی

ناشر

جاودان

PATHWAYS OF MYSTIC JOURNEY AND AVENUES OF BEATITUDE

MINHAJ AL-SAIR WA MADARIJ AL-KHAIR

BY

HAZRAT ABU AL-HASAN ZAID FARUQI
MUJADDIDI DEHLAVI

Translated in to English By
Sardar Ali Ahmad Khan
MEMBER, SUNNI WRITERS' GUILD

Published By
SAHIBZADA MIAN JAMIL AHMAD SHARAQPURI
NAZIM
Darul Muballigheen Hazrat Mian Sahib
Sharaqpur Sharif, District Sheikhupura (Pakistan)

پرویز أذکائی
همدان - ایران

میرزا نصرت قوچانی طبیب
(ح ۱۲۵۳-ح۱۳۲۵هـ ق)

الف. احوال:

طبیب عارف و حکیم شاعر، دکتر علی نقی خراسانی حفظ الملك «نصرت قوچانی» حافظ الصّحهٔ تهرانی، که درمیان همگنان بکلّی ناشناخته و گمنام مانده، حال آن که نه تنها از حلقات اصلی واسط بین طبّ قدیم و طبّ جدید است، بل همانا از پیشگامان پزشکی نوین در ایران دوران معاصر بشمار تواند رفت. وی، چنان که خود گوید: «قوچانی الاصل و طهرانی المسکن» بود، نیاکانش پیشتر در معدن فیروزهٔ نیشابور متوطّن بوده اند، تا آن که رضا قلی خان ایلخانی کُرد زعفرانلو حکمران قوچان (۱۲۳۱-۱۲٤۹ق) ایشان را از آنجا به قوچان کوچانیده است. میرزا نصرت (علی نقی) حدود سال ۱۲۵۳ هـ ق در آن شهرزاده شد، خود وی در شرح صداع شقیقه گوید:

«بنده که مترجم این اوراقم (در ۱۳۱٦ق) مدّت ۵۵ سال است (از ۱۲٦۱=۵۵-۱۳۱٦) که دچار این قسم صداع می باشم، از سنّ ۸ سالگی(تولّد ۱۲۵۳=۸-۱۲٦۱) به خاطر دارم دردسرهایی که مرا دچار

می شد، و اسبابی که مایهٔ بروز او می شد...» [خمسهٔ ناصری،۲،ص۳۵۵].
آنگاه مقدّمات ادبی را در مدرسهٔ «عوضیّه» قوچان فرا گرفت، سپس به شهر مشهد رفت، چند سالی در آنجا علوم ریاضی و طبیعی، هیأت و حکمت آموخت. پس از آن به سبزوار رفت، و حکمت الهی را نزد حکیم نامدار حاجی ملاّ هادی سبزواری (م۱۲۸۹ق) تحصیل کرد، و ظاهراً به سال ۱۲۸۰ هـ ق، چنان که خود گوید در ۲۸ سالگی به تهران آمد، و در آنجا نیز علوم هیأت و نجوم و طبّ را در نزد استادان بیاموخت، و بساکه از همان سال (۱۲۸۰) در مدرسهٔ دارالفنون پذیرفته شد، «علوم جدید را از حساب و هندسه و هیأت و نجوم و طبیعی و تشریح (، جراحی) و طبّ و زبان فرانسه حاصل نمود.» [طرایق الحقایق، ج۳، ص٦٦٨].

استادان وی در پزشکی نوین (فرنگی)، یکی دکتر طولوزان فرانسوی (۱۸۲۰-۱۸۹۷م)-طبیب مخصوص ناصرالدین شاه قاجار، دوّم میرزا رضای دکتر علی آبادی (متوفّای ۱۲۹٤ق) و دیگر حکیم شلیمر فلمنکی/هلندی (م.۱۸۸۰م/۱۲۹۷ق) بودند. فراغت وی از تحصیل در مدرسهٔ دارالفنون، علی الظّاهر به سال ۱۲۸٦ق بود، که هم پس از آن در محکمهٔ طبّی آنجا اشتغال می داشت، تا آن که در سال ۱۲۹۰ق «مریضخانهٔ دولتی» به ریاست دکتر میرزا علی اکبر خان نفیسی ناظم الاطبّاء (م۱۳٤۲ق/۱۳۰۳ش) دایر شد، و میرزا نصرت قوچانی به طبابت در آن مریضخانه منصوب گردید.

خود وی در تضاعیف کتابهایش گفته: «کمترین در عهد جوانی ترک وطن مألوف نموده، و دراین خطّهٔ مینونشان [تهران] مسکن گرفتم،

به بینوایی ساختم، و با بی برگی بسر بردم، مدّت سی سال در این مدرسه خالی از وسوسه [دارالفنون] تحصیل نمودم، دیدم آنچه دیدم، و شنیدم آنچه شنیدم، در این مدّت هر معلّمی در هر علمی که وارد این دارالحکم گردید، بنده اوّل تلامذهٔ او بودم، به قدر قوّه چیزی از او فهمیدم، تمام را ضبط و ثبت نمودم...» [خمسه ۲، ص٤]، و مکرّر کرده است که: مصنّف این اوراق اکنون (-١٣١٤/١٣١٥ق) مدّت ٢٤/٢٥ سال در مریضخانهٔ مبارکهٔ دولتی و مطبّ مدرسهٔ دارالفنون از روی بصیرت همه روزه مشغول معالجهٔ پنجاه نفر مریض است. در این مدّت، قریب پانصد هزار دفعه مریض دستور العمل داده است، و نه هزار طفل به دست خود آبله کوبیده است...[خمسه ۹، ص١١]... سوای آن که در سفر و در حضر، در چندین سال زندگی مشغول معالجهٔ طبّی و جراحی و کحّالی بوده ام/سنه ١٣٢٠ ق»[خمسه ۲، مقدّمه].

دکتر میرزا نصرت قوچانی علاوه از فنّ طبابت، در شعر و شاعری هم دستی داشته، گویان تذوّق یا طبع آزمایی در این رشته عادةً با مسلك عرفانی ملازم است، چنان که معصومعلی شاه شیرازی (نایب الصّدر) به تفصیل و تبجیل از این بابت یاد نموده، از جمله گوید که: «در اواخر سال ١٣٠٩ق، علی قلی خان مخبر الدّوله وزیر علوم بیرون دروازهٔ دولت (تهران) متّصل به باغ مخبرآباد، طرح عمارت و خانقاه به نام [پدر] نامه نگار [رحمتعلی شاه پدر معصومعلی شاه] بنا فرمود و به اتمام رسید. پس عارف سامی میرزا نصرت خان طبیب حبیب، که از پزشکان نامی و درست برآمدگان مدرسهٔ دارالفنون است، قصیده در وصف آنجا انشاء نموده، بعضی از

اشعارش این است:

به ساعتی خوش و روزی مبارك و دلشاد   مهندس فلکی طرح این حدیقه نهاد

هزار و سیصد و ده سال رفت از هجرت   کـه «رحمتیـه» شد از رحمت خداآباد

بـه دستیـاری فـخر دول وزیـر عـلـوم   کـزو کنند وزیـران همیشه استمداد

به پور حضرت رحمتعلی به رسم نیـاز   که خانقاه نمـایـد بـرای اهـل رشاد

کمینه «نصرت» بیدل ز روی خواهش طبع   به ساعتی بنمود این قصیده را انشاد»

[طرایق الحقایق، ج۳،ص ۵۹٤]

میرزا نصرت طبیب در امر طریقت از جملهٔ مریدان فقیر محمّد علی قوچانی (۱۲۵۵-۱۳۱٦ق) بود، چنان که باز نایب الصّدر یاد کرده است: «روز ۲٤ ربیع الاوّل ۱۳۱٦ در قلهك شمیران طهران بودم که تلگراف رسید، فقیر محمّد علی (خبوشانی) به رحمت ایزدی پیوسته، از خواصّ مریدان (او) یکی میرزا نصرت خان طبیب حافظ الصّحهٔ قوچانی است، که ترجمهٔ وی به عبارت منقول از خطّ آنجناب به عین آورده می شود... (الخ). این غزل که در مدح فقیر محمّد علی است از دیوان او آورده شد:

هر که چون تو پای تا سر، فانی فی الله نیست

از بـقـای جـاودانـی هیـچـگـه آگـاه نیست

نصرتا تا دست داری پا مکش از کوی دوست

عمـر اگر کوته بود، دست طلب کوتاه نیست»

[همان، ص ٦٦۸ و ٦٦۹].

کتاب گرانمایهٔ «طرایق الحقایق» تألیف نایب الصدر معصوم علیشاه شیرازی نعمة اللّهی (۱۲۷۰-۱۳٤٤هـ ق) که خود یك دائرة المعارف سلاسل صوفیه و مسالك عرفانیه است، و نخست بار بین سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹ ق (در سه مجلّد پس از تألیف) بطبع رسیده، حسن ختام را اشعار طبیب قوچانی با همان تخلّص «نصرت» به نقل آورده، چنان که گوید: «مقرّب سبحانی میرزا نصرت خبوشانی قصیده در توصیف این تألیف به رشتهٔ نظم آورده، بعضی از آن است:

مطلع انوار حقّ شد روشن از شمس وجود　　پرتوش سر تا سر آفاق را یکجا گرفت

پابر اورنگ پدر بنهاد معصومعلی　　منّت ایزد را که آخر حقّ به مرکز جا گرفت»

[ص ۷٥.]

میرزا نصرت، سفری به مازندران نموده (سال ۱۳۱٥ق) که در ذیل آثار او یاد خواهد شد، امّا معصومعلی شاه می گوید که «چون سال عمرش به ٦۳ رسید (=ح۱۳۱٦هـ ق) مأمور قوچان و حافظ الصحّه وطن مألوفش گردید.» [ص ٦٦۸].به هر تقدیر، آخرین تاریخی که در حیات وی یاد شده (-یعنی آنچه بنده دیده ام): اتحاف نسختی از کتاب «حفظ صحّت ناصری» خودش به فرزندش دکتر سرهنگ عزیز اللّه خان نصرت، در پایان نسخه بدین عبارت است: «یادگار برای نور چشمی میرزا عزیز اللّه خان نوشته شد، یوم دو شنبه غرّه شهر رمضان المبارك سنه ۱۳۲۳.» [ص ۹۰] بساکه دکتر نصرت قوچانی پس از این تاریخ بیش نمانده، شاید که پس از هفتاد سال شمسی، حدود ۱۳۲٥ قمری در گذشته باشد. بیماری مدّة العمر این طبیب،

چنان که پیشتر گذشت، صداع شقیقه (=میگرن) بود، که از هشت سالگی بدان ابتلا داشته، و برای رفع آن از اواسط عمر تریاك می کشیده، و در آواخر مرفین تزریق می کرده است. [خمسه ۲، ص ۳۵٦].

از بازماندگان میرزا نصرت قوچانی، چنان که از اتّحاف نسخه ای از کتاب «حفظ الصحّه» به فرزندش، و از اشارهٔ استاد دکتر نجم آبادی بر می آید، سرهنگ دکتر عزیز الله خان نصرت (م-ح ۱۳۳۵ش ؟)-طبیب سابق بهداری ارتش و شهرداری که مطبّ وی در کوچهٔ غربی بیمارستان ابن سینای تهران بوده [امیر کبیر و دارالفنون، ص ۲۱٤ و ۲۱۷]، ظاهراً دکتر «عزّت نصرت»- فرزند همین سرهنگ عزیز الله خان باشد که برخی از کتابهای طبّی و دستنوشته های جدّش در جزو نسخه های خطّی پزشکی دانشگاه بوعلی سینای همدان هست.

ب. آثار.

آنچه معصومعلی شاه یاد کرده که «چندین کتاب تألیف و ترجمه نموده، منجمله عبارت است از : (۱)- خمسهٔ ناصری که پنج مقالهٔ طبّ است، (۲)- تشریح فوائد الاعضاء، (۳)- امراض و علاج، (٤)- جرّاحی و کحّالی، (٥)- ادویه، (٦)- آفاق و انفس که رسم آن از اسم پیداست، (۷)- حافظ الصحّه ناصری که علاوه بر حفظ بلدان و انواع و اشخاص از اغلب علوم در آن بیان می شود، (۸)- شاهنامهٔ ناصری که از اختراعات صناعت عهد این پادشاه به بحر تقارب گفتگو می کند، (۹)- راحت بعد از رنج که در مقابل «فرج بعد از شدّت» نوشته، (۱۰)- دیوان قصاید و

غزلیات که به سبک عرفا بیان می نماید، و چندین رساله در (۱۱)- حفظ نفوس و (۱۲)- آبله کوبی، و غیره نوشته است.» [طرایق ۳، ص ٦٦٨-٦٦٩].

امّا آنچه اینجانب از آثار میرزا نصرت طبیب قوچانی دیده ام که تماماً به صورت خطّی، و اغلب آنچه در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بوعلی سینای همدان محفوظ است، دستنوشتهٔ خود او باشد، فهرست وار برحسب ترتیب تاریخی یاد خواهم کرد؛ شرح توصیفی و مبسوط دربارهٔ هریك از آنها تحت شماره های ثبت (در فهرست توصیفی نسخه های خطّی کتابخانه) خواهد آمد.

۱- دواسازی (ش ۲۹٤):

کتاب های دوّم و سوّم و چهارم، که انجام های هریك از این قرار است: (۱)- تمام شد کتاب دوّم دواسازی به دست کمترین بنده درگاه نصرت خراسانیْ به تاریخ سیتم شهر رجب ۱۲۸٦ در مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون در ایّام امتحان دولتی، در عین اغتشاش حواس و پریشانی خیال [ص ۱۳۵]. (۲)- تمام شد جلد سیّم دواسازی در مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون به تاریخ ۲۵ محرّم ۱۲۸۸ (ص ۳۸۵).(۳)- تمام شد جلد چهارم کتاب دواسازی در مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون به دست کمترین نصرت طبیب، ۱۹ صفر ۱۲۸۸ (با سجع مهر نصرت) و در حاشیه افزوده: «احکم الحکماء و افضل الفضلاء عالیجاه استادی آقای آقا میرزا کاظم حکیم طبیعی» [ص ٤۱۱].

۲- پاتولوژی (ش٢٥٤):

آغاز: جلد اوّل کتاب پات اولوژی که علم به امراض است، انجام: فصل چهارم در اورام.. دوران دم، حرّره کمترین نصرت خراسانی، شعبان ۱۲۸٦

با سجع مهر نصرت) [ص ٤٢١].

۳- تشریح (ش ٢٤١):

انجام: تمام شد علی الحساب تشریح نه قسم عصب [تقدیر] عالیجاه مقرّب الخاقان استاد نا الاعظم دکتر طولذان فرانسوی، به دست کمترین نصرت خراسانی در مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون در شب پنجشنبه ١٤ ذیقعده ١٢٨٦ [ص٢٨٧]- فصل در بیان اعصاب ربطی، انجام: والسّلام، به تاریخ چهار شنبه ٥ محرّم ١٢٩٣ (نصرت) [ص ٣٣٤].

٤- جلاء العیون (ش ٢٩٥):

آغاز: امّا بعد، چون عالیجاه حکیم بولاك نمسوی که معلّم نخستین طبّ و جراحی در مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون بوده، و علوم طبّیه و جراحیّ فرنگی را به زحمت تمام در ایران منتشر گردانیده...(الخ)، انجام: این بو تفصیلی از علم کحّالی طبّی که از برکت خداوند بر بندگان او مفید افتد، تما شد این رسالهٔ کحّالی در خدمت ذی رفعت مقرّب الخاقان استادی حکیم شلیمه فلمنکی، عصر یوم جمعهٔ ٢٩ شهر رمضان، به دست کمترین نصرت طبیبه خراسانی، سنه ١٢٨٧ (سجع مهر) [ص١٣٩].

٥- رسالهٔ شیمی:

که نسخهٔ خطّی آن مورخ ١٢٩٢ق) در کتابخانهٔ عبدالحمید مولو مشهد (ش١/٥١٥) موجود است [فهرست منزوی، ٤٢٩/١].

٦- پاتولوژی (ش ٢٩١):

جلد دوّم، در اورام آلات دوارش دم... (الخ)، انجام: تمام شد در شد

سه شنبه ۱٦ ربیع ۱/۱۲۹۳ق، به دست کمترین نصرت طبیب قوچانی، امید که به دست نا اهل گرفتار نشود [ص .٤۳].

۷- پاتولوژی (ش ۲۹۲):

کتاب دوّم، مسمی به تغییرات دم ....، انجام: تمام شد نوع دویم امراض فی دوّم ربیع ۱/۱۲۹٤ [ص ۲۸]، کتاب سوّم، آغاز: بسمله، الکتاب الثالث من کتب العشره من کتاب العلل و الامراض فی الاورام..، انجام: تمّ الکتاب الثالث... فی یوم الاربعاء /.۱ صفر ۱۲۹۵/و یتلوه کتاب الرابع فی نزف الدم [ص۹.۳]، کتاب چهارم... (پایان ناتمام) [ص ۱۱۵ جزو]، کتاب پنجم، در تغییر ترشّحات غیر طبیعی... (پایان ناتمام) [ص ۱۳۵ جزو].

۸- پاتولوژی (ش۲۹۳):

کتاب ششم در سموم..، انجام: در جراحت سادهٔ معده، دکتر رضا [علی آبادی] مرحوم شد، کتاب ناقص ماند/ ۱۲۹٤/نصرت طبیب (با سجع مهر)-جمع آوری جزو های این کتاب و اتمام... آن در شب چهار شنبه ۵ ذیقعده ۱۲۹٦، قریب ۹ سال مرحوم دکترتارا در [؟ اسم را محو کرده اند] این کتاب معطّل کرد، آخر هم به انجام نرسید [ص ٥١٦].

۹- حفظ صحّت ناصری (ش۱۹۳):

آغاز: بسمله، حمدله، امّا بعد، مدّتی بود که بندهٔ جهانی نصرت قوچانی در خیال آن بود که در این اواخر عمر تحفه از خود یادگار به روزگار گذارد.. (الخ)، انجام: العبد نصرت طبیب قوچانی، شب جمعة اج۱/ ۷.۱۳ق،

فارغ گردید از تصنیف این نسخهٔ شریفه موسوم به حفظ الصّحهٔ ناصری، که این نسخه را در روز دو شنبه غرّه رمضان ۱۳۲۳ق، به فرزندش میرزا عزیز الله خان یادگاری داده است [ص. ۹]. نسختی دیگر از این کتاب، که بایستی نسخهٔ اصل بوده باشد، در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (ش ۲۱٦۸) هست که در آغاز آن، تقریظی به مهر «نیّر الملك» (جعفر قلیخان پسر رضا قلی خان هدایت)- وزیر علوم نوشته شده، و در پایان کتاب، مؤلف شرحی از وضع مدرسهٔ دارالفنون (ص ٦۷۹)، فهرستی از پزشکان زمان خود (ص٦۸۲)، فهرستی از بیماری های سالیانه تهران (ص ٦۸٦) نوشته، و هم خواسته است که فهرستی از کتاب های ترجمه شده طیّ مدّت چهل سال تأسیس دارالفنون [۱۳۰۸=٤۰+۱۲٦۸] ولی مطلب ناتمام مانده است (ص٦۸۷). مؤلف تصریح می کند که کتاب (حافظ الصّحه) را از زبان فرانسه ترجمه کرده، و پس از فهرست مطالب، قصیده ای در مدح ناصرالدین شاه و وزیر اعظم امین السلطان گفته، که در آن «نصرت» تخلّص کرده است [فهرست مجلس، ج٦، ص۱۳۵-۱۳٦].

. ۱- خمسهٔ ناصری:

(الف. ش ۱۱۷) که نسخهٔ مسوّدهٔ کتاب و به خطّ مؤلف است، آن را به نام ناصرالدین شاه قاجار (کشتهٔ ۱۷ ذیقعده ۱۳۱۳ق) نوشته، که ابتدای تألیف آن دست کم بایستی هم در سال ۱۳۱۳ق باشد، و اختتام آن در زمان مظفّرالدین شاه قاجار، در رمضان ۱۳۱۵ق بوده است. مؤلف یاد داشتی در برگ اوّل نسخهٔ مسوّدهٔ نوشته، و طیّ آن اظهار نموده است که: «در این

مجلّد پنج رساله است که تعلّق به مطبّ دارد، و طبیب را لازم است که این پنج رساله (= خمسه) را بداند، زیراکه موضوع بدن انسان، و عبارتند از: (۱)- علم تشکیل انساج، (۲)- علم انساج و آلات، (۳)- علم آلات و اعضاء، (٤)- علم امراض و طبابت، (٥)- علم ادویه یا قرابادین، و افزوده است: «اگرچه مسوّده است، ولی اشخاص با اطلاع می توانند از روی آن به خطّ خوش، نسخه های خوب بردارند. این کتاب نتیجهٔ علوم پانصد ساله اهل فرنگستان است، و در واقع نتیجهٔ علم ششهزار ساله طبابت است. این کتاب، نسخ تمام کتب قدیم را که از عهد بقراط و جالینوس و شیخ الرئیس و محمّد زکریای رازی باقی مانده، نموده است. خواصّ قدر این نسخه را می دانند نه عوامّ، خاصّهٔ آنان که طبّ قدیم و طبّ جدید را خوانده و دانسته اند. نصرت، ۱۳۱۷(ق).

در این نسخه، و هم در نسخهٔ پاکنوشتهٔ آن (ب. ش ۱٥٦) رساله های پنجگانه (= خمسه) حسب عناوین آنها، چنان که ذکر شد، اصلاً متمایز نیستند، و فصل بین مقالات و ابواب مشخّص نباشد. نسخه پس از [فصل یازدهم] به عنوان «در مسمومین...، که خصوصیّت به پاتولوژی دارد» (ص٤۹۸)، بدین عبارت پایان می پذیرد: «تمام شد جلد سیّم کتاب پاتولوژی به واسطهٔ کمترین نصرت طبیب قوچانی الاصل و طهرانی المسکن که دو جلد پیشتر از او را در طهران ترجمه و انشاء کرده بودم، و بقیّه جلد سیّم را در اشرف (بار فروش) مازندران در کمال پریشانی و اغتشاش حواس و تنهایی به اتمام رسانیدم، اگر زندگانی باشد، نسخه هم از معرفت ادویه و طریقهٔ

استعمالات آن ترجمه نمایم، آن وقت کتابی می شود کامل، یعنی دارای تمام ملزومات طبیّه که عبارت است از: معرفت انساج آلات بدنیه، و تشریح تمام آنها، و عمل ذاتی هر یك از اعضاء، و امراض واقعه و حادثه در آنها، و ادویهٔ مستعمله در هر یك از آنها بطور استعلاج، به تاریخ یوم چهار شنبه دهم شهر رمضان المبارك سنه ۱۳۱۵، نصرت.» (ص۵۱٤). بدین سفروی به «اشرف» مازندران هم معصومعلی شاه شیرازی چنین اشاره نموده است که جناب آقا میرزا نصرت خان حکیم حافظ الصّحه بر حسب مأموریت به آن نقطه مدّتی است آمده اند، ...(و) قصیده در وصف عمارت (شاه صفی) گفته که بعضی از آن است:

به قصر شاه صفی بین و طاق و ایوانش　　که تا مدارج اوج سپهر رفته سرش

.....[طرایق، ۳/۶۵۶-۵۷].

البته پس از آن، رسالهٔ پنجم کتاب که همان «علم ادویه/قرابادین» باشد، در ۶۱ صفحه (جد اشمار) دیگر نوشته آمده است. ولی اطلاق «جلد سیّم کتاب پاتولوژی» که در نسخهٔ پاکنوشته «ترجمه از کتاب دکتر دیولافوا» ذکر نموده، و این که دو جلد آن را پیشتر در طهران ترجمه و انشاء کرده» حاکی از آن است که کتاب خمسهٔ ناصری تألیفی است نا مرتّب و غیرمبوّب از مقالات کتاب هایی که قبلاً از فرانسه به فارسی ترجمه کرده بوده است. آغاز: مقدمه- بر ارباب علوم و اصحاب صنایع پوشیده و پنهان نیست که علم و عمل و صنعت و هنر را اندازه نخواهد بود...، انجام: بوره ارمنی- این دوارا...در چند دفعه تکرار عمل شفا حاصل شود به شرطی که مرض

مزاجی ترکیب با آن نشده باشد (ص٦١٦). نستعلیق شکستهٔ مؤلف که پس از آن، فهرست مطالب کتاب را در ٤ برگ نوشته، آنگاه بخشی از یك گفتار در باب جمعیت شناسی-که ترجمه از فرانسه است (به تاریخ چهار شنبه ٤ شوال ١٣٠٨ق) در ٤ برگ دیگر با صفحه شمار (از ٤٥٦ تا ٤٦٠) که پیداست جزوی از مسوّدهٔ کتابی دیگر بوده، در پایان نسخه بدان الحاق نموده، صحافی شده است.

(ب. ش١٥٦)، همان نسخهٔ پاکنوشته از روی نسخهٔ مسودهٔ (الف. ش١١٧) است، که کتابت فقرهٔ دوّم آن (-تشریح مختصر) را در ٢٦ ع١/١٣١٤ بپایان برده [ص١٦٢] و در خاتمة الکتاب گوید: «بنده کمترین نصرت طبیب این کتاب را پس از سی و شش سال تجربهٔ علمی و عملی [از ١٢٨٠=٣٦-١٣١٦] برای اولاد خود نوشت...، به تاریخ دوّم شهر ذیحجّهٔ ١٣١٦ [ص ٦٧٠]. یاد داشت مقدّمه مؤلف در این نسخه، شامل ذکر اسامی استادان اوست (به تاریخ ١٣١٧ و اضافتی به تاریخ ١٣٢٠ق) که در فهرست توصیفی بشرح خواهد آمد.

* * * * * *

حکیم ابوالقاسم فردوسی

پرفسور دکتر انعام الحق کوثر
کویته - بلوچستان

شیوهٔ حمد گویی فردوسی

بدون تردید می توان گفت که حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی (۳۲۹-تا ٤۱۱ هـ ق) یکی از سربرآوردگان شعر گویان و حماسه سرایان جهان است. و بین حماسه سرایان ایران از همه برتری دارد. این سرخیل شعرا مثل شعلهٔ جوالهٔ زبان و ادبیات فارسی می باشد. دربارهٔ این شاعر ذی حشمت و شاهنامه او در متعدّد زبانهای مهم دنیا مطالب جالبی انتشار یافته است.

شمارهٔ اشعار شاهنامه شصت هزار بیت بود و این شماره در نسخه های گونا گون شاهنامه بواسطهٔ گذشتن زمان و کاستن یا افزودن مردمان کم و بیش شده. شاهنامهٔ فردوسی بزرگترین منظومهٔ حماسی و تاریخی ایران و در شمار عظیمترین و زیبا ترین آثار حماسی ملل عالم است. شاهنامهٔ فردوسی از حیث کمیت و هم از جهت کیفیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است بلکه یکی از شاهکارهای ادبی جهان است. شاهنامه در بادی نظر داستان های رزمی جنگ و کشتار و میدان کار زار ایرانست و ازین جهت ممکنست در خیال خوانندگان آید که شرح جنگاوری پهلوانان و دلیری قهرمانان منظور فردوسی است. ولی حقیقت آنست که معانی باریك و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی در ضمن داستانها هم بر جریدهٔ روزگار ثبت کرده. از آغاز تا انجام سخن یکدست و یکنواخت مانند حلقه های زنجیر پیوسته است.

نظامی عروضی چهار مقالهٔ خودش را در سال ۵۵۰ هجری به رشتهٔ تحریر در آورده. او نزدیکترین فرد با فردوسی بود. دربارهٔ زندگانی فردوسی نخستین بار می گوید: "من در هیچ جای دنیا و در هیچ زبانی، سخن به فصاحت فردوسی ندیده ام و الحق او هیچ باقی نگذاشت و برعکس همه که باید از آسمان کمك بگیرند، او سخن را از زمین بآسمان رسانید".

خداوند سخن و صاحب پنج گنج مثنوی فارسی نظامی گنجوی (ف۵۹۹ هـ ق) راجع به فردوسی می فرماید:

سخنگوی پیشینه دانای طوس　　که آراست روی سخن چون عروس

اوحدالدین انوری (ف ۵۸۳ هـ ق) که چیره دستی وتسلّط او در سخنوری شهرهٔ آفاق است، دربارهٔ فردوسی می گوید:

آفرین بر روان فردوسی　　آن همایون نژاد فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد　　او خداوند بود، ما بنده

افصح المتکلّمین و از پیامبران سخن سنج دنیا شیخ سعدی شیرازی (ف۶۹۱ هـ ق) دربارهٔ استاد طوس می فرماید:

چه خوش گفت فردوسی پاك زاد　　که رحمت بر آن تربت پاك باد
"میازار موری که دانه کش است　　که جان دارد و جان شیرین خوش است"

پیش از آغاز داستان اصلی شاهنامه سخنانیکه سخنور بی عدیل ما می گوید آن محتویست: حمد خداوند متعال، ستایش پیغمبر(ص) و یارانش، گفتار اندر ستایش خرد، گفتار در آفرینش جهان و مردم، گفتار در آفرینش آفتاب و ماه - این کلام فردوسی از حیث لفظ و از جهت معنی بس

نغز و لطیف است. شیوهٔ حمد گویی فردوسی خوانندگان محترم را از بس مسحور می کند. بلاغت و مهارت و جزالت و انسجام و ابداع از شعر فردوسی پدید می آید. تصوّرات حکیمانه و اندیشه های بلند فردوسی را دربارهٔ باریتعالی باندازهٔ فهم خویش در معرضِ مطالعهٔ دانش پژوهان و دوستان فردوسی قرار می دهیم.

الآن نمونه های از اشعار حمدیهٔ فردوسی را پیش می کنیم. ابتداً اشعاری حمدیه از آغاز شاهنامه نقل می شود:

بنام خداوند جان و خرد — کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوندجای — خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیهان و گردان سپهر — فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است — نگارندهٔ بر شده گوهر است
به بینندگان آفریننده را — نبینی مرنجان دو بیننده را
نیابد بدو نیز، اندیشه راه — که او برتر از نام و از جایگاه
توا نابود هر که دانا بود — ز دانش دل پیر برنابود
از این پرده برتر سخن گاه نیست — به هستیش اندیشه را راه نیست

شاعر نابغه و عظیم ایران استاد طوس در جایهای دیگر می گوید: اشاره به دقیقی و کار اوست:

خدایا ببخشا گناه ورا — بیفزای در حشر جاه ورا

در ابتدای نامهٔ منرچهر به فریدون:

سپاس از جهاندار فریاد رس — نگیرد سخن جز از او دست کس
که او رهنمایست و هم دلگشای — که جاوید باشد همیشه بپای

۴

از نامه ای که زال به پدرش سام نریمان تحریر کرده:

بخط از نخست آفرین گسترید   بدان داد گر کو زمین آفرید
خداوند هست و خداوند نیست   همه بندگانیم و ایزد یکیست

در آغاز داستان سیاوش گیر می آید:

خداوند دارندهٔ هست و نیست   همه چیز جفتست و ایزد یکیست

در نامه ای که کیخسرو به فریبرز کاوس شاه ارسال کرده:

جهان و مکان و زمان آفرید   پی مور و کوه گران آفرید
ز رخشنده خورشید تاتیر خاك   همه داد بینم ز یزدان پاك

در گفتار اندر آفرینش عالم می فرماید:

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید   بدان تا توانائی آرد پدید
گر از چیز چیز آفریدی خدای   ازل تا ابد مایه بودی بجای
توانا بود هر چه از مایه خاست   خدائی جدا کد خدائی جداست

در نوشتن نامه از منوچهر به فریدون می گوید:

نخست از جهان آفرین کرد یاد   خداوند خوبی و پاکی و داد
سپاس از جهاندار فریاد رس   نگیرد بسختی جز او دست کس

در بیان مشورت زال زر از موبدان راجع به ازدواج به رودابه بکمال زیرکی عجائبات خلقت خداوندی را هویدا می کند:

بدویست گیهان خرم بپای   همو داد گستر بهر دو سرای
بدانگه که لوح و قلم آفرید   که از یك فزونی نیاید پدید

در گفتگوی سام با پسرش زال و نوشتن نامه از طرف سام به منوچهر می گوید:

سر نامه کرد آفرین خدای　　کجا هست و باشد همیشه بجای

از اوست نیك و بد و هست و نیست　　همه بندگانیم و ایزد یکیست

هر آن چیز کو ساخت اندر جوش　　بر آن است چرخ روان را روش

خداوند کیوان و خورشید و ماه　　و زو آفرین بر منوچهر شاه

خلاصهٔ مضامین سورهٔ اخلاص را چنین طور پیش می کند:

یکی نیست جز داور کردگار　　که او را نه انبازو نه جفت و یار

در شاهنامه دیگر اشعار بلیغ در حمد، موجود است. از آنها:

ترا ایزد این زور و مردی که داد　　برو بازو و چنگ و فرخ نژاد

بدان داد تا دست فریاد خواه　　بگیری بر آری ز تاریك چاه

سخن هیچ بهتر ز توحید نیست　　بنا گفتن و گفتن ایزد یکیست

جهان پُرشگفتست چون بنگری　　ندارد کسی آلت داوری

دوگیتی پدید آمد از "کاف و نون"　　"چرا" نه بفرمان او در نه "چون"

سپهری که بینی بدین سان روان　　بدانایی او بود ناتوان

هر آنکه کت آید به بد دسترس　　ز یزدان بترس و مکن بد بکس

همی خواهم از کردگار جهان　　که نیرو دهد آشکار و نهان
که با زیردستان مدا را کنیم　　ز خاك سیه مشك سارا کنیم

بدل کارهای گذشته مگیر　　که یزدان ز بنده است پوزش پذیر
هر آنکس که پوزش کند بر گناه　　تو بپذیر و کین گذشته مخواه

اینك نمونه های دیگری از شاهنامهٔ فردوسی متعلّق به توحید و دینداری:

بترس از جهاندار یزدان پاك　　خرد را مکن در دل اندرمغاك
بد و نیك هر دو ز یزدان شناس　　و زو دار تا زنده باشی سپاس
که پیروز گر در جهان ایزد است　　جهاندار اگر زونترسد بداست
کس از خواست یزدان کرانه نیافت　　ز کار زمانه بهانه نیافت
بدادار کن پشت و انده مدار　　گذر نیست از حکم پروردگار
به یزدان گرای و سخن زو فزای　　که اویست روزی ده و رهنمای
همی بگذرد چرخ و یزدان بپای　　به نیکی مرا و ترا رهنمای
توانا و دانا و داننده اوست　　خرد را و جان را نگارنده اوست

از اشعار استاد فردوسی که پیشتر ازین متذکر شده دربارهٔ ثناگویی خداوند متعال این مترشّح می شود:

اوّل: فردوسی داستانها و اساطیر ایران باستان را بحیطهٔ تحریر می آورد.
نخستین منت بزرگی که فردوسی بر ملّت ایران دارد. احیا و ابقای تاریخ ملّی

لیبلی است. در شاهنامه سه دورهٔ متمایز می توان تشخیص داد. (۱)- دورهٔ اساطیری (۲)- عهد پهلوانی (۳)- دوران تاریخی - مطالبی راجع به دورهٔ بعد از اسلام در ایران را اجمالاً می نویسد. باز هم در این داستانها و اساطیر ایران باستان هر موقعیکه حمد خدایتعالی را پیش می کند. مطلبی از توحید و یکتائی پروردگار را عرضه می کند.

دوّم: اگرچه آغاز شاهنامه از حمد خالق بی همتابه انداز بدیع و جاذب نظر شده ولی استاد فردوسی آن را کافی نمی شمرد. در ضمن داستانهای شگرف و متنوّع اشعار حمد می آورد. که به طبق موقعه و محل شایان تمجید و تحمید می باشد.

سوّم: اشعار حمدیهٔ فردوسی خیلی ساده و روشن و بسیار مؤثر که براستی بر دل می نشیند. دربارهٔ مظاهر فطرت و تخلیقات گوناگون خالق و عنایات بی پایانش و بخشایش های او حرف می زند. خوانندگان گرامی را به کیفیت مخلوق و قدرت جلیلهٔ خداوندگار آگاه می کند.

چهارم: فردوسی دلائل و براهین که برای توحید و یکتائی کردگار به صفحهٔ قرطاس رقم می کند. همانست که در قرآن حکیم و احادیث امام الانبیاء پیغمبر آخر الزمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلّم می آید.

پنجم: شعر گویان عربی و فارسی چه بیش از فردوسی و چه بعد او مضامین حمد و نعت را به انداز نغز و شیوا مورد توجّه ساخته اند. ولی سادگی و فصاحت و بلاغت که در اشعار فردوسی به نظر خوانندگان گرامی قدر متصادف می شود و واژه های سره (یعنی لُغت عربی کم بکار رفته) و

سبک سهل ممتنع در اشعار خود بکار می برد کمتر نصیب سخنگویان آمده است.

ششم: مسایل مهم متکّلمان و فلاسفه که در دیگر جایها متذکر نشده. درحین حمد باریتعالی می آرد. و در آن از اصطلاحات گران و ژولیده اجتناب می ورزد. این مسایل عبارتند از مرگ و حیات، کوشش، جبر و قدر، سرنوشت، بخت، اقبال و مثل آنها.

هفتم: از قلمهای بعضی مردمان دربارهٔ فردوسی سخنان بی تحقیق تراوش شده اند و او را حامی و پشتیبان عقاید و آراء شؤنه ایران باستان قرار داده اند. ولی این حمد موحدانهٔ فردوسی بر ایمان واثق و عقاید مؤمنانهٔ او دلیل محکم و مستحکم است. زیرا که در هر جا فکر اسلامی را پیش کرده. این امر بر صفحهٔ هستی ثبت شد که سرایندهٔ این کتاب عظیم (شاهنامه) کسی ست که ایمان و اعتقادی راسخ به وجود خدای توانا و یکتا دارد.

هشتم: در نظر فردوسی "روح و عقل" انسانی وقعت زیاد دارد. و این هر دو را بزرگترین اعجاز خداوند متعال می شمارد. در قرآن حکیم فرمان باری تعالی است "بگو روح یك امر پروردگار من است" امام الانبیاء حضور پاك سرور کائنات صلّی اللّٰه علیه وسلّم راجع به عقل انسانی فرموده "بنائی دین ما عقل" در جای دیگر می آید "اوّلین مخلوق خداوند عقل است" فردوسی هم در حمد زیاد تر "جان و خرد" را ذکر کرده است. او می گوید:

خرد افسر شهر یاران بوَد　　خرد زیور نامداران بوَد

خرد زندهٔ جاودانی شناس　　خرد مایهٔ زندگانی شناس

خرد رهنمای و خرد دلگشای   خرد دست گیرد بهر دو سرای

از و شادمانی و زو مردمیست   ازویت فزونی و زویت کمیست

فردوسی خوانندگان محترم را آگاه می کند که پس از مقام ایمان جایگاه خرد است. مرد باید در این جهان کسب آزمایش و خرد کند و صاحب نظر باشد تا بحقایق پی برد.

نهم: استاد فردوسی مطالبی را بغیر از هیچ ابهام و ژولیدگی بیان می کند. از خصایص فردوسی پاکی زبان و وقار و عفّت بیان لسان اوست. کلامش از زبان، از حیث معانی هم ارزشی بس بزرگ دارد.

* * * * * *
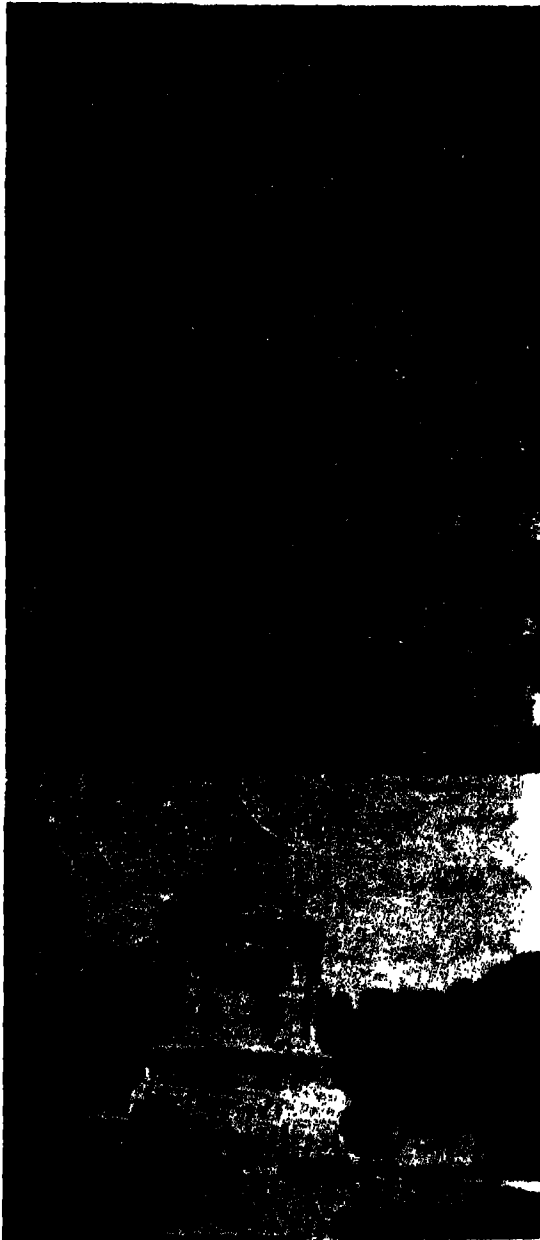
عکس آرامگاه فردوسی

دکتر ظهورالدین احمد
دانشگاه پنجاب - لاهور

یکی از شعرای کمنام ایرانی
صامت اصفهانی

اطلاعات دربارهٔ احوال زندگی او در دسترس نیست. شاعر معاصر او علی حزین در تذکرة المعاصرین مؤلفهٔ ۱۱۶۵هـ می نویسد:

"فقیر در سه نوبت او را در خدمت واله علامه طاب ثراه دیده بودم... اکنون زیاده از پنجاه سال گذشته که رحلت نموده"(۱)

قدرت الله گوپاموی به اطلاع می رساند که:

"بادیه پیمای سخندانی حاجی صادق صامت اصفهانی که مرد باسلیقه صاحب طبقه خوش بود، به تقریب تجارت به هند آمده بود و اواخر مایهٔ حادی عشر در گذشت"..(۲)

محمد صدیق خان در شمع انجمن و سرخوش در کلمات الشعراء فقط این قدر اضافه می کنند.

"صامت در عهد عالمگیر بادشاه به هند آمد"(۳)

خوشبختانه دیوان صامت نوشته در یازدهم شوال، روز یکشنبه، سال ۱۱۳۱هـ، در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، مجموعهٔ شیرانی، شماره ۱۸۲ . موجود می باشد. ولی این تنها شامل غزلیات است و در سراسر اشعارش هیچ جا اشارتی به ممدوحی یا شاعری نیست که بدست آوردن معلومات

بیشتری دربارهٔ زندگی او به ما کمک کند.

علاوه بر این تذکره ها که در بالا نام بردیم، هیچ جا در تذکرة یا تاریخ قدیم و جدید ذکر صامت یافت نشده است. همین مؤلفان تذکره ها، هرچه دربارهٔ شعر او نوشته اند، ازین قرار است:

علی حزین: طبع بلند و فکر رسا داشت. شعرش یکدست و کلامش را نشست دیگر است. (٤)

سرخوش: دیوانی مختصر موافق فکر خود دارد. (٥)

محمد صدیق حسن: شاعری خوش فکر. (٦)

قدرت الله : صاحب طبع خوش. (٧)

شاعری بنام دل محمد و به تخلص دلشاد پسروری روی صفحهٔ اوّل دیوان به قلم خود در سال ١١٦٥هـ دربارهٔ دیوان صامت رای خود را در قطعهٔ زیر ارائه داده است:

چه دیوانی است رنگین نسخهٔ فکر بلند　　نوخط اهل نظر مجموعهٔ معنی بنام

دیدم در دست دلشاد و پرسیدم که چیست　　نام او گفتا کتاب صامت معجز کلام

این قدر معلوم است که صامت به عنوان تجارت به هند مسافرت کرد ولی اطلاع در دست نیست که در هند کجا اقامت داشت و چه نوع بازرگانی کرده است. حدس می توان زد که با او خوش نگذشت دلش در فراق مولد و منشای خود یعنی اصفهان می سوزد و هرگز از یاد آن غافل نیست. احوال و اوضاع او که از اشعارش پیداست، درینجا می آریم.

سر نهادم عمرها در دامن صحرا بس است | یك دو روزی می نهم سر در کنار خویشتن
به قدر همت خود سفر می کنم صامت | اگرچه طایر فرصت پریده از دستم
ز گلزار وطن صامت به آیینی سفر کردم | که دارد لاله سان هر برگ داغی یادگار از من
مگر بطالع من زاده اند صامت را | چو از وطن که برآور به ناله هم سفر است
اگر در هند گردم خاك، خاك کربلا گردد | ز بس این آرزو برگرد دل بسیار می گردد
صد زنده رود گریه روان می کنم ز چشم | صامت کزین غزل به صفاهان نمی رسد
ارمغان سرمه فرستم به صفاهان از هند | بسکه صامت به تمنّای وطن می سوزم

صامت اگرچه در مسافرت و در دیار غیر دچار حوادث شده لیکن وی حوصله از دست نمی دهد و خلاف روزگار فریاد نمی کشد و از جست و جو دست نمی کشد.

ز سنگلاخ حادثه شیون نمی کنیم | خاموشیست شیوهٔ آب روان ما
صامت ز جست و جو منشین تا قلم بجاست | نتوان گذاشت دامن دست سراغ را

نظر شعر:

صامت درد دل دارد. از سوز جگر حرف می زند. با دل محبت آشنا دیگران را متأثر می کند. وی دربارهٔ نظر شعر خود به زبان قلم می گوید:

یا قوت گدازد جگر از غیرت کلکم | دارد قلمم از لب معشوق خبرها
هزار شکر که کلکم درین چمن صامت | به رنگ سرو ز باد تعلق آزاد است
راز من از خامه من می توان شنید | غیر از زبان دل که تواند بیان دل
آتش عشق قلم گشت چو شمع از قلمم | جگر خصم سخن را به سخن می سوزم

ولی چون او را از شاعری غیر از زبان چیزی بدست نیامد، می گوید که زندگی را درین شغل بیهوده تلف کردم:

بهار عمر به فکر سخن خزان کردم　　چو غنچه هایی کشیدم نَفَس زیان کردم

گشته ام راضی به شاعر بودن از صد هنر　　عمرها صیّادی آهوی لاغر کرده ام

نیست مطلب شاعری گمنام بودن شاهد است　　بهر خود سر کرده کلکم داستان خویش را

صامت هزار شکر که شعر جهان مطاع　　هرگز چو روزگار نیامد به کار ما

نظر عشق:

صامت محبت را یک قوّهٔ محکم خیال می کند. محبت در دل جان تازه می دهد. آتش عشق در سینه خموش نمی شود. از قوهٔ عشق می توان از جهان پرفریب نجات یافت.

به گریبان محبّت نرسد دست فنا　　آنچه بر قامت ما راست نیامد کفن است

آتش عشق شود در دل افسرده خموش　　این چراغ از دم ارباب وفا شعله کند

هوای عشق به مردن نمی رود از سر　　به هوش باش که شمشیر در کفن داری

ز فیض دل شده ام از محبت دو کون　　به زور عشق ازین دامگه برون جستم

غزلهای صامت طبق سنّت ادبی دارای مضامین عشقی نیز هست. شعرا احوال و اوضاع یا وارداتی را بیان می کردند که بین عاشق و معشوق رخ می دهد. نقّادان سخن آن را به عنوان اصطلاح "معامله بندی" یا "وقوع گوئی" می گویند. این چنین مضامین در شعر صامت دیده نشد. طبق معمول زمانه وی سراپای محبوب را نیز بیان نکرده. البتّه دربارهٔ طلب بوسه، آرزوی وصل و فراق محبوب و بی التفاتی وی حرف می زند و احساسات خود را با دلگرمی

بیان می کند. مثلاً:

خبر از حال ما نمی گیرد — از خدا بیخبر ، تماشاکن

بی تو اسباب پریشانی دل جمع بشد — غم جدا، ناله جدا، آه جدا می گردد

جدا از لعل او صامت ز احوالم چه می پرسی — پریشانم، پریشانم، پریشانم، پریشانم

احوال زمانه:

شاعر گاه گاهی دربارهٔ محیط خود که در آن زندگی کرده، خاطرات خود را رقم می کند. صامت نیز جابجا احوال و اوضاع مردم و کشور را بیان کرده. مثلاً:

هر که بیند آنچه من دیدم ز همراهان خویش — هم سفر گر خضر باشد راه تنها می رود

زین صوفیان که لاف کرامات می زنند — جز ریش و آستین و عصا و ردا که دید

بود فرمانروا شاهی درین کشور... — سپهر از پیشهٔ جور و ستم بیگانه می گردد

تصوّف:

مضامین تصوّف و اخلاق در دوره زندگانی صامت جزو کلام شعرا بوده. صامت مضامین تصوّف را بیان نکرده و نه مصطلحات تصوّف را ورزیده. ولی همچنانکه سالك طریقت برای قرب محبوب ترك علایق می کند و خود را از هوس مال و زر بیگانه می کند، به همین منوال صامت می گوید که هوشیار با دنیا دل نمی بندد. مثلاً:

شد طول امل سنگ ره صامت سالك — این رشته گره هست به بال و پرشوقم

چند لاف دهن برای سیم و زر اندوختن — بهر دنیا خون ترسا و مسلمان ریختن

کیش مانبود رسم بیستون کندن — کسی که کند دل از هرچه هست، فرهاد است

چو نفس گشت مسخّر فروغ جان گیرد — اگر به شیشه کنی دیو را، پریزاد است

مردِ آه و فغان:

صامت را می توان شاعر آه و فغان گفت. ناله و فغان را بسیار دوست دارد. گریه و اشك فشانی خود را به کثرت ذکر می کند. دو غزل با ردیف "از ناله آمده..." سروده و در اشعار خود حرف از آتش سینه، سوز جگر و زخم ناسور می زند که ناله را پرتأثیر می کند، مثلاً:

صامت آتش می زنم از نار در جان بهار — تابکی سوزم جگر از رشك داغ لاله ها

عالَم دلش پر است از آه فغان ما — افلاك يك جرس بُوَد از كاروان ما

ز سوز سینه اشکم در دل آتش وطن دارد — محبت خواند افسونی که مرغابی سمندر شد

ناله چیست؟ و چطور شاعر از آن دیگران را متأثر می کند، باید از خود شاعر بشنید:

دل بلبل به گداز آمده از نالهٔ ما — خار و گل بر سر ناز آمده از نالهٔ ما

کرده صیاد نفس صیدِ دلِ هم نفسان — کار سر پنجهٔ باز آمده از نالهٔ ما

باوجود این تأثیرها وی به حسرت می گوید که فریاد من اثر نکرده است و از آه و فغان خود ندامت می کشم:

شرمنده ام از کوتهیِ نالهٔ صامت — هر چند به معراج رسانید فغان را

صامت ز بسکه در دل مردم اثر نکرد — گردیده آه و نالهٔ ما شرمسار ما

يك اهل دل به چاره دردم کمر نبست — هر چند پیش گبر و مسلمان گریستم

روش و سبك شعر:

در ایران عموماً و در اصفهان مخصوصاً روشهای نوین در غزل وارد شد. مردم به افکار و خیالهای پوشیده و فرسوده غزلهای زمان گذشته

رغبت نداشتند. لازم شد که با افکار تازه و مضامین نوین و خیالهای بکر غزل را زنده بدارند و خون تازه ای در رگ آن روان کنند. بنا برین نهضتهای ادبی مثل تازه گویی، معنی آفرینی، خیال بندی، تجسیم و تمثیل رواج پیدا کرد.

دربارهٔ تازه گوئی غنی کشمیری چه خوب استدلال کرده:

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست
کم دهد رنگ ار کسی بندد حنای بسته را

صامت نیز در پی این روش رفته و با تشبیهات دلنشین مضامین تازه آورده. از معنی آفرین فکر دقیق خود را آشکار کرده. تجسیم و تمثیل را هم بکار برده شعر را دل افروز کرده است مثلاً:

تازه گوئی و معنی آفرینی:

ای به یادت عندلیبان گرم آه و ناله ها　　از فروغ عارضت روشن چراغ لاله ها

صامت ز آب خضر اگر تر کنیم لب　　بی رویش آب تیغ شود در گلوی ما

باریک بینی و پیچیدگی:

گرم سماع کرد هما را در آشیان　　از ناله شکست نی استخوان ما

هر ذره به سودای رخت آبله ساریست　　سامان حلب ریخته در راه گذرها

تجسیم:

آتش عشق شود در دل افسرده خموش　　این چراغ از دم ارباب وفا شعله کند

تمثیل:

کناره گیر ز اهل جهان و غیرت کن　　چو قطره خانه از دریا جدا کند گهر است

مبالغه:

فوارهٔ شراب شود خامه بر کفم　　هر جا حدیث مستی چشم تو سر بود

از مستی چشمی که هوا باده فروش است　　یك کس به در میکده هشیار نیاید

حواشی:

۱- تذکرة المعاصرین، علی حزین، نسخهٔ خطّی دانشگاه پنجاب،اشاره PFI۵ برگ ۵۳ ب

۲- تذکره نتایج الافکار، قدرت الله گو پاموی، ص ۱٤۲۱

۳- شمع انجمن، محمد صدیق خان، بهوپال، ۱۲۹۲ هـ یا
کلمات الشعراء سرخوش، لاهور، ۱۹٤۲، ص ٦۸

٤- تذکرة المعاصرین

۵- شمع انجمن و کلمات الشعراء

٦- ایضاً

۷- تذکره نتایج الافکار

* * * * *

دکتر خواجه حمید یزدانی
لاهور

نعت سرایی نظامی گنجوی

واژهٔ "نعت" به معنی مدح و وصف چیزی یا کسی گفتن است، ولی وقتی این کلمه را به عنوان اصطلاح بکار می برند معنیش فقط توصیف نبی مکرّم (صلی الله علیه و آلهٖ وسلّم) می باشد و دراین مقاله مقصود ما از این کلمه همان معنی اصطلاحی آن است.

نعت سرایی موضوع ادبی بسیار ظریفی است، اگر نعت سرایی احیاناً از مواردی دچار کوچکترین انحرافی بشود، دال بر گستاخی گوینده و عدم توجّه او به حقیقت موضوع می شود؛ از این جاست که گفته اند:

با خدا دیوانه باش و با محمد(ص) هوشیار

یا مثلاً این که:

هزار بار بشویم دهن بمشک و گلاب
هنوز نام تو(ص) گفتن کمال بی ادبی است(۱)

شعرای پیشین فارسی باین صنف از سخن کمتر توجه داشته اند و عمدهٔ توجّه آنان بیشتر به جانب شاهان و امیران معاصر بوده است، به عبارت دیگر آنان فرصتی پیدا نکرده اند که به این موضوع توجّه کنند، یعنی ایشان بیشتر متوّجه به امور دنیاوی بوده اند. فردوسی در شاهنامهٔ خود، که مثنوی است بزرگ مشتمل بر شصت هزار بیت، در موارد معدود به این

موضوع توجّه داشته، و مثلاً در این باب آورده است که:

بگفتار پیغمبرت(ص) راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی(۲)

قبل از بیت فوق، در سه بیت دیگر به خواننده اش خطاب کرده می گوید که: اگر تو نمی خواهی که نژند و مستمند باشی و اگر می خواهی که از بدها رها یابی باید که به گفتار پیغمبرت(ص) التفات کنی و دل از تیرگیهای حیات بدین طریق بشوی. نیز فردوسی در مجلّد چهارم شاهنامه دربارهٔ ولادت نبی مکرّم ابیاتی معدود آورده است که جنبهٔ نعت ندارد.

بر طبق اسناد مکتوبی که فعلاً در دست ماست، اوّل کسی که بدین صنعت توجّه نموده فخرالدین اسعد گرگانیست که در مثنوی "ویس و رامین" (گفتهٔ ٤٤٦/٥٤. ١) پس از حمد ثنای ایزدی به نعت سرور کونین(ص) پرداخته است. ازان ببعد این سنّت رواج مرتّب یافت، بدین صورت که شاعران مثنوی سرا، پس از حمد و ثنای باری تعالی، در مورد نعت هم به بیان احساسات و عواطف خود توجّه نموده اند، از آن جمله است نظامی گنجوی شاعر مشهور قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی)، که نه تنها این سنّت را حفظ کرد بلکه در آن تحوّلی هم بکار برد، یعنی بالاتر از فخرالدّین اسعد، که در مثنوی خود فقط یك نعت سرود، نظامی در بعضی از مثنویهای خود دو تا چهار نعت سرود و ضمن آن به "ذکر معراج" پرداخت. بعد از او این سنّت و روش بطوری رواج گرفت که شعرای بعدی در مثنویهای خود این معنی را به صورت کاملاً مجزّایی مراعات کردند.

بنا به گفتهٔ استاد ذبیح اللّه صفا "نظامی از شاعرانی است که بی شک

باید او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلّم این زبان دانست. وی از سخنگویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست به ایجاد یا تکمیل سبك و روش خاصی توفیق یابد".(۳) در ایجاد ترکیبات نو ملاحتی در سخن و لطافتی در بیان علویّ در معانی دارد.... مهارتی که نظامی در تنظیم و ترتیب منظومه های خود بکار برده است، باعث شد که بزودی آثار او مورد تقلید شاعران گیرد". شعرای بزرگی همانند امیر خسرو دهلوی، خواجو، جامی،هاتفی، قاسمی ، وحشی، مکتبی و فیضی و غیر آنها بعد ها تحت تأثیر سبك او قرار گرفته اند.

آنچه استاد صفا دربارهٔ منظومه سرائی عمومی نظامی گفته است، در مورد نعت سرائی وی هم صدق پیدا می کند. نظامی چون شیفته و علاقه مند ذات نبی مکرّم(ص) بوده است، آنچه گفته از دل گفته است و بر طبق ضرب المثل معروفی "از دل خیزد بر دل ریزد" شعر وی لاجرم بر دل نشیند و خواننده را تحت تأثیر خود قرار می دهد. این موضوع، چنانکه گفته شد، عواطف و احساسات و علاقهٔ صادقانه را می طلبد و البته که نعتهای نظامی شیفتگی و علاقه و دلبستگی ویرا بکمال آنچه باید و شاید نشان می دهد.

نظامی، نبی مکرّم(ص) را سرور انبیاء و خاتم المرسلین علیهم السّلام و امّیی گفته که فصیح زبان است. چون وی در نعتهای خود مطالب و مضامین تازه و بکر می آورد، لذا طبع خود را به گل تازه تشبیه می کند و خود را به عنوان بلبل خوشنوایی می نماید که در عشق آن ذات والاصفات بیتابانه نغمه سرائی می کند. نزد وی شب گیسوی پیغمبر(ص) گویا روز نجات است و

آتش عشق آن سراپا لطف و کرم آب حیات را می ماند. نظامی آرامگاه مبارك آن ذات گرامی را، از حیث مقام و مرتبه، برتر و افضل از جنّت قرار می دهد: آنجا که می گوید:

تختهٔ اوّل که قلم نقش بست   بر در محجو به احمد نشست
گوش جهان حلقه کش میم اوست   خود دو جهان حلقهٔ تسلیم اوست
امی گویا بزبان فصیح   از الف آدم و میم مسیح
نقطهٔ روشن تر پرکار کن   نکته پرکار ترین سخن
عصمیّان در حرمش پردگی   عصمت از او یافته پروردگی
خامشی او سخن دل فروز   دوستی او هنر عیب سوز
بر همه سرخیل و سرِ خیر بود   قطب گران سایه سبك سیر بود
شمسهٔ نُه مسند هفت اختران   ختم رسل خاتم پیغمبران(۵)

در نعت زیر دو ترکیب نادر ملاحظه می شود "مدنی برقع" و "مکّی نقاب". برقع حجاب مکملّیست که انسان در آن بطور کلّی پوشیده می شود، چون آنحضرت(ص) در مدینه مدفون هستند، نظامی باین ترکیب تازه و نادر این منظور را بروز داده است، همین طور ترکیب "مکّی نقاب" این وضع را می رساند که اقامت آنحضرت(ص) در مکّه مختصر یا کمتر از آن مدینه بود:

ای مدنی برقع و مکّی نقاب   سایه نشین چند بود آفتاب
منتظران را به لب آمد نفس   ای ز تو فریاد، به فریاد رس
سوی عجم ران منشین در عرب   زردهٔ روز اینك و شبدیز شب
خاك تو بوی بولایت سپرد   باد نفاق آمد و آن بوی برد
باز کش این مسند از آسودگان   غسل ده این منبر از آلودگان(٦)

نظامی در مخزن الاسرار چهارتا نعت سروده و در آنها ابعاد مختلف سیرت رسول اکرم(ص) را وصف نموده است. نعت اوّل "در حلم نبی علیه الصّلوة والسلام" است و با این بیت آغاز می شود که:

شمسهٔ نُه مسند هفت اختران　　ختم رسل خاتم پیغمبران

چنانکه قبلاً گفته شد، نظامی در نعت نیز همان استادی و مهارت هنری را از خود نشان می دهد و همان ضربی (Tempo) را برقرار می دارد که در مطالب اساسی مثنویهای او بنظر می رسد، به تعبیری دیگر لحن و روش و طرزی که نظامی در مثنویهای خود و در بیان داستان و ادای مقصود به کار می برد، درست همان طرز و روش و لحن را در سرودن نعت به کار برده است بعلاوه اخلاص و ارادت و عقیدتی که شاعر بآن ذات والاصفات داشته است. مثلاً مطالب مثنوی مزبور لحن پر طنطنه و طرز و روش و زبان خاصی را متقاضی است و می بینیم که نظامی در این موضوع واقعاً استادی به خرج داده، داد سخن داده و در تمام مثنوی این طرز و روش بکمال دقّت و ظرافت برقرار است؛ در این مورد وضع کلمات و ترکیبات مشکل و تشبیهات تازه و شگفته و گاه نادر، گیرائی مطالب را دو چندان کرده است و بر طبق نظر علامه شبلی، نظامی موجد لطافت و نزاکت خاصی در استعاره و تشبیه می باشد.(۷) در این نعت معروفی، نظامی با اشاره بدندان مبارك سرور اکرم(ص) چند چیز درپردهٔ تشبیه و استعاره سروده و توجیهات مختلفی آورده است، مثلاً اینکه نظامی لبهای نبی مکرم(ص) را بشکر تشبیه می کند و این که وقت خندیدن آنحضرت(ص) لبها بدین علّت نمی گشود تا

گوهرهای آنحضرت(ص) آبروی صدف را از بین نبرد؛ و این نمودار انتهای حلم نبی گرامی است:

خندهٔ خوش زان نزدی شکرش　　تا نبرد آب صدف گوهرش(۸)

همین طور در بیان حادثهٔ شهادت دندان مبارك آنحضرت(ص)، تشبیهات نادر و توجیهات جالب به کار برده است. می گوید که نبی اکرم(ص) دندان مبارك خود را بشکرانهٔ فتحی، بتمام میل و رغبت حضور خداوندی، بعنوان نذری پیشکش نمودند و آنحضرت(ص) این پیشکش را حقیر و ناچیز می شمردند؛ چونکه زبان آنحضرت(ص) خنجروار بود، خوب نبود که این خنجر دندانه داشته باشد:

از بن دندان سر دندان گرفت　　داد بشکرانه، کم آن گرفت

ز آرزوی داشته دندان گذاشت　　کز در جهان هیچ بدندان نداشت

در صف ناوردگه لشکرش　　دست عَلَم بود زبان خنجرش

خنجر او ساخته دندان نثار　　خوش نبود خنجر دندانه وار(۹)

نعت دوّم به عنوان "در تازه داشتن بعثت در جمهور طوائف" است و بیت نخستین آن از این قرار است:

ای تن تو(ص) پاك تر از جان پاك　　روح تو پروردهٔ روحی فداك

در این نعت، سیمای مبارك رسول اکرم(ص) را "صبح تاب" یعنی ظاهر کنندهٔ نور می گوید و بعد با خورشید موازنه کرده فضیلت و برتری آنحضرت(ص) را به این کلمات به اثبات می رساند که: خورشید پیش آن ذات گرامی مثل ذره ای هست. نظامی عدم سایه آن حضرت(ص) متذکر شده علّتش را این آورده است که آن حضرت نور ماه هستند، ولی با توجّه به دلیل

دیگری که در مصراع ثانی آورده است، چنان مستفاد می شود که نظامی گویا خودش این علّت را نادرست می داند، لذا اکنون قول خود را، دربارهٔ عدم سایه، به این دلیل به اثبات می رساند که آن حضرت(ص) خود سایهٔ نور ایزدی هستند، بدیهی است که سایه چون بنفس جز سایه چیزی نیست، چطور ممکن است که سایهٔ خود نیز سایه ای داشته باشد، و بدون تردید این علّت و دلیل محکمی است که نظامی در این مضمون ایجاد کرده است. در جایی وی آن حضرت(ص) را بکلمات "دو جهان" خطاب کرده و در دو سه بیت اشاره به معراج نموده است؛ و چون نبی مکرّم(ص) مدفون شده اند، نظامی آن حضرت را بگنج تشبیه کرده این نکته را متذکّر می شود که باید گنج در خاک سپرده شود:

خاك تو(ص) از باد سلیمان به است — روضه چگویم که ز رضوان به است
سایه نداری تو که نور مَهی — بلکه تو خود سایهٔ نور اللّهی
خاك ذلیلان شده گلشن بتو — چشم عزیزان شده روشن بتو
ای دو جهان زیر زمین از چه ای — گنج ته خاك نشین از چه ای
تا تو بخاك اندری ای گنج پاك — شرط بود گنج سپردن بخاك(۱.)

و در بیت آخرین این نعت بخدمت سرور کونین با این لحن التجا می جوید که:

خیز و شب منتظران روز کن — طبع نظامی طرب افروز کن

نظامی نعت دیگری داردتحت عنوان "مرتبت محمد(ص) بر پیغمبران علیهم الصّلوة" وی در بیت اوّل این قطعه موضوع آن را در پردهٔ تشبیه و استعاره بیان می کند. در این نعت چون او می خواهد فضیلت و برتری نبی مکرّم(ص) را بر پیغمبران دیگر نشان بدهد، آنحضرت(ص) را به گهر

تاج یعنی زیب و زینت تاج پیغمبران تشبیه می کند و پس ازان آنحضرت(ص) را به عنوان تاج بخش، بکلمات دیگر ، سرفراز کنندهٔ زمرهٔ آزادگان گفته موضوع را پیش می برد و بندگی و غلامی آن ذات عزیز را برای خود مایهٔ افتخار می داند و خاك پاك آن حضرت را برای چشمان خود در حکم سرمهٔ خیال می داند، و در جایی با اشاره به آیهٔ قرآنی(۱۱) این عالم را عبره شش روزه گفته اظهار می دارد که تمام کائنات در شکن یك موی مبارك آن حضرت گنجیده است:

ای گوهر تاج فرستادگان — تاج ده گوهر آزادگان
اوّل بیت ارچه بنام تویست — نام تو چون قافیه آخر نشست
نوح که لب تشنه بدان خوان رسید — چشمه غلط کرد بطوفان رسید
چون دل داؤد نفس تنگ داشت — در خور این زیر کم آهنگ داشت
مهر شد این نامه بعنوان رسید — ختم شد این خطبه بدوران رسید
خیز و برین چرخ مداری مکن — کونکند کار، تو(ص) کاری بکن
خطّ فلك خطّهٔ میدان تست — گوی زمین در خم چوگان تست
قبلهٔ نُه چرخ بکویت در است — عبرهٔ شش روزه بمویت در است
پست و شکر گشته غبار درت — پسته و خرما، صدف و گوهرت
تازه ترین صبح نجاتی مرا — خاك تو ام کاب حیاتی مرا
خاك تو خود روضهٔ جان منست — روضهٔ تو جان جهان منست
خاك تو(ص) در چشم نظامی کشم — غاشیه بر سفت غلامی کشم(۱۲)

در مثنوی لیلی و مجنون، نظامی بشیوه ای دور از تصنّع، از حمد بنعت التفات می کند و این التفات به صورت یك خواهش و آرزویست. شاعر از خدا می خواهد که وقتی که دست اجل دامن ویرا بگیرد، او را به همان قدمها که معلوم او (خدای) ست بروضهٔ تربت رسول(ص) برساند، در این صورت او با سر آن راه را خواهد پیمود. پس از این التفات نعت به این صورت آغاز می گردد که:

ای شاهسوار ملك هستی سلطان خرد ز چیره دستی

در این نعت نظامی راجع به عقل و خرد سخن رانده آن را بدون توجّه به ذات پاك رسول(ص) گرامی، بی وقع و اهمیّت قرار می دهد. این چنین مطلبی را دربارهٔ عقل، کمتر کسی از شاعران فارسی در نعت گنجانیده است. می گوید که هر عقلی که به آن ذات والاصفات توجّه نداشته باشد از شعور عاریست. عقل زلّه ربای خوان سرور اکرم(ص) است.

به هر حال در این نعت نظامی قدرت و انسجام کلام و صداقت احساس و عاطفهٔ وی کاملاً مشهود است:

ای ختم پیمبران مرسل حلوای پسین و ملح اوّل

هر کار که بی تو، خود پرستی شمشیر ادب خورد دو دستی

ای خاك تو توتیای بینش روشن بتو چشم آفرینش

شمعی که نه از تو نور گیرد از باد بروت خود بمیرد

ای صدر نشین هر دو عالم محراب زمین و آسمان هم

هر عقل که بی تو، عقل برده هر جان که نه زنده با تو، مرده

عقل ارچه خلیفهٔ شگرف است | بر لوح سخن تمام حرف است
هم مهر مؤیدی ندارد... | تا دین محمدی(ص) ندارد
سر جوش خلاصهٔ معانی | سرچشمهٔ آب زندگانی...
آن کیست که بر بساط هستی | با تو نکنند چو خاك، پستی
سرخیل تونی و جمله خیل اند | مقصود تونی همه طفیل اند(۱۳)

در مثنوی هفت پیکر فقط یك نعت است. در این نعت علاوه بر چند بیتی که حاوی نکته هایی از معجزات پیغمبر اکرم(ص) است، در صفت معراج هم چندین بیت آمده است. بیشتر مطالب این نعت همانست که در نعتهای دیگر سروده است، البته شیوه و طرز خاصی آنها را رنگ و رونق تازه ای بخشیده است، مثلاً با اشاره به تیغ و تاج می گوید که نبی اکرم(ص) پادشاه پیغمبران می باشند، مقصود وی از "تیغ"، شرع آن حضرت(ص) و مراد وی از "تاج"، معراج آن مکرم است. آن حضرت(ص) امیّی هستند ولی برای امّهات مایهٔ مباهات می باشند. خلق و آفرینش همهٔ عالم به طفیل آن ذات عزیز است یعنی مقصود خالق از خلق عالم ، وجود او(ص) است. نظامی ذات گرامی پیغمبر(ص) را به "اوّلین گل" تشبیه کرده است که حضرت آدم آن را فشرد.

در این نعت نظامی اخلاق حسنهٔ سرور کونین(ص) را نیز بروشهای مختلف یاد آور می شود و می گوید:

نقطهٔ خطِّ اوّلین پرکار | خاتمِ آفرینش آخر کار
نو برِ باغِ هفتِ چرخِ کهن | درّة التاجِ عقل و تاجِ سخن
شاهِ پیغمبران به تیغ و به تاج | تیغِ او(ص) شرع و تاج او(ص) معراج
همه هستی طفیل و او مقصود | او محمد(ص) رسالتش محمود
اوّلین گل که آدمش بفشرد | صافی او بود و دیگران همه دُرد
آنکه از فقر، فخر داشت، نه رنج | چه حدیث است فقر و چندین گنج
آن که زو گشت سایه روی سفید | چه سخن سایه و انگهی خورشید
هر که برخاست می فکندش پست | و انکه افتاد می گرفتش دست
تا نکو را هم او نکو می کرد | قهر بد گوهران هم او می کرد
تیغ ازین سو بقهر خونریزی | رفق ازان سو بمرهم آمیزی
مر همش دل نوازِ تنگدلان | آهنش بندهای سنگدلان
حلقه داران چرخِ کحلی پوش | در رهِ بندگیش حلقه بگوش(۱٤)

با توجّه به آنچه به اختصار ذکر شد، می توان گفت نظامی در نعت رسول اکرم(ص) را اسوهٔ کامل می داند که مقتدای عالم بشریت است. ستایش او از نبی اکرم(ص)، ستایش خرد است و عقل ورای و دین. نظامی در این گونه از بیان برسر آن است تا پدیدهٔ وصف و مدح را تحول بخشیده، نوعی انقلاب در مدح را به صورت نعت مطرح کند و بدین گونه جهت اندیشیدن شاعر و دیدگاه او را.

پاورقیها:

۱- این بیت بسیار معروف، بادنی تغیّر، مال خواجه همام الدین علاء تبریزی (م ۷۱٤هـ) است. مصراع دوّم از این قرار است:

هنوز نام تو(ص) گفتن مرا نمی شاید

ر.ش به مقالهٔ نگارنده: فارسی نعت (اردو) مشمولهٔ شمارهٔ خصوصی نقوش "رسول(ص) نمبر" ۱۹۸٤م، مجلّد ۱.

و امّا شاعر به خود فریفته ای مثل عرفی هم وقتی وارد این میدان می شود بلرزه می افتد، بنا بگفتهٔ وی نعت سرودن گویا بر دم تیغ راه رفتن است، چنانکه می گوید:

عرفی مشتاب این ره نعت است نه صحراست آهسته که ره بر دم تیغ است قدم را

(قصاید عرفی. مطبوعه مطبع نولکشور ص ٥)

۲- خلاصه شاهنامه به تصحیح آقای محمد علی فروغی ذکاء الملك. طهران ۱۳۱۳ش ، جزوه اوّل ص ۳

۳ ، ٤- تاریخ ادبیات در ایران. دکتر ذبیح الله صفا ، تهران، چاپ اوّل ۱۳۳٦ش مجلّد دوّم ص ۸.۷، ۸.۸

٥- مخزن الاسرار. نظامی گنجوی، مطبع نولکشور، لکهنؤ ص ۱۳

٦- همان کتاب، ص ۲۷

۷- شعر العجم (اردو) شبلی نعمانی، مجلّد ۲ ص ۲٤٤ (مطبوعه لاهور)

۸- همان کتاب ص ۲۲

۹- همان کتاب ص ۲۳

۱۰- همان کتاب ص ۲٤، ۲۵

۱۱- ان ربّکم اللّه الذی خلق السموات و الارض فی ستتّه ایّام. این آیهٔ قرآنی به ادنی تغیّر در هفت جا وارد شده است، ر.ش به الا عراف : آیة ٥٤، یونس: ۳، هود: ۷، الفرقان: ٥۹، السجدة: ٤، ق: ۳۸ و الحدید: آیة ٤

۱۲- مخزن الاسرار ص ۲۹-۳۳

۱۳- لیلی و مجنون، نظامی گنجوی، مطبع نولکشور لکهنؤ، ص ٤، ٥

۱٤- هفت پیکر، نظامی گنجوی، مطبع نولکشور لکهنؤ، ص ۳، ٤

* * * * *

عکس نظامی گنجوی

سیّد خضر نوشاهی
کتابخانۀ دانشگاه همدرد
بیت الحکمة - کراچی

محمد بن جلال شاهی رضوی
در آئینۀ کتاب خودش "روضاتِ شاهی"

در ماهنامۀ "معارف" اعظم گره (هند) بابت ماه مه ۱۹۹۳م یك مضمون از دکتر سیّد عارف نوشاهی در زبان اردو بعنوان «گیارهویں صدی هجری کا ایك گمنام مصنف، محمد بن جلال شاهی رضوی» [مصنفِ غیر معروف از سدۀ یازدهم هجری محمد بن جلال شاهی رضوی] چاپ شده است.

خوشبختانه که از همان نگارنده "محمد بن جلال شاهی رضوی" کتاب خطّی "روضاتِ شاهی" در کتابخانۀ دانشگاه همدرد " بیت الحکمة" نگاهداری می شود، و ازین کتاب احوال مؤلف باشرح خانواده اش معلوم می شود. چنانچه اینجانب برای استفادۀ اهل تحقیق درین جا به معرّفی آن کتاب و مصنّفِ او می پردازم.

نگارندۀ روضات شاهی:

نام کامل "محمد بن جلال شاهی رضوی" در دیباچۀ روضات شاهی چنین آمده است "محمّد جعفر بن سیّد جلال الدین محمد مقصود عالم شاهی رضوی"(۱).

در تذکرۀ علمای هند نام کاملش و احوالش بدینگونه آمده است:

"سیّد محمّد جعفر بدر عالم احمد آبادی گجراتی ابن سیّد جلال مقصود عالم قدس سرهما

در دوازدهم شعبان سال هزار و بست (بیست) و سه [۲۳ . ۲۱ ۱ھ/۱٦۱٤م] متولّد شده. ارادت و خلافت از پدر بزگوار خود دارند. در علوم ظاهر و باطن باکمال، خصوصاً در حدیث و تفسیر فائق الاقران بودند. از ایشان مصنفات کثیر یادگار اند، از انجمله روضات شاهی که مشتمل بر بست (بیست) و چهار مجلّد است. متضمّن احوال بزرگان و در حدیث و تفسیر وغیره. دیگر مصنّفات بسیار اند. نهم ذیحجه سال هزار و هشتاد و پنج هجری رحلت فرمود. در احمد آباد (گجرات، هند) پهلوی پدر خود مدفون اند". (۲)

احوال مختصر پدر و جدّ وی:

پدر: سیّد جلال الدین مقصود عالم احمد آبادی گجراتی ابن سیّد محمد مقبول عالم، شب شنبه پانزدهم ماه جمادی الثانی در سال ۳ . . ۱ھ (=وارث رسول) پا به عرصهٔ دنیا نهاد. در یازده سالگی قرآن مجید حفظ نموده به تحصیل علوم مشغول گشت و دورهٔ ابتدایی تحصیلش را پیش مولانا حسین سیستانی گذراند. و اتمامِ آن را نزد شیخ عبدالعزیز مرید و شاگرد پدر خود کرده و تحصیل علوم باطن خدمت پدر بزرگوار نمود. منصب شش هزاری و خدمت صدارت از حضور شاهجهان بادشاه داشت. با این همه در خلوت بریاضت و مجاهده می کوشید و تمام شب به بیداری و مناجات می پرداخت در ۸ ربیع الثانی ۵۹ . ۱ھ در لاهور رحلت فرمود و نعش وی را به احمد آباد برده در مقبرهٔ پدرش بخاك سپردند. (۳)

جدِ امجد: سیّد محمد مقبول عالم احمد آبادی گجراتی بن سیّد جلال الدین ابو محمد ماه عالم قدّس سرّهما از مشائخ و علمای گجرات دکن است. وی در

۱٤ رجب به سال ۹۸۹هـ متولّد شد. جامع کمالات صوری و معنوی، حاوی علوم ظاهری و باطنی بود. خرقهٔ خلافت سلسلهٔ مغربیه از پدر بزرگوار خود یافته بارشاد و هدایت عالم را منّور فرمود. تألیفات بسیار دارد. از انجمله "جمعات شاهی" مشتمل بر اوراد شبانه روزی مشهور است. [مؤلف روضات شاهی ازین کتاب خیلی استفاده کرده است و اقتباساتی ازان در کتاب خود آورده است.] در ۱۲ رجب ٤٥.۱هـ رحلت فرمود. مرقدش در احمد آباد گجرات است.(٤)

اولاد نگارندهٔ روضات شاهی:

پسر: در تذکرهٔ علمای هند شرح احوال پسرش چنین آمده است:

"سیّد محمد ابوالمجد محبوب عالم ابن سیّد جعفر بدر عالم احمد آبادی گجراتی در دوّم ربیع الاوّل سال ٤٧.۱ هجری متولّد شد. از بدو فطرت و اصل جبلّت جاذبه خدا طلبی و مادهٔ اکتساب علمی در سرداشت. از مشائخ و علمای صوفیه احمد آباد گجرات است. تصانیف کثیره دارد. از انجمله دو تفسیر، یکی فارسی بروایت اهل بیت و دوّم عربی بطور جلالین، و در حدیث زینة النکاة فی شرح المشکوٰة به بیان تمسّك هر مذهب یادگار وی اند علاوه تدریس و مطالعهٔ کتب علمیه بسی ریاضتها و عبادتها می کرد. در نوزدهم جمادی الاخری سال هزار و یکصد و یازده [۱۱۱۱هـ] هجری رحلت فرموده در احمد آباد مدفون گشت.(٥)

نوه: سیّد جلال الدین حمید عالم بن سیّد محمّد ابوالمجد محبوب عالم احمد آبادی گجراتی، در دوّم جمادی الاوّل سال ٦۲.۱هـ ولادت یافت.

علم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار خود آموخته بمرتبهٔ کمال رسید. رسالهٔ "مرآت الرؤیا" در تعبیر خواب و رسالهٔ "مفتاح الحاجات" در اعمال و اشغال از وی یادگار مانده است. در شب بیستم ذی الحجه سال ۱۱۱٤هجری جهان فانی را بدرود کرد و در احمد آباد گجرات برآسود.(٦)

زنجیره سیّد محمّد جعفر:

قبل از آغاز نسخهٔ روضات شاهی دو صفحه مشتمل بر زنجیرهٔ سیّد محمّد جعفر است، که خودش تحریر کرده است بطریق عجیب. اوّل نام خدای تعالی از اسماء الحسنی نوشته و در سطر دوّم نام سورهٔ قرآن و نام یك تفسیر (بطور سند) آورده است. و سپس در سطر سوّم نام بزرگ خویش می نویسد.

سلسلهٔ روایت حدیث:

سیّد محمد جعفر پدر عالم شاهی رضوی یکی از علمای بزرگ حدیث نبوی بوده است. در "روضات شاهی" احوال شانزده محدّث ذکر کرده و به هر محدّث با چندین طریق سند روایت بیان کرده است. درینجا اسمای آن محدّثین با این وضاحت نقل می شود که سند روایت نگارنده بآن محدّث بچند طریق است، و سپس بطور نمونه سند روایتش را تا قاضی عیاض به دو طریق نقل می شود. (ضبط شمارهٔ برگ از روضات شاهی است).

اسمای محدثین

۱— امام بخاری:	سند مؤلف به چهار طریق	(برگ ۲۲ب)
۲ — امام مسلم:	به سه طریق	(برگ ٤٥ب)
۳ — امام اعظم ابوحنیفه:	سند روایت به یك طریق	(برگ ۷٦ الف)
٤ — امام یعقوب المشهور به قاضی ابویوسف		(برگ ۱۷۷لف)

٥ - امام مالك:	سند روایت به شش طریق	(١٨٨ ب)
٦ - امام شافعی:	سند روایت به سه طریق	(١٩٤ ب)
٧ - امام احمد بن حنبل:	سند روایت به سه طریق	(١٩٩ ب)
٨ - امام ابو داؤد:	سند روایت به چار طریق	(٢.٢ الف)
٩ - امام ترمذی:	سند روایت به پنج طریق	(٢.٤ الف)
١٠- امام نسائی:	سند روایت به چهار طریق	(٢.٧ ب)
١١- امام ابن ماجه:	سند روایت به چهار طریق	(٢ ٩ ب)
١٢- ابن دارمی:	سند روایت به دو طریق	(٢١٢ ب)
١٣- بیهقی:	سند روایت به دو طریق	(برگ ٢١٤ ب)
١٤- ابن جوزی:	سند روایت به یك طریق	(٢١٦ الف)
١٥- امام بغوی:	سند روایت به یك طریق	(٢١٧ الف)
١٦- قاضی عیاض:	سند روایت به یك طریق	(٢٢٤ ب)

تألیفات:

تا اکنون از تألیفات مؤلف اسم کتابهای زیر بما رسیده است:

١- چهل حکایت

٢- دین المریدین

٣- سؤال و جواب

٤- احصاء الاسماء

٥- روضات شاهی

اولّ الذکر چهار کتاب را آقای دکتر عارف نوشاهی در ماهنامه "معارف" معرّفی کرده است. کتب پنجم "روضات شاهی" درینجا معرّفی می شود.

روضات شاهی:

روضات شاهی کتابیست خیلی نادر و مهم. طبق منابع و مآخذی که در دست داریم هیچ جا به نسخه دیگری ازان سراغ نیافتیم. این نسخه که معرّفی می شود بخطّ خود مؤلف کتاب است و به خطّ نسخ خیلی خوش و پاکیزه نوشته شده است. تاریخ تألیف وکتابت که در ترقیمه آمده است ۲۸ ذیحجه ۱.۷۷ هـ می باشد. عنوانها شنگرف. ۲۲۵ برگ و هر صفحه دارای ۱۹ سطر است. قطع برگها ۲۶×۱٦ سانتی متر و متن ۱۸×۱.۰ سانتی متر است. به زبان فارسی است امّا کلمات عربی به کثرت بکار رفته است.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله خالق العباد... [پس از ۸ صفحه خطبه عربی].. امّا بعد می گوید خانزاد اهل بیت نبوی خویدم حدیث مصطفوی محمد جعفر بن سیّد جلال الدین محمد مقصود عالم شاهی رضوی کان اللهُ تعالی لهما ولا ولادهما کما کان لابائهما و اجداد هما این مجموعه ایست مسمی به "روضات شاهی" در بیان احوال خاتم المحبوبین وارث اتم حضرت مقدسه سیّد عالم صلی الله علیه وآله وسلم، مولینا سیّد محمد بن عبدالله الملقّب به شاه عالم من عندالله ادام الله تعالی جلاله، مشتمل برمقدّمه و پنج روضه و خاتمه".

اختتام: "فرغ من کتاب مؤلفه اقّل العبید الالهیه کلیب العتیة العلیه الشاهیه خویدم الحدیث المصطفوی مملوك اهل البیت النبوی محمد جعفر ابن

السّید جلال الدین محمد مقصود عالم الشاهی الرضوی کان الله تعالی لهما ولمن اجهما و احلهما و هذا الکتاب من الکتب الاربعة والعشرین من الروضات الشاهیه المسمی بکتاب الدین المبین فی شرح اصول الحدیث و بیان احوال المشاهیر من المحدثین و یتلو فی السفر الثانی و هو المسمّی بکتاب المعجزات والآیات البیّنات و.. فراغ من کتابة هذا السفر ضحوة یوم الاحد السادس والعشرین من ذی الحجة من سنه ۷۷ . ۱ .

محتویات:

مؤلف در دیباچه می نویسد: این مجموعه ایست مسمی به "روضات شاهی" در بیان احوال خاتم المحبوبین وارث اتم حضرت مقدسه سیّد عالم صلی الله علیه و آله وسلّم... مشتمل بر "مقدّمه" و پنج "روضه" و "خاتمه". و پس از تفصیلات مقدّمه و روضه ها و خاتمه می گوید که "مخفی نماند که چون این کتاب مستطاب از ممد اشتمال بر فواید کثیره و عواید عقیره که مجموعه یکجا بنظر نیامده است کثیر الحجم واقع شده بنا بر ضرور مقسوم به بیست و چهار کتاب شد که در معنی هر کتاب کتابی علی راسه است که خطبه جدا دارد و با ربط تمام بما قبل و ما بعد کتابی علیحده هم می تواند شد".

شرح مشمولات و مندرجات و نام های ۲٤ کتاب حسب ذیل است.

مقدمه:

مقدّمه و آن چهار فصل دارد بقرار زیر:

۱- در بیان معجزات حضرت مقدسه سیّد عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلّم

۲- در بیان آیات و احادیث که در فضیلت اصحاب هدایت مآب علیهم رضوان الله الوهاب

۳- در بیان آیات و احادیث که در فضیلت اهل بیت(ع)

٤- در بیان احوال آباء کرام حضرت شاهیه علیهم التحیة

پنج روضه:

۱- در احوال پیش از ولادت باسعادت حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلاله.

۲- در بیان احوال بعد از ولادت تابلوغ.

۳- در احوال بعد از بلوغ تا وصال حضرت قطبیه ادام الله تعالی جلاله

٤- بعد از وصال حضرت قطبیه تا وصال حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلالهما

٥- در احوال بعد از وصال آن محبوب ذی الجلال تا هنگام تألیف این مجموعه بیمثال

خاتمه:

و آن مشتمل است بر سه "فصّل" زیر:

۱- در بیان تفصیل اولاد امجاد حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلاله

۲- در احوال خلفاء حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلاله

۳- در احوال خدام حضرت شاهیه ادام الله تعالی جلاله

اسم ٢٤ کتاب از روضات شاهی

۱- کتاب الدین المبین فی شرح اصول الحدیث وبیان احوال المشاهرین المحدثین و درین کتاب ذکر حضرت امام اهل حدیث و فقه امام اعظم رحمة اللّه تعالی، ذکر طبقات علماء حنفیه نیز آمده است.

۲- کتاب المعجزات والآیات البیّنات

۳- کتاب التفسیر العدیم النظیر

٤- کتاب المستطاب فی بیان مناقب الاصحاب علیهم رضوان اللّٰه الوهاب

٥- کتاب الفطرة فی مناقب... علیهم المغفرة

٦- کتاب لطف الرب فی المناقب و احوال سیّد العرب کرم ا للّٰه تعالی وجهه الوجیه

٧- کتاب التوامین فی فضل الحسنین رضی اللّٰه تعالی عنهما

٨- کتاب الاغاثة لطالبی احوال الائمه الثلثة رضی اللّٰه تعالی عنهم

٩- کتاب احوال سادات الائمه الستة الباقیة من الائمه رضی اللّٰه تعالی عنهم

١٠- کتاب موابلة العشرة فی احوال العشرة السادات الاوصیاء الذین و رثوا سیّد الانبیاء صلی اللّٰه تعالی علیه و علی آله وعلی سایر الانبیاء وسلّم

١١- کتاب الخطاب المستطاب فی احوال الاربعة من الاقطاب علیهم رضوان اللّٰه الوهاب

١٢- کتاب الصّلوة والسّلام علی سیّد الانام صلی اللّٰه تعالی علیه وآله وسلّم

١٣- کتاب السعادة فی بیان ما قبل الولادة

١٤- کتاب السبوغ فی احوال الولادة و ما بعد ها الی البلوغ

١٥- نعم الکتاب فی احوال الشباب

١٦- کتاب استنارة الخوخة بطلوع شمس الشیوخة

١٧- کتاب عبور اللبیب علی جسر ایصال الحبیب الی الحبیب

١٨- کتاب الارشاد الی بیان احوال الاولاد الامجاد

١٩- کتاب الاهتداء الی احوال الخلفاء العظماء

٢٠- کتاب فهرس المخادیم

٢١- کتاب مجمع الفواید و مستجمع العواید

۲۲- کتاب تحقیقات نجبا و تدقیقات نقبا

۲۳- کتاب مجمع الکمالات القدسیه و مجموعة الفیوضات الندسیه

۲٤- کتاب جلیس نفیس و انیس سلیس.

مآخذ روضات شاهی

مصنّف در دیباچه کتاب مآخذ و منابع را ذکر نکرده است. امّا در متن بنا به ضرورت اسم بعضی مآخذ خود را ذکر کرده است. از الجمله: کتاب های صحاح سته، مرقاة الصعود الی سنن ابی داؤد، مؤطا امام مالك، کتاب الملاحم، یواقیت الجواهر فی بیان اعتقاد الاکابر، زوال الترح و شرح منظومه ابن فرح، فتوحات مکّیه، جمعات شاهی، تفسیر کشاف، تفسیر کبیر رازی، کتاب النوادر، طبقات الفقهاء، و الجواهر المضیئةِ فی طبقات الحنفیه و جز آنها:

تذکّر:

روضات شاهی که در دست داریم تنها جلد اوّل ازین کتاب است. که "کتاب الدین المبین فی شرح اصول الحدیث و بیان احوال المشاهرین المحدثین" نام دارد. اگر کسی از مجلّدات دیگر از روضات شاهی یا نسخهٔ دیگر ازین کتاب دارد یا دربارهٔ آن اطلاع دارد لطفاً راقم السطور را مطّلع فرماید. موجب تشکّر خواهد بود.

حواشی:

۱- روضات شاهی (خطی) مخزونه بیت الحکمة، کتابخانه دانشگاه همدرد، کراچی

۲- تذکره علمای هند/مولوی رحمان علی، چاپ مطبع نولکشور لکهنؤ، ۱۹۱٤م، چاپ دوم ص ۲۱٤

۳- ایضاً: ص ۲۱٦

٤- ایضاً: ص ۲۱٦

۵- ایضاً: ص ۲۱٤

٦- ایضاً: ص ٤۲

۷- نقل از دیباچهٔ روضات شاهی برگ ٦ب تا ۷ الف لفظ به لفظ

* * * * * *

شآبيب الرحمة
مجموعة شعرية عربية
تشتمل على الحمد والنعت والمنقبة نظمها
الحافظ محمد افضل فقير

عطائے محمد ﷺ
حافظ محمد افضل فقیر
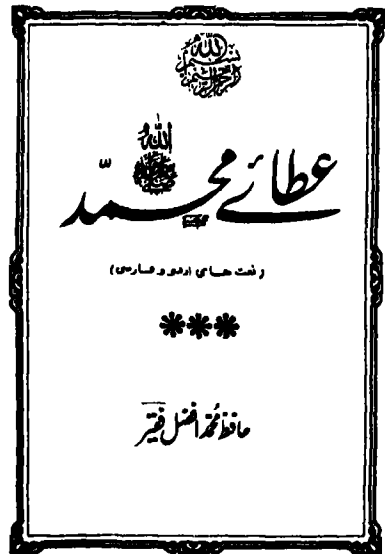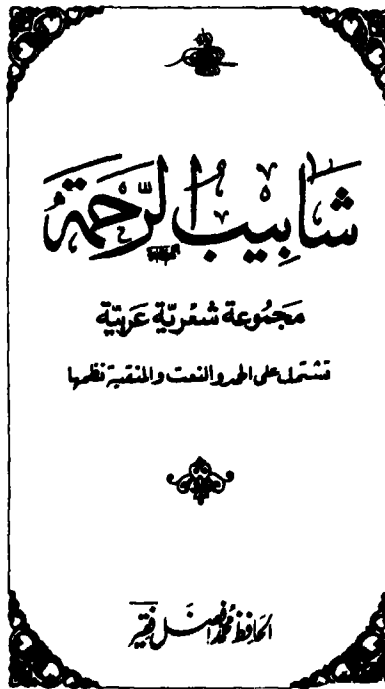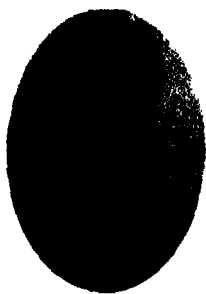
نجـم الـرّشيـد
اســلام آبـاد

صوفی محمد افضل فقیر

اوّلین مرکز شعر فارسی در شبه قارّه پاکستان و هند لاهور بود که اکنون پایتخت استان پنجاب در پاکستان می باشد، زیرا نخستین شاعر فارسی گوی شبه قارّه ابو عبدالله روز به نکتی (نکهتی) و نیز اوّلین شاعر صاحب دیوان شبه قارّه ابوالفرج رونی، نخستین صوفی شبه قارّه شیخ علی هجویری، معروف به داتا گنج بخش صاحب کتاب "کشف المحجوب"، که گویا اوّلین کتاب تصوّف به زبان فارسی است، بنیان گزاران شعر و ادب فارسی در شبه قارّه بودند که در شهر لاهور زندگانی می کردند.

همچنین صوفی محمد افضل فقیر متخلّص به صوفی و فقیر یکی از نوابغ پارسی و اردو گویان معاصر پاکستان است که آثارش مورد توجّه همهٔ سخنوران و سخن سنجان است. صوفی محمد افضل فقیر فرزند محمد شریف در قریه ای به فاصلهٔ چهل کلومتری از لاهور به سال ۱۰ ژوئن ۱۹۳۶م چشم به جهان گشود.(۱) او پس از تحصیلات مقدماتی خودش برای تحصیلات عالی به لاهور آمد و در دانشکدهٔ خاورشناسی (دانشگاه پنجاب) پذیرش گرفت و از محضر اساتید معروف مانند آقای وزیر الحسن عابدی و دکتر محمد باقر استفاده کرد. او در امتحان فوق لیسانس فارسی دانشگاه

پنجاب موفقیت ممتازی به دست آورد و باخذ مدال طلائی نائل آمد. در همان زمان قرآن مجید را حفظ کرد و به مطالعات تفسیر و حدیث مشغول شد و زبان عربی را نیز یاد گرفت. او بانشان دادن قدرت بیان و قریحهٔ سرشار به تشویق معلمان خود، از ایّام صباوت تمایلی فوق العاده ای به شعر و ادب داشت و از همان ایّام شعر سرودن را آغاز کرد. صوفی افضل فقیر از محضر آقای وزیرالحسن عابدی که استاد و محقق معروف فارسی دانشگاه پنجاب بود، کسب فیض کرد. مصاحبت و تلّمذ آن استاد بی عدیل، شاعر را آنچنان پرورش داد که در دوران تحصیل علم در چهار زبان (فارسی، عربی، اردو، پنجابی) شعر سرود. شاعر در مدح استاد نامبرده می گوید:

ای قلم! از هرزه روی برگزر — مدحت استاد به قرطاس بر
علمِ وزیرالحسنِ عابدی — هست ز فهمِ خرد بیشتر
... تصفیهٔ باطن او سلسبیل — آنچه تراود ز لب او گهر
نکته شناس ادب فارسی — معرفت آموز و حقائق نگر(۲)

پس از پایان دورهٔ تحصیلی او به سال ۱۹۵۸م به سمت استاد زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ دولتی مأمور گردید(۳) و در شهرهای مختلف پنجاب تا پنج سال همین کار تدریس را ادامه داد. در آن جا بود که یك تحوّل درونی در روحیهٔ شاعر معلم پدیدار گردید و او درس و تدریس را رها کرده قلندرانه دست از جهان و جهانیان برداشت و قدم به صف صوفیانِ صافی دل زد.

صوفی افضل فقیر در طلب علم و کمال راه پیشرفت و سعادت را باکمال صبر و استقامت طی نموده و مردی زحمت کش و ساعی است و

به سعی خویش به درجهٔ کمال رسیده است. هر چند که خزینهٔ علوم و فنون و گنجینهٔ فضل و کمال است ولی طبع وقّادش از کبر و نخوت عاری است.

آثار صوفی افضل فقیر:

صوفی آثاری به نثر و نظم دارد. آثار مطبوعهٔ صوفی بقرار زیر است:

۱- جان جهان (مجموعهٔ نعت) ۲- عطای محمد(ص) (مجموعهٔ نعت)

۳- پاس اعتبار (فارسی کلام) ٤- شابیب الرحمة (حمد و نعت بزبان عربی)

زیر طبع:

۱- چار سو (رباعیات) ۲- جوهر افکار (مقالات و مضامین)

۳- کتاب عروض(٤)

شعر گوئی:

صوفی محمد افضل فقیر دارای ذوق سرشار است، مردی است خوش ذوق، خوش مشرب، خوش کلام، خلیق و بی پروا از علایق و آلام روزگار. در شعرهایش مضامین عرفانی و عشق حقیقی بیشتر چشم می خورد.

نغمهٔ عشق بخوانم تنناها یاهو   شور مستی ست به جانم تنناها یاهو

چه بهار و چه خزان، موج طلسم رنگ است   نه برانیم، نه برآنم تنناها یاهو

شوق پیوستنم از رنج شکستن بیش است   صفت موج روانم تنناها یاهو(۵)

بدون تردید وی در فنون ادب و علوم دینی و آداب قرآن آزموده و توانا است و این حقیقت از سخنان خود او نیز پیداست. شعر او می رساند که وی در زبان عربی هم مانند فارسی و اردو و پنجابی تبّحری دارد و بالفاظ

و ترکیبات ادبی زبان آنچنان مسلّط بوده که هر معنی را بهر شکل که خواسته بیان کرده است. شیرین بیانی و نوآوری مضامین از مختصات کلام او می باشد. شایسته است چند جمله از مقدمهٔ استاد آقای دکتر سیّد محمد اکرم شاه "اکرام" که به طور تقریظ در کتاب "پاس اعتبار" نگاشته شده اینجا نقل کنیم تا ارزش کار صوفی محمد افضل فقیر از لحاظ شعر و پارسی گویی روشن گردد:

"حضرت صوفی بیشتر به شعر فارسی روی آوردند و آثاری زیبا و دل انگیز به زبان فارسی از خود نشان دادند. غزل های متعدد به پیروی مولنا و حافظ و عرفی و نظیری سرودند. امّا دل به میرزا بیدل دادند که شعرش برای شاعر ما جذبهٔ فوق العاده ای دارد و الحق حضرت صوفی در ادراك اشعار غامض و مشکل بیدل امروز افضل فاضلان ما هستند". (٦)

تصوّف:

صوفی محمد افضل فقیر به دین و تصوّف علاقهٔ وافری دارد، و عقاید صوفیانه و عرفانی و احساسات رقیق و عالی را با بهترین و شیرین ترین طرزی در لباس نظم بزبان فارسی بیان کرده است. بطور کلّی می توان گفت محتویّات تمام اشعار راجع است بمعنای تصوّف و مطالب عرفان و عبارت است از توحید خدا و نعت پیامبر و اولیاء و اعراض از ظاهر و رجوع بباطن و ترك خود پرستی و غرور و کسب مقامات معنوی. واقعاً عقاید صوفیانه در اخلاق و کردار صوفی افضل فقیر جلوه کرده است. خوش زبان و شیرین بیان و شکسته نفس و مهربان است.

نعت گویی:

صوفی افضل فقیر نعت گویی رسول کریم(ص) را از همه بیشتر دوست دارد. نعت های وی از جذب و حال ، ایمان و ایقان ، کیف و سرور مشحون است و خواننده را در وجد و کیف در آورده بعالم جذب و شوق می برد و اینك چند بیت از نعت که در منقبت نبی کریم(ص) سروده است:

عزم سفر طیبه با چشم گهر باری — لطف ازلی باشد بر جان گنهکاری

هنگام ثنای او نگریسته ام هر سُو — در آئنهٔ افکار آرائش گلزاری

باب عملش برخوان، بنگر که چسان خیزد — گفتار ز کرداری، کردار ز گفتاری

این گوهر یکتا را از لطف به دامن ریز — مژگان نتوان برداشت، اشك است گران باری

انوار مدینه را تابانیِ جاوید است — گیرد همه عالم را گر موج شب تاری

باز است در رحمت، بیتاب فقیر استی — امید کرم دارد از خواجه(ص) دگر باری(۷)

رباعیات:

رباعی از اصناف شعر صنفی است که عقیدهٔ شاعر را با وضوح آشکارا می کند چه برخلاف غزل، رباعی عموماً متحّمل ابهام و پرده داری نمی شود. درین صنف شعر، شاعر عقیده و اندیشهٔ خود را بطور روشن و آشکارا بیان می کند. رباعی شخصیّت شاعر را درست و صریح نشان می دهد.

در تمام رباعیات ساده و مؤثّر افکار شاعر باصراحت و با زیبائی بیان شده و از لحاظ ابتکار معانی و قدرت شعری شاعر بسیار ارجمند و بی مانندی است. رباعیهایش روان و جاذب عرفانی و روحانی است. او در "پاس اعتبار"

چهار ده رباعی زیبا سروده است که دو تا از آنها در زیر ثبت می شود:

داند هر کس که زندگی مختصر است ذوق طلب اقتضای طبع بشر است
از وحدت فکر می توان آسودن طول آمال در جهان دردِ سر است(۸)

عارف سرشار در همه احوال است هر جاه و حشم در نظرش پامال است
باشد خاموشی و مژه بستن مرگ او را هم زیستن بر این منوال است(۹)

غزل گوئی:

از اشعار صوفی افضل فقیر پیداست که او به استقبال غزلیات استادان قدیم ، غزلها سروده است. اشعارش روشن، مطبوع و دلپذیر و دارای معانی دقیق و افکار بدیع می باشد. او اندیشه های خود را بخوبی در پردهٔ الفاظ پوشانده و به زبان شعر عرضه داشته است. در مورد تقلید از شاعران دیگر صوفی سبك بیدل را پسندیده و از آن پیروی نموده است.

صفت خاصهٔ غزلهای صوفی افضل فقیر جوش و خروش عاشقانه ایست که هر خوانندهٔ صاحب دل را تکان می دهد و احساسات او را تحریك می کند و در واقع در هر غزلی اثر جذبه و حال و آتش و اشتعال محسوس است. روح صفا و صمیمیت در هر بیت او جلوه می کند و پیداست که غزلهای صوفی از دل در آمده و هر غزلی تعبیر لطیفی است از ضمیر گویندهٔ آن و بحکم همین ایمان است که شاعر از هر گونه ظاهر پرستی اجتناب ورزیده است.

هدف غزلهای صوفی وصال حق و درك وجود مطلق است و هجران یار و عشق دلدار که در هر بیت پیداست یعنی گاهی در این سخنان پرهیجان نشاط

و شوق دیدار و گاهی سوز و گداز هجران یار درکار است. اینك چند بیت از غزلهای صوفی نقل می شود:

بر شمع روی دوست چو پروانه سوختیم   خود را باو سپرده دلبرانه سوختیم

ذوق نگاه شرط به دیدار دلبر است   از نارسائی خود و بیگانه سوختیم

انداز محرمانهٔ دیوانگی خوش است   از مصلحت شعاریٔ فرزانه سوختیم

...جوید سراغ وادیٔ ما هر که می رود   رفتیم و زاد راه به ویرانه سوختیم(۱۰)

یاد تو در دل است، پریشان نمی روم   شکر خدا که سر بگریبان نمی روم

بینم به حسن لاله و گل جلوه های یار   و ز بهر رنگ و بو به گلستان نمی روم

درس حق آگهی دهد اخفای راز خویش   سازم به درد دوست، به درمان نمی روم

...باشد سواد بیکسیم اعتبار زیست   صوفی چو حسرت از دل ویرا ن نمی روم(۱۱)

* * * * * *

پاورقی ها:

۱- شابیب الرحمة (مجموعة شعرية عربية)، از صوفی محمد افضل فقیر، مکتبۂ کاروان، شارع البیرونی (انارکلی) لاهور، ص ۱۰۸

۲- پاس اعتبار (غزلیات فارسی)، از حافظ محمد افضل فقیر، مکتبۂ کاروان، شارع البیرونی (انارکلی) لاهور، ۱۹۹۰ - ص ۱۳۱

۳- پاس اعتبار، ص ۱۰

٤- شابیب الرحمة، ص ۱۵۹

۵- پاس اعتبار، ص ۱۰۳

٦- پاس اعتبار، ص ۱۲

۷- عطای محمد(ص)، از حافظ محمد افضل فقیر، قاضی پبلیکیشنز، گنپت رود، لاهور ۱٤۱۲ھ، ص ۱۳٤

۸- پاس اعتبار، ص ۱۰۹

۹- ایضاً، ص ۱۱۲

۱۰- ایضاً، ص ٤۵

۱۱- ایضاً، ص ۳۲

خواجه شیخ فریدالدین عطار

مناجات

پادشاها جرم ما را در گذار — ما گنهگاریم و تو آمرزگار

تو نکوکاری و ما بد کرده ایم — جرم بی اندازه بی حد کرده ایم

سالها در بند عصیان گشته ایم — آخر از کرده پشیمان گشته ایم

دائما در فسق و عصیان مانده ایم — هم قرینِ نفس و شیطان مانده ایم

روز و شب اندر معاصی بوده ایم — غافل از امر و نواهی بوده ایم

بیگناه نگذشت بر ما ساعتی — با حضورِ دل نه کردیم طاعتی

بر در آمد بندهٔ بگریخته — آبروی خود بعصیان ریخته

مغفرت دارد امید از لطفِ تو — زانکه خود فرموده ای لاتقنطوا

بحرِ الطافِ تو بی پایان بود — نا امید از رحمتت شیطان بود

چشم دارم کز گناه پاکم کنی — پیش ازان کاندر لحد خاکم کنی

اندر آن دم کز بدن جانم بری

از جهان با نورِ ایمانم بری

مرزاغالب

نعت

حق جلوه گر ز طرز بیان محمدؐ است — آری کلام حق بزبان محمدؐ است

آئینہ دار پرتوِ مہر است آفتاب — شان حق آشکار زشان محمدؐ است

تیر قضا ہر آئینہ در ترکش حق است — اما کشاد آن ز کمان محمدؐ است

دانی اگر بہ معنی لولاک وارسی — خود ہر چہ از حقست ازان محمدؐ است

ہر کس قسم بدانچہ عزیزست می خورد — سوگندِ کردگار بجان محمدؐ است

واعظ حدیثِ سایۂ طوبیٰ فرو گذار — کاینجا سخن ز سرو روان محمدؐ است

بنگر دو نیم گشتن ماہ تمام را — کان نیز جنبشی ز بنان محمدؐ است

ور خود ز نقش مہر نبوت سخن رود — آن نیز نامور ز نشان محمدؐ است

غالب ثنائے خواجہ بہ یزدان گذاشتیم
کان ذات پاک مرتبہ دانِ محمدؐ است

دکتر محمد اقبال

منقبت بحضور حضرت علیؑ

ای محو ثنای تو زبانها | ای یوسف کاروان جانها
ای بابِ مدینهٔ محبت | ای نوحِ (ع) سفینهٔ محبت
ای ماحیِ نقشِ باطل من | ای فاتح خیبر دل من
ای سرِّ خط وجوب و امکان | تفسیر تو سوره های قرآن
ای مذهبِ عشق را نمازی | ای سینهٔ تو امین رازی
ای سرِّ نبوت محمد (ص) | ای وصف تو مدحت محمد (ص)
گردون که به رفعت ایستاده است | از بام بلند تو فتاده است
هر ذرهٔ در گهت چو منصور | در جوشش ترانهٔ انا الطور
بی تو نتوان به او (ص) رسیدن | بی او (ص) نتوان بتو رسیدن
فردوس ز تو چمن در آغوش | از شان تو حیرت آئینه پوش
جانم به غلامی تو خوشتر | سر بر زده ام ز جیب قنبر
هشیارم و مست بادهٔ تو | چون سایهٔ زپا فتادهٔ تو
از هوش شدم مگر به هوشم | گویی که نصیریِ خموشم
دانم که ادب بضبطِ راز است | در پردهٔ خامشی نیاز است

امّا چه کنم میٔ تولّا	تند است برون فتد ز مینا
ز اندیشهٔ عاقبت رهیدم	جنسِ غمِ آلِ تو(ع) خریدم
فکرم چو بجستجو قدم زد	در دیر شد و در حرم زد
در دشتِ طلب بسی دویدم	دامان چو گرد باد چیدم
آگاه ز هستی و عدم ساخت	بت خانهٔ عقل را حرم ساخت
چون برق بخرمنم گذر کرد	از لذّت سوختن خبر کرد
بر باد متاعِ هستیم داد	جامی ز می حقیقتم داد
سرمست شدم زپا فتادم	چو عکس زخود جدا فتادم
پیراهن ما و من دریدم	چون اشک زچشم خود چکیدم
خاکم بفراز عرش بُردی	زان راز کر با دلم سپردی
واصل بکنار کشتیم شد	طوفانِ جمال زشتیم شد
جز عشق حکایتی ندارم	پروای ملامتی ندارم

از جلوهٔ علم بی نیازم
سوزم ، گریم ، تپم ، گدازم

میر نفیس پسر میر انیس

در رثای میر ببر علی انیس (۱)

(مرثیه سرای معروف اُردو)

از باغ جهان بلبل بستان سخن رفت — در زیر لحد نیّر تابان سخن رفت
هیهات که سر دفتر ایوان سخن رفت — افسوس که شایستهٔ ایوان سخن رفت
ویرانی نظم است که سلطان سخن رفت

فریاد بر آمد ز لب هر گلِ گلشن — بلبل ز غمش کرد بپا نالهٔ و شیون
بود است از و راه سخن وادی ایمن — شد تیرگی روز سخن بر همه روشن
کان شمع فروزان ز شبستان سخن رفت

سر دفترِ اهل هنر و اهل زبان بود — روشن قمرِ برجِ معانی و بیان بود
در نظم سخن افصح استاد زمان بود — سرمایه ده نکته فروشانِ جهان بود
او رفت ز عالم سر و سامان سخن رفت

رفت آنکه سرافرازی مجلس ز دمش بود — تازه گل مضمون ز نسیم رقمش بود
سیرابی بزم سخن از جام جمش بود — شادابی معنے ز سحاب قلمش بود
از رفتنِ او فیضِ گلستانِ سخن رفت

---

(۱) بمناسبت صد و بیستمین سالگرد وفات میر ببر علی انیس

در مجلس او بود زبس جوشش ملائک — برخاست دگر دیدہم آغوش ملائک
بود است برآواز خوشش گوش ملائک — می برد سخن سازی او ہوش ملائک
ہر کس سخنش خواند بقربان سخن رفت

پنہان شدہ خورشید سپہر ہمہ دانی — جان دادہ شہ کشورِ اعجاز بیانی
تاریک شدہ انجمن مرثیہ خوانی — ماتمکدہ شد خطۂ الفاظ و معانی
سلطانِ سخن شانِ سخن جانِ سخن رفت

ہر چند بظاہر بدنش زیرِ زمین است — روحش بفلک ہمنفسِ روح امین است
یاد آورِ او مرثیۂ سرورِ دین است — خاموش نفیس از المش بلبع حزین است
کان شہرِ سخن بحرِ سخن کانِ سخن رفت

دکتر حسین رزمجو
دانشگاه پنجاب، لاهور

به یاد علامه اقبال، معمار تفکر اسلامی (۱)

به یاد مرد سخن عارف بزرگ اقبال — کسی که شرق ز فریاد او به هوش آمد
نوای دلکش شعرش به فارسی دری — به جان غمزده چون نغمهٔ سروش آمد
به یاد او که ز انفاس قدسی اش اسلام — دوباره زنده شد و هم به جنب و جوش آمد
به راه او برو، ای طالب فضیلت و حق — که تار چنگ وی، این گونه در خروش آمد
به عشق، جوی کمال و شرافت و عزت — چه دوستی است کز آن زندگی چو نوش آمد
"ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع — که این سخن سحر از هاتفم به گوش آمد" (۲)

نمیرد او و بماند همیشه جاویدان
کسی که مُرد و از او عالمی به جوش آمد

---

(۱) بمناسبت سالگرد تولد علامه محمد اقبال.

(۲) از خواجه شیراز، حافظ است.

سید فیضی ۔ اسلام آباد

سلام بشادروان اقبال

عصر حاضر کہ عبارت ز طلب گاہِ جنون است
فکر اقبال بہ ہر منزل ما راہ نمون است

شاعرانند کہ آتش بہ گل و لالہ فروزند
گرمئ دل کہ ازو پیدا شود سوز درون است

ہر چہ در شعر سرود است پیام است ز دانش
شہرتِ گفتہ اقبال بہ ہر بزم فزون است

تو چہ دانی کہ تہ آب چہ افتد بر گِ سنگ
سطح دریا بہ نگاہ تو در آغوشِ سکون است

آن یکی نغمہ گری بود ز اندیشۂ رومی
زین سبب فکر او آشفتہ و دل غرق بجون است

طرح یک مملکت نو ز خیال ہمہ او ست
او بخود حجتِ آزادئ ما رمز درون است

زخمہ بر تارِ رگ جان مسلمان چہ زدہ سخت
پیش ہر دل سخنِ او سخن کن فیکون است

پرتوی ہست بمشرق کہ شدہ جوہر کردار
آنچہ مغرب بتو بنمودہ ہمہ دغل و فسون است

جز بمیخانۂ اقبال دگر جای نہ دارم
کیف و سرمستی ما از تب و تابی کہ درون است

تو اگر زندۂ با موج در آویختن آموز
مور بی مایہ مشو، زیستن اینطور زبون است

بیخودی چیست؟ رہا کردن خود را ز خدائی
لیکن اسرار خودی شاخ گل بوقلمون است

بس درود است ز فیضی بر آن شادروانی
بر درش ناصیۂ ما پئ تعظیم نگون است

سلطان باہُو قدس سرہ
(۱۰۳۹- ۱۱۰۲ھ)*

غزل

به بازی عشق می بازم سربازار سربازم
رہِ مردان صفا سازم سربازار سربازم

به میدان اسپ می بازم تو ئی واقف ز رازم
چنین نازیست می نازم سربازار سربازم

ز جام عشق می خوردم ز ہستی خویش خود مردم
سعادت گوی خود بردم سربازار سربازم

به مستی اش چنان مستم ز عالم دست خود شستم
ز شوق جان چنان مستم سربازار سربازم

من از یاری چنان مستم ز این و آن ہمه رُستم
کمر خود را چنان بستم سربازار سربازم

(دیوان باہو با ترجمۂ اردو ص- ۳۸)

---

* دیوان باہو- ص ۱۷

پرفسور آغا صادق۔کویتہ

غزل

رشک خورشید قیامت ذرۂ خاک من است
صور صد محشر خجل از آه بے باک من است

نوعروسان را نقاب از دامن پاک من است
شاہدان را آئینہ از چشم نمناک من است

یک نظر انداختم بزم جہان از خود برفت
مستی چشم بتان پروردۂ تاک من است

آب حیوان شرمسار از اشک صہبازای من
باعث تعمیر صد میخانہ یک تاک من است

برق و باران را بدام افگندہ ای عزہ مشو
کائنات خشک و تر یک مشت خاشاک من است

می توانم دید سوز آرزو در سینہ ھا
ذرۂ خاکم و لی صاحب نظر خاک من است

صید رحمت می کند آه کمند آسای من
آنچہ زاهد در دعا جوید بہ فتراک من است

جلوۂ امکان نہ بیند دیدۂ بینای من
پردہ سوز حسن مطلق چشم ادراک من است

عشق صادق چون شود رسوا مقدس تر شود
سجدہ گاه قدسیان پیراہن چاک من است

پروفیسر محمد یونس حسرت
شیخوپوره

غزل

نه یابم بار در ایوانِ راحت — سراسر رائگان ارمانِ راحت
چه سود از انتظارِ بی نهایت — چه حاصل از حنابندانِ راحت
کرم فرما، کرم فرما که توئی — دلِ بی تاب را سامانِ راحت
بیا ای جلوهٔ خوبی که از تو — نگاهِ لطف باشد جانِ راحت
جفا کن، جور کن لیکن باین قدر — بهایش باشدی شایانِ راحت
به گردابِ غم افتد کشتیٔ جان — کجا ساحل، کجا پایانِ راحت
بجان انداختم یک شعله رویت — عجب جانان، عجب تاوانِ راحت
دلِ دیوانه نالد از غمِ هجر — زهی! هجران شود عنوانِ راحت

خموش ای حسرتِ دل خون، جگرریش
نباشد نزدِ تو امکانِ راحت

الف - کابلی

پندار

اثر شکنج موجم، خبری دگر ندارم — نفس شرار مهرم، اثری دگر ندارم

چو ستاره میدرخشم به نشاط و شوخچشمی — ره رهروان نمایم، ضرری دگر ندارم

یم کشت آرزویم، نم تخم جستجویم — گل باغ روی رویم، ثمری دگر ندارم

به پر شکستهٔ خود ز اثیر نامه گیرم — تپش از سکون گزینم، سفری دگر ندارم

نه تفاخر فرازم، نه تضرع نشیبم — من و یک دل فگاری، ثمری دگر ندارم

نه ز درد میگریزم، نه به غم بود ستیزم — به نیاز میپناهم، سپری دگر ندارم

همه کوه و دشت و بحرم به نظر چو ذره ناید — دل من بود نگاهم، بصری دگر ندارم

شفق ملال شامم، صدف سرور صبحم — خور التجای دردم، سحری دگر ندارم

نه به جسم کرده منزل، نه به جان گزیده مأوی
منم و نوای مهرش خبری دگر ندارم

اُستاد قمر جلالوی

حمد

سُن سُن کے مجھ سے وصف ترے اختیار کا
دل کانپتا ہے گردشِ لیل و نہار کا

لاریب لاشریک شہنشاہِ کُل ہے تُو
سرخم ہے تیرے در پہ ہر اک تاجدار کا

محمود تیری ذات محمدؐ ترا رسول
رکھا ہے نام چھانٹ کے مختارِ کار کا

جاتی ہے تیرے کہنے سے گلزار سے خزاں
آتا ہے تیرے حکم سے موسم بہار کا

رزاق تجھ کو مذہب و ملت سے کیا غرض
خالق تو ہی ہے کافر و ایماندار کا

کہنا پڑے گا لاکھ عبادت گزار ہو
بندہ گنہگار ہے پروردگار کا

دے کر عروج اخترِ قسمت کو اے قمرؔ
مالک بنا دیا مجھے شب کی بہار کا

غزل

(از میر ببر علی انیس، مرثیہ سرای معروف اردو)

وجد ہو بلبل تصویر کو جس کی بُو سے — اس سے گلرنگ کا دعویٰ کرے پھر کس رو سے

کس سے اے شوخ ہوئی رات کو ہاتاپائی — نورتن آج جو ڈھلکا ہے ترے بازو سے

کل تو آغوش میں شوخی نے ٹھہرنے نہ دیا — آج کی شب تو نکل جاؤ مرے قابو سے

شمع کے رونے پہ بس صاف ہنسی آتی ہے — آتشِ دل کہیں کم ہوتی ہے چار آنسو سے

ایک دن وہ تھا کہ تکیہ تھا کسی کا زانو — اب سر اٹھتا ہی نہیں اپنے سرِ زانو سے

نزع میں ہوں مری مشکل کرو آساں یارو — کھولو تعویذ شفا جلد مرے بازو سے

شوخیِ چشم کا تو کس کے ہے دیوانہ انیسؔ
آنکھیں ملتا ہے جو یوں نقشِ سمِ آہو سے

شبنم شکیل

غزل

غم مجھے اس کی جدائی کا کہاں تھا پہلے
دور تھا پر وہ قریبِ رگِ جاں تھا پہلے

اب تو آ پہنچے کئی اور بھی دشوار مقام
اس کی چاہت میں فقط جی کا زیاں تھا پہلے

وقت کی گرد نے دھندلا دیئے سب نقش و نگار
ورنہ دل ایک دھنک رنگ مکاں تھا پہلے

ہر خوشی میں کوئی غم یاد دلا دیتا ہے
دل کا یہ رخ میری آنکھوں سے نہاں تھا پہلے

مڑ کے تکنے سے ہوا اپنا سفر اور کٹھن
وہ پکارے گا ہمیں کب یہ گماں تھا پہلے

ہر خلش دل کی یہ کہتی ہے کہ وہ اک کانٹا
آج تک ہے وہیں موجود جہاں تھا پہلے

افضل منہاس، راولپنڈی

غزل

مَیں نے احساس کے پھولوں کو پرویا برسوں
پھر انہیں دیکھ کے تنہائی میں رویا برسوں

عمر گزری جسے پانے کی طلب میں میری
ایک لمحے کو وہ پایا، اسے کھویا برسوں

کس قدر پختہ و خوش فکر ملا رنگِ فراق
ماند پڑتا ہی نہیں، قلب نے دھویا برسوں

حاصلِ زیست نہ پُوچھو تو ہے احساں مجھ پر
نہ وہ آیا، نہ میں آرام سے سویا برسوں

سچ کا مہتاب صفت لفظ سجایا لب پر
پھر نہ اس جرم نے ہونے دیا گویا برسوں

ایک ساعت کسی نیکی کی بھی ڈھونڈو یارو
بیج عصیاں کا تو ہم سب نے ہی بویا برسوں

لذّتِ درد بھی کیا شے ہے کہ افضؔل میں نے
زخم کھا کھا کے اسے دل میں سمویا برسوں

معرفی کتابهای تازه

کتاب: رنگ سحر
مصنّف: خانم دکتر عالیه امام
چاپخانه: هارون پریس - کراچی
مقدمه: سیّد محمد تقی
صفحات: ۱٤٤ ص
ناشر: مکتبه اطهر - کراچی

رنگ سحر کتابی است خواندنی که در آن خانم دکتر عالیه امام استاد تاریخ و پاکستانشناسی در دانشگاه کراچی دربارهٔ سه تن زنان عظیم جهان اسلام را با روش مخصوص خود معرّفی کرده است و آنها عبارتند از حضرت سیّده خدیجة الکبریٰ(رض) و حضرت سیّده فاطمة الزهرا(رض) و حضرت سیّده زینب کبریٰ(رض). نویسنده در پیشگفتار می نویسد که این سه زن در حقیقت در تاریخ بی مثال هستند و زنهای نمونه اسلام می باشند. اسلام فقط یك دین نیست بلکه یك فرهنگ معتبر و انسان ساز است و در بنای این فرهنگ، این سه زن نقش مهم را ایفا نموده اند و سرمایهٔ شرف و حیثیّت می باشند.

نویسنده قبلاً استاد اردو و پاکستانشناسی در دانشگاه مانچستر (انگلستان) و دانشگاه پیکن (چین) بوده است و به حیث سخنران شعله بیان در گروههای ادبی و دینی و سیاسی پاکستان معروف است. شعر هم می سراید و دو شاعر بزرگ معاصر جوش و فیض او را لقب طوطی پاکستان داده اند. کتاب رنگ سحر خواننده را مسحور می کند اسلوب بیان جاذب و گیرا است.

کتاب: کوہ قاف کے اس پار (آن طرف کوہِ قاف)
مصنّف: سیّد علی اکبر رضوی
پیشکش: ادارہ ترویج علوم اسلامیہ کراچی
سال نشر: ۱۹۹۳م صفحات: ۱۳۷ ص
ناشر: جاودان پبلیشرز - ۲۸ ایچ- رضویه سوسائتی- کراچی

این کتاب یکنوع سفرنامه ایست که در آن بیان مسافرت نویسنده به کشور ازبکستان است و آن را ملك پریزادگان می گویند که مناظر طبیعی سحر انگیز دارد. نویسنده یك انشاء پرداز صاحب سبك است و اسلوب بیانش ساده و روان و دلکش است. آقای سیّد علی اکبر رضوی مردی بازرگان قالی است امّا به زبان و ادب اردو و فارسی و عربی عشق می ورزد و کتابخانه بسیار مهّمی در خانه اش ترتیب داده که در آن نسخه های نادر قرآن کریم را گرد آوری کرده است. وی طبعاً عاشق عرفان و تصوّف اسلامی است، بدین جهت با شوق خود و پول خود و تعیین وقت و سفر از جانب خود به کشور مسلمان ازبکستان رفته و هر آن چه که دربارهٔ آثار فرهنگی و تاریخی و هنری اسلامی می باشد، مانند آثار تاریخی و مزارات و درگاهها برشتهٔ تحریر در آورده است و الحق کتابی جالب و خواندنی به دست داده است.تصاویر رنگین و زیبا از آثار تاریخی نیز در بردارد و اشعاری برگزیده از شاعران برجسته را نیز شامل کرده است.

بنا براین کتابی است تازه و منفرد در نوع خود و هر کسی که عزم سفر به ازبکستان دارد خواندن این کتاب برای او مفید و سودمند است. نکتهٔ مهم این است که در آخر کتاب اطلاعات ارزنده دربارهٔ کشورهای سازمان اکو (ای-سی-او) داده است و این کشورها عبارتند از پاکستان و افغانستان و ایران و ترکیه و کرغستان، ازبکستان، تاجیکستان، آذربائیجان و ترکمانستان.

عکس محفل مشاعره در کتابخانهٔ علامه اقبال خانهٔ فرهنگ ج.ا. ایران. راولپندی

دیدار هیئت فرهنگی و ادبی تاجیکستان از خانهٔ فرهنگ ج.ا. ایران. راولپندی

اخبار فرهنگی

محفل مشاعره

بتاریخ ۱۹۹۳/۱۱/۲٦م=۱۳۷۲/۹/۵هـ ش=۱۱ جمادی الثّانی ۱٤۱٤هـ ق، ساعت ٦-۱۰ بعد از ظهر به مناسبت روز علاّمه اقبال و نیز به مناسبت افتتاح رسمی کتابخانهٔ عمومی علاّمه اقبال محفل مشاعره و سخنرانی در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران منعقد شده بود. آقای سیّد محمد حسن مظفّری رئیس خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در راولپندی از آغاز کار و کوشش در خانهٔ فرهنگ، تاکنون خدماتی ذیقیمت را جامهٔ عمل پوشانیده اند از جمله محفل مشاعره و سخنرانی به مناسبت روز اقبال(رح) و نامگذاری کتابخانه خانه فرهنگ به نام علاّمه اقبال و افتتاح آن به همین مناسبت. در روز افتتاح کتابخانهٔ عمومی علاّمه اقبال(رح)، جناب آقای سیّد علی محقّقی کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد ریاست جلسه را برعهده داشتند. جناب آقای فرهاد زیدی مدیر کلّ تلویزیون پاکستان مهمان خاصّ محفل بودند. نخست تلاوت آیات قرآن کریم و نعت حضرت رسول اکرم محمّد بن عبدالله(ص) توسطّ آقای دکتر قاری انور انجام یافت سپس با کمك و ادارهٔ محفل مشاعره آقای دکتر توصیف تبسّم شاعر فارسی واردو، رسمًا محفل مشاعره آغاز گردید و هر کدام از شاعران به مناسبت روز اقبال(رح)،

شعر خود را می‌خواندند و داد سخن می دادند. اینك اسامی شاعران و سخنگویان

۱- خطابه آقای سیّد محمّد حسن مظفّری ریاست محترم

خانۂ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - راولپندی

۲- آقای دکتر توصیف تبسّم

۳- آقای علی احمد قمر

٤- آقای سرور انبالوی

۵- آقای نیسان اکبر آبادی (مترجم نهج البلاغه (به نظم اردو) و مترجم قرآن به نظم

٦- آقای رشید نثار

۷- آقای سیّد سلمان حسن رضوی

۸- آقای سلطان رشك

۹- آقای سردار محمود بسمل

۱۰- آقای نصرت زیدی

۱۱- آقای مقصود جعفری

۱۲- آقای صادق نسیم

۱۳- آقای ناصر زیدی

۱٤- خانم شبنم شکیل

۱۵- آقای محمّد ابن الحسن (ساکت)

۱٦- آقای اختر هوشیار پوری

۱۷- آقای دکتر محمّد حسین تسبیحی (قصیده وصفیّه دربارۂ علاّمه اقبال)

۱۸- جناب آقای فرهاد زیدی مدیر کلّ تلویزیون پاکستان (اسلام آباد)

سخن رانی ارزنده و جامع ایراد داشت و دربارۀ روابط فرهنگی و ادبی و علمی ایران و پاکستان و مخصوصاً روز علامّه اقبال گفت و گو کرد و از مسؤولان خانۀ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران سپاسگزاری نمود که همواره کوشش می کنند که جلوه های علمی و فرهنگی و روابط دوستی میان ایران و پاکستان مستحکم تر و استوار تر گردد.

۱۹- جناب آقای سیّد علی تحقّقی کاردار و قائم مقام سفیر جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد رشته سخن را به دست گرفتند و دربارۀ علاّمه اقبال(رح) و روز علاّمه اقبال(رح) و شعر اقبال و اهمیّت فلسفۀ اقبال برای مسلمانان جهان عموماً و مسلمانان ایران و پاکستان و افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی و آسیای جنوبی وغیره بسیار مهّم است. بعضی اشعار اقبال را برای حاضران تفّسیر کردند و با احادیث نبوی و آیات قرآنی مطابقت دادند و بابیانی شیوا و گیرا اهل مجلس را تحت تأثیر سخنان خود قرار دادند.

دیدار هیئت فرهنگی و ادبی تاجیکستان از خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

روز سه شنبه ۱۳۷۲/۹/۹ هـ ش برابر با ۳۰ نوامبر ۱۹۹۳ م و مطابق با ۱۵ جمادی الثّانی ۱٤۱٤هـ ق هیئت فرهنگی و ادبی و هنری و عرفانی و نمایندگان انجمن سادات همدانی کولاب (ولایت ختلان) از کشور جمهوری اسلامی تاجیکستان از خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران دیدن کردند و ضمناً به همین مناسبت مجلس معارفهٔ این هیئت تشکیل شده بود. در این مجلس معارفه، گروهی از دانشمندان و شاعران و ادیبان فارسی و اردو (ایرانی و پاکستانی) حضور داشتند.

آقای سیّد محمّد حسن مظفّری رئیس خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران به هیئت خیرمقدم گفتند و سخنانی چند پیرامون روابط فرهنگی و اسلامی ایران و آسیای مرکزی از جمله تاجیکستان ایراد داشتند. آقای دکتر سیّد آغا حسین همدانی رئیس انجمن سادات همدانیّه در پاکستان اعضای هیئت را بدین شرح معرّفی کردند:

۱- آقای پرفسور محمّد عاصم راهنما و مسؤول هیئت تاجیکستانی

۲- خانم لطافت رئیس هیئت (از ولایت ختلان)

۳- خانم مهرو مترجم

٤- آقای نذیراف عضو هیئت (از ولایت ختلان)

۵- آقای ابراهیم اف (مسؤول موزه و کتابخانه میر سیّد علی همدان در کولاب)
۶- آقای سیّد حسنین کاظمی اشعاری به همین مناسبت خواندند به زبان فارسی
۷- دکتر محمّد حسین تسبیحی نیز اشعاری تحت عنوان "ختلان نامه" سروده بودند که درمیان حاضران توزیع شد.

هدف از دیدار هیئت تاجیکستان از کشور جمهوری اسلامی پاکستان و خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران این است که سادات همدانیه را بشناسند و آنان را برای دعوت به تاجیکستان برای جشن جهانی میر سیّد علی همدانی در سال ۱۹۹٤ میلادی دعوت کنند.

ضمناً هدف آنان این بود که از مراکز ادبی و مزارات و زیارتگاه ها که به نام میر سیّد علی همدانی در پاکستان مخصوصاً کشمیر آزاد و بلتستان و پنجاب و هزاره شناخته می شود، دیدن کنند و همچنین از کتابخانه ها دیدار به عمل آورند و مطالب و مآخذ گوناگون برای شناخت میر سیّد علی همدانی ۷۱٤-۷۸٦ هـ ق/۱۳۱٤-۱۳۸٤م) به دست بیاورند.

خانم لطافت سخنرانی جالب و ارزنده یی ایراد کرد و گفت: اهل تاجیکستان علاقه مندی بسیار به میر سیّد علی همدانی دارند و ما درخواست می کنیم که ایران و پاکستان و افغانستان در این طریق مارا یاری کنند تا جشن همدانی سال ۱۹۹٤م را به خوبی و عظمت و شکوه برگزار نماییم.

آقای پرفسور عاصم سخنرانی ارزنده یی همراه با اشعار فارسی میر سیّد علی همدانی ایراد کردند و همگان از سخنان خود بهره مند ساختند. ساعت ۸ بعد از ظهر از همگان پذیرایی به عمل آمد.

دیدار هیئت فرهنگی تاجیکستان از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

ضمناً همین هیئت فرهنگی و ادبی تاجیکستانی از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز دیدار کردند و نسخه های خطّی و کتابهای چاپی و انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مورد توجّه خاصّ آنان قرار گرفت و به هر یك از آنان یك جلد کتاب میر سیّد علی همدانی و همدانی نامه (چهل اسرار) اهدا شد. آنان نیز تصاویر آرامگه میر سیّد علی را از شهر کولاب ولایت ختلان به مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اهدا کردند و نیز کتابدار مرکز تحقیقات فارسی، اشعاری در مدح میر سیّد علی همدانی و به مناسبت خیر مقدم به هیئت تاجیکستان قرائت کرد. آقای دکتر احمد حسن دانی دانشمند معروف و آقای میر عبدالعزیز مدیر هفته نامه انصاف و آقای دکتر محمد جعفر معین فر در این جلسه حضور داشتند.

(دکتر محمد حسین تسبیحی)

وفيات

(درگذشت اديب سخنور و محقق سخن گستر)

شادروان استاد سيّد ابوالقاسم انجوى شيرازى

ولادت: . . ۱۳ هـ ش/ ۱۹۲۱م ، در شيراز

وفات: ۲۷ شهريور۱۳۷۲/۱۸سپتامبر ۱۹۹۳م در تهران

مدت عمر: ۷۲ سال. خدمات فرهنگى علمى . ۵ سال.

آثار ادبى و فرهنگى:

۱- سفينهٔ غزل با يك مقدّمه از دكتر هشترودى.

۲- مكتب شمس: منتخب غزليات كليّات شمس تبريزى سرودهٔ مولانا جلال الدّين محمّد بلخى.

۳- ديوان حافظ شيرازى با كشف الابيات و كشف الالفاظ (۱۵ بار چاپ شده)

٤- تمثيل و مثل، از زبان مردم و فرهنگ عامّه.

۵- جشن ها ، آداب و معتقدات زمستان (ج ۱ و ۲)

٦- گل به صنوبر چه كرد؟ (ج ۱ و ۲).

۷- بازيهاى نمايشى (در كوچه و خيابان شهر و دهكده)

۸- مردم و قهرمانان شاهنامه

۹- گذرى و نظرى در فرهنگ مردم

۱۰- فردوسی نامه (مردم و فردوسی) (ج ۱ و ۲)
۱۱- رساله در چگونگی گرد آوری فولکلور (ادبّیات مردم) بزبان ساده

استاد سیّد ابوالقاسم انجوی شیرازی به علّت حملهٔ قلبی درگذشت، خدایش غریق رحمت کناد. خدمت او به فرهنگ و زبان فارسی تا آخرین روزهای زندگی ادامه داشت. میراثی که از مردم ایران در سینه های کوه ها و در دشت ها و دهکده و شهرها و بالآخره بر زبان مردم بود، با کوشش تمام گرد آوری کرد و هم اکنون بیش ۴۰۰/۰ هزار برگه و یادداشت از او به یادگار مانده است و از قرار تحقیق، تعدادی بسیار نوار از نمونهٔ مثلها، آداب و رسوم و فرهنگ عامیانه از زبان مردم، از دور ترین نقاط کشور دردست است. مرحوم استاد انجوی شیرازی در سال ۱۳۱۸ هـ ش با نویسندهٔ بزرگ معاصر صادق هدایت آشنا شد و دوست و یار همدیگر بودند تا آنجا که آخرین روزهای آن بزرگمرد را همواره به یاد می آورد. مرحوم استاد انجوی شیرازی تحصیلات خود را در دانشگاه ژنو ، در سویس به پایان برد و خدمات علمی فرهنگی خود را در شیراز و تهران انجام داد و همانجا درگذشت.

مدیر دانش افتخار دوستی و همکاری با آن دانشمند فقید سعید داشته است و در حدود بیست سال پیش صد درس رادیویی برای تدریس زبان فارسی برای غیر فارسی زبانان به رهنمایی ایشان تهیّه کرده بودیم و همکاران ما دکتر سیّد با حیدر شهریار نقوی و خانم دکتر صغری بانو شکفته موسوی و آقای دکتر آفتاب اصغر بودند. این درسهای رادیوی تا چندین سال گذشته در برنامهٔ رادیوی زاهدان پخش می شد.

در خاتمه اینجانب ضایعه اسفناك درگذشت دانشمند فرزانه شادروان استاد سیّد ابوالقاسم انجوی شیرازی را که یکی از بزرگترین مشوّقان و مبلّغان زبان و ادبیات فارسی بود ، به عموم دانش دوستان و همکاران آن بزرگوار تسلیت عرض می کند و برای اعضای خانوادهٔ آن فقید سعید صبر جمیل آرزو نموده از خداوند متعال علّو درجات برای آن مرحوم مسئلت می نماید.

مدیر دانش

علماء وارث پیامبرانند (حدیث)

مجلهٔ دانش در مراحل نهایی تدوین و چاپ بود که بزرگ مرجع تقلی
شیعیان جهان، فقیه ربّانی، عالم صمدانی حضرت آیت الله العظمی سی
محمد رضا گلپایگانی قدّس الله سرّه الشریف رحلت فرمود.

آیت الله سیّد محمد رضا گلپایگانی فرزند سیّد محمد باقر گلپایگانی
علماء و مشاهیر زمان خود در هشتم ذی القعده سال ۱۳۱۶هـ .ق در قر
گو گد واقع در شش کیلومتری گلپایگان چشم به جهان گشود.

ایشان پس از طی تحصیلات در اوایل سال ۱۳۳۶ هـ .ق به شهر اراك
مرکزیت علمی آن زمان بود عزیمت کردند و همزمان با تأسیس حوزهٔ علمیه
توسّط استاد بزرگشان آیت الله العظمی حائری یزدی، در سال ۱۳٤۰هـ .ق
قم عزیمت نمود. و پس از رحلت استاد بزرگوار خود به تدریس خارج فقه
اصول در حوزه پرداختند. در آن زمان ۸۰۰ نفر از فضلاء و علمای قم
درس خارج فقه ایشان در مسجد اعظم قم تلمذ می کردند. با رحلت آیت ا
العظمی بروجردی (ره) و تبعید امام امت خمینی(ره) ادارهٔ قسمت ع
حوزهٔ علمیهٔ قم را حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی عهده دار شدند.

ایشان در طول حیات خود خدمات قابل توجهی را به حوزه های عل
نمودند. آثار علمی و تألیفات ارزنده ای را به جهان اسلام تقدیم نمودند ک

آن جمله حاشیه برعروة الوثقی، حاشیه بر رسائل، توضیح المسائل، مناسك حج، تألیفی در فقه، کتابی در اصول فقه، تقریرات و بحث فقه و اصول فقه که توسّط شاگردان ایشان به طبع رسیده اند.

آیت اللّه العظمی گلپایگانی روز پنجشنبه ۱۸ آذر ماه ۱۳۷۲ در تهران جهان را بدرود گفتند. جسد مطّهر آن مرحوم را به قم آوردند. روز جمعه صدها هزار نفر در مراسم تشییع جنازهٔ ایشان شرکت نمودند و بعد از ظهر شنبه ۲۰ آذر ماه ۱۳۷۲ در بالای سر حضرت معصومه سلام اللّه علیها درکنار استاد بزرگوار شان مرحوم آیت اللّه العظمی حائری یزدی به خاك سپرده شدند.

قطعهٔ مادّه تاریخ

به مناسبت درگذشت حضرت آقای سیّد محمد رضا گلپایگانی(رح)

آیتِ علم و فقاهت شد روان سوی جنان	سیّد پاك امانت درگذشت ازین جهان
کشور اسلامی ایران غمین و غمگسار	چون که شد خاموش میر و رهنمای مؤمنان
گلشنِ مهر و محبت آیتِ محرابِ دین	گشته محرابش به جنّت سیّد خلد آشیان
هر کسی گریان بود از بهر آن پیر بزرگ	چون که دنیای فقاهت بی نوا شد این زمان
مهبط فیض الهی رونق دین نبی(ص)	حضرت گلپایگانی آن فقیه عارفان
چشم و دل گریان بود یارب بده صبر جمیل	از غم فوت امیر و سیّد جنّت مکان
گفته تاریخ وفاتش این زمان پیك وفا:	گشته "محمود محمد(ص) محضر گلپایگان" ۱۳۷۲هـ .ش
"گلبن فیض رضا" تاریخ میلادی بود ۱۹۹۳ م	تا حدیث عشق حق پیوسته باشد بر زبان
"مصدر فیض محمّد سیّد باب حیا" ۱٤۱٤هـ .ق	این بود تاریخ هجری از بیان شاعران
رحمت و غفران حق بادا بر آن مرد بزرگ	نور و ایمان و شهادت از مزار او عیان
حمد و قل پیوسته با صورت جلی آید به گوش	در مساء و در صباح و در نماز عاشقان
این "رها" همواره بارد اشك غم از جان و دل	آه و واویلا ز فقدان فقیه مسلمان

دکتر محمد حسین تسبیحی(رها)

ڈاکٹر جمیل جالبی
صدر نشین مقتدرہ قومی زبان
اسلام آباد

فارسی گو شعرا کا ایک نایاب تذکرہ

تذکرۃ المعاصرین

میرے کتب خانے میں ایک تذکرہ ہے جس پر جلد کے ساتھ لگے ہوئے حنائی کاغذ پر "تذکرۃ المعاصرین" لکھا ہوا ہے۔ غالباً یہ اس تذکرے کے، مجھ سے پہلے مالک نے، جلد بندی کے بعد، اپنے ہاتھ سے لکھا ہے۔ پہلے صفحے پر، نہایت عمدہ خط شکستہ میں، ایک مختصر عبارت، تاریخ اور دستخط و مقام درج ہیں۔ اسی صفحے پر ایک چھوٹی سی مہر بھی ثبت ہے جو پڑھی نہیں جاتی۔ تذکرے کا سرورق نہیں ہے جس سے معلوم ہوتا کہ یہ کس کی تصنیف ہے؟ کب اور کہاں سے شائع ہوا؟ پہلے صفحے پر "باب الالف" بیضوی دائرے میں آرائشی بیل بوٹے کے ساتھ لکھا ہوا ہے اور اس کے نیچے "دریں باب تراجم و سخنان ۴۱ سخنور نگاشتہ شدہ" کے الفاظ درج ہیں۔ "باب الالف" کے شعرا، صفحہ ۴۴ پر ختم ہو جاتے ہیں اور اسی صفحے سے "باب البا۔ الموحدۃ" شروع ہوتا ہے اور یہاں بھی "دریں باب تراجم و سخنان ۱۲ سخنور نگاشتہ شد" کے الفاظ ملتے ہیں۔ اسی طرح یہ سلسلہ "باب العین المہملہ" تک چلتا ہے جس کے تحت "دریں باب تراجم و سخنان ۳۶ سخنور نگاشتہ شدہ" کے الفاظ ملتے ہیں لیکن اس باب میں صرف ۱۴ شعرا کا ذکر ملتا ہے اور چودھویں شاعر کا کلام بھی پورا نہیں ہے۔ "باب العین" سے پہلے، سارے حروف تہجی کے تحت شعرا کی جو تعداد ہر باب سے پہلے دی گئی ہے تراجم اس کے عین مطابق ہیں۔ یہ تذکرہ احسان نامی شاعر کے ذکر (ص ۱) سے شروع ہوتا ہے اور عالی نامی شاعر (ص ۲۰۸) پر ختم ہو جاتا ہے۔ صفحہ ۲۰۸ کی آخری دو سطریں یہ ہیں۔

"عالی ۱۴۔ مخلص منشی محمد جعفر خیرآبادی است

چشم بد دور عذار تو مرا روز امید　　　چہ کند گر دل من شب نکند در گیہ

یہ ادھورا تذکرہ، جو ۲۰۸ صفحات یعنی ۱۳ سالم جزو پر مشتمل ہے، کسی لیتھو پریس ' چھپا ہے۔ کتابت صاف اور اچھی ہے۔ صفحہ کی ناپ لمبائی ۹ انچ اور چوڑائی ساڑھے ۵ انچ ہے۔ کاغذ خستہ اور پیلا ہو گیا ہے۔ ہر صفحے پر عبارت کے چاروں طرف دوہرا چو بنایا گیا ہے اور اس طرح جو حونس بنتی ہے اس کی لمبائی ۸ انچ اور چوڑائی ۴ انچ ہے۔ صفحے کے حاشیے پر اس شاعر کا تخلص جلی حروف میں لکھا گیا ہے جس کا ترجمہ وہاں آیا لیکن دو صفحات یعنی ص ۳ اور ص ۱۵۵ پر اختر، واجد علی شاہ اور شاد، سید علی محمد کے ذ میں علی الترتیب تاریخ وفات اور خان بہادر کا خطاب ملنے کا سال درج ہے۔ حاشیے عبارات یہ ہیں

"اختر (واجد علی شاہ) ۲ محرم الحرام ۱۳۰۵ھ مطابق ۲۲ سپتمبر ۱۸۸۷ شب سہ شنبہ دا حق را لبیک اجابت گفتہ " (ص ۳)

" شاد (مولوی سید علی محمد) در حدو (د) ۱۸۹۱ . از گورنمنٹ عالیہ مخاطب بخطاب خا بہادر شدہ " (ص ۱۵۵)

تذکرے کے مطالعے سے پتا نہیں چلتا کہ یہ کس نے لکھا ہے البتہ داخلی شہادت۔ اس کے سال تالیف و طباعت کا اندازہ ضرور کیا جا سکتا ہے۔ ۱۹۸۰ء میں ڈاکٹر محمد صدر ال کی کتاب "نساخ حیات و تصنیف" نظر سے گزری تو میں دوران مطالعہ تذکرۃ المعاصر کے ذکر پر چونکا۔ انہوں نے لکھا تھا

"تذکرۃ المعاصرین" ہند و پاک کے فارسی گو شعرا کا ایک چھوٹا سا تذکرہ ہے جس میں ۶ شعرا کا ذکر کیا گیا ہے۔ یہ تذکرہ فارسی زبان میں ہے۔ اس کا اب تک واحد نسخہ دستیاب ہو سکا ہے جو ڈھاکا یونیورسٹی میں موجود ہے اور یہ بھی ناقص ہے۔ ابتدا کا ٹائٹ اور آخر کے چند اوراق اس نسخے میں موجود نہیں ہیں۔ ۔ موجودہ نسخے میں اس تذکرے حجم صرف ۲۰۸ صفحے ہے۔ ۔ افسوس ہے کہ انتہائی تگ و دو .... کے باوجود بھی تذکر المعاصرین کا کوئی دوسرا نسخہ بہم نہ پہنچا سکا۔(۱)

ڈاکٹر صدر الحق نے یہ نہیں لکھا کہ یہ نسخہ مطبوعہ تھا یا قلمی۔ تذکرۃ المعاصرین کا ذکر پڑھ کر میں نے اپنا تذکرۃ المعاصرین نکالا اور ان کے بیان کو اپنے نسخے سے ملایا تو پتا چلا کہ یہ اسی تذکرے کا ایک نسخہ ہے اور یہ بھی ۲۰۸ صفحات پر ہی مشتمل ہے۔ اس میں بھی سرورق نہیں ہے۔ اس سے معلوم ہوا کہ ڈھاکا یونیورسٹی کا مذکورہ نسخہ بھی مطبوعہ تھا۔ ان دو یکساں نسخوں کی موجودگی سے پتا چلا کہ یہ اسی قدر چھپ سکا تھا اور سرورق بھی اس لیے شامل نہیں ہے کہ اس کے مکمل چھپنے کی نوبت نہیں آئی اور اس کے مطبوعہ فرموں کی وہ کاپیاں ہی محفوظ رہ گئیں جو پریس نے اپنے ریکارڈ کے لیے تیار کی تھیں۔ یہی وجہ ہے کہ یہ تذکرہ اب کہیں نہیں ملتا اور مطبوعہ صورت میں بھی واحد نسخے کا درجہ رکھتا ہے۔

"تذکرۃ المعاصرین" کے نامکمل ہونے کا ذکر رضا علی وحشت کلکتوی نے بھی ان الفاظ میں کیا ہے

"تذکرۃ المعاصرین اپنے عہد کے پارسی گو شعرا کا نہایت عمدہ تذکرہ لکھا ہے مگر افسوس کہ پورا چھپنے نہ پایا تھا کہ مؤلف نے قضا کی"۔(۲)

میرے نسخے پر عمدہ سیاہ روشنائی سے نہایت عمدہ خط شکستہ میں جو عبارت لکھی ہوئی ملتی ہے وہ یہ ہے.

"از دست مولانا عضد الدین عضد بہ بندہ رسید ۸ شعبان ۱۳۱۹ھ۔ محمد عبد الرزاق عفی عنہ کلامی حسنی الحسینی۔ بمقام کلکتہ"(۳)

اب اس بحث سے یہ چند باتیں سامنے آئیں.

(۱) تذکرۃ المعاصرین، جس کا نسخہ میرے کتب خانے میں موجود ہے، وہی تذکرہ ہے جس کا ذکر وحشت کلکتوی اور ڈاکٹر محمد صدر الحق نے کیا ہے۔

(۲) تذکرۃ المعاصرین کے مؤلف عبد الغفور خاں نساخ ہیں جنھوں نے "سخن شعرا" اور "قطعۂ منتخب" کے نام سے اردو شعرا کے دو تذکرے اردو زبان میں تالیف کیے اور جو علی الترتیب ۱۸۷۴ء (۱۲۹۱ھ) اور جولائی ۱۸۷۴ء مطابق جمادی الاول ۱۲۹۱ھ میں نول کشور لکھنؤ سے شائع ہوئے۔ "سخن شعرا" میں ۲۴۸۵ معاصر اردو شاعروں کا ترجمہ و کلام دیا گیا ہے اور قطعۂ منتخب میں ۴۰ قطعہ گو شعرا. کا ترجمہ و نمونہ کلام دیا گیا ہے۔

(۳) "تذکرۃ المعاصرین" اپنی نامکمل اور ادھوری صورت میں ۲۳۶ معاصر فارسی گو شعرا کا تذکرہ ہے جو فارسی زبان میں لکھا گیا ہے۔
(۴) اس تذکرے کا زیر نظر نسخہ مولانا عضد الدین عضد نے خود محمد عبد الرزاق کلامی حسینی الحسینی کو کلکتہ میں دیا جس کا ذکر انہوں نے صفحہ ایک کی لوح پر اپنے قلم سے لکھ کر کیا ہے۔

(۵) مولانا عضد الدین عضد جن کا پورا نام ابو معین محمد عضد الدین اور تخلص عضد تھا نساخ کی سگی بڑی بہن کی اکلوتی اولاد تھے اور فارسی زبان میں "یادگار اجداد" کے نام سے اپنے خاندان کی منظوم تاریخ لکھی تھی جس کا مطبوعہ نسخہ ڈھاکا یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ ہے۔
مولانا عضد نے "عروض القوافی" کے نام سے بھی ایک کتاب لکھی تھی۔
(۶) اس سے یہ بات بھی سامنے آئی کہ میرا زیر نظر نسخہ نساخ کے خاندان کی ملکیت تھا جسے نساخ کی وفات (۴ شوال ۱۳۰۶ھ مطابق ۱۴ جون ۱۸۸۹ء) کے تیرہ سال بعد مولانا عضد الدین عضد نے عبدالرزاق کو دے دیا۔
(۷) نساخ کی تاریخ وفات اور صفحہ ۳ کے حاشیے پر واجد علی شاہ اختر کی تاریخ وفات (۱۳۰۵ھ) کے پیش نظر، جو کاتب کے قلم سے لکھی ہوئی طبع ہوئی ہے، اس بات کا امکان ہے کہ کم از کم تذکرے کے ۲۰۸ صفحات کی کتابت اور تصحیح نساخ کی زندگی میں ہو چکی تھی لیکن یہ نہ صرف طبع نہیں ہوا تھا بلکہ اس کی پہلی کاپی بھی نہیں چھپی تھی۔ اس بات کی مزید توثیق صفحہ ۱۵۵ کے اس حاشیے کی عبارت سے بھی ہوتی ہے جس پر شاد عظیم آبادی کو "خطاب خان بہادر" ملنے کا سال ۱۸۹۱ء درج ہے۔ اس سے ڈھائی پونے تین سال پہلے نساخ کا انتقال (۱۴ جون ۱۹۸۹ء) ہو چکا تھا اور اس عبارت کا اضافہ ۱۸۹۱ء میں یا اس کے بعد نگران طباعت نے اسی کاتب سے لکھوا کر کرا دیا تھا۔ اس کا بھی امکان ہے کہ خود شاد عظیم آبادی نے نساخ کے اہل خاندان یا مطبع کی توجہ اس طرف دلائی ہو۔
(۸) اس سے یہ بھی معلوم ہوا کہ اس تذکرے کے مکمل چھپنے کی نوبت نہیں آئی اور اس کے مطبوعہ فرموں کی صرف وہ دو کاپیاں ہی محفوظ رہ سکیں جو پریس نے اپنے اور نگران

طباعت کے ریکارڈ کے لیے تیار کرائی تھیں جن میں سے ایک ڈھاکا یونیورسٹی میں تھی اور ایک میری ملکیت ہے۔

(۹) زیر نظر تذکرے کا سارا مواد تو یقیناً موجود ہوگا جسے نساخ مرتب کر کے کاتب کو دے رہے تھے لیکن ان کی وفات کے بعد یہ مواد منتشر ہو گیا یا کسی ایسے شخص کو دے دیا گیا جو اسے مرتب کر کے مسودہ کی صورت نہ دے سکا اور پریس میں وہ اتنا ہی چھپ سکا جتنا نساخ کی زندگی میں مدون اور کتابت ہو چکا تھا۔ اس طرح یہ کام ہمیشہ کے لیے ادھورا رہ گیا۔

اس تذکرے کے مزید تعارف سے پہلے، اختصار کے ساتھ، عبد الغفور خاں نساخ کے حالات زندگی کا ذکر بھی کر دیا جائے تاکہ قارئین ان کی خدمات و تاریخی اہمیت سے واقف ہو سکیں۔ عبد الغفور خاں نساخ یکم شوال ۱۲۴۹ھ مطابق ۱۱ فروری ۱۸۳۴ء کو کلکتہ میں پیدا ہوئے جہاں ان کے والد قاضی فقیر محمد عدالت عالیہ صدر دیوانی کلکتہ میں وکالت کرتے تھے۔ وہ بھی صاحب علم تھے اور "جامع التواریخ" اور "منتخب النجوم" کے نام سے دو کتابیں بھی لکھی تھیں۔ "جامع التواریخ" ۱۸۳۶ء میں کلکتہ سے شائع ہوئی۔ اس کا ایک نسخہ خدا بخش لائبریری پٹنہ میں موجود (۴) ہے۔ نساخ کے والد قاضی فقیر محمد نے تین شادیاں کیں۔ تیسری بیوی سے ایک بیٹی اور چار بیٹے پیدا ہوئے۔ دو بیٹے مر گئے اور دو زندہ بچے۔ بڑے کا نام عبد اللطیف خاں تھا۔ جو انگریزی عہد میں اعلیٰ عہدوں پر فائز رہے اور بنگال میں مسلمانوں کی تعلیم و ترقی کے لیے جن کی خدمات آج بھی تاریخ بنگال کا حصہ ہیں۔ انہوں نے کلکتہ میں "محمڈن لٹریری سوسائٹی" کی بنیاد بھی رکھی۔ خدمات کے اعتراف میں حکومت برطانیہ کی طرف سے انہیں نواب اور خان بہادر کے خطاب بھی ملے۔ ۱۸۹۳ء میں وفات پائی۔ عبد الغفور بہن بھائیوں میں سب سے چھوٹے تھے جو بعد میں عبد الغفور نساخ کے نام سے مشہور ہوئے اور بنگال میں اردو شعر و ادب کی ترویج و اشاعت اور ان کی خدمات اردو ادب کی تاریخ کا حصہ ہیں۔ عبد الغفور نساخ نے اپنے بڑے بھائی نواب عبد الطیف خان بہادر کی طرح قدیم و جدید تعلیم پائی اور انگریزی عہد میں اعلیٰ عہدوں پر فائز رہے۔ نساخ کے ایک ہی بیٹے تھے۔ ابو القاسم محمد مظہر الحق نام اور شمس تخلص تھا۔

داغ کے شاگرد تھے اور اپنے زمانے میں بہت شہرت رکھتے تھے ۔ رضا علی وحشت کلکتوی انہی کے شاگرد رشید تھے ۔ نساخ نے جب شعر گوئی کا آغاز کیا تو پہلے رشید النبی وحشت کے سامنے زانوئے تلمذ تہ کیا اور بعد میں انہی کے کہنے سے حافظ اکرام احمد ضیغم رامپوری مقیم کلکتہ سے رجوع کیا جو اپنے وقت کے جید عالم، استاد اور ہفت زبان شاعر تھے ۔ نساخ ابتدا میں مہجور تخلص کرتے تھے ۔ بعد میں نساخ تخلص اختیار کر لیا جس کی وجہ یہ تھی کہ وہ ناسخ لکھنوی کے رنگ شعر کو ناپسند کرتے تھے اور مصحفی و جرأت کے رنگ سخن کو پسند کرتے تھے اسی لیے ، ناسخ کے صیغۂ مبالغہ کے طور پر، اپنا تخلص نساخ اختیار کر لیا لیکن "تذکرۃ المعاصرین" میں نساخ تخلص کی تاویل حاجی ناظر محمد عبد اللہ تخلص آشفتہ (۵ نے اپنے ایک قطعہ میں یہ کی ہے:

شکل نساخ چہ آئینہ معنیٰ آمد — کہ از وجہہ ارباب سخن نورانی
چہرہ پرداز نظامی بود و سعدی ہم — جلوہ افروز رخ انوری و خاقانی

اسی تذکرے کے صفحہ ۱۳۱ کے حاشیے پر یہ عبارت بھی درج ہے

"از نون نظامی و سین سعدی و الف انوری و خاے خاقانی نام نساخ برمی آید" ۔

نساخ اردو زبان کے ایک پر گو شاعر تھے ۔ ان کے چار دیوان شائع ہوئے ۔ پہلا دیوان "دفتر بے مثال" کے نام سے ۱۸۶۳ء میں شائع ہوا ۔ دوسرا دیوان "اشعار نساخ" جو اس کا تاریخی نام ہے، ۱۸۷۴ء میں طبع ہوا ۔ تیسرا دیوان "ارمغان" کے نام سے ۱۸۷۷ء میں شائع ہوا ۔ ارمغان اس کا تاریخی نام ہے ۔

اور چوتھا دیوان "ارمغانی" کے نام سے ۱۸۸۶ء میں شائع ہوا ۔ یہ بھی اس کا تاریخی نام ہے ۔ ان چار دواوین کے علاوہ فرید الدین عطار کے "پند نامہ" کا اردو ترجمہ ۱۸۶۲ء میں، قطعات تاریخ کا مجموعہ "شاہد عشرت" کے نام سے ۱۸۷۴ء میں، فارسی رباعیات کا مجموعہ "مرغوب دل" کے نام سے ۱۸۷۴ء میں، قطعات تاریخ و فردیات کا مجموعہ "گنج تواریخ" کے نام سے ۱۸۷۵ء میں، اور اس کا ضمیمہ "کنز تواریخ" کے نام سے، فارسی و اردو معموں کے مجموعہ "مظہر معما" کے نام سے ۱۳۰۲ھ مطابق ۱۸۸۴-۱۸۸۵ء میں، اور اردو رباعیات کا مجموعہ بھی

"ترانہ خامہ "ارمغان اس کا تاریخی نام ہے کے نام سے ۱۳۰۲ھ (۱۸۸۴ء۔۱۸۸۵) میں شائع ہوا۔ وہابی عقائد کے رد میں ایک رسالہ "نصرۃ المسلمین" کے نام سے ۱۳۰۳ھ میں اور قطعات کا مجموعہ "باغ فکر" معروف بہ مقطعات نساخ ۱۸۸۷ء میں، دو نصابی کتابیں "نصاب اردو زبان" ۱۸۶۳ء میں، منتخبات دواوین شعرائے ہند" ۱۸۶۴ء میں شائع ہوئیں میرزا وصال شیرازی کے فارسی کلام کا انتخاب "سفینۂ منتخب" کے نام سے ۱۸۸۸ء میں اور ان قصائد و مدحیہ اشعار کا مجموعہ، جو نساخ کی مدح میں مختلف شعرانے لکھے تھے، قصائد منتخبہ" کے نام سے ۱۸۸۸ء میں شائع ہوئے (۹) ان کے علاوہ نساخ نے اپنی خود نوشت سوانح عمری بھی لکھی جس کا مخطوطہ کلکتہ کی ایشیاٹک سوسائٹی میں محفوظ ہے اور جو شائع بھی ہو گئی ہے۔نساخ نے ایک رسالہ "زبان ریختہ" کے نام سے ۱۲۷۵ھ میں لکھا جو پہلی بار جمادی الاول ۱۲۹۱ مطابق ۱۸۷۴ء میں نولکشور پریس لکھنؤ سے شائع ہوا۔ نساخ نے تین تذکرے بھی لکھے۔دو اردو شعرا کے بارے میں، اردو زبان میں، جن میں ایک "سخن شعرا ہے جس میں معاصر اردو شعرا کو جن کی تعداد ۲۴۸۵ ہے۔ موضوع تذکرہ بنایا ہے۔ یہ تذکرہ پہلی بار ۱۸۷۴ء میں نولشکور پریس لکھنؤ سے شائع ہوا۔ دوسرا تذکرہ "قطعۂ منتخب" ہے جو اس کا تاریخی نام (۱۲۷۶ھ) ہے۔ یہ تذکرہ بھی جمادی الاول ۱۲۹۱ھ مطابق جولائی ۱۸۷۴ میں نولکشور پریس لکھنؤ سے شائع ہوا۔ معاصر فارسی گو شعرا کا ایک تذکرہ فارسی زبان میں لکھا جو ادھورا رہ گیا اور جس کے صرف ۲۰۸ صفحات چھپ سکے۔ اس نامکمل تذکرے کا نام تذکرۃ المعاصرین" ہے جس کا ان صفحات میں تعارف کرایا گیا ہے۔

تذکرۃ المعاصرین" میں معاصر فارسی گو شعرا کے بارے میں بعض مفید معلومات دی گئی ہیں جن میں سے صرف چند کا ذکر ہم یہاں کرتے ہیں

ا نساخ نے تذکرۃ المعاصرین میں بعض ایسے اشارے کیے ہیں جن سے اس تذکرے کی تالیف کے زمانے کا تعین کیاجاسکتا ہے مثلاً

(الف) آزاد، مولوی سید محمود کے ذیل میں لکھا ہے کہ حالا از سنین عمرش سی و دو سال (۳۲) سپری می شود۔(ص ۱۴)

(ب) اشرف، مولوی اشرف الدین کے ترجمے میں لکھا ہے کہ "عمرش از چہل و پنج گذشتہ

(ص ۲۶)
(ج) امیر مینائی، منشی امیر احمد تالیفِ تذکرہ کے وقت زندہ تھے۔ (ص ۳۸)
(د) تذکرہ کی تالیف کے وقت سر سید پنشن پر تھے۔ "دریں روزہا ترکِ کار سرکار گفتہ از گورنمنٹ عالیہ پنشن می یابد" (ص ۴۳)
(ہ) جوہر، لالہ جواہر سنگھ (شاگرد میرزا غالب) کے بارے میں لکھا ہے کہ "پنج یا شش سال میگذرد کہ انتقال کردہ" (ص ۷۸)
(و) ذوالفقار، سید ذوالفقار علی کے بارے میں لکھا ہے کہ "در ۱۲۹۲ھ بقید حیات بود" (ص ۱۰۵)
(ز) رسا، منشی احمد علی لکھنوی (شاگرد طالب علی خان عیشی) کے ترجمے میں لکھا ہے کہ "در ۱۲۹۳ھ وفات یافت۔ (ص ۱۱۷)
(ح) رشکی، نواب محمد علی خان (خلف الرشید نواب محمد مصطفٰے خان شیفتہ و حسرتی) کے ذیل میں لکھا ہے کہ "عمرش حالیا از سی و دو سال تجاوز نکردہ"۔ (ص ۱۱۸)
(ط) صبا، ملک الشعرا میرزا فتح علی خاں کے بارے میں لکھا ہے کہ "از امرائے فتح علی شاہ قاچار پادشاہ ایران بود سی و دو سال ست کہ انتقال کردہ"۔ (ص ۱۸۲)
(ی) اختر، واجد علی شاہ کی وفات کی تاریخ، اختر کے ترجمے کے حاشیے میں دی گئی ہے۔ "۲۔ محرم الحرام ۱۳۰۵ھ مطابق ۲۲ سپتمبر ۱۸۸۷ء شب سہ شنبہ داعی حق را لبیک اجابت گفتہ"۔ (ص ۳) اس وقت نساخ زندہ تھے۔ نساخ کی تاریخ وفات ۴ شوال ۱۳۰۶ھ مطابق ۱۴ جون ۱۸۸۹ء ہے۔
(ک) شاد، مولوی سید علی محمد عظیم آبادی کو خان بہادر کا خطاب ملنے کا سن حاشیے میں ۱۸۹۱ دیا گیا ہے۔ (ص ۱۵۵) ۔ اس وقت نساخ زندہ نہیں تھے۔
۲۔ تذکرۃ المعاصرین میں، نساخ کے کہے ہوئے، پندرہ فارسی گو شعرا کے قطعات تاریخِ وفات ملتے ہیں۔ جن کے تخلص، نام اور سال وفات یہ ہیں
(۱) آغا احمد علی احمد ص ۲، ۳)، وفات ۱۲۹۰ھ۔
(۲) مولانا صدر الدین خاں آزردہ (ص ۲۲۔۲۳)، ۱۲۸۵ھ۔
(۳) شاہ تراب علی تراب (ص ۵۲)، وفات ۱۲۷۵ھ۔

(۴) مولوی غلام بتول خان بہادر تمکین (ص ۵۸)، وفات ۱۲۸۸ھ۔
(۵) حاجی اللہ بخش مجموعہ دار حامد (ص ۸۱)، وفات ۱۲۷۷ھ۔
(۶) نواب محمد مصطفیٰ خاں حسرتی و شیفتہ (ص ۸۴)، وفات ۱۲۸۶ھ۔
(۷) نساخ کے برادر بزرگ مولوی عبدالحمید حمید (ص ۹۱)، وفات ۱۲۸۴ھ۔
(۸) مولوی وجہ اللہ خان بہادر داغ (ص ۱۰۱-۱۰۲)، وفات ۱۲۸۸ھ۔
(۹) شاہ رؤف احمد رافت (ص ۱۱۲-۱۱۳)، وفات ۱۲۴۹ھ۔
(۱۰) مولوی حسیب احمد رویت (ص ۱۲۳-۱۲۴)، وفات ۱۲۶۲ھ۔
(۱۱) مولوی نصیر الدین حید ر سامی (ص ۱۳۶)، وفات ۱۲۸۳ھ۔
(۱۲) مولوی حفیظ الدین شہید (ص ۱۷۷)، وفات ۱۲۵۴ھ۔
(۱۳) خواجہ عبدالرحیم صبا معروف بہ بھچا میاں (ص ۱۸۳)، وفات ۱۲۸۸ھ۔
(۱۴) استاد نساخ حافظ اکرام احمد ضیغم رامپوری (ص ۱۹۰)، وفات ۱۲۸۶ھ۔
(۱۵) ابو الظفر سراج بہادر ظفر، پادشاہ دہلی (ص ۱۹۴)، وفات ۱۲۷۹ھ۔

۳۔ "تذکرۃ المعاصرین" میں مندرجہ ذیل ۱۶۸ ایسے شعرا کا ذکر ہے جو فارسی و اردو دونوں زبانوں میں شعر کہتے تھے۔

(۱) آغا احمد علی احمد (ص ۱)
(۲) واجد علی شاہ اختر، بادشاہ اودھ (ص ۳-۵)
(۳) قاضی محمد صادق خان بہادر اختر (ص ۵)
(۴) منشی اسد اللہ اخلاص معروف بہ علی جان، (ص ۱۱)
(۵) مولوی معین الدین احمد اذکی ہوگلوی (ص ۱۲)
(۶) حاجی مولوی محمد ارشاد، ارشاد (ص ۱۳)
(۷) مولوی سید محمود آزاد (ص ۱۳-۱۴)
(۸) منشی سید مظفر علی خاں اسیر مخاطب بہ تدبیر الدولہ (ص ۲۴)
(۹) حاجی ناظر محمد عبداللہ، آشفتہ (ص ۲۶)
(۱۰) مولوی عبدالصمد اعظم معروف بہ محبوب جان (ص ۳۲)

(۱۱) شاہ سید محمد اکبر ابو العلائی اکبر (ص ۳۶)
(۱۲) منشی امیر احمد مینائی امیر حنفی لکھنوی (ص ۳۷۵-۳۷۸)
(۱۳) شاہزادہ میرزا آسمان جاہ بہادر انجم (ص ۳۹)
(۱۴) مولوی سید عصمت اللہ نسخ (ص ۳۹-۴۰)
(۱۵) مولوی ابو السعد محمد عبد الودود، اوحد (ص ۴۱-۴۲)
(۱۶) امیر حسن خان بسمل (ص ۴۶)
(۱۷) مولوی سید محمد مراد علی، بیمار (ص ۴۹)
(۱۸) شیخ تجمل حسین تجمل (ص ۵۲)
(۱۹) حضرت شاہ تراب علی تراب (ص ۵۲)
(۲۰) منشی محمد انوار حسین سہوانی، تسلیم (ص ۵۳)
(۲۱) شیخ مہدی بخش تسلیم، (ص ۵۴)
(۲۲) میرزا تقی علی خاں تقی (ص ۵۷)
(۲۳) غلام بتول خاں بہادر، تمکین (ص ۵۸)
(۲۴) مولوی عبد الرحیم تمنا معروف بہ عبد الرحیم دہری (ص ۶۰)
(۲۵) منشی جلال الدین جلال معروف بہ منشی حسن جان (ص ۷۱)
(۲۶) شاہ خلیل الدین احمد، جوش (ص ۷۷)
(۲۷) منشی جواہر سنگھ جوہر (ص ۷۸)
(۲۸) مولوی الطاف حسین حالی (ص ۷۹)
(۲۹) حاجی الہ بخش مجموعہ دار، حامد (ص ۸۱)
(۳۰) حاجی نواب مصطفے خاں حسرتی و شیفتہ (ص ۸۴)
(۳۱) نواب غلام حسین خاں شاہجہاں پوری حسین (ص ۸۷)
(۳۲) مولوی محمد عبد الاحد حشمت (ص ۸۷)
(۳۳) سید ہمایوں مرزا حقیر (ص ۸۹)
(۳۴) مرحمۃ الدولہ منشی سید غضنفر علی خان صولت جنگ مہین پور حکیم (ص ۹۰)

(۳۵) شاہ محمد علیم حیرت و بیتاب (ص ۹۴)
(۳۶) شاہ خورشید احمد خورشید (ص ۱۰۰)
(۳۷) نواب میرزا خان داغ دہلوی (ص ۱۰۲)
(۳۸) منشی لالہ سوبھارام دانا، ، (۱۰۳)
(۳۹) سید علی درماں عرف علی جان (ص ۱۰۴)
(۴۰) مولوی عبدالمنعم ذوقی (ص ۱۰۵)
(۴۱) شاہ رؤف احمد رافت رامپوری ((ص ۱۱۲)
(۴۲) شیخ مظفر علی راقم (ص ۱۱۴)
(۴۳) رحمت علی رحمت (ص ۱۱۴)
(۴۴) میرزا رحیم بیگ رحیم ("در اوائل شرر تخلص میکرد" ص ۱۱۷)
(۴۵) سید محمد خان رند فیض آبادی (ص ۱۲۳)
(۴۶) مولوی حسیب احمد رویت (ص ۱۲۴)
(۴۷) منشی غلام مینا ساحر (ص ۱۲۵)
(۴۸) مولوی وجہ اللہ خان بہادر سامی (ص ۱۳۱)
(۴۹) حاجی سعید بخت مجموعہ دار (ص ۱۳۵-۱۳۶)
(۵۰) نواب والاقدر حسین علی میرزا بہادر سلیمان معروف بہ منجھلی صاحب (ص ۱۵۰)
(۵۱) میرزا سہراب بیگ سہراب دہلوی (ص ۱۵۳)
(۵۲) نواب شاہ جہاں بیگم شاہ جہاں رئیسہ بھوپال (ص ۱۶۲)
(۵۳) خواجہ فیض الدین شائق معروف بہ خواجہ حیدر جان (ص ۱۶۲)
(۵۴) منشی شمس الدین محمد، شمس معروف بہ منشی لال جار (ص ۱۶۵)
(۵۵) عنایت اللہ شوق فرید آبادی (ص ۱۶۵)
(۵۶) منشی احمد علی شوق (ص ۱۶۶)
(۵۷) مولوی سید عبدالغفور بہادری شہباز (ص ۱۷۰)
(۵۸) حاجی مولوی غلام امام شہید (ص ۱۷۳)

(۵۹) حاجی شاہ عبد الحق شیدا کانپوری (ص ۱۷۹)
(۶۰) میرزا قادر بخش صابر (ص ۱۸۱)
(۶۱) خواجہ عبد الرحیم صبا معروف بہ میاں پھچا میاں (ص ۱۸۳)
(۶۲) میر فرزند احمد، صفیر (ص ۱۸۴)
(۶۳) منشی وارث علی ضیا (ص ۱۸۹)
(۶۴) حافظ اکرام احمد ضیغم (استاد نساخ) (ص ۱۹۰)
(۶۵) میرزا سعید الدین احمد خان طالب دہلوی (ص ۱۹۲)
(۶۶) منشی الایچی رام طالب (ص ۱۹۲)
(۶۷) ابو الظفر سراج الدین بہادر ظفر، پادشاہ دہلی (ص ۱۹۴)
(۶۸) آغا حسین قلی خاں عاشقی (ص ۱۹۷)

فارسی و اردو دونوں زبانوں میں شعر کہنے والے ان ۶۸ شعرا میں چھ شاعر ایسے ہیں جو فارسی و اردو کے علاوہ عربی زبان میں بھی شعر کہتے تھے۔ ان کے تخلص یہ ہیں

(۱) ارشاد (ص ۱۳) (۲) تمناص ۹۰) (۳) ذوقی (ص ۱۰۵)
(۴) رافت (ص ۱۱۲) (۵) شہباز (ص ۱۷۰) (۶) ضیغم (ص ۱۹۰)

ان تین زبانوں میں شعر کہنے والے چھ شعرا میں سے نساخ کے استاد ضیغم ایک ایسے شاعر ہیں جو "در عربی، فارسی، ریختہ، ترکی، پنجابی و ناگری سخن می گفت" (ص ۱۹۰)

۴۔ نساخ نے اس تذکرے میں اپنے ایسے سات شاگردوں کا ذکر کیا ہے جو فارسی میں بھی شعر کہتے تھے۔ ان کے نام و تخلص یہ ہیں

(۱) منشی اسد اللہ اخلاص (ص ۱۱)
(۲) مولوی علی اصغر اصغر (ص ۳۱)
(۳) مولوی سید عصمت اللہ نسخ (ص ۳۹۔ ۴۰)
(۴) حافظ محمد عبد الحمید حمید (ص ۹۲)
(۵) ابو اسماعیل محمد خلیل اللہ خلیل (ص ۹۹)
(۶) منشی وارث علی ضیا (ص ۱۸۹)

(۷) منشی الایچی رام، طالب (ص ۱۹۲)
۵۔ "تذکرۃ المعاصرین" میں نساخ نے بعض شعرا کا ذکر "از احباب راقم است" (ص ۱۳) یا "از احباب راقم الحروف است" (ص ۱۲) یا "از گرامی احباب راقم الحروف است" (ص ۱۱۸) کے الفاظ میں کیا ہے۔ ایسے شعرا کی تعداد ۱۳ ہے۔ ایک شاعر منشی جلال الدین جلال معروف بہ منشی حسن جان کے ذیل میں لکھا ہے کہ "از مدت دراز برفاقت راقم است"۔ (ص ۱۷)۔ احباب راقم کی صراحت کے ساتھ جن شعرا کا ذکر کیا ہے ان کے تخلص و نام یہ ہیں:
(۱) اذکی، مولوی معین الدین احمد ہوگلوی (ص ۱۲) (۲) ارشاد، حاجی مولوی محمد ارشاد (ص ۱۳) (۳) آشفتہ، حاجی ناظر محمد عبداللہ (ص ۲۶) (۴) باقر، حاجی سید محمد باقر طباطبائی (ص ۴۴) (۵) تائب، منشی عبدالنعیم (ص ۵۱) (۶) تمکین، مولوی غلام بتول خان بہادر (ص ۵۸)
(۷) جوش، شاہ خلیل الدین احمد (۷۷) (۸) خستہ و ملہی، مولوی محمد نجف علی خان (ص ۹۶

(۹) ذوقی، مولوی محمد عبدالمنعم (ص ۱۰۵) (۱۰) رشکی، نواب محمد علی خان (ص ۱۱۸)
(۱۱) سامی، مولوی نصیر الدین حیدر (ص ۱۲۶) (۱۲) سامی، مولوی وجہ اللہ خان بہادر (ص ۱۳۱) (۱۳) طالب، میرزا سعید الدین احمد خان دہلوی (ص ۱۹۲)
۶۔ "تذکرۃ المعاصرین" میں میرزا اسد اللہ خان غالب کے ۱۳ شاگردوں کے حالات و کلام شامل ہیں جن کے تخلص و نام یہ ہیں
(۱) بیجر، خواجہ غلام غوث کشمیری (ص ۴۸) (۲) بیمار، سید محمد مراد علی (ص ۴۹) (۳) تفتہ منشی ہر گوپال (ص ۵۷) (۴) تمنا، محمد حسین مرادآبادی (ص ۵۹) (۵) جوہر، لالہ جواہر سنگھ (ص ۷۸) (۶) حالی، مولوی الطاف حسین پانی پتی (ص ۷۹) (۷) خاور، محمد اکبر (ص ۹۶) (۸) خورشید، شاہ خورشید احمد (ص ۱۰۰) (۹) رشکی، نواب محمد علی خان (ص ۱۱۸) (۱۰) شائق، خواجہ فیض الدین معروف بہ حیدر جان (ص ۱۶۳) (۱۱) شہیر، حافظ خان محمد خاں رامپوری (۱۲) صفیر، میر فرزند احمد (ص ۱۸۴) (۱۷۸۔۱۷۹)

(۱۳) طالب، میرزا سعید الدین احمد خان دہلوی (ص ۱۹۲)
۷۔ اس تذکرے میں پندرہ ایسے فارسی گو شعرا کا ذکر ہے جو خالص ایرانی ہیں اور بغرض تجارت آتے جاتے رہے ہیں۔ ان کے تخلص و نام یہ ہیں:
(۱) آصف، مرزا محمد باقر شیرازی (ص ۳۲) (۲) افسر، میرزا عبدالرزاق حسینی اصفہانی (ص ۳۳)
(۳) بلبل کوچک، سید محمد حسین کربلائی (۴۷) (۴) پسر یغمائی شیرازی (ص ۵۰) (۵) تشنہ شیرازی (ص ۵۹) (۶) جلوہ، میرزا محمد صادق کرمانی (ص ۷۱) (۷) ساغر اصفہانی (ص ۱۳۶)
(۸) سپہر، لسان الملک میرزا محمد تقی خان (ص ۱۳۲) (۹) سوزنی طہرانی (ص ۱۵۳) (۱۰) شمس، مرزا ضیاء الدین گیلانی (ص ۱۶۴) (۱۱) صبا، ملک الشعرا۔ میرزا فتح علی خان (ص ۱۸۲)
(۱۲) صاحب و صاحب دیوان، میرزا تقی خان (ص ۱۸۲)
(۱۳) ضیغم مازندرانی (ص ۱۹۱) (۱۴) عارف، عارف علی شاہ خراسانی (ص ۱۸۶) (۱۵) طوطی مشہور بہ قرۃ العین بابی (ص ۱۹۳)
۸۔ چند اور دلچسپ معلومات، جن کا ذکر اس تذکرے میں ملتا ہے
(ایک) سر سید احمد خان کو "نیچری" لکھا ہے۔ نساخ کے الفاظ یہ ہیں آہی تخلص سید احمد خان بہادر نیچری دہلوی"۔ (ص ۴۳)
(دو) امیر حسن بسمل کے ترجمے میں لکھا ہے کہ "فسانۂ نغمہ عندلیب بجواب فسانۂ عجائب رجب علی بیگ سرور لکھنوی در حقیقت از تصنیفات اوست کہ بنام ملازم خود لالہ گوبند سنگھ شہرت دادہ"۔ (ص ۴۶)
(تین) ٹیپو سلطان شہید کے پوتے شاہزادہ محمد بشیر الدین تخلص توفیق کے بارے میں لکھا ہے کہ "جناب توفیق در زبان عربی و فارسی محقق کامل است و بہر دو زبان عربی و فارسی نظم و نثرش.... بسیار" (ص ۶۱)
(چار) منشی جواہر سنگھ جوہر لکھنوی (لالہ جواہر سنگھ جوہر دہلوی نہیں) کے بارے میں لکھا ہے کہ "در فارسی شاگرد گل محمد خان ناطق مکرانی (شاگرد غالب) است"۔ (ص ۷۸)
(پانچ) نواب مصطفے خاں شیفتہ و حسرتی کے تذکرے "گلشن بی خار" کے علاوہ ان کی ایک

غیر معروف تصنیف "ترغیب السالک الی احسن المسالک المعروف بہ رہ آورد" کا ذکر بھی اس تذکرے میں نساخ نے کیا ہے (ص ۸۴)

(چھ) رضا علی خاں رضا علوی ہاشمی کی خودکشی کا واقعہ لکھا ہے کہ وہ کسی پری رو پر عاشق ہو گئے اور زہر کھا کر جان دے دی ۔ (ص ۱۲۰)

(سات) تذکرہ "نگارستان سخن" اور تذکرہ "گلستان سخن" مولفہ میرزا قادر بخش صابر کا حوالہ بھی اس تذکرے میں آیا ہے (ص ۱۳۳، ص ۱۹۱، ص ۱۸۱)

(آٹھ) غالب کے تعلق سے ایک لطیفہ بھی درج تذکرہ کیا ہے ۔ جس زمانے میں غالب کلکتہ میں رونق افروز تھے، ایک بزم مشاعرہ میں نساخ کے برادر عمہ زادہ حفیظ الدین احمد شہید نے (وفات ۱۲۵۴ھ)، جو اس زمانے میں کم سال اور حد درجہ ذکی و حاضر جواب تھے، اپنی غزل پڑھی ۔ مقطع پیش کیا تو غالب نے اس نوجوان شاعر کی طرف دیکھا اور پوچھا "بابا شما کے شہید شدہ اید" ۔ شہید نے برجستہ جواب دیا قبلہ روزیکہ کافر غالب آمدہ" ۔ غالب اپنی جگہ سے اٹھے اور شاباش و زندہ باش کہہ کر شہید کا ہاتھ پکڑا اور اپنے پاس بٹھالیا (ص ۱۷۸)

(نو) اپنے ایک معاصر شاعر کا ذکر، جو نسلاً جن تھے، تفصیل سے کیا ہے اور یہ واقعہ ایسا حیرت ناک ہے کہ داستان معلوم ہوتا ہے ۔ (ص ۱۹۸ ـ ۲۰۶)

(دس) داغ دہلوی کا فارسی کلام پہلی بار اسی تذکرے میں آیا ہے ۔ یہ وہ کلام ہے جو نساخ کی فرمائش پر داغ نے لکھا اور نساخ نے "فن نوادر وارداتہ" کے عنوان سے شامل تذکرہ کیا ۔ نساخ نے لکھا ہے کہ "بپاس خاطر راقم الحروف شعرے چند مندرجہ ذیل برائے درج ایں تذکرہ گفتہ" (ص ۱۰۲)

وہم دارد کیں مبادا باکسے شوخی کند — زود تر تصویر خود بنماید و مخفی کند
شرارت خانہ زادستش تغافل زیردستش — بکار خویشتن ہشیار یارب چشم مستش

ترا باین ستم و کینہ و دل آزاری — چو باک نیست ز روز جزا جزاک اللہ
دل پر داغ می آرم بہ کعبہ — چراغ راہ بتخانہ نباشد
دیگر آرم زکجا داد گری — کہ یکی ہست خدائے من و تو
لذت عشق مید ہی یارب — فرصت زندگی نمی بخشی

اپنے تذکرے میں نساخ نے جن الفاظ میں داغ کا ذکر کیا اور لکھا کہ "از معززا حباب والا جناب راقم است" (ص ۱۴۲) اندازہ ہوتا ہے کہ اب داغ اور نساخ کے گہرے مراسم قائم ہو چکے تھے۔ اپنے معاصر اردو شعرا کے تذکرے "سخن شعرا" میں نساخ نے داغ کی نامعلوم ولدیت کا اظہار کرتے ہوئے لکھا تھا نواب مرزائے دہلوی ولد چھوٹی بیگم ... راقم نے اس شخص کو دہلی میں دیکھا ہے" (۷) لیکن "تذکرۃ المعاصرین" میں لکھا ہے کہ "داغ تخلص نواب میرزا خاں دہلوی ابن نواب شمس الدین خاں مرحوم" (۸)

نساخ نے جب "تذکرۃ المعاصرین" لکھا اس وقت تک ان کے دو تذکرے "سخن شعرا" اور "قطعۂ منتخب" شائع ہو چکے تھے۔ "سخن شعرا" کے آغاز میں انہوں نے لکھا تھا کہ "اس طرح کا تذکرہ لکھوں جس میں اشعار آبدار میں اطناب و اعجاز اور حالات ابنائے زمان کو بقدر طاقت بشری جامع اور حشو و زوائد کو مانع ہو" (۹) یہی معیار نساخ نے تذکرۃ المعاصرین میں، زیادہ پختگی و مشق کے ساتھ، برقرار رکھا ہے۔ عام طور پر نساخ نے ہر شاعر کے بارے میں اختصار و جامعیت کے ساتھ بنیادی معلومات فراہم کی ہیں اور عام طور پر انداز یہ رکھا ہے کہ پہلے تخلص دیا ہے، پھر نام اور والد کا نام دیا ہے۔ وطن کا ذکر کیا ہے۔ یہ بھی بتایا ہے کہ کس کا شاگرد ہے اور اگر شاعر کسی معروف خاندان سے تعلق رکھتا ہے تو اس کا ذکر بھی کر دیا ہے اگر اس نے اپنا دیوان مرتب کیا ہے تو اس کی صراحت بھی کر دی ہے۔ اگر دیوان یا دواوین کے علاوہ اس کی اور تصانیف بھی ہیں تو ان کا بھی ذکر کر دیا ہے یہ بھی بتایا ہے کہ بقید حیات ہے اور کتنی عمر ہے اور اگر وفات پا چکا ہے تو کب۔

اکثر ترجموں میں سال وفات بھی دیا ہے اور خود بھی قطعات تاریخ وفات لکھے ہیں۔ اگر شاعر فارسی زبان کے علاوہ دوسری زبان یا زبانوں میں شاعری کرتا ہے تو وہ بھی لکھ دیا ہے شخصیت و شاعری کے بارے میں بھی نپی تلی رائے دی ہے۔ تذکرہ حروف تہجی کے اعتبار سے مرتب کیا گیا ہے اور ہر حرف کے لیے باب قائم کیا ہے اور ہر باب میں صراحت کر دی ہے کہ اس باب میں کتنے شاعروں کا ذکر کیا گیا ہے۔

اس تذکرے کی ایک خصوصیت یہ ہے کہ اس میں سرزمین بنگال سے تعلق رکھنے والے اکثر و بیشتر شعرا شامل ہیں۔ ان میں سے بہت سے شاعر ایسے ہیں جن کا ذکر صرف اسی

تذکرے میں ملتا ہے ۔ اس تذکرے کے مطالعے سے یہ بات بھی سامنے آتی ہے کہ انیسویں صدی میں سارے بنگال میں اردو و فارسی کی کتنی مستحکم روایت قائم تھی اور یہاں کے باشندے ان زبانوں کو کتنی اہمیت دیتے تھے ۔ یہ تذکرہ فارسی زبان میں لکھا گیا ہے اور اس کا اسلوب سادہ دلنشین ہے ۔ تاریخی و تحقیقی نقطہ نظر سے اس ادھورے تذکرے کی اشاعت مفید ہوگی ۔ دیکھیں: ع کون ہوتا ہے حریف مے مرد افگن عشق

(۱۶ اکتوبر ۱۹۹۳ء)

حواشی

۱ ۔ نساخ (حیات و تصانیف) ، ڈاکٹر محمد صدر الحق، ص ۲۵۱ ۔ ۲۵۳، انجمن ترقی اردو پاکستان، کراچی ۱۹۷۹ء ۔

۲ ۔ اردوئے معلی، ایڈیٹر حسرت موہانی، ص ۱۲ اکتوبر، نومبر ۱۹۰۷ء ۔

۳ ۔ تذکرۃ المعاصرین، (زیر نظر تذکرہ) لوح صفحہ ۱ ۔

۴ ۔ نساخ (حیات و تصنیف)، ص ۴۲، محولہ بالا ۔

۵ ۔ تذکرۃ المعاصرین مملوکہ راقم الحروف، ص ۲۶ ۔ ص ۳۱ ۔

۶ ۔ تفصیل کے لیے دیکھیے نساخ (حیات و تصانیف) محولہ بالا ص ۱۵۷ ۔ ۲۳۶ ۔

۷ ۔ سخن شعرا، عبد الغفور نساخ، ص ۱۵۷، نولکشور پریس لکھنؤ ۱۸۷۴ء ۔

۸ ۔ تذکرۃ المعاصرین، عبد الغفور نساخ، ص ۱۰۲ ۔ مطبع و سن نامعلوم

۹ ۔ سخن شعرا محولہ بالا ص ۳ ۔

دکتر خانم عالیه امام، سید ظفر علی شاه معاون مجلس ملی پاکستان
مولانا کوثر نیازی رئیس شورای مشورتی اسلامی پاکستان، دکتر رضا شعبانی
مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، دکتر سید سبط حسن رضوی
رئیس دبستان انیس

عکس جلسه صد و بیستمین سالگرد وفات میرانیس

میر انیس پر ایک تنقیدی نظر

میر حسن اور انیس کے یہاں دہلی اور لکھنو دونوں کے اثرات ملتے ہیں ۔ انیس کی عظمت کا راز یہ ہے ۔ کہ انہوں نے لکھنو کی خود مختاری کو کبھی پوری طرح نہ مانا اور اپنے خاندان کے بعض محاوروں کو کبھی نظر انداز نہ کیا۔

ناسخ کے بعد لکھنو کی دوسری بڑی شخصیت انیس کی ہے ۔ مگر اردو شاعری میں انیس کا درجہ ناسخ تو کیا بڑے بڑے شاعروں میں بھی بہت بڑا ہے ۔ لکھنو کی تہذیب کا تکلف ناسخ کے یہاں اور اس کی مذہبیت انیس کے یہاں اور اس کا لوچ اور نزاکت شوق لکھنوی کے یہاں ہے ۔ انیس نے مرثیے میں کوئی ایجاد نہیں کی ۔ انہوں نے مرثیے کی مقبولیت سے فائدہ اٹھایا ۔ اور اس صف میں اپنا سارا ادبی شعور صرف کر دیا ۔ مرثیہ سودا کے وقت تک زیادہ تر بین کے لئے تھا ۔ اس میں ادبی رنگ سودا کے وقت سے ملتا ہے ۔ اور ضمیر سے اس کا وہ سانچہ بنتا ہے ۔ جو انیس تک پہونچا ۔ ضمیر کے بعد سے مرثیہ محض شہدائے کربلا کے مصائب کی داستان نہیں رہا ۔ بلکہ لکھنو کی شاعری کی تمام خصوصیات اس میں جمع ہو گئیں ۔ اس میں نہ صرف قصیدہ کی مضمون آفرینی اور نازک خیالی ہے ۔ اور مثنوی کا بیانیہ رنگ اور واقعہ نگاری بلکہ اس میں غزل کا انداز بھی ہے انیس کے یہاں تلوار محض تلوار نہیں معشوقہ ہے ۔ گھوڑے میں بھی شان محبوبی ہے ۔ اور غزل کا ذوق اسی طرح مرثیے میں بھی اپنے لئے میدان تلاش کر لیتا ہے ۔ مرثیے کے متعلق بہت کچھ لکھا گیا ہے ۔ اور بعض لوگوں نے اسے المیہ اور رزمیہ کے اعلیٰ معیاروں سے جانچا ہے ۔ اس بحث میں پڑنے کا یہ موقع نہیں ۔ یہاں صرف اس بات پر زور دینا ہے ۔ کہ مرثیہ انیس کے دور میں ایک نظم بن گیا ہے ۔ اور مرثیے کی مجلس ایک ادبی مجلس ۔ مرثیہ گو بھی دوسرے شعرا

کی طرح اپنے فن پر ناز کرتا ہے۔ وہ رزم و بزم دونوں کا کمال دکھانا چاہتا ہے۔ انیس جانتے ہیں۔ مگر کہتے ہیں

بزم کا رنگ جدا رزم کا میداں ہے جدا — یہ چمن اور ہے زخموں کا گلستاں ہے جدا
فہم کامل ہو تو ہر نامہ کا عنواں ہے جدا — مختصر پڑھ کے رلا دینے کا ساماں ہے جدا

دبدبہ بھی ہو مصائب بھی ہوں توصیف بھی ہو
دل بھی محظوظ ہوں رقت بھی ہو تعریف بھی ہو

یعنی ایک تو مرثیے کا مذہبی فریضہ ہے۔ یعنی شہدائے کربلا کے مصائب پر اظہار غم اور ان کی یاد تازہ کر کے ثواب حاصل کرنا اور دوسرا فریضہ ادبی ہے یعنی سراپا نظم کر کے، گھوڑے تلوار کے مضمون کو نبھا کر گرمی کی شدت کے لئے یا صبح کے منظر کے لئے مناسب تشبیہات استعمال کر کے سننے والوں کو محظوظ کرنا۔ لکھنو کا مرثیہ گو، شروع سے اس دوسرے فرض کو بھی انجام دیتا آیا ہے۔ چونکہ اس میں تعمیری صلاحیت نہیں ہے۔ اس لئے وہ پورے ڈرامہ کا بیک وقت تصور مشکل سے کر سکتا ہے۔ زیادہ تر وہ ایک ہی واقعے کو لیتا ہے۔ یا ایک کردار کو یا ایک موقعے کو وہ ہر چیز کے مخصوص عنوان بنا لیتا ہے۔ رزمیہ کے معنی اس کے نزدیک لڑائی کے سین، گھوڑے اور تلوار کی تعریف کے ہیں۔
مناظر فطرت میں صبح کا سماں اور گرمی کی شدت کا بیان ہے۔ اور چونکہ ان میں سے کسی چیز کو شاعر نے اپنی آنکھ سے نہیں دیکھا بلکہ تخیل اور عقیدے کی مدد سے زندہ کیا ہے اس لئے کہیں وہ زندہ نہیں ہے۔ نظر فریب ضرور ہے۔ انیس سے پہلے مرثیے کی دنیا ایک طور پر "طلسم ہوشربا" کی دنیا تھی۔ اس کا مقصد بعض خیالوں اور خوابوں کی مدد سے حال کی زندگی کو بھلانا تھا اور ماضی کی عظمت میں شریک ہو کر حال کی پستی کے احساس کو کم کرنا تھا۔ ان میں ان اخلاقی قدروں کی پرستش کر کے جو امام کی شخصیت میں ملتی ہیں۔ ان قدروں کو طاق پر رکھ دینا تھا۔ غزل اس دور کو بھلاتی تھی، مرثیہ اسے سلا دیتا تھا۔ مگر عجیب اتفاق یہ ہوا کہ انیس کی شخصیت میں مرثیے کو ایک حقیقی شاعر مل گیا۔ جس نے مرثیے کی فوق فطری فضا کو بدل کر اس میں انسانوں کے جذبات کی دھڑکن پیش کی اور

جذبات کے بیان میں اپنے گرد و پیش کے رنگ سے کام لے کر اسے زندہ کر دیا۔ انیس کے مرثیوں میں نام، کردار، واقعیت عربی ہیں۔ مگر جذبات عام انسانی جذبات ہیں۔ جو لکھنو کی زبان یا لب و لہجہ میں پیش کئے گئے ہیں۔ بظاہر انیس نے بیان واقفیت کا خون کیا ہے۔ مگر غور سے دیکھئے تو ایک اور واقعیت برتی ہے۔ انیس کے مرثیہ میں محض کربلا کے واقعہ کا شاعرانہ بیان نہیں ہے۔ ان کی تاریخی حیثیت پر اعتراض کیا جا سکتا ہے۔ مگر شاعر یہاں مؤرخ نہیں داستان گو ہے۔ اس نے لکھنو کی سوسائٹی کے سامنے ایک خیالی منظر پیش کیا ہے۔ مگر اس منظر میں ایک سوسائٹی کی تہذیب جا بجا جھلکتی ہے۔ میں اس لکھنوی رنگ کو انیس کی خامی نہیں سمجھتا۔ انہوں نے اپنے تخیل کی مدد سے صدیوں پہلے واقعہ کو اس طرح زندہ کر دیا۔ اور اپنے مرثیوں میں محفوظ کر دیا۔ اس کی آب و تاب کو وقت کبھی ماند نہیں کر سکے گا۔ ان کا کمال یہ ہے کہ انہوں نے مرثیہ کو زندگی دو طرح عطا کی۔ اول تو کربلا کے ڈرامے میں حصہ لینے والوں کو انسانوں کے جذبات عطا کر کے۔ دوسرے اس کے پس منظر میں اپنے گرد و پیش کی معاشرت اور وضع کے نقوش بھر کر انیس کی جذبات نگاری کا کمال میدان جنگ میں بہادروں کے جوش و خروش میں نہیں باپ بیٹی کی محبت، ماں کی مامتا، بہن کی بھائی سے عقیدت، بھائی کی وفاداری کو اس طرح بیان کرنے میں ہے۔ پڑھنے والا ان کی عام انسانی عظمت کا قائل ہو جاتا ہے ایپک کے اصولوں سے وہ واقف نہیں تھے۔ انہوں نے نہ تو کوئی مسلسل اور مکمل تصویر کھینچی ہے اور نہ صحیح معنی میں کردار نگاری کی کوشش کی ہے۔ انہوں نے جہاں معرکہ آرائی کا نقشہ پیش کیا ہے۔ وہ حسن بیان کی وجہ سے زندہ ہو جاتا ہے۔ پڑھنے والا انیس کی خطابت ان کی جادو بیانی، ان کی عقیدت کے سیلاب میں بہہ جاتا ہے۔ وہ عون و محمد اور امام حسین کی تلوار کے فرق کو ملحوظ نہیں رکھتا وہ یہ نہیں دیکھتا کہ حر کس طرح میدان جنگ میں ہر وار کی داد پانے پر تسلیم کر سکتا ہے۔ وہ عورتوں کے ماتم کے لکھنوی انداز پر زیادہ دھیان نہیں دیتا۔ کیونکہ اس پر انیس کے بے مثل آرٹ کا جادو چل چکا ہے اور انیس کے بے مثل آرٹ کا جادو محض فن پر قدرت انکی فصاحت اور شیرینی میں نہیں، ان کی جذبات نگاری اور مصوری میں ہے۔ ان کی واقعہ نگاری مکمل، عظیم الشان اور رفیع نہیں، نازک، نفیس اور روشن ہے۔ وہ

مثلاً جب تلوار چلنے کے منظر دکھاتے ہیں۔ تو شروع سے اس پر ایک سنہرا پردہ ڈال
ہیں۔ اور پھر پڑھنے والا تلوار کے بجائے ناگن، محبوبہ یا خون کو دیکھتا ہے اس سیلاب
ڈوبتا ہے۔ اچھلتا ہے، اس میں اپنے لئے ایک ذہنی تسکین پاتا ہے اور جب اس کی گر
سے نکلتا ہے تو اس منظر کے بجائے اس کی ایک حسین یاد رہ جاتی ہے، انیس کے م
میں حسین یادیں ایک مذہبی مقصد رکھتی ہیں۔ ان سے ایک مذہبی جذبہ کی تسکین
ہے۔ یہ تسکین اپنا مقصد آپ ہے۔ اس کا کوئی اور مقصد نہیں۔ انیس کے یہاں
مقامات بھی ملتے ہیں۔ جن سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ اس مصوری کو بڑے مقاصد
ایک گرمی دے سکتے تھے۔ ان کی وہ تلوار جو ناگن کی طرح یا محبوب کے قد کی طرح ا
رکھتی ہے "برق قہر الٰہی" بھی ہے۔

امام کی جنگ محض ایک فوق بشری چیز نہیں۔ ایک قابل تقلید کارنامہ بھی ہے۔
زیادہ تر ماحول کے اثر سے حالی کے الفاظ میں یہ اعتقاد کہ (جو کچھ صبر و استقلال و شجاعت
ہمدردی و وفاداری و غیرت و حمیت و عزم بالجزم اور دیگر اخلاق فاضلہ خود امام ہمام اور
کے عزیزوں دوستوں سے معرکہ کربلا میں ظاہر ہوتے وہ ما فوق طاقت بشری اور خوار
عادات سے تھے) کبھی ان کی پیروی اور اقتدا کرنے کا تصور بھی دل میں آنے نہیں د
اور انیس بھی محض مصوری پر قانع ہو جاتے ہیں۔ اس مصوری کے لئے ایسی قدرو
انتخاب نہیں کرتے جو زندگی میں ایک نشتر بن جائیں۔ اور سماج میں وہ عزم و استقامت
حق پرستی و مجاہدانہ اسپرٹ، وہ بے باک صداقت، وہ مصیبت میں صبر اور مخالفت
استقلال سکھائیں۔ ایسا ہو سکتا تھا۔ مگر کیوں نہیں ہوا۔ اس کی وجہ یہ ہے کہ انیس ؛
آخر اپنے ماحول کے ایک فرد تھے۔ ان کی خودداری انہیں "شہ کی ثناخوانی کے بعد "غیر
مدح سے باز رکھتی تھی۔ مگر وہ "شہ کی ثنا" کو کافی سمجھتے تھے۔ یہ ثناخوانی ان کے لئے نجا
اور ذہنی تسکین کا باعث تھی۔ جس طرح محسن کی نعتیہ شاعری ان کی تسکین کا باعث تھی
مگر وہ اپنی صلاحیت سے پورا پورا کام نہیں لیتے۔ اسے دبیر کی فضول اور بے کار تقلید
ضائع کرتے ہیں وہ شاعری سے اس سے زیادہ کچھ نہیں چاہتے تھے۔ اور اس سے ان
شاعری میں بڑی اخلاقی قدروں کے احساس کے باوجود گرمی اور رفعت نہیں ہے۔ وہ الف

کے جوہری ہیں ۔ اور جوہری بھی شاید اس طرح موتی نہیں پرو سکتا وہ بڑے اچھے انسانوں میں ہیں ۔ اور ان کا کلام اچھی اور سچی انسانی قدریں رکھتا ہے ۔ لکھنو کی اس سوسائٹی کے لیۓ انیس کا کلام کئی وجوہ سے دلکشی رکھتا تھا ۔ وہ اچھے اخلاقی جذبات کا احساس دلاتا تھا ۔ مگر ان جذبات کے احساس کو کافی سمجھتا تھا ۔ وہ اسے ایک خیالی دنیا میں لے جاتا تھا ۔ اور وہاں کی دنیا کی سیر کے بعد جو ایک طور پر طلسماتی دنیا تھی ۔ وہاں ٹھہرنے پر زیادہ اصرار نہیں کرتا تھا وہ ماضی کی اس لڑائی میں ان لوگوں کو جو اس کشمکش سے بہت دور تھے ۔ ذہنی طور پر خود تلوار چلاتے ، بھوک پیاس کی تکلیفیں جھیلتے اور حق کی خاطر باطل سے مقابلہ کرتے دیکھتا تھا ۔ اور اس بات پر خاص طور سے مطمئن تھا کہ صرف تصویریں دیکھ لینا اس کے لیۓ کافی تھا ۔ صرف اس سے سیر کا مطالبہ تھا ۔ صرف ذہنی پرواز کا تقاضا تھا ۔ اس کی اپنی جانی پہچانی رنگین دنیا میں اس سے کوئی حرج واقع نہ ہوتا تھا ۔ وہ اس ذہنی سفر کے بعد اور بھی دلکش اور مزے دار معلوم ہوتی ۔ حالی اور اقبال کی شاعری بھی سیر کراتی ہے مگر وہ اس سیر کی قیمت وصول کرنے پر مصر ہے ۔ دونوں میں یہی بہت بڑا فرق ہے ۔

عکس میر انیس

بزمِ انیسؒ
(انتخابِ مراثیٔ انیس)
میر ببر علی انیسؒ
مرتبہ
نیر مسعود

SACHAL
SARMAST

EDITED BY
TANVEER ABBASI

SACHAL CHAIR–SHAH ABDUL LATIF
UNIVERSITY–KHAIRPUR, SIND

1989

مترجم
آغا سلیم

سچل چیئر
شاہ عبداللطیف یونیورسٹی خیرپور

شہزادی جہاں آرا بیگم کی ایک نادر تصنیف

(مع انگریزی ترجمہ)

سردار علی احمد خاں

داکتر آسفہ زمانی
ریدر شعبہ فارسی، دانشگاہ لکھنو (سند)

امیر خسرو، بحیثیت قصہ سرا
(مثنوی "مجنوں لیلیٰ" کی روشنی میں)

نابغۂ روزگار، حضرت امیر خسرو دہلوی ان ارباب کمال میں سے تھے، ناقدین ادب جن کی جامع الکمالات شخصیت کے معترف ہیں۔ صرف ایک شاعری ہی کو لیا جائے تو بقول شبلی نعمانی "ان کی جامعیت پر حیرت ہوتی ہے ۔ فردوسی، سعدی، انوری، حافظ، عرفی، نظیری بلاشبہ اقلیم سخن کے جم وکئے ہیں لیکن ان کی حدود حکومت ایک اقلیم سے آگے نہیں بڑھتی لیکن خسرو کی جہانگیری میں غزل، مثنوی، قصیدہ، رباعی سب کچھ داخل ہے"(۱)

چونکہ ہمیں خسرو کی قصہ سرائی سے بحث مقصود ہے لہذا ہم نے ان کے قلمرو سخن سے مثنوی کا انتخاب کیا ہے، اس لئے مثنوی وہ بیانیہ نظم ہے جس میں قصہ گوئی کی بھرپور گنجائش ہے۔

خسرو نے کم و بیش چھوٹی بڑی تیرہ مثنویاں لکھیں، جنہیں دو حصوں میں تقسیم کیا جا سکتا ہے اول۔ خسرو کی تاریخی (۲) مثنویاں جو مختلف سلاطین و امرا. کی فرمائشوں پر رقم کی گئیں، دوم خمسۂ خسروی کی مثنویاں جو نظامی گنجوی کے پنج گنج کے جواب میں لکھی گئیں۔

خمسہ کی مثنویوں میں "مطلع الانوار" بجواب "مخزن الاسرار" نظامی "شیرین خسرو" بجواب "خسرو شیرین"، "مجنوں و لیلیٰ" بجواب "لیلیٰ مجنوں"، "آئینہ سکندری" "بجواب سکندر نامہ" اور "ھشت بہشت" بجواب "ھفت پیکر" نظامی شامل ہیں۔(۳) امیر خسرو نے یہ خمسہ، نظامی کے سو سال بعد لکھا اور اس طرح پیش کیا کہ پھر کوئی خمسہ اس کے مقابل نہ ٹھہرا۔ جامی بہارستان میں لکھتے ہیں کہ خمسہ "نظامی کا جواب خسرو سے بہتر کسی نے نہیں لکھا اور

فارسی کے عظیم محقق شبلی نعمانی کا قول ہے کہ نظامی کے جواب میں جس قدر خمسے لکھے گئے ان میں نسبتاً امیر کا خمسہ سب سے بہتر ہے۔"
شاعرانہ محاسن کی حیثیت سے خسرو کی تقریباً سبھی مثنویاں ناقدین کے زیر بحث رہی ہیں لیکن ان مثنویات میں قصہ گو کی کیا حیثیت رہی اور خسرو قصہ سرا کی حیثیت سے کس قدر کامیاب یا ناکامیاب رہے، میرے محدود علم کے مطابق اس رخ سے ابھی تک غور نہیں کیا گیا۔ خسرو کو قصہ گو کی حیثیت سے پیش کرنے سے قبل ہمیں یہ ذہن میں رکھنا بہت ضروری ہے کہ مثنوی خسرو کا مزاج نہ تھا وہ بنیادی طور پر غزل کے شاعر تھے اور غزل کا مزاج ہمیشہ عاشقانہ رہا ہے، چنانچہ وہ مثنویاں جن کا تعلق حسن و عشق سے ہے خسرو ان قصوں کے بیان میں زیادہ کامیاب نظر آتے ہیں۔ خسرو کی تاریخی مثنویوں میں "دول رانی خضر خاں" اور خمسہ کی مثنوی میں مجنوں لیلیٰ اسی قبیل کی مثنویاں ہیں۔ چنانچہ شاعرانہ محاسن سے قطع نظر خسرو قصہ گو کی حیثیت سے ان مثنویوں میں زیادہ کامیاب رہے ہیں یا بالفاظ دیگر ان مثنویوں میں خسرو کی شاعرانہ شخصیت پر قصہ گو زیادہ غالب رہا ہے ضرورت تو اس بات کی تھی کہ "دول رانی خضر خان" کو بھی زیر بحث لایا جاتا لیکن سردست ہمارا دائرہ بحث صرف ان کی "مثنوی" "مجنوں لیلیٰ" تک محدود ہے۔

"مجنوں لیلیٰ" خمسہ کی تیسری مثنوی ہے ۲۶۶۰ دو ہزار چھ سو ساٹھ ابیات پر مشتمل ہے ۶۹۸ھ میں منظوم ہوئی اس کی تصنیف کے وقت خسرو کی عمر تقریباً چوالیس ۴۴ سال کی تھی۔ شباب کا زمانہ اور داستان عشقیہ یقیناً اس مثنوی کی کامیاب داستان سرائی میں ان کی عمر کا بھی کافی دخل رہا ہوگا۔
سینہ بسینہ چلی آنے والی اس عشقیہ داستان کو پہلی بار عالمی شہرت بخشنے کا سہرا نظامی گنجوی (۴) کے سر ہے۔ قیس و لیلیٰ کی حکایت کا تعلق عرب سے ہے۔ اس قصہ کے حقیقی یا غیر حقیقی ہونے میں سخت اختلافات ہیں۔ صاحب اغانی نے بیشتر روایتوں کی رو سے اسے فرضی داستان ثابت کیا ہے۔ قطع نظر اس بحث کے قصہ کا خلاصہ یہ ہے کہ قیس و لیلیٰ دونوں قبیلہ بنی عامر سے تعلق رکھتے تھے۔(۶۴۔ھ) بچپن میں دونوں اپنے اپنے گھر کے مویشی چرایا کرتے تھے عمر کے ساتھ ساتھ بچپن کا لگاؤ سن بلوغت کی سیڑھیاں طے کرتے

کرتے عشق میں تبدیل ہو گیا۔ شہرت ہوئی تو دونوں کو ایک دوسرے سے ملنے سے منع کر دیا گیا ہجر نے آتش عشق کو اور ہوا دی قیس کی حالت زار دیکھ کر اس کے والدین نے لیلیٰ کے ساتھ اس کی شادی کا پیغام بھیجا۔ لیلیٰ کے والدین کو یہ رسوائی گوارا نہ ہوئی عاشق کے صبر کا دامن چھوٹ گیا اور وہ کپڑے پھاڑ صحرا کو نکل گیا۔ اس پاگل پن کی وجہ سے مجنوں کا لقب پایا۔ حالت جنون میں شعر ایسے دل سوز کہتا کہ سننے والوں کا کلیجہ منہ کو آتا۔ لیلیٰ کے والدین نے لیلیٰ کی شادی کسی دوسری جگہ کر دی۔ یہ شادی لیلیٰ کے مرگ کا پیغام ثابت ہوئی۔ مجنوں مرگ لیلیٰ کی خبر سن کر کب زندہ رہ سکتا تھا وہ بھی زندگی سے کھیل گیا۔

امیر خسرو کے سامنے نظامی کی لیلیٰ و مجنوں تھی یہ شاعر تقلید و تتبع سے آغاز کرتا ہے لیکن ابتکار و اجتہاد کے بغیر اس کی انا کو تسکین نہیں ہوتی۔ خسرو جو ہر فن میں آگے نکل جانا چاہتے تھے انہوں نے خمسۂ نظامی کا جواب لکھنے کا چیلنج قبول کیا بہت ممکن ہے اس کے پس پشت ان کا جذبہ رقابت یا مسابقت کام کر رہا ہو۔ بہر حال یہ وہ داستان تھی جس کے نظم کرنے کے لئے شروانشاہ بن منوچہر نے جس وقت نظامی سے درخواست کی تھی تو وہ پہلے تیار نہ ہوئے انہوں نے جواب دیا تھا "خشک ریگ زار اور کوہستان میں کیا صنعت گری دکھاؤں گا" (۵)

خسرو نے ہاتھ لگایا تو ریگ زار میں زندگی کی حرارت دوڑا دی۔

خسرو کے یہاں "آغاز داستان" کے عنوان کے تحت جو قصہ شروع ہوتا ہے اس کی تلخیص اس طرح ہے:

قبیلہ عامری میں قیس کی پیدائش ہوتی ہے

کان روز کہ زاد قیس فرخ	رخشندہ شد آن قبیلہ را رخ
زان نور خجستہ شب افروز	بر عامریان خجستہ شد روز (۶)

بیٹے کی پیدائش باعث مسرت ہے، چنانچہ اس موقع پر عیش و طرب کی محفل گرم ہوتی ہے۔

خوبان قبیلہ را طلب کرد	وافاق زنغمہ پر طرب کرد (۷)

کتب جانے کی عمر میں قدم رکھا مدرسہ میں لیلیٰ نامی ایک خوش جمال بچی بھی
مکتب تھی

یٰ نامی کہ مہ غلامش — خالش نقطی زنقش نامش
زی و ہزار فتنہ در دھر — چشمی و ہزار کشتہ در شہر (۸)

ستی جوانی کے عشق میں تبدیل ہوئی تو چرچے پھیل گئے:

ن رفتہ بہ گوش ہرکس این راز — از ہر طرفی برآمد آواز (۹)

اں لیلیٰ کی ماں کے کانوں تک بھی بات پہنچی، بدنامی کے خیال سے وہ دل پکڑ کر
ں کو زمانہ کی اونچ نیچ سے آگاہ کیا

سادہ مزاجی و تنک دل — وز نیک و بد زمانہ غافل
نق ارچہ بود بصدق و پاکی — خالی نبود ز شرمناکی

بند کرنے کی کوشش کی گئی تو آتش فراق نے اسے فزوں تر کر دیا مجنوں دل

یلیٰ کے عشق میں بے قرار ہے، اور خون کے آنسو رو رہا ہے:

ن از جگر در دیدہ می ریخت — نی نی جگری ز دیدہ می ریخت (۱۱)

ں میں دیوانہ پھر رہا ہے:

گشت بگرد کوہ و صحرا — چون خضر بروضہ ھای خضرا (۱۲)

با بجا کر لحن پرسوز سے غم انگیز ترانے گاتا پھر رہا ہے یہ لیلیٰ دف کی آواز سن کر بے
نی اور مجنوں کو خط کے ذریعہ بے چین دل کا پیام پہونچاتی ہے ۔ خط کیا ہے ایک
ں چکاں داستان ہے

ر خار کہ پای تو کند ریش — من از دل خود برون کنم نیش
ر باد کہ از رہ تو خیزد — در دیدۂ من غبار بیزد
ہنائی و گوشہ ای و دردی — وزآب دو دیدہ آب خوردی (۱۳)

کے خط کے جواب میں اپنا دل چیر کر رکھ دیتا ہے جو فراغ دل جیا وہ سوز دل کیا

سمجھ سکتا ہے:

آسودہ کہ بافراغ دل زیست　　　　او کی داند کہ سوز دل چیست ؟ (۱۴)

مجنوں کی دیوانگی عروج پر ہے ایک روز سرراہ مجنوں کی نظر لیلیٰ کے خارش زدہ کتے پر پڑتی ہے، لیلیٰ کی چاہت میں سگ لیلیٰ بھی عزیز ہے.

گہہ پیش رخش بگریہ نالید　　　　گہ بر کف پاش دیدہ مالید (۱۵)

ادھر لیلیٰ کی حالت بھی دگر گوں ہے ایک رات مجنوں کو خواب میں دیکھتی ہے اور بے اختیار اس صحرا کی طرف بھاگتی ہے جہاں مجنوں فراق محبوب میں انگاروں پر لوٹ رہا ہے دونوں بے تابانہ ایک دوسرے سے ہم آغوش ہوتے ہیں

آسودہ دو مرغ در یکی دام　　　　وامیختہ دو بادہ در یکی جام (۱۶)

آفتاب طلوع ہوتے ہی لیلیٰ مجنوں سے جدا ہوتی ہے ہجر کی جاں سوز گھڑیاں پھر شروع ہو جاتی ہیں۔ دونوں فریقوں میں غزل خواں ہیں۔ لیلیٰ دو گھڑی باغ میں دل بہلانے کو نکلتی ہے کہ ایک دروغ گو اسے مجنوں کی وفات کی خبر سناتا ہے۔ مجنوں کی موت کی خبر لیلیٰ کے لیے موت کا پیغام ثابت ہوتی ہے۔ ادھر یہ اصلیت مجنوں کے لیے پیغام اجل بن جاتی ہے۔

باید لحدی بہ تنگی آراست　　　　تاہر دو جسد یکی شود راست (۱۷)

اور یہیں قصہ کا اختتام ہوتا ہے یہ دنیا عبرت کی جا ہے تماشا نہیں ہے۔

این کہنہ رباط عبرت اندوز　　　　راھی است کہ می روی شب و روز (۱۸)

قصہ تمام حشو و زوائد سے پاک ہے یہاں نہ کسی محلات کی آرائش کا بیان ہے نہ کسی بزم کی داستان پیش کی گئی ہے یہ قصہ جس پاکیزہ اور پرسوز زبان و بیان کا مدعی ہو سکتا تھا خسرو اس سے بخوبی عہدہ برآ ہوئے ہیں۔

کسی بھی قصہ کا تانا بانا پلاٹ اور کرداروں سے مل کر بنا جاتا ہے۔ پلاٹ کے اعتبار سے یہ قصہ اس قدر گٹھا ہوا ہے کہ کہیں سقم کا احساس نہیں ہوتا یہاں کہانی کے اجزائے ترکیبی یعنی تمہید، ارتقا، کلائمکس اور اختتام سب ایک دوسرے سے مربوط ہیں۔ کسی منظوم داستان میں قاری کی دلچسپی اس بات سے نہیں ہوتی کہ اصل قصہ کیا ہے بلکہ اس کی ساری دلچسپی اس بات سے ہوتی ہے کہ جو قصہ بیان کیا گیا ہے وہ کتنا جاندار ہے قصہ میں جان

پیدا کرنے کے لئے قصہ گو اس بات کے لئے آزاد ہوتا ہے کہ قصہ میں موقع و محل کی مناسبت سے جہاں چاہے تبدیلی پیدا کرے۔ ساتھ ہی مختلف واقعات کے درمیان ایسا منطقی رابطہ بھی قائم رہے کہ جس سے کہانی میں جھول پیدا نہ ہو۔ بیم و رجا، خوف و خطر، ہجر و فراق کے واقعات قصہ کو دلچسپ بنانے میں معاون ثابت ہوتے ہیں اور یہاں تو ہجر و فراق کے جذبے کو خسرو نے اپنے جذبہ دل سے سنوارا ہے۔ اس تمام کہانی میں یہی حصہ سب سے زیادہ پر اثر اور زوردار ہے۔ پلاٹ کے اعتبار سے وہی کہانی کامیاب کہانی سمجھی جاتی ہے جس میں کوئی پیچ ہو، کوئی چونکا دینے والی بات کہی گئی ہو۔ امید و بیم، شکوک و شبہات، مکر و فریب وغیرہ کے واقعات قاری میں تجسس پید کرتے ہیں۔ جس سے قصہ میں دلچسپی برابر بنی رہتی ہے جہاں تک مجنوں لیلیٰ کے پلاٹ کا سوال ہے اسے ہم سپاٹ پلاٹ سے تعبیر کرینگے۔ اس لئے کہ تمام قصہ میں کہیں کوئی بات ایسی نہیں کہی گئی جس سے قاری کو کوئی دھچکا محسوس ہو۔ دروغ گو کے کردار میں فریب کی جھلک ضرور نظر آتی ہے لیکن یہ کردار اتنا جاندار نہیں بن سکا جتنا اسے ضرورت تھی۔ نوفل کی لیلیٰ کے خاندان سے بدگمانی کا حصہ بھی کوئی خاص پرزور نہیں۔

جہاں تک قصہ میں کرداروں کا تعلق ہے، ان کے تعارف کے دو طریقے ہوتے ہیں اول یہ کہ قصہ گو خود ان کی خصوصیات پر بالواسطہ طور پر روشنی ڈالے اور ان کا تعارف ہم سے کرائے دوسرے یہ کہ کردار اپنا تعارف خود کرائے۔ اس کے لئے قصہ گو الفاظ کی نشست و برخاست اس طرح ملحوظ رکھے کہ قاری پر وہی تاثر قائم ہو جو قصہ گو کہنا چاہتا ہے۔ خسرو نے یہاں دونوں طریقوں کو برتا ہے۔ مثال کے طور پر لیلیٰ کی خوبصورتی بیان کرتے وقت جہاں وہ تشبیہات و استعارات کا سہارا لیتے ہیں تو پہلے طریقہ کار کا انتخاب کرتے ہیں مثلاً

خند ان چو سمن بتازہ روی — شیرین چو شکر بتلخ گوئی
نی بت کہ چراغ بت پرستان — طاؤس بہشت و کبک بستان (۱۹)

لیکن جہاں وہ ہجر و فراق کا ذکر کرتے ہیں تو ایسے الفاظ کا انتخاب کرتے ہیں کہ کردار کی دگرگونی از خود سامنے آجاتی ہے

جانت کہ ہزار داغ دارد تسکین بکدام باغ دارد
تاظن نہ بری کہ من صبورم نزدیک توام اگرچہ دورم (۲۰)

غور کیجئے تو یہ داستان تمام تر "جذبات" کی زبان سے بیان ہوئی ہے۔ وہ جذبات خواہ لیلیٰ کے ہوں یا مجنوں کے، لیلیٰ کے والدین کے ہوں یا مجنوں کے والدین کے خسرو نے یہاں ایک ماہر نفسیات کا رول ادا کیا ہے اور رشتوں کے لحاظ سے جذبہ کے نازک فرق کو برقرار رکھا ہے۔ مثال کے طور پر خسرو نے اس قصہ میں دو ماؤں کا ذکر کیا ہے ایک لیلیٰ کی ماں دوسری مجنوں کی ماں دونوں اپنے بچوں کی رسوائی کی کہانی سنتی ہیں۔ یہاں نازک فرق یہ ہے کہ ایک ماں بیٹے کی رسوائی برداشت کرتی ہے۔ دوسری بیٹی کی۔ دونوں اپنے بچوں کو سمجھانے کی کوشش کرتی ہیں خسرو نے اس لطیف فرق کو انتہائی چابکدستی سے ادا کیا ہے۔ دیکھیے لیلیٰ کی ماں کی تصویر۔ یہاں بدنامی و رسوائی کا خوف زیادہ غالب ہے

مادر زنہیب شرم اغیار نبشست بگوشہ ای دل افگار
فرزند خجستہ را نہانی بنشاند ز راہ مہربانی
گفت ای دل و دیدۂ مرا نور از روی تو باد چشم بد دور
ترسم کہ چو گردد این خبر فاش بدنام شوی میان اوباش
صوفی کہ شود بمجلسِ می البتہ چکد پیالہ بروی (۲۱)

اب ذرا مجنوں کی ماں کے خیالات ملاحظہ کیجئے۔ یہاں بدنامی کا ڈر نہیں، غصہ غالب ہے

در پیش نشست وزار بگریست گفتا کہ بہ است مرگ ازین زیست
تازادہ شد از عدم وجودم رنجی زجہاں نسیا زمودم (۲۲)

قصہ گو کے فرائض میں یہ بھی داخل ہے کہ اس کی کہانی بے مقصد نہ ہو۔ خسرو نے تقریباً اپنی سبھی مثنویوں میں اس بات کو ملحوظ رکھا ہے۔ انہوں نے اس عشقیہ داستان میں بھی معارف کے دریا بہائے ہیں جو ایک کامیاب زندگی کے لئے دستور العمل بن سکتے ہیں جو کام کرو پوری کوشش کے ساتھ کرو

ہر گہ کہ عَلَم شدی بہ کاری درغایتِ آن بکوش باری

عزت ہمت کا ثمرہ ہے

خواہی شرف و بزرگواری   می کوش بہ ہمتی کہ داری

نظامی اور خسرو کی مثنویوں میں مرکزی کردار لیلیٰ اور مجنوں ہیں۔ لیکن بہ شکل مثنوی خسرو کا انداز نظامی سے مختلف ہے۔ نظامی کے یہاں ابتدائی حصہ حمد و نعت معراج کی شکل میں ہے۔ خسرو کے یہاں بھی ابتدائی حصہ ایسا ہی ہے۔ لیکن یہاں مدح نظام الدین اولیا کا ذکر بھی شامل ہے۔ نظامی نے اپنے ممدوح شروانشاہ بن منوچہر کی مدح کی ہے۔ خسرو نے سلطان علاء الدین خلجی کی مدح کی ہے کیوں کہ خسرو کا خمسہ علاء الدین کے نام معنون ہے نظامی نے اس مثنوی میں اپنے چودہ سالہ فرزند کو شروانشاہ کے بیٹے محمد کو سپرد کرتے ہوئے اسے نصیحت کی ہے خسرو نے اپنی ہفت سالہ دختر کو خطاب کیا ہے اور اسے نصیحتیں کی ہیں۔ نظامی نے قصہ کی ابتداء سے پہلے حاسدوں کی شکایت کی ہے پھر اپنے والدین و چچا کی یاد میں اشعار کہے ہیں اور پھر کچھ پند و نصائح کے اشعار پیش کرنے کے بعد "آغاز داستان" کا عنوان قائم کیا ہے خسرو نے کتاب کے اخیر میں قصہ کے اختتام پر اپنی والدہ اور اپنے چھوٹے بھائی حسام الدین کی یاد میں پردرد مرثیہ لکھا ہے۔ یہ وہ مضامین ہیں جن کا اصل قصہ سے کوئی تعلق نہیں۔ اصل قصہ میں بھی خسرو نے اپنی راہ خود نکالی ہے اور ہو بہو نظامی کی تقلید سے گریز کیا ہے مثال کے طور پر نظامی کے یہاں لیلیٰ کی شادی ابن سلام سے ہو جاتی ہے خسرو نے لیلی کی شادی کا کوئی ذکر نہیں کیا ہے۔ نظامی کی مثنوی میں مجنوں کا باپ اسے حرم محترم لے جاتا ہے تاکہ غلاف کعبہ پکڑ کر وہ عشق لیلیٰ سے نجات کی دعا مانگے برخلاف اس کے مجنوں غلاف کعبہ پکڑ کر محبت کی پائیداری کی دعا کرتا ہے

یارب لا تسلبنی حبھا ابداً   و یرحم اللہ عبداً قال آمینا (۲۳)

(ترجمہ اے میرے رب لیلیٰ کی محبت میرے دل سے کبھی نہ نکالنا اور اللہ اس بندے پر رحم کر جو میری دعا پر آمین کہے)

خسرو کے یہاں کعبۃ اللہ جانے کا کوئی ذکر نہیں ہے۔

نظامی کے یہاں عالم وحشت میں مجنوں، وحوش و طیور زہرہ مشتری سے باتیں کرتا ہے اس کے برعکس امیر خسرو مجنوں کی وارفتگی شوق کے بیان میں سگ لیلیٰ کی داستان پیش کرتے

ہیں

ھستیم من و تو ہردوشب گرد	لیکن تو بنالہ و من از درد
خواھد چو ترا درون دہلیز	یادش دھی از سگ دگر نیز
زنجیر خودت نہد چو بردوش	از گردن من مکن فراموش (۲۴)

نظامی کے یہاں لیلیٰ کے شوہر ابن سلام کی موت کے بعد حالت بیوگی میں لیلیٰ کی موت واقع ہوتی ہے۔ خسرو کے یہاں ایک دروغ گو کے ذریعہ مجنوں کی موت کی جھوٹی خبر لیلی تک پہونچانے کے بعد لیلیٰ کی موت کا ذکر کیا گیا ہے۔ مثنوی کے اس تضاد کو دیکھتے ہوئے ہم کہہ سکتے ہیں کہ خسرو کی یہ مثنوی نظامی کا جواب ہے، تقلید نہیں اس میں شک نہیں کہ دونوں مثنوی گویوں نے ایک طرز زندگی کی عکاسی کی ہے، یہ مثنویاں جاگیردارانہ تہذیب میں پروان چڑھنے والی جہالت، مشرقی عورت کی غلامی اور حقوق سے عاری زندگی نیز عربی اور تنگ نظری کی کہانی پیش کرتی ہیں۔ دونوں شاعر اس مشترک نتیجہ پر پہونچتے ہیں کہ محبت دراصل وہی ہے جو آزادانہ اور باہمی ہو۔

قصہ گوئی کے سلسلہ میں ہمیں اس بات کو بھی فراموش نہیں کرنا چاہئے کہ کسی واقعہ کو نظم میں بیان کرنا بہ نسبت نثر کے زیادہ مشکل ہے کیوں کہ شعر میں وزن وقافیہ کو بھی ملحوظ رکھنا ہے، شاعرانہ تخیل کو بھی مدنظر رکھنا ہے اور ربط کلام کا خیال رکھتے ہوئے مسلسل واقعات کی کڑی سے کڑی جوڑے رکھنا ہے بلاشبہ خسرو نے ان پابندیوں اور بندشوں کے باوجود قصہ سرا کی حثیت سے بھی اپنا پرچم بلند رکھا ہے اور یہاں بھی اپنی ذہانت وطباعی کا لوہا منوالیا ہے۔

(یہ مقالہ "ہندی اردواوارڈ کمیٹی لکھنو کی جانب سے انٹرنیشنل سمینار منعقدہ نومبر ۱۹۹۲ء کو پیش کیا گیا)

حواشی:

۱۔ شعرالعجم حصہ دوم مطبع معارف اعظم گڑھ ۱۹۸۸۔ صفحہ ۱۱۸۔۱۱۹

۲۔ تاریخی مثنویوں میں قران السعدین (۶۸۸ھ) فتح الفتوحات یا مفتاح الفتوح (۶۹۱ھ) تاج الفتوح (۶۹۰ھ)، دول رانی خضر خاں یا عشقیہ (۷۱۵ھ)، نہ سپہر (۷۱۸ا) اور مثنوی تغلق نامہ (۷۲۴ا) شامل ہیں جو کیقباد و بغراں خاں، سلطان جلال الدین اور فیروز شاہ قطب الدین مبارک شاہ خلجی، غیاث الدین تغلق اور خضر خاں (پسر علاء الدین) وغیرہ کے معرکوں فتوحات اور تخت نشینی کے حالات سے متعلق ہیں۔

۳۔ جس ترتیب سے ان کتابوں کے نام لکھے ہیں یہی ان کی تصنیف کی ترتیب ہے۔ زمانہ تصنیف کل سوا دو برس ہے۔

۴۔ سنہ وفات ۵۹۶ھ ہے ان کی عمر تریسٹھ برس بیان کی جاتی ہے، اس لئے سال ولادت ۵۳۳ھ سمجھنا چاہیے۔ بحوالہ شعرالعجم حصہ اول صفحہ ۲۵۵۔

۵۔ مثنوی میں اس کی طرف یوں اشارہ کرتے ہیں

نی باغ و نہ بزم شہر یاری — نی رود نہ می نہ کامگاری
بر خشکی ریگ و سختی کوہ — تا چند سخن رود در اندوہ

(مثنوی لیلیٰ و مجنوں) سال اتمام ۵۸۴ھ

۶ تا ۱۸ مثنوی مجنوں لیلیٰ از امیر خسرو، چاپ خانہ کلکتہ ۱۸۴۴م صفحہ ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۳۶، ۳۶، ۴۱، ۶۲، ۷۳، ۸۰، ۹۰، ۹۹، ۱۲۵، ۱۲۹۔

۱۹۔۲۰۔۲۱۔۲۲۔ مثنوی "مجنون لیلیٰ" ص ۳۲، ۷۱، ۳۷، ۴۹۔

۲۳۔ مثنوی "لیلیٰ و مجنوں" از نظامی گنجوی، مطبع ارمغان۔ تہران ۱۳۱۳ش ھ، ص ۸۰

۲۴۔ مثنوی، "مجنوں لیلیٰ" از امیر خسرو ص ۹۲۔

کتابهایی که برای دانش دریافت شد

۱- معرّفی حوزه هنری، آقای حمید سلمانی، ستاد معاونت فرهنگی-تقاطع خیابان حافظ و سمینه صندوق پستی ۱٦۷۷ و ۱۵۸۱۵

۲- منظومات، طاهره صفار زاده- ترجمه از انیس الرحمن سواپن-تهران، ایران

۳- دستور فارسی، انیس الرحمن سواپن-ناشر بك ریویو: داکه، ۱٤۵ نیو مارکیت داکه ۱۰۰۰ بنگلادیش

٤- بیّنات (جلد اوّل و دوّم)، عرفان رضوی-(سیرت الانبیاء)- رهبر پبلشرز-اردو بازار-کراچی

۵- صباح آرزو، (مناقب پنجتن و اهل کربلا) عرفان رضوی-بی ۹٦۷۷-باغ سرداران-راولپندی

٦- سحاب فیضان، (مناقب صحابه و اهل بیت) عرفان رضوی بی ۹٦۷۷-باغ سرداران-راولپندی

۷- قرّة الصدور، (علم ریاضی کا ایك نر الاباب) عرفان رضوی-موضع کهواری تحصیل و ضلع مانسهره-راولپندی

۸- حافظ محمود شیرانی اور ان کی علمی و ادبی خدمات، دکتر مظهر محمود شیرانی، مجلس ترقی ادب-کلب رود-لاهور

۹- مجلس مذاکره برای مرثیه، سیّد اقبال حسین کاظمی، مرثیه فاؤندیشن-کراچی

۱۰- منتخب کلام (سچل سرمست)، از آغا سلیم-شاه عبداللطیف یونیورستی، خیرپور

11- Sachal Sarmast, Shah Abdul Latif University, Khairpur.

مجله هایی که برای دانش دریافت شد

فارسی:

۱- سروش، ماهنامهٔ ج۱۶، ش۳، ادارهٔ مطبوعات پاکستان. صندوق پستی ۲-۱۱. اسلام آباد

۲- کتابداری، ماهنامه، دفتر نوزدهم، بهمن ۱۳۷۱، نشریه کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران ایران

۳- معرّفی حوزهٔ هنری ستاد معاونت فرهنگی. سازمان تبلیغات اسلامی. تهران، ایران

٤- هکمتانه، ماهنامه، سال سوم ش ۳، نشریه شهرداری همدان. خرداد ماه ۱۳۷۲ هـ ش

۵- ندا، فصلنامه، سال دوّم. ش ۱۱، جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران خیابان دکتر شریعتی تهران

٦- نامهٔ فرهنگ، فصلنامه، سال سوّم. ش ۱۱ ،خیابان ولی عصر تقاطع خیابان فاطمی. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۷- حوزه، فصلنامه، پارمان هزاره شیخ هند (ره) مرکز انتشارات دکتر تبلیغ اسلامی. قم

۸- نشــر دانش، فصلنامه، نشریه مرکز نشر دانشگاهی صندوق پستی ۱۵۸۷۵/٤۷٤۸. تهران

۹- آشنا، فصلنامه، شماره دوازدهم سال دوّم. مرداد و شهریور ۱٤۷۲. خیابان شهید بهشتی. میدان بخشی تهران. ایران

اردو:

۱- سب رس، ماهنامه، ج ۱۵۵ ش ۸، اگست و ستمبر و اکتوبر ۱۹۹۳ ادارهٔ ادبیات اردو. حیدر اباد دکن

۲- معارف، ماهنامه، ج ۱۵۲، ش ۳ ستمبر و اکتوبر و نومبر ۱۹۹۳ دارالمصنیفین شبلی آکادمی اعظم گرهـ (هند)

۳- مصباح القرآن، ماهنامه، ج۵، ش ۸، ۹، ۱۰ ستمبر ، اکتوبر، نومبر ۱۹۹۳ . ۱
گنگارام بلدنگ. شاهراه قائداعظم، لاهور

٤- الامیر، ماهنامه، ج۵، ش ۳ . ٤-ستمبر و اکتوبر ۱۹۹۳ پریدی استریت.
صدر کراچی، . . ٧٤٤

٥- الفجر، ماهنامه، ج۵. ش ۱، ۲-اکتوبر ۱۹۹۳ پوست بکس نمبر ٢٤٨٤ کراچی

٦- انجمن وظیفه سادات، ماهنامه، ج ۲۸. ش ۲-اکتوبر ۱۹۹۳ انجمن وظیفه سادات و
مومنین. لاهور . . ٧٤٦

٧- پیام عمل، ماهنامه، ج ۳۵ ش/۲، ۳- اکتوبر ۱۹۹۳ امامیه مشن پاکستان ترست لاهور

٨- طلوع افکار، ماهنامه، ج ٢٤ ش ٦ جون ۱۹۹۳ ۲۸. ایچ. رضویه سوسائتی. کراچی

٩- انصاف، هفت روزه، ج. ٤ ش ۱۷-۲٦ اکتوبر ۱۹۹۳ میر عبدالعزیز. راولپندی

. ۱- درویش، ماهنامه، ج ٥ ش ٥ و ٦-می جون ۱۹۹۳ درویش ٥٤ عبدالکریم رود
قلعه گوجر سنگهه . لاهور

۱۱- اخبار اردو، ماهنامه، ج.۱۰ش ۹ . . ۱-ستمبر و اکتوبر و نومبر ۹۳ دکتر جمیل
جالبی. مقتدره قومی زبان. ستاره مارکیت اسلام آباد.

۱۲- المجلس، ماهنامه، ج ٥.ش ۹، . ۱-ستمبر۹۳ وحدت رود - لاهور

۱۳- خیرالعمل، ماهنامه، ج.۱٦ ،ش ۱-ستمبر ۹۳، ٦٦-نیو سمن آباد - لاهور

١٤- همدرد صحت، ماهنامه، ج. ٦١، ش ۹، . ۱، ۱۱-ستمبر، اکتوبر و نومبر ۹۳
همدرد فاؤندیشن. ناظم آباد، کراچی . . ٧٤٦

۱٥- سبیل هدایت، ماهنامه، ج ٤ . ش ٨١٧، ٩ جولای تا ستبمر ۹۳ ۳/۸ بی-تاؤن شپ. لاهور

۱٦- تنظیم المکاتب

۱۷- اقبال، ماهنامه، ج.٤ ش ٤ اکتوبر ۹۳ بزم اقبال، ۲ کلب رود- لاهور

۱۸- قومی زبان ماهنامه، ج. ٦٥، ش ۱۱ نومبر ۹۳ انجمن ترقی اردو، پاکستان-
دی ۱۵۹، بلاک ۷ گلشن اقبال کراچی . . ۷۵۳
۱۹- احقاق الحق، ماهنامه، ج. ۱۵ش۱تا٤-نومبر ۹۳ مرکز تحقیقات اسلامیه بلاک، .۲- سرگودها
۲۰- خواجگان، ماهنامه، ج.۱۲۳ ش ۱۱-نومبر ۹۳ حامد علی جاوا- ۹. ۱ کالج رود-
جی او آر-۱ لاهور
۲۱- شمس الاسلام، ماهنامه، ج.٦۷. ش ٥١٤ اپریل مئی ۹۳

انگلیسی:

1- Mah jubah St. No. 110-111 July-August 1993
P.O. Box 14155-3987, Tehran, Iran
2- Muslim & Arab Perspectives Vol.1, issue1, Oct 1993
The Institute of Islamic & Arabic Studies. P.O. Box 9701
New Delhi 110025 India.
3- Pakistan Journal of History & Culture
P.O. Box No:1230, Islamabad.

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

فارسی:

* رباعیات خواجه نقشبند، محمد صادق قصوری، قصور
* شاه همدان در تاجیکستان، دکتر مرتضی ذکایی ساوجی، ساوه - ایران
* رساله گرامی نامه، دکتر حسن عباس، تهران
* عوفی بخارائی و جوامع الحکایات، دکتر محمد ریاض خان، اسلام آباد
* معرّفی نسخه خطّی "جواهر عباسیه"، محمد اقبال شاهد، تهران
* منشی تولکشور و خدمات او به ادبیات فارسی، سیّد عین الحسن، دهلی

اردو:

* دکتر هرومل سدارنگانی، غلام محمد لاکهون، نواب شاه-سند
* غزالی مشهدی، دکتر سلمان عباسی
* طالب علی خان عیشی کی فارسی غزل گوئی، دکتر شیما رضوی، لکهنو-هند
* جگر مراد آبادی اور یگانه چنگیزی کی فارسی شاعری، دکتر آصفه زمانی، لکهنو-هند
* بوستان کا پنجابی ترجمه، سیّد خضر نوشاهی، کراچی
* علاّمه اقبال بحیثیت ادبی نقاد، پروفیسر هارون الرشید تبسم، سرگودها

درست نامه شماره ۳٤

صفحه	سطر	درست
۱۲	٤	سرکشیدم
۱٦	۱٤	ذات باریتعالی
۵۵	۲	کشف
٦۷	۲	نویسنده
۱۰۰	۱۷	"این لآلی آبدار
۱۳۳	۲	۳۱ اوت
۱۳۹	۲	غزنوی
۱٤۳	۱٤	خانقاه
۱٤٦	۱۵	اپنی
۱۵۱	۹	جس
۱۵۳	٤	درجه
13	6	جی کا جانا ٹھہر گیا ہے صبح گیا یا شام گیا

ایران کے بعض ٹریول ایجنٹس اور سیاحتی اداروں کی فہرست

اسلامی جمہوریہ ایران ایک وسیع و عریض ملک ہے، جہاں قدیم تاریخی آثار، مقدس اسلامی مقامات، اولیاء کرام، صوفیاء، شعراء اور عظیم مسلم فلاسفہ کے مقبرے اور آثار کے علاوہ خوبصورت قدرتی مناظر پائے جاتے ہیں۔ دنیا بھر سے ہر سال، ہزاروں زوار اور سیاح ایران جاتے ہیں، ان کی سہولت کو مدنظر رکھتے ہوئے ذیل میں بعض اہم ایرانی سیاحتی اداروں کے پتے اور ٹیلیفون نمبر شائع کر رہے ہیں۔

ٹریول ایجنسیز اور دیگر سیاحتی ادارے ان اداروں کے ساتھ براہ راست رابطہ کر کے سیاحتی پروگرام مرتب کر سکتے ہیں۔

17.	Rahnoma	Dar Rouj	891191-4 2570500	226, Khyabane Shaheed, Gen. Qarni.
18.	Tatelaat	Mohammad Farzaneh	270191 273916	Khyabane Dr. Shariati, Near Maidan Tajreesh.
19.	Keyan Safar	Taghizadeh	655224	Khyabane Fatmi, Near Talar Kornoosh.
20.	Parandeh Aabi	Iraj Nemat	684000-2	Meydane Vanak, No. 4, Khyabane Brazil..
21.	Pasargad Tour	Ebrahim-Pour Farah	293066	Hotel Esteghlal.
22.	Tour Noor	Tavassali	-	-
23.	Karwane Sahra	Mohammad Reza Arshadi	893043	Khyabane Gen. Qarahni, 21, Khosrow Khawar St.
24.	Bastan Tour	Haghighi	939714	-
25.	Shahryar Tour	Eskandari-Pour	498096	Khyabane Azadi, Chahar Rah Hafiz, Tabriz.
26.	S.T.T. Company	Mohammad Sadaghat	7503791 766504	Khyabane Shariati, Near Pasargad, 3rd Floor, Block No. 162.
27.	Tour Zevari	Zevari	-	-
28.	Tour Qureshi	Qureshi Ghorreh Tappeh	674895	Khyabane Jamhouri, Pasargad Geev, Ground Floor.
29.	Daryan Tour	Mohammad Ali Ghassemi Daryani	926805	Fatmi Gharbi, Behind Military Engineering, Northern Mehandokht.
30.	Tour Khairi	Khairi Khaki	-	Saindokht Bldg. No. 3, 4th Floor., No. 7.
31.	Zamanian	Zamanian	59177 25405	Mashhad Khyabane Madarres, Near Iran Air Office, Bldg. 1.
32.	Hessaryan Tour	Hessaryan	951152	Meydane Jamhouri, Opp. Maghdad, Block No. 75.
33.	Kohmomaizadeh Tour	Kohnomaizadeh	02246 4294	Karaj Mehr Vila, 77, Khyabane Daarakhti.
34.	Farhad Tour	Yousufi Manesh	3868	Astara - Farhad Tour.
35.	Tour Fathi	Fathi Jozami	-	-
36.	I.J.T.	Aalam Raasi	929517	-
37.	Khezar Tour	Mohammad Taghi Saqafi	898350	Meydane Ferdowsi, Khyabane Darakhti.
38.	Rahe Abresham	Abbas Zarshaki	99918	Mashhad.
39.	Gohar Seyr	-	-	Mashhad.
40.	Homaye Iran	Asghar Abbasi	-	Ardbil.

We are attaching here with a list of authorised travel agencies for information and guidance of the tourists intending to proceed to Iran in groups or as individuals. People intending to make a tour of Iran may contact to any one of the Travel Agencies given below:

LIST OF AUTHORIZED TRAVEL AGENCIES

S.NO.	Name of the Agency	Name of the Director	Tel. No.	Address
1.	Iran Air Tour	Mehdi Ghaffar	890298	Ostad Motaheri Ave., Near Khayaban Moharezan.
2.	Iran Tourist	Nasser Moradi	622040	Khayaban Motaher, Cornor of Qaim Maghan. Plot No. 257, Tehran.
3.	Ayto	Qasemi	297031-9	Azadi Complex, Hotel Azadi.
4.	Ahwan	Habibullah Tajabadi	238910	Inqilab Ave. Cornor of Ramsar St. Plot No. 589
5.	Door Dunia	Kourish Jamshidi	836399	Khayaban Nejat Elahi, Bolck No. 94.
6.	Nautash Gasht	Mehdi Notash	295696	Valiasr Upward Mahmoodieh No. 1494.
7.	Jahan Sayr	Jahangir Ali Mardan	665472	Vessal Shirazi Ave. Corner of Zahra St.
8.	Tehran Safar	Mahmoud Farnoodi	930402 937071	Sattar Khan Ave., Near Baghar Khan Block No. 41.
9.	Keyan	Akhwan Malayeri	824788	Qaim Maghan Farahani Block No. 89.
10.	Donyae Sayr	Seyed Mohammad Hosseini	266131	Qulhak, Darvish Station.
11.	Azadi	Hosseini	923619	Azadi Ave., After Jamalzadeh No. 90.
12.	Iran Zameen	Hossein Jahan-shahi	659235	Khyabane Boulevard Peshawarz, Opp. Pars Hospital, No. 124.
13.	Afogh Noma	Mahmoud Kamali Hall	826860	Khyabane Enghelab, No. 7, Sarshar St.
14.	Arya Tour	Robert Aanam Barghdasaryan	82742	Khyabane Nejat Elahi No. 109
15.	Ghaghnoos	Hedayatallah Ahmadi	8827973	Khyabane Taleghani, Khyabane Iranshahr, Corner of Homa St.
16	Gali Tour	Faramarz Saeedi	650260	Boulevard Keshawarz, Outset of Palestine North.

The very next moment her soul left her body to relish the taste of the heaven. It was the 3rd day of the sixth month of the Arabic Calendar i.e. 11 A.H. that our Lady of Light passed away.

She was buried by Hazrat Ali (A.S) in Jannat-ul-Baqih amidst universal mournings. Al-Masudi, the well-known historian writes in his noted book "Maruj-uz-Zahab" that during 304 A.H., a tomb-stone was discovered in this sacred and austere graveyard on which the following line was in engraved:

هذا قبر فاطمة (رض) بنت الرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

While Hazrat Fatimah (A.S) was modest to the extent of shyness, she was also courageous enough to have a soldier's spirit. She could well be held as the first nurse in the history of the Muslim Women. Hazrat Fatimah took active part in the battlefield. In the war of Uhad, she towered above the fourteen women who took positions behind the Muslim men. The task with which these womenfolk were assigned was to give water to the thirsty, carry the wounded out of the battlefield and to dress their wounds. When Fatimah's father - the Holy Prophet (PBUH) - got hurt in the said battle, Hazrat Ali (A.S) fetched water in his shield from a nearby pool and Hazrat Fatimah uttered soft cries as she washed the blood from her father's face and bandaged his wounds.

Sayyiadah Fatimah (A.S) was a remarkable lady for the age in which she lived, accomplished and cultured. While focussing on her multiple personality we cannot overlook her literary potential. She was a talented poetess as well. Her songs serve as an index to her strength of intellectuality and nobility of mind. On the sad demise of the Prophet she composed a Marsia:

> " The Prophet left us, as the moisture leaves the soil, Even since his departure, revelation has ceased to come.
>
> We wish death had subdued us and we had all demised, Much long before he died, to be veiled under the earth. "

It was three months after the death of the Holy Prophet (PBUH). When Hazrat Fatimah fell ill. One day she said to her maid: " I like to take bath. Arrange some water for me. " She took bath and changed her clothes. She, then, desired her bed to be made in the middle of the room. She reclined herself on the bedding with her face towards Qibla, and her right hand under her right cheek and said:

" I am now going to die."

would come at the moment, and she had to give away the entire food to him. As such, the children remained hungry for the last one week so they looked like trembling chicken.

Once Hazrat Ali (A.S) said to Ibn Abdul Wahid : "Shall I tell you the story of Fatimah the dearest and the most loved daughter of the Prophet." When Wahid replied in affirmation, he went on to say:

> " Fatimah used to grind the grain herself which caused corns on her hands. She carried water for the house in a leather bag which caused scars on her breast. She cleaned the house herself which spoilt her clothes. Once some war-captives were brought to Madina. I said to her: 'Go to the Prophet and request him for a slave to help you in the household chores.' She went to her father and found him surrounded by a huge mob of the people. As she was very modest, she could not be bold enough to request the Prophet in the presence of other people. Next day the Prophet came to our house and said: 'Fatimah! what made you come to me yesterday?' She felt shy and kept quiet. I said: ' O Prophet of Allah! Fatimah has developed corn scars on her hands and breast on account of grinding and carrying water. She is incessantly busy in other domestic jobs, causing her clothes to remain dirty. I informed her about the captives and advised her to contact you and request you for a servant.' The Prophet said: ' Fatimah? Fear Allah. Acquire TAQWA and keep doing your service to Allah and attending to your domestic jobs. When you go to bed, recite Subhanallah 33 times Alhamdulillah also for 33 times, and Allahoakbar for 34 times. This will find more helpful than an assistant. 'Fatimah remarked: ' I am content with Allah and His Prophet.'

> " Oh Fatimah! God will not like a person who displeases you and will be pleased with a person who wins your favour."

> " Fatimah is a part of my body. Who grieves her, grieves me. "

At the age of about fifteen she was married to Hazrat Ali (A.S) in 2 A.H. All that she got in dowry from her great father did not constitute a long range of goods, but merely consisted of a leather water carrier, an earthen pitcher, a mat and a corn grinding machine made of stone.

When the Sayyidah shifted to her new house along with her illustrious husband, the Holy Prophet (PBUH) came therein, and addressing his daughter said:

> " Fatimah! I have married you to a person who has stronger faith, and is more learned than others and one who is distinguished for his morality and virtues. "

This ideal couple was well-known for abundant benevolence. The both were so kind-hearted and generous that no beggar was ever turned down from their threshold without having taken whatever they had. How they and their innocent children remained hungry at times could be highlighted from a narrative. Once Hazrat Fatimah (A.S) went to meet her father along with her small children Hazrat Imam Hasan (A.S) and Hazrat Imam Hussain (A.S). To welcome his daughter the distinguished father stood up. All of a sudden he observed that both the boys were trembling just like a newly born chicken. On query as to why they looked so feeble and frail, she informed her father that they had been starving for the last one week. How did this happen? why hadn't you arrange food for them?, the Holy Prophet asked. Hazrat Fatimah replied that whenever they got something to eat, beggar

devilishly hostile activitists - the nefarious figures of Mecca. Quite fearless of the ghost - looking faces and bloody eyes of the enemies, she proceeded straight to the site where her beloved father was lying under the heavy cluster of bowels. She burst into tears on seeing the deplorable sight. With the trembling, weak and innocent hands she removed the filthy lot from over the arched body of her father, dusted off his back and stood him erect and then took him towards the house right across the crowd of the cruels. This young girl was none but Sayyida Fatimah-az-Zahra (A.S), better known among the Muslims as "THE LADY OF LIGHT".

Hazrat Fatima (A.S), the daughter of the Prophet (PBUB) was born in the 1st. year of the mission when he was 41. Her mother, Hazrat Khadija (A.S), was the first and most respected wife of the Prophet (PBUH). It is said that the name FATIMAH (Lit: safe from fire) was revealed by Allah. She was brought up under the curious care of her father, the greatest benefactor of the mankind. She was a woman with natural bestowals of Slender and tall stature crowned with the most beautiful face which explains the reason of her title "az-Zahra" - the most beautiful. She was temperamentally sober and, somewhat, melancholic as well. Her father's teachings and inspirations brought her up to become a highly cultured, kind-hearted, sympathetic and enlightened lady.

Of all the daughters, Hazarat Fatima (A.S) happened to be the most beloved one of the Holy Prophet (PBUH). Whenever he set out for a journey, she was the last one to part with and when he returned home, she was also the first one to greet him.

The Holy Prophet (PBUH) on various occasions, had given expression to his unbounded love for Hazrat Fatimah (A.S) Some quotations from Prophet's sayings would reveal as to how much dear this daughter was to him:

> " Fatimah is my child. One who distresses her, distresses me and one who comforts her, comforts me."

BY DR. MAHMUDUR RAHMAN
ISLAMABAD

THE LADY OF LIGHT
HAZRAT FATIMAH-AZ-ZAHRA (A.S)

It was a day full of scorching sun. The Holy Prophet (PBUH) was offering his prayer in Kaaba. A number of Arab people had gathered there along with Abu Jahl. He saw the Prophet in a state of worshipping. His violent opposition and extreme hatred exploited him to make Hazrat Muhammad (PBUH) wretched. Being a leader, he ordered vagabond to bring the entrails of a camel just slaughtered somewhere in the city. As the filthy bowels were brought in, he further instructed the hooligan to throw them onto the Prophet (PBUH) who was in prostration. Due to heavy load of the rubbish, the Prophet (PBUH) became unable to stand. There echoed a spontaneous roar of laughter from the dirty mouths of the rival Qureish at what appeared to be a ridiculous sight. None was there to come to the rescue of Hazrat Mohammad (PBUH). Although Ibn Masud, the newly-converted Muslim was observing the Holy Prophet's pathetic plight, yet he could not dare to disrupt the damned deed of the disgruntled elements. Meanwhile, a kind-hearted person flew to the Prophet's house and knocked at the door:

> " Who's there? " Enquiring voice of a woman erupted out of the wall.
> " Oh! Come soon! Your father is being lacerated severely.

All of a sudden, a girl with sober and soft countenance stepped out hurriedly. On hearing the details of the humiliating event, she rushed, quite bare footed towards the Khana Kaaba. By the time she reached the spot, it was teeming with a host of

pp. 201-208.

44- Cf. *Manaqib al-Asafiyah* of Shah Shu 'ayb a cousin of Shaykh Sharaf al-Din composed in early 15th century, published in 1895 A. C.

45- 'Afif, *Ta 'rikh-i-Firuz Shahi*, Calcutta, 1891, p. 177.

46- *The Foundation of Muslim Rule in India*, Allahabad, 1961, p. 11.

47- Hardy, p., *Historians of Medieval India*, London, 1966, pp. 28-29.

48- Ibid., p. 39.

49- Mrs. A. Salim Khan, Lahore, 1972, pp. 277-78.

50- *Historians of Medieval India*, p. 31; Phillip, C.H., *Historians of India, Pakistan and Ceylon*, London, 1961, p. 123.

* * * * *

17- *Farishtah*, I, 293; *Ta' rikh-Firuz Shahi*, (Elliot), III, p.14.
18- Elliot, III, 168, 483.
19- Elliot, III, 179.
20- *Ibid*, Farishtah (Elliot), III, 376-77.
21- *Farishtah* (Elliot), III, 376, Barni, 341-67; N. N. Law, pp. 35, 38.
22- Barni, 341-67; N. N. Law, 39n1.
23- *Farishtah*, III, 377.
24- Elliot, VI (Abdu 'l Haqq), 484.
25- *Fawaidu 'l-Fu 'ad* of Amir Hasan Sijzi, 9; *Rahatul Qulub* of Shaykh Nizam al-Din; *Ta 'rikh-i-Firuz Shahi* of Barni, 207; Amir Khurd, Lahore, 120.
26- *Fawa 'id al-Fu 'ad, p.* 215.
27- ASB Ms. p. 214.
28- *Masalik al-Absar fi Mamalikil Amsar* of Shahab al-Din Abul 'Abbas Ahmad (Elliot III, 580).
29- *Rihlat Ibn Battutah,* Defremery, III, p. 250.
30- Elliot, III, 254, 255.
31- Elliot, III, 317.
32- *Ta 'rikh-i-Firuz Shahi*, 509, quited by Moinul Haw, 25n1.
33- 'Afif, *Ta 'rikh-i-Firuz Shahi*, p. 177.
34- *Sirat-i-Firuz Shahi*, p. 209; *List of Muhammadan and Hindu Monuments*, Vol. III, pp. 179-80; S. Moinul Haq, p. 99; Barni *Ta 'rikh*, p. 564.
35- 'Afif, *Ta 'rikh-i-Firuz Shahi*, p. 330; *Farishtah*, I, 373; *Sirat-i-Firuz Shahi*, 213.
36- For Sultan 'Ala al-Din's faith in the pious men of the age see Faramin Sultan 'Ala al-Din Khalji; I' jaz-i-Khusrawi, IV, p. 116.
37- Ta 'rikh-i-Firuz Shahi, p. 299.
38- *Ibid*, p. 299.
39- *Muntakhab al-Tawarikh,*
40- *Al-Nadwah*, February, 1909.
41- *Subh al-A 'sha fi Simatil Insha*, V, pp. 68-9.
42- *Ta 'rikh-i-Firuz Shahi*, 96 ff.
43- JPHS, 1955, p. 208, *A Survey of the Mystic Literature* of the *Period* by Dr. Riazul Islam, JPHS, Karachi, 1955,

of the author, however, could not escape criticism by some modern historians like p. Hardy (50).

The manner and way of his art of preservation of reports are very interesting for one who likes to utilize the Ta'rikh as his source book but one, however, should be very careful in using his materials because they are selective, unchronological and undated. These need verification and re-arrangement in the light of the facts known from his own accounts or from some other sources and still more one should be cautious if and when it is not corroborated from any other source.

References

1- Mrs. A. Salim Khan, Lahore, 1972, pp. 277-78.

2- *Historians of Medieval India*, p. 31; Phillip, C. H., *Historians of India, Pakistan and Ceylon*, London, 1961, p. 123.

3- Ibid., pp. 102-104.

4- *Futuhat-i-Firuz Shahi*, p.17 text/26 tr; *Tarikh-i-Farishtah*, I, 465.

5- Ibid., p.27 text/26 tr.

6- Farishtah quoted Nizam al-Din Ahmad, *Tarikh-i-Farishtah*, I, pp. 462, 464.

7- N. N. Law, *Promotion of Learning in Muslim India*, Lahore, p. 56.

8- *Futuhat-i-Firuz Shahi*, pp. 18, 19 text/26tr.

9- Ibid.

10- *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, pp. 352-54.

11- Ibid, pp. 9-10: *Fatawa-i-Jahandari*, Lahore, pp. 29-30.

12- Elliot, III, 593.

13- *Ta'rikh Farishtah*, I, 265.

14- Elliot, III, 109-110 (TFS).

15- N. N. Law, Promotion of Learning, Lahore, 1985, p. 27.

16- *'Abdu'l Qadir Bada'uni, Muntakhab al-Tawarikh*, I, 245, 'Ta' rikh-i-Nizami, ASB, Ms. fol. 41ff.

to be made by Shams Siraj 'Afif. Accordingly, the latter planned his history *Ta'rikh-i-Firuz Shahi* in continuation of that of Barni (45) but it fell short in standard from that of his predecessor. Barni's work itself differs greatly from that of *Minhaj b. Siraj* both in character and approach.

In short, the literary and cultural developments of the country which took place during the life time of the author and his ancestors discussed above had great bearing on Barni's mental faculty.

The historical accounts of Barni are anecdotal in character, didactic in approach, aiming to teach lessons by citing examples of rulers' behaviour or slanting in narration often illustrated by long discourses and State craft as given in the Persian *Qabusnamah* and expressing his own ideal views about them through the mouths of some reliable and historical personages who were mostly his own near relations or trustworthy friends or based them on his own personal observations. This dramatization of his historical data and power of description as rightly observed by late prof. A.B.M. Habibullah earned fame to Barni's *Ta'rikh-i-Firuz Shahi* (46). It is, however, a character study of rulers to the extent of an ideal king that Barni had in view as some philosophers like Aristotle and al-Farabi preached of their own ideal states. Al-Fakhri of *Tabataba* and *al-Lam'at* of Ibn Tulun are, some other works of character study of this type. This work of Barni is a one act melo-drama of morality, the ideal Sultan being Firuz Shah Tughlaq round whom rotate other historical figures expounding his politico-religious ideas (47). It is an interpretative history and compendium of hints for God-fearing Muslim Sultans. In his political philosophy Barni teaches the art of administration (48).

Basing his accounts on historical data, Barni discarded all actions of a Sultan which did not fall within the purview of his ideal kingship and codemned his for that without excusing any except Firuz Shah Tughlaq to whom he wanted to dedicate it. He passed on Sultan's drawback by using his art of humour in the *Ta'rikh* but to console himself he chose to criticise him in his *Fatawa-i-Jahandari* without naming him(49). This open partialism

of his *Lata'if-i-Ashrafia, Malfuzat* and *Maktubat*, are in the libraries of ASB, Calcutta and Punjab University, Lahore (43). The Libraries of Asiatic Society of Bengal, Calcutta and Rampur Riza are very rich in mystic and religious literatures.

Shaykh Ahmad Bihari and Shaykh Aziz Kaku'i were two close disciples of Shaykh Sharaf al-Din Maneri (see Ajwibah Kaku'i). Both of them were executed at the order of Firuz Tughlaq despite the fact that he had great faith in Darvishes in a city like Dehli which was full of 'Ulama and Masha'ikh. On hearing the news of their execution Shaykh Sharaf al-Din Maneri exclaimed: "It would be really surprising if a town, where the blood of such revered persons was shed, continued to enjoy prosperity for long (44). Rebellion of his son and slaves soon began and the hold of Sultan Firuz Tughlaq slackened. The *Maktubat-i-Manervi* and *Maktubat-i-Sa'di* are other mystic works of the time. The latter is a collection of Shaykh's correspondence with his disciple Qazi Shams al-Din, Hakim of Chausa, starting from 1347 A.C. with the death of Firuz Tughlaq (1388 A.C.) ended the glory of the *Tughlaqs* as well as of the Sultanate period of Dehli. The *Tabaqat-i-Nasiri*, which was selected as his model by Barni for his famous historical work, has been completed by Minhaj al-Din Abu 'Umar b. Siraj al-Din al-Juzjani in 658H/1260 A.C., although the writer survived upto the accession of the next ruler Sultan Balban (664H/1265 A.C.), obviously he did not include the entire reign of his patron Nasir al-Din (d. 664H/1265 A.C.).

In the preface to his *Ta'rikh-i-Firuz Shahi*, Barni proposes to resume the history of the Sultanat of Dehli from the time where the *Tabaqat* was left by Minhaj b. Siraj but his *Ta'rikh* actually begins from the reign of Balban who ruled for twenty two years (664H/1265 A.C.-686H/1287 A.C.) ; thus, was left out a clear gap of about six years reign of Nasir al-Din (658-664H/1260-1265 A.C.) between the composition of the historical works of the two writers not filled up by any contemporary account.

Unfortunately Barni's work did not receive recognition during his life time by the Tughlaq Sultan for whome it had been written. It was only after his death the work received appreciation of Sultan Firuz Tughlaq so much that he desired the continuation of the same

the study of Hadith at Dehli, had returned from Multan learning that *Sultan 'Ala' al-Din Khalji* was not a practising Muslim.(36).

With the Iranian impact the range of rational science *ma'qulat* increased and the education system was reoriented from time to time. Under Muhammad b. Tughlaq who learnt *ma'qulat*, the dars of *falsafah* was given at Dehli against which Barni wrote (37). In 747H/1346 A.C., Sultan Muhammad b. Tughlaq built a madrasah at Dehli with a mosque attached to it,the chronogram of which was composed by the famous poet Badr Chach (38). According to Barni the main subjects taught at Madrasah-i-Firuz Shahi in Dehli for which he had full praise were *Tafsir*, Hadith and Fiqh. According to Bada'uni, *Sharh-i-Shamsiyah* and *Sharh-i-Shafi'ah* were included in the course of *Ma'qulat* (rational science)(39). According to al-Nadwah among other rational subjects taught were grammar, literature, logic, mysticism and scholasticism (kalam)(40).

Basing his informations obtained from travellers and merchants Qalqashandi (d.1418 A.C.) opines that there were 1000 madrasahs and 70 hospitals at Dehli alone out of which only one madrasah belonged to the Sha'fi'is and the rest to the Hanafis (41). Barni preserves the names of several madrasahs of Dehli (42). At Firuzabad and else where were also built beautiful madrasahs by Firuz Tughlaq. The Firuzabad madrasah of Sultan Firuz Tughlaq surpassed all other madrasahs built previously in beauty and literary reputation. At Ajmir madrasahs were established as early as Mu'izz al-Din Ghori after whose name madrasah Mu'izzi was also built at Bada'un. For Maulana Qutb al-Din Kashani a richly endowed madrasah had been founded by Nasir al-Din Mahmud Qubachah (1246-60 A.C) at Multan where Shaykh Shahab al-Din Zakariyah was educated. Qubachah's chief minister Balban had established Nasiriyah madrasah after his name at Dehli with Minhaj Siraj, the author of *Tabaqat-i-Nasiri*, as its principal. Madrasahs were also founded elsewhere in Kashmir, Jaunpur, Bengal (Gaur) and Deccan (Bidar) under the independent Sultans.

Shaykh Ashraf Jahangir Simnani (d. 808H/1405 A.C.) came to India during the reign of Firuz Tughlaq and entered into the *halqah* of the disciples of Shaykh 'Ala'al-Din of Bengal. The manuscripts

Muhammad b. Tughlaq was known for his intellectual attainments. He held discussions with Sa'd Mantaqi, the metaphysician, 'Ubayd, the poet, Najm al-Din Intishar, Maulana Zain al-Din Shirazi and several others (28). Sultan's liberality and literary taste attracted learned men to Dehli, Ibn Batutah of Morocco was one of them. Though a Shafi'i, he was appointed as chief Qazi at Dehli, but assisted by two Hanafi ones and sent to China on embassy. During the early period of Sultan's reign, hundreds of schools and colleges (maktabas and madrasahs) flourished at Dehli. The Sultan took meals along with learned men among whom may be mentioned the names of Nasir al-Din, 'Abd al- Aziz, Shams al-Din, Azd al-Din, Majd al-Din and Burhan al-Din (29). Twice Barni was called by the Sultan to advise him but his advice was not accepted (30). Did it antagonize Barni and make him revenge for when he wrote the *Tarikh-i-Firuz Shahi* after the Sultan's death. Out of 136 Lakhs of pension fund, 36 lakh tankas were spent on pensions of learned and religious men alone (31). Barni is recognized as a great scholar by the well read Sultan Muhammad b. Tughlaq (32). His scholarship was also recognised by Firuz Tughlaq but after his death, and *Shams Siraj 'Afif* was asked to continue his *Ta-rikh-i-Firuz Shahi*, as the latter himself reported (33).

Sultan Firuz Tughlaq surpassed all previous Sultans in diffusing knowledge and advancing education. Maulana Jalal al-Din Rumi (not the famous Sufi poet) was appointed principal of Firuzabad Madrasah. Saiyid Najm al-Millat wa'l Din Samarqandi was principal of another *madrasah* close to the tomb of Firuz Tughlaq. There are still a mosque and a madrasah on the eastern side of the *Hawdz Khas of 'Alai*. This residential college of the students and teachers had separate apartments for travellers also.

Out of 1300 books preserved in the Hindu temple Library of *Jawala Mukhi* some were translated into persian at the order of Sultan Firuz. The *Dala'il-i-Firuz Shahi* was a translation of one of such books by A'izuddin Khalid Khan (34). Among the learned scholars of his time were Maulana 'Alim, Maulana Ahmad, Qazi 'Abd al-Muqtadir, 'A'inul Mulk, Maulana Mazhar Karrar, Qazi 'Abid, historian Shams Siraj 'Afif (35). The Egyptian Turkish 'alim muhaddith Mawlana Shams al-Din Turk, who wanted to reorientate

of science in the Universities under Sultan Ala al-Din (21). They were specialized in different branches of learning like history, Badi' and Bayan, jurisprudence (fiqh), logic *(usul-i-fiqh)*, theology (usul-i-din), grammar (Nahv), commentaries of the qur'an *(tafsir)* etc. They flourished at Dehli and surpassed those of Bukhara, Isfahan or Tabriz, Samarqand, Baghdad, (which were destroyed badly in 1258 A.C.,) Cairo and Damascus. Nizam al-Din Ahmad, the author of the *Tabaqat Akbari* added a few more names in the galaxy of 'Ala'al-Din's court (22). Among its court pensioners were Amir Khusrau, Amir Hasan Dehlavi (the Sa'di of India), Sadruddin 'Ali, Fakhruddin Khwas, Hamiduddin Rajab, Mawlana 'Arif, Abdal-Hakim, Sabahuddin b. Sadr Hashim and several historians and chroniclers (23).

Among others who folourished outside the court of the Khalji Sultan, were Saiyid Tajuddin, Saiyid Ruknuddin, the two brothers, Saiyid Mughithuddin and Muntajibuddin. They were known for their piety and learning (24). Shaykh Nizam al-Din Awliya flourished during the Khalji period and following the policy of the Chishtiyah and his teacher Farid al-Din Shakarganj disliked court patronage (25). None of the Khwajahs and Shaykhs of the Chishtiyah order with which was attached, Barni, accepted gifts from kings (26).

Ilahi Bakhsh writes in his Khurshid Jahan that Shaykh Nizam al-Din Awliya' had his own library (27). Books on theology and philosophy were read by the Shaykhs and Khwajahs and books like *Futuh al-Qulub, Ihya al-'Ulum* (tr. *'Awarif wa'l Ma'arif*), *Tahdhibal-Akhlaq* of Ibn Miskawayh (d.1030 A.C.), Kashful *Mahjub, Sharh-i- Ta'ruf, Risalah-i-Qushayri* were very much in demand in the Sub-continent during the time of 'Ala al-Din Khalji. Among other books these might have been also in the collection of Shaykh Nizam al-Din and gone through by his devotees including Barni, Amir Khusrau, Amir Hasan Sijzi and Amir Khurd.

Besides the Court patronage the scholars and students coming to Dehli from outside enjoyed patronage of nobles and Saiyid families of Gardiz and Bianah under the Sultans of Dehli.

Under the generous patronage of the Tughlaqs, number of the readers increased but standard of their learning jeopardized.

because they repudiated blind faith in religion (11). There
ıwever, students, who expertised in rational science and
knowledge in mathematics, geography, logic, philosophy
nce. Among them the first and foremost was al-Biruni
iits followed many others.
Sayid) Maula established an Academy at Dehli in the reign
n but later he was killed at the order of Jalal al-Din Khalji,
his rebel son prince Khan Khanan was in league with him.
h college built by Sultan Nasiruddin Mahmud flourished in
ınate period. Qazi Kamaluddin presented a copy of the
'anscribed by Sultan Nasir al-Din to Ibn Batutah at Dehli
ie time of Muhammad b. Tughlaq (12).
n on his return from Bengal campaign visited learned men
and bestowed on them rich presents (13) and his son
Iuhammad patronized his own tutor poet laureate, Amir
and other poets like Amir Hasan Sijzi. The verses of poets
d and discussed before him (14). In his poem ' Ashiqah,
usrau sang in praise of Dehli matching it with Bukhara the
versity of Central Asia (15).
ı Jalaluddin Firuz Shah Khalji Patronised men of learning,
ısicians and instrumental players. Among the learned men
ɔurt and time were Amir Khusrau, Amir Arslan Quti,
uddin Ya'qubi, Taj al-Din Iraqi, Khawajah Hasan,
i Diwani, Qazi Mughith of Hansi, Mu'ayyid Jajnari, Sa'id
Ianbaqi (16). Amir Khusrau served as librarian in the
brary of Sultan Jalal al-Din and keeper of the Qura'n and
.rizmamalik with a white robe of honour (17).
l-Din Khalji, though illiterate, acquired knowledge in
Qazi Mughithuddin was among his few favourites and a
t of 100 tankas and a gold embroidered vest. The
ɔn of 'Ala'i Darwaza speaks highly of his love of learning
ırni and Abdul Haqq Haqqi complain of his lack of
e to learning, although Dehli was the rendezvous of
nen during his time (19). Barni says that after the capture
ıambor all the endowment lands were appropriated by
Ala' al-Din and were restored later by his son Mubarak
ough a kard like kaiqubad (20). There were 46 professors

which had also fallen down and it was furnished with the door of sandal wood (3). Firuz Shah also got repaired the western wall of the mosque which was within the Madrasah.(4) At the order of the same Sultan a new *Jama'at Khanah* was built adjacent to the mausoleum of Shaykhu'l Islam Nizam al-Haqq wa'l Din (5). Sultan Firuz Shah surpassed all previous Sultans in diffusing education. He built 40 mosques and 30 Madrasahs with mosques attached (6). He also arranged residences for learned men in various parts of his kingdom and passed important regulations for the encouragement of learning (7). Hundreds of other mosques and madrasahs were built by the Dehli Sultans previous to him but despite that the historical mosques and madrasah which were repaired and rebuilt under Firuz Tughlaq had been left uncared for years before and several public buildings did not have even provisions for their maintenance till Firuz Tughlaq granted aids and *jagirs* (8). On the implementation of his proclamation fresh arrangements were made for the maintenance of the old public buildings and persons employed received pensions and lands. Arrangements had also been made for the food and lodging of the visitors, travellers and learned and holy men(9).

Along with Sultans some nobles also patronized learned men and holy personages in the capital and elsewhere. This wide reception attracted persons from Central Asia and Abbasid territory specially when they were in trouble during the sack of Baghdad by the Mongols. In the Educational institutions were flourished hundreds of scholars, native as well as foreign, but mostly settled in the sub-continent coming from Central Asia in the wake of the refugees. These scholars imparted education system both traditional (manqulat) and rational sciences (ma'qulat), but most of the students opted for manqulat learning due to religious impact and acquired knowledge in Tafsir (Quranic exegesis), Hadith (study of prophet's traditions). Fiqh (Muslim jurisprudence), mysticism (Tasawwuf) and history. Badi' and Bayan are the records of caliphs, kings and high officials of government (10) and Ziya' al-Din Barni was one of them who expertised in the religious history as it appears from the account of his study and writing. Barni condemned philosophy, Greek and Hindu and even rational

By S. M. IMAMUDDIN

AN INTRODUCTION TO KHWAJAH ZIYA' AL-DIN BARNI
(684 - 758 A.H./1285 - 1358 A.C.)

Introduction: The Turks, who were great fighters, served the Abbasids of Baghdad as their soldiers, conquered many lands, carved out some independent principalities and established a *Sultanate* at Delhi in Indo-Pak sub-continent. The Delhi *Sultanate* produced many scholars and gave refuge to ' Ulama, masha'ikh and also some princes fleeing from Central Asia and persia due to the fear of the Mongol onslaught. In mid 13th century of Christian era, when Mongol raids on the sub-continent began, saints and sages came and settled in the Indus and Gangetic valleys, others took refuge along with the perso-Arab traders and mariners across the Indian ocean in the Far East and consequently Indonesia became a cradle of Islam. This was the after effect of the Mongol and Muslim clash in Central Asia and ruin of the Abbasid Empire.

It was the 13th century when Dehli rivalled Baghdad and Cairo and surpassed Bukhara and Samarqand in cultural activities. But their heyday did not last beyond the mid 14th century as Ziya'al-Din Barni commented, when he was engaged in completing his most important work Ta'rikh-i-Firuz Shahi (1357 A.C.) that the decaying stage of cultural activities had set in the Sultanate(1). To understand the author it is necessary to know his background and the socio-economic political history of the sub-continent which played its vital role in building up his life and character.

Mosques and madrasahs like Mu'izzi Mosque and others were constructed for the promotion of learning in the sub-continent. Sultan Shams al-Din Iltutmish constructed a madrasah. Portions of the Mu'izzi mosque, when fell down due to lightning, were rebuilt under Firuz Shah Tughlaq (2) who is also reported to have repaired and rebuilt portion of the Madrasah of Shams al-Din Iltutmish

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

AUTUMN, 1993
(SL. NO. 35)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.